آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی



در تفسیر نمونه

سعید داوودی

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

شناسه افزوده : داودی، سعید، 1343 -

عنوان و نام پدیدآور : زن در تفسیر نمونه/ مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم سعید داوودی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)، 1393.

مشخصات ظاهری : 712 ص.

شابک : 220000 ریال: 978-964-533-187-8

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Makarem Shirazi. Woman in example commentary of Quran.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان قراردادی : تفسیر نمونه .برگزیده

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

رده بندی دیویی : 297/179

رده بندی کنگره : BP98/م7ت70136 1393

شماره کتابشناسی ملی : 4108767

ص: 1

اشاره

فهرست مطالب

ص: 5

ص: 8

ص: 9

ص: 14

ص: 20

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته)

ص: 22

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»

دانشمندان اسلامی، پس از نزول وحی، با الهام از پیامبر صلی الله علیه و آله و راسخان در علوم الهی علیهم السلام ، برای تبیین حقایق قرآنی تلاش گسترده ای انجام داده و به تفسیر و تبیین قرآن پرداخته اند، تا زوایای پنهان آیات را روشن سازند و فهم آن را همگانی نمایند، چرا که قرآن، نور، موعظه، شفا، ذکر، فرقان و برهان است.

در عصر ما نیز به تناسب نیازها، تلاش های درخور تحسینی انجام شده، اما ورود شبهات از دنیای غرب و لزوم مراجعه تازه به قرآن برای پاسخ گویی به نیازهای زمانه، ما را بر آن داشت که تفسیری نو، با قلمی روان، بیانی تازه و ناظر به نیازمندی های روز بنویسیم. خوشبختانه اقبالی که از جلدهای نخست «تفسیر نمونه» صورت گرفت، ما را به ادامه کار دلگرم تر نمود. این تلاش ها که به همراه جمعی از نخبگان و دانشمندان حوزه علمیه قم در مدت پانزده سال به ثمر نشست - بحمدالله - استقبال گسترده ای را در میان طبقات مختلف مردم به همراه داشت و به سرعت به خانه ها و کتابخانه های پژوهندگان و تشنگان معارف قرآنی راه یافت، به گونه ای که این تفسیر بارها تجدید چاپ شد و برخی از مجلدات آن تاکنون به چاپ شصتم رسیده است. همچنین این تفسیر به زبان های دیگر ازجمله عربی و اردو به طور کامل ترجمه شده و مورد استفاده عالمان، خطیبان و محققان دیگر کشورها نیز قرار گرفته است، که همه این ها از برکت قرآن است.

شیوه ای دیگر در مطالعه قرآن - علاوه بر شیوه معمول که به صورت ترتیبی است - شیوه مطالعه موضوعی قرآن، همراه با تفسیر آن است. این شیوه ثمرات فراوانی دارد.

ازجمله این که وقتی پژوهشگری مثلا بحث شفاعت را در قرآن به صورت موضوعی دسته بندی کند، آیات آن را در کنار یکدیگر قرار دهد و به مطالعه آن ها بپردازد؛ این نوع نگاه، حقایق تازه ای را به روی او می گشاید و مشکلات و متشابهات قرآن را برای او حل می کند و پژوهشگر به جمع بندی منطقی دست می یابد. همین سبب شد که در میان معاصران، تفسیر موضوعی به صورت جدّی مورد توجه قرار گیرد، و ما نیز بر همین اساس، تفسیر موضوعی قرآن را با عنوان «پیام قرآن» در 10 جلد و «اخلاق در قرآن» در سه جلد نوشته ایم.

بر همین اساس، می توان تفسیر نمونه را نیز به صورت موضوعی مورد مطالعه قرار داد و مباحث مربوط به یک موضوع را از آن استخراج و به صورت دسته بندی شده عرضه کرد؛ در این مسیر نیز - بحمدالله - تفسیر نمونه منبع جوشانی برای محققان گردید و موضوعات گوناگونی از آن جداگانه استخراج و چاپ شد. از جمله: «شرح وتفسیر لغات قرآن» بر اساس تفسیر نمونه، «قصه های قرآن» از تفسیر نمونه، «حج وحرمین شریفین» در تفسیر نمونه و... .

* * *

از کارهای تازه ای که دراین باره می توانست مورد توجه قرار گیرد، مسائل مربوط به زنان در تفسیر نمونه است، اهمیت این کار از آن جهت است که دشمنان اسلام و آنها که از پیشرفت سریع اسلام نگران اند و آن را مخالف منافع مادی خود می بینند برای ضربه زدن به آن به روش های مختلفی متوسل می شوند که یکی از مهم ترین آنها خرده گیری بر اصول اسلام و ایجاد شبهه در احکام آن است.

یکی از این مسائل «جایگاه زن در اسلام» می باشد که گاه آن را با ذهنیات و اوهام خود، می آمیزند؛ گاه به نسبت های ناروایی که دشمنان ما به ما داده اند متوسل می شوند و گاه با توسل به روش های گزینشی و انتخاب یک آیه از قرآن و به فراموشی سپردن سایر آیات، به شبهه افکنی می پردازند.

از آنجا که چینش تمام آیات مربوط به زن در قرآن مجید، در کنار یکدیگر، نشان می دهد که اسلام خدمت بزرگی به جامعه زنان و احیای شخصیت و حقوق آنها کرده است، گردآوری این آیات در یک مجموعه و ارائه تفسیر شفاف و زنده ای از آن، می تواند هم اوهام خیال بافان، هم نسبت های

ناروای مغرضان و هم روش های انحرافی گزینشی ناآگاهان را بی اثر سازد.

ص: 24

این کار را فاضل ارجمند حجت الاسلام والمسلمین آقای سعید داودی تحت عنوان «جایگاه زن در تفسیر نمونه» انجام داده و تمام بحث هایی را که در ذیل آیات مربوط به زنان است از سراسر قرآن جمع آوری کرده و با روش بدیعی آنها را در بخش های مختلف قرار داده و به صورت منطقی عرضه کرده است.

چه خوب است آنها که می خواهند نظر اسلام را درباره جنس زن، حقوق وحرمت وی بدانند قبلا به مطالعه این مجموعه بپردازند.

اینجانب امیدوارم که این مجموعه باارزش، پاسخ گوی بسیاری از سؤالات باشد.

رعایت امانتی که درباره عبارات تفسیر نمونه از سوی مؤلف صورت گرفته در خور تقدیر است. موفقیت ایشان و همه خوانندگان عزیز را از خداوند خواهانم.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

آذرماه 1392 - صفر 1435

ص: 25

پیشگفتار

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالا كَثِيراً وَنِسَآءً). (سوره نساء، آیه 1)

خدای مدبّر که ربوبیّت آفرینش، همچون اصل آفرینش، از اوست، عالم را مانند زنجیره ای به هم پیوسته قرار داد که هر بندی از آن به اِتقان عالم صُنع کمک می کند وانفصال و تغییر هر یک از آنها زیان بار است.

مهم ترین بند این زنجیره، انسان با تمام ویژگی ها، قابلیت ها و قدرت تأثیرگذاری اوست. انحراف بشر از فطرت خویش و تغییر در آفرینش و طبیعت خود، سعادت

او را به خطر می اندازد، راه پیشرفتش را سد می کند و سبب نابودی او با دست

خویش می شود.

از نمونه های روشن در این مسیر، قضاوت عجولانه، ناآگاهانه و گاه ظالمانه درباره زن است. روزگاری بر این بشر گذشت که زن را خارج از نوع انسانی می دانستند و گاه با او در حدّ یک کالا - همانند سایر کالاهای منزل - رفتار می کردند.

اسلام نیز در محیطی طلوع کرد که بدترین قضاوت ها درباره زن وجود داشت وپاره ای از قبایل عرب به سبب تفکرات نادرست، از داشتن دختر متنفر بودند و نگه داشتن او را در خانواده، مایه ننگ می دانستند و گاه دختران را زنده به گور می کردند. قرآن در چنین محیطی تلاش کرد بشر را با حقیقت خلقت زن، بلکه خلقت بشر آشنا سازد و نگاه واقع گرایانه را - که ریشه در سرشت و طبیعت او دارد - عرضه کند. قرآن او را انسانی همانند مرد، قابل هدایت و رشد معنوی، و دارای حقوقی اساسی دانسته است؛ امّا در این فرایند، هرگز تفاوت های جسمی و روحی زن و مرد را نادیده نگرفته و نقش همسری و مادری زن را محوری و مهم شمرده است.

قرآن کریم، در عین توجه به خرافه زدایی درباره زنان، به ویژگی های روحی

وروانی زن نگاهی واقع بینانه داشته و در این برآیند، حقوق و تکالیف هماهنگ، برای او وضع کرده است.

درخشش احکام و قوانین قرآن درباره زنان و تکریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن ها، نه تنها برای مردم عصر بعثت، بلکه پس از آن نیز برای سایر ملل، ادیان و اقوام، مایه شگفتی بوده است.

قرن ها گذشت و زن در جوامع غیر اسلامی همچنان مورد ظلم و نگاه بدبینانه بود، تا این که در عصر صنعتی شدن غرب، نگاه به زن تغییر کرد؛ امّا چون انگیزه این نگاه، تجاری و تأمین کارگرانی ارزان برای کارخانه ها بود، نه نگاه تکریم مدارانه وجبران واقعی ظلم های گذشته، بار دیگر و البته به نوعی دیگر، زن مورد ستم مردان سودجو قرار گرفت؛ ولی این بار تبلیغات گسترده و زرق وبرق جلوه های مادی، کاری کرد که زنان، به ظاهر با اختیار خویش وضع موجود را بپذیرند و با دست خود سند اسارت خویش را امضا کنند. در این میان جریان های فمینیستی شکل گرفت. در هیاهوی تبلیغات و تئوری های جدید سبک زندگی، خانواده ها از هم پاشید و زنان، ابزاری برای تبلیغ کالاهای تجاری و وسیله ای برای کامروایی ها وهوس رانی های مردان بی مسئولیت شدند.

تلاش شد که روح زن بودن و عشق مادری از زنان سلب شود و درپی آن، نفرت از فرزندآوری به وجود آید و رشد منفی جمعیت شکل گیرد. زنان به جای حضور مؤثّر در خانواده، ابزار دست تاجران و سودجویان شدند و اندام ربایی از آنان مقصود اصلی هوس بازان گردید.

همه این آسیب ها، محصول انحراف جامعه غربی از فطرت انسانی و سرشت طبیعی خلقت زنان، بلکه مردان بود. روشن است که راه علاج بیماری جدید، بازگشت به هدف تعریف شده ای است که خالق انسان برای انسان به طور عام، و زن ومرد به گونه خاص، تعیین کرده است.

باتأسف فراوان،دردهه های گذشته نفوذفرهنگ غرب درجوامع اسلامی،تغییرات گسترده ای را در سبک زندگی زنان و مردان مسلمان به وجود آورد. غرب زدگان، پیشرفت های صنعتی غرب را با فرهنگ زندگی آنان پیوند زده و راه رشد و توسعه را در برهنگی زنان و بی ایمانی مردان دانسته اند که نتیجه آن، سست شدن بنیان های خانواده در جوامع اسلامی، افزایش نرخ طلاق و از هم پاشیدگی زندگی ها گردید.

ولی امروزه که صدای کارشناسان دلسوز مسائل اجتماعی حتی در غرب شنیده می شود، برای مسلمانان، بازگشت به قرآن و آموزه های اسلامی به صورت جدی مطرح شده است.

در این فضا، بازگشت به حقایق قرآن همراه با تفاسیر روان و به روز، نخستین نیاز جامعه اسلامی است.

از کتاب های ارزشمندی که در پرتو قرآن کریم به تبیین حقایق مربوط به زنان پرداخته، تفسیر نمونه، اثر گران سنگ آیت الله العظمی مکارم شیرازی - مدّ ظلّه - وهمکاران ایشان است. این تفسیر ارزشمند که در حال و هوای انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن و در عصر خیزش های اسلامی در جوامع مسلمان نوشته شده، به گونه ای روشن به تحلیل مسائل مربوط به زنان پرداخته، تبیین فلسفه های احکام وتفاوت های حقوقی زن و مرد را نیز مورد توجّه قرار داده و به تناسب موضوع، شبهات مطرح درباره مسائل زنان را پاسخ گفته است. ازاین رو، انتخاب تمامی مباحث مربوط به زنان از این تفسیر و عرضه موضوعی و هدفمند آن به جامعه اسلامی رسالتی مهم و تأثیرگذار است، که اینجانب تلاش کرده ام برای خدمت به قرآن کریم وجامعه دینی به این کار اقدام کنم.

شیوه تحقیق و تنظیم

1. محتوای این کتاب به صورت تفسیر موضوعی - ترتیبی تنظیم شده است؛ بدین صورت که موضوع زن، همراه با بخش ها و فصل های مرتبط آن، در تفسیر نمونه جستجو شده، سپس هر یک از موضوعات هفت گانه (که خواهد آمد) با ریز

موضوعاتش به ترتیب سوره ها مرتب گردیده است. مثلاً در موضوع «زنان نمونه»، از ابتدای قرآن به ترتیب سوره ها و آیات، جستجو شده و تفسیر و نکته های آن از تفسیر نمونه استخراج گردیده وکنار هم قرار گرفته است؛ لذا در عین حال که به صورت موضوعی تحقیق شده، به ترتیب سوره ها و آیات، چیده شده است.

برای تحقق این هدف، تلاش فراوانی شده و بارها مطالب آن و نحوه تنظیم وچینش آن مورد بازبینی قرار گرفته تا هر کدام در بخش مربوط به خود قرار گیرد.

2. تلاش ها بر این بوده که همه آیات مربوط به حوزه زنان، در موضوعات

هفت گانه مورد توجه قرار گیرد، مگر موارد نادری که ذیل آیه، نکته خاصی نداشته ومشابه آن در سایر آیات آمده است؛ ولی از سوی دیگر، اگر در آیاتی که مربوط به زنان نبوده، نکته ای درباره آنان آمده، آن نکته نیز نقل شده است.

3. در ابتدای هر موضوع، آیات مرتبط، همراه با ترجمه نقل شده، سپس تفسیر مربوط به آن آیات آمده، آنگاه هر نکته ای که درباره موضوع زن بوده، انتخاب و نقل شده است و اگر در مجموعِ نکته های ذیل آیات، یک یا دو نکته مربوط به بحث بوده، فقط همان نکته ها آمده است، ولی در تفسیر آیات، برای تبیین آیه مربوط به حوزه زنان، گاه تفسیر آیات قبل و بعد نیز نقل شده است.

4. در این نقل و تنظیم، تلاش بر این بوده که متن تفسیر نمونه بدون تغییر آورده شود، مگر در مواردی خاص که برای ارتباط با موضوع، نیاز به تغییر کلمات و یا جمله هایی بوده، که البته به قدر ضرورت اکتفا شده است. یادآوری می شود که در این کتاب، از تفسیر نمونه با آخرین ویرایش استفاده شده است.

5. قبل از طرح هر آیه و یا مجموعه آیات، عنوان مناسب توسط اینجانب انتخاب شده، تا سمت وسوی بحث را نشان دهد و این به جز عناوین و تیترهایی است که در خود تفسیر نمونه و یا تحت عنوان نکته ها آمده است.

6. گاه بحث های ذیل آیات به چند موضوع از حوزه زنان مربوط بوده است؛ در چنین صورتی تلاش شده که این مباحث ذیل بخش های مرتبط تر قرار گیرد و اگر قابلیت قرار گرفتن در بخش های مختلف بوده، مطالب آن در ذیل موضوعات مناسب آمده است؛ از این رو، گاه مجموع نکته هایی که تفسیر نمونه در ذیل یک و یا چند آیه آورده، به تفکیک در چند جای این کتاب قرار گرفته است.

7. مجموعه مباحث حوزه زنان در قرآن کریم و به تَبَع آن در تفسیر نمونه مورد دقّت قرار گرفته و با ترتیب منطقی، در هفت بخش کلّی تنظیم شده است:

در بخش اول، سرگذشت غم بار زنان در جاهلیت و دیگر اقوام بررسی شده، چراکه تا وضعیت گذشته زنان مورد توجه قرار نگیرد، نمی توان

خدمت بزرگ قرآن را به این صنف به درستی درک کرد.

در بخش دوم، تلاش اسلام برای احیای جایگاه زن مورد توجه قرار گرفته، که در سه فصل تنظیم شده است: در فصل اول، زن به عنوان یک صنف دربرابر مرد دیده

شده است؛ در این قسمت ابتدا در گفتار اول، از جایگاه انسانی زن در قرآن بحث شده،تاروشن گردد که قرآن زن را همانند مرد، انسان، و ریشه آفرینش هر دو را واحد می شمرد و نوع انسانی را تشکیل یافته از دو صنف زن و مرد می داند. واضح است که این بحث، نقش کلیدی و اساسی در نوع قضاوت های بعدی درباره زنان دارد.

آنگاه در گفتار دوم، به جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن پرداخته شده، تا روشن شود که قرآن زن را همانند مرد، هدایت پذیر، جایگاه معنوی هر دو را یکسان و راه رسیدن به قرب الهی را برای هر دو، ایمان، عمل صالح و تقوا می داند وهرگز زن را به دلیل زن بودن، از این توفیق محروم ندانسته است.

در گفتار سوم، جایگاه حقوقی زن و مرد بررسی شده است. در این گفتار که بحث مهمی به شمار می آید، به این نکته پرداخته شده که زن و مرد هر چند از نظر انسانی ومعنوی یکسان اند؛ ولی با توجه به تفاوت های جسمی و روحی این دو صنف، نمی توان انتظار داشت که تکالیف و حقوق آنان نیز یکسان باشد؛ زن و مرد در عین اشتراک در «هویّت انسانی»، تفاوت های عمیق روحی و روانی دارند که در مسیر «نظام احسن» امری ضروری است. طبیعی است که این تفاوت ها، مسئولیت های آنان را نیز متفاوت می سازد، و تفاوت های حقوقی زن و مرد نیز از تفاوت مسئولیت های آنان ناشی می شود. اما در عین حال، زن و مرد حقوق برابر نیز دارند که به آن ها نیز پرداخته شده است. ازاین رو، این قسمت، نخست حقوق برابر زن و مرد، آنگاه حقوق متفاوت آن ها را در قرآن بررسی می کند.

در گفتار چهارم، جایگاه اجتماعی زن در قرآن و شرکت او در مسئله ای مانند بیعت با رهبران دینی مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل دوم این بخش، زن در لباس همسر دیده شده و پاسخ این سؤال بیان گردیده که زن به عنوان همسر و زوجه، دارای چه حقوق و مسئولیت هایی است وقرآن آن ها را چگونه ترسیم می کند؟

در این قسمت به مسئولیت ها و وظایفی نیز که مردان دربرابر همسران خود دارند پرداخته شده است. البته مسئله طلاق زنان و احکامی که بر آن مترتب است، در این فصل نیامده، بلکه در بخش سوم (احکام مربوط به زنان)، مطرح شده است. درواقع در این فصل، احکام و حقوقی که زن به هنگام همسری دارد، مورد توجه است

ومباحث مربوط به طلاق و احکامی همچون عدّه طلاق و عدّه وفات و مانند آن، در احکام زنان آمده است.

در فصل سوم، زن در قامت مادر، حقوق و مسئولیت هایش بررسی شده است، البته غالباً قرآن، مادر و پدر (والدین) را در کنار هم مورد توجه قرار داده، لذا به تَبَع بحث از مادر، بحث های مربوط به پدر - در آیات مشترک - آمده است.

بخش سوم از بخش های هفت گانه، به احکام زنان (نوع زن) می پردازد؛ همچنین احکامی که در ارتباط مردان با زنان مطرح است در این بخش آورده شده است. البته همان گونه که اشاره شد، احکام و مسئولیت های زن دربرابر شوهرش در فصل دوم از بخش دوم مورد بحث قرار گرفته است.

در بخش چهارم، به زنان نمونه در قرآن می پردازیم؛ زنانی که به سبب ایمان قوی، عمل صالح و حمایت از حق، ستایش شده اند؛ برخی از این زنان همانند همسر فرعون و مریم، دختر عمران، به قدری رشد معنوی داشته اند که قرآن آن ها را به عنوان الگو وسرمشقی برای همه مؤمنان معرفی کرده است.

بخش پنجم، به زنان ناشایست و نکوهیده در قرآن می پردازد. زنانی که به سبب کفرونافرمانی دستورات الهی ومخالفت باپیامبران خداموردنکوهش قرارگرفته اند.

بخش ششم، داستان هایی از زنان را که در قرآن آمده، در بر دارد. آنان که نه در مرتبه اعلای ایمان قرار داشتند که جزء زنان نمونه باشند و نه از زنان ناشایست ونکوهیده به شمار آمده اند، ولی ماجرای زندگی آنان و فراز و فرود حیاتشان عبرت آموز بوده ومورد توجه قرآن قرار گرفته است، همانند ملکه سبأ.

بخش هفتم و پایانی کتاب، به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن اختصاص یافته است. در این بخش، داستان ها و احکام مربوط به آن ها، و سفارش هایی که قرآن به آنان کرده، گردآوری شده است. البته طبیعی است که در این بخش به نحوه ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با همسرانش و احکام ویژه ای که دراین باره نازل شده نیز پرداخته شود.

بنابراین، بخش های این کتاب این گونه تنظیم شده اند:

بخش اوّل: سرگذشت غم بار زنان

فصل اوّل: زن در جاهلیت

فصل دوم: زن در دیگر اقوام

ص: 32

بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن

فصل اول: زن دربرابر مرد

گفتار اول: جایگاه انسانی زن در قرآن

گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن

گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن

گفتار چهارم: جایگاه اجتماعی زن در قرآن

فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت ها)

فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت ها)

بخش سوم: احکام زنان

بخش چهارم: زنان نمونه

بخش پنجم: زنان ناشایست

بخش ششم: داستان هایی از زنان

بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (احکام و حکایت هایی درباره آن ها وسفارش های خداوند به آنان)

* * *

در پایان لازم می دانم از فرزندان عزیزم، دانش پژوهان ارجمند، آقایان عبدالوحید و علیرضا داودی سپاسگزاری کنم که تمام تفسیر نمونه را - با تقسیم مجلّدات آن میان خود - بررسی و مسائل مربوط به زنان را علامت گذاری کردند و در اختیار من قرار دادند، تا راه برای نمایه گذاری و فصل بندی هموار گردد.

توفیقات روزافزون این عزیزان را از خدای بزرگ مسئلت دارم. انّه ولیّ التوفیق.

حوزه علمیه قم - سعید داودی

1392 / 7 / 3

ص: 33

بخش اوّل: سرگذشت غمبار زنان

اشاره

ص: 35

فصل اوّل: زن در جاهلیت

اشاره

ص: 37

خشم از تولد دختر

اشاره

(وَیَجْعَلُونَ للهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَّا یَشْتَهُونَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنثَی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَهُوَ کَظِیمٌ * یَتَوَارَی مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَیُمْسِکُهُ عَلَی هُونٍ أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ أَلاَ سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ * لِلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ مَثَلُ السَّوْءِ وَللهِ الْمَثَلُ الأَعْلَی وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ)

آنها (در پندار خود،) برای خداوند دخترانی قرار می دهند؛ - منزّه است (از اینکه فرزندی داشته باشد) - در حالی که برای خودشان، آنچه را دوست دارند قائل می شوند؛ * وهنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ وبه شدّت خشمگین می گردد. * به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم وقبیله خود پنهان می شود؛ (ونمی داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگه دارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟ ! آگاه باشید که بد حکم می کنند ! * صفات زشت برای کسانی است که به سرای آخرت ایمان نمی آورند؛ وبهترین صفات برای خداست؛ واو توانا وحکیم است.

(سوره نحل، آیات 57-60)

تفسیر: آنجا که تولّد دختر ننگ بود

از آنجا که در آیات گذشته بحث هایی مستدل درباره نفی شرک وبت پرستی آمده بود، این آیات به بخشی از بدعت های شوم وعادت های زشت مشرکان می پردازد تا دلیل دیگری باشد برای محکوم ساختن شرک وبت پرستی. در همین رابطه به این بدعت ها وعادات شوم اشاره می کند.

بدعت شوم دیگر آنها این بود که برای خداوندی که از هر گونه آلایش جسمانی

پاک است، دخترانی قائل می شدند. آیه می گوید: «آنان (در پندار خود) برای خداوند دختران قرار می دهند. منزّه است» (وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ).

«ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قائل می شوند» (وَ لَهُمْ مَا یَشْتَهُونَ).

یعنی هرگز حاضر نیستند همین دختران را که برای خدا قائل شده اند برای خود نیز قائل شوند. واصلاً دختر برای آنها عیب وننگ ومایه سرشکستگی وبدبختی محسوب می شد.

آیه بعد برای تکمیل این مطلب اشاره به یکی دیگر از عادت زشت و شوم آنها می کند، می گوید: «در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند خدا دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود» (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنْثَی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا).

«وبه شدّت خشمگین می گردد» (وَ هُوَ کَظِیمٌ).(1)

کار به همین جا پایان نمی گیرد او برای نجات از این ننگ وعار که به پندار نادرستش دامنش را گرفته «از قوم وقبیله خود به خاطر بشارت بدی که به او داده شده است متواری می گردد» (یَتَوَارَی مِنَالْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ).

باز هم موضوع خاتمه نمی یابد بلکه دائماً در این فکر غوطه ور است که «آیا او را با قبول ننگ نگه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟» (أَیُمْسِکُهُ عَلَی هُونٍ أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ).

در پایان آیه این حکم ظالمانه وشقاوت آمیز غیرانسانی را با صراحت هرچه بیشتر محکوم کرده می گوید: «آگاه باشید که بد حکم می کنند» (أَلاَ سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ).

سرانجام ریشه این همه آلودگی ها وبدبختی ها را چنین معرّفی می کند: اینها زاییده عدم ایمان به آخرت است و «برای کسانی که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است» (لِلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ مَثَلُ السَّوْءِ).

«امّا برای خداوند صفات عالی است» (وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَی).

«واو قدرتمند و حکیم است» (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

وبه همان نسبت که انسان به این خداوند بزرگ وعزیز وحکیم نزدیک می شود،

ص: 40

1- «کظیم» به کسی می گویند که مملوّ از اندوه وغضب شده وخویشتن داری می کند، وبه اصطلاح دندان برجگر می فشارد.

شعاع نيرومندى از صفات عاليش، از علم وقدرت وحكمتش، در جان او پرتوافكن مى گردد واز خرافات وزشتكارى ها وبدعت هاى شوم فاصله مى گيرد. امّا هر قدر از او دور مى گردد، به همان نسبت در ظلمات جهل وضعف وزبونى وعادات زشت وشوم گرفتار مى شود.

فراموش كردن خدا ونيز فراموش كردن دادگاه عدل او، انگيزه همه پستى ها، زشتى ها، انحرافات وخرافات است، ويادآورى اين دو اصل اصيل، منبع اصلى احساس مسؤوليّت ومبارزه با جهل وخرافات وعامل توانايى ودانايى است.

نكته ها

1. چرا فرشتگان را دختران خدا مى دانستند؟

در آيات متعدّدى از قرآن مى خوانيم كه مشركان عرب، فرشتگان را دختران خدا مى پنداشتند، يا بدون ذكر انتساب به خداوند آنها را از جنس زن مى دانستند. در سوره زخرف، آيه 19 مى خوانيم: (وَ جَعَلُوا الْمَلاَئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا) «فرشتگان را كه بندگان خدا هستند دختر مى پنداشتند».

ودر سوره اسراء آيه 40 مى فرمايد: (أَفَأَصْفَيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ إِنَاثًا) «آيا خداوند به شما پسرانى داده واز فرشتگان، دخترانى انتخاب كرده است».

اين پندار ممكن است بقاياى خرافاتى باشد كه از اقوام گذشته به عرب جاهلى رسيده بود. ونيز ممكن است به خاطر اين بوده كه فرشتگان از نظرها مستورند واين صفت بيشتر در زنان وجود داشت. لذا به گفته برخى اينكه عرب، «شمس» (خورشيد) را مؤنّث مجازى و«قمر» (ماه) را مذكّر مجازى مى گويد به اين جهت است كه قرص آفتاب در ميان نور خيره كننده اش آن چنان پوشيده است كه نگاه كردن به آن آسان نيست در حالى كه قرص ماه كاملاً نمايان است.

اين احتمال نيز وجود دارد كه لطافت وجود فرشتگان سبب اين توهّم شده بود چرا كه زن نسبت به مرد جنس لطيف ترى دارد.

به هر حال این یک خرافه وپندار غلط است که متأسّفانه هنوز رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می شود وحتّی در ادبیّات زبان های مختلف نیز وجود دارد.

از جمله اینکه وقتی یک زن خوب را می خواهند توصیف کنند فرشته اش

ص: 41

می گویند وعکس هایی که از فرشتگان ارائه می دهند غالباً به صورت زن است. در حالی که فرشتگان اصولاًجسم مادّی ندارندکه مردوزن ومذکّرومؤنّث داشته باشند.

2. چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟

این واقعاً وحشت آور است که انسان آن قدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که

به کشتن انسان، آن هم در زشت ترین صورتش افتخار ومباهات نماید. انسانی که

پاره تن خود اوست، انسانی که بی دفاع وضعیف است، او را با دست خویش زنده

به خاک بسپارد.

این یک امر ساده نیست که انسان - هرچند نیمه وحشی - دست به چنین جنایت وحشتناکی بزند؛ قطعاً دارای ریشه های اجتماعی وروانی واقتصادی بوده است.

مورّخان می گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیّت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتّفاق افتاد. گروه فاتح، دختران وزنان گروه مغلوب را اسیر کردند. پس از مدّتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند ولی برخی از دختران اسیر با مردانی از گروه فاتح ازدواج کرده بودند. آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند وهرگز به قبیله خود بازنگردند. این امر بر پدران آن دختران سخت گران آمد ومایه شماتت وسرزنش آنان گردید، تا آنجا که برخی سوگند یاد کردند که هرگاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا به دست دشمن نیفتند.

ملاحظه می کنید که وحشتناک ترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس وحفظ شرافت وحیثیت خانواده انجام می گرفت وسرانجام این بدعت زشت وننگین مورد استقبال گروهی واقع گردید، ومسأله «وئاد» (زنده به گور کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیّت شد وهمان است که

قرآن به شدّت آن را محکوم ساخته، می گوید: (وَإِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) «در قیامت درباره دختران زنده به گور شده سؤال می شود - که به چه گناهی کشته شدند؟».(1)

این احتمال نیز وجود دارد که تولیدکننده بودن پسران ومصرف کننده بودن

1- سوره تکویر، آیات 8 و 9.

دختران، در آن جوامع نیز به این جنایت کمک کرده باشد، زیرا پسر برایشان سرمایه بزرگی محسوب می شد که در غارتگری ها ونگهداری شتران ومانند آن از وجودش استفاده می کردند، در حالی که دختران چنین نبودند.

از سوی دیگر، وجود جنگ ها ونزاع های دائمی قبیلگی میان آنها سبب فقدان سریع مردان وپسران جنگجو می شد وطبعاً تناسب وتعادل میان تعداد دختران وپسران به هم می خورد وتا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که تولّد پسر، مایه مباهات بود وتولّد دختر، مایه ناراحتی ورنج یک خانواده.

این امر تا آنجا رسید که به گفته برخی از مفسّران به محض اینکه حالت وضع حمل به زن دست می داد، شوهرش از خانه متواری می شد مبادا دختری بیاورد واو در خانه باشد. سپس اگر به او خبر می دادند مولود پسر است، با خوشحالی وهیجان وصف ناپذیری به خانه بازمی گشت، امّا وای اگر به او خبر می دادند که نوزاد دختر است، آتش خشم واندوه جان او را در بر می گرفت.(1)

داستان «وئاد» پر از حوادث بسیار دردناک وچندش آور است.

از جمله نقل کرده اند: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد اسلام آورد، اسلامی راستین. روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و پرسید: اگر گناه بزرگی کرده باشم، آیا توبه من پذیرفته می شود؟ حضرت فرمود: خداوند توبه پذیر ومهربان است. عرض کرد ای رسول خدا، گناه من بسیار بزرگ است. فرمود: وای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگ تر است.

عرض کرد: اکنون که چنین می گویی بدان که من در جاهلیّت به سفر دوری رفته بودم در حالی که همسرم باردار بود. پس از چهار سال بازگشتم، همسرم به استقبالم آمد، نگاه کردم دخترکی در خانه دیدم پرسیدم این دختر کیست؟ گفت: دختر یکی از همسایگان است.

من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خود می رود امّا با تعجّب دیدم نرفت، غافل از اینکه او دختر من است ومادرش این واقعیّت را مکتوم می دارد مبادا به دست من کشته شود.

1- تفسيركبير، ج 20، ص 55.

سرانجام گفتم: راستش را بگو این دختر کیست؟ گفت: به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی باردار بودم، این نتیجه همان حمل است ودختر تو است.

آن شب را با کمال ناراحتی خوابیدم. گاه به خواب می رفتم وگاه بیدار می شدم. صبح نزدیک شد. از بستر برخاستم وکنار بستر دخترک رفتم در کنار مادرش به خواب رفته بود. او را بیرون کشیدم وبیدارش کردم وگفتم همراه من به نخلستان بیا.

او به دنبال من حرکت می کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم. من شروع به کندن حفره ای کردم واو به من کمک می کرد خاک را بیرون آوردم. هنگامی که حفره تمام شد من زیر بغل او را گرفتم ودر وسط حفره افکندم....

در این هنگام هر دو چشم پیامبر صلی الله علیه و آله پر از اشک شد... سپس دست چپم را به کتف او گذاشتم که بیرون نیاید وبا دست راست خاک بر او می افشاندم. او پیوسته دست وپا می زد ومظلومانه فریاد می کشید پدر جان، با من چه می کنی؟ در این هنگام مقداری خاک به روی ریش های من ریخت او دستش را دراز کرد وخاک را از صورت من پاک نمود، ولی من همچنان قساوتمندانه خاک به روی او می ریختم تا آخرین ناله هایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بسیار ناراحت وپریشان بود واشک ها را از چشم پاک می کرد فرمود: اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته، لازم بود هر چه زودتر از تو انتقام بگیرد.(1)

ونیز در حالات قیس بن عاصم که از اشراف ورؤسای قبیله بنی تمیم در جاهلیّت بود وپس از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد می خوانیم: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا شاید بار گناه سنگینی را که بر دوش می کشید سبک کند.

عرض کرد: در گذشته گروهی از پدران بر اثر جهل وبی خبری دختران بیگناه خود را زنده به گور کردند. من نیز دوازده دختر نصیبم شد که همه را به این سرنوشت شوم مبتلا ساختم.

هنگامی که همسرم سیزدهمین دخترم را مخفیانه به دنیا آورد وچنین وانمود کرد که نوزادش مرده به دنیا آمده، امّا در پنهانی او را نزد اقوام خود فرستاده بود، موقّتاً

1- القرآن یواکب الدهر، ج 2، ص 214.

فکرم از ناحیه این نوزاد راحت شد. امّا بعد که از ماجرا آگاه شدم، او را با خود به نقطه ای بردم وبه تضرّع والتماس وگریه او اعتنا نکرده وزنده به گورش ساختم.

پیامبر صلی الله علیه و آله از شنیدن این ماجرا سخت ناراحت شد ودر حالی که اشک می ریخت فرمود: «مَن لا یَرحَمُ لا یُرحَمُ؛ کسی که رحم نکند به او رحم نخواهد شد». سپس رو به سوی قیس کرد و گفت: روز بدی در پیش داری. قیس گفت: چه کنم تا بار گناهم سبک شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به تعداد دخترانی که کشته ای بندگانی آزاد کن (شاید بار گناهت سبک شود).(1)

ونیز در حالات صعصعه بن ناجیه (جدّ فرزدق، شاعر معروف) که انسان آزاده وشریفی بود می خوانیم: در عصر جاهلیّت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می کرد تا آنجا که 360 دختر را از پدرانشان خرید واز مرگ نجات داد وحتّی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او داشت، مرکب سواری خود ودو شتر به پدر آن دختر داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی وپاداش تو نزد خدا محفوظ است.

فرزدق به این کار نیای خود افتخار کرده می گفت:

وَ مِنّا الَّذی مَنَعَ الوائداتِ فَأحیَا الوئیدَ فَلَم تُوائَد:

«از دودمان ما کسی را سراغ داریم که جلوی زنده به گور کردن دختران را گرفت - آنها را زنده کرد تا در خاک دفن نشوند»(2) (ر.ک: ج 11، ص 293-302).

ناخشنودی از دختر

اشاره

(وَیَجْعَلُونَ لِلهِ مَا یَکْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمْ الْکَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَی لاَ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ * تَاللهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ)

و آنها برای خدا چیزهایی [دخترانی] قرار می دهند که خودشان از آن کراهت دارند؛ با این

1- جاهلیّت واسلام، ص 632.
2- قاموس الرجال، ج 5، ص 125.

حال زبانشان به دروغ می گوید که برای آنها پاداش نیک است! بی تردید برای آنان آتش است؛ وآنها از پیشگامان (دوزخ)اند. * به خدا سوگند، به سوی امّت های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ امّا شیطان اعمال آنها را در نظرشان آراست؛ وامروز او ولیّ وسرپرستشان است؛ و(در سرای آخرت) مجازات دردناکی برای آنهاست!

(سوره نحل، آیات 62و63)

تفسیر

بار دیگر با بیان تازه ای، بدعت های زشت وخرافاتی را که عرب های جاهلی داشتند (در زمینه تنفّر از فرزندان دختر واعتقاد به اینکه فرشتگان دختران خدایند) محکوم کرده می گوید: «آنان برای خدا چیزهایی قرار می دهند که خود از آن کراهت دارند [فرزندان دختر]» (وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا یَکْرَهُونَ).

این تناقض عجیبی است وهمان گونه که در سوره نجم آیه 22 آمده است: «این یک تقسیم ناهنجار است». اگر فرشتگان دختران خدایند، پس معلوم می شود دختر چیز خوبی است، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می شوید؟ واگر بد است چرا برای خدا قائل هستید؟

«با این حال زبانشان به دروغ می گوید که سرانجام نیکی دارند» (وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْکَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَی).

با کدام عمل، انتظار چنین پاداشی دارند؟ با زنده به گور کردن دختران معصوم وبیگناه وبی دفاع؟ یا با تهمت وافترا به ساحت مقدّس پروردگار؟ با کدامین عمل؟

کلمه «حُسنی» که مؤنّث «احسن» وبه معنی نیکوتر یا نیکوترین است، در اینجا به معنی بهترین پاداش ها یا بهترین عاقبت هاست که این قوم مغرور گمراه با همه جنایاتشان برای خود قائل بودند.

در این صورت این پرسش پیش می آید که با اینکه عرب جاهلی به معاد عقیده نداشت، چگونه چنین سخنی را می گفتند؟

ولی باید توجّه داشت که همه آنها منکر معاد به طور مطلق نبودند، بلکه معاد جسمانی را نفی می کردند واز اینکه انسان بار دیگر به حیات مادّی بازگردد تعجّب داشتند. به علاوه این تعبیر ممکن است به صورت قضیّه شرطیّه بوده باشد. یعنی آنها

ص: 46

می گفتند: «اگر جهان دیگری هم در کار باشد ما در آنجا بهترین پاداش را

خواهیم داشت». وهمین گونه است طرز تفکّر بسیاری از جبّاران ومنحرفان لجوج که در عین دوری از خدا خود را از همه نزدیک تر به خدا می دانند و ادّعاهای پوچ ومسخره ای دارند.

این احتمال را نیز برخی از مفسّران داده اند که منظور از «حُسنی» همان «نعمت حسنی» یعنی پسران است، زیرا دختران را شوم وبد می دانستند ولی پسران را خوب ونعمت عالی.

امّا تفسیر اوّل صحیح تر به نظر می رسد. لذا بلافاصله می گوید: «ناچار برای آنها آتش دوزخ است» (لاَ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ).

یعنی نه تنها عاقبت نیکی ندارند بلکه پایان کارشان جز آتش دوزخ نیست.

«وآنان از پیشگامان (دوزخ)اند» (وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ).

«مُفرَط» از مادّه «فَرَط» (بر وزن فقط) به معنی پیشگام ومتقدّم است.

و از آنجا که ممکن است، بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سؤال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگر گوشه خود را با آن قساوت، زنده به زیر خاک ها بفرستد، مگر چنین چیزی امکان پذیر است؟ در آیه بعد گویی به پاسخ این پرسش پرداخته می گوید: «به خدا سوگند، به سوی امّت های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم، امّا شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست» (تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

آری، شیطان چنان در وسوسه های خود مهارت دارد که زشت ترین وبدترین جنایات را گاه در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد، همان گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست وآن را به عنوان حمایت از ناموس وحفظ حیثیّت وآبروی قبیله، مدح وتمجید می کرد ومی گفت: من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک ها می فرستم تا فردا در جنگ به دست دشمن نیفتد.

جایی که ننگین ترین اعمال در زیر فریبنده ترین ماسک ها بر اثر تزیین و وسوسه شیطان امکان پذیر باشد، حال بقیّه کارها روشن است (ر.ک: جلد11، ص306-312).

ص: 47

کشتن فرزند از ترس فقر

اشاره

(وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئاً كَبِيراً)

وفرزندانتان را از ترس فقر، به قتل نرسانید؛ ما آنها وشما را روزی می دهیم؛ به یقین کشتن آنها گناه بزرگی است! (سوره اسراء، آیه 31)

تفسیر

در این آیه به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع ترین گناهان بود اشاره کرده می گوید: «فرزندانتان را از ترس فقر نکُشید» (وَ لاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ).

روزی آنها بر شما نیست، «ما آنان وشما را روزی می دهیم» (نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ).

«چرا که قتل آنها گناه بزرگی است» (وَ إِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که وضع اقتصادی عرب جاهلی به قدری سخت ورنج آور بوده که گاهی حتّی فرزندان دلبند خود را به خاطر عدم توانایی در تأمین نیازهای آنها می کشتند.

در اینکه عرب جاهلی فقط دختران را به زیر خاک پنهان می کرد، یا پسران را نیز از ترس فقر می کشت، در میان مفسّران گفت وگوست:

بعضی معتقدند که اینها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می دادند. یکی اینکه مبادا در آینده در جنگ ها به اسارت دشمنان در آیند، نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد، دیگر اینکه فشار فقر وعدم توانایی در تأمین هزینه زندگی آنها سبب قتلشان می شد چرا که دختر در آن جامعه تولیدکننده نبود بلکه غالباً مصرف کننده محسوب می شد.

درست است که پسران نیزدرآغازعمرمصرف کننده بودندولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می نگریست وحاضر به از دست دادن آنها نبود.

برخی دیگر عقیده دارند که آنها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت، و نوعی

دیگر از ترس فقر صورت می گرفت وآن جنبه عمومی داشت وپسر ودختر در آن تفاوت نمی کرد.

ص: 48

ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکّر در آن به کار رفته (قَتلَهُم) می تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد، زیرا اطلاق جمع مذکّر به پسر ودختر به طور مجموع از نظر ادبیّات عرب ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد.

امّا اینکه گفته شد پسران قادر بر تولید بودند وسرمایه ای محسوب می شدند کاملاً صحیح است، امّا این در صورتی است که توانایی بر هزینه آنها در کوتاه مدّت داشته باشند، در حالی که گاهی آن قدر در فشار بودند که حتّی توانایی بر اداره زندگی آنها در کوتاه مدّت هم نداشتند (وبه همین دلیل تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد).

به هر حال این یک توهّم بیش نبود که روزی دهنده فرزندان، پدر ومادرند. خداوند اعلام می کند که این پندار شیطانی را از سر به در کنند وبه تلاش هر چه بیشتر برخیزند، خدا هم کمک نموده زندگی آنها را اداره می کند.

قابل توجّه اینکه ما از این جنایت زشت وننگین وحشت می کنیم در حالی که همین جنایت به شکل دیگری در عصر ما، حتّی در به اصطلاح مترقّی ترین جوامع، انجام می گیرد وآن، اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع، به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیّت وکمبودهای اقتصادی است. (1)

جمله «خَشيَةَ إملاقٍ» نیز اشاره لطیفی به نفی این پندار شیطانی است. در واقع می گوید این تنها یک ترس است که شما را به این خیانت بزرگ تشویق می کند، نه یک واقعیّت.

ضمناً باید توجّه داشت که جمله «كانَ خِطأً كَبِيرًا» با توجّه به اینکه «کان» فعل ماضی است، اشاره وتأکید بر این موضوع است که قتل فرزندان، گناهی است بزرگ که از دیرباز در میان انسان ها شناخته شده وزشتی آن در اعماق فطرت جای دارد لذا مخصوص به عصر وزمانی نیست (ر.ک: ج 12، ص 118 - 121).

خشم و اندوه از شنیدن تولد دختر

اشاره

(وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءاً إِنَّ الإِنسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ * أمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلا ظَلَّ وَجْهُهُ

ص: 49

1- برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه 151 سوره انعام مراجعه فرمایید.

مُسْوَدّآ وَهُوَ كَظِيمٌ * أَوَمَنْ يُنَشَّؤُا فِى الْحِلْيَهِ وَهُوَ فِى الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ * وَجَعَلُوا الْمَلاَئِكَهَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثآ أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ)

آنها برای او از میان بندگانش جزئی قرار دادند (وملائکه را دختران خدا خواندند)؛ انسان ناسپاسی آشکار است * آیا از میان مخلوقاتش دختران را (برای خود) انتخاب کرده وپسران را مخصوص شما ساخته است؟! * در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [به تولّد دختر] بشارت دهند، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود وخشمگین می گردد. * آیا کسی را که در میان زینت ها پرورش می یابد وبه هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟! * وآنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنّث پنداشتند؛ آیا هنگام آفرینش آنها حضور داشته اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و(از آن) بازخواست خواهند شد.

(سوره زخرف، آیات 15-19)

تفسیر: چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟

بعد از تحکیم پایه های توحید از طریق برشمردن نشانه های خداوند در نظام هستی ونعمت ها ومواهب او، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک وپرستش غیر خدا پرداخته، نخست به سراغ یکی از شاخه های آن یعنی پرستش فرشتگان می رود می فرماید: «آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند» (وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا).

فرشتگان را دختران خدا ومعبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت.

تعبیر «جزء» هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند، زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر ومادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می شود وبا هم ترکیب می گردد، وهسته بندی فرزند از آن آغاز می شود.

ونیز بیان کننده پذیرش عبودیّت آنهاست، چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصوّر می کردند.

این تعبیر در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است، چرا که اگر فرشتگان، فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که خداوند جزء داشته باشد ونتیجه آن ترکیب ذات پاک خداست، در حالی که دلایل عقلی ونقلی گواه بر بساطت واحدیّت وجوداوست چرا که جزء،مخصوص به موجودات امکانیه است.

سپس می افزاید: «انسان کفران کننده آشکاری است» (إِنَّ الإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ).

این همه نعمت های الهی سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج بخش آن در آیات پیشین گذشت، با این حال به جای اینکه سر بر آستان خالق وولیّنعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته، به سراغ مخلوقاتش می رود.

در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکّر خرافی از ذهنیّات ومسلّمات خود آنها استفاده می کند چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می دادند واصولاً دختر راننگ خود می شمردند. می فرماید: «آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده وپسران را برای شما برگزیده است؟» (أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ).

به پندار شما مقام دختر پایین تر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می دهید وسهم او را دختر وسهم خود را پسر می پندارید؟

درست است که زن ومرد در پیشگاه خدا در ارزش های والای انسانی یکسانند، ولی گاه استدلال به ذهنیّات مخاطب، تأثیری در فکر او می گذارد که وادار به تجدید نظر می شود.

باز، همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده، می گوید: «در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده بشارت دهند، صورتش سیاه و خشمگین می شود» (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ).

منظور از «بِما ضَرَبَ لِلرَّحمنِ مَثَلاً» همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می دانستند ودر عین حال معبود خود قرار می دادند وشبیه ومانند او.

واژه «کَظِیم» از مادّه «کَظم» (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است وبه معنی بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده، ولذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم واندوه است به کار می رود.

این تعبیر به خوبی حاکی از تفکّر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیّت در مورد

ص: 51

تولّد فرزند دختر است كه چگونه از شنيدن خبر ولادت دختر ناراحت مى شدند، در عين حال فرشتگان را دختران خدا مى دانستند.

باز در ادامه اين سخن مى افزايد: «آيا كسى را كه در لابه لاى زينت ها پرورش مى يابد وبه هنگام جدال قادر به تبيين مقصود خود نيست (فرزند خدا مى خوانيد وپسران را فرزند خود)؟» (أَوَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِى الْحِلْيَهِ وَ هُوَ فِى الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ).(1)

در اينجا قرآن دو صفت از صفات زنان را كه در غالب آنها ديده مى شود واز جنبه عاطفى آنان سرچشمه مى گيرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شديد آنها به زينت آلات وديگر عدم قدرت كافى بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه وجرّ وبحث به خاطر حيا وشرم.

بدون شك زنانى هستند كه تمايل چندانى به زينت ندارند ونيز بدون شك علاقه به زينت در حدّ اعتدال عيبى براى زنان محسوب نمى شود، بلكه در اسلام روى آن تأكيد شده؛ منظور اكثريّتى است كه در غالب جوامع بشرى عادت به تزيين افراطى دارند، گويى در ميان زينت به وجود مى آيند وپرورش مى يابند.

ونيز بدون شك در ميان زنان افرادى پيدا مى شوند كه از نظر قدرت منطق وبيان بسيار قوى هستند، ولى نمى توان انكار كرد كه اكثريّت آنها به خاطر شرم وحيا در مقايسه با مردان به هنگام بحث ومخاصمه وجدال، قدرت كمترى دارند.

هدف بيان اين حقيقت است كه چگونه شما دختران را فرزند خدا مى پنداريد وپسران را از آن خود مى شمريد؟

در آخرين آيه مورد بحث مطلب را باصراحت بيشترى مطرح كرده، مى فرمايد: «آنها فرشتگان را كه بندگان خداوند رحمانند مؤنّث پنداشتند» ودختران خدا معرّفى كردند (وَ جَعَلُوا الْمَلاَئِكَهَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا).

آرى، آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند وتسليم اراده اويند، چنانكه در آيات 26 و27 سوره انبياء نيز آمده است: (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) «آنها [فرشتگان] بندگان شايسته اويند - هرگز در سخن بر او پيشى نمى گيرند؛ و(پيوسته) به فرمان او عمل مى كنند».

1- «يُنَشَّؤُا» از مادّه «نَشَأَ» به معنى ايجاد چيزى است ودر اينجا به معنى تربيت شدن وپرورش يافتن است.«حِليَه» به معنى زينت و«خِصام» بحث ومجادله وكشمكش بر سر چيزى است.

باید توجّه داشت «عباد» هم جمع مذكّر است وهم به موجوداتى كه خارج از مذكّر ومؤنّث باشند، مانند فرشتگان، اطلاق مى شود، همان گونه كه در مورد خداوند ضميرهاى مفرد مذكّر به كار مى رود، در حالى كه مافوق همه اينهاست.

قابل توجّه اينكه در اين جمله «عباد» به «الرّحمن» اضافه شده، اين تعبير ممكن است اشاره به اين باشد كه غالب فرشتگان، مجريان رحمت خداوند وتدبيركنندگان نظامات عالم هستى كه سراسر رحمت است مى باشند.

امّا چرا اين خرافه در ميان عرب جاهلى پيدا شد وچرا هم اكنون رسوبات آن در مغزهاى گروهى باقى مانده تا آنجا كه فرشتگان را به صورت زن ودختر ترسيم مى كنند، حتّى وقتى به اصطلاح فرشته آزادى را مجسّم مى سازند در چهره زنى با قيافه وموهاى فراوان ترسيم مى كنند؟

اين پندار ممكن است از اينجا سرچشمه گرفته باشد كه فرشتگان از نظر مستورند وزنان نيز غالباً مستور بوده اند، حتّى در مورد بعضى از مؤنّث هاى مجازى در لغت عرب اين معنى ديده مى شود كه خورشيد را مؤنّث مجازى مى دانند وماه را مذكّر، زيرا قرص خورشيد معمولاً در ميان امواج نور خود پوشيده است ونگاه كردن به آن به آسانى ممكن نيست، ولى قرص ماه چنين نمى باشد.

يا اينكه لطافت وجود فرشتگان سبب شده كه آنها را همجنس زنان كه نسبت به مردان موجودات لطيف ترى هستند بدانند. وعجب اينكه بعد از اين همه مبارزه اسلام با اين تفكّر خرافى باز هنگامى كه مى خواهند زنى را به خوبى توصيف كنند مى گويند او يک فرشته است، ولى در مورد مردان كمتر اين تعبير به كار مى رود. كلمه «فرشته» نيز نامى است كه براى زنان انتخاب مى كنند.

سپس به صورت استفهام انكارى در پاسخ آنها مى فرمايد: «آيا شاهد آفرينش آنها بوده اند واز طريق حضور خود به اين امر پى برده اند؟» (أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ).

ودر پايان آيه مى افزايد: «گواهى آنان بر اين عقيده بى اساس در نامه هاى اعمالشان نوشته مى شود، و(از آن) بازخواست خواهند شد» (سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْئَلُونَ).

آنچه در آیات فوق خواندیم به صورت دیگری در سوره نحل، آیات 57 تا 59) آمده است، وما در آنجا بحث های مشروحی پیرامون عقاید «عرب جاهلی» در مورد مسأله «وئاد» (زنده به گور کردن دختران) واصولاً عقیده آنها پیرامون جنس زن ونیز نقش اسلام در احیا وشخصیّت وارزش مقام زن آورده ایم (ر.ک: ج 21، ص 37 - 42).

ص: 53

به کدامین گناه کشته شدند؟

اشاره

(وَإِذَا الْمَوْءُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)

ودر آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سوال شود: * به کدامین گناه کشته شدند؟! (سوره تکویر، آیات 8 و 9)

تفسیر

سپس به سراغ هشتمین نشانه از حوادث رستاخیز رفته می فرماید: «ودر آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال می شود» (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ).

«به کدامین گناه کشته شدند»؟! (بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ).

«مَوؤُدَه» از مادّه «وأد» (بر وزن وعد) به معنی دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده.

بعضی گفته اند، ریشه آن، به معنی ثقل وسنگینی است، وچون این دختران را در گور دفن می کنند وخاک به روی آنها می ریزند، این تعبیر درباره آنها به کار رفته است.

در بعضی از روایات در تفسیر این آیه توسعه داده شده، تا آنجا که شامل هر گونه قطع رحم، ویا قطع مودت اهل بیت علیهم السلام می شود.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود: «مَن قُتِلَ فِی مَوَدَّتِنا؛ منظور کسانی است که در طریق محبت ودوستی ما کشته می شوند».(1)

در حدیث دیگری آمده است: شاهد این سخن آیه قربی است: (قُلْ لاَ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی) «بگو: من هیچ پاداشی در برابر دعوت نبوت از شما نمی طلبم جز محبت اهل بیتم».(2)

البتّه ظاهر آیه همان تفسیر اول است، ولی ملاک ومفهوم آن قابل چنین توسعه ای می باشد.

1- و 2. تفسیر برهان، ج 4، ص 432، ح 7 و11.
2- تفسیر برهان، ج 4، ص 432، ح 7 و11.

نکته: زنده به گور کردن دختران

از دردناک ترین ووحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وأد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده.

گرچه بعضی معتقدند: این جنایت در همه قبائل عرب عمومیت نداشته، وتنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبائل دیگر) بوده است، ولی مسلّماً مسأله نادری نیز محسوب نمی شده، وگرنه قرآن با این تأکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی کرد.

به علاوه، این کار، به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقّت وبررسی است.

مفسّران گفته اند: در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می رسید، همسرش حفره ای در زمین حفر می کرد وبالای آن می نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می کرد، واگر پسر بود، آن را نگاه می داشت، لذا، یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید:

سَمَّيتُها إِذا وُلِدَت تَمُوتُ وَ القَبرُ صِهرٌ ضامِنٌ ذَمِيتُ

«نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد تموت (یعنی می میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است: زنده می ماند) گذاشتم ! وقبر، داماد من است که او را در بر گرفته وخاموش ساخته است» !.(1)

عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است از جمله:

عدم ارزش زن، به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی.

مسأله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصاً با توجّه به اینکه دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند، و در غارتگری ها شرکت نداشتند.

همچنین، این فکر که در جنگ های فراوان قبیله ای آن روز، ممکن بود دختران به اسارت در آیند، وبه اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد واز این راه لکه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی اثر نبود.

این عوامل چندگانه، دست به دست هم داد، وپدیده وحشتناک «وأد» وزنده به گور کردن دختران را به وجود آورده بود.

1- مجمع البیان، ج 10، ص 444.

با نهایت تأسف، این مسأله به اشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد، نوزادان را می کشت، انسان های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می کشند!

شرح بیشتری در این زمینه در ذیل آیه 59 سوره نحل نوشتیم.

قابل توجّه اینکه: قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت ومنفور شمرده، وبا آن برخورد قاطع کرده است که: حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه های اعمال در قیامت ودادخواهی در مسائل دیگر می شمرد، واین نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان ها ومخصوصاً انسان های بی گناه، همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می دهد.

نکته دیگری که توجّه به آن در اینجا لازم است اینکه: قرآن نمی گوید از قاتلین سؤال می کنند، بلکه می گوید از این کودکان معصوم سؤال می شود که گناهشان چه بوده است که چنین بیرحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت وگواهی این مقتولین به تنهایی کافی است (ر.ک: ج 26، ص186-189).

* * *

ص: 56

فصل دوم: زن در دیگر اقوام

اشاره

ص: 57

ص: 58

سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ

زن در طول تاریخ جریان پرماجرا ودردآلودی دارد که از مهم ترین مباحث جامعه شناسی روز به شمار می رود. به طور کلّی دوران زندگی زن را به دو دوره می توان تقسیم کرد:

نخست دوران ماقبل تاریخ که امروز اطّلاع صحیحی از وضع زن در آن دوره در دست نیست وشاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است.

با شروع تاریخ بشر نوبت به دوره دوم رسید. در این دوره در بعضی از جوامع، زن به عنوان یک شخصیّت غیر مستقل در حقوق اقتصادی وسیاسی واجتماعی شناخته می شد. این وضع در پاره ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت. این طرز تفکّر درباره زن حتّی در قانون مدنی به اصطلاح مترقّی فرانسه هم دیده می شود که به عنوان نمونه به چند مادّه از موادّی که درباره روابط مالی زوجین سخن می گوید اشاره می شود:

از مادّه 215 و217 استفاده می شود که زن شوهردار نمی تواند بدون اجازه وامضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد وهرگونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است (البتّه در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوءِ استفاده کرده وبدون علّت موجّه از اجازه دادن امتناع ورزد).

طبق مادّه 1242 شوهر حق دارد به تنهایی در دارایی مشترک بین زن ومرد هرگونه تصرّف که بخواهد بکند واجازه زن هم لازم نیست (البتّه با این قید که هر معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت وامضای زن لازم نیست).

واز این بالاتر در مادّه 1428 حقّ اداره کلّیه اموال اختصاصی زن هم به مرد محوّل

ص: 59

شده است (البتّه با این قید که در هرگونه معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد، موافقت وامضای زن نیز لازم است).(1)

در محیط پیدایش اسلام - یعنی حجاز - نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با زن همان معامله انسان وابسته غیر مستقل می شد. رفتار آنها به بشرهای نیمه وحشی شباهت بسیاری داشت، زیرا به وضع رسوا وننگینی از زن بهره برداری می کردند.

زن در آن محیط آن چنان بی اراده وبی اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق صاحب خود، در معرض کرایه قرار می گرفت. محرومیّت از تمدّن وابتلای به فقر، آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف «وَأد» (زنده به گور کردن) را در مورد آنان مرتکب می شدند (ر.ک: ج 2، ص 194و195).

1- حقوق زن در اسلام واروپا.

بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن

اشاره

ص: 61

فصل اول: زن در برابر مرد

اشاره

ص: 63

گفتار اوّل: جایگاه انسانی زن در قرآن

مرحله نوین در زندگی زن

با ظهور اسلام وتعلیمات ویژه آن، زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با دو مرحله گذشته بسیار فاصله داشت؛ در این دوره زن استقلال خود را یافت واز کلّیه حقوق فردی واجتماعی وانسانی برخوردار گردید. پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیات مورد بحث می خوانیم: (وَ لَهُنَّ مِثلُ الَّذی عَلَیهِنَّ بِالمَعروفِ)، یعنی زن همان اندازه که در اجتماع وظایف دشواری دارد حقوق قابل توجّهی نیز داراست. اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی واراده واختیار دانسته واو را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بیند. بدین روهر دو را در یک صف قرار داده وبا خطاب های (یا أَیُّهَا النّاسُ) و(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا) مخاطب ساخته است.

برنامه های تربیتی واخلاقی وعلمی را برای آنها لازم کرده است وبا آیاتی مثل: (وَمَنْ عَمِلَ صالِحًا مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ) (1) وعده برخوردارشدن

از سعادت کامل به هر دو جنس داده، وبا آیاتی مانند (مَنْ عَمِلَ صالِحًا مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُون)(2) می گوید: هر یک از

زن ومرد می توانند با انجام دادن برنامه های اسلام ووظایف الهی، به تکامل معنوی ومادّی برسند وبه حیات پاکیزه وطیّب که سراسر سعادت ونور است گام نهند.

اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل وآزاد می داند وقرآن با آیاتی نظیر (کُلُّ

1- سوره غافر، آیه 40.
2- سوره نحل، آیه 97.

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَهٌ)(1) (یا) (مَنْ عَمِلَ صالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَیْهَا)(2) این آزادی را

برای عموم افراد اعمّ از زن ومرد بیان می دارد ولذا در برنامه های مجازاتی هم می بینم در آیاتی مثل (الزَّانِیَهُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ)(3) ومانند آن، هر دو را به

مجازات واحدی محکوم می کند.

از طرفی چون استقلال لازمه اراده واختیار است، اسلام این استقلال را در کلّیه حقوق اقتصادی می آورد وانواع واقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته واو را مالک درآمد وسرمایه های خویش می شمارد. در آیه 32 سوره نساء می خوانیم: (لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ).

باتوجّه به واژه «اکتساب» که برخلاف «کسب»، برای به دست آوردن مالی است

که نتیجه اش متعلّق به شخص به دست آورنده است،(4) ونیز با در نظر گرفتن قانون

کلّی «النَّاسُ مُسَلَّطُونَ عَلَی أَمْوَالِهِمْ؛ همه مردم بر اموال خویش مسلطّاند»(5) به دست می آید چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذارده وبین زن ومرد تفاوتی نگذاشته است.

خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می رود وهرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده ووابسته ونیازمند به قیّم نمود (ر.ک: ج 2، ص195-197).

خلقت زن و مرد از گوهر واحد

اشاره

(یَاأَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالا کَثِیراً وَنِسَآءً وَاتَّقُواْ اللهَ الَّذِی تَسَآءَلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللهَ

كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً)

ص: 66

1- سوره مدّثّر، آيه 38.
2- سوره فصلت، آيه 46؛ سوره جاثيه، آيه 15.
3- سوره نور، آيه 2.
4- ر.ک: مفردات راغب. البتّه اين نكته در مواردى است كه واژه «كسب» و«اكتساب» در برابر هم آمده باشد.
5- بحارالأنوار، ج 2، ص 272، ح 7؛ عوالى اللئالى، ج 1، ص 222، ح 99 وص 457، ح 198؛ نهج الحق،ص 494 و495 و504؛ ودر كتاب هاى فقهى به آن استدلال شده است.

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید همان کسی که (همه) شما را از یک انسان آفرید؛ وهمسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ واز آن دو، مردان وزنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. واز خدایی بپرهیزید که هرگاه چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می بریدو(نیز)از(قطع رابطه با) خویشاوندان (پرهیز کنید) زیرا خداوند، مراقب شماست.

(سوره نساء، آیه 1)

تفسیر: اکنون ببینیم منظور از «نَفسٍ واحِدَهٍ» کیست؟

آیا منظور از «نفس واحده» یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکّر)؟

شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می رساند واشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام «آدم»، پدر انسان های امروز معرّفی کرده وتعبیر «بنی آدم» که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده نیز اشاره به همین است؛ واحتمال اینکه منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است.

در جمله بعد می فرماید: «همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد» (وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا).

بعضی از مفسّران از این تعبیر چنین فهمیده اند که همسر آدم «حوّا» از بدن آدم آفریده شده است وپاره ای از روایات غیر معتبر را که می گوید حوّا از یکی از دنده های آدم آفریده شده،(1) شاهد بر آن گرفته اند.

در فصل دوم از «سفر تکوین» تورات نیز به این معنی تصریح شده است.(2)

ولی با توجّه به سایر آیات قرآن هر گونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود ومعلوم می شودمنظورازآن این است که خداوندهمسراوراازجنس او(بشر)آفرید.

ص: 67

1- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 380 وج 4، ص 326؛ وسائل الشیعه، ج 26، ص 287؛ بحارالأنوار،ج 11، ص 100 وج 46، ص 352 وج 56، ص 93.

2- در سفر پیدایش، باب دوم، شماره های 21 و22 می خوانیم: «وخداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولیگردانید تا بخفت ویکی از دنده هایش را گرفت وگوشت در جانش پر کرد * وخداوند خدا آن دنده را که از آدمگرفته بود زنی بنا کرد ووی را به نزد آدم آورد».

در آیه 21 سوره روم می خوانیم: (وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا) «از نشانه های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما آفرید تا با آنان آرامش بیابید».

ودر آیه 72 سوره نحل می فرماید: (وَاللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا) «خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد».

روشن است که در این آیات می خوانیم: «همسرانتان را از شما قرار داد» معنی آن این است که از جنس شما قرار داد نه از اعضای بدن شما.

وطبق روایتی که از امام باقر علیه السلام در تفسیر عیّاشی نقل شده، خلقت حوّا از یکی از دنده های آدم شدیداً تکذیب شده وتصریح گردیده که حوّا از باقیمانده خاک آدم آفریده شده است.(1)

سپس در جمله بعد می فرماید: «خداوند از آدم وهمسرش، مردان وزنان فراوانی به وجود آورد» (وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً کَثِیرًا وَ نِسَاءً).

از این تعبیر استفاده می شود که تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از طریق آدم وهمسرش صورت گرفته وموجود ثالثی در آن دخالت نداشته است (ر.ک: ج 3، ص313-315).

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر ودرهم شکستن شخصیّت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود بلکه در میان اقوام دیگر وحتّی شاید متمدّن ترین ملل آن زمان نیز زن شخصیّتی ناچیز داشت وغالباً با او به صورت یک کالا ونه یک انسان رفتار می شد، ولی مسلّماً عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زننده تر ووحشتناک تری انجام می داد تا آنجا که اصلاً نسب را به مرد مربوط می دانست ومادر را تنها ظرفی برای نگاهداری وپرورش جنین محسوب می کرد. چنانکه در شعر معروف جاهلی منعکس است:

بَنونا بَنو أبنائنا وَ بَناتُنا بَنوهُنَّ أبناءُ الرِّجالِ الأباعِدِ:

1- تفسیر عیّاشی، ج 1، ص 216؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 379 وج 4، ص 326؛ بحارالأنوار،ج11، ص 116 و220.

«فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند - وفرزندان دختران ما پسران مردان بیگانه اند».

این را نیز می دانیم که آنها برای زن حقّی در ارث قائل نبودند وبرای تعدّد زوجات حدّومرزی قائل نمی شدند. به سادگی خوردن آب، ازدواج می کردند وبه آسانی آنها را طلاق می دادند.

ولی اسلام ظهور کرد وبا این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید. مخصوصاً تولّد دختر را که ننگ می دانستند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرّفی کرد.

وخود پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام احترام می گذاشت که مردم تعجّب می کردند. با تمام مقامی که داشت دست دخترش را می بوسید وهنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد دخترش فاطمه علیها السلام بود.

به عکس هنگامی که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خداحافظی می کرد باز خانه فاطمه علیها السلام بود.

در حدیثی می خوانیم به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغزشان برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً فرمود: «مَا لَکُم؟ رَیحانَهٌ أشَمُّها وَ رِزقُها عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ این چه حالتی است در شما

می بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می بویم واگر اندوه روزیِ او را می خورید، روزیش با خداست». (1)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «نِعمَ الوَلَدُ البَناتُ، مُلطِفاتُ، مُجَهِّزاتُ، مؤنِساتُ، مُفلِیاتُ؛ چه فرزند خوبی است دختر، هم پرمحبّت است، هم کمک کار، هم مونس است وهم پاک وپاک کننده». (2)

در حدیث دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده می فرماید: «مَن دَخَلَ السُّوقَ فَاشتَری

1- وسائل الشيعه، ج 15، ص 102.
2- وسائل الشيعه، ج 15، ص 100.

تُحفَةً فَحَمَلَها إلی عِيالِهِ كانَ كَحامِلِ صَدَقَةٍ إلی قَومٍ مَحاويجَ وَليَبدأ بِالإناثِ قَبلَ الذُّكورِ، فإنَّهُ مَن فَرَّحَ ابنَتَهُ فَكأنَّما أعتَقَ رَقَبَةً مِن وُلدِ إسماعيلَ؛ كسی كه به بازار برود وتحفه ای برای خانواده بخرد، همچون كسی است كه می خواهد به نيازمندانی كمک كند (همان پاداش را دارد) وهنگامی كه می خواهد تحفه را تقسيم كند، نخست بايد به دختر وبعد به پسر بدهد، زيرا هر كس دخترش را شاد ومسرور كند، چنان است كه گويی كسی از فرزندان اسماعيل را آزاد كرده باشد».(1)

در حقيقت اين احترام به شخصيّت زن سبب آزادی او در جامعه وپايان دادن به دوران بردگیِ آنهاست.

گرچه در اين زمينه سخن بسيار است ودر ذيل آيات مناسب بحث خواهد شد، ولی از اين واقعيّت نمی توان به آسانی گذشت كه با نهايت تأسّف هنوز در جوامع اسلامی آثاری از همان افكار جاهلی وجود دارد و كم نيستند خانواده هايی كه از تولّد پسر خوشحال واز به دنيا آمدن دختر ناراحت می شوند، يا لااقل تولّد پسر را بر دختر ترجيح می دهند.

البتّه ممكن است اوضاع خاصّ اقتصادی واجتماعی در رابطه با وضع زنان در جوامع كنونی يكی از علل اين گونه عادات ورسوم غلط بوده باشد، ولی هر چه هست بايد عموم مسلمانان راستين با اين طرز فكر مبارزه كنند وريشه های اجتماعی واقتصادی آن را بسوزانند، چرا كه اسلام نمی پسندد بعد از چهارده قرن، پيروانش به افكار جاهلی بازگردند. واين يک نوع جاهليّت ثانوی است.

حتّی در جوامع غربی كه تصوّر می كنند برای زن شخصيّت والايی قائلند در عمل می بينيم او را چنان تحقير كرده اند كه به صورت يک عروسک بی ارزش يا وسيله ای برای خاموش كردن آتش شهوت ويا ابزاری برای تبليغ كالاهايشان درآمده است(2)

(ر.ک: ج 11، ص 303 - 305).

ص: 70

1- مكارم الاخلاق، ص 221؛ وسائل الشيعه، ج 21، ص 514.

2- جالب اینکه این بحث ها تصادفاً روز بیستم جمادی الثّانی سنه 1401 که روز میلاد بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام وروزی که از سوی جمهوری اسلامی روز زن نام گرفته نوشته شد.

گوهر مشترک

اشاره

(خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ الأَنْعَامِ ثَمَانِيَهَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِى ظُلُمَاتٍ ثَلاَثٍ ذَلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ)

او (همه) شما را از یک انسان آفرید، وهمسرش را از جنس او خلق کرد؛ وبرای شما هشت زوج از چارپایان آفرید؛ او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی های سه گانه (پوسته شکم، رحم وکیسه جنین) آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می بخشد. این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه (از راه حق) منحرف می شوید؟! (سوره زمر، آیه 6)

تفسیر: همه شما را از نَفْس واحدی آفرید

باز در این آیات سخن از آیات عظمت آفرینش خداوند وبیان بخش دیگری از نعمت های گوناگون او در مورد انسان هاست. نخست از آفرینش انسان سخن می گوید، می فرماید: «خداوند همه شما را از شخص واحدی آفرید، سپس همسرش را از او خلق کرد» (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا).

آفرینش همه انسان ها از نفس واحد اشاره به آفرینش آدم، جدّ نخستین ماست که این همه افراد بشر با تنوّع خلقت، خلق وخوی متفاوت، واستعدادها وذوق های مختلف، همه به یک ریشه بازمی گردد که آن «آدم» است.

تعبیر «ثُمَّ جَعَلَ مِنها زَوجَها» در واقع اشاره به این است که خدا «آدم» را آفرید، سپس همسرش را از باقیمانده گِل او خلق کرد.(1)

روی این حساب، آفرینش «حوّا» بعد از آفرینش «آدم» بوده است وقبل از آفرینش فرزندان آدم.

1- در حقیقت جمله فوق محذوفی دارد ودر تقدیر چنین است: «خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَهٍ خَلَقَها، ثُمَّ جَعَلَمِنها زَوجَها».

تعبیر «ثُمَّ» همیشه برای تأخیر زمانی نیست، بلکه گاهی برای تأخیر بیان می آید، مثلاً می گوییم: «کار امروز تو را دیدیم، سپس کار دیروزت را هم مشاهده کردیم»، در حالی که اعمال دیروز مسلّماً قبل از اعمال امروز واقع شده، ولی توجّه به آن در مرحله بعد بوده است.

واینکه بعضی تعبیر فوق را اشاره به مسأله «عالم ذر» وآفرینش فرزندان «آدم» بعد از خلقت او وقبل از خلقت «حوّا» به صورت مورچگان دانسته اند، مطلب نادرستی است که در تفسیر وتوضیح «عالم ذر» ذیل آیه 172 سوره اعراف بیان کردیم.

این نکته نیز گفتنی است که آفرینش همسر «آدم» از اجزای وجود خود آدم نبوده، بلکه از باقیمانده گِل او صورت گرفته است، چنانکه در روایات اسلامی به آن تصریح شده، وامّا روایتی که می گوید: «حوّا» از آخرین دنده چپ آدم آفریده شده، سخن بی اساسی است که از برخی روایات اسرائیلی گرفته شده وهماهنگ با مطلبی است که در فصل دوم از سفر تکوین تورات تحریف یافته کنونی آمده، واز این گذشته، بر خلاف مشاهده وحس است، زیرا طبق این روایت یک دنده «آدم» برداشته واز آن «حوّا» را آفریده ولذا مردان یک دنده در طرف چپ کمتر دارند، در حالی که می دانیم هیچ تفاوتی میان تعداد دنده های مرد وزن وجود ندارد واین تفاوت یک افسانه بیش نیست (ر.ک: ج 19، ص 399 - 401).

ص: 72

گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن

ارزش یکسان معنوی مرد و زن

اشاره

(فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَی بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَأُوذُوا فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ)

پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت؛ (وفرمود:) من عمل هیچ کس از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (وپیرویک آیین). لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند، واز خانه های خود رانده شدند ودر راه من آزار دیدند، وجنگ کردند وکشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم؛ وآنها را در باغ های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ وبهترین پاداش ها

نزد خداست. (آل عمران، آیه 195)

شأن نزول:

در آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل بود، در این آیه نتیجه اعمالشان را مورد توجّه قرار می دهد. شروع آیه با «فاء تفریع» روشن ترین دلیل این پیوند است؛ با این حال در روایات وکلمات مفسّران شأن نزول هایی برای آیه آمده است که البتّه منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که: اُمّ سَلَمه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: در قرآن از جهاد وهجرت وفداکاری مردان فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیه فوق نازل شد وبه این سؤال پاسخ گفت.(1)

همچنین نقل شده است: علی علیه السلام هنگامی که با فَواطم (فاطمه بنت اسد وفاطمه دختر پیامبر وفاطمه دختر زبیر) از مکّه به مدینه هجرت کرد، وامّ ایمن -یکی دیگر از زنان باایمان - در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.(2)

همان طور که اشاره کردیم، وجود این شأن نزول ها برای آیه فوق منافاتی با پیوند آن با آیات قبل ندارد همان طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست.

تفسیر: نتیجه برنامه خردمندان

در پنج آیه گذشته فشرده ای از ایمان وبرنامه های عملی ودرخواست های صاحبان خرد ونیایش های آنها بیان شد، به دنبال آن در این آیه می فرماید: «خداوند درخواست آنان را پذیرفت» (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ).

تعبیر «رَبُّهُم» (پروردگارشان) حکایت از نهایت لطف ومرحمت پروردگار نسبت به آنان دارد.

آن گاه برای اینکه اشتباه نشود وارتباط پیروزی ونجات آدمی با اعمال وکردار او قطع نگردد، بلافاصله می فرماید: «من هرگز عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمی کنم» (أَنِّی لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ).

در این جمله هم به اصل عمل اشاره شده وهم به عامل وکننده کار، تا معلوم شود محور اصلی پذیرش واستجابت دعا، اعمال صالح ناشی از ایمان است ودرخواست هایی فوراً به اجابت می رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد.

سپس برای اینکه تصوّرنشوداین وعده الهی اختصاص به دسته معیّنی دارد،صریحاً می فرماید: «این عمل کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمی کند» (مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَی).

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج 2، ص 300؛ درّالمنثور، ج 2، ص 112.
2- بحارالأنوار، ج 19، ص 66؛ امالی طوسی، ص 471؛ تفسیر المیزان، ج 4، ص 91.

زيرا همه شما در آفرينش به يكديگر بستگى داريد «بعضى از شما از بعض ديگر تولّد يافته ايد» زنان از مردان ومردان از زنان (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ).

جمله «بَعضُكُم مِن بَعضٍ» ممكن است اشاره به اين باشد كه شما همه پيروان يک آيين وطرفدار يک حقيقت هستيد وبا يكدگر همكارى داريد، بنابراين دليلى ندارد كه خداوند در ميان شما تبعيض قائل شود.

پس از آن نتيجه گيرى مى كند، مى فرمايد: «آنان كه در راه خدا هجرت كردند، واز خانه هاى خود رانده شدند، در راه من آزار ديدند وجنگ كردند وكشته شدند، به يقين گناهانشان را مى بخشم» وتحمّل اين رنج ها را كفّاره گناهانشان قرار مى دهم تا به كلّى از گناه پاک شوند (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِى سَبِيلِى وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

سپس مى فرمايد: علاوه بر اينها، «آنان را در باغ هاى بهشتى كه از پاى درختانش نهرها جارى است، وارد مى كنم» (وَ لأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ).

«اين پاداشى است از طرف خداوند؛ وبهترين پاداش ها نزد پروردگار است» (ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ).

اشاره به اينكه پاداش هاى الهى براى مردم اين جهان به طور كامل قابل توصيف نيست؛ همين اندازه بايد بدانند كه از هر پاداشى بالاتر است.

از آيه فوق به خوبى استفاده مى شود كه نخست بايد در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد، سپس وارد بساط قرب پروردگار وبهشت ونعمت هاى او گرديد، زيرا در آغاز مى فرمايد: «لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» سپس «وَ لأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّاتٍ...». به عبارت ديگر، بهشت جاى پاكان است وتا كسى پاک نشود در آن راه نخواهد يافت.

نكته: ارزش معنوى مرد وزن

آيه فوق همانند آيات بسيار ديگر از قرآن مجيد، زن ومرد را در پيشگاه خدا ودر وصول به مقامات معنوى در شرايط مشابه يكسان مى شمارد وهرگز اختلاف جنسيّت وتفاوت ساختمان جسمانى وبه دنبال آن پاره اى از تفاوت

ها در مسؤولیّت های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو از نظر به دست آوردن تکامل

ص: 75

انسانی نمی شمارد، بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می دهد، لذا آنها را با هم ذکر کرده است.

این موضوع درست به آن می ماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می کنند ودیگری را به عنوان معاون ویا عضو، رئیس باید توانایی بیشتر ویا تجربه واطّلاعات وسیع تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت وسلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیّت انسانی وارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می گوید: (وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیرِ حِسَابٍ) «هر کس از مرد وزن عمل شایسته انجام دهد وایمان داشته باشد، داخل بهشت خواهد شد وبدون حساب، روزی داده می شود»(1)

(واز مواهب روحانی وجسمانی آن جهان برخوردار می گردد).

ودر آیه دیگر می خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَوهً طَیِّبَهً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ) «هر کس از مرد وزن، عمل صالح انجام دهد ومؤمن باشد به او حیات پاکیزه ای می بخشیم وپاداش آنها را طبق بهترین عمل آنها خواهیم داد».(2)

این آیات وآیات دیگر در عصر وزمانی نازل گردید که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند وآن را یک موجود نفرین شده وسرچشمه گناه وانحراف ومرگ می دانستند.

بسیاری از ملل پیشین حتّی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست؛ بسیاری از یونانی ها زن را یک موجود پلید واز عمل شیطان می دانستند.

رومی ها وبرخی از یونانی ها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست وبنابراین روح انسانی منحصراً در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر، علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد وروح او بعد از مرگ جاودان خواهد ماند یا نه؟

1- سوره غافر، آیه 40.
2- سوره نحل، آیه 97.

وپس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن برزخی است میان روح انسان وحیوان، جاویدان نیست به جز روح مریم.(1)

از اینجا روشن می شود اینکه پاره ای از افراد بی اطّلاع گاهی اسلام را متّهم می کنند که دین مردهاست نه زن ها، تا چه اندازه از حقیقت دورند. به طور کلّی اگر در پاره ای از قوانین اسلام به خاطر تفاوت های جسمی وعاطفی که میان زن ومرد وجود دارد، تفاوت هایی از نظر مسؤولیّت های اجتماعی دیده می شود، به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی زند واز این لحاظ، زن ومرد با یکدیگر تفاوتی ندارند ودرهای سعادت به طور یکسان به روی هر دو باز است، چنانکه در آیه مورد بحث خواندیم (بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ) «شما همنوع واز جنس یکدیگرید» (ر.ک: ج 3، ص 284 - 289).

خطاب یکسان به آدم و حوا

اشاره

(وَیَا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلاَ مِنْ حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنْ الظَّالِمِینَ * فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَانُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَنْ تَکُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونَا مِنَ الْخَالِدِینَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ * فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَهَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَکُمَا عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُلْ لَکُمَا إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمَا

عَدُوٌّ مُبِینٌ)

وای آدم! تو وهمسرت در بهشت ساکن شوید؛ واز هر جا که خواستید، بخورید! امّا به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود. * سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ وگفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید،) هر دو فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند.» * وبرای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. * وبه این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. وهنگامی که از آن درخت چشیدند،

1- ر.ک: عذر تقصیر به پیشگاه محمّد صلی الله علیه و آله وقرآن؛ حقوق زن در اسلام.

اندامشان [عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ وبرای پوشاندن خود، از برگ های (درختان) بهشتی جامه دوختند. وپروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم، ونگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟ !» (سوره اعراف، آیات 19 - 22)

تفسیر: وسوسه های شیطانی در لباس های دلپذیر

این آیات فصل دیگری از سرگذشت آدم علیه السلام را بیان می کند، نخست می گوید: خداوند به آدم وهمسرش (حوا) فرمود: «ای آدم، تو وهمسرت در بهشت ساکن شوید» (وَ یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ).

از این جمله چنین استفاده می شود که آدم علیه السلام وحوّا در بدو خلقت در بهشت نبودند، سپس به سوی بهشت راهنمایی شدند، وهمان طور که در سوره بقره ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم یادآور شدیم، قرائن نشان می دهد این بهشت، بهشت رستاخیز نبوده بلکه چنانکه در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده بهشت دنیا یعنی باغ سرسبز وخرّمی از باغ های این جهان بوده که انواع نعمت های پروردگار در آن فراهم بوده است. (1)

در این هنگام، نخستین تکلیف وامر ونهی پروردگار به این صورت صادر شد: «شما از هر نقطه ای واز هر درختی از درختان بهشت که می خواهید تناول کنید، امّا به این درخت معیّن نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود» (فَکُلاَ مِنْ حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ).

امّا شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده درگاه خدا شده بود وتصمیم قاطع داشت تا آنجا که می تواند از آدم علیه السلام وفرزندانش انتقام بگیرد ودر فریب آنان بکوشد، ونیز به خوبی می دانست که خوردن از درخت ممنوع باعث رانده شدن از بهشت خواهد شد، در صدد وسوسه آنان برآمد وبرای رسیدن به این مقصود، انواع دام ها را بر سر راه شان گسترد. لذا همان طور که قرآن می فرماید: «به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباس های اطاعت وبندگی خدا را از تنشان بیرون کند، وعورتشان را که پنهان بود آشکار سازد» (فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَانُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا).

1- ر.ک: ذیل آیه 35 سوره بقره.

وبرای رسیدن به این هدف، بهترین راه را این دید که از عشق وعلاقه ذاتی انسان به تکامل وترقّی وزندگی جاویدان استفاده کند وهم عذری برای مخالفت فرمان خدا برای آنان بتراشد. ازاین رو نخست به آدم وهمسرش «گفت: خداوند شما را از این درخت نهی نکرده جز اینکه اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد ویا عمر جاویدان می یابید» (وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ).

وبه این ترتیب، فرمان خدا را در نظرشان به گونه دیگری جلوه داد واین طور مجسّم کرد که نه تنها خوردن از شجره ممنوعه زیانی ندارد، بلکه موجب عمر جاویدان ویا رسیدن به مقام ودرجه فرشتگان خواهد شد.

شاهد این سخن جمله ای است که در سوره «طه» آیه 120 از قول ابلیس می خوانیم که می گوید: (يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْكَ لاَ يَبْلَى) «ای آدم، می خواهی تو را به زندگی جاویدان وفرمانروایی کهنگی ناپذیر راهنمایی کنم»؟!

در روایتی که در تفسیر قمّی از امام صادق علیه السلام ودر عیون اخبار الرّضا علیه السلام از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام نقل شده چنین می خوانیم:« شیطان به آدم گفت: اگر شما از این درخت ممنوع بخورید، هر دو فرشته خواهید شد وبرای همیشه در بهشت می مانید، وگرنه شما را از بهشت بیرون می کنند».(1)

ودر آیه بعد می افزاید: آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، امّا شیطان

برای اینکه پنجه های وسوسه خود را بیشتر ومحکم تر در جان آدم علیه السلام وحوّا فرو

برد، «سوگندهای شدیدی یاد کرد که من خیرخواه شما هستم» (وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّی لَكُمَا

لَمِنَ النَّاصِحِينَ).

آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت وگرفتار دام های شیطان وخدعه ودروغ ونیرنگ نشده بود ونمی توانست باور کند کسی این چنین

قسم دروغی یاد کند و چنین دام هایی بر سر راه او بگذارد، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد

و با ریسمان پوسیده مکر وخدعه او برای به دست آوردن آب حیات وملک جاویدان، به چاه وسوسه های ابلیس فرو رفت و نه تنها آب حیات به دست نیاورد که

1- نورالثقلین، ج 2، ص 11؛ مستدرک الوسائل، ج 16، ص 79؛ بحارالانوار، ج 11، ص 78 و164؛ عیوناخبار الرّضا علیه السلام ، ج 1، ص 196؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 426.

در گرداب نافرمانی خدا افتاد آن چنان که قرآن آن را در یک جمله خلاصه کرده، می فرماید: «به این ترتیب، شیطان آنها را فریب داد وبا طناب خود آنها را در چاه فرو برد» (فَدَلَّيهُمَا بِغُرُورٍ).(1)

با اینکه آدم می بایست با توجّه به سوابق دشمنی شیطان وبا علم واطّلاع از حکمت ورحمت واسعه خدا ومحبّت ومهربانی او تمام وسوسه ها را نقش بر آب کرده تسلیم شیطان نشود، ولی هر چه بود واقع شد.

قرآن پس از آن می فرماید: «همین که آدم وهمسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباس هایشان از تنشان فرو ریخت واندامشان آشکار گشت» (فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا).

از جمله بالا به خوبی استفاده می شود که به مجرّد چشیدن از میوه درخت ممنوع، این عاقبت شوم به سراغشان آمد، ودر حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت واحترام خدا بود برهنه شدند.

ونیز از این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها قبل از ارتکاب این خلاف برهنه نبودند، بلکه پوششی داشتند که در قرآن نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است. امّا هر چه بوده، نشانه ای برای شخصیّت آدم وحوّا واحترام آنها محسوب می شده که با نافرمانی از اندامشان فرو ریخته است.

در حالی که تورات ساختگی می گوید: آدم وحوّا در آن موقع کاملاً برهنه بودند ولی زشتی آن را درک نمی کردند، امّا هنگامی که از درخت ممنوع که درخت دانش

بود خوردند، چشم عقلشان باز شد، خود را برهنه دیدند واز زشتی این حالت

آگاه شدند.(2)

آدمی که تورات معرّفی می کند، در واقع آدم علیه السلام نبود بلکه به قدری از علم دور بود که حتّی برهنگی خود را تشخیص نمی داد، ولی آدمی را که قرآن معرّفی می کند نه تنها

1- «دَلّى» از تدلیه به معنی فرستادن دلو در چاه است که آن را به ریسمانی بسته وبه تدریج در چاه پایین برند.واین در حقیقت کنایه لطیفی از این معنی است که شیطان با طناب مکر وفریب، آنها را از مقام والایشانفرود آورد وبه چاهسار مشکلات ودوری از رحمت حق افکند.

2- سفر پیدایش، فصل دوم وسوم.

از وضع خود باخبر بود بلکه از اسرار آفرینش (علم اسماء) نیز آگاهی داشت ومعلّم فرشتگان محسوب می شد، واگر شیطان توانست در او نفوذ کند نه به خاطر نادانی او بود بلکه از پاکی وصفای او سوءِ استفاده کرد.

شاهد این سخن آیه 27 همین سوره است که می فرماید: (یَا بَنِی آدَمَ لاَ یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَالْجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا): «ای فرزندان آدم، شیطان شما را فریب ندهد آن چنان که پدر ومادرتان را از بهشت بیرون کرد، ولباس آنها را از تنشان جدا ساخت».

واگر برخی از نویسندگان اسلامی نوشته اند آدم علیه السلام در آغاز برهنه بود، در واقع اشتباهی است آشکار که براثر نوشته های تورات پیدا شده است.

به هر حال، قرآن پس از آن می فرماید: «هنگامی که آدم وحوّا چنین دیدند، بلافاصله از برگ های درختان بهشتی برای پوشاندن اندام خود استفاده کردند» (وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ).(1)

وسرانجام می فرماید: «ودر این موقع خداوند به آنها ندا داد که: مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم؟! مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار وسرسخت شماست؟! چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید ودر این گرداب سقوط کردید»؟! (وَ نَادَیهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَکُمَا عَنْ تِلْکُمَاالشَّجَرَهِ وَ أَقُلْ لَکُمَا إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمَا عَدُوٌّ مُبِینٌ).

از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیه ای که به آدم علیه السلام وحوّا اجازه سکونت در بهشت را می داد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند وحتّی از درختان بهشتی نیز فاصله گرفتند، زیرا در آیه قبل «هَذِهِ الشَّجَرَهِ» (این درخت) که برای اشاره نزدیک است به کار رفته ودر این آیه هم جمله «نادی» (ندا داد) که برای خطاب از دور است آمده، وهم کلمه «تِلکُما» که برای اشاره به دور است ذکر شده (ر.ک: ج 6، ص143 - 149).

1- «یَخصِفان» از مادّه خصف (بر وزن خشم) در اصل به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر وجمع نمودناست، سپس به دوختن کفش یا لباس ووصله کردن نیز گفته شده است، زیرا قطعات پراکنده را به یکدیگرمنضم می کند.

توبه مشترک آدم و حوا

اشاره

(قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِی الاَْرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ * قَالَ فِیهَا تَحْیَوْنَ وَفِیهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ)

گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ واگر ما را نبخشی وبر ما رحم نکنی، به یقین از زیانکاران خواهیم بود.» * فرمود: «(از مقام خویش،) فرود آیید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود. (شیطان دشمن شماست، وشما دشمن او.) وبرای شما در زمین، تا زمان معیّنی محلّ اقامت ووسیله بهره برداری خواهد بود.» * فرمود: «در آن [زمین] زنده می شوید؛ ودر آن می میرید؛ و(در رستاخیز) شما را از آن بیرون می آورند». (سوره اعراف، آیات 23 - 25)

تفسیر: بازگشت آدم به سوی خدا

سرانجام هنگامی که آدم علیه السلام وحوّا به نقشه شیطانی ابلیس واقف شدند ونتیجه کار خلاف خود را دیدند به فکر جبران گذشته افتادند ونخستین گام را اعتراف به ستم بر خویشتن در پیشگاه خدا قرار داده «گفتند: پروردگارا، ما به خویشتن ستم کردیم» (قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا).

«واگر ما را نیامرزی ورحمت خود را شامل حال ما نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ).

برای توبه وبازگشت به سوی خدا واصلاح مفاسد، نخستین گام این است که انسان از مرکب غرور ولجاجت پایین آید وبه خطای خویش اعتراف کند؛ اعترافی سازنده ودر مسیر تکامل.

جالب اینکه به قدری در توبه وتقاضای عفو ادب نشان می دهند که حتّی نمی گویند خدایا ما را ببخش (إغفِر لَنا)، بلکه می گویند: اگر ما را نبخشی از زیانکاران خواهیم بود.

بی تردید هر گناه ونافرمانی پروردگار ستم به خویشتن است، زیرا برنامه ها

ص: 82

ودستورهای او همه در مسیر خیر، سعادت وپیشرفت انسان است. بنابراین هر گونه مخالفت با آن مخالفت با تکامل خویشتن وسبب عقب ماندگی وسقوط خواهد

بود وآدم علیه السلام وحوّا نیز اگرچه گناه نکردند، همین ترک اولی آنها را از مقام والایشان فرود آورد.

گرچه توبه خالصانه آدم علیه السلام وهمسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد وهمان طور که در سوره بقره آیه 37 می خوانیم: (فَتَابَ عَلَيْهِ) «خداوند توبه آنها را پذیرفت» ولی به هر حال اثر وضعی آن عمل دامانشان را گرفت ودستور خارج شدن از بهشت به آنها داده شد، «فرمود: فرود آیید در حالی که شما با یکدیگر (انسان وشیطان) دشمن خواهید بود» (قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

«وزمین تا مدّت معیّنی قرارگاه ووسیله بهره گیری شما خواهد بود» (وَ لَكُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ).

و«نیز به آنها گوشزد کرد که: هم در زمین زندگی می کنید وهم در آن می میرید، واز آن برای حساب در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد» (قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ).

ظاهر این است که مخاطب در آیه «قالَ اهبِطوا بَعضُكُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ» آدم وحوّا وشیطان همگی هستند، ولی در آیه بعد بعید نیست مخاطب تنها آدم وحوّا باشند زیرا آنها هستند که از زمین برانگیخته می شوند (ر.ک: ج 6، ص 157 - 159).

حیات طیبه در انتظار زن و مرد مؤمن

اشاره

(مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلّم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم؛ وپاداش آنها

را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد. (سوره نحل، آیه 97)

تفسیر

اکنون به صورت یک قانون کلّی، نتیجه اعمال صالح همراه با ایمان را از هر کس

وبه هر صورت تحقّق یابد، در این دنیا وجهان دیگر بیان می کند، می گوید: «هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم؛ وپاداش آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دادند خواهیم داد» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

وبه این ترتیب، معیار تنها ایمان واعمال صالح زاییده آن است ودیگر هیچ قید وشرطی، نه از نظر سنّ وسال، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیّت ونه از نظر پایه ورتبه اجتماعی در کار نیست.

ونتیجه این عمل صالح مولود ایمان، در این جهان حیات طیّبه است یعنی تحقّق جامعه ای قرین با آرامش، امنیّت، رفاه، صلح، محبّت، دوستی، تعاون ومفاهیم سازنده انسانی خواهد بود، واز نابسامانی ها ودرد ورنج هایی که بر اثر استکبار وظلم وطغیان وهوی پرستی وانحصارطلبی به وجود می آید وآسمان زندگی را تیره وتار می سازد در امان است، این از یک سو.

از سوی دیگر، خدا آنها را مطابق بهترین اعمالشان پاداش خواهد داد که تفسیر آن در آیات قبل گذشت.

برابری مرد و زن

بی شک زن ومرد تفاوت هایی از نظر جسم وروح دارند وبه همین دلیل، در احراز پست های اجتماعی متفاوتند. هر کاری از کسی ساخته است ولی هیچ یک از اینها دلیل بر تفاوت شخصیّت انسانی آنها یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست واز این نظر هر دو کاملاً برابرند؛ به همین دلیل، معیاری که بر شخصیّت ومقام معنوی آنها حکومت می کند یک معیار بیش نیست وآن ایمان است، عمل صالح وتقوا که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است.

آیات فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده ودهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیّت انسانی زن، تردید داشتند، یا برای او مقامی پایین تر از مقام انسانی مرد قائل بودند می بندد.

ضمناً منطق اسلام را در این مسأله مهمّ اجتماعی آشکار می سازد وثابت می کند که

بر خلاف پندار کوته فکران، اسلام دین مردانه نیست؛ به همان مقدار که به مردان تعلّق دارد، به زنان نیز تعلّق دارد.

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت وسازنده - که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد - هر دو به یکسان دارای «حیات طیّبه» خواهند بود وهر دو از پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند می شوند وموقعیّت اجتماعی آنها نیز همانند خواهد بود، مگر اینکه از نظر ایمان وعمل صالح بر دیگری برتری یابد (ر.ک: ج 11، ص 422 - 425).

صفات مشترک معنوی زن و مرد و پاداش آنان

اشاره

(إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً)

به یقین، مردان مسلمان وزنان مسلمان، مردان باایمان وزنان باایمان، مردان مطیع (فرمان خدا) وزنان مطیع (فرمان خدا)، مردان راستگو وزنان راستگو، ومردان صابر وشکیبا وزنان صابر وشکیبا، مردان باخشوع وزنان باخشوع، مردان انفاق کننده وزنان انفاق کننده، مردان روزه دار وزنان روزه دار، مردان پاکدامن وزنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند وزنانی که (بسیار خدا را) یاد می کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش وپاداشی عظیم فراهم ساخته است. (سوره احزاب، آیه 35)

شأن نزول:

جمعی از مفسّران گفته اند: هنگامی که اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت، به دیدن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. یکی از نخستین پرسش هایی که مطرح کرد این

بود که آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه.

ص: 85

اسماء خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، جنس زن گرفتار خسران وزیان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا؟

عرض کرد: به خاطر اینکه در اسلام وقرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است.

اینجا بود که آیه فوق نازل شد (وبه آنها اطمینان داد که زن ومرد در پیشگاه خدا از نظر قرب ومنزلت یکسانند، مهم آن است که از نظر اعتقاد وعمل واخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).

تفسیر: شخصیّت وارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحث هایی که درباره وظایف همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در آیات گذشته ذکر شد، در آیه مورد بحث سخنی جامع وپرمحتوا درباره همه زنان ومردان وصفات برجسته آنها بیان شده است وضمن برشمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی واخلاقی وعملی آنان، پاداش عظیم آنها را در پایان آیه برشمرده است.

بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می گوید (اقرار به زبان، تصدیق به قلب وجنان، عمل به ارکان).

بخش دیگر پیرامون کنترل زبان وشکم وشهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز در زندگی واخلاق انسان هاست بحث می کند.

ودر بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان وایستادگی در برابر حوادث سخت وسنگین، یعنی صبر که ریشه ایمان است وسرانجام از عامل تداوم این صفات، یعنی ذکر پروردگار سخن به میان می آورد.

می گوید: «مردان مسلمان وزنان مسلمان» (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ).

«ومردان مؤمن وزنان مؤمن» (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ).

«ومردانی که مطیع فرمان خدا هستند وزنانی که از فرمان حق اطاعت می کنند» (وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ).

گرچه بعضی از مفسّران، اسلام وایمان را در آیه فوق به یک معنی گرفته اند، این تکرار نشان می دهد که منظور از آنها دو چیز متفاوت است واشاره به همان مطلبی

ص: 86

است که در آیه 14 سوره حجرات آمده: (قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْتُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الاِيمَانُ فِى قُلُوبِكُمْ) «اعراب گفتند: ما ايمان آورده ايم، بگو: هنوز ايمان نياورده ايد، بلكه بگوييد اسلام آورده ايم، وايمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نكرده است».

اشاره به اينكه «اسلام» همان اقرار به زبان است كه انسان را در صف مسلمين قرار مى دهد ومشمول احكام آنها مى كند، ولى «ايمان» تصديق به قلب ودل است.

در روايات اسلامى نيز به همين تفاوت اشاره شده است.

در روايتى مى خوانيم كه يكى از ياران امام صادق عليه السلام درباره «اسلام» و«ايمان» از آن حضرت پرسيد كه آيا اينها با هم مختلف اند؟ امام در پاسخ فرمود: آرى ايمان با اسلام همراه است، امّا اسلام ممكن است همراه ايمان نباشد.

او توضيح بيشتر خواست امام عليه السلام فرمود: «الإسلامُ شَهادَةُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُوَالتَّصديقُ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِهِ حُقِنَتِ الدِّماءُ، وَ عَلَيهِ جَرَتِ المَناكِحُ وَالمَواريثُ، وَعَلى ظاهِرِهِ جَماعَةُ النّاسِ، وَالإيمانُ الهُدى وَ ما يَثبُتُ فى القُلوبِ مِن صِفَةِ الإسلامِ، وَما ظَهَرَ مِنَالعَمَلِ بِهِ؛ اسلام شهادت به توحيد وتصديق به رسالت پيامبر است، هر كس اقرار به اين دو كند جانش (در پناه حكومت اسلامى) محفوظ خواهد بود، وازدواج مسلمانان با او جايز ومى تواند از مسلمين ارث ببرد، وگروهى از مردم مشمول همين ظاهر اسلام هستند، امّا ايمان نور هدايت وحقيقتى است كه در دل از وصف اسلام جاى مى گيرد واعمالى است كه به دنبال آن مى آيد».(1)

«قانِت» از مادّه «قنوت» چنانكه قبلاً هم گفته ايم، به معنى اطاعت توأم با خضوع است، اطاعتى كه از ايمان واعتقاد سر زند، واين اشاره به جنبه هاى عملى وآثار

ايمان است.

سپس به يكى ديگر از مهم ترين صفات مؤمنان راستين يعنى حفظ زبان پرداخته، مى گويد: «ومردان راستگو وزنان راستگو» (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ).

از روایات اسلامی استفاده می شود که استقامت ودرستی ایمان انسان به استقامت ودرستی زبان اوست:«لا یَستَ قیمُ اِیمانُ امرِءٍ حَتّی یَستَقیمَ قَلبُهُ، وَ لا یَستَقیمُ قَلبُهُ حَتّی

ص: 87

1- اصول کافی، ج 2، ص 21.

یَستَقیمَ لِسانُهُ؛ ایمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود، وقلبش درست نمی شود تا زبانش درست شود». (1)

واز آنجا که ریشه ایمان، صبر وشکیبایی در مقابل مشکلات است ونقش آن در معنویات انسان همچون نقش سر است در برابر تن، پنجمین وصف آنها را این گونه بازگو می کند: «ومردان صابر وشکیبا وزنان صابر وشکیبا» (وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ).

از طرفی می دانیم که یکی از بدترین آفات اخلاقی، کبر وغرور وحبّ جاه است ونقطه مقابل آن خشوع، ازاین رو در ششمین وصف می فرماید: «ومردان باخشوع وزنان باخشوع» (وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ).

گذشته از حبّ جاه، حبّ مال نیز آفت بزرگی است واسارت در چنگال آن اسارتی است دردناک، ونقطه مقابل آن انفاق وکمک کردن به نیازمندان است، لذا در هفتمین وصف می گوید: «ومردان انفاق گر وزنان انفاق کننده» (وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ).

گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شرّ آن در امان بماند از بسیاری از شرور وآفات اخلاقی در امان است: زبان وشکم وشهوت جنسی. به قسمت اوّل در چهارمین وصف اشاره شد، امّا به قسمت دوم وسوم در هشتمین ونهمین وصف مؤمنان راستین اشاره کرده، می گوید: «ومردانی که روزه می دارند وزنانی که روزه می دارند» (وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ).

«ومردانی که دامان خود را از آلودگی به بی عفّتی حفظ می کنند، وزنانی که عفیف وپاکند» (وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ).

سرانجام به دهمین وآخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین به آن بستگی دارد پرداخته می گوید: «ومردانی که بسیار به یاد خدا هستند، وزنانی که بسیار یاد خدا می کنند» (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ).

آری، آنها با یاد خدا در هر حال ودر هر شرایط، پرده های غفلت وبی خبری را از قلب خود کنار می زنند، وسوسه ها وهمزات شیاطین را دور می سازند واگر لغزشی از آنان سر زده فوراً در مقام جبران برمی آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند.

در اینکه منظور از «ذکر کثیر» چیست، در روایات اسلامی وکلمات مفسّران

1- محجّه البیضاء، ج 5، ص 193.

تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهراً همه از قبیل ذکر مصداق است ومفهوم وسیع این کلمه شامل همه آنها می شود.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إذا أیقَظَ الرَّجُلُ أهلَهُ مِن اللیلِ فَتَوَضَّئا وَ صَلَّیا، کُتِبَا مِنَ الذَّاکِرینَ اللّهَ کَثیراً وَالذَّاکِراتِ؛ هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند وهر دو وضو بگیرند ونماز (شب) بخوانند از مردان وزنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می کنند».(1)

ودر حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را در شب بگوید مشمول این آیه است».(2)

برخی مفسّران گفته اند: «ذکر کثیر» آن است که در حال قیام وقعود وهنگامی که به بستر می رود یاد خدا کند.

امّا به هر حال، ذکر نشانه فکر است وفکر مقدّمه عمل، هدف هرگز ذکر خالی از فکر وعمل نیست.

در پایان آیه پاداش بزرگ این گروه از مردان وزنانی را که دارای ویژگی های دهگانه فوق هستند چنین بیان می کند: «خداوند برای آنها مغفرت وپاداش عظیمی فراهم ساخته است» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِیمًا).

نخست با آب مغفرت گناهان آنها را که موجب آلودگی روح وجان آنهاست می شوید، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی داند در اختیارشان می نهد. در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد ودیگری جلب ملایمات.

تعبیر «أجراً» خود دلیل بر عظمت آن است، وتوصیف آن با وصف «عظیم» تأکیدی بر این عظمت است، ومطلق بودن این عظمت دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن.بدیهی است چیزی راکه خداوندبزرگ،بزرگ بشمردفوق العاده عظمت دارد.

این نکته نیز قابل توجّه است که جمله «أعَدَّ» (آماده کرده است) با فعل ماضی، بیانی است برای قطعی بودن این پاداش وعدم وجود تخلّف، یا اشاره به اینکه بهشت ونعمت هایش از هم اکنون برای مؤمنان آماده است.

1- مجمع البيان، ج 8، ص 358، وتفسير قرطبى، ذيل آيه مورد بحث.
2- مجمع البيان، ج 8، ص 358.

نکته: مساوات مرد وزن در پیشگاه خدا

گاه برخی چنین تصوّر می کنند که اسلام کفّه سنگین شخصیّت را برای مردان قرار داده وزنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند. شاید منشأ اشتباه آنها پاره ای از تفاوت های حقوقی است که هر کدام دلیل وفلسفه خاصّی دارد.

ولی بدون شک قطع نظر از این گونه تفاوت ها که ارتباط با موقعیّت اجتماعی وشرایط طبیعی آنها دارد هیچ گونه فرقی از نظر جنبه های انسانی ومقامات معنوی میان زن ومرد در برنامه های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیّت است زیرا به هنگام بیان ویژگی های مؤمنان واساسی ترین مسائل اعتقادی واخلاقی وعملی، زن ومرد را در کنار یکدیگر همچون دو کفّه یک ترازو قرار می دهد وبرای هر دو پاداشی یکسان، بدون کمترین تفاوت قائل می شود.

به تعبیری دیگر تفاوت جسمی مرد وزن را همچون تفاوت روحی آنها نمی توان انکار کرد، وبدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است وآثار وپی آمدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن ومرد ایجاد می کند، ولی اسلام هرگز شخصیّت انسانی زن را - همچون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین - زیر سؤال نمی برد که آیا زن واقعاً انسان است وآیا روح انسانی دارد یا نه؟ نه تنها زیر سؤال نمی برد بلکه هیچ گونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قائل نیست، لذا در سوره نحل آیه 97 می خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، ما او را زنده می کنیم وحیات پاکیزه ای به او می بخشیم وپاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می داده می دهیم».

اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قائل شده که برای مرد (برخلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته وحتّی امروز که برای زن مطلقاً استقلال اقتصادی قائل نیستند).

به همین دلیل در «علم رجال» اسلامی به بخش خاصّی مربوط به زنان دانشمندی

که در صف روات وفقها بودند برخورد می کنیم که از آنها به عنوان شخصیّت هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام بازگردیم ووضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم بودند، وحتّی گاهی حقّ حیات برای آنها قائل نمی شدند وپس از تولّد آنها را زنده به گور می کردند، ونیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلااراده ای در دست گروهی از انسان نماهای مدّعی تمدّن درآمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده، وچه حقّ عظیمی بر آنها دارد(1) (ر.ک: ج 17، ص 330 - 337).

پاداش و کیفر مشترک زن و مرد

اشاره

(لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِکَ عِنْدَ اللهِ فَوْزاً عَظِيماً * وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً)

هدف (دیگر از آن پیروزی آشکار) این بود که مردان وزنان باایمان (به سبب فداکاری هایشان) را در باغ هایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که جاودانه در آن می مانند، وتا گناهانشان را ببخشد، واین نزد خدا پیروزی ورستگاری بزرگی است. * و(نیز) مردان وزنان منافق ومردان وزنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان فرو می آید. خداوند بر آنان غضب کرده واز رحمت خود دورشان ساخته وجهنّم را برای آنان آماده کرده؛ وچه بد سرانجامی است! (سوره فتح، آیات 5 و 6)

تفسیر: نتیجه دیگر فتح المبین

جمعی از مفسّران شیعه واهل سنّت نقل کرده اند هنگامی که بشارت فتح مبین،

1- بحث ديگرى در اين زمينه در ذيل آيه 228 سوره بقره ونيز در ذيل آيه 97 سوره نحل داشتيم.

اتمام نعمت،هدایت ونصرت به پیامبراسلام صلی الله علیه و آله درآیات نخستین این سوره داده شد، برخی مسلمانان که از حوادث حدیبیّه دلتنگ ونگران بودند عرض کردند: «هَنیئاً لَکَ یا رَسولَ اللّهِ! لَقَد بَیَّنَ اللّهُ لَکَ ما ذا یَفعَلُ بِکَ، فَماذا یَفعَلُ بِنا؟ فَنَزَلَت: لِیُدخِلَ المومِنینَ وَالمومِناتِ...: گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به توداده ومی دهدبیان کرده،به ماچه خواهدداد؟دراینجانخستین آیه موردبحث نازل شد وبه مؤمنان بشارت داد که برای آنها نیز پاداش های بزرگی فراهم شده است».(1)

به هر حال این آیات همچنان در ارتباط با صلح حدیبیّه وبازتاب های مختلف آن در افکار مردم ونتایج پربار آن سخن می گوید وسرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخّص می سازد.

نخست می فرماید: «هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که مردان وزنان باایمان را در باغ هایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است» (لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الاْنْهَارُ).

«جاودانه در آن می مانند»، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی شود (خَالِدِینَ فِیهَا).

علاوه بر این، هدف این بوده: «سیّئات اعمال آنها را بپوشاند» ومورد عفوشان قرار دهد (وَ یُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ).

«واین نزد خدا پیروزی بزرگی است» (وَ کَانَ ذلِکَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِیمًا).(2)

به این ترتیب، خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمت هایش وعفو وگذشت از لغزش های آنها، علاوه بر سکینه وآرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید ومجموعه این سه نعمت، فوز عظیم وپیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند.

ص: 92

1- تفسیر مراغی، ج 26، ص 85 وتفسیر ابوالفتوح رازی، ج 10، ص 26 وتفسیر روح المعانی، ج 26، ص 86.

2- مطابق این بیان، جمله «لِیُدخِلَ» وهمچنین «یُعَذِّبَ» که در آیه بعد می آید، عطف بر جمله «لِیَغْفِر» است.گروهی از مفسّران، از جمله شیخ طوسی در تبیان وطبرسی در مجمع البیان، وابوالفتوح رازی» در تفسیرش،همین معنی را برگزیده اند، در حالی که گروه دیگری آن را عطف بر «لِیَزدادُوا اِیماناً» دانسته اند، ولی نه با شأننزول فوق هماهنگ است ونه با مسأله مجازات کفّار.

کلمه «فوز» که در قرآن مجید معمولاً با وصف «عظیم» ذکر شده وگاهی نیز همراه با «مبین» و«کبیر» آمده، بنا به گفته راغب در مفردات، به معنی پیروزی ونیل به خیرات توأم با سلامت است واین در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد، هرچند با از دست دادن مواهب مادّی دنیا همراه گردد.

طبق روایات معروفی، امیرمؤمنان علی علیه السلام آن گاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار عبدالرّحمن بن ملجم شکافته شد، صدا زد: «فُزتُ وَ رَبِّ الكَعبَهِ: سوگند به خدای کعبه، پیروز شدم» وسعادت نامه من با خون سرم

امضا شد.

آری، گاهی امتحانات پروردگار آن چنان سخت وطاقت فرساست که ایمان های سست را از بیخ وبن برمی کَند وقلب ها را واژگون می کند. تنها مؤمنان راستین که از نعمت سکینه وآرامش بهره مندند مقاومت می کنند واز پی آمدهای آن در قیامت نیز بهره مند خواهند بود، واین راستی فوز عظیمی است.

ولی در برابر این گروه، گروهی از منافقان ومشرکان بی ایمان بودند که در آیه بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده: «هدف دیگر این است که خداوند مردان وزنان منافق، ومردان وزنان مشرک را مجازات کند» (وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ).

«همانان که به خدا گمان بد می برند» (الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ).

آری، منافقان به هنگام حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله ومؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت، چنانکه در آیه 12 همین سوره می خوانیم: (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا).

ومشرکان نیز گمان داشتند که محمّد صلی الله علیه و آله با این یاران اندک ونداشتن اسلحه کافی، سالم به مدینه باز نخواهد گشت وستاره اسلام به زودی افول می کند.

سپس به توضیح این عذاب ومجازات پرداخته وتحت چهار عنوان آن را شرح می دهد می گوید: «حوادث وپیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می شود» (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ).(1)

ص: 93

1- «سوء» (بر وزن نوع) به گفته صحاح اللّغه معنای مصدری دارد و«سوء» (بر وزن کور) معنای اسم مصدر، ولیبه گفته کشّاف هر دو به یک معنی است.

«دائِرَه» در لغت به معنی حادثه ورویدادی است که برای انسان پیش می آید، اعمّ از خوب وبد، ولی در اینجا با ذکر کلمه «سوء»، منظور حوادث نامطلوب است.

دیگر اینکه «خداوند بر آنها غضب کرده» (وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

ونیز «خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته» (وَ لَعَنَهُمْ).

وبالاخره «جهنّم را برای آنها از هم اکنون فراهم ساخته، وچه بد سرانجامی است» (وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا).(1)

جالب توجّه اینکه در صحنه حدیبیّه غالباً مردان مسلمان بودند ودر نقطه مقابل نیز مردان منافق ومشرک، ولی در آیات مورد بحث قرآن، زنان ومردان را در آن فوز عظیم واین عذاب الیم مشترک شمرده، این به خاطر آن است که مردان باایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان باایمان ومردان منافق بدون همکاری زنان منافق به اهداف خود نایل نمی شوند.

اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیّت زنان را نادیده بگیرد، لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آنها را صریحاً مطرح می کند، تا معلوم شود اسلام متعلّق به همه انسان هاست (ر.ک: ج 22، ص 42 - 46).

پاداش مشترک مردان و زنان مؤمن

اشاره

(يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللهِ وَغَرَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ * فَالْيَوْمَ لاَ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلاَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِىَ مَوْلاَكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

1- «مَصیر» به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می رسد.

این پاداش) در روزی است که مردان وزنان باایمان را می نگری که نورشان پیشِرو ودر سمتِ راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند:) بشارت باد بر شما امروز به باغ های بهشتی که نهرها از پای درختان آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند. واین همان رستگاری بزرگ است. * همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم.» به آنها گفته می شود: «به پشت سرِ خود بازگردید ونوری به دست آورید.» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است واز طرف برونش عذاب. * آنها بهشتیان را صدا می زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟ !» می گویند: «آری، ولی شما خود را به گمراهی افکندید وانتظار (نابودی حق را) کشیدید، و(در همه چیز) شک وتردید داشتید، وآرزوهای دور ودراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، وشیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد. * پس امروز نه از شما فدیه ای پذیرفته می شود، ونه از کافران؛ وجایگاهتان آتش است وهمان شایسته شماست؛ وچه بد سرانجامی است !». (سوره حدید، آیات 12-15)

تفسیر: بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم

از آنجا که در آخرین آیه از آیات گذشته خداوند انفاق کنندگان را به اجر کریم نوید داد، در آیات مورد بحث مشخّص می کند که این اجر کریم ارزشمند وباعظمت در چه روزی است.

می فرماید: «این در همان روزی است که مردان وزنان باایمان را می نگری که نورشان در پیش رو ودر سمت راستشان به سرعت حرکت می کند» (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ).

گرچه مخاطب در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله است، مسلّماً دیگران هم این صحنه را می بینند، ولی چون شناسایی مؤمنان برای پیامبر صلی الله علیه و آله لازم است تا آنها را مورد تفقد بیشتری قرار دهد، با این نشانه آنها را به خوبی می شناسد.

گرچه مفسّران در مورد این «نور»، احتمالات متعدّدی داده اند ولی روشن است که منظور از آن تجسّم نور ایمان است، چون تعبیر به «نُورُهُم» (نور مردان وزنان باایمان) شده است وجای تعجّب نیست، چرا که در آن روز عقاید واعمال انسان ها تجسّم

ص: 95

می یابد، ایمان که همان نور هدایت است به صورت روشنایی ونور ظاهری، وکفر که تاریکی مطلق است به صورت ظلمت ظاهری مجسّم می شود.

ولذا در آیه 8 سوره تحریم می خوانیم: (یَوْمَ لاَ یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) «در آن روز که خداوند پیامبر خود وکسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند، نورشان پیش روی آنها حرکت می کند».

در آیات دیگر قرآن نیز آمده است: خداوند «مؤمنان را از ظلمت به سوی نور هدایت می کند».

تعبیر «یَسعی» (از مادّه «سعی» به معنی حرکت سریع)، دلیل بر این است که خود مؤمنان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت وکانون سعادت جاویدان می پیمایند، چرا که حرکت سریع نور آنها جدا از حرکت سریع خودشان نیست.

قابل توجّه اینکه تنها سخن از دو نور در میان آمده (نوری که پیشاپیش روی مؤمنان در حرکت است ونوری که از طرف راست) این تعبیر ممکن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤمنان باشد، «گروه مقرّبان» که صورتی نورانی دارند ونورشان پیشاپیش آنها حرکت می کند و«اصحاب یمین» که نور آنها در سمت راستشان است، زیرا نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود ونور از آن برمی خیزد. این احتمال نیز وجود دارد که هر دو اشاره به یک گروه است ونور یمین کنایه از نوری است که از اعمال نیک آنها برمی خیزد وتمام اطراف آنها را روشن می سازد.

به هر حال این نور راهنمای آنها به سوی بهشت برین است ودر پرتو آن راه بهشت را به سرعت می پیمایند.

از سوی دیگر بدون شک این نور الهی چون از ایمان وعمل صالح برمی خیزد با تفاوت مراتب ایمان وعمل صالح مردم متفاوت است. آنها که ایمانی قوی تر دارند نورشان فاصله زیادی را روشن می سازد وآنها که مرتبه ضعیف تری دارند از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی تنها نوک انگشتان پایشان را روشن می سازد، چنانکه در تفسیر علیّ بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث اشاره شده است: «یُقَسَّمُ النُّورُ بَینَ النّاسِ یَومَ

القِيامَهِ عَلى قَدرِ إيمانِهِم: در روز قیامت نور در میان مردم به اندازه ایمانشان تقسیم می شود».(1)

1- نور الثقلین، ج 5، ص 241، ح 60.

اینجاست که به احترام آنها این ندا از فرشتگان برمی خیزد: «بشارت باد بر شما امروز به باغ هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است» (بُشْرَیکُمُ الْیَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الاَْنْهَارُ).

«جاودانه در آن خواهید ماند واین پیروزی ورستگاری بزرگی است» (خَالِدِینَ فِیهَا ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ).

امّا منافقان که در تاریکی وحشتناک کفر و نفاق وگناه قرار گرفته اند در این هنگام فریادشان بلند می شود وملتمسانه از مؤمنان تقاضای نور می کنند، امّا چیزی جز جواب منفی نمی شنوند، چنانکه در آیه بعد می گوید: «روزی که مردان وزنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری بر ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای برگیریم» (یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ).(1)

«اقتباس» در اصل از مادّه «قبس» به معنی گرفتن شعله ای از آتش است، سپس به نمونه گیری های دیگر نیز اطلاق شده.

منظور از جمله «انظُرونا» این است که به ما نگاه کنید تا از نور صورت شما بهره گیریم وراه خود را پیدا کنیم، یا اینکه نظر لطف ومحبّتی به ما بیفکنید وسهمی از نور خود را به ما دهید. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «انظُرونا» انتظار کشیدن باشد، یعنی کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم ودر پرتو نورتان راه را پیدا کنیم.

امّا به هر حال، «پاسخی که به آنها گفته می شود این است که به پشت سر خود برگردید وکسب نور کنید» (قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا).

اینجا جای تحصیل نور نیست می بایست آن را از دنیایی که پشت سر گذاشتید، از طریق ایمان وعمل صالح به دست می آوردید، امّا دیگر گذشته ودیر شده است.

«در این هنگام ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می شود که دری دارد» (فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ).

1- «انظَرونا»، از مادّه «نظر»، در اصل به معنی اندیشه یا نگاه کردن برای مشاهده یا درک چیزی است و گاه نیز بهمعنی تأمّل وجست وجو می آید. هرگاه با «إلی» متعدّی شود به معنی افکندن چشم به سوی چیزی استوهرگاه با «فی» متعدّی شود به معنی تأمّل وتدبّر است وهنگامی که بدون حرف جر متعدّی شود وبگوییم:«نظرته وانظرته وانتظرته» به معنی تأخیر انداختن ویا انتظار کشیدن است (اقتباس از مفردات راغب).

ولى دو طرف اين ديوار عظيم، يا اين در، كاملاً با هم متفاوت است: «درونش رحمت است وبيرونش عذاب» (بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ).

«سُور» در لغت به معنى ديوارى است كه در گذشته براى حفاظت دور شهرها مى كشيدندودرفارسى ازآن تعبيربه «بارو»مى شودودرفواصل مختلف نيزبرج هايى براى محافظان ونگهبانان داشت، لذا مجموعاً تعبير به «برج وبارو» مى كردند.

قابل توجّه اينكه مى گويد: «درون آن رحمت وبرون آن عذاب است» يعنى مؤمنان، همچون ساكنان شهر، در درون اين باغ هستند ومنافقان همچون بيگانگان در قسمت بيابانى قرار دارند. قبلاً نيز آنها در يک جامعه ودر كنار هم زندگى مى كردند امّا ديوارى عظيم از اعتقادات واعمال مختلف آنها را از يكديگر جدا مى كرد، در قيامت نيز همين معنى مجسّم مى گردد.

امّا اين «در» براى چيست؟ ممكن است براى اين باشد كه منافقان از اين در نعمت هاى بهشتى را ببينند وحسرت ببرند، يا اينكه افرادى كه كمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند ودر كنار مؤمنان قرار گيرند.

* * *

امّا اين ديوار چنان نيست كه مانع عبور صدا باشد، لذا در آيه بعد مى افزايد: «آنها را صدا مى زنند كه مگر ما با شما نبوديم؟» (يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ).

هم در دنيا با شما در يک جامعه مى زيستيم وهم در اينجا در كنار شما بوديم، چه شد كه ناگهان از ما جدا شديد وبه روح ورحمت الهى رفتيد وما را در چنگال عذاب رها كرديد؟

«آنها در پاسخ مى گويند: آرى با هم بوديم» (قَالُوا بَلَى).

در همه جا با هم بوديم، در كوچه وبازار، در سفر وحضر، گاه همسايه هم بوديم ويا حتّى گاه در يک خانه زندگى مى كرديم، ولى از نظر مكتب وعقيده وعمل، فرسنگ ها با هم فاصله داشتيم. شما خطّ خود را از ما جدا كرده بوديد ودر اصول وفروع از حق بيگانه بوديد.

سپس می افزایند: شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید، از جمله:

1. «شما به واسطه پیمودن طریق کفر، خود را فریب دادید وهلاک کردید» (وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ).

ص: 98

2. «پیوسته در انتظار مرگ پیامبر ونابودی مسلمین وبرچیده شدن اساس اسلام بودید» (وَتَرَبَّصْتُمْ).

به علاوه در انجام دادن هر کار مثبت وهر حرکت صحیح، حالت صبر وانتظار داشتید وتعلّل می نمودید.

3. «پیوسته در امر معاد ورستاخیز وحقّانیّت دعوت پیامبر وقرآن، شک وتردید داشتید» (وَارْتَبْتُمْ).

4. «همواره گرفتار آرزوهای دور ودراز بودید، آرزوهایی که هرگز دست از

سر شما برنداشت تا فرمان خدا دایر بر مرگتان فرا رسید» (وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ

أَمْرُ اللَّهِ).

آری این آرزوها لحظه ای مجال تفکّر صحیح به شما نداد، غرق رؤیاها وپندارها بودید، در عالمی از وهم وخیال زندگی می کردید وآرزوی وصول به شهوات واهداف مادّی بر شما چیره بود.

5. از همه اینها گذشته، شیطان فریبکار که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود، «شما را در برابر خداوند فریب داد» (وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ).

او با وسوسه ها شما را مغرور کرد. گاه دنیا را در نظرتان جاودانه جلوه داد وگاه قیامت را یک حلوای نسیه قلمداد کرد. گاهی شما را به لطف ورحمت الهی مغرور می کرد وگاه اصلاً وجود خداوند بزرگ را زیر سؤال می برد.

این عوامل پنجگانه دست به دست هم دادند وخطّ شما را به کلّی از ما جدا کردند.

«فَتَنتُم» از مادّه «فتنه» به معانی مختلفی آمده است: آزمایش وامتحان، فریب دادن، بلا وعذاب، ضلالت وگمراهی وشرک وبت پرستی ودر اینجا بیشتر با دو معنی آخر، یعنی گمراهی وشرک مناسب است.

«تَرَبَّصتُم» از مادّه «تربص» در اصل به معنی انتظار کشیدن است، خواه انتظار بلا ومصیبت باشد، یا فراوانی ونعمت ودر اینجا بیشتر مناسب، انتظار مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وبرچیده شدن اسلام، یا انتظار

کشیدن به معنی تعلّل ورزیدن در توبه از گناه وانجام دادن هرگونه کار خیر است.

«وَارتَبتُم» از مادّه «ریب» به هرگونه شک وتردید که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود اطلاق می گردد ودر اینجا بیشتر مناسب با شک در قیامت ویا حقّانیّت

قرآن است.

گرچه مفهوم الفاظی که در آیه به کار رفته گسترده است، ممکن است به ترتیب، بیانگر مسأله شرک وانتظار پایان عمر اسلام وپیامبر صلی الله علیه و آله وسپس شک در معاد وبعد از آن آلودگی های عملی از طریق فریب أمانی وشیطان باشد؛ بنابراین، جمله های سه گانه نخست ناظر به اصول سه گانه دین است ودو جمله اخیر ناظر به فروع دین.

سرانجام مؤمنان در یک نتیجه گیری، منافقان را مخاطب ساخته می گویند: «امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی شود که در برابر آن از عذاب الهی رهایی یابید» (فَالْيَوْمَ

لاَ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ).

«ونه از کافران» (وَ لاَ مِنَالَّذِينَ كَفَرُوا).

وبه این ترتیب، کافران نیز سرنوشتی همچون منافقان دارند وهمگی در گرو گناهان وزشتی های اعمال خویش اند وراه خلاصی ندارند.

وسپس می افزایند: «جایگاهتان آتش است» (مَأْوَيكُمُ النَّارُ).

«ومولی وسرپرستتان همان دوزخ» (هِىَ مَوْلَيكُمْ).(1)

«وچه بد جایگاهی است!» (وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ).

معمولاً انسان ها برای نجات از چنگال مجازات وکیفر در دنیا، یا متوسّل به غرامت مالی می شوند و یا از نیروی یاور وشفیعی کمک می طلبند، ولی در آنجا هیچ یک از این دو برای منافقان وکافران وجود ندارد (ر.ک: ج 23، ص 341 - 348).

1- «مولی» در اینجا ممکن است به معنی ولیّ وسرپرست باشد، یا به معنی شخص، یا چیزی که برای انساناولویّت دارد.

گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن

اول: حقوق برابر زن و مرد

حق تصمیم گیری زن درباره ازدواج

اشاره

(وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِکَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ کَانَ مِنْکُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِکُمْ أَزْکَی لَکُمْ وَأَطْهَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ)

وهنگامی که زنان راطلاق دادید وبه پایان عدّه خود رسیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند؛ اگر رضایت در میان آنان، به طرز پسندیده ای برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا وروز قیامت دارند، از آن، پند می گیرند. این (دستور)، برای رشد (خانواده های) شما وپاکیزگی (جامعه) مفیدتر است؛ وخدا می داند وشما نمی دانید. (سوره بقره، آیه 232)

شأن نزول:

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام مَعقِل بن یَسار خواهری به نام جَملاء داشت که از همسرش عاصم بن عُدَی طلاق گرفته بود. بعد از پایان عدّه، جملاء مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید ولی برادرش از این کار مانع شد. آیه مورد بحث نازل گردید واو را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.

ونیز گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که جابر بن عبدالله با ازدواج مجدّد

دخترعمویش با شوهر سابق خویش مخالفت می ورزید.(1)

شاید در جاهلیّت چنین حقّی به غالب بستگان نزدیک می دادند که در امر ازدواج زنان ودختران خویشاوند دخالت کنند.

شک نیست که برادر وپسر عمو از نظر فقه شیعه هیچ گونه ولایتی بر خواهر ودختر عموی خود ندارند وآیه مورد بحث می خواهد این گونه دخالت های غیر مجاز را نفی کند، بلکه چنانکه خواهیم دید از آیه مورد بحث حکم وسیع تری حتّی درباره اولیا استفاده می شود که حتّی پدر وجدّ - چه رسد به بستگان دیگر ویا بیگانگان - حق ندارند با چنین ازدواج هایی مخالفت کنند.

تفسیر: شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان

همان گونه که قبلاً اشاره شد در زمان جاهلیّت، زنان در زنجیر اسارت مردان

بودند وبی آنکه به اراده وتمایل آنان توجّه شود، مجبور بودند زندگی خود را

طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند، از جمله در مورد انتخاب همسر به خواست ومیل زن هیچ اهمّیّتی داده نمی شد. حتّی اگر زن با اجازه ولیّ ازدواج می کرد وسپس از همسرش جدا می شد باز پیوستن ثانوی او به همسر اوّل بستگی به اراده مردان فامیل داشت وبسیار می شد با اینکه زن وشوهر بعد از جدایی علاقه به بازگشت داشتند، مردان خویشاوند روی پندارها وموهوماتی مانع می شدند. قرآن صریحاً این روش را محکوم کرده می فرماید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید وعدّه خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند؛ اگر در میان آنان به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد»

(وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ).

این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیا ومردان خویشاوند باشند،

1- مجمع البیان، ج 1 و2، ص 332، ذیل آیه مورد بحث ؛ بسیاری از مفسّران دیگر، مانند قرطبی، تفسیر کبیر،روح المعانی وفی ظلال القرآن، هر دو شأن نزول یا یکی از آن دو را ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند؛ فقهالقرآن، ج 2، ص 181.

ولی این احتمال نیز داده شده است که مخاطب در آن، همسر اوّل باشد. یعنی هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدّد او با خواستگاران دیگر نشوید، زیرا بعضی از افراد لجوج، هم در گذشته وهم امروز، بعد از طلاق دادن زن، نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیّت به خرج می دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست.(1)

ضمناً در آیه سابق بلوغ اجل به معنای رسیدن به روزهای آخر عدّه بود، در حالی که در آیه مورد بحث به قرینه ازدواج مجدّد منظور پایان کامل عدّه است.(2)

بنابراین از آیه استفاده می شود که زنان «ثَيِّبه» (آنان که لااقل یک بار ازدواج کرده اند) در ازدواج مجدّد خود هیچ نیازی به جلب موافقت اولیا ندارند حتّی مخالفت آنها بی اثر است.

آن گاه در ادامه آیه بار دیگر هشدار می دهد ومی فرماید: «این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا وروز قیامت دارند از آن پند می گیرند» (ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کَانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الاْخِرِ).

وباز برای تأکید بیشتر می گوید: «این برای پاکی ونمو (خانواده های شما) مؤثّرتر وبرای شستن آلودگی ها مفیدتر است وخدا می داند وشما نمی دانید» (ذلِکُمْ أَزْکی لَکُمْ وَ أَطْهَرُ وَاللهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ).

این بخش از آیه در واقع می گوید: این احکام همه به نفع شما بیان شده است ولی کسانی می توانند از آن بهره گیرند که سرمایه ایمان به مبدأ ومعاد را داشته باشند وبتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

به تعبیری دیگر، این جمله می گوید: نتیجه عمل به این دستورها صددرصد

به خود شما می رسد، ولی ممکن است بر اثر کمی معلومات، به فلسفه این احکام واقف نشوید.

1- بعضی تفسیر دوم را ترجیح داده اند به دلیل اینکه با آیات قبل که مخاطب عموماً شوهران می باشندهماهنگ است. ولی این اشکال را دارد

که تعبیر «أزْواجَهُنَّ» نسبت به همسران آینده یک تعبیر مجازی است،به علاوه با شأن نزول آیه نیز سازگار نیست.

2- به اصطلاح در آیه سابق، غایت جزومُغَیّی بود ودر اینجا خارج از مُغَیّی.

امّا خدایی که از اسرار آنها آگاه است برای حفظ طهارت وپاکیزگی خانواده های شما این قوانین را مقرّر فرموده است.

قابل توجّه اینکه عمل به این دستورها، هم موجب تزکیه وهم موجب طهارت معرّفی شده است (أزکی لَکُم وَ أطهَرُ)، یعنی هم آلودگی ها را که بر اثر غلط کاری دامنگیر خانواده ها می شود برطرف می سازد وهم مایه نمو وتکامل وخیر وبرکت است (فراموش نباید کرد که تزکیه در اصل از زکات به معنای نمو گرفته شده است).

بعضی از مفسّران جمله «أزکی لَکُم» را اشاره به ثواب هایی می دانند که با عمل به این دستورها حاصل می شود، وجمله «أطهَرُ» را اشاره به پاک شدن از گناهان.

بدیهی است که حوادثی پیش می آید که دو همسر با تمام علاقه ای که به یکدیگر دارند تحت تأثیر آن از هم جدا می شوند، بعد که آثار مرگبار جدایی را با چشم خود می بینند پشیمان شده وتصمیم به بازگشت می گیرند. سختگیری وتعصّب در برابر بازگشت آنها، ضربه سنگینی به هر دو می زند وای بسا مایه انحراف وآلودگی آنها شود واگر فرزندانی در این میان باشند - که غالباً هستند - سرنوشت بسیار دردناکی خواهند داشت ومسؤول این عواقب شوم کسانی هستند که از آشتی آنها جلوگیری می کنند (ر.ک: ج 2، ص 216 - 219).

اصل ارث بری

اشاره

(لِّلرِّجَالِ نَصیبٌ مِّمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالاْقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِّمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَّفْرُوضاً)

برای مردان، از آنچه پدر ومادر وخویشاوندان، برجای می گذارند، سهمی است؛ وبرای زنان نیز، از آنچه پدر ومادر وخویشاوندان بر جای می گذارند، سهمی؛ خواه آن چیز، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شده وپرداختنی. (سوره نساء، آیه 7)

شأن نزول:

در عصر جاهلیّت عرب مرسوم بود که تنها مردان را وارث می شناختند ومعتقد بودند آن که قدرت حمل سلاح وجنگ ودفاع از حریم زندگی واحیاناً غارتگری

ص: 104

ندارد ارث به او نمی رسد، به همین دلیل زنان وکودکان را از ارث محروم می ساختند وثروت میّت را در میان مردان دورتر تقسیم می کردند.

یکی از انصار به نام اوس بن ثابت از دنیا رفت وفرزندان خردسالی بر جای گذارد. عموزاده های او به نام خالد وعرفطه اموالش را میان خود تقسیم کردند وبه همسر وفرزندان او چیزی ندادند.

همسرش به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد. تا آن زمان، حکمی درباره ارث بستگان در اسلام نازل نشده بود. آیه فوق نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو تن را خواست وبه آنها دستور داد در اموال مزبور هیچ گونه دخالت نکنند وآن را برای بازماندگان درجه اوّل، یعنی فرزندان وهمسر او بگذارند تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد.(1)

تفسیر: گام دیگری برای حفظ حقوق زن

این آیه در حقیقت گام دیگری برای مبارزه با رسوم غلطی است که در آن، زنان وکودکان را از حقّ مسلّم خود محروم می ساخت. بنابراین مکمّل بحث هایی است که در آیات سابق گذشت، زیرا اعراب با رسم غلط وظالمانه ای که داشتند زنان وفرزندان خردسال را از حقّ ارث محروم می ساختند.

آیه روی این قانون غلط خطّ بطلان کشیده، می فرماید: «برای مردان از آنچه پدر ومادر وخویشاوندان از خود بر جای می گذارند، سهمی است؛ وبرای زنان نیز سهمی از آنچه پدر ومادر وخویشاوندان بر جای می گذارند سهمی است؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد» (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ).

بنابراین هیچ یک حق ندارد سهم دیگری را غصب کند.

ص: 105

1- اسباب النزول الآیات، ص 95؛ تفسیر قرطبی، ج 5، ص 45؛ روح المعانی، ج 4، ص 210؛ درّالمنثور، ج2،ص 122 (قابل ذکر اینکه در مورد

اسامی افراد در شأن نزول، اسماءِ مختلفی آمده است، برای توضیح بیشتربه مدارک مذکور رجوع شود).

سپس در پایان آیه برای تأکید مطلب می فرماید: «این سهمی است تعیین شده وپرداختنی» تا در این بحث تردیدی باقی نماند (نَصِیباً مَفْرُوضًا).

ضمناً همان طور که می بینیم آیه فوق یک حکم عمومی برای همه موارد ذکر می کند. بر این اساس کسانی که فکر می کنند اگر پیامبران ثروتی داشته باشند به عنوان ارث به بستگان آنها نمی رسد، برخلاف آیه فوق است (البتّه منظور اموال شخصی پیغمبر است وگرنه اموال بیت المال که متعلّق به مسلمین است، طبق قانون بیت المال در موارد خود می بایست صرف گردد).

همچنین از عموم آیه فوق وآیات دیگری که بعداً درباره ارث می خوانیم روشن می شود که قائل شدن به «تعصیب» یعنی اختصاص دادن قسمتی از مال به مردانی

که از طرف پدر با میّت ارتباط دارند در پاره ای از موارد - همان طور که دانشمندان

اهل تسنّن قائل هستند - نیز برخلاف تعلیمات قرآن است، زیرا لازمه آن محروم ساختن زنان از ارث در بعضی از موارد است واین نوعی تبعیض جاهلی است که اسلام آن را با آیه فوق ومانند آن نفی کرده است - دقّت کنید (تفسیر نمونه، ج 3، ص 348 - 350).

دفاع از حقوق زنان

اشاره

(وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاءِ قُلِ اللهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَمَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ فِي یَتَامَی النِّسَاءِ اللاَّتِی لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا کُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنکِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنْ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْیَتَامَی بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللهَ کَانَ بِهِ عَلِیماً)

از تو در باره (حکم وحقوق) زنان می پرسند؛ بگو: «خداوند درباره آنان به شما پاسخ می دهد وآنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوقشان را به آنها نمی دهید ومی خواهید با آنها ازدواج کنید، ونیز آنچه درباره کودکان صغیر وناتوان برای شما بیان شده است، (بخشی از سفارش های خدا در

این زمینه است؛ وبه شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید. وهر کار نیکی انجام می دهید، خداوند از آن آگاه است (وبه شما پاداش شایسته می دهد)». (سوره نساء، آیه 127)

ص: 106

آیه فوق به پاره ای از پرسش هایی که درباره زنان (به خصوص دختران یتیم) از طرف مردم می شده است پاسخ می دهد. می فرماید: «ای پیامبر! از تو درباره حکم وحقوق زنان می پرسند؛ بگو: خداوند در این باره به شما پاسخ می دهد» (وَيَسْتَفْتُونَكَ فِی النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ).

پس از آن می افزاید: «آنچه در قرآن مجید درباره دختران یتیمی که حقوق واموالشان را در اختیار می گرفتید، به آنان نمی دادید وعلاقه به ازدواج با ایشان نداشتید، قسمت دیگری از پرسش های شماست که پاسخ می دهد وزشتی این عمل ظالمانه را آشکار می سازد» (وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ فِی يَتَامَى النِّسَاءِ الَّتِی لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ). (1)

سپس درباره پسران صغیر که طبق رسم جاهلیّت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده، می فرماید: «خداوند فتوا می دهد که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید» (وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ).

وبار دیگر درباره حقوق یتیمان به طور کلّی تأکید کرده، می گوید: «وخدا

به شما توصیه می کند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار نمایید» (وَ أَنْ تَقُومُوا

لِلْيَتَامی بِالْقِسْطِ).

ودر پایان به این مسأله توجّه می دهد که «هر گونه عمل نیکی خصوصاً درباره یتیمان وافراد ضعیف، از شما سر زند از دیدگاه علم خداوند پنهان نمی ماند، وپاداش مناسب آن را خواهید یافت» (وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا).

واز آنجا که در این میان کسانی بوده اند که علاوه بر رعایت حقوق آنان، به آنها نیکی نیز می نموده اند، آن را یادآور شده است.

1- طبق تفسیری که در بالا درباره این جمله از آیه ذکر کردیم روشن می شود که «ما يُتلی...» مبتداست وخبرآن جمله «يُفتيكُم فيهِنَّ» بوده که به

قرينه قسمت سابق آيه حذف شده است. ونيز «تَرغَبون» در اينجا به معنيعدم تمايل است، زيرا می دانيم اگر مادّه «رغب» با عَن متعدّی شود به معنی عدم تمايل، واگر با فی متعدّيشود به معنی تمايل است واز قراين استفاده می شود كه در اينجا عَن در تقدير است.

ضمناً باید توجّه داشت که جمله «یَستَفتونَکَ» در اصل از مادّه «فتوی» و«فتیا» گرفته شده که به معنای پاسخ به مسائل مشکل است وچون ریشه اصلی این لغت «فَتی» به معنی جوان نورس است، ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخ های جالب وتازه برای آن برگزیده به کار رفته باشد، سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است.

از مجموع آیه چنین استفاده می شود که آنها درباره حقوق زنان اعمّ از دختران یتیم وغیره، پرسش هایی داشته اند که به چند مورد آن پاسخ داده شده است: در باره دختران یتیمی که حقوق واموالشان را در تصرّف داشتند، ولی به آنها نمی سپردند واز طرفی حاضر به ازدواج با آنان نیز نبودند، همچنین در مورد حقوق کودکان مستضعف که حقوقشان را نیز به نحوی پایمال می کردند وسرانجام در مورد همه ایتام اعمّ از دختر وپسر (ر.ک: ج 4، ص 195 - 197).

حق امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاَهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَیُطِیعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللهُ إِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ * وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الاَْنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَمَسَاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللهِ أَکْبَرُ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ)

مردان وزنان باایمان، ولیّ (ویار ویاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، ونهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ وزکات را می پردازند؛ وخدا وپیامبرش را اطاعت می کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت (خویش) قرار می دهد؛ خداوند توانا وحکیم است. * خداوند به مردان وزنان باایمان، باغ های بهشتی وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و(همچنین،) خانه ها (وقصرهای) پاکیزه در باغ های جاودان بهشتی (به آنها وعده داده)؛ وخشنودی خدا، (از همه اینها) برتر است؛ واین، همان رستگاری وپیروزی بزرگ است. (سوره توبه، آیات 71 و 72)

در آیات گذشته صفات مشترک مردان وزنان منافق در پنج مورد مطرح گردید (امر به منکر، نهی از معروف، بخل، فراموش کردن خدا ومخالفت با فرمان پروردگار)، در آیات مورد بحث صفات مردان وزنان باایمان بیان شده است که آن هم در پنج مورد خلاصه می شود ودرست نقطه مقابل یکایک صفات منافقان است.

نخست می فرماید: «مردان وزنان باایمان دوست، ولیّ (ویار ویاور) یکدیگرند» (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

جالب اینکه درباره منافقان نیامده بود که آنها ولیّ یکدیگر، بلکه جمله «بَعضُهُم مِن بَعضٍ» که دلیل بر وحدت هدف وهماهنگی صفات وکردار است به چشم می خورد، اشاره به اینکه منافقان هر چند در صف واحدی قرار دارند وگروه های مختلفشان در مشخّصات وبرنامه ها شریکند، امّا روح مودّت وولایت در میان آنها وجود ندارد وهر گاه منافع شخصیشان به خطر بیفتد، حتّی به دوستان خود خیانت می کنند، به همین دلیل در آیه 14 سوره حشر می خوانیم: (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى) «آنها را متّحد می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است».

پس از بیان این اصل کلّی به شرح جزئیّات صفات مؤمنان می پردازد:

1. «آنها مردم را به نیکی ها دعوت می کنند» (يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ).

2. «و مردم را از منکرات بازمی دارند» (وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

3. بر خلاف منافقان که خدا را فراموش کرده بودند، آنها «نماز به پا می دارند» (وَيُقِيمُونَ الصَّلَوةَ).

به یاد خدا هستند وبا یاد وذکر او، دل را روشن وعقل را بیدار وآگاه می کنند.

4. بر خلاف منافقان که افرادی ممسک وبخیل هستند، آنها بخشی از اموال خویش را در راه خدا وحمایت از خلق خدا وبرای بازسازی جامعه انفاق می کنند «وزکات می پردازند» (وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ).

5. منافقان فاسق اند وسرکش وخارج از تحت فرمان حق، امّا مؤمنان «خدا ورسولش را اطاعت می کنند» (وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ).

در پايان اين آيه به نخستين امتياز مؤمنان از نظر نتيجه وپاداش اشاره

ص: 109

کرده می گوید: «به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد» (أُولَئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللَّهُ).

کلمه «رحمت» که در اینجا ذکر شده مفهوم بسیار وسیعی دارد که هر گونه خیر وبرکت وسعادت در این جهان وجهان دیگر را در برمی گیرد واین جمله در حقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آنها را لعنت کرده واز رحمت خود دور ساخته است.

بی گمان وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند، از هر نظر قطعی واطمینان بخش است، چرا که «خداوند توانا و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ).

نه بدون علّت وعده می دهد ونه هنگامی که وعده داد از انجام آن عاجز می مانَد.

آیه بعد قسمتی از این رحمت واسعه الهی را که شامل حال افراد باایمان می شود در دو جنبه مادّی ومعنوی شرح می دهد. نخست می فرماید: «خداوند به مردان وزنان باایمان باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است» (وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الاْنْهَارُ).

از ویژگی های این نعمت بزرگ این است که زوال وجدایی در آن راه ندارد و«جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِینَ فِیهَا).

از دیگر مواهب الهی به آنها این است که خداوند «مسکن های پاکیزه ای در بهشت های جاودان» نصیب آنها ساخته است (وَ مَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ).

«عَدن» در لغت به معنی اقامت وبقا در یک مکان است، ازاین رو به معدن که جایگاه بقاءِ موادّ خاصّی است این کلمه اطلاق می شود. بنابراین مفهوم «عَدن» با خلود شباهت دارد، ولی چون در جمله قبل به مسأله خلود اشاره شده چنین استفاده

می شود که «جنّات عدن» محلّ خاصّی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ های آن امتیاز دارد.

در احادیث اسلامی وکلمات مفسّران، این امتیاز به اَشکال مختلف بیان شده است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «عَدنٌ دارُ اللّهِ الَّتی لَم تَرَها عَینٌ وَلَم یَخطُر عَلی قَلبِ بَشَرٍ، لا یَسکُنُها غَیرُ ثَلاثَهٍ النَّبِیّینَ وَالصِّدِّیقینَ وَالشُّهَداءِ؛ عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده وبه فکر کسی خطور نکرده وتنها سه گروه در آن ساکن می شوند: پیامبران، صدّیقان (آنها که پیامبران را تصدیق کردند واز

آنها حمایت کردند) وشهیدان».(1)

در کتاب خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَن سَرَّهُ أن یَحیا حَیاتی وَیَموتَ مَماتی وَ یَسکُنَ جَنَّتی الّتی وَعَدَنی اللّهُ رَبّی، جَنّاتِ عَدنِ... فَلیُوالِ عَلِیَّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام وَ ذُرِّیَّتَهُ مِن بَعدِهِ؛ کسی که دوست دارد حیاتش همچو حیات من ومرگش نیز همانند مرگ من بوده باشد، ودر بهشتی که خداوند به من وعده داده،

در جنّات عدن ساکن شود... باید علیّ بن ابی طالب علیه السلام وفرزندان بعد از او را

دوست دارد».(2)

از این حدیث روشن می شود «جنّات عدن» باغ هایی است از بهشت که پیامبر صلی الله علیه و آله وجمعی از خاصّان پیروان او در آنها مستقر خواهند شد.

این مضمون در حدیث دیگری از علی علیه السلام نیز نقل شده است که «جنّات عدن» جایگاه پیامبر اکرم است.

سپس به نعمت وپاداش معنوی آنها اشاره کرده می فرماید: «و(خشنودی و) رضای خدا (که نصیب مؤمنان می شود از همه اینها) برتر است» (وَ رِضْوَانٌ مِنَ

اللَّهِ أَكْبَرُ).

هیچ کس نمی تواند آن لذّت معنوی واحساس روحانی را که به یک انسان به خاطر رضایت وخشنودی خدا از او دست می دهد توصیف کند، وبه گفته بعضی از مفسّران حتّی گوشه ای از این لذّت روحانی از تمام بهشت ونعمت ها ومواهب گوناگون ورنگارنگ وبی پایانش برتر وبالاتر است.

البتّه ما هیچ یک از نعمت های جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا وزندگانی محدودش در فکر خود ترسیم کنیم، چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی ومعنوی.

ممکن است ترسیم ضعیفی از تفاوت های معنوی ومادّی را در این دنیا در فکر خود مجسّم کنیم. مثلاً لذّتی که از دیدار یک دوست مهربان وبسیار صمیمی بعد از فراق وجدایی به ما دست می دهد، یا احساس روحانی خاصّی که از درک یک مسأله

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ بحارالانوار، ج 8، ص 85؛ درباره جنّت عدن، احادیث دیگری نیز آمدهاست (بحارالانوار، ج 8، ص 171، وج 81، ص 126. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 296).

2- نورالثقلین، ج 2، ص 241؛ خصال، ج 2، ص 558 ؛ امالی صدوق، ص 36 ؛ کافی، ج 1، ص 209؛بحارالانوار، ج 23، ص 136.

پیچیده علمی که ماه ها یا سال ها به دنبال آن بوده ایم برای ما حاصل می شود، ویا جذبه روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص ومناجات آمیخته با حضور قلب به ما دست می دهد، با لذّت هیچ نوشیدنی وطعام ومانند آن از لذت های مادّی قابل مقایسه نیست.

از اینجا نیز روشن می شود آنها که می گویند قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان ونیکوکاران تنها روی نعمت های مادّی تکیه کرده واز جذبه های معنوی در آن خبری نیست در اشتباهند، زیرا در جمله بالا، رضایت خدا که مخصوصاً با لفظ نکره بیان شده، اشاره به گوشه ای از خشنودی خداست که از همه نعمت های مادّی بهشت برتر شمرده شده واین نشان می دهد تا چه حد آن پاداش معنوی پرارزش وگرانبهاست.

البتّه دلیل این برتری نیز روشن است، زیرا «روح» در واقع مانند گوهر است و«جسم» همچو صدف. روح فرمانده است وجسم فرمانبر. هدف نهایی تکامل روح است وتکامل جسم وسیله است، به همین دلیل تمام شعاع های روح از جسم وسیع تر ودامنه دارتر است ولذّت های روحی نیز قابل مقایسه با لذّات جسمانی نیست، همان گونه که آلام روحی به مراتب دردناک تر از آلام جسمانی است.

ودر پایان آیه به تمام این نعمت های مادّی ومعنوی اشاره کرده می گوید: «وپیروزی بزرگ همین است» (ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ) (ر.ک: ج 8، ص 50 - 55).

دفاع از زنان پاکدامن

اشاره

(وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَهً وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَهً أَبَداً وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلاَّ الَّذِینَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ)

وکسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متّهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود) نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید وشهادتشان را هرگز نپذیرید؛ وآنها همان فاسقانند. * مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند

وجبران نمایند (که خداوند آنها را می بخشد) زیرا خداوند آمرزنده ومهربان است. (سوره نور، آیات 4و5)

ص: 112

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن ومرد زناکار بیان شده بود وممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض وبی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتّهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زنندگان را که در صدد سوءِاستفاده از این حکم هستند بیان می کند تا حیثیت وحرمت خانواده های پاکدامن از خطر این گونه اشخاص مصون بماند، وکسی جرأت تعرّض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می گوید: «کسانی که زنان پاکدامن را متّهم به عمل منافی عفت می کنند، باید برای اثبات این ادّعا، چهار شاهد (عادل) بیاورند، واگر نیاورند هر یک از آنها

را هشتاد تازیانه بزنید» (وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ

ثَمَانِینَ جَلْدَةً).

وبه دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند: «وهرگز شهادت آنها را نپذیرید» (وَ لاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا).

«وآنها فاسقانند» (وَ أُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به این ترتیب، نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد که در دراز مدّت نیز سخن وشهادتشان را از ارزش واعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکّه دار کنند. به علاوه داغ فسق بر پیشانیشان می نهد ودر جامعه رسوایشان می کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است وهمگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن ومرد باایمان وپاکدامن قائل شده است حکایت می کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إذَا اتَّهَمَ الموِمِنُ أخاهُ انماثَ الإیمانُ مِن قَلبِهِ کَما یَنماثُ المِلحُ فِی المَاءِ؛ هنگامی که مسلمانی

برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متّهم سازد، ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب».(1)

ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی

1- اصول کافی، ج 2، ص 269، باب التّهمه وسوءالظّن.

آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش وجبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: «مگر کسانی که بعداً از این عمل توبه کنند وبه اصلاح وجبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می دهد، خدا غفور ورحیم است» (إِلاَّ الَّذِینَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

در اینکه این استثنا تنها از جمله «اُولئِکَ هُمُ الفاسِقونَ» است ویا به جمله «وَلاتَقبَلوا لَهُم شَهادَةً أبداً» نیز بازمی گردد، در میان مفسّران ودانشمندان گفت وگوست، اگر به هر دو جمله بازگردد نتیجه اش این است که با توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است، وهم حکم فسق در تمام زمینه ها واحکام اسلامی از آنها برداشته می شود.

امّا اگر تنها به جمله اخیر بازگردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البتّه طبق قواعدی که در اصول فقه پذیرفته شده، استثناهایی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد، مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناست، واتّفاقاً در محلّ بحث چنین قرینه ای موجود است، زیرا هنگامی که با توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده ومجدّداً ملکه عدالت را تحصیل نموده از آن برکنار است.

در روایات متعدّدی که از منابع اهل بیت علیهم السلام رسیده نیز روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق علیه السلام بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند، از شخص سؤال کننده می پرسد: «فقهایی که نزد شما هستند چه می گویند»؟

عرض کرد آنها می گویند: توبه اش میان خودش وخدا پذیرفته می شود، امّا شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد.

امام علیه السلام می فرماید: «بِئسَ ما قالوا كانَ أبی یَقولُ إذا تابَ وَ لَم یُعلَم مِنهُ إلّا خَیرٌ جازَت شَهادَتُهُ؛ آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می فرمود: هنگامی که توبه کند، وجز خیر از او دیده نشود، شهادتش پذیرفته خواهد شد».(1)

1- وسائل الشيعه، ج 18، کتاب الشهادات، باب 36، ص 282.

احادیث متعدّد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیّه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «ابداً» در جمله «لا تَقبَلوا لَهُم شَهادَةً أبَداً»

دلیل بر عمومیّت حکم است، ومی دانیم هر عموم قابل استثناست (مخصوصاً استثنای متّصل). بنابراین تصوّر اینکه تعبیر «ابداً» مانع از تأثیر توبه خواهد بود، اشتباه محض است.

نکته ها:

1. معنی «رمی» در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنی انداختن تیر، یا سنگ ومانند آن است، وطبیعی است که در بسیاری از موارد آسیب هایی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متّهم ساختن افراد، دشنام دادن ونسبت های ناروا به کار رفته است، چرا که گویی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند واو را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث وهمچنین آیات آینده این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است. مثلاً نفرموده است: وَالَّذینَ یَرمونَ المُحصَناتِ بِالزّنا: «کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متّهم کنند»، زیرا در مفهوم «یَرمونَ» مخصوصاً با توجّه به قرائن کلامیه، کلمه زنا افتاده است.

ضمناً عدم تصریح به آن، در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است، یک نوع احترام وادب وعفّت در سخن محسوب می شود.

2. چهار شاهد چرا؟

می دانیم که معمولاً برای اثبات حقوق وجرم ها در اسلام دو شاهد عادل کافی است، حتّی در مسأله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل جرم اثبات می شود، ولی در مسأله اتّهام به زنا چهار شاهد الزامی است.

ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از

مردم در زمینه این اتّهامات باز است وهمواره عرض وحیثیت افراد را با

سوءِظن وبدون سوءِظن جریحه دار می کنند. اسلام در این زمینه سختگیری کرده

ص: 115

تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر حتّی قتل نفس، زبان ها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع یک طرف دارد. یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر اثبات جرم می شود واگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ابوحنیفه فقیه معروف اهل تسنّن می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟

فرمود: «قتل نفس».

گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، امّا در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گویید؟

ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد.

امام فرمود: «این برای آن است که در زنا دو حدّ است، حدّی بر مرد جاری می شود وحدّی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، امّا در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می گردد».(1)

البتّه مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می شود (مانند زنای به عنف وامثال آن) ولی اینها جنبه استثنایی دارد، آنچه معمول ومتعارف است آن است که با توافق طرفین صورت می گیرد ومی دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

3. شرط مهمّ قبولی توبه

بارها گفته ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته وحتّی تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه اینها شخص گناهکار باید در مقام جبران برآید.

اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکّه دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید

1- نور الثقلین، ج 3، ص 574.

سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کند وبه اصطلاح اعاده حیثیت نماید.

جمله «وَ أصلَحوا» بعد از ذکر جمله «تابوا» اشاره به همین حقیقت است که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند ودر مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده اند برآیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات ووسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متّهم کند وبعد در خانه خلوت استغفار کرده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده است در جواب این سؤال که: آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حدّ شرعی وبعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟ فرمودند: «آری».

هنگامی که سؤال کردند: توبه او چگونه است؟ فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می آید ومی گوید: من به فلان کس تهمت زدم واز آنچه گفته ام توبه می کنم.(1)

4. احکام قذف

در کتاب حدود بابی تحت عنوان حدّ قذف داریم.

«قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن تیر یا چیزی به سوی یک نقطه دوردست است، ولی در این گونه موارد - مانند کلمه رمی - کنایه از متّهم ساختن کسی به یک اتّهام ناموسی است. به تعبیر دیگر عبارت از فحش ودشنامی است که به این امور مربوط می شود.

هرگاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان وبه هر شکل بوده باشد، حدّ آن همان گونه که در بالا گفته شد، هشتاد تازیانه است.

واگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است (منظور از تعزیر، مجازات گناهانی است که حدّ معیّنی در شرع برای آن نیامده، بلکه به

اختیار حاکم گذارده شده که با توجّه به خصوصیات مجرم، کیفیّت جرم وشرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصّی تصمیم می گیرد).

1- وسائل الشیعه، ج 18، ص 283، ابواب الشهادات، باب 36، حدیث 4.

حتّى اگر كسى گروهى را به چنين تهمت هايى متّهم سازد وبه آنها دشنام دهد واين نسبت را درباره يک يک تكرار كند در برابر هر يک از اين نسبت ها حدّ قذف دارد، امّا اگر يک جا ويک مرتبه آنها را متّهم سازد اگر آنها نيز يک جا مطالبه مجازات او را كنند يک حدّ دارد، امّا اگر جداجدا اقامه دعوا كنند، در برابر هر يک حدّ مستقلّى دارد.

اين موضوع به قدرى اهمّيّت دارد كه اگر كسى را متّهم كنند واو از دنيا برود ورثه او مى توانند اقامه دعوا كرده ومطالبه اجراى حد كنند. البتّه از آنجا كه اين حكم مربوط به حقّ شخص است چنانچه صاحب حق، «مجرم» را ببخشد حدّ او ساقط مى شود، مگر اينكه آن قدر اين جرم تكرار شود كه حيثيت وعرض جامعه را به خطر بيفكند كه در اينجا حسابش جداست.

هرگاه دو نفر به يكديگر دشنام ناموسى دهند، در اينجا حد از دو طرف ساقط مى گردد، ولى هر دو به حكم حاكم شرع تعزير مى شوند.

بنابراين هيچ مسلمانى حق ندارد كه دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلكه تنها مى تواند از طريق قاضى شرع احقاق حق كند ومجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از اين حكم اسلامى:

اوّلاً حفظ آبرو وحيثيت انسان ها است.

ثانياً جلوگيرى از مفاسد فراوان اجتماعى واخلاقى است كه از اين رهگذر دامان جامعه را مى گيرد، چرا كه اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام وهر نسبت ناروايى به هر كس بدهند، واز مجازات مصون بمانند، حيثيت ونواميس مردم همواره در معرض خطر قرار مى گيرد وحتّى سبب مى شود كه به خاطر اين تهمت هاى ناروا همسر به همسرش بدبين گردد، وپدر به مشروع بودن فرزند خود.

خلاصه موجوديت خانواده به خطر مى افتد و محيطى از سوءِظن وبدبينى برجامعه حكمفرما مى شود، بازار شايعه سازان داغ وهمه پاكدامنان در اذهان

لكّه دار مى گردند.

اینجاست که باید با قاطعیّت رفتار کرد، همان قاطعیّتی که اسلام در برابر این افراد بدزبان وآلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت وتهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند، تا حیثیت ونوامیس مردم را بازیچه نگیرند (ر.ک: ج 14، ص 395-403).

دفاع یکسان از زن و مرد

اشاره

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً)

وآنان که مردان وزنان باایمان را در برابر گناهی که مرتکب نشده اند آزار می دهند، بار بهتان وگناه آشکاری را به دوش کشیده اند. (سوره احزاب، آیه 58)

تفسیر:

این آیه از ایذاءِ مؤمنان سخن می گوید وبرای آن بعد از ایذاءِ خدا وپیامبر صلی الله علیه و آله اهمّیّت فوق العاده ای قائل می شود. می فرماید: «کسانی که مردان وزنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، متحمّل بهتان وگناه آشکاری شده اند» (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا).

چرا که مومن از طریق ایمان پیوندی با خدا وپیامبرش دارد، وبه همین دلیل در اینجا در ردیف خدا وپیامبرش قرار گرفته.

جمله «بِغَيرِ مَا اكتَسَبوا» اشاره به این است که آنها مرتکب گناهی نشده اند که مستوجب ایذا وآزار باشند، واز اینجا روشن می شود که هرگاه گناهی از آنان سرزند که مستوجب حد وقصاص وتعزیر باشد، اجرای این امور در حقّ آنها اشکالی ندارد وهمچنین امر به معروف ونهی از منکر مشمول این سخن نیست.

مقدّم داشتن «بهتان» بر «اثم مبین» به خاطر اهمّیّت آن است، زیرا بهتان از بزرگ ترین آزارها محسوب می شود، وجراحت حاصل از آن حتّی از جراحات نیزه وخنجر سخت تر است، آن گونه که شاعر عرب نیز گفته:

جِراحاتُ السِّنانِ لَها التِيامٌ وَ لا يَلتامُ ما جَرَحَ اللِّسانُ:

«زخم های نیزه التیام می یابد امّا زخم زبان التیام پذیر نیست»

در روایات اسلامی نیز اهمّیّت فوق العاده ای به این مطلب داده شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خداوند عزّوجلّ می فرماید: «لِیَأذَن بِحَربٍ مِنّی مَن آذی عَبدِیَ المُومِنَ؛ آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد اعلان جنگ با من

کرده است».(1)

1- اصول کافی، ج 2، ص 35.

برخی مفسّران گفته اند از لحن آیه استفاده می شود که گروهی در مدینه بوده اند که برای افراد باایمان شایعه پراکنی می کردند ونسبت های ناروا به آنها می دادند (وحتّی پیامبر خدا از زبان این موذیان در امان نبود) همان گروهی که در جوامع دیگر ومخصوصاً در جوامع امروز کم نیستند وکار آنها توطئه بر ضدّ نیکان وپاکان وساختن وپرداختن دروغ ها وتهمت هاست.

قرآن شدیداً آنها را مورد سخت ترین حملات خود قرار داده واعمال آنان را بهتان وگناه آشکار معرّفی کرده است.

شاهد این سخن در آیات بعد نیز خواهد آمد.

در حدیث دیگر که امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده چنین آمده است: مَن بَهَتَ مؤمِناً أو مؤمِنَةً أو قالَ فیهِ ما لَیسَ فیهِ أقامَهُ اللّٰهُ تَعالی یَومَ القِیامَهِ عَلی تَلٍّ مِن نارٍ حَتّی یَخرُجَ مِمّا قالَهُ فیهِ: «کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند، یا درباره او سخنی بگوید که در او نیست، خداوند او را در قیامت روی تلّی از آتش قرار می دهد تا از عهده آنچه گفته برآید»(1) (ر.ک: ج 17، ص 451-435).

دوم: حقوق متفاوت زن و مرد

تفاوت در قصاص

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمْ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَی بِالأُنثَی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَرَحْمَهٌ فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ)

ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ و قاتل نیز، به نیکی دیه را (به ولیّ مقتول) بپردازد؛ این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت. (سوره بقره، آیه 178)

1- بحار الانوار، ج 75، ص 194.

آیا خون مرد رنگین تر است؟

ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید مرد به سبب قتل زن مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگین تر است؟

چرا مرد جنایتکار به سبب کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسان هایی که بیش از نصف جمعیّت روی زمین را تشکیل می دهند، قصاص نشود؟ !

در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مرد نباید در برابر زن قصاص شود، بلکه همان طور که در فقه اسلام مشروحاً بیان شده است، اولیای زن مقتول می توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند.

به عبارت دیگر منظور از عدم قصاص مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید وشرط است ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن او جایز است.

ناگفته پیداست که پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص، نه برای این است که زن از مرتبه انسانی دورتر است و یا خون او کمرنگ تر از خون مرد است، این توهّمی است کاملاً بیجا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر «خونبها» ریشه این توهّم شده است، پرداخت نصف دیه تنها برای جبران خسارتی است که از قصاص مرد متوجّه خانواده او می شود - دقّت کنید.

توضیح اینکه: مردان غالباً در خانواده عضو مؤثّر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمّل می شوند و با فعالیّت های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می آورند. بنابراین، تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن، از نظر اقتصادی وجنبه های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارت بی دلیلی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی گناه او وارد می شود. ازاین رو اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ دیه در مورد قصاص مرد، رعایت حقوق همه افراد را کرده، واز این خلاءِ اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده می خورَد، جلوگیری نموده است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد که به بهانه لفظ «تساوی»، حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته است پایمال گردد.

البتّه ممکن است زنانی برای خانواده خود نان آورتر از مردان باشند، ولی می دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی زند بلکه کلّ مردان را با کلّ زنان باید سنجید - دقّت کنید (ر.ک: ج 1، ص 689 و 690).

ص: 121

مساوات یا عدالت

تنها مطلبی که باید به آن توجّه داشت - ودر اسلام به آن توجّه خاصّی شده است ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی وحساب نشده آن را انکار می کنند - مسأله تفاوت های روحی وجسمی زن ومرد وتفاوت وظایف آنهاست.

ما هرچه را انکار کنیم این حقیقت انکارناپذیر است که بین این دو جنس، هم از نظر جسمی وهم از نظر روحی تفاوت بسیاری است که ذکر آنها در کتاب های مختلف ما را از تکرار آنها بی نیاز می سازد وخلاصه همه آنها این است:

چون زن پایگاه وجود وپیدایش انسان است ورشد نونهالان در دامن او انجام می پذیرد، همان طور که جسماً متناسب با حمل وپرورش وتربیت نسل های بعد آفریده شده، از نظر روحی نیز سهم بیشتری از عواطف واحساسات دارد.

با وجود این اختلافات دامنه دار آیا می توان گفت زن ومرد باید در تمام شؤون همراه یکدیگر گام برداشته، ودر تمام کارها صددرصد مساوی باشند.

مگر نه این است که باید طرفدار عدالت در اجتماع بود؟

آیا عدالت غیر از این است که هر کس به وظیفه خود پرداخته واز مواهب ومزایای وجودی خویش بهره مند گردد. بنابراین، آیا دخالت دادن زن در کارهایی که خارج از تناسب روحی وجسمی اوست، برخلاف عدالت نمی باشد؟

اینجاست که می بینیم اسلام در عین طرفداری از عدالت، مرد را در پاره ای از کارهای اجتماعی که به خشونت ویا دقّت بیشتری نیازمند است، مانند سرپرستی کانون خانه و... مقدّم داشته، ومقام معاونت را به زن واگذار کرده است.

خانه واجتماع هر کدام احتیاج به مدیر دارند ومسأله مدیریت در آخرین

مرحله خود، باید به یک شخص منتهی گردد وگرنه کشمکش و هرج و مرج حاکم خواهد شد.

با این وضع، آیا بهتر است مرد برای این کار نامزد گردد یا زن؟

همه محاسبات دور از تعصّب می گوید وضع ساختمانی مرد ایجاب می کند که مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود وزن، معاون او باشد.

جمعی اصرار دارند این واقعیّت ها را نادیده بگیرند، ولی وضع زندگی - حتّی در جهان امروز ودر کشورهایی که به زنان آزادی ومساوات کامل داده اند - نشان می دهد

که عملاً مطلب همان است که در بالا گفته شد، اگرچه در مقام سخن خلاف آن گفته شود (ر.ک: ج 2، ص 197 و 198).

تفاوت زن و مرد در شهادت

در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند هر کدام می توانند مستقلّاً شهادت بدهند، امّا در صورتی که یک مرد ودو زن باشند، باید آن دو زن به اتّفاق یکدیگر ادای شهادت کنند «تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند» (أَنْ تَضِلَّ إِحْدَیهُمَا فَتُذَکِّرَ إِحْدَیهُمَا الأُخْرَی).

زیرا زنان به سبب عواطف قوی، ممکن است تحت تأثیر واقع شوند، وبه هنگام ادای شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند، ولذا یکی دیگری را یادآوری می کند. البتّه این احتمال درباره مردان نیز هست ولی در حدّی پایین تر وکمتر (ر.ک: ج 2، ص 450).

تفاوت زن و مرد در ارث

اشاره

(یُوصِیکُمُ اللهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ وَإِنْ کَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلاَبَوَیْهِ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِنْ کَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَّمْ یَکُنْ لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلاُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ کَانَ لَهُ إِخْوَهٌ فَلاُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ آبَاؤُکُمْ وَأَبْنَاؤُکُمْ لاَ تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِّنَ اللهِ إِنَّ اللهَ کَانَ عَلِیماً حَکِیماً * وَلَکُمْ نِصْفُ مَا تَرَکَ أَزْوَاجُکُمْ إِنْ لَّمْ یَکُنْ لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصِینَ بِهَا أَوْ دَیْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَّمْ یَکُنْ لَّکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کَانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَیْنٍ وَإِنَّ کَانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلاَلَةً أَوِ امْرَأَهٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کَانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذَلِکَ فَهُمْ شُرَکَاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصَی بِهَا أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنْ اللهِ وَاللهُ عَلِیمٌ حَلِیمٌ)

خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو

دختر باشد؛ واگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ واگر یک دختر باشد، نیمی (از میراث،) از آن اوست. وبرای هر یک از پدر ومادر میّت، یک ششم میراث است، اگر او فرزندی داشته باشد؛ واگر فرزندی نداشته باشد، و(تنها) پدر ومادرش از او ارث می برند، برای مادر او یک سوّم است (وبقیّه از آنِ پدر است)؛ واگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد (وپنج ششم باقیمانده، برای پدر است وهمه اینها،) بعد از انجام وصیّتی است که او کرده، وبعد از ادای دَین است - شما نمی دانید پدران (ومادران) وفرزندانتان، کدام یک برای شما سودمندترند - این فریضه الهی است؛ وخداوند، دانا وحکیم است. * وبرای شما، نصف میراث زنانتان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند؛ واگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم میراث آنها از آن شماست؛ پس از انجام وصیّتی که به آن سفارش کرده اند، وادای دَین. وبرای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید؛ واگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم میراث شما از آنِ آنهاست؛ بعد از انجام وصیّتی که به آن سفارش کرده اید، وادای دَین. واگر (میّت) مرد یا زنی بوده باشد که خواهر یا برادر از او ارث می برند؛ ویک برادر یا یک خواهر دارد، سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادر وخواهر مادری باشد)؛ واگر بیش از یک تن باشند، آنها در یک سوّم شریک اند؛ پس از انجام وصیّتی که به آن سفارش شده، وادای دَین؛ به شرط آنکه (از طریق وصیّت واقرار به دین،) به ورثه ضرر نزنند. این سفارش خداست؛ وخدا دانا ودارای

حلم است. (سوره نساء، آیات 11و12)

شأن نزول:

عبدالرّحمان بن ثابت انصاری برادر حسّان بن ثابت، شاعر معروف صدر اسلام از دنیا رفت در حالی که یک همسر وپنج برادر از او به یادگار مانده بود.

برادران میراث عبدالرّحمان را در میان خود تقسیم کردند وبه همسرش چیزی ندادند. او جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد واز آنها شکایت نمود. در این هنگام آیات فوق نازل شد ودر آن میراث همسران دقیقاً تعیین گردید.(1)

ونیز از جابر بن عبدالله نقل شده است که می گوید: بیمار شده بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله از

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ جامع البیان، ج 4، ص 185؛ درّالمنثور، ج 2، ص 443.

من عیادت کرد. من بیهوش بودم، حضرت آبی خواست وبا مقداری از آن وضو گرفت وبقیّه را بر من پاشید. من به هوش آمدم، عرض کردم: ای رسول خدا، بعد از من تکلیف اموالم چه خواهد شد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خاموش گشت، چیزی نگذشت که با نزول این آیات، سهم ورّاث در آن تعیین شد.(1)

تفسیر: سهام ارث

همان گونه که در شأن نزول خواندیم، این دو آیه سهم ورّاث را تعیین می کند.

در آیه اوّل حکم طبقه اوّل وارثان (فرزندان وپدران ومادران) بیان شده است. بدیهی است که هیچ رابطه خویشاوندی نزدیک تر از رابطه فرزند وپدر نیست. ازاین رو قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدّم داشته است.

در جمله نخست می فرماید: «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند

که سهم میراث پسر به اندازه دو دختر باشد» (یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ

حَظِّ الاُْنْثَیَیْنِ).

قابل توجّه اینکه از نظر جمله بندی وطرز بیان ارث، دختران اصل قرار داده شده وارث پسران به صورت فرع وبا مقایسه به آن تعیین گردیده است، زیرا می گوید: پسران دو برابر سهم دختران می برند. واین نوعی تأکید روی ارث بردن دختران ومبارزه با سنّت های جاهلی است که آنها را به کلّی محروم می کردند (امّا فلسفه تفاوت ارث این دو به زودی تشریح خواهد شد).

پس از آن می فرماید: «اگر فرزندان میّت منحصراً دو دختر یا بیشتر باشند، دو سوم میراث از آنِ آنهاست» (فَإِنْ کُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ).

«ولی اگر تنها یک دختر بوده باشد، نصف مجموع میراث از آنِ اوست» (وَ إِنْ کَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ).

دَر اینجا سؤالی پیش می آید که قرآن در این آیه می گوید: «فَوقَ اثنَتَینَ» یعنی اگر

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ صحیح بخاری، ج 7، ص 4 وج 8، ص 3؛ اسباب النزول الآیات، ص 96.

دختران بیش از دو تن باشند دوسوم میراث متعلّق به آنهاست. بنابراین آیه از حکم دو دختر ساکت است، بلکه تنها حکم یک دختر وچند دختر را گفته است.

پاسخ این پرسش با توجّه به جمله اوّل آیه روشن می شود وآن این است که سهم دو دختر از جمله «لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الاُنثَیَینِ» (پسر دو برابر سهم دختر دارد) اجمالاً معلوم می گردد، زیرا اگر بازماندگان شخص مرده فقط یک پسر ویک دختر باشند سهم دختر یک سوم وسهم پسر دو سوم می گردد. بنابراین سهم دو دختر طبق این جمله دو سوم خواهد بود. شاید به خاطر همین بوده که در جمله بعد سهم دو دختر بیان نشده وتنها به سهم چند دختر اشاره گردیده که آن هم از دو سوم تجاوز نمی کند - دقّت کنید.

از مراجعه به آخرین آیه سوره نساء نیز این مسأله روشن تر می شود، زیرا در آن آیه سهم یک خواهر نصف قرار داده شده - همانند سهم یک دختر - آن گاه می افزاید: «اگر دو خواهر بوده باشند دو سوم مال را می برند». از این حکم می فهمیم که در مورد دو دختر نیز دو سوم مال در نظر گرفته شده است.

به علاوه این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که گاهی می گویند: «فَوقَ اثنَتَینِ» ومنظور «اثنَتانِ وَ ما فَوقَ» است؛ یعنی دو وبیشتر.

از همه اینها گذشته، حکم مزبور از نظر فقه اسلامی ومنابع حدیث مسلّم است، واگرفرضاًابهامی درجمله بالاباشد،باتوجّه به سنّت (منابع حدیث)برطرف می گردد.

امّا میراث پدران ومادران که آنها نیز جزءِ طبقه اوّل وهمردیف فرزندان هستند، در آیه فوق چنین بیان شده ودر آن سه حالت است:

1. شخص متوفّی، فرزند یا فرزندانی داشته باشد که در این صورت به پدر ومادر او هر کدام یک ششم می رسد. می فرماید: «وبرای هر یک از پدر ومادر یک ششم است اگر (میّت) فرزندی داشته باشد» (وَ لاِبَوَیْهِ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِنْ کَانَ

لَهُ وَلَدٌ).

2. فرزندی در میان نباشد ووارث تنها پدر ومادر باشند، در این صورت سهم مادر یک سوم مجموع میراث است. می فرماید: «اگر فرزندی نداشته باشد وتنها وارث

او پدر ومادرش باشند، برای مادرش یک سوم است» (فَإِنْ لَمْ یَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ).

اگر می بینیم در اینجا سخنی از سهم پدر به میان نیامده، به خاطر این است که سهم او روشن است؛ یعنی دو سوم.

به علاوه گاهی ممکن است شخص میّت همسری داشته باشد، در این صورت سهم همسر از سهم پدر کم می شود. بنابراین سهم پدر در حالت دوم متغیّر است.

3. این است که وارّث، تنها پدر ومادر باشند وفرزندی در کار نباشد، ولی شخص متوفّی برادرانی (از طرف پدر ومادر، یا تنها از طرف پدر) داشته باشد، در این صورت سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزّل می یابد. می فرماید: «واگر او (میّت) برادرانی دارد، برای مادرش یک سوم است» (فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ).

در واقع برادران، با اینکه ارث نمی برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می شوند. به همین جهت آنها را «حاجِب» می نامند.

فلسفه این حکم روشن است زیرا وجود برادران متعدّد موجب سنگینی بار زندگی پدر است، چون پدر باید هزینه آنها را بپردازد تا بزرگ شوند وحتّی پس از بزرگ شدن نیزهزینه هایی برای پدردارند،وبه همین جهت برادرانی موجب تنزّل سهم مادر می شوند که از ناحیه پدر ومادر ویا تنها از ناحیه پدر باشند، وامّا برادرانی که تنها از ناحیه مادر هستند وهیچ گونه سنگینی بر دوش پدر ندارند حاجب نمی گردند.

سؤال: در اینجا سؤالی مطرح است که قرآن در این آیه در مورد برادران لفظ «جمع» به کار برده می گوید: «فَاِن كانَ لَهُ اِخوَةٌ» (اگر شخص متوفّی برادرانی داشته باشد) ومی دانیم که حدّاقل جمع سه نفر است، در حالی که تمام فقهای اسلام معتقدند که دو برادر هم می توانند مانع وموجب تنزّل ارث مادر شوند.

پاسخ: جواب این سؤال با مراجعه به آیات دیگر قرآن روشن می شود وآن این است که لازم نیست در همه جا لفظ جمع در سه نفر وبیشتر به کار رود، بلکه در پاره ای از موارد بر دو نفر هم اطلاق می شود، مانند آیه 78 سوره انبیاء: (وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ) «ما گواه حکم آنها بودیم».

آیه مربوط به قضاوت داود وسلیمان است، وقرآن درباره این دو تن ضمیر جمع (هُم) به کار برده است.

از اینجا روشن می شود که گاهی ممکن است لفظ جمع در دو نفر به کار رود، ولی این موضوع نیاز به شاهد وقرینه دارد ودر آیه مورد بحث، شاهد همان اتّفاق

ص: 127

مسلمانان وورود دلیل از پیشوایان اسلام است، زیرا در این مسأله همه دانشمندان اسلام اعمّ از شیعه وسنّی (به جز ابن عبّاس) دو برادر را مشمول حکم آیه دانسته اند.(1)

پس از آن قرآن می فرماید: وارثان هنگامی می توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میّت وصیّتی نکرده باشد، ویا بدهی بر عهده او نباشد. بنابراین اگر وصیّتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد. می فرماید: «همه اینها

بعد از انجام دادن وصیّتی است که کرده وبعد از اداءِ دَین اوست» (مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ).

البتّه همان طور که در باب وصیّت گفته شده است، انسان فقط می تواند درباره یک سوم از مال خود وصیّت کند واگر بیش از آن وصیّت کند صحیح نیست مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

ودر جمله بعد می فرماید: «اینها پدران وفرزندان شما هستند، امّا شما نمی دانید کدام یک از آنها برای شما سودمندترند» (آبَاؤُکُمْ وَ أَبْنَاؤُکُمْ لاَ تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعًا).

یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده وتشخیص این مصالح به دست خداست، زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر وصلاح اوست در همه جا نمی تواند تشخیص دهد.

ممکن است بعضی گمان کنند پدران ومادران بیشتر به نیازمندی های او پاسخ می گویند، وبنابراین باید در ارث بر فرزندان مقدّم باشند.

وممکن است جمعی عکس این را تصوّر کنند.

اگر قانون ارث به دست مردم می بود هزار گونه هرج ومرج ونزاع واختلاف در آن واقع می شد، امّا خدا که حقایق امور را آن چنان که هست می داند، قانون ارث را بر نظام ثابتی که خیر بشر در آن است قرار داده.

لذا در پایان آیه می فرماید: «این قانونی است که از طرف خدا فرض شده واو دانا وحکیم است» (فَرِیضَهً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا).

این جمله برای تأکید مطالب گذشته است تا برای مردم جای هیچ گونه چانه زدن درباره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.

1- بحارالأنوار، ج 16، ص 156 وج 56، ص 271؛ متشابه القرآن، ج 2، ص 144.

در آیه بعد چگونگی ارث بردن زن وشوهر از یکدیگر را بیان کرده می فرماید: «وبرای شما، نصفِ میراث زنانتان است، اگر آنان فرزندی نداشته باشند» (وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ).

«واگر فرزندی داشته باشند (حتّی از شوهر دیگری باشد) یک چهارم از آنِ شماست» (فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ).

البتّه این تقسیم نیز «پس از پرداخت بدهی های همسر وانجام دادن وصیّت های مالی اوست» (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

امّا ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است. می فرماید: «وبرای زنان شما یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید» (وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ).

«ولی اگر شما فرزندی داشته باشید (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان یک هشتم از میراث شماست» (فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ).

این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بدهی های شوهر وانجام دادن وصیّت های مالی او خواهد بود. می فرماید: «بعد از انجام دادن وصیّتی که کرده اید واداءِ دَین» (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

قابل توجّه آنکه سهام شوهران وزنان در صورتی که شخص میّت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می یابد؛ وآن برای رعایت حال فرزندان است.

وعلّت اینکه سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده، همان است که مشروحاً درباره ارث پسر ودختر گفته شده.

توجّه به این نکته نیز لازم است سهمی که برای زنان تعیین شده (اعمّ از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد، بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته

باشد، سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد، وظاهر آیه فوق نیز همین است.

سپس حکم ارث برادران وخواهران را بیان می کند، می فرماید: «اگر مردی از دنیا برود وبرادران وخواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود وبرادر ویا خواهری داشته باشد، هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می برند» (وَ إِنْ کَانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلاَلَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ).

ص: 129

این در صورتی است که از شخص متوفّی یک برادر ویک خواهر باقی بماند، «امّا اگر بیش از یکی باشند مجموعاً شریک در یک سوم می باشند» (فَإِنْ کَانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکَاءُ فِی الثُّلُثِ).

یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند.

سپس اضافه می کند: «این تقسیم نیز بعد از انجام وصیّت او ودیونی است که باید پرداخت گردد» (مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصَی بِهَا أَوْ دَیْنٍ).

با این هشدار «که وصیّت وهمچنین دَین، جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد» (غَیْرَ مُضَارٍّ).

یعنی بیش از ثلث وصیّت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله واهل بیت علیهم السلام وارد شده، وصیّت بیش از ثلث، اضرار به ورثه است ونفوذ آن مشروط به رضایت آنهاست.(1)

ویا اینکه برای محروم ساختن ورثه وزیان رسانیدن به آنها، اعتراف به بدهی هایی کند در حالی که بدهکار نباشد.

ودر پایان برای تأکید می فرماید: «این توصیه ای است الهی، وخداوند دانا وبردبار است» (وَصِیَّهً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَلِیمٌ).

که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع ومصالح شما آگاه است که این احکام را مقرّر داشته ونیز از نیّات وصیّت کنندگان خبر دارد، در عین حال «حلیم» است وکسانی را که برخلاف فرمان او رفتار می کنند فوراً به مجازات نمی رساند.

نکته ها:

1. ارث یک حقّ طبیعی است

شاید بسیاری تصوّر کنند بهتر آن است که بعد از مرگ انسان، اموال او در اختیار بیت المال قرار گیرد تا صرف تلاش های اقتصادی جامعه گردد، ولی با دقّت روشن می شود این کار کاملاً دور از عدالت است، زیرا «وراثت» یک امر کاملاً طبیعی ومنطقی است.

1- استبصار، ج 4، ص 119، باب 74؛ وسائل الشيعه، ج 19، ص 267، باب 8 وص 275، باب 11.

پدر ومادر بخشى از صفات جسمى وروحى خود را طبق قانون وراثت طبيعى به نسل هاى بعد منتقل مى كنند، چرا اموال آنها از اين قانون مستثنى باشد وبه نسل آينده منتقل نشود؟

به علاوه، اموال مشروع هر كس نتيجه تلاش هاى اوست، ودر حقيقت نيروهاى متراكم شده او را نشان مى دهد، وبه همين جهت ما هر كس را مالک طبيعى دسترنج خود مى شناسيم؛ اين يک حكم فطرى است.

بنابراين بعد از مرگ كه دست انسان از اموالش كوتاه مى گردد، عادلانه ترين راه اين است كه اموال وى به كسانى تعلّق گيرد كه نزديک ترين افراد به اوست، ودر واقع هستى آن اشخاص ادامه هستى آن شخص محسوب مى شود.

روى همين جهت بسيارى از مردم با اينكه سرمايه كافى براى زندگى خود تا پايان عمر دارند، دست از كوشش براى كار وتوليد بيشتر برنمى دارند، وهدفشان تأمين آينده فرزندانشان است.

يعنى قانون ارث مى تواند تحرّک وجنبش بيشترى به چرخ هاى اقتصادى يک كشور بدهد، واگر اموال هر كس بعد از مرگ او به كلّى از او بريده شود وجزءِ اموال عمومى گردد، ممكن است بخش مهمّى از فعّاليّت هاى اقتصادى خاموش شود.

شاهد اين سخن جريانى است كه در فرانسه واقع شد. مى گويند چندى قبل نمايندگان پارلمان فرانسه قانون ارث را الغاء كردند وبه جاى آن تصويب نمودند كه آنچه از كسى باقى مى ماند به عنوان اموال عمومى ضبط گردد وبه مصارف عموم برسد؛ به طورى كه هيچ يک از بستگان شخص متوفّى سهمى نداشته باشند.

پس از مدّتى آثار نامطلوب اقتصادى اين قانون آشكار گرديد، ومشاهده شد وضع صادرات وواردات كشور دستخوش تحوّل واز تلاش هاى اقتصادى كاسته شده است. اين موضوع مقامات اقتصادى را دچار نگرانى كرد وعامل اصلى آن را همان الغاء قانون ارث دانستند وبه ناچار در آن تجديد نظر كردند.

بنابراين نمى توان انكار كرد كه قانون ارث علاوه بر اينكه يک امر طبيعى وفطرى است در گسترش تلاش هاى اقتصادى نيز اثر عميق دارد.

2. ارث در میان ملل گذشته

قانون ارث چون ریشه فطری داردبه اشکال گوناگون درمیان ملل گذشته دیده می شود.

ص: 131

در میان یهود بعضی مدّعی هستند قانون ارثی وجود نداشته، ولی با مراجعه به تورات می بینیم این قانون صریحاً در «سفر اعداد» آمده است، آنجا که می گوید: «وبنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد وپسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید، واگر دختری ندارد میراثش را به برادرانش بدهید، واگر برادری ندارد، میراث وی را به برادران پدرش بدهید، واگر پدرش برادری ندارد، میراث او را به بازمانده او از نزدیک ترین خویشاوندانش بدهید، تا وارث آن باشد، واین امر برای بنی اسرائیل حکم واجبی باشد، به نوعی که خداوند به موسی امر فرموده است».(1)

از جمله های مزبور استفاده می شود که ارث در میان بنی اسرائیل فقط روی مسأله نسب دور می زده است، زیرا نامی از همسر در آن برده نشده است.

ودر آیین مسیح علیه السلام نیز باید همین قانون تورات معتبر باشد، زیرا در «اناجیل» موجود نقل شده که مسیح گفته است من نیامده ام که چیزی از احکام تورات را

تغییر دهم.

وفقط در چند مورد از مشتقّات کلمه «ارث» سخن گفته شده است.(2)

امّا در میان عرب ها پیش از اسلام ارث از یکی از سه راه بوده است:

1. نسب: منظور از نسب نزد آنان تنها پسران ومردان بوده است وکودکان وزنان از بردن ارث محروم بودند.

2. تَبَنّی: یعنی فرزندی که از خانواده ای طردشده، خانواده دیگری او را به خود نسبت دهد وبه شکل «پسرخوانده» درآید. در این صورت میان این پسرخوانده وپدرخوانده اش ارث برقرار می شد.

3. عهد وپیمان: یعنی دو نفر با هم پیمان می بستند که در دوران زندگی از یکدیگر دفاع کنند وبعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند.

اسلام قانون فطری وطبیعی ارث را از خرافاتی که به آن آمیخته شده بود پاک کرد، وتبعیضات ظالمانه ای را که در میان زن ومرد از یک سو،

وبزرگسال وکودک از سوی

1- سفر اعداد، باب 27، ص 253، آیات 8 - 11.
2- کتاب قاموس مقدّس، ص 903.

دیگر قائل بودند از بین برد، وسرچشمه های ارث را در سه چیز خلاصه کرد که تا آن زمان به این شکل سابقه نداشت:

1. نسب: به مفهوم وسیع آن یعنی هر گونه ارتباطی که از طریق تولّد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد می شود اعمّ از مرد وزن وبزرگسال وکودک.

2. سبب: یعنی ارتباط هایی که از طریق ازدواج در میان افراد ایجاد می شود.

3. ولاء: یعنی ارتباط های دیگری که از غیر طریق خویشاوندی (سبب ونسب) در میان دو نفر پیدا می شود، مانند «ولاء عتق» یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند، وآن برده پس از مرگ هیچ گونه خویشاوند نسبی وسببی از خود به یادگار نگذارد، اموال

او به آزادکننده او می رسد (واین خود نوعی تشویق وپاداش برای آزاد کردن

بردگان است).

«ولاء ضمان جریره» وآن پیمان خاصّی بوده که در میان دو تن به خواست واراده خودشان برقرار می شده وطرفین متعهّد می شدند که از یکدیگر در موارد مختلفی دفاع کنند وپس از مرگ (در صورتی که هیچ گونه خویشاوند نسبی وسببی نداشته باشند) از یکدیگر ارث ببرند.

ودیگر «ولاء امامت» است؛ یعنی اگر کسی از دنیا برود وهیچ وارث نسبی وسببی وغیر آنها نداشته باشد، میراث او به امام علیه السلام وبه عبارت دیگر به بیت المال مسلمین می رسد.

البتّه هر یک از طبقات فوق شرایط واحکامی دارند که در کتاب های فقهی مشروحاً آمده است.

3. چرا ارث مرد دو برابر زن است؟

با اینکه ظاهرآ ارث مرد دو برابر زن است، امّا با دقّت بیشتر روشن می شود که از یک نظر، ارث زنان دو برابر مردان است، واین به خاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است.

توضیح اینکه: اسلام وظایفی بر عهده مردان گذارده که با توجّه به آن، نیمی از درآمد مردان عملاً خرج زنان می شود، در حالی که بر عهده زنان چیزی قرار نداده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن، پوشاک،

ص: 133

خوراک وسایر لوازم بپردازد، وهزینه زندگی فرزندان خردسال نیز برعهده اوست، در حالی که زنان از هر گونه پرداخت هزینه ای حتّی برای خودشان معاف هستند.

بنابراین یک زن می تواند تمام سهم ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود وهمسر وفرزندان خرج کند، ونتیجه آن عملاً چنین می شود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج می شود ونیمی برای خودش، در حالی که سهم زن همچنان به حال خود باقی می ماند.

برای توضیح بیشتر به این مثال توجّه کنید: فرض کنید مجموع ثروت های موجود در دنیا معادل سی میلیارد تومان باشد که از طریق ارث به تدریج در میان زنان ومردان جهان (دختران وپسران) تقسیم می گردد. اکنون مجموع درآمد مردان را با مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم می بینیم از این مبلغ بیست میلیارد سهم مردان وده میلیارد سهم زنان است.

مطابق معمول، زنان ازدواج می کنند وهزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود وبه همین دلیل زنان می توانند ده میلیارد خود را پس انداز کنند ودر بیست میلیارد سهم مردان عملاً شریک خواهند بود، زیرا در مورد آنها وفرزندان آنها نیز مصرف می شود.

بنابراین در واقع نیمی از سهم مردان هم که ده میلیارد می شود صرف زنان خواهد شد، وبا اضافه کردن این مبلغ به ده میلیارد که پس انداز کرده بودند، مجموعاً صاحب اختیار بیست میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا - خواهند بود، در حالی که مردان عملاً بیش از ده میلیارد برای خود مصرف نمی کنند.

نتیجه اینکه سهم واقعی زنان از نظر مصرف وبهره برداری دو برابر سهم واقعی مردان است، واین تفاوت به خاطر آن است که معمولاً قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است، واین نوعی حمایت منطقی وعادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده وسهم حقیقی آنان را بیشتر قرار داده، اگرچه در ظاهر سهم آنها نصف است.

اتّفاقاً با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می بریم که سؤال بالا از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده وگاه وبیگاه از پیشوایان اسلام در این باره پرسش هایی می کردند، وپاسخ هایی که از طرف ائمّه اهل بیت

علیهم السلام به این سؤال داده شده غالباً به یک مضمون است وآن این است که خداوند مخارج زندگی وپرداخت مهر را برعهده

ص: 134

مردان گذارده است، به همین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده.(1)

در عیون اخبار الرّضا علیه السلام از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام نقل شده است که در پاسخ این سؤال فرمود: «سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان است به خاطر آنکه زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی (مَهر) می گیرد ومرد ناچار است چیزی بدهد. به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد وخودش مسؤولیّتی ندارد».(2)

4. ارث برادران وخواهران

در جمله (وَ اِنْ کَانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلاَلَةً) به واژه تازه ای برخورد می کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می شود: یکی در آیه مورد بحث ودیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء وآن کلمه «کَلالَه» است.

آنچه از کتاب های لغت استفاده می شود این است که «کَلالَه» در اصل معنای مصدری دارد وبه معنای «کَلال» یعنی از بین رفتن قوّت وتوانایی است.(3) ولی بعداً به

خواهران وبرادرانی که از شخص متوفّی ارث می برند گفته شده است.

شاید تناسب آن این باشد که برادران وخواهران جزءِ طبقه دوم ارث هستند، وتنها با نبودن پدر ومادر وفرزند ارث می برند، وچنین کسی که پدر ومادر وفرزندی ندارد، مسلّماً در رنج است وقدرت خویش را از دست داده، لذا به آنها «کَلالَه»

گفته می شود.

راغب در مفردات می گوید: «کَلالَه» به ورّاث - غیر از پدر وفرزند - گفته می شود.

وابن عبّاس گفته است به جز فرزند به سایر ورّاث «کَلالَه» می گویند.(4)

ودر روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، آن حضرت در پاسخ این پرسش که کلاله چیست؟ فرمود: «مَن ماتَ وَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لا

والِدٌ؛ کَلالَه عنوانی است برای

1- کافی، ج 7، ص 85؛ وسائل الشیعه، ج 26، ص 93.
2- کافی، ج 7، ص 84؛ وسائل الشیعه، ج 26، ص 94؛ عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج 2، ص 98؛ بحارالأنوار،ج6، ص 103 وج 101، ص 326؛ علل الشرایع، ج 2، ص 570.
3- در صحاح اللغه می خوانیم: الکَلالَهُ فی الأصلِ مَصدَرٌ بِمعنی الکَلالِ وَ هُوَ ذَهابُ القُوَّهِ.
4- بحارالأنوار، ج 14، ص 174 وج 30، ص 511؛ فقه القرآن، ج 2، ص 336.

شخصی که از دنیا رفته، در حالی که نه پدر ومادری دارد ونه فرزند».(1)

از این بیان استفاده می شود که «کَلاَلَه» اسم میّت است وهر دو قول صحیح است.(2)

وامّا اینکه چرا قرآن به جای بردن نام برادر وخواهر تعبیر (کلاله) را انتخاب کرده، شاید به خاطر آن است که این گونه افراد که نه پدر ومادر دارند ونه فرزند، مراقب باشند اموالشان به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند. بنابراین پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند، خودشان آنها را در موارد لازم تر، در راه کمک به نیازمندان وحفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.

5. توجّه به چند نکته دیگر

الف) آنچه درباره ارث برادران وخواهران آمده است، گرچه ظاهراً به طور مطلق است وبرادران وخواهران پدر ومادری، وپدری تنها، ومادری تنها را شامل می شود، ولی با توجّه به آخرین آیه سوره نساء که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می شود که منظور از این آیه تنها برادران وخواهران مادری متوفّی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران وخواهران پدر ومادری ویا پدری تنها می باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت).

بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران وخواهران) می کنند وظاهراً با هم سازگار نیستند، امّا با دقّت در مضمون دو آیه روشن می شود هر کدام درباره یک دسته خاص از برادران وخواهران سخن می گوید، وهیچ گونه تضادّی در میان آنها نیست.

ب) روشن است ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اوّل -یعنی پدر ومادر وفرزندان - در کار نباشد، گواه این موضوع آیه (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ

1- کنزالعمّال، ج 11، ص 78؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث ؛ تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 429، ذیلآیه176 سوره نساء؛ تفسیر المیزان، ج 4، ص 212.
2- وَالکَلالَهُ اِسمٌ لِما عَدا الوَلَدِ والوالِدِ مِنَ الوَرَثَهِ. وَ قالَ اِبنُ عبّاس: هُوَ اسمٌ لِمَن عَدَا الوَلَدِ وَ رُوِیَ أنّ النّبی (ص) سُئِلَ عَن الکَلالَهِ، فَقالَ: مَن ماتَ وَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لا والِدٌ فَجَعَلَهُ اِسماً لِلمَیَّتِ وَ کِلاَ القَولَینِ صَحیحٌ (مفرداتراغب، ص 437؛ تفسیر المیزان، ج 4، ص 212).

بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ) «خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی بر بعض دیگر در مقرّرات ارث ترجیح دارند». آنها که به شخص میّت نزدیک ترند مقدّم هستند.(1)

وهمچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث وترجیح بعضی بر بعض دیگر است.

ج) از جمله «هُم شُرَکاءُ فِی الثُّلثِ» (برادران وخواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریک اند) استفاده می شود آنها یک سوم را در میان خود به طور مساوی تقسیم می کنند وزن ومرد در اینجا هیچ تفاوتی ندارند، زیرا مفهوم شرکت مطلق، مساوی بودن سهام است.

د) از آیه به خوبی استفاده می شود انسان حق ندارد از طریق وصیّت یا اعتراف به بدهی که بر ذمّه او نیست صحنه سازی بر ضدّ وارثان کند وحقوق آنها را تضییع نماید. او موظّف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید وحق دارد وصیّتی عادلانه که در اخبار مقدار آن، ثلث تعیین شده بنماید.

در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می شود از جمله در حدیثی می خوانیم: «اِنَّ الضِّرارَ فِی الوَصِیَّهِ مِنَ الکَبائِرِ؛ زیان رسانیدن به ورثه ومحروم ساختن آنها از حقّ مشروعشان با وصیّت های نابه جا از گناهان کبیره است».(2)

اسلام در حقیقت با این دستور می خواهد هم شخص را از بخشی از اموال خود حتّی بعد از وفات بهره مند سازد، وهم وارثان را؛ مبادا کینه ای در دل آنها به وجود بیاید وپیوند محبّت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد (ر.ک: ج 3، ص360 - 379).

تساوی ها و تفاوت ها و رمز و راز آن

اشاره

(وَلاَ تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلَی بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِّمَّا اکْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِّمَّا اکْتَسَبْنَ وَسْئَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً)

1- سوره انفال، آیه 75؛ سوره احزاب، آیه 6.
2- مجمع البیان، ذیل آیه 12 همین سوره ؛ وسائل الشیعه، ج 19، ص 268 وج 15، ص 327؛ بحارالأنوار،ج 76، ص 4 و15 وج 100، ص 196 و199.

(امتیازات و) برتری هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزونکنید. (این تفاوت های طبیعی وحقوقی، برای حفظ نظام زندگی شماست. با این حال،) مردان به سبب آنچه به دست می آورند نصیبی دارند، وزنان نیز نصیبی؛ (ونباید حقوق هیچ یک پایمال گردد). واز فضل خدا، (برای رفع تنگناها) استمداد جویید، زیرا خداوند به هر چیز داناست. (سوره نساء، آیه 32)

شأن نزول:

طبرسی مفسّر معروف در مجمع البیان نقل می کند که: اُمّ سَلَمه (یکی از همسران پیامبر) به حضرت عرض کرد: چرا مردان به جهاد می روند وزنان نمی روند؟ وچرا برای ما نصف میراث آنها مقرّر شده؟ ای کاش ما هم مرد بودیم وهمانند آنها به جهاد می رفتیم وموقعیّت اجتماعی آنها را داشتیم !

آیه فوق نازل گردید وبه این پرسش ها ومانند آن پاسخ گفت.(1)

ودر تفسیر المنار می خوانیم: جمعی از مردان مسلمان، هنگامی که آیه ارث نازل شد وسهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند: ای کاش اجر وپاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود.

وجمعی از زنان نیز گفتند: ای کاش مجازات وکیفرهای ما نصف مجازات مردان بود همان طور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنهاست.

آیه فوق نازل شد وبه آنها پاسخ گفت.(2)

همین شأن نزول در تفسیر فی ظلال القرآن وروح المعانی با تفاوت مختصری ذکر شده است.

تفسیر: تساوی مرد وزن در کسب

همان طور که در شأن نزول آمده است، تفاوت سهم ارث مردان وزنان برای جمعی

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ روح المعانی، ج 5، ص 19؛ درّالمنثور، ج 2، ص 149.
2- مجمع البیان وتفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث.

ازمسلمانان به صورت یک پرسش درآمده بود،گویی آنهاتوجّه نداشتندکه این تفاوت به خاطر آن است که هزینه زندگی عموماً بر دوش مردان است وزنان از آن معافند.

افزون بر این، هزینه خودشان نیز بر دوش مردان است وهمان طور که سابقاً اشاره شد، سهمیّه زنان عملاً دو برابر مردان خواهد بود. لذا آیه فوق می گوید: «برتری هایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعض دیگر قائل شده هرگز آرزونکنید» (وَلاَ تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

زیرا این تفاوت ها هر کدام اسراری دارد که از شما پنهان است؛ چه تفاوت هایی که از نظر آفرینش، جنسیّت، صفات جسمی وروحی دارید وپایه نظام اجتماعی شماست، وچه تفاوت هایی که از نظر حقوقی به سبب موقعیّت های مختلف همانند ارث قرار داده شده است.

تمام این تفاوت ها بر طبق عدالت وقانون الهی است واگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قائل می شد. بنابراین آرزوی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیّت پروردگار است که عین حق وعدالت است.

البتّه نباید اشتباه کرد آیه به تفاوت های واقعی وطبیعی اشاره می کند نه تفاوت های ساختگی که بر اثر استعمار واستثمار طبقاتی به وجود می آید، چه اینکه آنها نه خواست خداست، ونه چیزی است که آرزوی دگرگون کردن آن نادرست باشد، بلکه تفاوت هایی است ظالمانه وغیر منطقی که باید در رفع آن کوشید.

فی المثل زنان نمی توانند آرزوکنند ای کاش مرد بودند ومردان نیز نباید آرزوکنند ای کاش زن می شدند، زیرا این دو جنس، اساس نظام اجتماع انسانی است.

امّا در عین حال نباید این تفاوت جنسیّت سبب شود که یکی از این دو جنس حقوق دیگری را پایمال کند، وآنها که آیه را دستاویز برای ادامه تبعیضات ناروای اجتماعی پنداشته اند سخت در اشتباهند.

لذا بلافاصله می فرماید: «مردان نصیبی از آنچه به دست می آورند دارند وزنان نیز نصیبی» ونباید حقوق هیچ یک پایمال گردد (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ).

خواه موقعیّت طبیعی باشد مانند تفاوت دو جنس مرد وزن با یکدیگر، یا تفاوت به سبب تلاش های اختیاری.

ص: 139

قابل توجّه اینکه کلمه «اکتساب» که به معنی تحصیل کردن وبه دست آوردن است، مفهوم وسیعی دارد که هم کوشش های اختیاری را شامل می شود، وهم آنچه را که انسان با ساختمان طبیعی خود می تواند به دست بیاورد.

پس از آن می فرماید: به جای آرزوکردن این گونه تفاوت ها، «از فضل خدا ولطف وکرم او تمنّا کنید که به شما از نعمت های مختلف وپاداش های نیک ارزانی دارد» (وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ).

ودر نتیجه افرادی خوشبخت وسعادتمند باشید، خواه مرد باشید یا زن، وخواه از این نژاد باشید یا نژاد دیگر، ودر هر حال آنچه را خیر واقعی وسعادت شما در آن است بخواهید نه آنچه شما خیال می کنید.

شاید جمله «مِن فَضلِهِ» اشاره به همین معنی باشد.

روشن است تقاضای فضل وعنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب وعوامل هر چیز نرود، بلکه باید فضل ورحمت او را در لابه لای اسبابی که او مقرّر داشته است جست وجو کرد؛ «زیرا خداوند به همه چیز داناست» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا).

ومی داند برای نظام اجتماع چه تفاوت هایی از نظر طبیعی ویا حقوقی لازم است. بنابراین در کار او هیچ گونه تبعیض ناروا وبی عدالتی نیست. همچنین از اسرار درون مردم با خبر است ومی داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می پرورانند وچه افرادی به آنچه مثبت وسازنده است می اندیشند.

نکته ها: این تفاوت ها برای چیست؟

اشاره

بسیاری از خود می پرسند چرا برخی از افراد استعدادشان بیشتر وبرخی کمتر است؟

برخی زیبا هستند وبرخی دیگر از زیبایی کم بهره اند؟

برخی از نظر جسمی فوق العاده نیرومند وبعضی معمولی هستند؟

آیا این «تفاوت های طبیعی» با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟

در پاسخ باید به چند نکته توجّه داشت:

ص: 140

1. تفاوت های ساختگی

قسمتی از تفاوت های جسمی وروحی مردم با یکدیگر معلول اختلافات طبقاتی ومظالم اجتماعی ویا سهل انگاری های فردی است که هیچ ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد. مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمی قوی تر وزیباتر وهم از نظر استعداد پیشرفته ترند؛ به دلیل اینکه آنها از تغذیه وبهداشت کافی بهره مندند در حالی که اینها در محرومیّت قرار دارند. یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی وسهل انگاری نیروهای جسمی وروحی خود را از دست می دهند. این گونه اختلافات را باید اختلافات ساختگی وبی دلیل دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی وتعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، وهیچ گاه اسلام وقرآن بر این گونه تفاوت ها صحّه نگذاشته است.

2. تفاوت های واقعی

قسمتی دیگر از این تفاوت ها طبیعی ولازمه آفرینش انسان است، یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد، تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل ویک جور نخواهند بود وطبعاً با هم تفاوت هایی خواهند داشت.

ولی باید دانست معمولاً مواهب الهی واستعدادهای جسمی وروحی انسان ها آن چنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد. یعنی کمتر کسی پیدا می شود که این مواهب را یک جا داشته باشد؛ یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است ودیگری استعداد ریاضی خوبی دارد، یکی ذوق شعر ودیگری عشق به تجارت، وبعضی هوش سرشاری برای کشاورزی، وبرخی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند. مهم این است که جامعه یا خود اشخاص، استعدادها را کشف کنند وآنها را در محیط سالمی پرورش دهند تا هر انسانی بتواند نقطه قوّت خویش را آشکار سازد واز آن بهره برداری کند.

3. جامعه به منزله یک پیکر

این موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند پیکر یک انسان، نیاز به

ص: 141

بافت ها وعضلات وسلّول های گوناگون دارد. یعنی همان طور که اگر یک بدن

به طور کامل از سلّول های ظریف همانند سلّول های چشم ومغز ساخته شده

باشد دوام ندارد، ویا اگر تمام سلّول های آن خشن وغیر قابل انعطاف

همانند سلّول های استخوانی باشند، کارایی کافی برای وظایف مختلف نخواهد داشت بلکه باید از سلّول های گوناگونی که یکی وظیفه تفکّر، دیگری مشاهده،

سومی شنیدن وچهارمی سخن گفتن را عهده دار شوند تشکیل شده باشد، همچنین برای به وجود آمدن یک جامعه کامل نیاز به استعدادها، ذوق ها وساختمان های مختلف بدنی وفکری است.

امّا نه به این معنی که بعضی از اعضاءِ پیکر اجتماع در محرومیّت به سر برند، یا خدمات آنها کوچک شمرده شود، ویا تحقیر گردند، همان طور که سلّول های بدن

با تمام تفاوتی که دارند، همگی از غذا وهوا وسایر نیازمندی ها به مقدار لازم

بهره می گیرند.

به عبارت دیگر، تفاوت ساختمان روحی وجسمی در آن قسمت هایی که طبیعی است - نه ظالمانه وتحمیلی - به مقتضای «حکمت» پروردگار است وعدالت هیچ گاه نمی تواند از حکمت جدا باشد.

فی المثل اگر تمام سلّول های بدن انسان یک نواخت آفریده می شد دور از حکمت بود، وعدالت به معنای قرار دادن هر چیز در محلّ مناسب خود نیز در آن وجود نداشت، همچنین اگر یک روز، تمام مردم جامعه مثل هم فکر کنند واستعداد همانندی داشته باشند، در همان یک روز وضع جامعه به کلّی درهم می ریزد.

بنابراین آنچه در آیه مورد بحث درباره اختلاف ساختمان زن ومرد آمده، در واقع اشاره ای به همین موضوع است، زیرا بدیهی است اگر تمام افراد بشر، مرد ویا همه زن باشند، نسل بشر به زودی منقرض می شود.

علاوه بر اینکه قسمت مهمّی از لذّات مشروع بشر از میان می رود، حال اگر جمعی ایراد کنند که چرا بعضی زن وبعضی مرد آفریده شده اند؟ واین چگونه با عدالت پروردگار می سازد؟ مسلّم است که این ایراد منطقی نخواهد بود، زیرا آنها به حکمت آن نیندیشیده اند (ر.ک: ج 3، ص 459 - 465).

ص: 142

حقوق مالی متفاوت زن و مرد

اشاره

(يَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِى الْكَلاَلَهِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الاُْنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ)

از تو درباره حکم (ارث خواهران وبرادران) سؤال می کنند، بگو: «خداوند، حکم (ارث) خواهر وبرادر را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزندی نداشته باشد، وبرای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از آن اوست؛ و(اگر خواهری از دنیا برود ووارث او یک برادر باشد،) او تمام مال را از آن خواهر، به ارث می برد، در صورتی که آن خواهر فرزند نداشته باشد؛ واگر (وارث او) دو خواهر باشند دوسوم اموال را می برند؛ واگر (وارثان) جمعی از برادران وخواهران باشند، سهم هر برادر به اندازه سهم دو خواهر است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید؛ وخداوند به همه چیز داناست». (سوره نساء، آیه 176)

شأن نزول:

بسیاری از مفسّران در شأن نزول آیه فوق از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل کرده اند. می گوید شدیداً بیمار بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت من آمد. در آنجا وضو گرفت واز آب وضوی خود بر من پاشید. من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است. این آیه که آیه فرائض نام دارد، نازل شد ومیراث آنها را روشن ساخت.(1)

به عقیده بعضی این آخرین آیه ای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.(2)

1- مجمع البیان، ج 3، ص 254؛ المیزان، ج 5، ص 154؛ تفسیر تبیان، ج 3، ص 407؛ تفسیر قرطبی، ج 6،ص 28؛ تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 606؛ درّالمنثور وتفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 254؛ المیزان، ج 5، ص 154؛ تفسیر تبیان، ج 3، ص 407؛ تفسیر قرطبی، ج 6،ص 28؛ تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 606؛ درّالمنثور وتفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

آیه مورد بحث در صدد تبیین مقدار ارث برادران وخواهران است. همان طور که در اوایل این سوره در تفسیر آیه 12 گفتیم، درباره ارث خواهران وبرادران، دو آیه در قرآن نازل شده است: یکی همان آیه 12، ودیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است.

واین دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارند، امّا همان طور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم، هر کدام ناظر به یک دسته از خواهران وبرادران است آیه12، ناظر به برادران وخواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران وبرادران «پدر ومادری» یا «پدری تنها» سخن می گوید.

گواه این مطلب این است که معمولاً کسانی که با واسطه با شخص متوفّی مربوط می شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است. یعنی برادران وخواهران مادری به اندازه سهم مادر می برند که یک سوم است، وبرادران وخواهران پدری، یا پدر ومادری، سهم ارث پدر را می برند که دوسوم است. وچون آیه 12 درباره ارث برادران وخواهران روی یک سوم دور می زند وآیه مورد بحث روی دوسوم، روشن می شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران وخواهران است که تنها از طریق مادر با متوفّی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران وخواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر ومادر مربوط می شوند.

به علاوه، روایاتی که از ائمّه اهل بیت علیهم السلام در این زمینه وارد شده است نیز این حقیقت را اثبات می کند.

در هر حال چنانچه یک سوم یا دوسوم ارث به برادر یا خواهر تعلّق گرفت، باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می شود. اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد، به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می پردازیم. قبلاً باید توجّه داشت که آیه به عنوان پاسخ به پرسش درباره کلاله(1) (برادران وخواهران) نازل

شده است. ازاین رو می فرماید: «از تو در این باره سؤال می کنند، بگو: خداوند حکم

1- درباره معنی لغوی «کلاله» واینکه چرا به برادران وخواهران، کلاله گفته می شود، به طور مشروح در ذیلآیه 12 سوره نساء بحث کردیم.

کلاله (برادران وخواهران) را برای شما بیان می کند» (یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ

فِی الْکَلاَلَهِ).

پس از آن به چندین حکم اشاره می نماید:

1. «هرگاه مردی از دنیا برود وفرزندی نداشته باشد، فقط یک خواهر داشته باشد، نصف میراث او به آن یک خواهر می رسد» (إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ).

2. «واگر زنی از دنیا برود وفرزندی نداشته باشد ویک برادر (برادر پدر ومادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد، تمام ارث او به یک برادر می رسد» (وَ هُوَ یَرِثُهَا إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ).

3. اگر کسی از دنیا برود ودو خواهر از او به یادگار بماند، دوسوم از میراث او را می برند. می فرماید: «واگر وارث دو خواهر بود، دوسوم از ارث به او می رسد» (فَإِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ).

4. اگر ورثه شخص متوفّی چند برادر وخواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود. می فرماید: «واگر وارث چند برادر وخواهر بودند، ارث بین آنها هر مرد، دو برابر زن خواهد بود» (وَ إِنْ کَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَ نِسَاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ).

ودر پایان آیه می فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید وراه سعادت را بیابید (وحتماً راهی را که خدا نشان می دهد راه صحیح وواقعی است)، زیرا به هر چیزی داناست» (یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِکُلِّ

شَیْ ءٍ عَلِیمٌ).(1)

ناگفته نماند که آیه فوق، ارث خواهران وبرادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می کند وسخنی از وجود وعدم پدر ومادر در آن نیامده است. ولی با توجّه به اینکه طبق آیات آغاز همین سوره، پدر ومادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اوّل ارث قرار دارند، روشن می شود که

منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد ونه پدر ومادر (ر.ک: ج 4، ص 306 - 309).

1- جمله أن تَضِلّوا به معنی أن لا تَضِلّوا است. یعنی کلمه «لا» در تقدیر است واین گونه تعبیر در قرآن وکلماتعرب فراوان است.

ص: 146

اشاره

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَّا يُشْرِكْنَ بِاللهِ شَيْئاً

وَلاَ يَسْرِقْنَ وَلاَ يَزْنِينَ وَلاَ يَقْتُلْنَ أَوْلاَدَهُنَّ وَلاَ يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلاَ يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)

ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را همتای خدا قرار ندهند، ودزدی وزنا نکنند، وفرزندان خود را نکشند، وتهمت وافترایی را که ساخته اند به کسی نسبت ندهند ودر هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن وبرای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده ومهربان است.

(سوره ممتحنه، آیه 12)

تفسیر: شرایط بیعت زنان

در تعقیب آیات گذشته که احکام زنان مهاجر را بیان می کرد، در نخستین آیه مورد بحث حکم بیعت زنان را با پیامبر صلی الله علیه و آله شرح می دهد.

به طوری که مفسّران نوشته اند: این آیه روز فتح مکّه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوه صفا مستقر شد واز مردان بیعت گرفت وزنان مکّه که ایمان آورده بودند برای بیعت خدمتش آمدند. در این آیه کیفیّت بیعت با زنان را شرح می دهد.

آیه روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: «ای پیامبر، هنگامی که زنان مومن نزد تو آیند وبا این شرایط با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی

نکنند، آلوده زنا نشوند، فرزندان خود را به قتل نرسانند، تهمت وافترایی پیش دست وپای خود نیاورند ودر هیچ دستور شایسته ای نافرمانی تو نکنند، (با این شرایط) با آنها بیعت کن وبرایشان آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده ومهربان است» (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ عَلَى أَنْ لاَ یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیْئًا وَ لاَ یَسْرِقْنَ وَ لاَ یَزْنِینَ وَ لاَ یَقْتُلْنَ أَوْلاَدَهُنَّ وَ لاَ یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لاَ یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

وبه دنبال این ماجرا، پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها بیعت گرفت.

در مورد چگونگی بیعت بعضی نوشته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن ظرف آب گذارد وزنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف می گذاردند.

وبعضی گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله از روی لباس با آنها بیعت می کرد.

قابل توجّه اینکه در آیه فوق شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آنها باید همه را پذیرا شوند:

1. ترک هرگونه شرک وبت پرستی؛ این شرط اساس اسلام وایمان است.

2. ترک سرقت؛ شاید بیشتر ناظر به اموال شوهر باشد زیرا وضع بد مالی آن زمان سختگیری مردان وپایین بودن سطح فرهنگ سبب می شد که زنان از اموال همسران خود سرقت کنند واحتمالاً به بستگان خود دهند. داستان هند که بعداً خواهد آمد نیز شاهد این معناست، ولی به هر حال مفهوم آیه وسیع وگسترده است.

3. ترک آلودگی به زنا؛ تاریخ می گوید در عصر جاهلیّت انحراف از جادّه عفّت بسیار زیاد بود.

4. عدم قتل اولاد؛ که به دو صورت انجام می شد: گاه سقط جنین بود وگاه به صورت «وئاد» (زنده به گور کردن دختران وپسران).

5. ترک بهتان وافترا؛ بعضی آن را چنین تفسیر کرده اند که فرزندان مشکوکی را از سر راه برمی داشتند ومدّعی می شدند این فرزند از

همسرشان است (این امر در غیبت های طولانی شوهر بیشتر امکان پذیر بود).

بعضی نیز آن را اشاره به عمل شرم آوری دانسته اند که باز از بقایای عصر جاهلی

ص: 148

بود که یک زن خود را در اختیار چند مرد قرار می داد وهنگامی که فرزندی از او متولّد می شد، او را به هر یک از آنها که مایل بود نسبت می داد.

ولی با توجّه به اینکه مسأله زنا قبلاً ذکر شده وادامه چنین امری در اسلام امکان پذیر نبود، این تفسیر بعید به نظر می رسد وتفسیر اوّل مناسب تر است، هرچند گستردگی مفهوم آیه هرگونه افترا وبهتان را شامل می شود.

تعبیر «بَینَ أیدِیهِنَّ وَ أرجُلِهِنَّ» (پیش دست وپاهایشان) ممکن است اشاره به همان فرزندان سرراهی باشد که به هنگام شیر دادن در دامان آنها قرار می گرفت وطبعاً پیش پا ودست آنها بود.

6. نافرمانی نکردن در برابر دستورهای سازنده پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ این حکم نیز گسترده است وتمام فرمان های پیامبر را شامل می شود، هرچند بعضی آن را اشاره به برخی اعمال زنان در جاهلیّت، مانند نوحه گری با صدای بلند بر مردگان وپاره کردن گریبان وخراشیدن صورت وجز آن دانسته اند، ولی منحصر به اینها نیست.

در اینجا این سوال پیش می آید که چرا بیعت با زنان، مشروط به این شرایط بود، در حالی که بیعت با مردان، تنها بر اسلام وجهاد بود.

در پاسخ می توان گفت: آنچه در مورد مردان در آن محیط از همه مهم تر بوده، همان ایمان وجهاداست ودرموردزنان،چون جهادمشروع نبودشرایط دیگری ذکرشده که مهم ترازهمه بعدازتوحیداموری بوده که زنان درآن جامعه گرفتارانحراف ازآن بودند.

نکته ها:

1. رابطه بیعت زنان با شخصیّت اسلامی آنها

در تفسیر سوره فتح (ذیل آیه 18) بحث مشروحی پیرامون بیعت وشرایط وخصوصیّات آن در اسلام داشتیم که نیاز به تکرار آن نمی بینیم.

آنچه یادآوری آن در اینجا لازم است، مسأله بیعت پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان است، آن هم با شرایطی مفید وسازنده که در آیه فوق آمد.

این مسأله نشان می دهد برخلاف گفته بی خبران یا مغرضانی که می گویند: اسلام برای نیمی از جامعه انسانی یعنی زنان، ارزشی قائل نشده وآنها را به حساب نیاورده است.

ص: 149

دقیقاً آنها را در مهم ترین مسائل به حساب آورده است، از جمله مسأله بیعت است که یک بار در حدیبیّه (در سال ششم هجرت) ویک بار در فتح مکّه انجام گرفت وآنها دوش به دوش مردان در این پیمان الهی وارد شدند وحتّی شرایط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند.

شرایطی که هویّت انسانی زن را زنده می کرد واو را از اینکه تبدیل به متاع بی ارزش، یا وسیله ای برای کامجویی مردان بوالهوس گردد، نجات می داد.

2. ماجرای بیعت هند همسر ابوسفیان

در جریان فتح مکّه، از جمله زنانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند هند همسر ابوسفیان بود. زنی که تاریخ اسلام ماجراهای دردناکی از او به خاطر دارد، از جمله ماجرای شهادت حمزه سیّدالشهدا در میدان احد با آن وضع غم انگیز.

گرچه او سرانجام ناچار شد در برابر اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله زانو بزند و ظاهراً

مسلمان شود، ولی ماجرای بیعتش نشان می دهد که در واقع همچنان به عقاید سابقش وفادار بود.

ولذا جای تعجّب نیست که دودمان بنی امیّه وفرزندان او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ، چنان جنایاتی را مرتکب شوند که سابقه نداشت.

به هر حال مفسّران نوشته اند که هند نقابی بر صورت انداخته، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که حضرت بر کوه صفا قرار داشت، جمعی از زنان نیز با او بودند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من با شما زنان بیعت می کنم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

هند اعتراض کرد و گفت: تعهّدی از ما می گیری که از مردان نگرفتی (زیرا در آن روز بیعت مردان تنها بر ایمان وجهاد بود).

پیغمبر صلی الله علیه و آله بی آنکه اعتنایی به گفته او کند، ادامه داد و فرمود: «وسرقت نکنید».

هند گفت: ابوسفیان مرد ممسکی است ومن از اموال او چیزهایی برداشته ام، نمی دانم مرا حلال می کند یا نه؟

ابوسفیان در آنجا حاضر بود، گفت: آنچه را از اموال من در گذشته برداشته ای همه را حلال کردم (امّا در آینده مواظب باش).

ص: 150

اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خندید وهند را شناخت. فرمود: «تویی هند؟» عرض کرد: آری ای پیامبر خدا، گذشته را ببخش، خدا تو را ببخشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد: «وآلوده زنا نشوید».

هند از روی تعجّب گفت: مگر زن آزاده هرگز چنین عملی را انجام می دهد؟!

بعضی از حاضران که در جاهلیّت وضع او را می دانستند از این سخن خندیدند، زیرا سابقه هند بر کسی مخفی نبود.

باز پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد و فرمود: «وفرزندان خود را به قتل نرسانید».

هند گفت: ما در کودکی آنها را تربیت کردیم، ولی هنگامی که بزرگ شدند شما آنها را کشتید وشما خود بهتر می دانید (منظورش فرزندش حنظله بود که روز بدر به دست علی علیه السلام کشته شده بود).

پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن تبسّم کرد وهنگامی که به این جمله رسید: «بهتان وتهمت روا مدارید»، هند افزود: بهتان قبیح است وتو ما را جز به صلاح وخیر ومکارم اخلاق دعوت نمی کنی.

وهنگامی که فرمود: «باید در تمام کارهای نیک فرمان مرا اطاعت کنید».

هند افزود: ما در اینجا ننشسته ایم که در دل قصد نافرمانی تو داشته باشیم (در حالی که مسلّماً مطلب چنین نبود، ولی طبق تعلیمات اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله موظّف بود این اظهارات را بپذیرد)(1) (ر.ک: ج 24، ص 56 - 62).

1- مجمع البیان، ج 9، ص 276. قرطبی نیز در تفسیرش همین داستان را با تفاوت مختصری آورده است.همچنین سیوطی در درّالمنثور وابوالفتوح رازی در تفسیر روح الجنان (ذیل آیات مورد بحث).

فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت ها)

اشاره

ص: 153

زن و مرد لباس یکدیگرند

اشاره

(أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَهَ الصِّیَامِ الرَّفَثُ إِلَی نِسَائِکُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ أَنَّکُمْ کُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَکُمْ فَتَابَ عَلَیْکُمْ وَعَفَا عَنْکُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا کَتَبَاللهُ لَکُمْ وَکُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الأَبْیَضُ مِنَ

الْخَیْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیَامَ إِلَی اللَّیْلِ وَلاَ تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاکِفُونَ فِیَ الْمَسَاجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ فَلاَ تَقْرَبُوهَا کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ آیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ)

آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنها؛ (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید، و آنچه را خدا برای شما مقرّر داشته، طلب نمایید! و بخورید وبیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند! (سوره بقره، آیه 187)

شأن نزول:

از روایات اسلامی استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند و چنانچه کسی در شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد، خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.

و نیز در آن زمان، آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم شده بود.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام مُطعم بن جُبَیر که مرد ضعیفی بود، با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد. همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند، به سبب خستگی خواب او را ربود. وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم. با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود برای حفر خندق - در آستانه جنگ احزاب - در اطراف مدینه حاضر شد. در اثنای تلاش وکوشش، به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط، بیهوش شد. پیامبر بالای سرش آمد واز مشاهده حال او متأثّر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند، شب های ماه رمضان با همسران خود آمیزش می کردند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.(1)

آیه مورد بحث شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است.

تفسیر:

نخست می گوید: «آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است» (أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَهَ الصِّیَامِ الرَّفَثُ إِلی نِسَائِکُمْ). (2)

آن گاه به فلسفه این موضوع پرداخته می فرماید: «آنان لباس شمایند، و شما لباس آنان هستید» (هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ وَ اَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیا به بدن حفظ می کند، واز سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی.

1- وسائل الشيعه، ج 10، ص 114، ح 12993؛ بحارالأنوار، ج 90، ص 10. در بعضی روایات به جای مطعمبن جبیر، خوّات بن جبیر انصاری، برادر عبدالله بن جبیر آمده است. کافی، ج 4، ص 98، ح 4؛ وسائل الشیعه،ج 10، ص 112، ح 12990؛ بحارالأنوار، ج 20، ص 241؛ مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

2- «رَفَث» (بر وزن طبس) به معنای سخن گفتن درباره مسائل جنسی است ولی به همین مناسبت گاه در خودآمیزش جنسی نیز به کار می رود و در آیه مورد بحث از این قبیل است.

این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر، یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند، باعث راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر نهایت رابطه معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده، بدون هیچ تغییر درباره زنان هم آمده است.

سپس قرآن علّت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می فرماید: «خداوند می دانست شما به خویشتن خیانت می کردید (و این کار ممنوع را انجام می دادید)؛ پس توبه

شما را پذیرفت و شما را بخشید» (عَلِمَ اللهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

وَعَفَا عَنْكُمْ).

آری، برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید، خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدّت محدودیت آن کاست.

«اکنون با آنان آمیزش کنید، و آنچه را خداوند بر شما مقرّر داشته، طلب نمایید» (فَالْئنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللهُ لَكُمْ).

مسلّماً این امر به معنای وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از ممنوعیت، که در اصطلاح اصولیون «امر عقیب حظر» نامیده می شود و دلیل بر جواز است.

جمله وَابتَغوا ما کَتَبَ اللهُ لَکُم، اشاره به این است که استفاده از این توسعه وتخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

سپس به بیان دومین حکم می پردازد، می فرماید: «و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد» (وَ كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ).

به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنی ها ونوشیدنی ها استفاده کنند، امّا به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

بعد به بیان سومین حکم پرداخته می فرماید: «سپس روزه را تا شب تکمیل کنید» (ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّیَامَ إِلَی الَّیْلِ).

این جمله تأکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در

ص: 157

روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می شود.

سرانجام به آخرین حکم پرداخته می گوید: «و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته اید، با زنان آمیزش نکنید» (وَ لاَ تُبَاشِرُوهُنَّ وَ اَنْتُمْ عَاکِفُونَ فِی الْمَسَاجِدِ).

بیان این حکم مانند استثنایی است برای حکم گذشته، زیرا به هنگام اعتکاف - که حدّاقل مدّت آن سه روز است - روزه می گیرند امّا در این مدّت نه در روز حقّ آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه به تمام احکام گذشته اشاره کرده می فرماید: «این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید» (تِلْکَ حُدُودُ اللهِ فَلاَ تَقْرَبُوهَا).

زیرا نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است و گاه سبب می شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری، «خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که پرهیزگار شوند» (کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ آیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ) (ر.ک: ج 1، ص 730- 734).

ایمان شرط نخست همسرگزینی

اشاره

(وَلاَ تَنکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ وَلاَمَهٌ مُؤْمِنَهٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَهٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَلاَ تُنکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتَّی یُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَلَوْ أَعْجَبَکُمْ أُوْلَئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَاللهُ یَدْعُو إِلَی الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَیُبَیِّنُ آیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ)

وبا زنان مشرک وبت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید؛ (اگرچه مجبور شوید با کنیزان ازدواج کنید؛ زیرا) کنیز باایمان، از زن (آزاد) بت پرست، بهتر است؛ هرچند (زیبایی یا ثروت او) توجّه شما را به خود جلب کند. وزنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید؛ (زیرا) غلام باایمان، از مرد (آزاد) بت پرست، بهتر است؛ هرچند (ثروت یا موقعیّت او،) توجّه شما را به خود جلب کند. آنان دعوت به سوی

آتش می کنند؛ وخدا به فرمان خود، دعوت به بهشت وآمرزش می نماید، وآیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکّر شوند! (سوره بقره، آیه 221)

ص: 158

شأن نزول:

شخصی به نام مَرثَد که مرد شجاعی بود، از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد که

از مدینه به مکّه برود وجمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد. وی به

قصد انجام دادن فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکّه شد، در آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیّت او را می شناخت برخورد نمود. آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد، امّا مرثد که مسلمان شده بود، تسلیم خواسته وی نشد. آن زن تقاضای ازدواج نمود، مرثد گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله است. او پس از انجام مأموریت خود به مدینه بازگشت وجریان را به اطّلاع پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند. این آیه نازل شد وبیان داشت زنان مشرک وبت پرست، شایسته همسری وازدواج با مردان مسلمان نیستند.(1)

تفسیر: ازدواج با مشرکان ممنوع است

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، در واقع این آیه نیز پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است. می فرماید: «با زنان مشرک وبت پرست، مادام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید» (وَ لاَ تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ).

سپس در یک مقایسه می افزاید: «کنیز باایمان از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هرچندزیبایی اوشمارابه اعجاب وادارد»(وَلَاَمَهٌ مُؤْمِنَهٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَهٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ).

درست است که ازدواج با کنیزان (خصوصآ کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبایی دارند ونه مال) در عرف مردم پسندیده نیست، به خصوص اینکه در مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد، ولی ارزش ایمان، کفّه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان سنگین تر می کند، زیرا هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان ومربّی فرزندان او ونیمی از شخصیّت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرک وعواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری وثروت مبادله کرد!

1- مجمع البيان، ذیل آیه مورد بحث ؛ تفسیر قرطبی، ج 3، ص 67؛ درّالمنثور، ج 1، ص 256.این نکته نیز قابل ذکر است که این شأن نزول درباره آیه 3 سوره نور نیز وارد شده است (تفسیر قرطبی، ج12،ص 168؛ درّالمنثور، ج 5، ص 20).

سپس به بخش دیگرى از این حکم پرداخته مى فرماید: «دختران خود را نیز به مردان بت پرست - مادامى که ایمان نیاورده اند - ندهید (هرچند ناچار شوید آنها را به همسرى غلامان باایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هرچند (مال وموقعیّت وزیبایى او) شما را به اعجاب آورد» (وَ لاَ تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتَّى یُوْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَلَوْ أَعْجَبَکُمْ).

بنابراین، همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک وبت پرست نهى شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است. حتّى غلامان باایمان بر آنها ترجیح واولویت دارند واز مردان زیبا وثروتمند وظاهرآ با شخصیّت کافر برتر وشایسته تر، بلکه مسأله در این بخش از حکم، دشوارتر است، زیرا تأثیر شوهر بر زن معمولاً از تأثیر زن بر شوهر بیشتر است.

سپس دلیل این حکم الهى را براى به کار انداختن اندیشه ها بیان مى کند مى فرماید: «آنها (یعنى مشرکان) به سوى آتش دعوت مى کنند، در حالى که خدا (مؤمنانى که مطیع فرمان او هستند) را با فرمان خود دعوت به بهشت وآمرزش مى کند» (أُولَئِکَ یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللهُ یَدْعُوا إِلَى الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ).

ودر پایان آیه مى افزاید: «وآیات خود را براى مردم روشن مى سازد، شاید متذکّر شوند» (وَ یُبَیِّنُ آیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ).

نکته ها:

1. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنانکه دیدیم آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم چنین مى شود: ازدواج، پایه اصلى تکثیر نسل وپرورش وتربیت فرزندان وگسترش جامعه است، ومحیط تربیتى خانواده در سرنوشت فرزندان فوق العاده مؤثّر است.

از یک سو آثار قطعى وراثت واز سوى دیگر، آثار قطعى تربیت در طفولیت، زیرا نوزادان بعد از تولّد غالبآ در دامان پدر ومادر پرورش مى یابند ودر سال هایى که سخت شکل پذیرند زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم، شرک خمیرمایه انواع انحرافات ودر واقع آتش سوزانی است، هم

ص: 160

در دنیا وهم در آخرت. ازاین رو قرآن اجازه نمی دهد مسلمانان خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند.

از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از اسلامند، اگر از راه ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج ومرج ودشمنان داخلی می شود.

البتّه این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، امّا راه به روی آنها باز است می توانند ایمان بیاورند ودر صفوف مسلمانان قرار گیرند وبه اصطلاح کفو آنها در مسأله ازدواج شوند.

ضمناً واژه «نکاح» در لغت، هم به معنای آمیزش جنسی آمده، هم به معنای عقد ازدواج ودر اینجا منظور عقد ازدواج است؛ هرچند راغب در مفردات می گوید: نکاح در اصل به معنای عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

2. مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه «مشرک» در قرآن غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسّران معتقدند که مشرک شامل سایر کفّار، مانند یهود، نصاری، مجوس - به طور کلّی

اهل کتاب - نیز می شود، زیرا هر کدام از این طوایف برای خداوند شریکی قائل شدند؛ نصاری قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) ومجوس قائل به خدایان دوگانه

اهور مزدا واهریمن (ثنویت) ویهود، عُزیر را فرزند خدا می دانستند. این عقاید گرچه شرک آور است، با توجّه به اینکه در آیات متعدّدی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند، وبا توجّه به اینکه یهود ونصاری ومجوس در اصل متّکی به نبوّت راستین وکتاب آسمانی هستند، معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک همان بت پرست است.

حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که در ضمن وصایای خود فرمود: «مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید».(1) شاهد این مدّعاست، زیرا به طور مسلّم

1- أَخْرِجُوا المُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَهِ العَرَب (بحارالأنوار، ج 30، ص 530 و531).در برخی از روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش به اخراج مشرکان واهل کتاب نموده است (وسائل الشیعه،ج 15، ص 132، ح 20147؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 102، ح 12533؛ بحارالانوار، ج 9، ص 184.

اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند، بلکه به عنوان یک اقلّیّت مذهبی طبق دستور قرآن، با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

3. این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسّران گفته اند: حکم آیه مورد بحث منسوخ شده وناسخ آن آیه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَاب)(1) است که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

این تصوّر از آنجا ناشی شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث ازدواج با همه کفّار را تحریم کرده است. بنابراین آیه 5 سوره مائده که اجازه ازدواج با کفّار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم - یا مخصّص آن - است.

ولی با توجّه به آنچه در تفسیر آیه مورد بحث گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد نه کفّار اهل کتاب مانند یهود ونصاری (البتّه در مورد ازدواج با کفّار اهل کتاب نیز قرائنی در آیه وروایات اهل بیت علیهم السلام است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقّت است).

4. تشکیل خانواده باید با دقّت ومطالعه باشد

بعضی از مفسّران معاصر در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند وآن این است که آیه مورد بحث و21 آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده رادرابعادمختلف بیان می کندودراین آیات،دوازده حکم دراین باره بیان شده است:

1. حکم ازدواج با مشرکان

2. تحریم نزدیکی در حال حیض

3. حکم سوگند به عنوان مقدّمه ای برای مسأله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش آمیزش نکند)

4. حکم ایلاء وبه دنبال آن طلاق

5. عدّه نگه داشتن زنان مطلّقه

6. عدد طلاق ها

ص: 162

1- سوره مائده، آیه 5.

7. نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی

8. حکم شیردادن نوزادان

9. عدّه زنی که شوهرش وفات کرده

10. خواستگاری زن قبل از تمام شدن عدّه او

11. مهر زنان مطلّقه قبل از دخول

12. حکم متعه.

این احکام با تذکّرات اخلاقی وتعبیراتی که نشان می دهد مسأله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است وباید همراه با فکر واندیشه باشد آمیخته شده است(1).

(ر.ک: ج 2، ص 158 - 164).

حقوق و مسئولیت متقابل همسران

(وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوءٍ وَلاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِی أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الاْخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاَحاً وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)

زنان مطلّقه، باید تا سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (وپاک شدن) انتظار بکشند (وعدّه نگه دارند)؛ واگر به خدا وروز بازپسین، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده، کتمان کنند. وهمسرانشان، برای بازگرداندن آنها (به زندگی زناشویی) در این مدّت، (از دیگران) سزاوارترند؛ این در صورتی است که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. وبرای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ ومردان بر آنان برتری دارند؛ وخداوند توانا وحکیم است. (سوره بقره، آیه 228)

حق ووظیفه جدایی ناپذیرند

در اینجا قرآن به یک اصل اساسی اشاره کرده وآن این است که هر جا «وظیفه ای»

ص: 163

1- تفسیر فی ظلال القرآن، ج 1، ص 344.

وجود دارد در کنار آن «حقّی» هم ثابت است. یعنی وظیفه هرگز از حق جدا نیست. مثلاً پدر ومادر وظایفی در برابر فرزندان خود دارند، همین سبب می شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشته باشند.

یا اینکه قاضی موظّف است برای بسط وتعمیم عدالت، حدّاکثر کوشش را بنماید. در مقابل، حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است. این موضوع حتّی در مورد پیامبران وامّت ها نیز ثابت است.

در آیه مورد بحث نیز اشاره به این حقیقت شده است. می فرماید: به همان اندازه که زنان وظایفی دارند، حقوقی هم برایشان قرار داده شده است واز تساوی این «حقوق» با آن «وظایف»، اجرای عدالت در حقّ آنان عملی می گردد.

عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسی حقّی قرار داده شده، در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود. ازاین رو نمی توان کسی را یافت که حقّی در موردی داشته باشد بدون اینکه وظیفه ای بر دوش او قرار گیرد (ر.ک: ج 2، ص 193).

مهریه همسر

اشاره

(لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِينَ * وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلاَ تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. و(در این موقع،) آنها را (با هدیه ای مناسب،) بهره مند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه تواناییش، وآن کس که تنگدست است، به اندازه توانش، هدیه ای شایسته (که مناسب حال دهنده وگیرنده باشد) بدهد. واین بر نیکوکاران، الزامی است. * واگر زنان را، پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید (وآمیزش کنید) طلاق دهید، در حالی که مَهری برای آنها تعیین کرده اید، باید نصف آنچه را تعیین کرده اید به آنها

بدهید، مگر اینکه آنها گذشت کنند؛ یا (در صورتی که صغیر وسفیه باشند، ولیّ آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست

ص: 164

اوست، آن را ببخشد. وگذشت کردن شما (وبخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزگاری نزدیکتر است. وگذشت ونیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست. (سوره بقره، آیات 236-237)

تفسیر: چگونگی ادای مهر

باز در ادامه احکام طلاق، در این دو آیه احکام دیگری بیان شده است. نخست می فرماید: «اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، طلاق دهید، گناهی بر شما نیست» (لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً).(1)

البتّه این در صورتی است که مرد یا زن ومرد، بعد از عقد ازدواج وپیش از عمل زناشویی متوجّه شوند به جهاتی نمی توانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند، زیرا در مراحل بعد کار دشوارتر می شود.

به هر حال این تعبیر پاسخی است برای آنها که تصوّر می کردند طلاق قبل از عمل زناشویی یا قبل از تعیین مهر، صحیح نیست. قرآن می گوید: چنین طلاقی گناهی ندارد وصحیح است (وای بسا جلوی مفاسد بیشتری را بگیرد).

بعضی نیز «جُناحَ» را در اینجا به معنای «مَهر» گرفته اند که بر دوش شوهر سنگینی می کند. یعنی به هنگام طلاق قبل از عمل زناشویی وتعیین مهر، هیچ گونه مهری بر عهده شما نیست.

بعضی از مفسّران درباره این تفسیر سخن بسیار گفته اند، ولی به کار بردن کلمه «جُناحَ» به معنای مهر مأنوس نیست.

بعضی نیز احتمال داده اند که معنای جمله بالا این است که طلاق زن قبل از آمیزش در همه حال جایز است خواه در حال عادت ماهیانه باشند یا نه، در حالی که بعد از آمیزش حتماً باید در حال پاکی خالی از آمیزش باشد.(2)

1- «مَسّ» در لغت به معنای تماس پیدا کردن ودر اینجا کنایه از عمل زناشویی است؛ و«فَرِیضَه» به معنای واجباست ودر اینجا منظور مَهر است.

2- تفسیر کبیر، ج 6، ص 137، ذیل آیه مورد بحث.

این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا با جمله «أوتَفرِضوا لَهُنَّ فَریضَةً» سازگار نیست.

آن گاه به بیان حکم دیگری در این رابطه می پردازد، می فرماید: «در چنین حالی باید آنان را (با هدیه مناسبی) بهره مند سازید» (وَ مَتِّعُوهُنَّ).

بنابراین اگر نه مهری تعیین شده ونه آمیزشی حاصل گشته، شوهر باید هدیه ای که مناسب با شؤون زن باشد بعد از طلاق به او بپردازد، ولی باید در پرداخت این هدیه، توانایی شوهر نیز در نظر گرفته شود. لذا در دنباله آیه می گوید: «بر آن کس که توانایی دارد به اندازه تواناییش، وبر آن کس که تنگدست است به اندازه خودش هدیه شایسته ای لازم است، واین حقّی است بر نیکوکاران» (عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ).

«موسِع» به معنای توانگر، و«مُقتِر» به معنای تنگدست است. از مادّه «قَتر» به معنای بخل وتنگ نظری نیز آمده، مانند (وَ کَانَ الإِنْسَانُ قَتُورًا). (1)

بنابراین، توانگران باید به اندازه خود وتنگدستان نیز درخور توانایی شان این هدیه را بپردازند وشؤون زن نیز در این جهت در نظر گرفته شود.

جمله «مَتاعاً بِالمَعروف» می تواند اشاره به همه اینها باشد، یعنی هدیه ای به طور شایسته، دور از اسراف وبخل ومناسب حال دهنده وگیرنده.

از آنجا که این هدیه اثر قابل ملاحظه ای در جلوگیری از حسّ انتقامجویی دارد، همچنین در رهایی زن از عقده هایی که ممکن است براثر گسستن پیوند زناشویی حاصل شود، در آیه مورد بحث آن را وابسته به روحیه نیکوکاری واحسان کرده می گوید: (حَقًّا(2) عَلَی الْمُحْسِنِینَ) «این عمل بر نیکوکاران لازم است». یعنی باید آمیخته

با روح نیکوکاری ومسالمت باشد.

ناگفته پیداست تعبیر به «محسنین» (نیکوکاران) برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه ادای این وظیفه است، وگرنه همان طور که اشاره شد این حکم جنبه الزامی دارد.

1- سوره اسراء، آیه 100.
2- «حَقّاً» می تواند صفت «مَتاعاً» بوده باشد، یا حال ویا مفعول مطلق برای فعل محذوفی ؛ «مَتاعاً» نیز مفعولمطلق است برای جمله «وَ مَتِّعُوهُنَّ».

نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می شود این است که قرآن از هدیه ای که مرد باید به زن بپردازد، تعبیر به «مَتاع» کرده است و«متاع» در لغت به معنای چیزهایی است که انسان از آنها بهره مند می شود وغالباً به غیر پول ووجه نقد اطلاق می گردد، زیرا از پول به طور مستقیم نمی توان استفاده کرد بلکه باید به متاع تبدیل شود. روی همین جهت، قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

موضوع هدیه دادن به شکل متاع، از نظر روانی اثر خاصّی دارد، زیرا چه بسا هدیه ای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک وپوشاک ونظایر آن که برای اشخاص برده می شود که هرچند ممکن است کم قیمت باشد ولی چنان اثری در روحشان می گذارَد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت. ازاین رو در روایاتی که در این زمینه وارد شده است، ائمه اطهار علیهم السلام نمونه های هدیه را امثال لباس وموادّ غذایی ویا زمین زراعتی ذکر کرده اند.(1)

ضمناً از آیه به خوبی استفاده می شود که در ازدواج دائم تعیین مهر از قبل لازم نیست وطرفین می توانند بعد از عقد روی آن توافق کنند.(2)

ونیز استفاده می شود که اگر قبل از تعیین مهر وآمیزش جنسی، طلاق صورت گیرد مهر واجب نخواهد بود وهدیه مزبور جانشین مهر می شود.

باید توجّه کرد که زمان ومکان در مقدار هدیه مناسب مؤثّر است.

در آیه بعد سخن از زنانی به میان آمده که برایشان تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش جدا می شوند. می فرماید: «اگر زنان را طلاق دهید پیش از آنکه با آنان تماس پیدا کنید (وآمیزش انجام شود) در حالی که مهری برای آنان تعیین کرده اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده اید» به آنان بدهید (وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ).

این حکم قانونی مسأله است که به زن حق می دهد نصف مهریّه را بدون کم وکاست بگیرد، هرچند آمیزشی حاصل نشده باشد.

1- بحارالأنوار، ج 100، ص 356، وج 101، ص 142؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 308.

2- البتّه اگر در ازدواج دائم تعیین مهر نکنند، مهر ساقط نمی شود، بلکه مَهرُ المِثل (مهری معادل مهر زنانِنظیر او) تعلّق می گیرد، مگر اینکه قبل از آمیزش جنسی طلاق داده شود، در این صورت تنها هدیه ای که دربالا اشاره شد واجب می گردد.

ولی بعداً به سراغ جنبه های اخلاقی وعاطفی می رود، می فرماید: «مگر اینکه آنها حقّ خود را ببخشند (ویا اگر صغیر وسفیه هستند، ولیّ آنان یعنی آن کسی که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد» (إِلاَّ أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ).

روشن است ولیّ در صورتی می تواند از حقّ صغیر صرف نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید. بنابراین حکم پرداخت نصف مهر صرف نظر از مسأله عفو وبخشش است.

از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از «الَّذی بِیَدِهِ عُقدَةُ النِّکاح» (کسی که گره ازدواج به دست اوست) ولیّ صغیر یا سفیه است، زیرا اوست که حق دارد اجازه ازدواج بدهد. ولی بعضی از مفسّران چنین پنداشته اند که منظور شوهر است، یعنی هرگاه شوهر تمام مهر را قبلاً پرداخته باشد (آن چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده) حق دارد نصف آن را بازپس گیرد مگر اینکه ببخشد وصرف نظر کند.

امّا دقّت در آیه نشان می دهد که تفسیر اوّل صحیح است، زیرا روی سخن در آیه با شوهران است، به همین دلیل آنها را مخاطب قرار داده ومی گوید: «وَ اِن طَلَّقتُموهُنّ» (اگر آنها را طلاق دادید) در حالی که جمله «أویَعْفُوَا الَّذی بِیَدِهِ عُقدَةُ النِّکاح» به صورت فعل غایب ذکر شده ومناسب نیست که منظور از آن شوهران باشند.

آری، در جمله بعد می گوید: «عفو وگذشت شما (وپرداختن تمام مهر) به پرهیزگاری نزدیک تر است ونیکوکاری وفضل را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست» (وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی وَ لاَ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ).

به طور مسلّم مخاطب در این جمله شوهرانند ودر نتیجه در جمله قبل سخن از گذشت اولیا ودر این جمله سخن از گذشت شوهران است.

وجمله «وَ لا تَنسَوُا الفَضلَ بَینَکُم» خطاب به عموم مسلمانان است که روح گذشت وبزرگواری را در تمام این موارد فراموش نکنند.

روایاتی که از پیشوایان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است نیز آیه را به همین صورت تفسیر می کند(1) مفسّران شیعه با توجّه به مضمون آیه وروایات اهل بیت علیهم السلام نیز همین

1- کافی، ج 1، ص 106؛ وسائل الشیعه، ج 19، ص 168، وج 21، ص 315 و317؛ بحارالأنوار، ج 100،ص 358 و359؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 88 و506.

نظر را انتخاب کرده وگفته اند: منظور از این عبارت، اولیای زوجه هستند. البتّه مواردی پیش می آید که سرسختی کردن در گرفتن نصف مهر، آن هم قبل از عروسی، ممکن است احساسات شوهر واقوامش را جریحه دار کند ودر صدد انتقامجویی برآیند، وممکن است حیثیت وآبروی زن را در معرض خطر قرار دهد، اینجاست که گاه پدر برای حفظ مصلحت دختر خود، لازم می بیند که از حقّ او گذشت نماید.

جمله «وَ أن تَعفُوا أقرَبُ لِلتَّقوی» (عفو وگذشت شما به پرهیزگاری نزدیک تر است)، وظیفه مردان را در برابر زنان مطلّقه خود بیان می کند که اگر تمام مهر را پرداخته اند چیزی پس نگیرند واگر نپرداخته اند همه آن را بپردازند واز نیمی که حقّ آنهاست صرف نظر کنند، زیرا مسلّم است دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می شود ضربه سختی می خورَد واز نظر اجتماعی وروانی با مشکلاتی مواجه است وبی شک گذشت شوهر وپرداخت تمام مهر تا حدّی بر این جراحات مرهم می گذارد.

لحن مجموعه آیه بر اصل اساسی «معروف» و«احسان» در این مسائل تأکید می کند که حتّی طلاق وجدایی، با نزاع وکشمکش وتحریک روح انتقامجویی آمیخته نباشد، بلکه بر اساس بزرگواری، احسان، عفو، گذشت قرار گیرد، زیرا اگر مرد وزن نتوانند با هم زندگی کنند وبه دلایلی از هم جدا شوند دلیلی ندارد میان آنها دشمنی حاکم گردد (ر.ک: ج 2، ص 234 - 240).

تعدّد زوجات

اشاره

(وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتَامَی فَانکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَهً أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ذَلِکَ أَدْنَی أَلاَّ تَعُولُوا)

واگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم،) عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم پوشی کنید و) با زنان (پاک) مورد علاقه خود ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر؛ واگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، ویا از زنانی

که مالک آنهایید استفاده کنید. این کار، به ترک ستم نزدیک تر است. (سوره نساء، آیه 3)

ص: 169

شأن نزول:

برای این آیه شأن نزول خاصّی نقل شده وآن این است که قبل از اسلام رایج بود بسیاری از مردم حجاز دختران یتیم را به عنوان تکفّل وسرپرستی به خانه خود می بردند، سپس با آنها ازدواج می نمودند واموالشان را تملّک می کردند، وچون همه کارها دست خودشان بود، حتّی مهریّه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند، وهنگامی که کوچکترین ناراحتی از آنان پیدا می کردند به آسانی رهایشان می ساختند وحاضر نبودند حتّی به شکل یک همسر معمولی با آنان رفتار نمایند.(1)

آیه فوق در این باره نازل شد وبه سرپرستان ایتام دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند که عدالت را به طور کامل درباره آنها رعایت نمایند، ودر غیر این صورت از آنان چشم پوشی کرده وهمسران خود را از زنان دیگر برگزینند.

تفسیر: ازدواج با دختران یتیم

به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد، در این آیه به یکی دیگر از حقوق آنها چنین اشاره می شود وآن این است که: «اگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم) عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان چشم بپوشید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید» (وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتَامَی فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَاءِ).

با توجّه به آنچه گفته شد، تفسیر آیه کاملاً روشن است وپاسخ این سؤال که چرا آغاز آیه درباره یتیمان وپایان آن درباره ازدواج است - واین دو ظاهراً با هم سازگار نیست - روشن می گردد، زیرا صدر وذیل آیه هر دو درباره ازدواج است منتهی در آغاز آیه می گوید اگر نمی توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید، سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.

مفسّران در این زمینه سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه از خود آیه به دست می آید

1- قطب راوندی، فقه القرآن، ج 2، ص 95؛ تفسیر قرطبی، ج 5، ص 11، روح المعانی، ج 4، ص 189؛مجمع البیان، ذیل آیه.

همان است که در بالا اشاره شد؛ یعنی خطاب در آیه متوجّه سرپرستان ایتام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آنها داده شده بود، ودر این آیه درباره ازدواج با آنها سخن می گوید که مراعات عدالت درباره اموال آنها را باید همان گونه بنمایید که در مورد ازدواج با دختران یتیم، یعنی با نهایت دقّت، رعایت مصلحت آنها را بکنید در غیر این صورت از ازدواج با آنها چشم بپوشید وزنان دیگری برگزینید.

از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می سازد، آیه 127 از همین سوره است که در آن صریحاً مسأله رعایت عدالت درباره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده وتوضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.

روایاتی که در کتاب های مختلف در ذیل آیه نقل شده نیز گواه این تفسیر است.(1)

وامّا روایتی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که میان اوّل وآخر این آیه مقداری از قرآن بوده وحذف شده است(2) به هیچ وجه از نظر سند اعتبار ندارد،

واین گونه احادیث که دلالت بر تحریف، یا اسقاط قسمت هایی از قرآن می کند، یا از مجعولات دشمنان اسلام ومنافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است، ویا برخی از افراد چون نتوانسته اند ارتباط آغاز وانجام آیه را درک کنند، چنین پنداشته اند که در اینجا حذف یا اسقاطی در کار بوده وتدریجاً آن را به شکل روایت جلوه داده اند، در حالی که دانستیم جمله های آیه کاملاً با یکدیگر ارتباط وپیوند دارد.

آن گاه می فرماید: «دو یا سه یا چهار همسر انتخاب کنید» (مَثْنَی وَ ثُلاَثَ وَرُبَاعَ).

«مَثنی» در لغت به معنی دوتا دوتا، و«ثُلاثَ» به معنی سه تا سه تا، و«رُباع»به معنی چهارتا چهارتا است.

از آنجا که روی سخن در آیه به همه مسلمانان است، معنی آیه چنین می شود: شما برای دوری از ستم در حقّ دختران یتیم، می توانید از ازدواج با آنها خودداری کنید وبا زنانی ازدواج نمایید که موقعیّت اجتماعی وفامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمی دهد ومی توانید از آنها دو یا سه یا چهار همسر برگزینید؛ منتهی چون مخاطب

1- تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 438؛ تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث.
2- بحارالأنوار، ج 89، ص 47 وج 90، ص 122؛ احتجاج طبرسی، ج 1، ص 254.

همه مسلمانان بوده است، تعبیر به «دوتا دوتا» ومانند آن شده است، وگرنه جای تردید نیست که حدّاکثر تعدّد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرایط خاصّش) بیش از چهار همسر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که «واو» در جمله بالا به معنای «أو» (یا) است نه اینکه منظور این باشد که شما می توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آنها نُه نفر می شود انتخاب کنید.

زیرا اگر منظور این بود باید صریحآ عدد نُه ذکر شود نه به این صورت از هم گسسته وپیچیده.

به علاوه این مسأله جزوضروریات است که در اسلام بیش از چهار همسر مطلقآ ممنوع است.

به هر حال آیه مورد بحث دلیل صریحی است بر مسأله جواز تعدّد زوجات، منتهی با شرایطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

سپس بلافاصله می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است، «واگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید» (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً).

تا از ستم بر دیگران برکنار باشید.

«ویا (به جای انتخاب همسر دوم،) از زنانی که مالک آنهایید استفاده کنید» (أَوْ مَا مَلَکَتْ أَيْمَانُکُمْ).

زیرا شرایطشان آسان تر است، اگرچه آنها نیز باید از حقوق حقّه خود برخوردار باشند.

ودر پایان می فرماید: «این کار، (انتخاب یک همسر ویا انتخاب کنیز،) بهتر از ظلم جلوگیری می کند» (ذلِکَ أَدْنَی أَلاَّ تَعُولُوا).

درباره مسأله بردگی ونظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث خواهیم کرد.(1)

1- ر.ک: آیه 4 سوره محمّد.

نکته ها:

1. منظور از عدالت درباره همسران چیست؟

اکنون پیش از آنکه فلسفه حکم تعدّد زوجات در اسلام را بدانیم، لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزوشرایط تعدّد همسر ذکر شده چیست؟ آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم خوابگی ووسایل زندگی ورفاه وآسایش است؟ یا منظور عدالت در حریم قلب وعواطف انسانی نیز هست؟

بی شک «عدالت» در محبّت های قلبی خارج از قدرت انسان است. چه کسی می تواند محبّت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل درآورد؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده ودر آیه 129 همین سوره می فرماید: (وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ) «شما هر قدر کوشش کنید نمی توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت ومساوات برقرار سازید».

بنابراین محبّت های درونی مادام که موجب ترجیح برخی از همسران بر برخی دیگر از جنبه های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظّف به آن است رعایت عدالت در جنبه های عملی وخارجی است.

از این بیان روشن می شود کسانی که خواسته اند از ضمیمه کردن آیه مورد بحث (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) وآیه (وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ)[(1)] با

یکدیگر چنین نتیجه بگیرند که تعدّد زوجات در اسلام مطلقآ ممنوع است، زیرا در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده، ودر آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته، سخت در اشتباهند، زیرا همان طور که اشاره شد، عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است، عدالت در تمایلات قلبی است واین از شرایط تعدّد زوجات نیست، آنچه از شرایط است عدالت در جنبه های عملی است.[(2)]

گواه این موضوع ذیل آیه 129 همین سوره است، آنجا که می گوید: (فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ

1- سوره نساء، آیه 129.
2- در این باره احادیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ر.ک: کافی، ج 5، ص 362؛ وسائل الشیعه، ج21،ص 345؛ بحارالأنوار، ج 10، ص 202 وج 47، ص 225 وج 101، ص 51.

الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَهِ): اكنون كه نمى توانيد مساوات كامل در محبّت ميان همسران خود رعايت كنيد، لااقل تمام تمايل قلبى خود را متوجّه يک تن از آنها نسازيد كه ديگرى را به صورت بلاتكليف درآوريد.

نتيجه اينكه كسانى كه قسمتى از اين آيه را گرفته وقسمت ديگر را فراموش كرده اند، گرفتار چنان اشتباهى در مسأله تعدّد زوجات شده اند كه براى هر محقّقى شگفت آور است.

از اين گذشته از نظر فقه اسلامى ومنابع مختلف آن در ميان شيعه واهل تسنّن مسأله تعدّد زوجات با شرايط آن جاى گفت وگو وچانه زدن نيست واز ضروريات فقه اسلام محسوب مى شود.

2. تعدّد زوجات يک ضرورت اجتماعى

آيه مورد بحث مسأله تعدّد زوجات را (با شرايط سنگين ودر حدود معيّنى) مجاز شمرده است ودر اينجا با ايرادها وحملات مخالفان آن روبه رومى شويم كه با مطالعات زودگذر وتحت احساسات حساب نشده به مخالفت با اين قانون اسلامى برخاسته اند؛ خصوصاً غربى ها در اين زمينه به ما بيشتر ايراد مى كنند كه اسلام به مردان اجازه داده براى خود حرمسرا بسازند وبه طور نامحدود همسر اختيار كنند.

در حالى كه نه اسلام اجازه تشكيل حرمسرا به آن معنى كه آنها مى پندارند داده، ونه تعدّد زوجات را بدون قيدوشرط ونامحدود قرار داده است.

توضيح اينكه: با مطالعه وضع محيط هاى مختلف قبل از اسلام به اين نتيجه مى رسيم كه تعدّد زوجات به طور نامحدود امرى عادى بوده وحتّى بعضى از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بيش از ده زن ويا كمتر داشته اند. بنابراين، تعدّد زوجات از پيشنهادها وابتكارات اسلام نيست، بلكه اسلام آن را در چارچوبه ضرورت هاى زندگى انسانى محدود ساخته وبراى آن قيود وشرايط سنگينى قائل شده است.

قوانين اسلام بر اساس نيازهاى واقعى بشر دور مى زند نه تبليغات ظاهرى واحساسات رهبرى نشده؛ مسأله تعدّد زوجات نيز از همين زاويه

در اسلام مورد بررسی قرار گرفته، زیرا هیچ کس نمی تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون

ص: 174

زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند، ودر جنگ ها وحوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل می دهند.

ونیز نمی توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان از زنان طولانی تر است، زیرا زنان در سنین معیّنی آمادگی جنسی خود را از دست می دهند، در حالی که در مردان چنین نیست.

ونیز زنان به هنگام عادت ماهیانه وقسمتی از دوران حمل عملاً ممنوعیت جنسی دارند، در حالی که در مردان این ممنوعیّت ها وجود ندارد.

از همه گذشته، زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می دهند ومعمولاً نمی توانند به عنوان همسر اوّل مورد توجّه مردان قرار گیرند، واگر مسأله تعدّد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند.

همان طور که در مطبوعات مختلف می خوانیم، این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسأله تعدّد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند وجلوگیری از تعدّد را نوعی احساسات ظالمانه درباره خود تلقّی می کنند.

با در نظر گرفتن این واقعیّت ها در این گونه موارد که تعادل میان مرد وزن به عللی به هم می خورد، ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

1. مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند وزنان اضافی تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند وتمام نیازهای فطری وخواست های درونی خود را سرکوب کنند.

2. مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند، ولی روابط آزاد ونامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

3. کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند واز نظر جسمی ومالی واخلاقی مشکلی برای آنها ایجاد نمی شود وقدرت بر اجرای عدالت کامل در میان همسران وفرزندان خود دارند، به آنها اجازه داده شود بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند.

مسلّماً غیر از این راه ها راه دیگری وجود ندارد؛ اگر بخواهیم راه اوّل را انتخاب کنیم باید با فطرت، غرایز ونیازهای روحی وجسمی بشر به مبارزه

برخیزیم وعواطف واحساسات این گونه زنان را نادیده بگیریم.

ص: 175

این مبارزه ای است که پیروزی در آن نیست وبه فرض که این طرح عملی شود، جنبه های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیری دیگر، مسأله تعدّد همسر در موارد ضرورت را نباید تنها از دریچه چشم همسر اوّل مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، وآنها که مشکلات همسر اوّل را در صورت تعدّد زوجات عنوان می کنند، کسانی هستند که یک مسأله سه زاویه ای را تنها از یک زاویه نگاه می کنند.

زیرا مسأله تعدّد همسر هم از زاویه دید مرد وهم از زاویه دید همسر اوّل وهم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود وبا توجّه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

واگر راه دوم را انتخاب کنیم، باید فحشا را به رسمیّت بشناسیم. افزون بر اینها زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار می گیرند، نه تأمینی دارند ونه آینده ای، وشخصیّت آنها در حقیقت لگدمال شده است؛ واینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آن را تجویز کند.

بنابراین تنها راه سوم باقی می مانَد که هم به خواست های فطری ونیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت می دهد وهم از عواقب شوم فحشا ونابسامانی زندگی این دسته از زنان برکنار است، وجامعه را از گرداب گناه بیرون می برد.

البتّه باید توجّه داشت جواز تعدّد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است واز احکام مسلّم اسلام محسوب می شود، امّا تحصیل شرایط آن در امروز با گذشته بسیار تفاوت پیدا کرده است، زیرا زندگی در سابق شکل ساده وبسیط داشت ولذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود واز عهده غالب افراد برمی آمد، ولی در زمان ما کسانی که می خواهند از این قانون استفاده کنند باید مراقب عدالت همه جانبه باشند، واگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوی وهوس باشد.

جالب توجّه اینکه همان کسانی که با تعدّد همسر مخالفند - مانند غربی ها - در طول تاریخ خود به حوادثی برخورده اند که نیازشان را به این مسأله کاملاً آشکار ساخته است.

مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم نیاز شدیدی در ممالک جنگ زده وبه خصوص

ص: 176

کشور آلمان به این موضوع احساس شد وجمعی از متفکّران آنها را وادار ساخت که برای چاره جویی وحلّ مشکل در مسأله ممنوعیّت تعدّد همسر تجدید نظر کنند وحتّی برنامه تعدّد زوجات اسلام را از دانشگاه الازهر خواستند وتحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقّف ساختن این برنامه شدند، ونتیجه آن همان فحشا وبی بندوباری جنسی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت.

از همه اینها گذشته، تمایل پاره ای از مردان را به تعدّد همسر نمی توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست، امّا گاه براثر عقیم بودن زن وعلاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می کند.

ویا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی وعدم توانایی همسر اوّل در برآوردن این خواست غریزی، مرد خود را ناچار به ازدواج دوم می بیند، حتّی اگر از راه مشروع انجام نشود از راه های نامشروع اقدام می کند. در این گونه موارد نیز نمی توان منطقی بودن خواست مرد را انکار کرد.

ازاین رو حتّی در کشورهایی که تعدّد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدّد رواج کامل دارد، ویک مرد در آنِ واحد با زنان متعدّدی ارتباط نامشروع دارد.

گوستاولوبون مورّخ مشهور فرانسوی، قانون تعدّد زوجات اسلام را که به صورت محدود ومشروط است، یکی از مزایای این آیین می شمارد وبه هنگام مقایسه آن با روابط آزاد ونامشروع مردان با چند زن در اروپا چنین می نویسد:

در غرب هم با اینکه آب وهوا ووضع طبیعت هیچ کدام ایجاب چنین رسمی (تعدّد زوجات) نمی کند، با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتاب های قانون می بینیم، وگرنه گمان نمی کنم بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست.

راستی من متحیّرم ونمی دانم تعدّد زوجات مشروع ومحدود شرق، از تعدّد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد. بلکه من می گویم که اوّلی از هر حیث از دومی بهتر وشایسته تر است.(1)

1- تاریخ تمدّن اسلام وعرب، ترجمه فخر گیلانی، ص 509.

البتّه نمی توان انکار کرد که برخی از مسلمان نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوءِ استفاده کرده وبرای خود حرمسراهای ننگینی برپا نموده وبه حقوق همسران خود تجاوز کرده اند.

ولی این عیب از قانون نیست واعمال آنها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن بهره برداری نامشروع نکرده اند؟

3. آیا تعدّد ازواج ممکن است؟

در اینجا برخی سؤال می کنند ممکن است شرایط وکیفیّاتی که در بالا گفته شد، برای زن یا زنانی نیز پیش آید، آیا در این صورت می توان اجازه داد که دو شوهر یا بیشتر برای خود انتخاب کنند؟

جواب این سؤال چندان مشکل نیست.

اوّلاً - برخلاف آنچه در میان عوام معروف است - میل جنسی در مردان به مراتب بیش از زنان است واز جمله ناراحتی هایی که در کتاب های علمی مربوط به مسائل جنسی درباره غالب زنان ذکر می کنند «سرد مزاجی» است، در حالی که در مردان موضوع بر عکس است وحتّی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می شود که تظاهرات جنسی معمولاً از جنس نر آغاز می شود.

ثانیاً تعدّد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی وحقوقی ایجاد نمی کند، در حالی که درباره زنان اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده ترین آنها مسأله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می باشد، ومسلّماً چنین فرزندی مورد حمایت هیچ یک از مردان قرار نخواهد گرفت.

حتّی برخی از دانشمندان معتقدند فرزندی که پدر او مجهول باشد، کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، وبه این ترتیب چنین فرزندانی از نظر عاطفی در محرومیّت مطلق قرار می گیرند، واز نظر حقوقی نیز وضعشان کاملاً مبهم است.

ناگفته پیداست که توسّل به وسایل پیشگیری از انعقاد نطفه با قرص یا مانند

آن هیچ گاه اطمینان بخش نیست ونمی تواند دلیل قاطعی بر نیاوردن فرزند بوده

ص: 178

باشد، زیرا بسیارند زنانی که از این وسایل استفاده کرده ویا در طرز استفاده گرفتار اشتباه شده وفرزند پیدا کرده اند. بنابراین هیچ زنی نمی تواند به اعتماد آن، تن به تعدّد همسر بدهد.

روی این جهات، تعدّد همسر برای زنان نمی تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان با توجّه به شرایط آن، هم منطقی است وهم عملی است.

از همه اینها گذشته، سخن از نظام اسلامی ودستورهای حضرت حق است، هنگامی که خداوند نظام خاصّی را با رسولش برای انسان ها ارائه داده، اصول وفروع این نظام با یکدیگر هماهنگی خاصّ خود را دارند، وهرگز نمی توان بخشی از آن را جدا نموده، دستور دیگری جای آن گذاشت.

روشن است نظام وسیستمی که اجزای آن با سیستم دیگری پیوند زده شود، چرخش ورشد لازم را نخواهد داشت. بنابراین یا می بایست مجموعه نظام الهی را مطالعه کرد، آن گاه درباره نقص یا عدم کاستی اش سخن گفت، ویا ایراد روی یکی از بخش ها، سخن درستی نخواهد بود (ر.ک: ج 3، ص 322 - 334).

مهریه هدیه ای از روی محبّت

اشاره

(وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَّرِيئاً)

ومهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک عطیّه (یا هدیه،) به آنان بپردازید؛ (ولی) اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال وگوارا مصرف کنید.

(سوره نساء، آیه4)

تفسیر: مهر زنان را به طور کامل بپردازید

به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، در این آیه به یکی از حقوق مسلّم زنان اشاره کرده وتأکید می کند که: «مهر زنان را (به

طور کامل) همانند یک عطیّه به آنان بپردازید» (وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً).

«صَدُقاتِهِنَّ» جمع «صِداق» به معنی مهر است.

ص: 179

«نِحلَه» در لغت به معنی بخشش وعطیّه آمده است. راغب در مفردات می گوید: به عقیده من این کلمه از ریشه «نَحل» به معنای زنبور عسل آمده است، زیرا بخشش وعطیّه شباهتی به کار زنبوران عسل در دادن عسل دارد.

بنابراین تفسیر آیه چنین خواهد شد: مهر را که یک عطیّه است وخدا به سبب اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد وضعف نسبیِ جسميِ او از این راه جبران گردد به او عطا کرده است، به طور کامل بپردازید.

آن گاه در ذیل آیه برای احترام گذاشتن به احساسات طرفین ومحکم شدن پیوندهای قلبی وجلب عواطف می فرماید: «اگر آنان با رضایت خاطر خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند، حلال وگوارا مصرف کنید» (فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَىْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا).

تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون ومقرّرات خشک حکومت نکند، بلکه به موازات آن عاطفه ومحبّت نیز حکمفرما باشد.

نکته: مهر، یک پشتوانه اجتماعی برای زن

در عصر جاهلیّت نظر به اینکه برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالبآ مهر را که حقّ مسلّم زن بود، در اختیار اولیای آنها قرار می دادند وآن را ملک مسلّم آنان می دانستند.

گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند به این گونه که مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری درمی آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، ومَهر این دو زن همین بود.

اسلام بر این رسوم ظالمانه خطّ بطلان کشید ومَهر را به عنوان یک حقّ مسلّم به زن اختصاص داد،ودرآیات قرآن کرارآمردان رابه رعایت کامل این حق توصیه کرده است.

در اسلام برای مهر مقدار معیّنی تعیین نشده وبسته به توافق دو همسر است. اگرچه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند، این یک حکم الزامی نیست بلکه مستحب است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مرد وزن هر دو از ازدواج وزناشویی به طور یکسان بهره می گیرند وپیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین، با

ص: 180

این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغی به عنوان مهر به زن بپردازد؟

وانگهی آیا این موضوع به شخصیّت زن لطمه نمی زند وشکل خرید وفروش به ازدواج نمی دهد؟

روی همین جهات است که بعضی به شدّت با مسأله مهر مخالفت می کنند. خصوصآ معمول نبودن مهر در میان غربی ها برای غرب زده ها به این فکر دامن می زند، در حالی که نه تنها حذف مهر به شخصیّت زن نمی افزاید که وضع او را به مخاطره می افکند.

توضیح اینکه: درست است مرد وزن هر دو از زندگی زناشویی به طور یکسان سود می برند، ولی نمی توان انکار کرد که در صورت جدایی زن ومرد زن متحمّل خسارت بیشتری خواهد شد، زیرا اوّلاً مرد طبق استعداد خاصّ بدنی، معمولاً در اجتماع نفوذ وتسلّط بیشتری دارد. هرچند برخی می خواهند به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند، وضع زندگی اجتماعی بشر حتّی در جوامع اروپایی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان می دهد که ابتکار اعمال پردرآمد بیشتر در دست مردان است.

ثانیآ مردان برای انتخاب همسر مجدّد امکانات بیشتری دارند، ولی زنان بیوه خصوصآ با گذشت قسمتی از عمر آنها واز دست رفتن سرمایه جوانی وزیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

با توجّه به این جهات روشن می شود امکانات وسرمایه ای را که زن با ازدواج از دست می دهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست می دهد، ودر حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن، ووسیله ای برای تأمین زندگی آینده او.

افزون بر اینها مسأله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به طلاق محسوب می شود.

درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمّه مرد تعلّق می گیرد وزن فورآ حقّ مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولاً به صورت بدهی بر ذمّه مرد می ماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب می شود، وهم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او واز هم نپاشیدن

پیمان زناشویی (البتّه این موضوع استثنائاتی دارد ولی آنچه گفتیم در غالب موارد صادق است).

ص: 181

واگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند وآن را نوعی «بهای زن» پنداشته اند، ارتباطی به قوانین اسلام ندارد، زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه قیمت کالا ندارد، وبهترین دلیل آن، صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً مرد وزن دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده اند، ومهر چیز اضافی تلقّی شده ودر حاشیه قرار گرفته است. به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید وفروش اسمی از قیمت برده نشود مسلّماً معامله باطل خواهد بود (البتّه باید توجّه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود، شوهر موظّف است در صورت آمیزش جنسی، «مهرالمثل» یعنی مهری همانند زنانی که همطراز او هستند بپردازد).

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مهر جنبه جبران خسارت وپشتوانه برای احترام به حقوق زن دارد نه قیمت، وشاید تعبیر به «نِحلَه» به معنای عطیّه در آیه اشاره به همین باشد (ر.ک: ج 3، ص 335 - 338).

معاشرت شایسته با همسر

اشاره

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهاً وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَهٍ مُّبَیِّنَهٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَیَجْعَلَ اللهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً)

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (وایجاد ناراحتی برای آنها،) ارث ببرید وآنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را (به عنوان مهر) به آنها داده اید، تملّک کنید! مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند. وبا آنان، به طور شایسته رفتار کنید. واگر از آنها، (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید؛) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، وخداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد. (سوره نساء، آیه 19)

شأن نزول:

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده است که این آیه درباره کسانی نازل

گردیده که همسران خود را بی آنکه همچو یک همسر با آنها رفتار کنند نگه می داشتند به انتظار اینکه آنان بمیرند واموالشان را تملّک کنند.(1)

واز ابن عبّاس نقل شده است که آیه فوق درباره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند ودر عین اینکه تمایل به ادامه زناشویی با آنها نداشتند، به خاطر سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنان نمی شدند، وآنها را زیر فشار قرار می دادند تا مهرشان را ببخشند وطلاق گیرند.(2)

جمعی از مفسّران برای آیه مورد بحث شأن نزول دیگری نقل کرده اند که متناسب با این آیه نیست بلکه متناسب با آیه 22 است که - به خواست خدا - در ذیل همان آیه خواهیم آورد.

تفسیر: باز هم دفاع از حقوق زنان

در آغاز سوره گفتیم آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیّت مبارزه می کند. آیه مورد بحث به چند عادت ناپسند آن دوران اشاره کرده

وبه مسلمانان هشدار می دهد که آلوده آنها نشوند، از جمله همان طور که در شأن نزول گفته شد، یکی از رفتارهای ظالمانه مردان در دوران جاهلیّت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره ای نداشتند ازدواج می کردند، سپس آنان را

به حال خود وامی گذاردند؛ نه آنها را طلاق می دادند ونه همچو یک همسر با

آنها رفتار می نمودند به امید اینکه مرگشان فرا رسد واموالشان را تملّک

کنند. می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از

زنان از روی اکراه وایجاد ناراحتی ارث ببرید» (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهًا).

وبه این ترتیب، عمل فوق را محکوم ساخته است.

1- مجمع البيان، ذيل آيه مورد بحث ؛ روح المعانى، ج 4، ص 241؛ فقه القرآن، ج 2، ص 183.
2- مجمع البيان، ذيل آيه مورد بحث ؛ بحارالأنوار، ج 100، ص 373؛ جامع البيان، ج 4، ص 207؛ تفسيرقرطبى، ج 5، ص 94.

ویکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را به شیوه های گوناگون زیر فشار قرار می دادند تا مهر خود را ببخشند وطلاق گیرند. این کار خصوصاً بیشتر در موقعی بود که زن مهریّه سنگینی داشت. آیه فوق این کار را ممنوع ساخته می فرماید: «وآنان را زیر فشار قرار ندهید تا قسمتی از آنچه را به ایشان داده اید (از مهر)، تملّک کنید» (وَ لاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ).

ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله بعد مورد اشاره قرار گرفته وآن این است که اگر آنها مرتکب عمل چنین زشتی شوند، شوهران می توانند آنها را زیر فشار قرار دهند تا مهر خود را حلال کرده وطلاق بگیرند. می فرماید: «مگر اینکه آنان عمل زشت آشکاری انجام دهند» (إِلاَّ أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ).

در حقیقت این کار نوعی مجازات وشبیه گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان بود.

آیا منظور از «فاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ» (عمل زشت آشکار)، در آیه فوق خصوص اعمال منافی عفّت است، یا هر گونه ناسازگاری شدید، در میان مفسّران گفت وگوست.

در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده تصریح گردیده مراد «نشوز» است.(1)

طبرسی می گوید اولی این است که هر گونه معصیتی را شامل شود، وبعید نیست منظور هر گونه مخالفت شدید زن، نافرمانی وناسازگاری را شامل شود نه هر مخالفت جزئی، زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» اهمّیّت افتاده است وذکر کلمه «مُبَیِّنَهٍ» نیز آن را تأکید می کند.

سپس دستور معاشرت شایسته ورفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می کند، می فرماید: «وبا آنان به طور شایسته رفتار کنید» (وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

وبه دنبال آن می افزاید: حتّی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید وبر اثر اموری آنها در نظر شما ناخوشایند باشند فوراً تصمیم به جدایی ویا بدرفتاری نگیرید وتا آنجا که در قدرت دارید مدارا کنید، زیرا

ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، وآنچه را نمی پسندید خداوند در آن خیر

1- درّالمنثور، ج 2، ص 132؛ تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 459؛ واز ابن عبّاس نقل شده است: الفاحِشَةُ کُلُّمَعصیَهٍ والسّرقَةُ والبِذاءُ عَلَی الأهلِ (محی الدین نوری، المجموع، ج 18، ص 176).

وبركت وسود فراوانى قرار داده باشد. مى فرمايد: «واگر از آنها (به جهتى) كراهت داشتيد (فوراً تصميم به جدايى نگيريد) چه بسا چيزى خوشايند شما نيست وخداوند خير فراوانى در آن قرار مى دهد» (فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا).

بنابراين سزاوار است معاشرت به معروف ورفتار شايسته را ترک نكنيد، به خصوص اينكه بسيار مى شود همسران درباره يكديگر گرفتار سوءِ ظن هاى بى دليل وحبّوبغض هاى بى جهت مى گردند وقضاوت هاى آنها در اين حال غالباً نادرست است، تا آنجا كه خوبى ها در نظرشان بدى وبدى ها در نظرشان خوبى جلوه مى كند، ولى با گذشت زمان ومدارا كردن، حقايق آشكار مى شود.

ضمناً بايد توجّه داشت تعبير «خَيراً كَثيراً» در آيه مفهوم وسيعى دارد كه يكى از مصاديق روشن آن فرزندان صالح وبالياقت وارزشمند است (ر.ک: ج 3، ص 401-404).

پرداخت مهريه زنان به طور كامل

اشاره

(وَإِنْ أَرَدْتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْج مَّكَانَ زَوْج وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلاَ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً * وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْض وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِّيثَاقاً غَلِيظاً)

واگر تصميم گرفتيد كه همسر ديگرى به جاى همسر خود انتخاب كنيد، ومال فراوانى (به عنوان مهر) به يكى از آنها پرداخته ايد، چيزى از آن را پس نگيريد. آيا براى بازپس گرفتن آن، به تهمت وگناه آشكار متوسّل مى شويد؟! * وچگونه آن را بازپس مى گيريد، در حالى كه شما با يكديگر آميزش كامل داشته ايد؟! و(از اين گذشته،) آنها (هنگام ازدواج،) از شما پيمان محكمى گرفته اند. (سوره نساء، آيات 20-21)

شأن نزول:

پيش از اسلام مرسوم بود كه اگر مى خواستند همسر سابق را طلاق دهند وازدواج جديدى كنند، براى فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافى عفّت متّهم

می کردند وبر او سخت می گرفتند تا حاضر شود مهر خویش را - که به طور معمول قبلاً دریافت می شد - بپردازد وطلاق گیرد وهمان مهر را برای همسر دوم قرار می دادند.

آیه فوق به شدّت از این کار زشت جلوگیری کرده وآن را مورد نکوهش قرار می دهد.(1)

تفسیر: از مهریّه همسر چیزی کم نگذارید

این آیه نیز برای حمایت بخش دیگری از حقوق زنان نازل گردیده است وبه عموم مسلمانان دستور می دهد به هنگام تصمیم بر جدایی از همسر وانتخاب همسر جدید حق ندارند چیزی از مهر همسر اوّل خود را کم بگذارند، یا اگر پرداخته اند پس بگیرند هر قدر هم مهر زیاد باشد. می فرماید: «واگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، ومال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید» (وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَکَانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ إِحْدَیهُنَّ قِنْطَارًا فَلاَ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئًا).

همان طور که در سابق گفتیم، «قِنطار» به معنای مال وثروت فراوان است. راغب در مفردات می گوید: اصل «قنطار» از «قنطره» به معنای پل است وچون اموال فراوان همچو پلی هستند که انسان در زندگی می تواند از آنها استفاده کند، از این جهت به آن قنطار گفته اند.(2)

زیرا فرض این است که طلاق در اینجا به خاطر منافع شوهر صورت می گیرد نه به خاطر انحراف زن از جاده عفّت، بنابراین دلیلی ندارد که حقّ مسلّم آنها پایمال شود.

سپس به طرز عمل دوران جاهلیّت در این باره اشاره نموده که همسر خود را متّهم به اعمال منافی عفّت می کردند. می فرماید: «آیا برای بازپس گرفتنِ مَهر زنان، به تهمت وگناه آشکار متوسّل می شوید»؟! (أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِینًا).

1- تفسیر صافی، ج 1، ص 434؛ روح المعانی، ج 4، ص 243، ذیل آیه مورد بحث.
2- ر.ک: ذیل آیه 14 سوره آل عمران.

یعنی اصل عمل ظلم است وگناه، ومتوسّل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه وغلط، گناه آشکار دیگری است.

در آیه بعد مجدّداً برای تحریک عواطف انسانی مردان، با استفهام انکاری اضافه می کند: شما وهمسرانتان مدّت ها در خلوت با هم بوده اید، همانند یک روح در دو بدن، ارتباط وآمیزش کامل داشته اید، چگونه بعد از این همه نزدیکی، همچو بیگانه ها ودشمنان با یکدیگر رفتار می کنید، وحقوق مسلّم آنها را زیر پا می نهید؟! می فرماید: «چگونه آن را بازپس می گیرید، در حالی که شما با یکدیگر تماس وآمیزش کامل داشته اید»؟ (وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ).(1)

این درست همانند تعبیری است که در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آنها می گوییم شما سال ها با یکدیگر نان ونمک خورده اید، چرا نزاع می کنید؟ در حقیقت، ستم کردن در این گونه موارد به شریک زندگی، ستم بر خویشتن است.

آن گاه می فرماید: «و(از این گذشته) آنان (هنگام ازدواج،) از شما پیمان محکمی گرفته اند» (وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظاً).

چگونه این پیمان مقدّس را نادیده می گیرید واقدام به پیمان شکنی آشکار می کنید؟

ضمناً باید توجّه داشت که این آیه درباره طلاق همسر سابق برای انتخاب همسر جدید وارد شده، ولی اختصاص به آن ندارد بلکه منظور این است که در هر مورد که طلاق به پیشنهاد مرد صورت گیرد وزن تمایلی به جدایی ندارد، باید تمام مهر پرداخت شود وچیزی از آن بازپس نگیرند، خواه تصمیم بر ازدواج مجدّد داشته باشد یا نه.

بنابراین جمله «اِن أرَدتُمُ استِبدالَ زَوجٍ» (اگر بخواهید همسر دیگری انتخاب کنید) در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیّت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد.

1- «افضاء» در اصل از مادّه «فضا» به معناى توسعه است. بنابراين افضاء يعنى توسعه دادن، وهنگامى كه كسى باديگرى تماس كامل مى يابد، در حقيقت وجود محدود خود را به وجود وسيع ترى تبديل كرده است، ولذاافضاء به معناى تماس گرفتن آمده.

ذکر این نکته نیز لازم است که «استبدال» به معنای طلب تبدیل کردن است. بنابراین معنی طلب واراده در آن افتاده است، واگر مشاهده می کنیم با «أَرَدتُم» (بخواهید) ضمیمه شده به خاطر این است که می خواهد این نکته را گوشزد کند که به هنگام مقدّمه چینی وتصمیم بر تبدیل کردن همسر خود نباید از مقدّمات نامشروع وناجوانمردانه شروع کنید (ر.ک: ج 3، ص 405 - 408).

ازدواج موقت

اشاره

(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً)

وزنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که (در جنگ با کفّار اسیر کرده و) مالک شده اید؛ (زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است؛) اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرّر داشته است. امّا زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید واز زنا، خودداری نمایید. وزنانی را که متعه [ازدواج موقّت]می کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. وگناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده اید. (بعداً می توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید.) خداوند، دانا وحکیم است. (سوره نساء، آیه 24)

تفسیر: حرمت ازدواج با زنان شوهردار

این آیه بحث آیه گذشته را درباره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می کند، می فرماید: «وزنان شوهردار» بر شما حرام است (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ).

«مُحصَنات» جمع «مُحصَنه» از مادّه «حصن» به معنای قلعه ودژ است. به همین مناسبت به زنان شوهردار، همچنین زنان پاکدامن که خود را از آمیزش جنسی با دیگران حفظ می کنند، یا تحت حمایت وسرپرستی مردان قرار دارند، گفته می شود.

ص: 188

این واژه گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده، زیرا آزادی آنها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آنان کشیده شده ودیگری حقّ نفوذ در حریم آنها بدون اجازه آنان را ندارد.

ولی روشن است منظور از آن در آیه فوق همان زنان شوهردار است.

این حکم اختصاصی به زنان مسلمان ندارد وزنان شوهردار از هر مذهب وملّتی همین حکم را دارند، یعنی ازدواج با آنها ممنوع است.

تنها استثنایی که این حکم دارد در مورد زنان غیر مسلمانی است که در جنگ ها به اسارت مسلمانان درمی آیند. اسلام اسارت آنها را به منزله «طلاق» از شوهران سابق تلقّی کرده واجازه می دهد بعد از تمام شدن عدّه،(1) با آنان ازدواج کنند ویا همچو یک

کنیز با آنان رفتار شود. لذا می فرماید: «مگر آنان را که (از راه اسارت) مالک شده اید» (إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

ولی این استثنا به اصطلاح استثنای منقطع است؛ یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می گیرند، به محض اسارت، رابطه آنها با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش - در صورت ادامه کفر او - قطع می گردد ودر ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می شود اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است مسلمانان با زنان شوهردار، حتّی از ملل ومذاهب دیگر، ازدواج کنند وبه همین جهت برای آنها عدّه مقرّر ساخته ودر دوران عدّه، از ارتباط زناشویی با آنان جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم در حقیقت این است که این گونه زنان، یا باید به محیط «کفر» بازگشت داده شوند، یا همچنان در میان مسلمانان بی شوهر بمانند، ویا رابطه آنان با شوهران سابق قطع شود وبتوانند از نو ازدواج دیگری نمایند.

صورت اوّل برخلاف اصول تربیتی اسلام وصورت دوم ظالمانه است، بنابراین تنها راه همان راه سوم است.

از پاره ای از روایات که سند آن به ابوسعید خدری، صحابی معروف می رسد

1- مقدار عدّه آنها، یک بار قاعده شدن ویا اگر باردار باشند، وضع حمل نمودن است.

برمی آید که آیه مورد بحث درباره اسرای غزوه اوطاس(1) نازل گردیده وپیامبر صلی الله علیه و آله بعد

از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنان اجازه داد با مسلمانان ازدواج کنند ویا همچو یک کنیز در اختیارشان قرار گیرند.(2)

این حدیث تفسیر بالا را نیز تأیید می کند.

در جمله بعد برای تأکید احکام گذشته که در مورد محارم ومانند آن وارد شده می فرماید: «اینها اموری است که خداوند برای شما مقرّر داشته ونوشته است» (كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ).

بنابراین به هیچ وجه قابل تغییر وعدول نیست.

سپس می گوید: غیر از این چند طایفه که در این آیه وآیات پیش گفته شد، می توانید با سایر زنان ازدواج کنید مشروط بر اینکه طبق قوانین اسلام باشد؛ توأم با پاکدامنی ودور از بی عفّتی وناپاکی صورت گیرد. می فرماید: «امّا زنان دیگر غیر از اینان (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید واز زنا دوری جویید» (وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ).

بنابراین «مُحصِنین» در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی عفیفان و«غَیرَ مُسافِحین» تأکید آن است، زیرا مادّه «سفاح» (بر وزن کتاب) به معنی زنا است ودر اصل از «سفح» به معنی ریزش آب ویا اعمال بیهوده وبی رویه گرفته شده، وچون قرآن در این گونه امور همیشه از الفاظ کنایی استفاده می کند، آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است.

جمله «أن تَبتَغوا بِأموالِكُم» اشاره به این است که رابطه زناشویی یا باید به شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد، ویا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت.(3)

ص: 190

1- اوطاس، نام محلّى است در وادى هوازن كه غزوه حنين در آن واقع شد، وحنين در نزديكى مكّه ووادیطائف قرار گرفته است (معجم البلدان).
2- عوالى اللئالى، ج 1، ص 238 وج 2، ص 132 وج 3، ص 228؛ درّالمنثور، ج 2، ص 137؛ خلاف طوسى،ج 5، ص 531؛ مجمع البيان، ذيل آيه مورد بحث.
3- درباره برنامه اسلام براى آزادى بردگان ونقشه دقيقى كه در اين زمينه در اسلام مطرح شده است، در ذيلآيه 4 سوره محمّد بحث خواهيم كرد.

ضمناً تعبیر «غَیرَ مُسافِحین» در آیه فوق شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسأله ازدواج، تنها هوسرانی وارضاءِ غریزه جنسی باشد، بلکه این امر حیاتی برای هدف عالی تری است که غریزه نیز در خدمت آن قرار گرفته، وآن بقای نسل انسان ونیز حفظ او از آلودگی هاست.

در قسمت بعد به مسأله ازدواج موقّت وبه اصطلاح «متعه» اشاره کرده می فرماید: «وزنانی را که متعه می کنید، واجب است مهرشان را بپردازید» (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً).

از جمله فوق استفاده می شود اصل تشریع ازدواج موقّت قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلّم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می کند.

بعد از ذکر لزوم پرداخت مهر به این مطلب اشاره می کند که اگر طرفین عقد بعداً با رضایت خود مقدار مهر را کم وزیاد کنند مانعی ندارد. لذا می فرماید: «وگناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر توافق کرده اید» بعداً می توانید با توافق آن را کم یا زیاد کنید (وَ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ).

بر این اساس مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است (در این موضوع تفاوتی میان عقد موقّت ودائم نیست، اگرچه آیه همان طور که گفتیم درباره ازدواج موقّت بحث می کند).

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه مورد بحث هست وآن این است که مانعی

ندارد پس از ازدواج موقّت، طرفین درباره اضافه کردن مدّت ازدواج ونیز مبلغ

مهر با هم توافق کنند. یعنی ازدواج موقّت حتّی قبل از پایان مدّت قابل تمدید است؛

به این ترتیب که زن ومرد با هم توافق می کنند مدّت را در برابر اضافه کردن

مبلغ مشخّصی به مهر افزایش دهند (در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به این تفسیر اشاره شده است).(1)

احکامی که در آیه به آن اشاره شد احکامی است که متضمّن خیر وسعادت افراد بشر است؛ و«خداوند از مصالح بندگان آگاه ودر قانونگذاری خود حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

ص: 191

1- وسائل الشیعه، ج 21، ص 54؛ بحارالأنوار، ج 24، ص 294 وج 100، ص 314.

نکته ها:

1. ازدواج موقّت در اسلام

از آنجا که موضوع ازدواج موقّت از مباحث مهمّ تفسیری وفقهی واجتماعی است، باید از جهات ذیل مورد بررسی قرار گیرد:

الف) قراینی که در آیه مورد بحث وجود دارد، دلالت آن را بر ازدواج موقّت تأکید می کند.

ب) ازدواج موقّت در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده وبعداً نسخ نشده است.

ج) ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج.

د) پاسخ به پاره ای از اشکالات.

درباره قسمت اوّل باید توجّه داشت اوّلاً کلمه «متعه» که «اِستَمتَعتُم» از آن گرفته شده، در اسلام به معنای ازدواج موقّت است، وبه اصطلاح در این باره حقیقت شرعیه است. گواه بر آن این است که این کلمه (متعه) با همین معنی در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله وکلمات صحابه مکرّر به کار برده شده است.(1)

ثانیاً اگر این کلمه به معنای مزبور نباشد، باید به معنای لغوی آن یعنی «بهره گیری» تفسیر شود، ودر نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: «اگر از زنان دائم بهره گرفتید مهر آنان را بپردازید». در حالی که می دانیم پرداختن مهر مشروط به بهره گیری از زنان نیست بلکه تمام مهر بنابر مشهور(2) یا حدّاقل نیمی از مهر به مجرّد عقد ازدواج دائم

واجب می شود.

ثالثاً بزرگان اصحاب وتابعین(3) مانند ابن عبّاس دانشمند ومفسّر معروف اسلام،

ابیّ بن کعب، جابر بن عبدالله، عمران حصین، سعید بن جبیر، مجاهد، قتاده، سدّی وگروه زیادی از مفسّران اهل تسنّن وتمام مفسّران اهل بیت

علیهم السلام همگی از آیه مورد بحث، حکم ازدواج موقّت را فهمیده اند تا آنجا که فخر رازی با تمام شهرتی که در

1- ر.ک: کنز العرفان ومجمع البیان ونورالثقلین وبرهان، ذیل آیه مورد بحث والغدیر ج 6؛ وسائل الشیعه،ج21، ص 10 وحدیث متعتان کانتا علی عهد رسول الله.

2- مشهور یا اشهر این است که با عقد ازدواج دائم، تمام مهر بر مرد واجب می شود اگرچه طلاق قبل از دخولموجب بازگشت نیمی از آن می شود.

3- کسانی که پس از صحابه روی کار آمدند وزمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده بودند.

مورد اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیعه دارد، بعد از بحث مشروحی درباره آیه می گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق حکم جواز «متعه» استفاده می شود. ما می گوییم حکم مزبور بعد از مدّتی نسخ شده است.

رابعاً ائمّه اهل بیت علیهم السلام که به اسرار وحی از همه آگاه تر بودند، متّفقاً آیه را به همین معنی تفسیر فرموده اند وروایات فراوانی در این زمینه نقل شده، از جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «المُتعَةُ نَزَلَ بِهَا القُرآنُ وَ جَرَتْ بِهَا السُّنَّةُ مِن رَسُولِ اللهِ؛ حکم متعه در قرآن نازل شده وسنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طبق آن جاری گردیده است».(1)

واز امام باقر علیه السلام نقل شده است که در پاسخ سؤال ابوبصیر راجع به «متعه» فرمود: «نَزَلَت فِی القُرآنِ فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجورَهُنَّ فَریضَةً...؛ قرآن مجید در این باره نازل شده، آنجا که می فرماید: فَمَا استَمتَعتُم...».(2)

ونیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در پاسخ شخصی به نام عبدالله بن عمیر لیثی در مورد «متعه» فرمود: «أحَلَّهَا اللّهُ فی کِتابِهِ وَ عَلی لِسانِ نَبیِّهِ فَهِیَ حَلالٌ اِلی یَومِ القِیامَهِ؛ خداوند آن را در قرآن وبر زبان پیامبرش حلال کرده است وتا روز قیامت حلال است».(3)

2. آیا حکم ازدواج موقّت نسخ شده است

اتّفاق عموم علمای اسلام بلکه ضرورت دین بر این است که ازدواج موقّت در آغاز اسلام مشروع بوده، وگفت وگو درباره دلالت آیه مورد بحث بر مشروعیّت متعه هیچ گونه منافاتی با مسلّم بودن اصل حکم ندارد وحتّی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده اند وجمله معروفی که از عمر نقل شده است: «مُتعَتانِ کانَتا عَلی عَهدِ رَسولِ اللهِ وَ أنَا مُحَرِّمُهُما وَ مُعاقِبٌ عَلَیهِما مُتعَةُ النِّساءِ وَمُتعَةُ الحَجِّ؛ دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که من آنها را حرام کردم وبر آنها مجازات می کنم: متعه زنان ومتعه

1- تفسیر برهان، ج 1، ص 360، ذیل آیه مورد بحث ؛ کافی، ج 5، ص 449؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 6.
2- نورالثقلین، ج 1، ص 467، ح 171؛ تفسیر برهان، ج 1، ص 360، ذیل آیه مورد بحث ؛ کافی، ج 5،ص448؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 5.
3- تفسیر برهان، ج 1، ص 360؛ کافی، ج 5، ص 449؛ بحارالأنوار، ج 46، ص 356 وج 100، ص 317.

تمتّع»(1) (که نوع خاصّی از حج است)، دلیل روشنی بر وجود این حکم در عصر

پیامبر صلی الله علیه و آله است منتهی مخالفان این حکم مدّعی هستند بعداً نسخ وتحریم شده است.

جالب توجّه اینکه روایات مورد ادّعا درباره نسخ حکم مزبور کاملاً مختلف وپریشان است.

برخی می گویند خود پیامبر صلی الله علیه و آله این حکم را نسخ کرده وبنابراین ناسخ آن، سنّت وحدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است.

وبرخی می گویند ناسخ آن آیه طلاق است: (اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) «هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عدّه باشد» در حالی که این آیه ارتباطی با مسأله مورد بحث ندارد، زیرا این آیه درباره طلاق بحث می کند در حالی که ازدواج موقّت طلاق ندارد وجدایی آن به هنگام پایان مدّت آن است.

قدر مسلّم این است که اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قطعی است وهیچ گونه دلیل قابل اعتمادی درباره نسخ شدن آن در دست نیست.

بنابراین طبق قانون مسلّمی که در علم اصول به ثبوت رسیده است، باید حکم به بقاءِ این قانون کرد.

جمله مشهوری که از عمر نقل شده نیز گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز نسخ نشده است.

بدیهی است هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله حقّ نسخ احکام را ندارد، وتنها اوست که می تواند به فرمان خدا پاره ای از احکام را نسخ کند، وبعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله باب نسخ به کلّی مسدود می شود، وگرنه هر کسی می تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید ودیگر چیزی به نام شریعت ابدی باقی نخواهد ماند. اصولاً اجتهاد در برابر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد در مقابل نص است که فاقد هر گونه اعتبار است.

جالب اینکه در صحیح ترمذی که از کتاب های صحاح معروف اهل تسنّن است ونیز از دارقطنی چنین می خوانیم: کسی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره حج

ص: 194

1- کنز العرفان، ج 2، ص 158؛ تفسیر قرطبی، ج 2، ص 365، ذیل آیه 196 سوره بقره ؛ سنن الکبری بیهقی،ج 10، ص 489، ح 14385؛ مسند احمد، ج 1، ص 52 وج 3، ص 325؛ کنز العمال، ج 16، ص 519 و521؛ الغدیر، ج 6، ص 212.

تمتّع(1) سؤال کرد، او در جواب صریحاً گفت: این کار حلال وخوب است.

مرد شامی گفت: پدر تو از این عمل نهی کرده است.

عبدالله بن عمر برآشفت وگفت: اگر پدرم از چنین کاری نهی کند وپیامبر صلی الله علیه و آله آن را اجازه دهد، آیا سنّت مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کنم واز گفته پدرم پیروی کنم؟ برخیز واز نزد من دور شو!(2)

نظیر این روایت درباره ازدواج موقّت از عبدالله بن عمر از صحیح ترمذی به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است.(3)

ونیز از محاضرات راغب نقل شده است که یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقّت می کرد از او پرسیدند: حلال بودن این کار را از چه کسی گرفتی؟

گفت: از عمر.

با تعجّب گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه عمر از آن نهی کرد وحتّی تهدید به مجازات نمود؟

گفت: بسیار خوب، من هم به همین جهت می گویم، زیرا عمر می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حلال کرده ومن حرام می کنم.

من مشروعیّت آن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می پذیرم امّا تحریم آن را از هیچ کس نخواهم پذیرفت.(4)

ص: 195

1- منظور از متعه حج که عمر آن را تحریم کرد این است که از حجّ تمتّع صرف نظر شود.حجّ تمتّع عبارت است از اینکه نخست مُحرم شوند وپس از انجام دادن مراسم عُمره از احرام درآیند (وهمهچیز حتّی آمیزش جنسی برای آنها مجاز شود) ومجدداً مُحرم شده ومراسم حج را از روز نهم ذی حجّهانجام دهند. در عصر جاهلیّت این کار را صحیح نمی دانستند وتعجّب می کردند که کسی در ایّام حج وارد مکّهشود وهنوز حج به جا نیاورده،

عُمره را به جا آورد واز احرام بیرون آید. ولی اسلام صریحاً این موضوع را اجازهداده، ودر آیه 186 سوره بقره به آن تصریح شده است.

2- تفسیر قرطبی، ج 2، ص 762، ذیل آیه 196 سوره بقره ؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 159، ح 823؛ تذکرهالحفاظ ذهبی، ج 1، ص 368.

3- شرح لمعه، ج 2، کتاب النکاح ؛ بحارالأنوار، ج 30، ص 600. البتّه روایتی به این مضمون در کتاب های اهلسنت آمده است: سَألَ رَجُلٌ ابنَ عُمَرَ عَن مُتعَهِ النّساءِ، فَغَضِبَ وَ قالَ وَاللّهِ ما کُنّا عَلی عَهدِ رَسُولِ اللّهِ زانینَوَلامُسافِحینَ (مسند ابی معلی،ج10، ص79؛ مسند احمد، ج2، ص 95؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج 7، ص333).

4- کنز العرفان، ج 2، ص 159 (پاورقی)؛ بحارالأنوار، ج 30، ص 600 (پاورقی)؛ الغدیر، ج 6، ص 212؛احمدی میانجی، مواقف الشیعه، ج 3، ص 251.

گفتنی است که مدّعیان نسخ این حکم با اشکالات مهمّی روبه روهستند:

نخست اینکه در روایات متعدّدی از منابع اهل تسنّن تصریح شده است که این حکم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان عمر از آن نهی گردید. بنابراین طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند.

این روایات بالغ بر 24 روایت است که علّامه امینی در الغدیر (جلد ششم) آنها را مشروحاً بیان کرده که به دو نمونه آن ذیلاً اشاره می شود:

1. در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که می گفت: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور ساده اقدام به ازدواج موقّت می کردیم واین وضع ادامه داشت تا اینکه عمر در مورد عمروبن حریث از این کار (به طور کلّی) جلوگیری کرد.(1)

2. ودر حدیث دیگری در کتاب موطّأ مالک وسنن کبری بیهقی از عروه بن زبیر نقل شده است که زنی به نام خوله بنت حکیم در زمان عمر بر او وارد شد وخبر داد که یکی از مسلمانان به نام ربیعه بن امیّه اقدام به متعه کرده است.

او گفت: اگر قبلاً از این کار نهی کرده بودم او را سنگسار می کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می کنم).(2)

در کتاب بدایه المجتهد تألیف ابن رشد اندلسی نیز می خوانیم: جابر بن عبدالله انصاری می گفت: ازدواج موقّت در میان ما در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله ودر خلافت ابوبکرونیمی از خلافت عمر معمول بود سپس عمر از آن نهی کرد.(3)

مشکل دیگر اینکه روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می کند بسیار پریشان وضدّونقیض اند.

برخی می گوید در جنگ خیبر نسخ شده،

برخی دیگر در روز فتح مکّه،

1- الغدیر، ج 6، ص 206؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 131؛ شوکانی، نیل الاوطار، ج 6، ص 222؛ سنن الکبری،بیهقی، ج 7، ص 237.

2- الغدیر، ج 6، ص 210؛ کتاب الأم شافعی، ج 7، ص 249؛ سنن الکبری بیهقی، ج 7، ص 206؛ کنز العمال،ج 16، ص 520.

3- بدایه المجتهد ونهایه المقتصد، ج 2، ص 47، کتاب نکاح، نکاح متعه؛ الغدیر، ج 6، ص 208؛ کنز العمال،ج 16، ص 523.

برخی در جنگ تبوک،

وبعضی در جنگ اوطاس ومانند آن.

بنابراین به نظر می رسد روایات نسخ همه مجعول بوده باشد که این همه با یکدیگر تناقض دارند.

از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه نویسنده تفسیر المنار می گوید: ما سابقاً در جلد سوم وچهارم مجله المنار تصریح کرده بودیم که عمر از متعه نهی کرد، ولی بعداً به اخباری دست یافتیم که نشان می دهد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ شده نه در زمان عمر، ولذا گفته سابق خود را اصلاح کرده واز آن استغفار می کنیم.(1) سخنی تعصّب آمیز

است، زیرا در برابر روایات ضدّونقیضی که نسخ حکم را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می کند روایاتی داریم که صراحت در ادامه آن تا زمان عمر دارد.

بنابراین نه جای عذرخواهی است ونه استغفار، وشواهدی که در بالا ذکر کردیم نشان می دهد گفتار اوّل او مقرون به حقیقت بوده است نه گفتار دوم.

ناگفته پیداست نه عمر ونه هیچ شخص دیگر وحتّی ائمّه اهل بیت علیهم السلام که جانشینان اصلی پیامبرند نمی توانند احکامی را که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده نسخ کنند. اصولاً نسخ بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وبسته شدن باب وحی مفهوم ندارد، واینکه بعضی کلام عمر را حمل بر اجتهاد کرده اند جای تعجّب است، زیرا اجتهاد در برابر «نص» ممکن نیست.

وعجیب تر اینکه جمعی از فقهای اهل تسنّن آیات مربوط به احکام ازدواج (مانند آیه 6 سوره مؤمنون) را ناسخ آیه مورد بحث که درباره متعه است دانسته گویا تصوّر کرده اند ازدواج موقّت اصلاً ازدواج نیست، در حالی که به طور مسلّم یکی از اقسام ازدواج است.

3. ازدواج موقّت، یک ضرورت اجتماعی

این یک قانون عمومی است که اگر به غرایز طبیعی انسان به صورت صحیح پاسخ گفته نشود، برای اشباع آنها متوجّه راه های انحرافی خواهد شد، زیرا این حقیقت قابل

1- تفسیر المنار، ج 5، ص 16.

انکار نیست که غرایز طبیعی را نمی توان از بین برد، وفرضاً هم بتوانیم از بین ببریم چنین اقدامی عاقلانه نیست، زیرا این کار نوعی مبارزه با قانون آفرینش است. بنابراین راه صحیح آن است که آنها را از راه معقولی اشباع واز آنها در مسیر سازندگی بهره برداری کنیم.

این موضوع را نیز نمی توان انکار کرد که غریزه جنسی یکی از نیرومندترین غرایز انسانی است تا آنجا که پاره ای از روانکاوان آن را تنها غریزه اصیل انسان می دانند وغرایز دیگر را به آن بازمی گردانند.

اکنون این سؤال پیش می آید، در بسیاری از شرایط ومحیط ها، افراد فراوانی در سنین خاصّی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرت های طولانی ویا مأموریّت ها با مشکل عدم ارضای غریزه جنسی روبه رومی شوند.

این موضوع خصوصاً در عصر ما که سنّ ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل ومسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته وکمتر جوانی می تواند در سنین پایین - یعنی در داغ ترین دوران غریزه جنسی - اقدام به ازدواج کند، شکل حادتری به خود گرفته است.

با این وضع چه باید کرد؟ آیا باید مردم را - همانند راهبان وراهبه ها - به سرکوب کردن این غریزه تشویق نمود؟ یا اینکه آنها را در برابر بی بندوباری جنسی آزاد گذاشت، وهمان صحنه های زننده وننگین کنونی را مجاز دانست؟

ویا اینکه راه سومی را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دائم را به بار آورد ونه آن بی بندوباری جنسی.

خلاصه اینکه ازدواج دائم نه در گذشته ونه در امروز به تنهایی جوابگوی نیازمندی های جنسی همه طبقات مردم نبوده ونیست، وما بر سر دو راهی قرار داریم: یا باید فحشا را مجاز بدانیم، همان طور که دنیای مادّی امروز عملاً بر آن صحه نهاده وآن را به رسمیّت شناخته است، ویا طرح ازدواج موقّت را بپذیریم. معلوم نیست آنها که با ازدواج موقّت وفحشا مخالفت می کنند چه راه حلّی برای این معضل اجتماعی دارند. در حالی که طرح ازدواج موقّت، نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکّن مالی یا اشتغالات تحصیلی ومانند آن نسازد ونه زیان های فجایع جنسی وفحشا را در بر دارد.

4. ایرادهایی که بر ازدواج موقّت می شود

در اینجا اشکالاتی می شود که باید به طور فشرده به آنها پاسخ گفت.

الف) گاهی می گویند چه تفاوتی میان ازدواج موقّت وفحشا وجود دارد؟ هردو خودفروشی در برابر پرداختن مبلغی محسوب می شوند ودر حقیقت این نوع ازدواج نقابی است بر چهره فحشا وآلودگی های جنسی. تنها تفاوت آن دو در ذکر دو جمله ساده یعنی اجرای صیغه است.

پاسخ: آنها که چنین می گویند گویی اصلاً از مفهوم ازدواج موقّت آگاهی ندارند، زیرا ازدواج موقّت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی شود، بلکه مقرّراتی همانند ازدواج دائم دارد؛ یعنی چنان زنی در تمام مدّت ازدواج موقّت منحصراً در اختیار این مرد باید باشد وبه هنگامی که مدّت پایان یافت باید عدّه نگاه دارد؛ یعنی حدّاقل 45 روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند تا اگر از مرد اوّل باردار شده وضع او روشن گردد، حتّی اگر با وسایل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده، باز هم رعایت این مدّت واجب است.

واگر از او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دائم مورد حمایت قرار گیرد وتمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد.

در حالی که در فحشا هیچ یک از این شرایط وقیود وجود ندارد. آیا هرگز می توان این دو را با یکدیگر مقایسه نمود؟ !

البتّه ازدواج موقّت از نظر مسأله ارث (در میان زن وشوهر)(1) ونفقه وپاره ای از

احکام دیگر تفاوت هایی با ازدواج دائم دارد، ولی این تفاوت ها هرگز آن را در ردیف فحشا قرار نخواهد داد، ودر هر حال شکلی از ازدواج است با مقرّرات ازدواج.

ب) «ازدواج موقت» سبب می شود بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوءِ استفاده کرده وهر نوع فحشا را در پشت این پرده انجام دهند، تا آنجا که افراد محترم هرگز تن به ازدواج موقّت نمی دهند وزنان باشخصیّت از آن ابا دارند.

پاسخ: سوءِ استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است؟ آیا باید جلوی یک قانون فطری وضرورت اجتماعی را به خاطر سوءِ استفاده گرفت یا جلوی سوءِ استفاده کنندگان را؟ !

ص: 199

1- البتّه فرزندان ازدواج موقّت هیچ گونه تفاوتی با فرزندان عقد دائم ندارند واز پدر ومادر ارث می برند.

اگر فرضآ عدّه ای از زیارت خانه خدا سوءِ استفاده کردند ودر این سفر اقدام به فروش موادّ مخدّر کردند، آیا باید جلوی مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم یا جلوی سوءِ استفاده کنندگان را؟ !

واگر می بینیم امروز افراد محترم استفاده از این قانون اسلامی را کراهت دارند عیب قانون نیست، عیب عمل کنندگان به قانون ویا صحیح تر، سوءِ استفاده کنندگان از آن است.

اگر در جامعه امروز، هم ازدواج موقّت به صورت سالم درآید وحکومت اسلامی تحت ضوابط ومقرّرات خاصّ این موضوع را به طور صحیح اجرا کند، هم جلوی سوءِ استفاده ها گرفته خواهد شد وهم افراد محترم - به هنگام ضرورت های اجتماعی - از آن کراهت نخواهند داشت.

ج) می گویند ازدواج موقّت سبب می شود افراد بی سرپرست همچون فرزندان نامشروع به جامعه تحویل داده شود.

پاسخ: از آنچه گفتیم جواب این ایراد کاملاً روشن شد، زیرا فرزندان نامشروع از نظر قانونی نه وابسته به پدرند ونه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقّت کمترین وکوچکترین تفاوتی با فرزندان ازدواج دائم حتّی در میراث وسایر حقوق اجتماعی ندارند.

گویی عدم توجّه به این حقیقت سرچشمه اشکال فوق شده است.

5. «راسل» وازدواج موقّت

در پایان این سخن، یادآوری مطلبی که برتراند راسل دانشمند معروف انگلیسی در کتاب زناشویی واخلاق ذیل عنوان «زناشویی آزمایشی» آورده است مفید به نظر می رسد:

او پس از ذکر طرح یکی از قضات محاکم جوانان به نام بن بی لیندسی در مورد زناشویی دوستانه یا زناشویی آزمایشی چنین می نویسد:

طبق طرح لیندسی، جوانان باید قادر باشند در نوعی زناشویی جدید وارد شوند که با زناشویی های معمولی (دائم) از سه جهت تفاوت دارد:

نخست اینکه طرفین قصد بچه دار شدن نداشته باشند، ازاین رو باید بهترین طرق

ص: 200

پیشگیری از بارداری را به آنها بیاموزند،

دیگر اینکه جدایی آنها به آسانی صورت پذیرد،

وسوم اینکه پس از طلاق، زن هیچ گونه حقّ نفقه نداشته باشد.

راسل بعد از ذکر پیشنهاد لیندسی که خلاصه آن در بالا بیان شد، چنین می گوید: تصوّر می کنم اگر چنین امری به تصویب قانونی برسد، گروه کثیری از جوانان از

جمله دانشجویان دانشگاه ها تن به ازدواج موقّت بدهند ودر یک زندگی مشترک موقّتی پای بگذارند، زندگی ای که متضمّن آزادی است ورها از بسیاری نابسامانی ها وروابط جنسی پر هرج ومرج فعلی.(1)

همان طور که ملاحظه می کنید طرح فوق درباره ازدواج موقّت از جهات بسیاری همانند طرح اسلام است منتهی شرایط وخصوصیاتی که اسلام برای ازدواج موقّت آورده از جهاتی روشن تر وکامل تر است؛ در ازدواج موقّت اسلامی هم جلوگیری از فرزند کاملاً بی مانع است، هم جدا شدن آسان وهم نفقه واجب نیست (ر.ک: ج 3، ص421 - 438).

تمکین در امور زناشویی

اشاره

(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْض وَبِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ وَاللاَّتِى تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِى الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلا إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً)

مردان، سرپرست ونگهبان زنانند، به خاطر برتری هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، وبه خاطر هزینه هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند. وزنان شایسته، زنانی هستند که متواضع اند، ودر غیاب (همسر خود،) اسرار وحقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند. وزنانی را که از سرکشی ومخالفتشان بیم دارید، پند واندرز دهید؛ و(اگر مؤثّر واقع نشد،) در بستر از آنها

1- زناشویی واخلاق، ص 189.

دوری نمایید؛ و(اگر راهی جز شدّت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید. اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدّی بر آنها نجویید. (بدانید) خداوند، بلندمرتبه وبزرگ است. (وقدرت او، بالاترین قدرت هاست). (سوره نساء، آیه 34)

تفسیر: سرپرستی در نظام خانواده

خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است وهمانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر وسرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری وسرپرستی دسته جمعی که زن ومرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد. در نتیجه مرد یا زن، یکی باید رئیس خانواده ودیگری معاون وتحت نظارت او باشد. قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. می فرماید: «مردان سرپرست ونگهبان زنانند» (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ).

البتّه مقصود از این تعبیر، استبداد واجحاف وتعدّی نیست بلکه رهبریِ واحد منظّم با توجّه به مسؤولیّت ها ومشورت های لازم است.

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی - حتّی هیئت دو نفری - مأمور انجام دادن کاری شود، حتماً باید یکی از آن دو «رئیس» ودیگری «معاون یا عضو» باشد وگرنه در کارشان هرج ومرج پیدا می شود؛ سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

واین موقعیّت به سبب وجود خصوصیاتی در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکّر او بر نیروی عاطفه واحساسات، (برعکس زن که از نیروی سرشار عواطف بهره مند است).

ودیگری داشتن بنیه ونیروی جسمی بیشتر که با اوّلی بتواند بیندیشد ونقشه طرح کند وبا دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه، تعهّد او در برابر زن وفرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی وپرداخت مهر وتأمین زندگی آبرومندانه همسر وفرزند، این حق را به او می دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البتّه ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی

کراراً گفته ایم قوانین به آحاد افراد نظر ندارد، بلکه نوع وکلّی را در نظر می گیرد، وشکّی نیست که از نظر کلّی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند اگرچه زنان نیز می توانند وظایفی به عهده بگیرند که اهمّیّت آن مورد تردید نیست.

جمله های بعد اشاره به همین حقیقت است، زیرا در بخش اوّل می فرماید: این سرپرستی «به سبب برتری هایی است که خداوند (از نظر اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است» (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ).

ودر قسمت دیگر می فرماید: «واین سرپرستی به سبب تعهّداتی است که مردان در مورد انفاق وپرداخت های مالی در برابر زنان وخانواده برعهده دارند» (وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ).

ناگفته پیداست سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیّت انسانی آنهاست ونه سبب امتیاز آنان در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به پرهیزگاری دارد، همان طور که شخصیّت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیشتر باشد امّا رئیس برای سرپرستی کاری که به او محوّل شده از معاون خود شایسته تر است.

سپس اضافه می فرماید: زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته اند:

1. «زنان صالح، زنانی هستند که متواضع اند، ودر غیاب (همسر خود) اسرار وحقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند» (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ).

یعنی مرتکب خیانت، چه از نظر مال وچه از نظر ناموس وچه از نظر حفظ شخصیّت شوهر واسرار خانواده در غیاب او نمی شوند ودر برابر حقوقی که خداوند برای آنها قائل شده است وبا جمله «بِما حَفِظَ اللّهُ» به آن اشاره گردیده، وظایف ومسؤولیّت های خود را به خوبی انجام می دهند.

بدیهی است که مردان موظّفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام وحق شناسی را انجام دهند.

2. زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می کنند ونشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، مردان در برابر این گونه زنان وظایف ومسؤولیّت هایی دارند که

ص: 203

باید مرحله به مرحله انجام گردد، ودر هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند؛ این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

مرحله اوّل در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی وعداوت در آنان آشکار می گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می کند: «زنانی که از سرکشی آنان می ترسید موعظه کنید وپند واندرز دهید» (وَالَّتِی تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ).(1)

وبه این ترتیب آنها که از حریم نظام خانوادگی پا فراتر می گذارند قبل از هر چیز باید با اندرزهای دوستانه ونتایج سوءِ این گونه کارها آنان را به راه آورد ومتوجّه مسؤولیّت خود نمود.

پس از آن برای مرحله دوم می فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنان دوری کنید» (وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ).

وبا این عکس العمل وبی اعتنایی، وبه اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتارشان آشکار سازید، شاید همین واکنش خفیف در روح آنها مؤثّر گردد.

ودر مرحله سوم، در صورتی که سرکشی وپشت پا زدن به وظایف ومسؤولیّت ها از حد بگذرد وهمچنان در راه قانون شکنی با لجاجت وسرسختی گام بردارند، یعنی نه اندرزها تأثیر کند ونه جدا شدن در بستر وبی اعتنایی نفعی بخشد وراهی جز شدّت عمل باقی نمانَد، «آنها را تنبیه بدنی کنید» (وَاضْرِبُوهُنَّ).

در اینجا اجازه داده شده که از طریق تنبیه بدنی آنها را به ادای وظایف خویش وادار کنند.

مسلّم است اگر مرحله اوّل ودوم مؤثّر واقع شود وزن به ادای وظیفه خود اقدام کند، مرد حق ندارد بهانه جویی نماید ودر صدد آزار وی برآید. بدین جهت به دنبال این جمله می فرماید: «واگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدّی بر آنان نجویید» (فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً).

واگر گفته شود نظیر این سرکشی وتجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات هایی خواهند شد؟ در پاسخ می

گوییم آری، مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلّف از وظایف، مجازات می گردند حتّی

ص: 204

1- «نُشُوز» جمع «نشز» (بر وزن نذر) به معنای زمین مرتفع وبلند، ودر اینجا کنایه از سرکشی وطغیان است.

مجازات بدنی، منتهی چون این کار غالبآ از عهده زنان خارج است، حاکم شرع موظّف است مردان متخلّف را از راه های مختلف وحتّی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف خود آشنا سازد.

معروف است که مردی به همسر خود اجحاف کرده بود وبه هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود وعلی علیه السلام او را با شدّت عمل وحتّی با تهدید به شمشیر، وادار به تسلیم کرد.(1)

ودر پایان آیه مجدّدآ به مردان هشدار می دهد از موقعیّت سرپرستی خود در خانواده سوءِاستفاده نکنند وبه قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت هاست بیندیشند «زیرا خداوند بلندمرتبه وبزرگ است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا).

نکته: آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟

ممکن است ایراد کنند چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسّل به تنبیه بدنی شوند؟ پاسخ این ایراد با توجّه به معنای آیه وروایاتی که در بیان آن وارد شده وتوضیح آن در کتاب های فقهی آمده است ونیز با توضیحاتی که روانشناسان امروز می دهند چندان پیچیده نیست، زیرا اوّلاً آیه مسأله تنبیه بدنی را درباره افراد وظیفه نشناسی مجاز شمرده که هیچ راه دیگری برای اصلاح آنها مفید واقع نشود.

اتّفاقآ این موضوع تازه ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که راه های مسالمت آمیز برای وادار کردن افراد به ادای وظیفه مؤثّر واقع نشود به خشونت متوسّل می شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصّی مجازات هایی شدیدتر از آن نیز قائل می شوند که تا سرحدّ اعدام پیش می رود.

ثانیآتنبیه بدنی دراینجا-همان طورکه درکتاب های فقهی نیزآمده است -بایدملایم باشد به طوری که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح گردد ونه باعث کبودی بدن.

ثالثآ روانکاوان امروز معتقدند جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند که گاه این حالت در آنها تشدید می شود وتنها راه آرامش آنان مختصر تنبیه بدنی است.

1- بحارالأنوار، ج 41، ص 57؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 337.

بنابراین ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که مختصر تنبیه بدنی درباره آنان جنبه آرامبخشی دارد ونوعی درمان روانی است (ر.ک: ج 3، ص 469-474).

تلاش برای جلوگیری از جدایی

اشاره

(وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَماً مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلاَحاً يُوَفِّقِ اللهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً)

واگر از جدایی میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، ویک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو (داور)، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند دل های آن دو را به هم نزدیک می سازد، زیرا خداوند، دانا وآگاه است (واز نیّات همه، باخبر است). (سوره نساء، آیه 35)

تفسیر: محکمه صلح خانوادگی

در این آیه به مسأله بروز اختلاف ونزاع میان دو همسر اشاره کرده که اگر نشانه های شکاف وجدایی در میان آن دو پیدا شد، برای بررسی علل ناسازگاری وفراهم نمودن مقدّمات صلح وسازش، باید داور وحَکَم از دو فامیل انتخاب کرد. ازاین رو می فرماید: «واگر از جدایی وشکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر برگزینید» (وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ).

واز آنجا که قضاوت نباید یک طرفه باشد، می افزاید: «ویک داور از خانواده زن برگزینید» (وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا).

سپس می فرماید: «اگر این دو حَکَم با حسن نیّت ودلسوزی وارد کار شوند وهدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می کند وبا آنان میان دو همسر الفت می دهد» (إِنْ يُرِيدَا إِصْلاَحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا).

وبرای اینکه به «حَکَمَین» هشدار دهد که حسن نیّت به خرج دهند، در پایان آیه می فرماید: «خداوند از نیّت آنان باخبر است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا).

نکته: امتیازات محکمه فامیلی

محکمه صلح خانوادگی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

1. محیط خانواده کانون احساسات وعواطف است وطبعآ مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط ها متفاوت است. یعنی همان گونه که در دادگاه های جنایی نمی توان با مقیاس محبّت وعاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون ومقرّرات بی روح گام برداشت.

در اینجا باید حتّی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند ومی توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند.

بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است وسایر محاکم فاقد آن هستند.

2. در محاکم عادی قضایی، طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هر گونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلّمآ اگر زن ومرد در برابر افراد بیگانه واجنبی دست به چنین کاری بزنند، احساسات یکدیگر را چنان جریحه دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل وخانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیّت ومحبّت سابق خبری نخواهد بود وهمانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند.

اصولاً تجربه نشان داده است زن وشوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند، دیگر زن وشوهر سابق نیستند، ولی در محکمه صلح فامیلی، یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود، ویا اگر بشود چون در برابر آشنایان ومحرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.

3. داوران در محاکم عادی در جریان اختلافات غالبآ بی تفاوتند وقضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد دو همسر به خانه بازگردند یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً برعکس است زیرا داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد وزن هستند وجدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عدّه، هم از نظر عاطفی

وهم از نظر مسؤولیّت های ناشی از آن تأثیر دارد ولذا آنها نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح وصمیمیّت در میان این دو برقرار شود وبه اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد.

ص: 207

4. از همه اینها گذشته چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات وهزینه های سرسام آور وسرگردانی های محاکم معمولی را ندارد وبدون هیچ تشریفاتی طرفین می توانند در کمترین مدّت به مقصود خود نایل شوند.

ناگفته روشن است حکمین باید از میان افراد پخته، باتدبیر وآگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که برشمردیم معلوم می شود احتمال کامیابی این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

مسأله حَکمین وشرایط آنها ودایره نفوذ حکم وداوری آنها درباره دو همسر، در فقه اسلامی مشروحآ بیان شده است، از جمله اینکه دو حَکم باید بالغ وعاقل وعادل ونسبت به کار خود بینا باشند.

امّا در مورد نفوذ حکم وداوری آنها در مورد دو همسر، بعضی از فقها حکم آن دو را هرچه باشد لازم الاجرا دانسته اند، وظاهر تعبیر به «حکم» در آیه مورد بحث نیز همین معنی را می رساند زیرا مفهوم حکمیّت نفوذ حکم است.

ولی بیشتر فقها نظر حکمین را تنها درباره سازش ورفع اختلاف میان دو همسر لازم الاجرا دانسته وحتّی معتقدند اگر حکمین شرایطی بر زن یا شوهر بکنند لازم الاجرا است.

امّا در مورد جدایی، حکم آنها به تنهایی نافذ نیست وذیل آیه که اشاره به مسأله اصلاح می کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیشتر در این زمینه در کتاب های فقهی آمده است (ر.ک: ج 3، ص 475 - 478).

گذشت از پاره ای حقوق برای حفظ زندگی

اشاره

(وَإِنِ امْرَأَهٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزآ أَوْ إِعْرَاضآ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحآ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرآ)

واگر زنی، از سرکشی وناسازگاری یا بی اعتنایی شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم به گونه ای صلح کنند (واز پاره ای از حقوق خود، به خاطر صلح، صرف نظر نمایند.) وصلح،

ص: 208

بهتر است؛ اگرچه (بسیاری از) مردم (طبق هوای نفسشان، در این گونه موارد) بخل می ورزند. وگذشت ندارند واگر نیکی (وگذشت) کنید وپرهیزگاری پیشه سازید، خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است (وپاداش شایسته به شما خواهد داد). (سوره نساء، آیه 128)

شأن نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی وکتاب های حدیث، در شأن نزول آیه چنین نقل شده است: رافع بن خدیج دو همسر داشت؛ یکی مسن ودیگری جوان. بر اثر اختلافاتی، همسر مسن خود را طلاق داد و هنوز مدّت عدّه تمام نشده بود، به او گفت: اگر مایل باشی با تو آشتی می کنم، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدّم داشتم صبر کنی. واگر مایل باشی صبر می کنم مدّت عدّه تمام شود واز هم جدا شویم.

زن پیشنهاد اوّل را پذیرفت وبا هم آشتی کردند. آیه شریفه نازل شد وحکم این کار را بیان داشت.(1)

تفسیر: صلح بهتر است

همان طور که در ذیل آیه 34 همین سوره گفتیم، «نُشوز» در اصل از مادّه «نشز» به معنی زمین مرتفع است، وهنگامی که در مورد زن ومرد به کار می رود به معنی نافرمانی است.

در آیات مزبور(2) احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود، ولی در اینجا به مسأله

نشوز مرد اشاره کرده می فرماید: «هرگاه زنی احساس کند شوهرش بنای سرکشی واعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیّت، از پاره ای از حقوق خود صرف نظر کند وبا هم صلح نمایند» (وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا).

از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود، روی رضایت وطیب خاطر

1- مجمع البیان، ج 3، ص 205؛ مستدرک الوسائل، ج 15، ص 106؛ بحارالانوار، ج 101، ص 57؛ نورالثقلین،ج 1، ص 557؛ مستدرک حاکم، ج 2، ص 308؛ تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 576.

2- آیات 34 و35 سوره نساء.

انجام شده، واکراهی در میان نبوده است، گناهی ندارد. جمله «لا جُناحَ» (گناهی ندارد) نیز اشاره به همین حقیقت است.

ضمناً از آیه با توجّه به شأن نزول، دو مسأله فقهی استفاده می شود:

نخست اینکه احکامی مانند تقسیم روزهای هفته در میان دو همسر، جنبه حق دارد نه حکم، ولذا زن می تواند با اختیار خود از این حق به طور کلّی یا به طور جزئی صرف نظر کند. دو دیگر اینکه، عوض صلح لازم نیست مال بوده باشد، بلکه می تواند «اسقاط حقّی» عوض صلح واقع شود.

سپس برای تأکید موضوع می فرماید: «به هر حال، صلح کردن بهتر است»

(وَالصُّلْحُ خَیْرٌ).

این جمله کوتاه وپر معنی گرچه در باره اختلافات خانوادگی در آیه فوق ذکر شده، ولی بدیهی است یک قانون کلّی را بیان می کند که در همه جا اصل نخستین، صلح وصفا ودوستی وسازش است، ونزاع و کشمکش وجدایی بر خلاف طبع سلیم انسان وزندگی آرام بخش اوست، ولذا جز در موارد ضرورت واستثنایی نباید به آن متوسّل شد.

بر خلاف آنچه برخی از مادّی ها می پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر، همانند سایر جانداران، تنازع بقاء وکشمکش است وتکامل از این راه صورت می گیرد. وهمین طرز تفکّر، شاید سرچشمه بسیاری از جنگ ها وخونریزی های قرون اخیر شده است.

در حالی که انسان به سبب داشتن عقل وهوش، حسابش از حیوانات درّنده جداست، وتکامل او در سایه تعاون صورت می گیرد نه تنازع.(1) واصولاً تنازع بقاء

حتّی در میان حیوانات، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست.

وبه دنبال آن به سرچشمه بسیاری از نزاع ها وعدم گذشت ها اشاره کرده، می فرماید: «مردم ذاتاً وطبق غریزه حبّ ذات، در امواج بخل قرار دارند، وهر کس سعی می کند تمام حقوق خود را بی کم وکاست دریافت دارد، وهمین سرچشمه نزاع ها وکشمکش هاست» (وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ).

1- توضیح بیشتر درباره این موضوع در ذیل آیه 251 سوره بقره ذیل عنوان «تنازع بقا» گذشت.

بنابراین اگر زن ومرد به این حقیقت توجّه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است، وبخل یکی از صفات مذموم است، سپس در اصلاح خود بکوشند وگذشت را پیشه کنند، نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می رود، که بسیاری از کشمکش های اجتماعی نیز پایان می گیرد.

ولی در عین حال برای اینکه مردان از حکم فوق سوءِ استفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده، توصیه به نیکوکاری وپرهیزگاری نموده وبه آنان گوشزد می کند مراقب اعمال وکارهای خود باشند واز مسیر حق وعدالت منحرف نشوند، زیرا خداوند از همه اعمالشان آگاه است. می فرماید: «واگر نیکی کنید وتقوا پیشه نمایید، خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا) (ر.ک: ج 4، ص 198 - 201).

عدالت میان همسران

اشاره

(وَلَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهَا کَالْمُعَلَّقَهِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللهَ کَانَ غَفُوراً رَّحِیماً * وَإِنْ یَتَفَرَّقَا یُغْنِ اللهُ کُلاًّ مِّن سَعَتِهِ وَکَانَ اللهُ وَاسِعاً حَکِیماً)

شما هرگز نمی توانید (از نظر محبّت قلبی) در میان زنان خود، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید؛ ولی تمایل خود را به کلّی متوجّه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی بلاتکلیف درآورید. واگر راه صلاح وپرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده ومهربان است. * واگر (راهی برای اصلاح در میان خود نیابند، و) از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آنها را با گشایش وفضل خویش، بی نیاز می کند؛ وخداوند، دارای فضل واحسان گسترده، وحکیم است. (سوره نساء، آیات 129 - 130)

تفسیر: عدالت، شرط تعدّد همسر

از جمله ای که در پایان آیه قبل گذشت، ودر آن دستور به احسان وپرهیزگاری

ص: 211

داده شده بود، نوعی تهدید در مورد شوهران استفاده می شود که آنها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند، تمام حقوقشان را ادا کنند، بلکه نیکی نمایند.

در اینجا این توهّم پیش می آید که مراعات عدالت حتّی در مورد محبّت وعلاقه قلبی نیز باید رعایت گردد. اینکه امکان پذیر نیست. بنابراین در برابر همسران متعدّد چه باید کرد؟

آیه مورد بحث در پاسخ به این پرسش می گوید عدالت از نظر محبّت در میان همسران امکان پذیر نیست. می فرماید: «هرگز نمی توانید (در محبّت قلبی) در میان زنان عدالت به خرج دهید، هر چند کوشش نمایید» (وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ).

از جمله «وَ لَو حَرَصتُم» استفاده می شود که در میان مسلمانان، افرادی بودند که در این زمینه سخت می کوشیدند وشاید علّت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیه 3 همین سوره بوده است. آنجا که می فرماید: (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) «... واگر می ترسید عدالت را رعایت نکنید، یک همسر بگیرید...».

بدیهی است که یک قانون آسمانی نمی تواند بر خلاف فطرت باشد ویا تکلیف به ما لا یطاق کند.

از آنجا که محبّت های قلبی عوامل مختلفی دارد که بعضاً از اختیار انسان بیرون است، دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است، ولی نسبت به اعمال ورفتار ورعایت حقوق در میان همسران که برای انسان امکان پذیر است روی عدالت تأکید شده است.

در عین حال برای اینکه مردان از این حکم سوءِ استفاده نکنند، به دنبال این جمله می فرماید: «اکنون که نمی توانید مساوات کامل را از نظر محبّت، میان همسران خود رعایت کنید، لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجّه یکی از آنان نسازید که دیگری به صورت شخصی بلاتکلیف درآید وحقوق او نیز عملاً ضایع شود» (فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَهِ).

ودر پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم، در رعایت عدالت میان همسران

خود کوتاهی کرده اند، هشدار می دهد که «اگر راه اصلاح وتقوا پیش گیرند وگذشته را جبران کنند، خداوند آنها را مشمول رحمت وبخشش خود قرار خواهد داد» (وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

در روایات اسلامی مطالبی درباره رعایت عدالت در میان همسران نقل شده است که عظمت این قانون را مشخّص می سازد، از جمله اینکه در حدیثی می خوانیم: علی علیه السلام در آن روز که متعلّق به یکی از دو همسرش بود، حتّی در خانه زن دیگر وضونمی گرفت.(1)

ودرباره پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: حتّی به هنگام بیماری، در خانه همسری که نوبتش نبود، درنگ نمی کرد.

ودرباره معاذ بن جبل نقل شده است که دو همسر داشت، هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا رفتند، او حتّی برای مقدّم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد تا کاری بر خلاف عدالت انجام نداده باشد.

سپس در آیه بعد به این حقیقت اشاره می کند که اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت فرساست، وجهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنان تیره وتار است وبه هیچ وجه اصلاح پذیر نیست، آنها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند، وتا پایان عمر با تلخ کامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند، بلکه می توانند از هم جدا شوند.

در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند، از آینده وحشت نکنند، زیرا «اگر با چنین شرایطی از هم جدا شوند، خداوند بزرگ هر دو را با فضل ورحمت خود بی نیاز خواهد کرد وامید است همسران بهتر وزندگانی روشن تری در انتظارشان باشد» (وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ).

«زیرا خداوند همواره فضل ورحمت وسیع وآمیخته با حکمت داشته ودارد» (وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا).

1- وسائل الشیعه، ج 21، ص 343؛ تفسیر تبیان، ج 3، ص 350؛ مجمع البیان، ج 3، ص 208، ذیل آیه موردبحث؛ تفسیر صافی، ج 1، ص 508؛ نورالثقلین، ج 1، ص 559.

نکته: آیا تعدّد زوجات ممنوع است؟

همان طورکه درذیل آیه 3 همین سوره یادآور شدیم، بعضی از بی خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیه مورد بحث چنین نتیجه می گیرند که تعدّد زوجات مشروط به عدالت است،وعدالت هم ممکن نیست،بنابراین تعّددزوجات دراسلام ممنوع است.

اتّفاقاً از روایات اسلامی برمی آید نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد، ابن ابی العوجاء از مادّیین معاصر امام صادق علیه السلام بود.

او این ایراد را با هشام بن حکم، دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت. هشام که جوابی برای این پرسش نیافته بود، برای یافتن پاسخ از شهر خود - که ظاهراً کوفه بود - به سوی مدینه حرکت کرد وبه خدمت امام صادق علیه السلام رسید.

امام از آمدن او در غیر وقت حج وعمره به مدینه تعجّب کرد.

عرض کرد: چنین پرسشی پیش آمده است. امام در پاسخ فرمود: منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء، عدالت در نفقه ورعایت حقوق همسری وطرز رفتار وکردار است، وامّا منظور از عدالت در آیه 129 (آیه مورد بحث) که امری محال شمرده شده، عدالت در تمایلات قلبی است (بنابراین تعدّد زوجات با حفظ شرایط اسلامی نه ممنوع است ونه محال).

هنگامی که هشام از سفر بازگشت واین پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء گذاشت، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از تو نیست.(1)

معلوم است اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می کنیم به دلیل قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد، زیرا در ذیل آیه مورد بحث صریحاً می گوید تمام تمایل قلبی خود را متوجّه به یک همسر نکنید، وبه این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده است منتهی به شرط اینکه عملاً درباره یکی از آن دو ستم نشود. اگرچه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد. ودر آغاز آیه 3 همین سوره صریحاً اجازه تعدّد را نیز داده است (ر.ک: ج 4، ص 202 - 206).

1- نورالثقلین، ج 1، ص 439 و558؛ کافی، ج 5، ص 362؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 86؛ بحارالانوار، ج 47،ص 225؛ المیزان، ج 5، ص 106؛ تفسیر برهان، ج 1، ص 420.

حکم ازدواج با زنان اهل کتاب

اشاره

(الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلاَ مُتَّخِذِی أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و(همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ وطعام شما برای آنها حلال؛ و(نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، وزنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب آسمانی داده شده، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید وپاکدامن باشید؛ نه زناکار، ونه دوست پنهانی (ونامشروع) گیرید. وکسی که آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، انکار کند اعمال او تباه می گردد؛ ودر سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود. (سوره مائده، آیه 5)

تفسیر: ازدواج وخوردن غذای اهل کتاب

در این آیه که مکمّل آیات قبل است، نخست می فرماید: «امروز آنچه پاکیزه

است برای شما حلال شده وغذاهای اهل کتاب برای شما حلال وغذاهای شما

برای آنها حلال است» (الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ).

در اینکه منظور از «الیوم» (امروز) چیست؟ به عقیده جمعی از مفسّران روز عرفه وبه عقیده برخی بعد از فتح خیبر است. ولی بعید نیست همان روز غدیر خم وپیروزی کامل اسلام بر کفّار بوده باشد، چنانکه اشاره خواهد شد.

ومنظور از ذکر حلال بودن «طیّبات» در اینجا با اینکه قبل از این روز هم حلال بوده، این است که مقدّمه ای برای ذکر حکم طعام اهل کتاب باشد.

امّا اینکه منظور از «طعام اهل کتاب» که در این آیه حلال شمرده شده چیست؟ بیشتر مفسّران ودانشمندان اهل سنّت معتقدند هر نوع طعامی را شامل می شود، خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده ویا غیر آن.

ص: 215

ولی بیشترمفسّران وفقهای شیعه براین عقیده اندکه منظورازآن غیرازگوشت هایی است که ذبیحه آنها باشد. تنها عدّه کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریّه اوّلند.

روایاتی که از ائمّه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است این مطلب را تأکید می کند که منظور از طعام در این آیه، غیر ذبیحه های اهل کتاب است.

امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه فوق فرمود: «عَنّی بِطَعامِهِم هاهُنا الحُبوبَ وَالفاکِهَهَ غَیرَ الذَّبائِحِ الَّتی یَذبَحونَ فَاِنَّهُم لا یَذکُرونَ اسمَ اللّهِ عَلَیها؛ منظور از طعام اهل کتاب، حبوبات ومیوه هاست نه ذبیحه های آنها، زیرا آنان هنگام ذبح، نام خدا را نمی برند».(1)

دقّت در روایات متعدّد دیگری که در وسائل الشیعه(2) مذکور است، ودقّت در آیات گذشته، نشان می دهد که تفسیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیک تر است، زیرا همان طور که امام صادق علیه السلام در روایت فوق اشاره فرموده است، اهل کتاب غالب شرایط ذبح اسلامی را رعایت نمی کنند؛ نه نام خدا را می برند ونه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می کنند. همچنین پایبند به رعایت سایر شرایط نیستند. چگونه ممکن است در آیات قبل چنین حیوانی صریحاً تحریم شده باشد ودر این آیه حلال شمرده شود؟

بعد از بیان حلّیّت طعام اهل کتاب، درباره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان واهل کتاب سخن می گوید می فرماید: «زنان پاکدامن از مسلمانان واز اهل کتاب برای شما حلال هستند ومی توانید با آنها ازدواج کنید به شرط اینکه مهر آنها را بپردازید» (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

«وبه شرط اینکه از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنای آشکار، ونه به صورت انتخاب دوست پنهانی» (مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسَافِحِینَ وَ لاَ مُتَّخِذِی أَخْدَانٍ).(3)

در حقیقت این قسمت از آیه محدودیت هایی را که درباره ازدواج مسلمانان با غیر

1- تفسیر قمّی، ج 1، ص 163؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 291 (ج 24، ص 66)؛ بحارالانوار، ج 63، ص 21؛نورالثقلین، ج 1، ص 593 و762.

2- وسایل الشیعه، ج 16، ص 371، «ابواب اطعمه واشربه».

3- همان طور که در ذیل آیه 25 سوره نساء گفتیم، اَخدان جمع خدن (بر وزن اذن) در اصل به معنای دوستورفیق است، ولی معمولاً به دوست پنهانی از جنس مخالف وبه عنوان نامشروع گفته می شود.

مسلمانان بوده تقلیل می دهد، وازدواج آنها با زنان اهل کتاب را با شرایطی تجویز می نماید.

امّا اینکه آیا ازدواج با اهل کتاب به هر صورت، خواه ازدواج دائم باشد یا موقّت مجاز است، ویا منحصراً ازدواج موقّت جایز است، در میان فقهای اسلام گفت وگوست.

دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی گذارند ومعتقدند آیه فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند آیه منحصراً ازدواج موقّت را بیان می کند وبعضی از روایات ائمّه اهل بیت علیهم السلام نیز این نظر را تأیید می نماید.(1)

قرائنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد:

نخست اینکه می فرماید: (اِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) «به شرط اینکه اجر آنها را بپردازید» درست است که کلمه «اجر»، هم در باره مهر عقد دائم وهم در باره مهر ازدواج موقّت گفته می شود، ولی بیشتر در مورد ازدواج موقّت ذکر می گردد؛ یعنی با آن تناسب بیشتری دارد.

ودیگر اینکه تعبیر به (غَیْرَ مُسَافِحِینَ وَ لاَ مُتَّخِذِی أَخْدَانٍ) «به شرط اینکه از راه زنا وگرفتن دوست پنهانی نامشروع وارد نشوید» نیز با ازدواج موقّت متناسب تر است، چه اینکه ازدواج دائم هیچ گونه شباهتی با مسأله زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشروع ندارد که از آن نهی شود، ولی گاهی افراد نادان وبی خبر، ازدواج موقّت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشتباه می کنند.

واز همه گذشته این تعبیرات عیناً در آیه 25 سوره نساء دیده می شود ومی دانیم آن آیه درباره ازدواج موقّت است.

با این همه جمعی از فقها ازدواج با اهل کتاب را مطلقاً مجاز می دانند وقراین فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی بینند، وبه بعضی از روایات نیز در این زمینه استدلال می کنند (شرح بیشتر در این باره باید در کتاب های فقهی مطالعه شود).

1- مجمع البیان، ج 3، ص 280، ذیل آیه مورد بحث؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 540 وج 21، ص 37؛ المیزان،ج 5، ص 216، تفسیر صافی، ج 2،ص 14؛ تهذیب الاحکام، ج 7، ص 255.

ناگفته نماند در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکّر به وجود آمده است که انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرّد بی مانع است، نه تنها به شکل پنهانی، آن گونه که در زمان جاهلیّت قبل از اسلام وجود داشت، بلکه به شکل آشکار نیز هم.

در حقیقت دنیای امروز در آلودگی وبی بندوباری جنسی از زمان جاهلیّت پا را فراتر نهاده است، زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می دانستند، اینها آشکارش را نیز بی مانع می دانند وحتّی با نهایت وقاحت به آن افتخار می کنند.

این رسم ننگین که یک فحشای آشکار ورسوا محسوب می شود، از سوغات های شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته وسرچشمه بسیاری از بدبختی ها وجنایات شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب، هم اجازه داده شده که از طعام آنها خورده شود (به شرایطی که ذکر شد) وهم به آنها اطعام شود. امّا در مورد ازدواج، تنها گرفتن زن از آنان تجویز شده است، ولی زنان مسلمان به هیچ وجه مجاز نیستند با مردان اهل کتاب ازدواج کنند، چنانکه ظاهر آیه نیز چنین اقتضا می کند (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ). وفلسفه آن ناگفته پیداست، زیرا زنان به سبب آنکه عواطف رقیق تری دارند زودتر ممکن است عقیده همسران خود را بپذیرند تا مردان.

واز آنجا که تسهیلات فوق، درباره معاشرت با اهل کتاب وازدواج با زنان آنها ممکن است مورد سوءِ استفاده بعضی قرار گیرد و، آگاهانه یا غیر آگاهانه، به سوی آنها کشیده شوند، در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده می فرماید: «کسی که نسبت به آنچه باید به آن ایمان بیاورد، کفر بورزد وراه مؤمنان را رها کرده، در راه کافران قرار گیرد، اعمال او بر باد می رود ودر آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود» (وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ).

اشاره به اینکه تسهیلات مزبور علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد می کند، باید سبب نفوذ وتوسعه اسلام در میان بیگانگان گردد، نه اینکه شما تحت تأثیر آنها قرار گیرید ودست از آیین خود بردارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت وسنگین خواهد بود.(1)

1- در مورد حبط واحباط به ذیل آیه 217 سوره بقره مراجعه فرمایید.

در تفسیر این قسمت از آیه با توجّه به پاره ای از روایات وشأن نزولی که نقل شده است، احتمال دیگری نیز هست وآن این است که بعضی از مسلمانان پس از نزول آیه فوق وحکم حلّیّت طعام اهل کتاب وزنان آنها از قبول چنین حکمی اکراه داشتند، قرآن به آنها هشدار می دهد: اگر نسبت به چنین حکمی که از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند وانکار کنند، اعمال آنها بر باد خواهد رفت وزیانکار خواهند بود (ر.ک: ج 4، ص 356 - 361).

همسر مایه آرامش

اشاره

(هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَّعَوَا اللهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحاً لَّنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَکَاءَ فِیمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَی اللهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ)

اوست کسی که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ وهمسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد؛ وچون سنگین شد، هر دو از خدایی که پروردگارشان است خواستند: «اگر فرزند صالحی به ما دهی، به یقین از شاکران خواهیم بود.» * امّا هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنها [پدران ومادران از نسل آدم]داد، (موجودات دیگر را در این موهبت مؤثّر دانستند؛ و) برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بود، همتایانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند. (سوره اعراف، آیات 189-190)

تفسیر: کفران یک نعمت بزرگ

در این آیات به گوشه دیگری از حالات مشرکان وطرز تفکّر آنها وپاسخ به اشتباهاتشان اشاره شده است. واز آنجا که آیه گذشته سود وزیان وآگاهی از علم غیب را منحصر به خدا معرّفی می کرد، ودر حقیقت اشاره به توحید افعالی خدا بود، این آیات مکمّل آنها محسوب می شود، زیرا اینها نیز اشاره به توحید افعالی خداست.

نخست می فرماید: «او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید وهمسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنارش بیاساید» (هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا).

این دو در کنار هم زندگی آرام بخشی داشتند، «سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد» (فَلَمَّا تَغَشَّیهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ).(1)

به گونه ای که در آغاز کار، این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی کرد.

امّا با گذشت روزها، حمل او رفته رفته سنگین شد «و چون سنگین بار شد» (فَلَمَّا أَثْقَلَتْ).

در این هنگام دو همسر انتظار فرزندی را می کشیدند وآرزوداشتند خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند، از این جهت «متوجّه درگاه خدا شدند وپروردگار خویش را چنین خواندند: بارالها، اگر فرزند صالحی به ما دهی از شاکران خواهیم بود» (دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحًا لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ).

«امّا هنگامی که خداوند فرزند صالحی (با تناسب اندام وشایستگی کامل) به آنان داد، برای خدا در این نعمت بزرگ همتایانی قائل شدند، و خداوند برتر وبالاتر است از آنچه همتای او قرار می دهند» (فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلاَ لَهُ شُرَکَاءَ فِیمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ).

در سومین آیه، قرآن بار دیگر فکر وعقیده بت پرستی را با بیان روشن وکوبنده ای محکوم می کند، می فرماید: «آیا موجوداتی را همتای او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوقند؟» (أَیُشْرِکُونَ مَا لاَ یَخْلُقُ شَیْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُونَ).

به علاوه «این معبودهای ساختگی در هیچ یک از مشکلات قادر نیستند پرستش کنندگان خود را یاری دهند، وحتّی قادر نیستند خود را نیز در برابر مشکلات یاری دهند» (وَ لاَ یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لاَ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ).

ومی افزاید: این معبودها آن چنان هستند که «اگر شما بخواهید آنها را هدایت کنید،

1- «تَغَشّٰاها» از مادّه تَغَشّی به معنی پوشاندن است واین جمله در زبان عرب کنایه لطیفی از آمیزش جنسیاست.

از شما پیروی نخواهند کرد» وحتّی عقل وشعور آن را ندارند (وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَیَتَّبِعُوکُمْ).

آنها که چنین هستند وندای هادیان را نمی شنوند، چگونه می توانند دیگران را هدایت کنند؟

برخی از مفسّران احتمال دیگری در تفسیر این قسمت از آیه داده اند وآن این است که ضمیر «هُم» به مشرکان برمی گردد، یعنی گروهی از آنها به قدری لجوج ومتعصّب اند که هر چه آنها را دعوت به توحید کنید تسلیم نمی شوند.(1)

این احتمال نیز هست که منظور این باشد که اگر شما از آنها تقاضای هدایت کنید، تقاضایتان انجام نخواهد شد، به هر حال «برای شما مساوی است، خواه آنها را دعوت به سوی حق کنید ویا در برابرشان خاموش باشید» (سَوَاءٌ عَلَیْکُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ).

در هر دو صورت این گروه بت پرستان لجوج دست بردار نیستند.

طبق تفسیر اوّل معنی جمله این است: برای شما یکسان است، خواه از بت ها تقاضای چیزی کنید، یا خاموش باشید، در هر دو صورت نتیجه منفی است، زیرا بت ها اثری در سرنوشت کسی ندارند وقادر به انجام خواست کسی نیستند.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل این آیه می نویسد: مشرکان هنگامی که به مشکلی گرفتار می شدند دست تضرّع به سوی بت ها برمی داشتند، وهنگامی که مشکلی برای آنها واقع نمی شد، ساکت وخاموش بودند. قرآن می گوید: خواه در برابر آنها تضرّع وزاری کنید وخواه خاموش بمانید هیچ تفاوتی نمی کند.

نکته ها:

1. منظور از «زوجین» کیست؟

در اینکه منظور از این «زوجین» در دو آیه اوّل کیست؟ در میان مفسّران گفت وگو بسیار است:

آیا «نَفسٍ واحِدَهٍ» وهمسرش اشاره به آدم علیه السلام وحوّا است در حالی که آدم از

ص: 221

1- تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث ؛ بحر المحیط، ذیل آیه مورد بحث.

پیامبران و«حوّا» زن باایمان وشایسته ای بود.(1)

آیا ممکن است آنها از مسیر توحید منحرف شده، راه شرک پیموده باشند؟!

واگر منظور غیر آدم است وهمه افراد بشر را شامل گردد با کلمه «واحِدَهٍ» چگونه سازگار است؟

از این گذشته، منظور از شرک چه نوع عمل یا تفکّری بوده که از آنها سرزده است؟

در پاسخ این سؤالات باید گفت: در تفسیر این آیات دو راه در پیش داریم که شاید تمام سخنان گوناگون مفسّران در تفسیر این آیه ریشه اش به این دو باز گردد: نخست اینکه مراد از «واحِدَهٍ» در آیه، واحد شخصی است همان گونه که در بعض آیات دیگر مانند آیه اوّل سوره نساء نیز به همین معنی آمده است.

اصولاً «نَفسٍ واحِدَهٍ» در قرآن مجید در پنج مورد ذکر شده که یک مورد آن آیه مورد بحث وچهار مورد دیگر سوره نساء آیه 1، سوره انعام آیه 98، سوره لقمان آیه 28، وسوره زمر آیه 6 است که بعضی از آنها ارتباطی به بحث ما ندارد وبعضی مشابه آیه مورد بحث است.

بنابراین آیات مورد بحث منحصراً اشاره به آدم علیه السلام وهمسر اوست.

در این صورت مسلّماً منظور از شرک، پرستش غیر خدا ویا اعتقاد به الوهیّت غیر پروردگار نیست، بلکه ممکن است چیزی از قبیل تمایل انسان به فرزندش بوده باشد، تمایلاتی که گاهی او را از خداوند غافل می سازد.

تفسیر دیگر اینکه مراد از واحد در اینجا «واحد نوعی» است، یعنی خداوند همه شما را از یک نوع آفرید، همان طور که همسرانتان را نیز از جنس شما قرار داد.

در این صورت این دو آیه وآیات بعد اشاره به نوع انسان ها است که به هنگام انتظار تولّد فرزند، دست به دعا برمی دارند واز خدا فرزند صالح می خواهند وهمانند همه اشخاصی که خود را در برابر مشکل یا خطری

می بینند، با اخلاص کامل به درگاه خدا می روند وبا او عهد می کنند که پس از برآمدن حاجات وحلّ مشکلشان شکرگزار باشند امّا به هنگامی که فرزند متولّد شد، یا مشکل آنها برطرف گردید، تمام پیمان ها را به دست فراموشی می سپارند؛ گاه می گویند: اگر فرزند ما سالم، یا زیباست، به پدر ومادرش رفته، وقانون وراثت است.

ص: 222

1- بحارالانوار، ج 11، ص 249 و253.

گاه می گویند: نوع تغذیه ما و شرایط دیگر خوب بوده وچنین محصولی

داده است.

وگاه به بت هایی که مورد پرستش آنهاست روی می آورند ومی گویند: فرزند ما نظر کرده بت است، وامثال این گونه بحث ها.

وبه طور کلّی نقش آفرینش پروردگار را نادیده می گیرند، وعلّت اصلی این موهبت را تنها عوامل طبیعی ویا معبودهای خرافی می شمرند.(1)

قرائنی در آیات فوق وجود دارد که نشان می دهد با تفسیر دوم سازگارتر ومفهوم تر است، زیرا اوّلاً تعبیرات آیه حال همسرانی را بازگو می کند که قبلاً در جامعه ای می زیسته اند وتولّد فرزندان صالح وناصالح را با چشم خود دیده بودند، لذا از خدای خود فرزندانی از گروه اوّل تقاضا می کردند. واگر آیات مربوط به آدم علیه السلام وحوّا باشد، هنوز فرزندی برای آنها به وجود نیامده وهنوز صالح وناصالح وجود نداشت که آنها از خدای خود فرزند صالح بخواهند.

ثانیاً ضمائری که در آخر آیه دوم وآیات بعد وجود دارد، همه ضمیر جمع

است واین می رساند که منظور از ضمیر تثنیه اشاره به دو گروه بوده است نه

دو شخص.

ثالثاً آیات بعد نشان می دهد که منظور از شرک در این آیات شرک به معنی بت پرستی است نه محبّت فرزند وامثال آنها، واین موضوع با حضرت آدم علیه السلام وهمسرش سازگار نیست.

با توجّه به این قرائن روشن می شود آیات فوق در مورد نوع انسان وگروه «زوج» و«زوجه ها» سخن می گوید. بنابراین منظور این است که همسر انسان از نوع واز جنس اوست آن چنان که در آیه 21 سوره روم می خوانیم: (وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا) «از نشانه های قدرت خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفریده تا در کنارشان بیاسایید».

1- برخی از مفسّران خواسته اند آغاز آیه را درباره آدم وذیل آن را درباره فرزندان آدم بدانند که با ظاهر آیه بهیچ روی سازگار نیست وبه اصطلاح احتیاج به حذف وتقدیر ویا رجوع ضمیر به غیر مرجع دارد.

2. یک روایت مجعول ومعروف

در بعضی از منابع اهل تسنّن وپاره ای از منابع غیر معتبر شیعه در تفسیر آیات فوق حدیثی نقل شده است که به هیچ رو با عقاید اسلامی درباره پیامبران سازگار نیست وآن این است که سمره بن جندب از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «لَمّا وَلِدَتْ حَوّاءُ طافَ بِها اِبلیسُ وَ کانَ لا یَعیشُ لَها وَلَدٌ فَقالَ سَمِّیهِ عَبدَالحارِثِ فَعاشَ وَ کانَ ذلِکَ مِن وَحیِالشَّیطانِ وَأمرِهِ: هنگامی که حوّا فرزندی آورد، ابلیس اطراف او را گرفت -وقبل ازآن هیچ فرزندی ازاوزنده نمی ماند-شیطان به حوّاپیشنهادکردنام اوراعبدالحارث بگذارد (حارث یکی از نام های شیطان است بنابراین عبدالحارث یعنی بنده شیطان) حوّا چنین کرد وآن فرزند زنده ماند واین از وحی شیطان وفرمان او بود».(1)

از پاره ای از روایات که به این مضمون وارد شده استفاده می شود آدم علیه السلام نیز به این موضوع رضایت داد.

راوی این روایت خواه سمره بن جندب که از دروغگویان مشهور است بوده باشد ویا افرادی مانند کعب الاحبار ووهب بن منبّه که از سرشناسان یهود بودند وسپس اسلام آوردند - وبه عقیده بعضی از دانشمندان اسلامی، خرافات تورات وبنی اسرائیل را این دو تن به محیط اسلام کشاندند - هر چه باشد، مضمون روایت، خود بهترین دلیل بر فساد وبطلان آن است زیرا آدم که خلیفه اللّه وپیامبر بزرگ خدا ودارای علم اسماء بود، هر چند با ترک اولی از بهشت به زمین آمد، امّا کسی نبود که راه شرک را انتخاب کند وفرزند خود را «بنده شیطان» نام گذارد. این کار تنها در شأن یک بت پرست جاهل ونادان است (ر.ک: ج 7، ص 67 - 75).

همسر انسان از جنس او

اشاره

(وَاللهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً وَجَعَلَ لَکُمْ مِّنْ أَزْوَاجِکُمْ بَنِینَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَکُمْ مِّنَ الطَّیِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللهِ هُمْ یَکْفُرُونَ)

خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ واز همسرانتان برای شما فرزندان

1- مسند احمد، ج 5، ص 11؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 332. به بحارالانوار، ج 11، ص 249 به بعد مراجعهفرمایید.

ونوه هایی به وجود آورد؛ واز نعمت های پاکیزه به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می آورند، ونعمت خدا را انکار می کنند؟! (سوره نحل، آیه 72)

تفسیر:

آیه مورد بحث اشاره به نظام تکثیر نسل است؛ می گوید: «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد» (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا).

همسرانی که هم مایه آرامش روح وجسم هستند وهم سبب بقای نسل.

لذا بلافاصله اضافه می کند: «واز همسرانتان برای شما فرزندان ونوه هایی به وجود آورد» (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً).

«حَفَدَه» جمع «حافد» در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش، با سرعت همکاری می کند. در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسّران، منظور نوه هاست وبعضی خصوصِ نوه های دختری را گفته اند.

برخی دیگر معتقدند که «بَنین» به فرزندان کوچک گفته می شود و«حَفَدَه» به فرزندان بزرگ که می توانند کمک وهمکاری کنند.

وبرخی آن را هرگونه معاون ومددکار اعمّ از فرزندان وغیر فرزندان دانسته اند.(1)

ولی معنی اوّل یعنی نوه ها در اینجا از همه نزدیک تر به نظر می رسد، هر چند مفهوم «حَفَدَه» در اصل - چنانکه گفتیم - وسیع است.

به هر حال بی شک وجود نیروهای انسانی همچون فرزندان، نوه ها وهمسران در اطراف هر کس، نعمت بزرگی برای اوست که هم از نظر معنوی او را حمایت می کنند وهم از نظر مادّی (ر.ک: ج 11، ص 345 - 346).

تأمین نیازهای جنسی تنها در محدوده ازدواج

اشاره

(قَدْ أفْلَحَ الّمُؤْمِنُونَ * الّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالّذِينَ هُمْ عَنِ اللّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاهِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلاَّ

1- در این صورت باید «حَفَدَه» عطف به «بَنین» نباشد بلکه عطف بر «أزواجاً» بوده باشد، ولی این گونه عطف برخلاف ظاهر است، ظاهر این است که عطف بر «بَنین» بوده باشد - دقّت کنید.

عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ * فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذَلِکَ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْعَادُونَ)

به یقین مؤمنان رستگار شدند؛ * آنها که در نمازشان خشوع دارند؛ * وآنها که از لغو وبیهودگی رویگردانند؛ * وآنها که به (دستور) زکات عمل می کنند؛ * وآنها که دامان خود را حفظ می کنند؛ * جز در مورد همسران وکنیزانشان، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند؛ * وکسانی که جز این را طلب کنند، تجاوزگرند. (سوره مؤمنون، آیات 1 - 7)

تفسیر:

چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی وعفّت به طور کامل وپرهیز از هرگونه آلودگی جنسی قرار داده چنین می گوید: «آنها کسانی هستند که فروج(1) خویش را از

بی عفتی حفظ می کنند» (وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

«مگر نسبت به همسران وکنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچ گونه ملامت وسرزنش ندارند» (إِلاَّ عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ).

از آنجا که غریزه جنسی سرکش ترین غرایز انسان است وخویشتن داری در برابر آن نیاز به پرهیزگاری فراوان، ایمان قوی ونیرومند دارد، بار دیگر روی همین مسأله تأکید کرده ومی گوید: «هر کس غیر این طریق را (جهت بهره گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است» (فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذلِکَ فَأُولَئِکَ هُمُالعَادُونَ).

تعبیر به محافظت «فروج» گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر وپیگیر در این زمینه نباشد بیم آلودگی فراوان است.

وتعبیر به «همسران» شامل همسران دائم وموقّت هر دو می شود، هر چند بعضی از مفسّران اهل سنّت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که به آن اشاره خواهد شد.

جمله غَیرُ مَلومینَ: «آنها مورد ملامت قرار نمی گیرند» ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیّت انحرافی پیدا شده که آنها

هرگونه آمیزش جنسی را خلاف شأن انسان می پندارند وترک مطلق آن را فضیلت می دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک وهمچنین زنان ومردان تارک دنیا در تمام عمر، مجرّد زندگی می کنند وهر

1- «فروج» جمع «فرج» کنایه از دستگاه تناسلی است.

گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصوّر می کنند. هرچند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد امّا در پنهان جمعی از آنها طرقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند وکتاب های نویسندگان خودشان پر است از داستان هایی که در این زمینه نوشته اند.(1)

به هر حال امکان ندارد خداوند غریزه ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند وبعد آن را به کلّی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند.

این نکته چندان نیاز به یادآوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنایی نیست، مانند حالت عادت ماهانه وامثال آن.

همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط به شرایط متعدّدی است که در کتاب های فقهی آمده، وچنان نیست که هر کنیزی بر صاحب آن حلال باشد، ودر واقع در بسیاری از جهات وشرایط، همان شرایط همسران را دارد.

نکته: همسر دائم وموقّت

از آیات فوق استفاده می شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند:

نخست همسران، ودیگر کنیزان (با شرایط مخصوص) وبه همین جهت، در کتاب های فقهی در بحث «نکاح» به این آیه بسیار استناد شده است.

جمعی از مفسّران وفقهای اهل سنّت خواسته اند از این آیه شاهدی برای نفی ازدواج موقّت بیاورند وبگویند آن هم در حکم زناست.

امّا با توجّه به این حقیقت که «ازدواج موقّت» (متعه) به طور مسلّم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بوده است، واحدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند، منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده وبسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده است.

بعضی می گویند: عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد.

با توجّه به این واقعیّت ها، مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنّن این

1- به تاریخ معروف ویل دورانت در این زمینه مراجعه شود.

خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله العیاذ باللّه زنا را - حدّاقل برای مدّتی - مجاز شمرده است واین غیر ممکن است.

از این گذشته، «متعه» بر خلاف پندار این گروه، یک نوع ازدواج است ازدواجی موقّت ودارای اکثر شرایط ازدواج دائم؛ بنابراین قطعاً در جمله «اِلّا عَلی أزواجِهِم» داخل است وبه همین دلیل هنگام خواندن صیغه ازدواج موقّت از همان صیغه های ازدواج دائم (أنکَحتُ وَ زَوَّجتُ) با قید مدّت استفاده می شود، واین بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

درباره ازدواج موقّت ودلایل مشروعیت آن در اسلام، وعدم نسخ این حکم وهمچنین فلسفه اجتماعی آن، وپاسخ به ایرادات مختلف مشروحاً بحث کرده ایم(1).

(ر.ک: ج 14، ص 216 - 224).

حکم اتهام به همسر

اشاره

(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلاَّ أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنْ الْكَاذِبِينَ * وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنْ الصَّادِقِينَ * وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ)

وکسانی که زنان خود را (به زنا) متّهم می کنند، وگواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ * ودر پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. * آن زن نیز می تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او داده) از دروغگویان است. * وبار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد (ودر این صورت مجازات از هر دو برداشته می شود). * 10. واگر فضل ورحمت خدا شامل حال شما نبود واینکه او توبه پذیر وحکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید)! (سوره نور، آیات 6-10)

1- به ذیل آیه 24 سوره نساء مراجعه فرمایید.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات از ابن عبّاس چنین نقل شده است: سعد بن عباده (بزرگ انصار) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: ای پیامبر خدا، هرگاه نسبت دادن عمل منافی عفّت به کسی این مجازات دارد که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد، پس من اگر وارد خانه ام شدم وبا چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است چه باید کنم؟ اگر بگذارم تا چهار شاهد بیایند وببینند وشهادت دهند او کار خود را کرده وفرار کرده است.

واگر بخواهم او را بکشم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد وبه عنوان قاتل قصاص می شوم.

واگر بیایم وآنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من زده خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیّت انصار کرده به زبان گله فرمود: «آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟» آنها در مقام عذرخواهی برآمده، عرض کردند: ای رسول خدا، او را سرزنش نکن، او مرد غیوری است وآنچه را می گوید به خاطر شدّت غیرت اوست.

سعد بن عباده به سخن درآمد و گفت: ای رسول خدا، پدر ومادرم فدایت باد به خدا سوگند می دانم که این حکم الهی است وحقّ است، ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم (ونتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حکم خدا همین است». او نیز گفت: صدق اللّه ورسوله.

وچیزی نگذشت که پسرعمویش به نام هلال بن امیّه از در وارد شد، در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود وبرای طرح شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد. او با صراحت گفت: من با چشم خودم این موضوع را دیدم وبا گوش خودم صدای آنها را شنیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت.

هلال گفت: من آثار ناراحتی را در چهره شما می بینم، ولی به خدا قسم من راست می گویم و دروغ در کارم نیست. امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت: حدّ قذف را درباره هلال اجرا کند، چرا که او شاهدی بر ادّعای خود نداشت.

ص: 229

در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند دیدید همان داستان سعد بن عباده تحقّق یافت،آیابه راستی پیامبر صلی الله علیه و آله هلال راتازیانه خواهدزدوشهادت اورامردودمی شمرد؟

در این هنگام وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد وآثار آن در چهره او نمایان گشت. همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه ای از سوی خدا آمده است.

آیات فوق نازل شد(1) وراه حلّ دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن را در ذیل

می خوانید.

تفسیر: مجازات تهمت به همسر

همان گونه که از شأن نزول برمی آید این آیات در حکم استثنا وتبصره ای بر حکم حدّ قذف است، به این معنی که اگر مردی زن خود را متّهم به عمل منافی عفّت کند وبگوید: او را در حال انجام دادن این کار خلاف با مرد بیگانه ای دیدم حدّ قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی شود.

واز سوی دیگر ادّعای او بدون دلیل وشاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد، چرا که ممکن است راست بگوید ونیز ممکن است دروغ بگوید.

در اینجا قرآن راه حلّی پیش می نهد که مسأله به بهترین صورت وعادلانه ترین طریق حل می گردد، وآن این است که نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادّعا راستگوست. چنانکه قرآن می فرماید: «کسانی که همسران خود را متّهم می کنند وگواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است» (وَالَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلاَّ أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَهُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَالصَّادِقِینَ).

«ودر پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد» (وَالْخَامِسَهُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَیْهِ إِنْ کَانَ مِنَ الْکَاذِبِینَ).

به این ترتیب، شوهر برای اثبات مدّعای خود از یک سو ودفع حدّ قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می کند: اُشهِدُ بِاللّهِ اِنِّی لَمِنَ

الصّادِقينَ فِيما رَمَيتُها بِهِ

ص: 230

1- مجمع البیان، ج 7، ص 128. فی ظلال ؛ نورالثّقلین ؛ المیزان، ذیل آیات مورد بحث (البتّه با مختصر تفاوت).

مِنَالزِّنا: «به خدا شهادت می دهم در این نسبت زنا که به این زن دادم، راست می گویم».

ودر مرتبه پنجم می گوید: لَعنَهُ اللّهِ عَلَیَّ اِن کُنتُ مِنَالکاذِبینَ: «لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم».

در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند ویا حاضر به نفی این اتّهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می آید نشود، مجازات وحدّ زنا در مورد او ثابت می گردد.

امّا «او نیز می تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می دهد از دروغگویان است» (وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

«ودر مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت از راستگویان باشد» (وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَالصَّادِقِينَ).

وبه این ترتیب، زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دایر به آلودگی او پنج بار گواهی بر نفی این اتّهام می دهد، چهار بار با این عبارت: أُشهِدُ بِاللّهِ اِنَّهُ لَمِنَ الکاذِبینَ فِیما رَمانِی بِهِ مِنَ الزِّنا: «خدا را به شهادت می طلبم که او در این نسبتی که به من داده است از دروغگویان است».

ودر پنجمین بار می گوید: اِنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیَّ اِن کانَ مِنَالصّادِقینَ: «غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید».

اجرای این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه «لعن» در عبارات فوق «لعان» نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می شوند.

دو دیگر اینکه برای همیشه این زن ومرد بر هم حرام می گردند، یعنی امکان بازگشتشان به ازدواج مجدّد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم اینکه حدّ قذف از مرد وحدّ زنا از زن برداشته می شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حدّ قذف واگر زن باشد حدّ زنا در مورد او اجرا می گردد).

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی با او نسبتی نخواهد داشت، امّا نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

ص: 231

البتّه جزئيّات اين احكام در آيات فوق نيامده همين اندازه قرآن در آخرين آيه مورد بحث مى گويد: «واگر فضل خدا ورحمتش واينكه او توبه پذير وحكيم است نبود، بسيارى از مردم هلاك مى شدند يا گرفتار مجازات هاى سخت» (وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ).

در واقع اين آيه يك اشاره اجمالى براى تأكيد احكام فوق است، زيرا نشان مى دهد كه برنامه «لعان» يك فضل الهى است ومشكل مناسبات دو همسر را در اين زمينه به نحو صحيحى حل مى كند.

از يك سو مرد را مجبور نمى كند اگر كار خلافى در مورد همسرش ديد سكوت كند وبراى دادخواهى نزد حاكم شرع نيايد.

از سوى ديگر زن را هم به مجرّد اتّهام در معرض مجازات حدّ زناى محصنه قرار نمى دهد وحقّ دفاع به او عطا مى كند.

از سوى سوم شوهر را ملزم نمى كند كه اگر با چنين صحنه اى روبه رو شد به دنبال چهار شاهد برود واين راز دردناك را برملا سازد.

از سوى چهارم اين مرد وزن را كه ديگر قادر به ادامه زندگى مشترك زناشويى نيستند از هم جدا مى سازد وحتّى اجازه نمى دهد در آينده با هم ازدواج كنند، چرا كه اگر اين نسبت راست باشد آنها از نظر روانى قادر بر ادامه زندگى زناشويى نيستند، واگر هم دروغ باشد عواطف زن آن چنان جريحه دار شده كه بازگشت به زندگى مجدّد رامشكل مى سازد،چراكه نه سردى بلكه عداوت ودشمنى محصول چنين امرى است.

واز سوى پنجم تكليف فرزند را هم روشن مى سازد.

اين است فضل ورحمت خداوند، وتوّاب وحكيم بودنش نسبت به بندگان كه با اين راه حل ظريف، حساب شده وعادلانه مشكل را گشوده است، واگر درست بينديشم، حكم اصلى يعنى لزوم چهار شاهد نيز به كلّى شكسته نشده، بلكه هر يك از اين چهار «شهادت» را در مورد زن وشوهر جانشين يك «شاهد» كرده، وبخشى از احكام آن را براى اين قائل شده است.

نكته ها:

1. چرا حكم قذف در مورد دو همسر تخصيص خورده؟

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می شود همین است که دو همسر چه

ص: 232

خصوصيّتى دارند كه اين حكم استثنايى در مورد اتّهام آنها صادر شده است؟

پاسخ اين سؤال را از يک سو مى توان در شأن نزول آيه پيدا كرد وآن اينكه هرگاه مردى همسرش را با بيگانه اى ببيند، اگر بخواهد سكوت كند براى او امكان پذير نيست، چگونه غيرتش اجازه مى دهد هيچ عكس العملى در برابر تجاوز به حريم ناموسش نشان ندهد؟

اگر بخواهد نزد قاضى برود وفرياد بكشد كه فوراً حدّ قذف درباره او اجرا مى شود، زيرا قاضى چه مى داند او راست مى گويد، شايد دروغ باشد، واگر بخواهد چهار شاهد بطلبد اين نيز با حيثيت وآبروى او نمى سازد.

به علاوه ممكن است ماجرا در اين ميان پايان گيرد.

از سوى ديگر افراد بيگانه زود يكديگر را متّهم مى سازند ولى مرد وزن كمتر يكديگر را به اين مسائل متّهم مى كنند وبه همين دليل در مورد بيگانگان آوردن چهار شاهد لازم است وگرنه حدّ قذف اجرا مى گردد، ولى در مورد دو همسر چنين نيست وبه اين دليل، حكم مزبور از ويژگى هاى آنهاست.

2. برنامه مخصوص «لعان»

از توضيحاتى كه در تفسير آيات بيان شد به اينجا رسيديم كه براى دفع حدّ قذف از مردى كه زن خود را متّهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گيرد كه راست مى گويد كه در حقيقت هر يک از اين چهار شهادت در اين مورد خاص جانشين شاهدى شده است، ودر مرتبه پنجم براى تأكيد بيشتر، لعنت خدا را به جان مى خرد اگر دروغگو باشد.

با توجّه به اينكه اجراى اين مقرّرات معمولاً در يک محيط اسلامى وتوأم با تعهّدات مذهبى است، هنگامى كه كسى ببيند بايد در مقابل حاكم اسلامى اين چنين قاطعانه خدا را به گواهى بطلبد ولعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنين خلافى خوددارى مى كند، وهمين سدّى بر سر راه او واتّهامات دروغين مى گردد. اين در مورد مرد.

امّا اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است، به این خاطر می باشد که تعادل میان شهادت مرد وزن برقرار شود،

ص: 233

وچون زن در معرض اتّهام قرار گرفته، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند وغضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد.

می دانیم «لعنت»، دوری از رحمت است امّا «غضب» چیزی بالاتر از دوری از رحمت است، زیرا «غضب» مستلزم کیفر ومجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت ولذا در تفسیر سوره حمد گفتیم که «مَغضُوبٌ عَلَیهِم» از «ضالّین» (گمراهان) بدترند، با اینکه «ضالّین» مسلماً دور از رحمت خدا می باشند.

3. جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می فرماید: اگر فضل ورحمت الهی واینکه خداوند توّاب وحکیم است در کار نبود... ولی نمی فرماید: چه می شد، امّا با توجّه به قراین کلام، جزای این شرط روشن است وگاه می شود که حذف وسکوت درباره یک مطلب، ابهت واهمّیّت بیشتری به آن می بخشد، واحتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد.

مثلاً در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد که اگر فضل ورحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما برمی داشت واعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا

شوید. ویا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فوراً شما را مورد مجازات قرار می داد وهلاک می کرد.

ویا اگر فضل ورحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسان ها مقرّر نمی داشت.

در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می دهد(1)

(ر.ک: ج 14، ص 395 - 414).

1- در تفسیر المیزان جواب شرط را به صورت جامعی نقل کرده که شامل بسیاری از تفسیرهای دیگر می شودومی گوید تقدیر در واقع چنین است: «لَو لا ما أنعَمَ اللّٰهُ عَلَیکُم مِن نِعمَهِ الدِّینِ وَ تَوبَتِهِ لِمُذنِبیکُم وَ تَشریعِالشَّرایِعِ لِنَظمِ اُمورِ حَیاتِکُم، لَزِمَتکُمُ الشِّقوَهُ، وَ أهلَکَتکُمُ المَعصیَهُ وَالخَطیئَهُ، وَاختَلَّ نِظامُ حَیاتِکُم بِالجَهالَهِ».

کبوتر با کبوتر...

اشاره

(اَلْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ أُوْلَئِکَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَّغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ)

زنان ناپاک از آنِ مردان ناپاکند، ومردان ناپاک از آنِ زنان ناپاک؛ وزنان پاک از آن مردان پاکند، ومردان پاک از آن زنان پاک! اینان از آنچه که (ناپاکان) به آنان نسبت می دهند مبرّا هستند؛ وبرای آنان آمرزش (الهی) وروزی پرارزشی است. (سوره نور، آیه 26)

تفسیر: نوریان مر نوریان را طالبند...

آیه فوق در حقیقت تعقیب وتأکیدی بر آیات افک وآیات قبل از آن است وبیان یک سنّت طبیعی در جهان آفرینش، که تشریع نیز با آن هماهنگ است.

می فرماید: «زنان خبیث وناپاک از آن مردان خبیث وناپاکند، چنانکه مردان ناپاک، تعلّق به زنان ناپاک دارند» (الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ).

ودر نقطه مقابل نیز «زنان پاک به مردان پاک تعلّق دارند، ومردان پاک از آن زنان پاکند» (وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ).

ودر پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان وزنان پاکدامن اشاره کرده می گوید:

«آنها از نسبت های نادرستی که به آنان داده می شود مبرّا هستند» (أُولَئِکَ مُبَرَّءُونَ

مِمَّا یَقُولُونَ).

وبه همین دلیل «آمرزش ومغفرت الهی وهمچنین روزی پرارزش در انتظار آنهاست» (لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ).

نکته ها:

1. «خبیثات» و«خبیثون» کیانند؟

در اینکه منظور از «خبیثات» و«خبیثین» وهمچنین «طیّبات» و«طیّبین» در آیه مورد بحث کیست، مفسّران بیانات مختلفی دارند:

1. گاه گفته شده است منظور سخنان ناپاک، تهمت، افترا ودروغ است که تعلّق به

ص: 235

افراد آلوده دارد، وبه عکس سخنان پاک از آن مردان پاک وباتقواست، و«از کوزه همان برون تراود که در اوست».

2. گاه گفته می شود: «خبیثات» به معنی سیّئات ومطلق اعمال بد وکارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است وبه عکس «حسنات» تعلّق به پاکان دارد.

3. «خبیثات» و«خبیثون» اشاره به زنان ومردان آلوده دامان است، به عکس «طیّبات» و«طیّبون» که به زنان ومردان پاکدامن اشاره می کند وظاهراً منظور از آیه همین است، زیرا قرائنی در دست است که معنی اخیر را تأیید می کند:

الف) این آیات به دنبال آیات افک وهمچنین آیه (الزَّانِی لاَ یَنْکِحُ إلاَّ زَانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَالزَّانِیَهُ لاَ یَنْکِحُهَا إِلاَّ زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُوْمِنِینَ) آمده واین تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب) جمله (أُولَئِکَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یَقُولُونَ) «آنها (زنان ومردان پاکدامن) از نسبت های ناروایی که به آنان داده می شود، منزّه وپاکند» قرینه دیگری بر این تفسیر است.

ج) اصولاً قرینه مقابله، خود نشانه این است که منظور از «خبیثات» جمع مؤنّث حقیقی است، واشاره به زنان ناپاک است در مقابل «خبیثون» که جمع مذکّر حقیقی است.

د) از همه اینها گذشته، در حدیثی از امام باقر علیه السلام وامام صادق علیه السلام نقل شده است که «این آیه همانند آیه (الزَّانِی لاَ یَنْکِحُ إِلاَّ زَانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً) است، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد واین عمل را ناپسند شمرد».(1)

ه-) در روایات «کتاب نکاح» نیز می خوانیم: یاران امامان گاه سؤال از ازدواج با زنان «خبیثه» می کردند که با جواب منفی روبه رو می شدند. این خود نشان می دهد «خبیثه» اشاره به زنان ناپاک است نه «سخنان» ونه «اعمال» ناپاک.(2)

سؤال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان وزنان یا «طیّب» بودن آنها همان جنبه های عفّت وناموسی است؟ یا هر ناپاکی فکری وعملی وزبانی را شامل می شود؟

1- مجمع البیان، ج 7، ص 135، ذیل آیات مورد بحث.
2- وسائل الشیعه، ج 14، ص 337، باب 14، از ابواب ما یحرم بالمصاهره ونحوها.

اگر سیاق آیات وروایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اوّل صحیح تر به نظر می رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود خبیث وطیّب در اینجا معنی وسیعی دارد ومفهوم آن منحصر به آلودگی وپاکی جنسی نیست.

روی این جهت بعید به نظر نمی رسد مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد، ولی از نظر ملاک، فلسفه وعلّت، قابل تعمیم وگسترش است.

وبه تعبیر دیگر، آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجّه به موضوع بحث، سنخیت در پاکی وآلودگی جنسی را می گوید - دقّت کنید.

2. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی

بدون شک قانون «نوریان مر نوریان را طالبند» و«ناریان مر ناریان را جاذبند» وضرب المثل معروف «کند همجنس با همجنس پرواز» وهمچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است: «السِنخِیَّهُ عِلَّهُ الاِنضِمامِ»، همه اشاره به یک سنّت تکوینی است که «ذرّه ذرّه موجوداتی را که در ارض وسما است در بر می گیرد که جنس خود را همچو کاه وکهربا جذب می کنند».

همه جا همنوعان سراغ همنوعان می روند، وهر گروه وهر دسته ای با هم سنخان خود گرم وصمیمی اند.

امّا این واقعیّت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه «الزّانِیَهُ لا یَنکِحَها إلّا زانَ أو مُشرِکٌ» اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حدّاقل در مواردی که مشهور ومعروف به عمل منافی عفّت اند، ممنوع است.

مگر همه احکام تشریعی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنّت های الهی در تشریع وتکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمایید).

3. پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است وآن این است که در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می بینیم که با این قانون هماهنگ نیست. به عنوان مثال در خود

ص: 237

قرآن آمده است که همسر نوح وهمسر لوط، زنان بدی بودند وبه آنها خیانت کردند(1)

ودر مقابل، همسر فرعون از زنان باایمان وپاکدامن بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود.(2)

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم وبیش نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن است.

درپاسخ،علاوه براینکه هرقانون کلّی استثناهایی دارد،بایدبه دونکته توجّه داشت:

1. در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از «خباثت» همان آلودگی به اعمال منافی عفّت است و«طیّب» بودن نقطه مقابل آن است؛ به این ترتیب، پاسخ سؤال روشن می شود، زیرا هیچ یک از همسران پیامبران وامامان به طور قطع انحراف وآلودگی جنسی نداشتند ومنظور از خیانت در داستان نوح ولوط جاسوسی کردن به نفع کفّار است، نه خیانت ناموسی.

اصولاً این عیب از عیوب تنفّرآمیز محسوب می شود ومی دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران از اوصافی که موجب نفرت مردم است باید پاک باشد، تا هدف نبوّت که جذب مردم به آیین خداست، عقیم نماند.

2. از این گذشته، همسران پیامبران وامامان در آغاز کار، حتّی کافر وبی ایمان هم نبودند وگاه بعد از نبوّت به گمراهی کشیده می شدند که مسلّماً آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی دادند، همان گونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد، به موسی ایمان نیاورده بود. اصولاً موسی هنوز متولّد نشده بود، بعداً که موسی مبعوث شد ایمان آورد وچاره ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت، مبارزه ای که سرانجامش شهادت این زن باایمان بود (ر.ک: ج 14، ص 450 - 455).

ازدواج آسان

اشاره

﴿أنكِحُوا الأيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمْ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ نِكَاحآ حَتَّى

1- سوره تحريم، آيه 10.
2- سوره تحريم، آيه 11.

يُغْنِيَهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللهِ الَّذِى آتَاكُمْ وَلاَ تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهُّنَّ فَإِنَّ اللهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)

مردان وزنان بى همسر خود را همسر دهيد، همچنين غلامان وكنيزان صالح ودرستكارتان را؛ اگر فقير وتنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان رابى نياز مى سازد؛ (فضل) خداوند واسع و(از نيازهاى بندگان) آگاه است. * وكسانى كه امكانى براى ازدواج نمى يابند، بايد پاكدامنى پيشه كنند تا خداوند از فضل خود آنان را بى نياز گرداند. وآن بردگانتان كه خواستار قرارداد براى آزادى هستند، با آنان قرارداد ببنديد اگر صلاحيت (زندگى مستقل را) در آنان احساس مى كنيد؛ وچيزى از مال خدا را كه به شما داده است به آنان بدهيد. وكنيزان خود را براى دستيابى شما به متاع ناپايدار زندگى دنيا مجبور به خودفروشى نكنيد. (به خصوص) اگر خودشان مى خواهند پاک بمانند. وهركس آنها را (بر اين كار) اجبار كند، (سپس پشيمان گردد، وتوبه كند) خداوند بعد از اين اجبار كردن آنها آمرزنده ومهربان است.

(سوره نور، آيات 32-33)

تفسير: ترغيب به ازدواج آسان

از آغاز اين سوره تا به اينجا طرق حساب شده مختلفى براى پيشگيرى از آلودگى هاى جنسى مطرح شده است كه هر يک از آنها تأثير بسزايى در پيشگيرى يا مبارزه با اين آلودگى ها دارد.

در آيات مورد بحث به يكى ديگر از مهم ترين طرق مبارزه با فحشا كه ازدواج ساده وآسان، وبى ريا وبى تكلّف است اشاره شده، زيرا اين نكته مسلّم است كه براى برچيدن بساط گناه بايد از طريق اشباع صحيح ومشروع غرايز وارد شد. به تعبيرى ديگر هيچ گونه مبارزه منفى بدون مبارزه مثبت مؤثّر نخواهد افتاد.

لذا در نخستين آيه مورد بحث مى فرمايد: «مردان وزنان بى همسر را همسر دهيد، وهمچنين غلامان وكنيزان صالح ودرستكارتان را» (وَ أَنْكِحُوا الأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ).

«أيامى» جمع «أيّم» (بر وزن قَيّم) در اصل به معنى زنى است كه شوهر ندارد، سپس به مردى كه همسر ندارد گفته شده است وبه اين ترتيب، تمام زنان ومردان مجرّد در مفهوم اين آيه داخل هستند خواه «بكر» باشند يا «بيوه».

تعبير «أنكِحوا» (آنها را همسر دهيد) با اينكه ازدواج يک امر اختيارى وبسته به ميل طرفين است، مفهومش اين است كه مقدّمات ازدواج آنها را فراهم سازيد، از طريق كمک هاى مالى در صورت نياز، پيدا كردن همسر مناسب، تشويق به مسأله ازدواج، وبالاخره پادرميانى براى حلّ مشكلاتى كه معمولاً در اين موارد بدون وساطت ديگران انجام پذير نيست.

خلاصه مفهوم آيه به قدرى وسيع است كه هر قدمى وسخنى در اين راه را شامل مى شود.

بدون شک اصل تعاون اسلامى ايجاب مى كند كه مسلمانان در همه زمينه ها به يكديگر كمک كنند، ولى تصريح به اين امر در مورد ازدواج، دليل بر اهمّيّت ويژه

آن است.

اهمّيّت اين مسأله تا به آن پايه است كه در حديثى از امير مؤمنان على عليه السلام مى خوانيم: «أفضَلُ الشَّفاعاتِ أن تَشفَعَ بَينَ اثْنَينِ فى نِكاحٍ حَتّى يَجمَعَ اللَّهُ بَينَهُما: بهترين شفاعت آن است كه ميان دو نفر براى امر ازدواج ميانجيگرى كنى، تا اين امر به سامان برسد».(1)

در حديث ديگرى از امام كاظم موسى بن جعفر عليه السلام مى خوانيم: «ثَلاثَةٌ يَستَظِلّونَ بِظِلِّ عَرشِ اللَّهِ يَومَ القِيامَهِ يَومَ لا ظِلَّ إلّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ أخاهُ المُسلِمَ أو أخدَمَهُ أو كَتَمَ لَهُ سِرّاً: سه طايفه اند كه در روز قيامت در سايه عرش خدا قرار دارند، روزى كه سايه اى جز سايه او نيست: كسى كه وسايل تزويج برادر مسلمانش را فراهم سازد، وكسى كه هنگام نياز به خدمت، خدمت كننده اى براى او فراهم كند وكسى كه اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».(2)

وبالاخره در حديثى از پيامبر صلى الله عليه و آله مى خوانيم: «هر گامى انسان در اين راه بردارد وهر كلمه اى بگويد، ثواب يک سال عبادت در نامه

عمل او می نویسند» (کانَ لَهُ بِکُلِّ خُطوَهٍ خَطاها أو بِکُلِّ کَلِمَهٍ تَکَلّمَ بِها فی ذلِکَ عَمَلُ سَنَهٍ قِیامُ لَیلِها وَ صِیامُ نَهارِها).(3)

ص: 240

1- وسائل الشیعه، ج 14، ص 27، باب 12 از ابواب مقدّمات نکاح.
2- وسائل الشیعه، ج 14، ص 27، باب 12 از ابواب مقدّمات نکاح.
3- وسائل الشیعه، ج 14، ص 27، باب 12 از ابواب مقدّمات نکاح.

واز آنجا که یک عذر تقریباً عمومی وبهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج وتشکیل خانواده، مسأله فقر ونداشتن امکانات مالی است، قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: از فقر وتنگدستی آنها نگران نباشید ودر ازدواجشان بکوشید، چرا که «اگر فقیر وتنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد» (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

وخداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که «خداوند واسع وعلیم است» (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرامی گیرد، وعلم او چنان گسترده است که از نیّات همه کس، خصوصاً آنها که به نیّت حفظ عفّت وپاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، وهمه را مشمول فضل وکرم خود قرار خواهد داد.

در این زمینه تحلیل روشنی داریم وهمچنین روایات متعدّدی که در آخر این بحث خواهد آمد.

ولی چون گاه با تمام تلاشی که خود انسان ودیگران می کنند وسیله ازدواج فراهم نمی گردد وخواه ناخواه انسان مجبور است مدّتی را با محرومیّت بگذراند، مبادا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آنها مجاز است وضرورت چنین ایجاب می کند، بلافاصله دستور پارسایی را -هر چند مشکل باشد - به آنها داده، می گوید: «وآنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفّت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد» (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ).

نکند در این مرحله بحرانی ودر این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی دردهند وخود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان وشخصیّت وتقوا را در چنین مرحله ای بیازمایند.

واز آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید، عنایت وتوجّه خاصّی به آزادی آنها نشان می دهد، از بحث ازدواج به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان وپرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود وآزاد شدن) پرداخته، می گوید: «بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند، اگر رشد وصلاح

در آنان احساس می کنید با آنها قرارداد ببندید» (وَالّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

ص: 241

منظور از جمله «عَلِمتُم فیهِم خَیرًا» این است که رشد وصلاحیّت کافی برای عقد این قرارداد وسپس توانایی برای انجام دادن آن داشته باشند، وبتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته اند) زندگی مستقلّی را شروع کنند.

امّا اگر توانایی بر این امور را نداشته باشند، واین کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود ودر نتیجه سربار جامعه شوند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیّت وتوانایی حاصل گردد.

سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند دستور می دهد: «چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید» (وَ آتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ).

در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد، در میان مفسّران گفت وگوست:

جمع کثیری گفته اند منظور این است که سهمی از زکات - همان گونه که در آیه 60 سوره توبه آمده است - به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند وآزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور آن است که صاحب برده، قسمتی از اقساط را به او ببخشد، یا اگر دریافت داشته به او بازگرداند، تا توانایی بیشتر بر نجات خود از اسارت وبردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی بر تهیّه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند، تا بتوانند به کسب وکاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند وهم اقساط دین خویش را بپردازند.

البتّه سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد وممکن است مجموعاً در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که مسلمانان، این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک های خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می خوانیم: «تَضَعُ عَنهُ مِن نُجومِهِ الَّتی لَم تَکُن تُریدُ أن تَنقُصَهُ مِنها وَ لا تَزیدُ فَوقَ ما فی نَفسِکَ».(1)

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند وبگویند ما طبق آیه فوق

به بردگان خود کمک کرده وتخفیف داده ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر

ص: 242

1- نور الثقلین، ج 3، ص 601.

داشتند می نوشتند، تا هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می خواستند بی کم وکاست دریافت دارند، امام صادق علیه السلام از این کار نهی کرده می فرماید: «باید تخفیف از چیزی باشد که واقعاً در نظر داشته از او بگیرد».

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیاپرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می فرماید: «کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می خواهند پاک بمانند» (وَ لاَ تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوهِ الدُّنْيَا).

بعضی از مفسّران در شأن نزول این جمله گفته اند: عبداللّه بن ابی شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برای خودش از طریق خودفروشی می کرد. هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی عفّت (در این سوره) صادر شد، آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند واز این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد واز این کار نهی کرد.(1)

این آیه نشان می دهد که تا چه حد در عصر جاهلیّت، مردم گرفتار انحطاط وسقوط اخلاقی بودند که حتّی بعد از ظهور اسلام نیز بعضاً به کار خود ادامه می دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد وبه این وضع ننگین خاتمه داد.

امّا متأسّفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیّت قرن بیستم نام نهاده اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدّن وحقوق بشر می زنند این عمل به شدّت ادامه دارد، وحتّی در مملکت ما، در عصر طاغوت، به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم وزنان ناآگاه را فریب می دادند، وبه مراکز فساد می کشاندند وبا طرح های شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می کردند وراه فرار را از

هر طریق به روی آنها می بستند، تا از این راه درآمدهای سرشاری را فراهم سازند که شرح این ماجرا بسیار دردناک واز عهده این سخن خارج است.

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، در دنیای به اصطلاح متمدّن، جنایاتی می شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک تر است. خداوند مردم جهان را از شرّ این انسان های متمدّن نما حفظ کند، وخدا را

شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ص: 243

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث وتفسیر قرطبی (با مختصر تفاوت).

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (اِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا) «اگر آنها می خواهند پاک بمانند...» مفهومش این نیست که اگر خود آن زنان مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است، زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است وگرنه خودفروشی وتشویق به آن، به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای آن است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها برخورد، مفهوم آیه این است که این کنیزان که ظاهراً در سطح پایین تری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادّعا دارید، چرا تن به چنین پستی در می دهید؟

در پایان آیه - چنانکه روش قرآن است - برای اینکه راه بازگشت را به روی گناهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه واصلاح کند، می گوید: «وهر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها بخشاینده ومهربان است» (وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این جمله چنانکه گفتیم، ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک وننگین خود پشیمان وآماده توبه واصلاح خویشتن هستند، ویا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار واجبار، تن به این کار می دادند.

در آخرین آیات مورد بحث - همان گونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع بندی اشاره به بحث های گذشته کرده می فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند» (وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ).

ونیز «مثل ها واخباری از کسانی که پیش از شما بودند» وسر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شماست (وَ مَثَلاً مِنَالَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).

ونیز «پند واندرزی برای پرهیزگاران» (وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ).

نکته ها:

1. ازدواج یک سنّت الهی

گرچه امروز مسأله ازدواج آن قدر در میان آداب ورسوم غلط وحتّی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جادّه صعب العبور یا غیرقابل عبور برای جوانان در

ص: 244

آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه ها، ازدواج یک حکم فطری وهماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاءِ نسل، آرامش جسم وروح وحلّ مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام برمی دارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب ومؤثّری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله است: «تَناكَحوا، وَ تَناسَلوا تَكَثَّروا فَاِنّی اُباهی بِكُمُ الاُمَمَ یَومَ القِیامَهِ وَ لَو بِالسِقطِ: ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیّت شما حتّی با فرزندان سقط شده، در قیامت به دیگر امّت ها مباهات می کنم». (1)

ودر حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم: «مَن تَزَوَّجَ فَقَد أحرَزَ نِصفَ دینِهِ فَلیَتَّقِ اللّهَ فِی النِّصفِ الباقی: کسی که همسر اختیار کند، نیمی از دین خود را محفوظ داشته، وباید مراقب نیم دیگر باشد». (2)

چرا که غریزه جنسی نیرومندترین وسرکش ترین غرایز انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می کند، وانحراف آن نیمی از دین وایمان انسان را به خطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری می فرمایند: «شِرارُكُم عُزّابُكُم؛ بدترین شما مجرّدانند». (3)

به همین دلیل، در آیات مورد بحث وهمچنین روایات متعدّدی، مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجرّدان وهر گونه کمک ممکن به این امر شده اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان، مسؤولیّت سنگینی بر دوش پدران افکنده وپدرانی را که در این مسأله حیاتی بی توجّه هستند شریک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَن أدرَکَ لَهُ وَلَدٌ وَ عِندَهُ ما یُزَوِّجُهُ فَلَم یُزَوِّجهُ، فَأحدَثَ فَالإثمَ بَینَهُما؛ کسی که فرزندش به حدّ رشد رسد وامکانات تزویج او را داشته باشد واقدام نکند، ودر نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می شود». (4)

وباز به همین دلیل، دستور مؤکّد داده شده است که هزینه های ازدواج را اعمّ از

1- سفینه البحار، ج 1، ص 561 (مادّه زوج).
2- سفینه البحار، ج 1، ص 561 (مادّه زوج).
3- مجمع البیان، ج 7، ص 140، ذیل آیه مورد بحث.
4- مجمع البیان، ج 7، ص 140، ذیل آیه مورد بحث.

مهر وسایر قسمت ها سبک وآسان بگیرند تا مانعی بر سر راه ازدواج مجرّدان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم درآمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شُؤمُ المَرأهِ غَلاءُ مَهرِها؛ زن بدقدم، زنی است که مهرش سنگین باشد».(1)

وباز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده است می خوانیم: «مِن شُومِها شِدَّهُ مَئُونَتِها؛ یکی از نشانه های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد».(2)

واز آنجا که بسیاری از مردان وزنان برای فرار از زیر بار این مسؤولیّت الهی وانسانی، متعذّر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می شوند، در آیات فوق صریحاً گفته شده است که فقر نمی تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا وبی نیازی می شود.

دلیل آن هم با دقّت روشن می شود، زیرا انسان تا مجرّد است احساس مسؤولیّت نمی کند، نه ابتکار ونیرو واستعداد خود را به اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع بسیج می کند، ونه هنگامی که درآمدی پیدا کرد در حفظ وبارور ساختن آن می کوشد، وبه همین دلیل مجرّدان غالباً خانه به دوش وتهیدست هستند.

امّا بعد از ازدواج، شخصیّت انسان تبدیل به یک شخصیّت اجتماعی می شود وخود را شدیداً مسؤول حفظ همسر وآبروی خانواده وتأمین وسایل زندگی فرزندان آینده می بیند، به همین دلیل تمام هوش، ابتکار واستعداد خود را به کار می گیرد، در حفظ درآمدهای خود وصرفه جویی تلاش می کند ودر مدّت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

بی جهت نیست که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الرِّزقُ مَعَ النِّساءِ وَالعِیالِ؛ روزی همراه همسر وفرزند است».(3)

ودر حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: مردی خدمت حضرتش رسید، از تهیدستی ونیازمندی شکایت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَزَوَّجَ، فَتَزَوَّجَ فَوُسِّعَ لَهُ؛ ازدواج

1- وسائل الشيعه، ج 15، ص 10، باب 5، من ابواب المهور.
2- وسائل الشيعه، ج 15، ص 10، باب 5، من ابواب المهور.
3- نور الثقلين، ج 3، ص 595.

کن، او هم ازدواج کرد وگشایش در کار او پیدا شد».(1)

بدون شک امدادهای الهی ونیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افرادی می آید که برای ادای وظیفه انسانی وحفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد باایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم ومؤمن باشد. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَن تَرَکَ التَّزویجَ مَخافَهَ العَیلَهِ فَقَد أساءَ ظَنَّهُ بِاللّهِ عَزَّوَجَلَّ إنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقولُ إن یَکونوا فُقَراءَ یُغنِهِمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ؛ کسی که از ترس فقر ازدواج را ترک کند، گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید: اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد».(2)

البتّه روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها بپردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم.

2. منظور از جمله «وَالصّالِحینَ مِن عِبادِکُم وَ إمائِکُم» چیست؟

قابل توجّه اینکه در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ازدواج مردان وزنان بی همسر به میان می آید، به طور کلّی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، امّا هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقیّد به «صالح بودن» می کند.

جمعی از مفسّران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان وهمچنین تفسیر صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان ومردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته اند: منظور صالح بودن از نظر اخلاق واعتقاد است چرا که صالحان از اهمّیّت ویژه ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد وآن این است که در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ واخلاق قرار داشتند به طوری که هیچ مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند.

اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می شد، همسر خود را به آسانی رها ساخته واو را

1- وسائل الشیعه، ج 14، ص 25، باب 11 از ابواب مقدّمات نکاح.
2- وسائل الشیعه، ج 14، ص 24، باب 10 از ابواب مقدّمات نکاح.

بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، ومفهومش این است که در مورد بقیّه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد (ر.ک: ج 14، ص 488 - 500).

ازدواج مایه آرامش و سبب مودت و رحمت

اشاره

(و مِنَ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِّنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْکُنُوا إِلَیْهَا وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّهً وَرَحْمَهً إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ)

و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه هائی است برای گروهی که تفکر می کنند! (سوره روم، آیه 21)

تفسیر:

دومین آیه مورد بحث نیز، بخش دیگری از «آیات انفسی» را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می فرماید: «دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید» (وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِّنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْکُنُوا إِلَیْهَا).

و از آنجا که ادامه این پیوند، در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان ها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می کند: «ودر میان شما مودت و رحمت آفرید» (وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّهً وَرَحْمَهً).

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می فرماید: «در این امور، نشانه هائی است برای افرادی که تفکر می کنند» (إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ).

جالب این که، قرآن در این آیه، هدف ازدواج را سکون و آرامش، قرار داده است، وبا تعبیر پر معنی «لِتَسْکُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده، و نظیر این تعبیر در آیه 189 سوره «اعراف» نیز آمده است.

به راستی، وجود همسران با این ویژگی ها، برای انسان ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

ص: 248

این آرامش، از اینجا ناشی می شود که، این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت: آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال، این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید، قابل انکار نیست.

همچنین، عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی، که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سرمی زند.

هنگامی که انسان، از مرحله تجرد، گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد، شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند، و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله «مودّت» و «رحمت» در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه، از فرد، فرد انسان ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ ها تشکیل می گردد. اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان «مودّت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

1. «مودّت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر، ممکن است ضعیف و ناتوان گردد، و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن

را می گیرد.

2. «مودّت» در مورد بزرگترها است که می توانند نسبت به هم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می یابند.

3. «مودّت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه، گاه، خدمات متقابل لازم دارد که سرچشمه آن «مودّت» است وگاه، خدمات بلاعوض، که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.

البته، آیه مودّت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی، بدون این دو اصل یعنی «مودّت» و «رحمت»، امکان پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

نکته: پیوند محبت دو همسر

با این که، ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است، و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد، و پیوند دو همسر، یک پیوند «قراردادی و قانونی» است، اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن، حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر، پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله (وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: بعد از جنگ احد: به «دختر جحش» فرمود: دائی تو «حمزه» شهید شد، او گفت: (إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ) من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «انَّا لِلّٰهِ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

ص: 250

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد: دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید، پیامبر فرمود: (آری) «ما یَعْدِلُ الزَّوْجَ عِنْدَ الْمَرْأَهِ شَیْءٌ؛ هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست»(1) (ر.ک: ج 16، ص 412 - 429).

همسرانی عاشق شوهر

اشاره

(وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِینٌ)

نزد آن ها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند.

(سوره صافات، آیه 48)

تفسیر:

سرانجام به همسران پاک بهشتی اشاره کرده، می گوید:

«نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند، به غیر آنان نگاه نمی کنند و چشمان درشت و زیبا دارند» (وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِینٌ).

«طَرْف» در اصل به معنی پلک چشم ها است، و از آنجا که به هنگام نگاه کردن، پلک ها به حرکت در می آیند این کلمه کنایه از نگاه کردن است، بنابراین تعبیر به «قاصِراتُ الطَّرْفِ» به معنی زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، و در تفسیر آن احتمالات متعددی داده شده که در عین حال قابل جمع است:

نخست این که: آنها تنها به همسران خود نگاه می کنند، چشم خود را از همه چیز برگرفته، و به آنان می نگرند.

دیگر این که: این تعبیر، کنایه از این است که آنها فقط به همسرانشان عشق می ورزند، و جز مهر آنها مهر دیگری را در دل ندارند که این خود یکی از بزرگترین امتیازات یک همسر است، که جز به همسرش نیندیشد و جز به او عشق نورزد (ر.ک: ج 19، ص 69 - 70).

1- تفسير نور الثقلين، ج 4، ص 174.

همسرانی عاشق شوهر

(فِیهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلاَ جَانٌّ)

در آن باغ های بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ وهیچ انس وجنّی پیش از ایشان با آنان تماس نداشته است. (سوره الرحمن، آیه 56)

همسران زیبای بهشتی

در آیات گذشته پنج قسمت از مواهب وویژگی های این دو باغ بهشتی عنوان شده بود، در اینجا به سراغ ششمین نعمت می رود وآن همسران پاک بهشتی است. می فرماید: «در این قصرهای بهشتی زنانی اند که جز به همسران خود چشم ندوخته وجز به آنها عشق نمی ورزند» (فِیهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ).(1)

«وهیچ اِنس وجنّ قبلاً با آنها تماس نگرفته است» (لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلاَ جَانٌّ).(2)

بنابراین آنها دوشیزه اند ودست نخورده وپاک از هر نظر.

از ابوذر نقل شده است که «همسر بهشتی به شوهرش می گوید: سوگند به عزّت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو وتو را همسر من قرار داد».(3)

«طَرف» (بر وزن حرف) به معنی پلک چشم هاست وچون هنگام نگاه کردن، پلک ها به حرکت درمی آید کنایه از نگاه کردن است. بنابراین، تعبیر «قاصِراتُ الطَّرفِ» اشاره به زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، یعنی فقط به همسرانشان عشق می ورزند واین یکی از بزرگ ترین امتیازات همسر است که جز به همسرش نیندیشد وبه غیر او علاقه نداشته باشد (ر.ک: ج 23، ص 179 و 180).

1- ضمیر جمع در «فیهِنَّ» ممکن است به قصور بهشتی بازگردد، یا به باغ های مختلف آن دو بهشت ویا بهنعمت ها ومواهب آن.

2- «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ» از مادّه «طمث» در اصل به معنى خون عادت ماهيانه است وبه معنى زوال بكارت آمده ودراينجا اشاره به اين است كه زنان بكر بهشتى هرگز همسرانى نداشته اند.
3- مجمع البيان، ج 9، ص 208.

همسرانی شایسته

(فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ

* فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ * حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ * فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ * لَمْ یَطْمَثْهُنَّ اِنْس قَبْلَهُمْ وَ لا جان)

ودر آن باغ های بهشتی زنانی نیکوخلق و زیبایند. * پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟! * حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند. * پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟! * هیچ انس وجنّی پیش از ایشان با آنها تماس نداشته است. (سوره الرحمن، آیات 70-74)

باز هم همسران بهشتی

در ادامه شرح نعمت های دو بهشتی که در آیات سابق آمده، در این آیات به قسمت های دیگری از این مواهب اشاره شده است.

نخست می فرماید: «در این دو بهشت نیز زنانی اند نیکوخلق وزیبا» (فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ).(1)

زنانی که جمع میان «حسن سیرت» و«حسن صورت» کرده اند، چرا که «خَیر»

غالباً در مورد صفات نیک وجمال معنوی به کار می رود و«حسن» غالباً در زیبایی وجمال ظاهر.

روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده، صفات نیک بسیاری برای همسران بهشتی شمرده که می تواند اشاره ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد، والگویی برای همه زنان محسوب شود، از جمله خوش زبان بودن، نظافت وپاکی، آزار نرسانیدن، نظر به بیگانگان نداشتن ومانند آن.

خلاصه اینکه تمام صفات کمال وجمال که در یک همسر مطلوب است در آنها جمع است وآنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند. به همین دلیل، قرآن در یک تعبیر

1- ضمیر «فیهِنَّ» که جمع مؤنّث است ممکن است به مجموع چهار بهشت بازگردد که در آیات گذشته آمدهبود ونیز ممکن است به دو بهشتی که اخیراً به آن اشاره شد بازگردد به اعتبار باغ های متعدّد وقصرهایگوناگونی که دارد واین تفسیر مناسب تر است، چرا که حساب آنها را از هم جدا کرده.

کوتاه وپرمعنی از آنها به «خَیراتٌ حِسان» تعبیر کرده است.(1)

وبه دنبال ذکر این نعمت باز می افزاید: «پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟» (فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ).

ودر ادامه وصف این زنان بهشتی اضافه می کند: «آنها حوریانی اند که در خیمه های بهشتی مستورند» (حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ).

«حُورٍ» جمع «حوراء» و«احور» به کسی می گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی وسفیدی آن کاملاً شفّاف باشد وگاه به زنان سفیدچهره نیز اطلاق شده است.

تعبیر «مَقصورات» اشاره به این است که آنها تنها تعلّق به همسرانشان دارند واز دیگران مستور وپنهانند.

«خِیام» جمع «خیمه» است، ولی به طوری که در روایات اسلامی آمده، خیمه های بهشتی از نظر گستردگی، وسعت وزیبایی، شباهتی به خیمه های این جهان ندارند.

این نکته نیز قابل توجّه است که «خیمه»، طبق آنچه علمای لغت وبرخی مفسّران گفته اند، تنها به معنی خیمه های پارچه ای که در میان ما معروف است نمی باشد، بلکه به خانه های چوبی یا حتّی هر خانه مدوری کلمه «خیمه» اطلاق می شود. گاه گفته شده «خیمه» عبارت است از هر خانه ای که از سنگ ومانند آن ساخته نشده است.(2)

وبار دیگر همان سؤال پرمعنی را تکرار کرده می گوید: «پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟» (فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ).

آیه بعد وصف دیگری است درباره حوریان بهشتی. می فرماید: «هرگز پیش از این جنّ واِنس دیگری با آنها تماس نگرفته ودوشیزه اند» (لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ

وَ لاَ جَانٌّ).(3)

البتّه چنانکه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود زنان ومردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو باایمان وبهشتی باشند در آنجا به هم

ملحق می شوند

ص: 254

1- درباره «خیرات» بعضی گفته اند جمع «خیّره» (بر وزن سیّده) است که به خاطر تخفیف آن را «خیرات»گفته اند وبعضی آن را جمع «خَیره» (بر وزن حیره) دانسته اند؛ در هر حال معنای وصفی دارد نه افعل تفضیل،چرا که افعل تفضیل جمع بسته نمی شود.
2- لسان العرب، مجمع البحرین، والمنجد.
3- درباره معنی «طمث»، ذیل آیه 56 همین سوره توضیح کافی دادیم.

وبا هم در بهترین شرایط وحالات زندگی می کنند.(1)

وحتّی از روایات استفاده می شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به خاطر عبادات واعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند(2) (ر.ک: ج 23، ص193-195).

امان از دست همسر و فرزند بد

اشاره

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلاَدِکُمْ عَدُوّاً لَّکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران وفرزندانتان دشمن شما هستند، از آنها برحذر باشید؛ واگر عفو کنید وچشم بپوشید وببخشید، (خدا شما را می بخشد)، چرا که خداوند آمرزنده ومهربان است. (سوره تغابن، آیه 14)

شأن نزول:

در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در مورد آیه (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ...) فرمود: منظور این است که وقتی بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند، پسر وهمسرش دامان او را گرفته، می گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد؛ بعضی می پذیرفتند ومی ماندند. آیه فوق نازل شد وآنها را از قبول این گونه پیشنهادها واطاعت فرزندان وزنان در این زمینه ها برحذر داشت.

امّا بعضی دیگر اعتنا نمی کردند ومی رفتند، ولی به خانواده خود می گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید وبعداً در (دارالهجره) مدینه نزد ما آیید، ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند وجمله (وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) ناظر به همین معناست.(3)

1- سوره رعد، آیه 23 و سوره مؤمن، آیه 8.
2- درّالمنثور، ج 6، ص 151.
3- تفسیر علیّ بن ابراهیم، مطابق نقل نور الثقلین، ج 5، ص 342، ح 20. همین معنی به صورت مختصرتر درتفسیر درّالمنثور وتفاسیر دیگر از ابن عبّاس نقل شده است، ولی هیچ کدام به جامعیّت روایت فوق نیست.

از آنجا كه در آيات گذشته فرمان به اطاعت بى قيد وشرط خدا ورسولش آمده بود وچون يكى از موانع مهمّ اين راه علاقه افراطى به اموال وهمسران وفرزندان است، در آيات مورد بحث به مسلمانان در اين زمينه هشدار مى دهد.

نخست مى گويد: «اى كسانى كه ايمان آورده ايد، برخى همسران وفرزندانتان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشيد» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلاَدِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ).

نشانه هاى اين عداوت كم نيست.

گاه مى خواهيد اقدام به كار مثبتى همچون هجرت كنيد دامان شما را مى گيرند ومانع اين فيض عظيم مى شوند. گاه انتظار مرگ شما را مى كشند تا ثروت شما را تملّك كنند ومانند اينها.

بدون شك نه همه فرزندان چنين اند ونه همه همسران، لذا در آيه با تعبير «مِن» تبعيضيه به همين معنى اشاره مى كند كه تنها بعضى از آنها چنين اند، مراقب آنها باشيد.

اين دشمنى گاه در لباس دوستى است وبه گمان خدمت است وگاه به راستى با نيّت سوء وقصد عداوت انجام مى گيرد، يا به قصد منافع خويشتن.

مهم اين است كه وقتى انسان بر سر دوراهى قرار مى گيرد كه راهى به سوى خدا مى رود وراهى به سوى زن وفرزند واين دو احياناً از هم جدا شده اند، بايد در تصميم گيرى ترديد به خود راه ندهد، رضاى حق را بر همه چيز مقدّم بشمارد، زيرا نجات دنيا وآخرت در آن است.

لذا در آيه 23 سوره توبه مى خوانيم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِاسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) «اى كسانى كه ايمان آورده ايد، پدران وبرادرانتان را دوستان خود قرار ندهيد اگر آنها كفر را بر ايمان مقدّم بشمرند، وهر كس از شما آنها را دوست دارد ظالم وستمگر است».

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت، انتقامجویی وافراط از ناحیه پدران وهمسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می فرماید: «واگر عفو کنید، صرف نظر نمایید وببخشید خداوند نیز شما را مشمول

عفو ورحمتش قرار می دهد، چرا که خدا غفور ورحیم است» (وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند ودر مقام عذرخواهی برآمدند، یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو وگذشت پیشه کنید، همان طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند (ر.ک: ج 24، ص 215 - 217).

همسر شایسته

اشاره

(عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجآ خَيْرآ مِّنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارآ)

(ای همسران پیامبر) اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادتکار، هجرت کننده، زنانی غیرباکره وباکره. (سوره تحریم، آیه 5)

تفسیر:

در آخرین آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، با لحنی که از تهدید خالی نیست می فرماید: «هرگاه او شما را طلاق گوید، امید می رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عبادت کننده ومطیع فرمان خدا، زنانی غیرباکره وباکره» (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَ أَبْكَارًا).

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که تصوّر نکنند پیامبر هرگز آنها را

طلاق نخواهد داد، ونیز تصوّر نکنند اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر جانشین آنها نمی شوند، دست از توطئه ومشاجره وآزار بردارند، وگرنه از افتخار

همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند وزنانی بهتر وبافضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت.

ص: 257

نکته: اوصاف همسر شایسته

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب برشمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد: 1) «اسلام»؛ 2) «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند؛ 3) حالت «قنوت»، یعنی تواضع واطاعت از همسر؛ 4) «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سر زند در اشتباه خود اصرار نورزد واز در عذرخواهی درآید؛ 5) «عبادت» خداوند، عبادتی که روح وجان او را بسازد وپاک وپاکیزه کند؛ 6) «اطاعت فرمان خدا» وپرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجّه اینکه «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسّران به معنی صائم وروزه دار تفسیر کرده اند، ولی به طوری که راغب در مفردات می گوید: روزه بر دو گونه است: روزه حقیقی که به معنی ترک غذا وآمیزش است وروزه حکمی که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است ومنظور از روزه در اینجا معنای دوم است (این گفته راغب با توجّه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند). (1)

این نیز قابل توجّه است که قرآن روی باکره وغیرباکره بودن زن تکیه نکرده وبرای آن اهمّیّتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمّیّت چندانی ندارد (ر.ک: ج: 24، ص 291 - 293).

توجه به نیازهای معنوی خانواده

اشاره

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ عَلَیْهَا مَلاَئِکَهٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَّ یَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود وخانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها

1- «سائِح» از مادّه «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می گفتند که بدون زاد وتوشه راه می افتادند وباکمک های مردم زندگی می کردند وچون روزه دار از غذا امساک می کند تا وقت افطار فرا رسد، واز این نظرشبیه سیاحت کنندگان است، این واژه به «روزه دار» اطلاق شده است.

وسنگ هاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن وسختگیرند وهرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند. (سوره تحریم، آیه 6)

تفسیر: خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

به دنبال اخطار وسرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ، خداوند در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مومنان کرده، دستورهایی درباره تعلیم وتربیت همسر وفرزندان وخانواده به آنها می دهد. نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود وخانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها وسنگ ها هستند نگاه دارید» (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ).

نگهداری خویشتن، به ترک معاصی وعدم تسلیم در برابر شهوات سرکش، ونگهداری خانواده، به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر وفراهم ساختن محیطی پاک وخالی از هرگونه آلودگی در فضای خانه وخانواده است، واین برنامه ای است که باید از هنگام نهادن نخستین سنگ بنای خانواده یعنی از تهیّه مقدّمات ازدواج وسپس لحظه تولّد فرزند آغاز گردد ودر تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح وبا نهایت دقّت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر، حقّ زن وفرزند تنها با تأمین هزینه زندگی ومسکن وتغذیه آنها حاصل نمی شود و مهم تر از آن، تغذیه روح وجان آنها وبه کار گرفتن اصول تعلیم وتربیت صحیح است.

قابل توجّه اینکه تعبیر «قُوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

نکته: تعلیم وتربیت خانواده

دستور امر به معروف ونهی از منکر یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت

به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق وروایاتی که درباره حقوق فرزند ومانند آن در منابع اسلامی وارد شده به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر وفرزند خویش مسؤولیّت سنگین تری دارد وموظّف است تا آنجا که می تواند در تعلیم وتربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد وبه نیکی ها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسمشان قناعت کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که «خانواده» نام دارد وهرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسان تر است اصلاح گردد، کلّ جامعه اصلاح می شود واین مسؤولیّت در درجه اوّل بر دوش پدران ومادران است.

مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی وخطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم وتربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر ودقیق تر انجام گیرد.

نه تنها آتش های قیامت بلکه آتش های دنیا از درون وجود انسان ها سرچشمه می گیرد وهر کس موظّف است خانواده خود را از این آتش ها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت فرمود: «تَأمُرُهُم بِما أمَرَ اللّهُ، وَ تَنهاهُم عَمّا نَهاهُمُ اللّهُ، إن أطاعوکَ کُنتَ قَد وَقَیتَهُم، وَ إن عَصُوکَ کُنتَ قَد قَضَیتَ ما عَلَیکَ؛ آنها را امر به معروف ونهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای واگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای».(1)

ودر حدیث جامع وجالب دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ألا کُلُّکُم راعٍ وَکُلُّکُم مَسؤولٌ عَن رَعِیَّتِهِ، فالأمیرُ عَلَی النّاسِ راعٍ، وَ هُوَ مَسؤولٌ عَن رَعِیَّتِهِ، وَالرَّجُلُ راعٍ عَلی أهلِ بَیتِهِ وَ هُوَ مَسؤولٌ عَنهُم، فالمَرئَةُ راعِیَةٌ عَلی أهلِ بَیتِ بَعلِها وَ وَلَدِهِ، وَ هِیَ مَسؤولَةٌ عَنهُم، ألا فَکُلُّکُم راعٍ، وَ کُلُّکُم مَسؤولٌ عَن رَعِیَّتِهِ؛ بدانید که همه شما نگهبانید وهمه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسؤولید، امیر ورئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است ودر برابر آنها مسؤول است، مرد نگهبان خانواده خویش است ودر مقابل آنها مسؤول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر وفرزندان است ودر

1- نور الثقلین، ج 5، ص 372.

برابر آنها مسؤول است. بدانید همه شما نگهبانید وهمه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسؤولید».(1)

این بحث دامنه داررابا حدیثی ازامیرمومنان علی علیه السلام پایان می دهیم. امام در تفسیر آیه فوق فرمود: «عَلِّمُوا أنفُسَکُم وَ أهلیکُمُ الخَیرَ، وَ أدِّبُوهُم؛ منظور این است که خود وخانواده خویش را نیکی بیاموزید وآنها را ادب کنید».(2) (ر.ک: ج 24، ص299-307).

پاسخ به نیازهای جنسی فقط از طریق مشروع

اشاره

(وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلاَّ عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ * فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذَلِکَ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْعَادُونَ)

وآنها که دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ می کنند، * جز با همسران وکنیزان (که در حکم همسرند آمیزش ندارند)، به یقین چنین کسانی مورد سرزنش نخواهند بود. * وهر کس جز اینها را طلب کند، متجاوز است. (سوره معارج، آیات 29-31)

تفسیر: بخش دیگری از ویژگی های بهشتیان

در آیات گذشته، چهار وصف از اوصاف ویژه مؤمنان راستین وآنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد، ودر این آیات، به یک وصف دیگر اشاره می کند که مجموعاً نُه وصف می شود.

در نخستین توصیف می فرماید: «آنها کسانی هستند که فروج(3) خویش را از بی عفتی حفظ می کنند» (وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

«مگر نسبت به همسران وکنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت وسرزنش ندارند» (إِلاَّ عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ).

1- مجموعه ورّام، ج 1، ص 6.

2- درّالمنثور، ج 6، ص 244.
3- «فروج» جمع «فرج»، کنایه از دستگاه تناسلی است.

بدون شک، غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان، وسرچشمه بسیاری از گناهان

است، تا آنجا که بعضی معتقدند: در تمام پرونده های مهم جنایی، اثری از این غریزه دیده می شود، لذا، کنترل وحفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوا است وبه همین دلیل، بعد از ذکر نماز، کمک به نیازمندان، ایمان به روز قیامت وترس از عذاب الهی، کنترل این غریزه ذکر شده است.

استثنایی که ذیل آن آمده نشان می دهد: منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو ونابود شود ومانند: راهبان وکشیشان، بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالباً غیر ممکن، وبه فرض امکان، غیر منطقی، ولذا رهبان ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند، واگر به طور رسمی ازدواج نمی کنند، بسیاری از آنها چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند !.

رسوایی هایی که از این رهگذر به بار آمده کم نیست، که مورخان مسیحی همچون «ویل دورانت» وغیر او پرده از روی آن برداشته اند.

تعبیر به «ازدواج»، همسرانِ دائمی وموقت هر دو را شامل می شود، واینکه بعضی گمان کرده اند: این آیه «ازدواج موقت» را نفی می کند، به خاطر آن است که نمی دانند آن هم نوعی ازدواج است.

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی همین موضوع می افزاید: «کسانی که ماورای

آن را طلب کنند متجاوز وخارج از مرزهای الهی هستند» (فَمَنِ ابْتَغى وَرَاءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العَادُونَ).

وبه این ترتیب، اسلام طرح جامعه ای می ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می شود، وهم آلوده فحشاء، فساد جنسی ومفاسد ناشی از آن نیست.

البتّه کنیزان از نظر اسلام، دارای بسیاری از شرایط همسر وانضباط های قانونی هستند، هر چند در عصر وزمان ما موضوع آن منتفی است (ر.ک: ج 25، ص 43 - 45).

زوجیت در خلقت بشر

اشاره

(فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالأُنثَی)

واز آن، دو زوج مرد وزن آفرید. (سوره قیامت، آیه 39)

ص: 262

تفسیر:

در ادامه فرمود: «خداوند از همین نطفه دو جفت مرد وزن را آفرید» (فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الأُنْثی).

نکته: نظام جنسیت در جهان بشریت

با تمام گفت وگوهایی که درباره عوامل جنسیت جنین شده، واینکه تحت تأثیر چه اموری تبدیل به جنس «مذکّر» یا «مؤنّث» می شود، هنوز هیچ کس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست؟

درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مسأله بی تأثیر نباشد. ولی یقیناً هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، وبه تعبیر دیگر، این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است.

از سوی دیگر، همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر وندرتا در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است ولی روی هم رفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضاً روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد، ومثلاً تعداد زنان ده برابر مردان، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟ وچه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر یک زن ده مرد، ویا در برابر هر ده مرد یک زن وجود داشته باشد، وچه جنجالی بر پا می شود.

آیات فوق که می گوید: «فَجَعَلَ مِنهُ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَ الأُنثی» اشاره لطیف وسر بسته ای به این دو موضوع است: از یک سو، به تنوع مرموز انسان ها، وتقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند، واز سوی دیگر، به این تعادل نسبی(1) (ر.ک: ج 25، ص 324 و 325).(2)

ص: 263

1- اینکه معروف است تعداد زنان در هر جامعه ای بیشتر از مردان است وآن را یکی از ادلّه تعدّد زوجات

2- می گیرند قابل قبول است، امّا این منافات با تعادل نسبی ندارد. فی المثل در یک جامعه پنجاه میلیون نفریممکن است 26 میلیون زن و24 میلیون مرد باشد، یعنی تفاوت این دو تنها حدود یک دهم یا کمتر است، امّااینکه زنان چند برابر مردان بوده باشد در هیچ جامعه ای دیده نشده است.

زوجیت در خلقت بشر

اشاره

(وَخَلَقْنَاکُمْ أَزْوَاجآ)

وشما را بصورت زوجها آفریدیم ! (سوره نبأ، آیه 8)

تفسیر:

بعد از بیان این دو نمونه از مواهب وآیات آفاقی، به سراغ مواهب درونی وجودی انسان وآیات انفسی می رود، می فرماید: «ما شما را زوج ها آفریدیم» (وَخَلَقْنَاکُمْ أَزْوَاجًا).(1)

«أَزواج» جمع «زوج»، به معنی جفت، وجنس «مذکّر ومؤنّث» است، وآفرینش انسان از این دو جنس، علاوه بر اینکه ضامن بقای نسل اوست، سبب آرامش جسم وجان او محسوب می شود، چنانکه در آیه 21 سوره روم می خوانیم: (وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّهً وَ رَحْمَهً) «از نشانه های (عظمت) خداوند این است که: همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید، ودر میان شما محبت ورحمت قرار داد».

وبه تعبیر دیگر، جنس مذکّر ومؤنّث هر کدام مکمل وجود دیگری وبرطرف کننده کمبودهای طرف مقابل می باشد.

واز آنجا که «أَزواج» در لغت به معنی «اصناف وانواع» نیز آمده، بعضی این آیه را اشاره به اصناف مختلف انسان ها می دانند، وتفاوت هایی که از نظر رنگ، نژاد، روحیات واستعدادهای مختلف در میان انسان ها است، آن نیز از نشانه های عظمت حق ومایه تکامل جامعه انسانی است (ر.ک: ج 26، ص 31 - 32).

1- جمله «وَ خَلَقناکُم أزواجاً» وجمله های مشابه آن که در آیات بعد آمده، به صورت جمله های مستقل ومثبتاست واینکه بعضی احتمال داده اند

ممکن است به صورت «منفی» وعطف بر مفهوم «أَلَم نَجعَل» در آیه قبلبوده باشد بعید به نظر می رسد واحتیاج به تقدیر دارد.

هم سن و سالی همسران

اشاره

(إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفَازاً * حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً * وَکَوَاعِبَ أَتْرَاباً)

به یقین برای پرهیزگاران نجات ورستگاری بزرگی است: * باغ هایی سرسبز، وانواع انگورها، * وحوریانی بسیار جوان وهمسن وسال. (سوره نبأ، آیات 31-33)

تفسیر:

آن گاه به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزگاران است اشاره کرده، می افزاید: «برای آنها حوریانی است بسیار جوان که تازه برآمدگی سینه آنها ظاهر شده، وهم سن وسالند» (وَ کَوَاعِبَ أَتْرَابًا).

«کَواعِب» جمع «کاعب» به معنی دوشیزه ای است که تازه برآمدگی سینه او آشکار شده، واشاره به آغاز جوانی است، و«أتراب» جمع «ترب» (بر وزن حزب) به معنی افراد هم سن وسال است، وبیشتر در مورد جنس مؤنّث به کار می رود، وبه گفته بعضی در اصل از «ترائب» به معنی دنده های قفسه سینه گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند.

این هم سن وسال بودن، ممکن است در میان خود زنان بهشتی باشد، یعنی همگی جوان، وهمسان در زیبایی وحسن وجمال واعتدال قامتند، ویا میان آنها وهمسرانشان؛چراکه توافق سنی میان دوهمسرسبب می شودبهتراحساسات یکدیگر را درک کنند، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد (ر.ک: ج 26، ص61-62).

فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت ها)

اشاره

ص: 267

حق شیردهی

اشاره

(وَالْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَکِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لاَ تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَهَا لاَ تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلاَ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلاَدَکُمْ

فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْکُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ)

مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیردادن را تکمیل کند. وآن کس که فرزند برای او متولّد شده[پدر]، باید خوراک وپوشاک مادر را به طور شایسته (در مدّت شیردادن) بپردازد. (البتّه) هیچ کس تکلیفی بیش از مقدار توانایی خود ندارد. (بنابراین) نباید بر مادر وفرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود؛ ونه بر پدر وفرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید). وبر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد (= هزینه مادر را در دوران شیردادن تأمین نماید). واگر آن دو، با رضایت یکدیگر ومشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست. واگر خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط اینکه حقّ مادران را به طور شایسته بپردازید. واز (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ وبدانید خدا، به آنچه انجام می دهید، بیناست. (سوره بقره، آیه 233)

تفسیر: هفت دستور درباره شیردادن نوزادان

این آیه که در واقع ادامه بحث های مربوط به مسائل ازدواج وزناشویی است، به

سراغ یک مسأله مهم یعنی مسأله رضاع (شیردادن) می رود وبا تعبیراتی بسیار کوتاه ودر عین حال پرمحتوا وآموزنده جزئیّات این مسأله را بازگو می کند:

1. نخست می گوید: «مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند» (وَالْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ).

«والِدات» جمع «والده» در لغت عرب به معنای مادر است، ولی «اُمّ» معنای وسیع تری دارد که گاه به مادر، یا مادر مادر، وگاه به ریشه واساس هر چیزی اطلاق می شود.

در این بخش از آیه حقّ شیردادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده، واوست که می تواند در این مدّت از فرزند خود نگاهداری کند وبه اصطلاح حقّ حضانت، در این مدّت از آن مادر است، هرچند ولایت بر اطفال صغیر بر عهده پدر گذاشته شده است، امّا از آنجا که تغذیه جسم وجان نوزاد در این مدّت با شیر وعواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد، این حق به مادر داده شده است.

علاوه بر این، عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی تواند آغوش خود را در چنین لحظات حسّاسی از کودکش خالی ببیند ودر برابر وضع نوزادش بی اعتنا باشد.

بنابراین، قراردادن حقّ حضانت ونگاهداری وشیردادن برای مادر یک نوع حقّ دوجانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است وهم مادر، وتعبیر «أولادَهُنَّ» (فرزندانشان) اشاره لطیفی به این مطلب است.

گرچه ظاهر این جمله مطلق است وزنان مطلّقه وغیر مطلّقه را شامل می شود، ولی جمله های بعد نشان می دهد که این آیه به زنان مطلّقه نظر دارد هرچند مادران دیگر نیز از چنین حقّی برخوردارند، امّا در صورت نبودن جدایی وطلاق عملاً اثری ندارد.

2. پس از آن می افزاید: «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند» (لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضَاعَةَ).

یعنی مدّت شیردادن طفل لازم نیست همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می خواهد شیردادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با

توجّه به وضع نوزاد ورعایت سلامت او این مدّت را کاهش دهند.

در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، دوران کامل شیرخوارگی دو سال

ص: 270

وکمتر از آن بیست ویک ماه معرّفی شده است.(1)

بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه مورد بحث با آیه (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَهْرًا) «بارداری او واز شیر گرفتنش سی ماه است»(2) نیز استفاده شود، زیرا می دانیم

معمولاً دوران بارداری نُه ماه است وهرگاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست ویک ماه باقی می ماند که مدّت معمولی شیردادن خواهد بود، بلکه با توجّه به اینکه آنچه در سوره احقاف آمده نیز به صورت الزامی است، مادران حق دارند با در نظر گرفتن مصلحت وسلامت نوزاد، مدّت شیرخوارگی را از بیست ویک ماه نیز کمتر کنند.

3. هزینه زندگی مادر از نظر غذا ولباس در دوران شیردادن بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد، لذا در ادامه آیه می فرماید: «وبر آن کسی که فرزند برای او متولّد شده (پدر) لازم است، خوراک وپوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد» (وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

در اینجا تعبیر به «المَولودِ لَهُ» (کسی که فرزند برای او متولّد شده) به جای تعبیر به اب یا والد (پدر) قابل توجّه است. گویی می خواهد عواطف پدر را برای ادای این وظیفه بسیج کند. یعنی اگر هزینه کودک ومادرش در این موقع بر عهده مرد گذارده شده برای این است که فرزند او ومیوه دل اوست نه یک فرد بیگانه.

توصیف به «معروف» (به طور شایسته) نشان می دهد که پدران در مورد لباس وغذای مادر باید آنچه را شایسته ومتعارف ومناسب حال اوست در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند ونه اسراف.

وبرای توضیح بیشتر می فرماید: «هیچ کس موظّف نیست بیش از مقدار توانایی خود را انجام دهد» (لاَ تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَهَا).

بنابراین، هر پدری به اندازه توانایی خود وظیفه دارد.

بعضی این جمله را به منزله علّت برای اصل حکم دانسته اند، وبعضی به عنوان تفسیر حکم سابق (وهر دو در نتیجه یکی است).

1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 177، ح 2 و5؛ در بعضی از این روایات آمده که هر قدر از 21 ماه کمتر شود بهنوزاد ستم شده است ؛ مستدرک، ج 15، ص 157.

2- سوره احقاف، آیه 15.

4. آن گاه به بیان حکم مهمّ دیگری پرداخته می فرماید: «نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد به کودک ضرر زند، ونه پدر» به خاطر اختلاف با مادر (لاَ تُضَارَّ وَالِدَهٌ بِوَلَدِهَا وَ لاَ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ).

یعنی هیچ یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه المصالحه اختلافات خویش قرار دهند وبر جسم وروح نوزاد ضربه وارد کنند.

مردان نباید حقّ حضانت مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال سازند که زیانش به فرزند رسد، ومادران نیز نباید از این حق شانه خالی کنند وبه بهانه های گوناگون از شیردادن کودک خودداری ورزند ویا پدر را از دیدار فرزندش محروم نمایند.

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه داده شده وآن این است که نه پدر می تواند حقّ زناشویی زن را به سبب ترس از باردار شدن ودر نتیجه زیان دیدن شیرخوار سلب کند ونه مادر می تواند شوهر را از این حق به همین دلیل بازدارد.

ولی تفسیر اوّل با ظاهر آیه سازگارتر است.(1)

تعبیر به «وَلَدِها» و«وَلَدِهِ» نیز برای تشویق پدران ومادران به رعایت حال کودکان شیرخوار است. به علاوه نشان می دهد که نوزاد متعلّق به هر دو است، نه مطابق رسوم جاهلیّت که فرزندرافقط متعلّق به پدرمی دانستندوبرای مادرهیچ سهمی قائل نبودند.

5. سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می پردازد، می فرماید: «وبر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد» (وَ عَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذلِکَ).

یعنی آنها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می دهد تأمین کنند. در اینجا بعضی احتمالات دیگری در تفسیر آیه داده اند که ضعیف به نظر می رسد.

6. در ادامه آیه سخن از مسأله بازداشتن کودک از شیر به میان آمده واختیار آن را به پدر ومادر واگذاشته است. هرچند در جمله های سابق زمانی برای شیردادن کودک تعیین شده بود ولی پدر ومادر با توجّه به وضع

جسمی وروحی او وتوافق با یکدیگر، می توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر بازدارند. می فرماید: «اگر آن

ص: 272

1- بنابر تفسیر اوّل، فعل «لا تُضارَّ» در واقع فعل معلوم است، وبنابر تفسیر دوم فعل مجهول، هرچند تلفّظ درهر دو یکسان است - دقّت کنید.

دو با رضایت ومشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست ویک

ماه) از شیر بازگیرند گناهی بر آنان نیست» (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ

فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا).

در واقع پدر ومادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند وبا همفکری وتوافق، وبه تعبیر قرآن تراضی وتشاور، برای بازگرفتن کودک از شیر برنامه ای تنظیم کنند، ودر این کار از کشمکش ومشاجره وپرداختن به مصالح خود وپایمال کردن مصالح کودک بپرهیزند.

7. گاه می شود مادر از حقّ خود در مورد شیردادن وحضانت ونگاهداری فرزند خودداری می کند، ویا به راستی مانعی برای او پیش می آید، در این صورت باید چاره ای اندیشید ولذا در ادامه آیه می فرماید: «اگر (با عدم توانایی یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، هرگاه حقّ گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید» (وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلاَدَكُمْ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ).

در تفسیر جمله «إذا سَلَّمتُم ما آتَيتُم بِالمَعروف» نظرات گوناگونی از سوی مفسّران اظهار شده است؛ گروهی تفسیر بالا را پذیرفته اند که انتخاب دایه به جای مادر پس

از رضایت طرفین بی مانع است مشروط بر اینکه این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر نسبت به گذشته نشود، بلکه حقّ او نسبت به مدّتی که شیر می دهد طبق عادت پرداخته شود.

در حالی که بعضی آن را ناظر به حقّ دایه دانسته وگفته اند: باید حقّ او طبق عرف عادت پرداخت شود.

بعضی نیز گفته اند: منظور از این جمله توافق پدر ومادر در مسأله انتخاب دایه است، بنابراین تأکیدی می شود بر جمله قبل. ولی این تفسیر ضعیف به نظر می رسد وصحیح تر همان تفسیر اوّل ودوم است، وطبرسی تفسیر اوّل را ترجیح داده است.(1)

در پایان آیه به همگان هشدار می دهد: «تقوای الهی پیشه کنید وبدانید که خدا به آنچه انجام می دهید بیناست» (وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

ص: 273

1- مجمع البيان، ج 1، ص 336.

مبادا کشمکش میان مرد وزن روح انتقامجویی را در آنها زنده کند وسرنوشت یکدیگر یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقاً مراقب اعمال آنهاست.

این احکام دقیق وحساب شده وهشدارهای آمیخته به آن، به خوبی نشان می دهد که اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان وهمچنین مادران اهمّیّت قائل شده است، ورعایت عدالت را در این زمینه سفارش می کند.

آری، اسلام برخلاف آنچه در دنیای ستمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می شود،بیشترین اهمّیّت را به حفظ حقوق آنان داده است.

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک (در آیه 151 سوره انعام)، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس، و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع، وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم، به جای «تحریم آزار

پدر ومادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است یعنی: نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است بلکه علاوه

بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است. و جالب تر این که

کلمه «احسان» را به وسیله «باء» متعدی ساخته و فرموده است «و بِالْوالِدَیْنِ

إِحْساناً»، ومی دانیم احسان گاهی با «إلی» و گاهی با «باء» ذکر می شود، در صورتی که

با «إلی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است هر چند به طور غیر مستقیم و بالواسطه باشد.

اما هنگامی که با «باء» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است.

بنابراین آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود(1) (ر.ک: ج 6، ص 48 - 49).

ص: 274

1- تفسیر المنار، ج 8، ص 185.

نیکی به پدر و مادر

اشاره

(وَقَضَى رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ کِلاَهُمَا فَلاَ تَقُلْ لَّهُمَا أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلا کَرِيماً * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّيَانِى صَغِيراً * رَّبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِى نُفُوسِکُمْ إِنْ تَکُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ کَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً)

وپروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید؛ وبه پدر ومادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار؛ وبر آنها فریاد مزن؛ وگفتار (لطیف وسنجیده و) بزرگوارانه به آنها بگو. * وپر وبال تواضع خویش را از روی محبّت ولطف، در برابر آنان فرود آر؛ وبگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.» * پروردگار شما از درون دل هایتان آگاه تر است؛ (هرگاه لغزشی در این زمینه داشتید) اگر صالح باشید (وجبران کنید) او بازگشت کنندگان را می آمرزد. (سوره اسراء، آیات 23-25)

تفسیر: توحید ونیکی به پدر ومادر

آیات مورد بحث سرآغازی است برای بیان یک سلسله از احکام اساسی اسلام که با مسأله توحید وایمان شروع می شود؛ توحیدی که خمیرمایه همه فعّالیّت های مثبت و کارهای نیک وسازنده است واز این طریق، پیوندی میان این آیات وآیات گذشته که سخن از سعادتمندان وبرنامه سه گانه آنها یعنی ایمان، سعی وتلاش، واراده سرای آخرت می گوید برقرار می سازد.

بعد از اصل توحید به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیا ضمن تأکید مجدّد بر توحید اشاره کرده می گوید: «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید، ونسبت به پدر ومادر نیکی کنید» (وَ قَضَى رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

«قضاء» مفهوم مؤکّدتری از «امر» دارد، وامر وفرمان قطعی ومحکم را می رساند واین نخستین تأکید در این مسأله است.

قرار دادن توحید - یعنی اساسی ترین اصل اسلامی - در کنار نیکی به پدر ومادر، تأکید دیگری است بر اهمّیّت این دستور اسلامی.

مطلق بودن «احسان» که هر گونه نیکی را در بر می گیرد وهمچنین «والدین» که مسلمان وکافر را شامل می شود، سومین وچهارمین تأکید در این جمله است.

نکره بودن احسان (إحساناً) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می گردد.(1)

توجّه به این نکته نیز لازم است که فرمان معمولاً روی یک امر اثباتی می رود در حالی که در اینجا روی نفی رفته است (پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید).

این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قَضی» فهمیده می شود که جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است ودر معنی چنین است: پروردگارت فرمان مؤکّد داده که او را بپرستید وغیر او را نپرستید.

یا اینکه مجموع جمله نفی واثبات (ألّا تَعبُدوا إلّا إیّاهُ) در حکم یک جمله اثباتی است؛ اثبات عبادت انحصاری پروردگار.

سپس به بیان یکی از مصداق های روشن نیکی به پدر ومادر پرداخته می گوید: «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سالخوردگی رسند (آن چنان که نیاز به مراقبت دائمی تو داشته باشند، از هرگونه محبّت در مورد آنها دریغ مکن و) کمترین اهانتی به آنان روا مدار» حتّی کوچک ترین تعبیر نامؤدّبانه یعنی «اف» به آنها مگو (إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ کِلاَهُمَا فَلاَ تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ).(2)

«وبر آنان فریاد مزن» (وَ لاَ تَنْهَرْهُمَا).

«و گفتار سنجیده و لطیف وبزرگوارانه به آنها بگو» (وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلاً کَرِیمًا).

ونهایت فروتنی را در برابر آنها بنما، «وبال های تواضع خویش را در برابر آنان فرود آر» (وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَالرَّحْمَهِ).

1- برخی معتقدند «احسان» غالباً با إلی متعدّی می گردد. گفته می شود احسن إلیه. امّا گاهی با باء متعدّیمی گردِد. این تعبیر شاید به خاطر آن

باشد که مباشرت را بیان کند. یعنی شخصاَ وبی واسطه آنها را موردمحبّت واحترام قرار دهید. واین ششمین تأکید در این مسأله است.

2- «إمّا» در جمله «إمّا يَبلُغَنَّ» به گفته برخی مركّب از إن وما شرطیه است که برای تأکید پشت سر هم آمده(تفسیر کبیر).وبه گفته برخی دیگر مركّب از إن شرطیه وما زائده است که وجود آن اجازه می دهد کلمه شرط بر فعلی که بانون تأکیدی مؤکّد است وارد شود (المیزان).

«وبگو: پروردگارا، همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده» (وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیرًا).

دقّت فوق العاده در احترام به پدر ومادر

اشاره

در حقیقت دو آیه ای که گذشت، قسمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدّبانه وفوق العاده احترام آمیز فرزندان نسبت به پدران ومادران را بازگو می کند:

1. از یک سو روی حالات پیری آنها که در آن هنگام از همیشه نیازمندتر

به حمایت، محبّت واحترام هستند انگشت نهاده می گوید کمترین اهانتی به آنان

روا مدار.

آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند واز جا برخیزند وحتّی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این وقت آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

آیا وجود چنین پدر ومادری را مایه رحمت می دانند، یا بلا ومصیبت وعذاب.

آیا صبر وحوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر ومادری را دارند، یا هر زمان با نیش زبان، با کلمات سبک واهانت آمیز وحتّی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می فشارند وآزار می دهند؟

2. از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها «اف» مگو، یعنی اظهار ناراحتی وابراز تنفّر مکن.

باز اضافه می کند: با صدای بلند واهانت آمیز وداد وفریاد با آنها سخن مگو.

باز تأکید می کند: با قول کریم وگفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است.

3. از سوی سوم، دستور به تواضع وفروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده محبّت وعلاقه باشد ونه چیز دیگر.

4. سرانجام می گوید: حتّی وقتی رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر ومادر را (چه در حیات وچه در ممات) فراموش نکن وتقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما.

مخصوصاً این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز وبگو: «خداوندا، همان گونه که آنها در کودکی مرا تربیت کردند، مشمول رحمتشان فرما».

ص: 277

نکته مهمّی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است که اگر پدر ومادر چنان پیر وناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت ودفع آلودگی ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی وآنها هرگونه حمایت ومحبّت خود را از تو دریغ نداشتند، محبّتشان را جبران نما.

واز آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر ومادر، احترام آنها وتواضعی که بر فرزند لازم است، ممکن است لغزش هایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناخودآگاه به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث می گوید: «پروردگار شما از درون دل هایتان آگاه تر است» (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِی نُفُوسِكُمْ).

چرا که علم او در همه زمینه ها حضوری، ثابت، ازلی، ابدی وخالی از هر گونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان وسرکشی در برابر فرمان خدا، لغزشی در زمینه احترام ونیکی به پدر ومادر داشتید «هرگاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می آمرزد» (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِینَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُورًا).

«أوّاب» از مادّه «أوب» (بر وزن قوم) بازگشت توأم با اراده را گویند، در حالی که رجوع، هم به بازگشت با اراده گفته می شود وهم بی اراده؛ به همین دلیل، به «توبه»، «اوبه» گفته می شود چون حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خداست.

واز آنجا که «أوّاب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه از او خطایی سر زند به سوی پروردگار بازمی گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدّد عوامل بازگشت ورجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از یک سو، توجّه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر، وجدان بیدار از سوی سوم، وتوجّه به عواقب وآثار گناه از سوی چهارم دست به دست هم می دهند وانسان را مؤکّداً از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

نکته: احترام پدر ومادر در منطق اسلام

گرچه عواطف انسانی ومسأله حق شناسی به تنهایی برای رعایت احترام در برابر والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام حتّی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال

ص: 278

کامل دارد وهم عاطفه آن را به وضوح درمی یابد سکوت را روا نمی دارد بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد دستورهای لازم را صادر می کند، در مورد احترام والدین آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله ای دیده می شود.

به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

الف) در چهار سوره از قرآن مجید، نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته. این هم ردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر ومادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه 83 می خوانیم: (لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا).

ودر سوره نساء آیه 36 می گوید: (وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا).

ودر سوره انعام آیه 151 می فرماید: (أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا).

ودر آیات مورد بحث نیز این دو را قرین یکدیگر دیدیم: (وَ قَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا).

ب) اهمّیّت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن وهم روایات صریحاً توصیه می کنند که حتّی اگر پدر ومادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

در سوره لقمان آیه 15 می خوانیم: (وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلاَ تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبْهُمَا فِى الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) «اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی، اطاعتشان مکن، ولی در زندگی دنیا به نیکی با آنها معاشرت نما».

ج) شکرگزاری در برابر پدر ومادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت های خدا قرار داده شده است چنانکه می خوانیم: (أَنِ اشْكُرْ لِى وَلِوَالِدَيْكَ).(1)

با اینکه نعمت خدا بیش از آن است که قابل احصا وشماره باشد، واین دلیل بر عمق ووسعت حقوق پدران ومادران است.

د) قرآن حتّی کمترین بی احترامی را در برابر پدر ومادر اجازه نداده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَو عَلِمَ اللّهُ شَیئاً هُوَ أدنی مِن اُفٍّ لَنَهی عَنهُ وَ هُوَ مِن أدنَی العُقوقِ وَ مِنَ العُقوقِ أن یَنظُرَ الرَّجُلُ إلی والِدَیهِ فَیُحِدَّ النَّظَرَ إلَیهِما؛ اگر چیزی کمتر از اف وجود داشت خدا از آن نهی می کرد (اف همان طور که گفتیم

ص: 279

1- سوره لقمان، آیه 14.

کمترین اظهار ناراحتی است) واین حدّاقل مخالفت وبی احترامی نسبت به پدر ومادر است، واز آن جمله نگاه کردن تند وغضب آلود به پدر ومادر است».(1)

ه-) با اینکه جهاد یکی از مهم ترین برنامه های اسلامی است، مادام که جنبه وجوب عینی پیدا نکند، یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر ومادر از آن مهم تر است، واگر موجب ناراحتی آنها شود جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من جوان بانشاط وورزیده ای هستم وجهاد را دوست دارم ولی مادرم از این موضوع ناراحت می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ارجِع فَکُن مَعَ والِدَتِکَ فَوَ الَّذی بَعَثَنی بِالحَقِّ لَاُنسُها بِکَ لَیلَةً خَیرٌ مِن جِهادٍ فی سَبیلِ اللّهِ سَنَةً؛ بازگرد وبا پدر و مادر خویش باش، قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث ساخت، یک شب انس مادر با تو از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است».(2)

البتّه هنگامی که جهاد جنبه وجوب عینی پیدا کند، کشور اسلامی در خطر باشد وحضور همگان لازم شود هیچ عذری پذیرفته نیست، حتّی نارضایی پدر ومادر.

در مورد سایر واجبات کفایی ونیز مستحبّات، مسأله همان گونه است که در مورد جهاد گفته شد.

و) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إیّاکُم وَ عُقوقَ الوالِدَینِ فَإنَّ ریحَ الجَنَّةِ تُوجَدُ مِن مَسیرَةِ ألفِ عامٍ وَ لا یَجِدُها عاقٌّ؛ بترسید از اینکه عاق پدر ومادر ومغضوب آنها شوید، زیرا بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می رسد ولی هیچ گاه به کسانی که مورد خشم پدر ومادر هستند نخواهد رسید».(3)

این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاصی نه تنها در بهشت گام نمی نهند، بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند وحتّی نمی توانند به آن نزدیک شوند.

سیّد قطب در تفسیر فی ظلال القرآن حدیثی به این مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که: «مردی در طواف، مادرش را بر

دوش گرفته طواف می داد، پیامبر صلی الله علیه و آله را در

1- جامع السعادات، ج 2، ص 258؛ بحارالانوار، ج 71، ص 64.
2- جامع السعادات، ج 2، ص 260؛ بحارالانوار، ج 71، ص 59.
3- جامع السعادات، ج 2، ص 257؛ بحارالانوار، ج 71، ص 61.

همان حال مشاهده نمود عرض کرد: آیا حقّ مادرم را با این کار ادا کردم؟ فرمود: نه، حتّی جبران یکی از ناله های او را (هنگام وضع حمل) نمی کند». (1)

اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجا رها کنیم سخن بسیار به درازا می کشد واز شکل تفسیر خارج می شویم امّا با صراحت باید گفت: هرقدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است چرا که آنها حقّ حیات بر انسان دارند.

در پایان این بحث ذکر این نکته را ضروری می دانیم که گاه پدر ومادر پیشنهادهای غیر منطقی یا خلاف شرع به انسان می کنند، بدیهی است اطاعت آنها در هیچ یک از این موارد لازم نیست ولی با این حال باید با منطق وامر به معروف در بهترین صورتش با چنین پیشنهادها برخورد کرد.

سخن خود را در این زمینه با حدیثی پایان می دهیم که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است. کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد واز حقّ پدر وفرزند سؤال کرد، حضرت فرمود: «لایُسَمّیهِ بِاسمِهِ وَ لا یَمشی بَینَ یَدَیهِ وَ لا یَجلِسُ قَبلَهُ وَ لا یَستَسِبُّ لَهُ؛ باید او را با نام صدا نزند (بلکه بگوید پدرم!)، و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشیند، وکاری نکند که مردم به پدرش بدگویی کنند». مثلاً نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی (2) (ر.ک: ج 12، ص 88 - 98).

اهمیّت مقام مادر

وَبَرّآ بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّآ

ومرانسبت به مادرم نیکوکارقرارداده؛وجبّار و عصیانگر قرار نداده است. (سوره مریم،آیه32)

مقام مادر

گرچه حضرت مسیح علیه السلام به فرمان نافذ پروردگار از مادر بدون پدر تولّد یافت، ولی همین اندازه که در آیه مورد بحث از زبان او می خوانیم که در مقام برشمردن

1- فى ظلال القرآن، ج 5، ص 318.
2- نورالثقلين، ج 3، ص 149.

افتخارات خود، نیکوکاری نسبت به مادر را ذکر می کند دلیل روشنی بر اهمّیّت مقام مادر است.

ضمناً نشان می دهد این نوزاد که طبق یک اعجاز به سخن درآمد، از این واقعیّت آگاه بود که او یک فرزند نمونه در میان انسان هاست که تنها از مادر بدون دخالت پدر تولّد یافته است.

به هر حال در جهان امروز درباره مقام مادر سخن بسیار گفته می شود وحتّی روزی را به نام «روز مادر» اختصاص داده اند، امّا متأسّفانه وضع تمدّن ماشینی چنان است که رابطه پدران ومادران را از فرزندان خیلی زود قطع می کند، آن چنان که کمتر روابط عاطفی بعد از بزرگ شدن در میان آنها دیده می شود.

در اسلام روایات شگفت انگیزی در این زمینه داریم که اهمّیّت فوق العاده مقام مادر را به مسلمانان توصیه می کند، تا در عمل - نه تنها در سخن - در این باره بکوشند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد وعرض کرد: «یا رَسولَ اللّهِ مَن أبَرُّ؟ قالَ اُمَّکَ. قالَ ثُمَّ مَن؟ قالَ اُمَّکَ. قالَ ثُمَّ مَن؟ قالَ اُمَّکَ. قالَ ثُمَّ مَن؟ قالَ أباکَ؛ ای پیامبر، به چه کسی نیکویی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. بار سوم عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. در چهارمین بار که این سؤال را تکرار کرد فرمود: به پدرت».(1)

در حدیث دیگری می خوانیم که جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای شرکت در جهاد (آنجا که جهاد واجب عینی نبود) آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَکَ والِدَهٌ؟ قالَ: نَعَم قالَ: فَالزَمها فَإنَّ الجَنَّهَ تَحتَ قَدَمِها: آیا مادر داری؟ عرض کرد آری. فرمود: در خدمت مادر باش که بهشت زیر پای مادر است».(2)

بی شک اگر زحمات فراوانی را که مادر از هنگام حمل تا وضع حمل، ودوران شیرخواری تا زمان بزرگ شدن او تحمّل می کند، رنج ها، تعب ها، بیداری ها، بیماری ها وپرستاری ها را که او با آغوش باز در راه فرزند خود پذیرا می گردد در نظر بگیریم، خواهیم دید که هر قدر انسان در این راه بکوشد باز هم در برابر حقوق مادر بدهکار است.

1- وسائل الشيعه، ج 15، ص 207 (ج 21، ص 491، چاپ آل البيت).
2- جامع السعادات، ج 2، ص 261.

جالب اینکه در حدیثی می خوانیم: امّ سلمه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید وعرض کرد: همه افتخارات نصیب مردان شده و زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَلی إذا حَمَلَتِ المَرأةُ کانَت بِمَنزِلَهِ الصّائِمِ القائِمِ المُجاهِدِ بِنَفسِهِ وَمالِهِ فی سَبیلِ اللّهِ، فَإذا وَضَعَت کانَ لَها مِنَ الأجرِ ما لا یَدری أحَدٌ ما هُوَ لِعِظَمِهِ، فَإذا أرضَعَت کانَ لَها بِکُلِّ مَصَّهٍ کَعِدلِ عِتقِ مُحَرَّرٍ مِن وُلدِ إسماعیلَ، فَإذا فَرَغَت مِن رَضاعِهِ ضَرَبَ مَلَکٌ کَریمٌ عَلی جَنبِها وَ قالَ استَأنِفِی العَمَلَ فَقَد غُفِرَ لَکِ؛ آری (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می شود، در تمام مدّت حمل به منزله روزه دار، شب زنده دار ومجاهد در راه خدا با جان ومال است، هنگامی که وضع حمل می کند آن قدر خدا به او پاداش می دهد که هیچ کس حدّ آن را از عظمت نمی داند، هنگامی که فرزندش را شیر می دهد در برابر هر مکیدنی از سوی کودک، خداوند پاداش آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را به او می دهد، وهنگامی که دوران شیرخوارگی کودک تمام شد، یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلوی او می زند ومی گوید: برنامه اعمال خود را از نو آغاز کن، چرا که خداوند همه گناهان تو را بخشیده» (گویی نامه عملت از نو آغاز می شود).(1)

در ذیل آیه 23 سوره اسراء بحث های دیگری در این زمینه داشتیم (ر.ک: ج 13، ص 69 و 70).

مرز اطاعت از پدر و مادر

اشاره

(وَوَصَّیْنَا الاِْنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْناً وَإِنْ جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ

فَلاَ تُطِعْهُمَا إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ)

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتائی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن! بازگشت شما به سوی من است، و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت. *

1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 175 (ج 21، ص 451 چاپ آل البیت).

وکسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد! (سوره عنکبوت، آیات 8 - 9)

شأن نزول:

روایات مختلفی در شأن نزول آیه فوق آمده است که عصاره همه آنها یکی است وآن این که: بعضی از مردانی که در «مکّه» بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند(1) ، هنگامی

که مادران آنها از این مسأله آگاه شدند، تصمیم گرفتند که غذا نخورند، آب ننوشند، تا فرزندانشان از اسلام بازگردند! گرچه هیچ کدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند، ولی آیه فوق نازل شد، و خط روشنی در برخوردِ با پدر ومادر در زمینه مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد.

تفسیر: برترین توصیه نسبت به پدر و مادر

از مهمترین آزمایش های الهی، مسأله «تضاد خط ایمان و تقوا، با پیوندهای عاطفی وخویشاوندی»است،قرآن دراین زمینه تکلیف مسلمانان رابه روشنی بیان کرده است.

نخست، به عنوانِ یک قانون کلی، که از ریشه هایِ عواطف و حق شناسی سرچشمه می گیرد، می فرماید: «ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» (وَوَصَّیْنَا الاِْنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْناً).

گرچه، این یک حکم تشریعی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک حکم تشریعی باشد، به صورت یک قانونِ تکوینی در نهاد همه انسان ها وجود دارد، ومخصوصاً تعبیر به «انسان» در اینجا جلب توجه می کند؛ چرا که این قانون مخصوص به مومنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابرِ پدر ومادر حق شناس باشد، و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر، فراموش نکند، هر چند با این اعمال، هرگز نمی تواند دَینِ خود را به آنها اداء کند.

پس از آن، برای این که کسی تصور نکند: پیوند عاطفی با پدر و مادر می تواند بر

1- در پاره ای از روایات نام «سعد بن ابی وقاص» آمده و در پاره ای دیگر، نام «عیاش بن ابی ربیعه مخزومی».

پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان حاکم گردد، با یک استثناءِ صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی، که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن» ! (وَإِنْ جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا).

تعبیر به «جاهَداک»، مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است.

و تعبیر به (مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است؛ چون اگر واقعاً شرک صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت، و به تعبیرِ دیگر، جائی که انسان علم به چیزی نداشته باشد، باید از آن پیروی نکند، چه رسد به این که: علم به بطلان آن داشته باشد.

پیروی از چنین چیزی، پیروی از جهل است، اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند، اطاعت آنها مکن ! اصولاً تقلید کورکورانه، غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد، تا چه رسد به شرک و کفر.

همین توصیه، در مورد پدر و مادر در سوره «لقمان» آیه 15 نیز آمده، با این اضافه که در آنجا می فرماید: (وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً) «در عین این که دعوت آنها را به شرک مپذیر، اما در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما» مبادا کسی، چنین تصور کند که: مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک، دلیل بر بد رفتاری با آنها است، و این نهایتِ تأکید اسلام را در مورد احترام به پدر ومادر را ثابت می کند.

به این ترتیب، از اینجا یک اصل کلی استفاده می شود که: هیچ چیز نمی تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد، که آن مقدم بر همه چیز است، حتی بر پیوندِ با پدر ومادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است.

حدیثِ معروف «لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَهِ الْخَالِقِ؛ اطاعت مخلوق در عصیان خالق روا نیست» که از «امیرمومنان علی» علیه السلام نقل شده، معیار روشنی را در این مسائل به دست می دهد.(1)

1- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله 165.

و در پایان آیه می افزاید: «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از اعمالی که انجام می دادید آگاه می سازم» و پاداش و کیفر آن را بی کم و کاست در اختیارتان خواهم گذاشت (إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این جمله، در حقیقت، تهدیدی است برای کسانی که راه شرک را می پویند، وکسانی که دیگران را به این راه دعوت می کنند؛ زیرا صریحاً می گوید: خداوند حساب همه اعمال آنها را نگاه می دارد، و به موقع تحویل آنها می دهد.

آیه بعد، بار دیگر حقیقتی را که قبلاً - در مورد کسانی که ایمان و عمل صالح دارند - بیان شد تکرار و تأکید می کند، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد» (وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ).

اصولاً، عملِ انسان، به انسان رنگ می دهد، عمل صالح، انسان را از نظر روحی به رنگ خود در می آورد و در زمره «صالحان» وارد می کند، و عمل سوء در زمره بدان و«ناصالحان».

در این که: این تکرار، به چه منظور است، بعضی گفته اند: در آیات قبل اشاره به کسانی بود که راه حق را می سپرند، و در اینجا اشاره به کسانی است که هادیان این راه ودلیلان طریق توحیدند؛ زیرا تعبیر به «صالِحِین» در مورد بسیاری از انبیاء، آمده است که از خدا می خواستند آنها را به صالحان ملحق کند.

این احتمال، نیز وجود دارد که در آیات قبل، سخن از بخشش گناهان و جزای شایسته این گروه مومنان بود، ولی، در اینجا اشاره به مقامِ والای آنها است که خود پاداشی است دیگر، آنها در صف صالحان، در صف پیامبران و صدیقین و شهدا قرار می گیرند، و همدم و همنشین آنهایند.

نکته: نیکی به پدر و مادر

این نخستین بار نیست که قرآن به این مسأله مهم انسانی، اشاره می کند، قبلاً در سوره «اسراء»، آیه 23 اشاره کرده و بعداً در سوره «لقمان»، آیات 14 و 15 و «احقاف» آیه 15 نیز به این موضوع مهم اشاره خواهد کرد.

درحقیقت،اسلام برترین احترام رابرای این دوتن قائل است،که حتی درصورت مشرک بودن، و دعوت به شرک کردن - که منفورترین کارها در نظر اسلام است - باز حفظ احترام آنها را - در عینِ عدم پذیرش دعوت آنها به شرک - واجب می شمرد.

این، در واقع یکی از آزمایشهای بزرگ الهی است که در آغاز این سوره به آن اشاره شده؛ چرا که گاهی آنها به سال هائی از عمر می رسند که نگهداری و تحملشان مشکل می شود، اینجا است که: باید فرزندان، امتحان خود را در زمینه حق شناسی و اطاعت فرمان خدا بدهند، و از پدران و مادران به بهترین وجه نگاهداری کنند.

در حدیثی می خوانیم: شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به «مادرت»، دو باره سوال کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به «مادرت»، بار سوم سوال کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود:

به «مادرت» ! و در چهارمین بار، توصیه پدر، و سپس سایر بستگان را به ترتیبِ نزدیکی آنها با انسان فرمود.(1)

در حدیث دیگری که در بسیاری از کتب آمده پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الجَنَّهُ تَحْتَ أَقْدامِ الامَّهاتِ: «بهشت زیر قدم مادران است» (و تنها از طریق خضوع، و همچون خاکِ راه بودن در برابر آنها، می توان به بهشت برین راه یافت)(2) (ر.ک: ج 16، ص 228-233).

نیکی به مادر و مرز اطاعت از والدین

اشاره

(وَوَصَّیْنَا الاِْنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَی وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ * وَإِنْ جَاهَدَاکَ عَلَی أَنْ تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ)

وما به انسان درباره پدر ومادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد ودوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛

(آری به او توصیه کردم) که برای من وبرای پدر ومادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است. * وهرگاه آن

ص: 287

1- مجمع البیان، ج 8، ص 274، ذیل آیات مورد بحث.
2- وسائل الشیعه، ج 15، ص 10، باب 5، من ابواب المهور.

دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ واز راه کسانی پیروی کن که (توبه کنان) به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است ومن شما را از آنچه انجام می دادید، باخبر می سازم. (سوره لقمان، آیات 14-15)

تفسیر:

این دو آیه، در حقیقت جمله های معترضه ای است که در لابه لای اندرزهای لقمان از سوی خداوند بیان شده است، امّا معترضه نه به معنای بی ارتباط، بلکه به معنای سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه بحث از نعمت وجود پدر ومادر وزحمات وخدمات وحقوق آنهاست وقرار دادن شکر پدر ومادر در کنار شکر «اللّٰه».

به علاوه تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود، چرا که پدر ومادر با این علاقه وافر وخلوص نیّت ممکن نیست جز خیر وصلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: «ما به انسان درباره پدر ومادرش سفارش کردیم» (وَوَصَّیْنَا الاِْنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ).

آن گاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده می گوید: «مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف وسستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَی وَهْنٍ).(1)

این مسأله از نظر علمی ثابت شده وتجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن وسستی می شوند، چرا که شیره جان ومغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند واز تمام موادّ حیاتی وجود خود بهترین آن را تقدیم او می دارند.

1- جمله «وَهناً عَلی وَهنٍ» ممکن است «حال» باشد برای «اُمّ» به تقدیر کلمه «ذات» ودر تقدیر چنین بوده:«حَمَلَتهُ اُمُّهُ ذاتَ وَهنٍ عَلی وَهنٍ».این

احتمال نیز داده شده که مفعول مطلقٍ بوده باشد برای فعل مقدّر از مادّه «وهن» ودر تقدیر چنین بوده:«تَهِنُ وَهناً عَلی وَهنٍ».

به همین دلیل مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین ها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی هایی برای آنها به وجود می آورد، حتّی این مطلب در دوران شیردادن نیز ادامه می یابد، زیرا شیر شیره جان مادر است.

لذا به دنبال آن می افزاید: «پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است» (وَفِصَالُهُ

فِی عَامَیْنِ).

همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: (وَالْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ) «مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند».(1)

البتّه منظور دوران کامل شیرخوارگی است، هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.

به هر حال مادر در این سی وسه ماه (دوران حمل ودوران شیرخوارگی) بزرگ ترین فداکاری را هم از نظر روحی وعاطفی، هم از نظر جسمی، هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.

جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می کند، ولی هنگام بیان زحمات وخدمات تکیه روی زحمات مادر می کند تا انسان را متوجّه ایثارگری ها وحقّ عظیم او سازد.

سپس می گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا به جای آور وهم شکر پدر ومادرت را» (أَنِاشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ).

شکر مرا به جا آور که خالق ومنعم اصلی توام، وچنین پدر ومادر مهربانی به تو داده ام، وهم شکر پدر ومادرت را که واسطه این فیض وعهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند.

وچقدر جالب وپرمعنی است که شکر پدر ومادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته.

ودر پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید وعتاب نیست، می فرماید: «بازگشت همه شما به سوی من است» (إِلَیَّ الْمَصِیرُ).

آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق وزحمات وخدمات مورد بررسی قرار می گیرد وموبه مو حساب می شود. باید از عهده حساب الهی در مورد

1- سوره بقره، آیه 233.

شکر نعمت هایش ونیز در مورد شکر نعمت وجود پدر ومادر وعواطف پاک وبی آلایش آنها برآیید.

بعضی از مفسّران در اینجا به نکته ای توجّه کرده اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر ومادر کراراً آمده است، امّا سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم وزشت استثنایی در عصر جاهلیّت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر ومادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر ومادر را مخصوصاً هنگام پیری وازکارافتادگی فراموش می کنند، واین دردناک ترین حالت برای آنها وبدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود.(1)

واز آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر ومادر ممکن است این توهّم را برای بعضی ایجاد کند که حتّی در مسأله عقاید وکفر وایمان باید با آنها مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: «هرگاه آن دو بکوشند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حدّاقل) آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَ إِنْ جَاهَدَاکَ عَلَی أَنْ تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا).

هرگز نباید رابطه انسان وپدر ومادرش مقدّم بر رابطه او با خدا باشد، وهرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر «جاهَداک» اشاره به این است که پدر ومادر گاه به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند می کوشند او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، واین در مورد همه پدران ومادران دیده می شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند واستقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً جمله «ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ» (چیزی که به آن علم وآگاهی نداری) اشاره به این است که اگر فرضاً دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حدّاقل دلیلی بر اثبات آن نیست، وهیچ شخص بهانه جویی نیز نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

ص: 290

1- تفسیر فی ظلال، ج 6، ص 484.

از این گذشته، اگر شرک حقیقتی داشت باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد، وچون دلیلی بر اثبات آن نیست خود دلیلی بر بطلان آن است.

باز از آنجا که ممکن است این فرمان این توهّم را به وجود آورد که در برابر پدر ومادر مشرک باید شدّت عمل وبی حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می کند: عدم اطاعت آنها در مسأله کفر وشرک دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست، بلکه در عین حال «با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن» (وَ صَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا).

از نظر دنیا وزندگی مادّی با آنها مهر ومحبّت وملاطفت کن، واز نظر اعتقاد وبرنامه های مذهبی تسلیم افکار وپیشنهادهای آنها نباش. این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا وپدر ومادر در آن جمع است.

لذا بعداً می افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من بازگشته اند» راه پیامبر صلی الله علیه و آله ومؤمنان راستین (وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ).

چرا که بعد از آن، «بازگشت همه شما به سوی من است ومن شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید آگاه می سازم» وبر طبق آن پاداش وکیفر می دهم (ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی واثبات های پی درپی وامر ونهی ها در آیات فوق برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادّی در میان ادای دو وظیفه لازم تصوّر می شود، خطّ اصلی را پیدا کنند وبدون کمترین افراط وتفریط در مسیر صحیح قرار گیرند، واین دقّت وظرافت قرآن در این ریزه کاری ها از چهره های فصاحت وبلاغت عمیق آن است.

به هر حال آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه 8 سوره عنکبوت آمده است که می گوید: (وَ وَصَّیْنَا الاْنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ

فَلاَ تُطِعْهُمَا إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (ر.ک: ج 17، ص 50 - 54).

یادی از رنج مادر

اشاره

(وَوَصَّيْنَا الاْءِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِى أَنْ

ص: 291

أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَإِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ)

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر ومادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند وبا ناراحتی وضع حمل می نماید؛ ودوران حمل واز شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به نیرومندی وکمال خود مانع گردد وبه چهل سالگی می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من وپدر ومادرم دادی به جا آورم وکار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، وفرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو بازگشتم (وتوبه کردم)، ومن از مسلمانانم». (سوره احقاف، آیه 15)

تفسیر: ای انسان، به مادر وپدر نیکی کن!

این آیات وآیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه «ظالم» و«محسن» که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالاً اشاره شده است.

نخست به وضع نیکوکاران پرداخته واز مسأله نیکی به پدر ومادر وشکر زحمات آنها که مقدّمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: «ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر ومادرش نیکی کند» (وَوَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ إِحْسَاناً).(1)

«وصیّت» و«توصیه» به معنی مطلق سفارش است ومفهوم آن منحصر به سفارش های مربوط به ما بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی امر ودستور وفرمان تفسیر کرده اند.

سپس به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته، می گوید: «مادر، او را با اکراه وناراحتی حمل می کند، وبا ناراحتی بر زمین می گذارد، ودوران حمل واز شیر باز گرفتنش سی ماه است» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَهْراً).

مادر در طول این سی ماه، بزرگ ترین ایثار وفداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد.

1- «توصیه» معمولاً به دو مفعول متعدّی می شود، منتها مفعول دوم همراه «باء» یا «إلی» خواهد بود. بنابراین«اِحساناً» نمی تواند مفعول دوم در آیه فوق باشد مگر اینکه «وَصَّینا» را به معنی «اَلزَمنا» بدانیم که متعدّی به دومفعول می شود بدون حروف جاره. یا برای آیه محذوفی قائل شویم وبگوییم در تقدیر چنین است: «وَصَّینَاالإنسانَ بِأن یُحسِنَ بِوالِدَیهِ إحساناً»، در این صورت اِحسانا مفعول مطلق برای فعل محذوفی است.

از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود، وناراحتی ها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که «ویار» نامیده می شود ویکی از سخت ترین حالات مادر است روی می دهد، وپزشکان می گویند بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هر قدر جنین رشد ونمو بیشتر می کند موادّ بیشتری از شیره جان مادر می گیرد وحتّی روی استخوان ها واعصابش اثر می گذارد، گاه خواب وخوراک واستراحت وآرامش را از او می گیرد، ودر آخر دوران حمل، راه رفتن وحتّی نشست وبرخاست برای او مشکل می شود، امّا با صبر وحوصله تمام وبه عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیامی گشایدوبرروی مادرلبخندمی زند،تمام این ناملایمات راتحمّل می کند.

دوران وضع حمل که یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می نهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین می گذارد، دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم وشبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودک پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی تواند محلّ درد را تعیین کند واگر ناراحتی از گرسنگی وتشنگی وگرما وسرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سر دهد واشک ریزد ومادر باید با کنجکاوی وصبر و حوصله تمام، یک یک این نیازها را تشخیص دهد وبرآورده سازد.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقت فرسا، وتأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ.

بیماری های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد ومادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتی های مادر سخن به میان آورده وسخنی از

پدر در میان نیست، نه به خاطر عدم اهمّیّت آن است چرا که پدر نیز در بسیاری

از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیه 233 سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (24 ماه) ذکر شده: (وَالْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یُتِمَّ

ص: 293

الرَّضَاعَةَ) «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شير مى دهند، (اين) براى كسى است كه بخواهد دوران شيرخوارگى را تكميل كند».

در حالى كه در آيه مورد بحث مجموع دوران حمل وشيرخوارگى فقط سى ماه ذكر شده، مگر ممكن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقها ومفسّران با الهام از روايات اسلامى در پاسخ گفته اند: آرى، حدّاقل دوران حمل، شش ماه وحدّاكثر دوران مفيد رضاع 24 ماه است، حتّى از جمعى از پزشكان پيشين، همچون جالينوس وابن سينا نقل شده كه گفته اند: خود با چشم شاهد چنين امرى بوده اند كه فرزندى بعد از شش ماه به دنيا آمده است.

ضمناً از اين تعبير قرآنى مى توان استفاده كرد كه هرقدر از مقدار حمل كاسته شود بايدبرمقداردوران شيرخوارى افزود،به گونه اى كه مجموعآسى ماه تمام راشامل گردد.

از ابن عبّاس نيز نقل شده كه هرگاه دوران باردارى زن نه ماه باشد بايد 21 ماه فرزند را شير دهد واگر حمل شش ماه باشد بايد 24 ماه شير دهد.

قانون طبيعى نيز همين را ايجاب مى كند، چرا كه كمبودهاى دوران حمل در دوران شيرخوارگى بايد جبران شود.

سپس مى افزايد: «حيات انسان همچنان ادامه مى يابد تا زمانى كه به كمال قدرت ونيروى جسمانى رسد، وبه مرز چهل سالگى وارد گردد» (حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً).(1)

برخى مفسّران «بلوغ اشد» (رسيدن به مرحله توانايى جسمى وعقلى) را با رسيدن چهل سالگى هماهنگ وبراى تأكيد مى دانند، ولى ظاهر اين است كه «بلوغ اشد» اشاره به بلوغ جسمانى ورسيدن به اربعين سنه (چهل سالگى) اشاره به بلوغ فكرى وعقلانى است چرا كه معروف است انسان غالباً در چهل سالگى به مرحله كمال عقل مى رسد وگفته اند: غالب انبيا در چهل سالگى مبعوث به نبوّت شدند.

ضمناً در اينكه بلوغ قدرت جسمانى در چه سنّى است، در آن نيز گفت وگوست،

1- «حتّی» در اینجا غایت برای جمله محذوف ودر تقدیر چنین است: وَ عاشَ الانسانُ وَاسْتَمَرَّت حَیاتُهُ حَتّیإذا بَلَغَ أشُدَّهُ. بعضی نیز آن را غایت برای «وَصَّینا» یا برای مراقبت پدر ومادر دانسته اند.این هر دو بعید به نظر می رسد، زیرا نه توصیه خداوند در مورد نیکی به پدر ومادر در چهل سالگی پایانمی پذیرد ونه مراقبت پدر ومادر از فرزند تا چهل سالگی ادامه دارد.

بعضی همان سنّ معروف بلوغ را می دانند که در آیه 34 سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در برخی روایات تصریح شده که هیجده سالگی است.

البتّه مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قراین روشن می شود.

در حدیثی آمده است: «اِنَّ الشَّیطانَ یَجُرُّ یَدَهُ عَلی وَجهِ مَن زادَ عَلَی الاَربَعِینَ وَ لَم یَتُب، وَ یَقُولُ بِأبی وَجهٌ لا یُفلَحُ؛ شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند واز گناه توبه نکنند می کشد ومی گوید: پدرم فدای چهره ای باد که هرگز رستگار نمی شود» (ودر جبین این انسان نور رستگاری نیست).(1)

از ابن عبّاس نیز نقل شده: «مَن بَلَغَ الاَربَعینَ وَ لَم یَغلِب خَیرُهُ شَرَّهُ فَلیَتَجَهَّز اِلَی النّارِ؛ هر که چهل سال بر او بگذرد ونیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنّم گردد».(2)

به هر حال، قرآن به دنباله این سخن می افزاید: این انسان لایق وباایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گوید: «پروردگارا، به من الهام ده وتوفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من وپدر ومادرم ارزانی داشتی به جا آورم» (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلَی وَالِدَیَّ).(3)

این تعبیر نشان می دهد که انسان باایمان در چنین سنّ وسالی، هم از عمق ووسعت نعمت های خدا بر او آگاه می گردد وهم از خدماتی که پدر ومادر به او کرده که تا به این حد رسیده، چرا که در این سنّ وسال معمولاً خودش پدر یا مادر می شود وزحمات طاقت فرسا وایثارگرانه آن دو را با چشم خود می بیند، وبی اختیار به یاد آنها می افتد، وبه جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: «خداوندا، به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

وبالاخره، در سومین تقاضایش عرض می کند: «خداوندا، صلاح ودرستکاری را در فرزندان ودودمان من تداوم بخش» (وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی).

1- تفسیر روح المعانی، ج 26، ص 17.
2- ارشاد القلوب، ج 1، ص 185.
3- «أوزِعنی» از مادّه «ایزاع» به چند معنی آمده: الهام کردن، بازداشتن از انحراف، ایجاد عشق وعلاقه، وتوفیق.

تعبیر به «لِی» (برای من)، ضمناً اشاره به این است که صلاح ونیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود.

وتعبیر «فِی ذُرِّیَّتِی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح ونیکوکاری در تمام دودمان اوست.

جالب اینکه در دعای اوّل، پدر ومادر را شریک می کند ودر دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می کند واین گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می کند.

ودر پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثّر است. می گوید: «پروردگارا، من در این سنّ وسال به سوی تو بازمی گردم وتوبه می کنم» (إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ).

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد وتا به آخر عمر همچنان ادامه یابد. آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام وبرای بنده ای چون من چقدر زشت ونازیباست که به سوی تو نیایم وخودم را از گناهان با آب توبه نشویم.

دیگر اینکه می گوید: «من از مسلمین هستم» (وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ).

در حقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه، ومفهومش این است که چون من توبه کرده ام وتسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن ومرا مشمول آن نعمت ها بفرما.

نکته ها:

1. این آیات ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که نخست رشد جسمانی وسپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمت های پروردگار وشکر زحمات طاقت فرسای پدر ومادر رسیده، وبه موقع از لغزش ها توبه می کند وبه انجام دادن اعمال صالح واز جمله تربیت فرزندان اهتمام می ورزد وسرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می کند، وهمین امر سبب می شود که غرق رحمت وغفران ونعمت های گوناگون خداوند شود.

آری، باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

2. جمله «وَصَّینَا الاِنسانَ» (به انسان توصیه کردیم) اشاره به این است که مسأله

ص: 296

نیکی به پدر ومادر از اصول انسانی است، حتّی کسانی که پایبند به دین ومذهبی نیستند طبق الهام فطرت به آن جذب می شوند؛ بنابراین، آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند بلکه نام انسان برای آنها شایسته نیست.

3. تعبیر «اِحساناً» (با توجّه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می آید) اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر ومادر نیکی های بزرگ وبرجسته انجام شود.

4. شرح درد ورنج های مادر در راه پرورش فرزند، هم به خاطر این است که محسوس تر وملموس تر است، وهم به خاطر اینکه زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمّیّت بیشتری برخوردار است، وبه همین دلیل، در روایات اسلامی تأکید بیشتری در مورد مادر شده است.

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: مَن اَبِرُّ؟ قالَ: اُمُّکَ. قالَ ثُمَّ مَن؟ قالَ: اُمُّکَ. قالَ ثُمَّ مَن؟ قالَ: اُمُّکَ. قالَ ثُمَّ مَن؟ قالَ اَباکَ: «ای رسول خدا، به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت. ودر چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت».(1)

در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر وناتوان خود را بر دوش گرفته بود وطواف می کرد، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: هَل أدَّیتُ حَقَّها: «آیا حقّ مادرم را اینسان ادا کرده ام؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: لا وَ لا بِزُفرَهٍ واحِدَهٍ: «نه، حتّی یک نفس او را جبران نکردی».(2)

5. در آیات قرآن اهمّیّت زیادی به پیوند خانوادگی واحترام واکرام پدر ومادر ونیز توجّه به تربیت فرزندان داده شده که در آیات مورد بحث به همه اشاره شده است، این به خاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچک تری به نام خانواده تشکیل می شود، همان گونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه ها وسپس از سنگ ها وآجرها تشکیل می گردد.

1- روح المعانى، ج 26، ص 16.
2- فى ظلال القرآن، ج 7، ص 415.

بدیهی است هرقدر این واحدهای کوچک از انسجام واستحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود ویکی از علل نابسامانی های اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبّتی از سوی پدران ومادران ونه پیوند مهر وعاطفه ای از سوی همسران.

منظره دردناک آسایشگاه های بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران ومادران ناتوانی است که ازکارافتاده واز خانواده طرد شده اند، شاهد بسیار گویایی برای این حقیقت تلخ است.

مردان وزنانی که بعد از یک عمر خدمت وتحویل فرزندان متعدّد به جامعه در ایّامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان وکمک های آنها دارند به کلّی رانده می شوند، در آنجا در انتظار مرگ روزشماری می کنند وچشم به در دوخته اند که آشنایی از در درآید؛ انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود.

به راستی تصوّر چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ می کند واین است راه ورسم دنیای مادّی وتمدّن منهای ایمان ومذهب.

جمله «أَن أَعمَلَ صالِحاً تَرضاهُ» بیانگر این واقعیّت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می شود وجمله «أحسَنَ ما عَمِلُوا» (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعدّدی از قرآن مجید آمده، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر وپاداش بندگان، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می دهد وهمه را به حساب آن می پذیرد (ر.ک: ج 21، ص 340 - 351).

توجه به حقوق پدر و مادر

(وَالَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أُفٍّ لَّکُمَا أَتَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی وَهُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللهَ وَیْلَکَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَیَقُولُ مَا هَذَا إِلاَّ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ)

وکسی که به پدر ومادرش می گوید: «اُف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من (روز قیامت) مبعوث می شوم؟! در حالی که پیش از من اقوامی زیادی بودند (وهرگز مبعوث

نشدند) ! وآن دو پیوسته (فریاد می کشند و) خدا را به یاری می طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حقّ است !» امّا او پیوسته می گوید: «این چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست». (سوره احقاف، آیه 17)

پایمال کنندگان حقوق پدر ومادر

در آیات قبل سخن از مؤمنانی بود که در پرتو ایمان وعمل صالح وشکر نعمت های حق وتوجّه به حقوق پدر ومادر وفرزندان به مقام قرب الهی راه می یابند ومشمول الطاف خاصّ او می شوند، در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند؛ افرادی بی ایمان، حق نشناس وعاقّ پدر ومادر. می فرماید: «وآن کسی که به پدر ومادرش می گوید: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند ومردند وهرگز مبعوث نشدند» (وَالَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُمَا أَتَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ

مِنْ قَبْلِی).(1)

امّا پدر ومادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره سر تسلیم نمی شوند «آنها فریاد می کشند وخدا را به یاری می طلبند که وای بر تو ای فرزند، ایمان بیاور که وعده خدا حقّ است» (وَ هُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللَّهَ وَیْلَکَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

امّا او همچنان به لجاجت وخیره سری خود ادامه می دهد وبا تکبّر وبی اعتنایی «می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست» (فَیَقُولُ مَا هَذَا إِلاَّ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ).

اینکه می گویید معاد وحساب وکتابی در کار است از خرافات وداستان های دروغین اقوام گذشته است ومن هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می شود چند وصف است: بی احترامی واسائه ادب نسبت به مقام پدر ومادر، زیرا «اف» در اصل به معنی هر چیز

1- «وَالّذِی قالَ...» مبتداست وخبر آن به اعتقاد بسیاری از مفسّران «اُولئِکَ الَّذین...» است که در آیه بعد آمدهومفرد بودن مبتدا با جمع بودن «اُولئِکَ» منافات ندارد، چرا که منظور از آن جنس است. ولی این احتمال نیزوجود دارد که خبر آن محذوف باشد ودر تقدیر چنین است: «وَ فِی مُقابِلِ الَّذینَ مَضی وَصفَهُمُ الَّذِی قالَلِوالِدَیهِ» ودر این صورت آیه بعد مستقل است، همان گونه که آیه «اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنهُم...» استقلال دارد.

کثیف وآلوده است ودر مقام توهین وتحقیر گفته می شود.(1)

بعضی نیز گفته اند: به معنی چرکی است که زیر ناخن جمع می شود که هم آلوده است وهم ناچیز.(2)

دیگر اینکه نه تنها ایمان به قیامت وروز رستاخیز ندارند، بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزءِ افسانه ها وپندارهای خرافی می شمرند.

وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند وروحشان از غرور وجهل وخودخواهی انباشته است.

آری، پدر ومادر دلسوز او هر چه تلاش وکوشش می کنند که او را از گرداب جهل وبی خبری نجات دهند تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود، او همچنان در کفر خود پافشاری می کند واصرار می ورزد وسرانجام ناچار او را رها می کنند (ر.ک: ج 21، ص 352 - 354).

دعا برای پدر و مادر

اشاره

(رَّبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتِی مُؤْمِناً وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

وَلاَ تَزِدِ الظَّالِمِینَ إِلاَّ تَبَاراً)

پروردگارا! مرا، وپدر ومادرم وهمه کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، وجمیع مردان وزنان با ایمان را بیامرز؛ وستمکاران را جز هلاکت میفزا!». (سوره نوح، آیه 28)

تفسیر:

در آخرین آیه این سوره نوح برای خودش وکسانی که به او ایمان آورده بودند، چنین دعا می کند: «پروردگارا! مرا بیامرز، همچنین پدر ومادرم، وتمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، وتمام مؤمنین ومومنات را، وظالمان را جز هلاکت میفزا» (رَبِّ إغْفِرْ لِی وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ لاَ تَزِدِ الظَّالِمِینَ

إِلاَّ تَبَارًا).(3)

1- راغب،مفردات.
2- در زمینه معنی «اف» بحث های دیگری در سوره اسراء، آیه 23 آوردیم.
3- «تَبار» به معنی هلاکت است وبه معنی زیان وخسارت نیز تفسیر شده است.

این طلب آمرزش، برای این است که نوح می خواهد بگوید: گرچه من صدها سال تبلیغ مستمر داشتم، وهر گونه زجر وشکنجه را در این راه تحمل کردم، اما چون ممکن است ترک اولایی در این مدت از من سر زده باشد، من از آن هم تقاضای عفو می کنم، وهرگز خود را در پیشگاه مقدست تبرئه نمی نمایم.

وچنین است حال «اولیاء اللّه» که بعد از آن همه زحمت وتلاش در راه خدا، باز هم خویش را مقصر می دانند، وهرگز گرفتار غرور وخود بزرگ بینی نمی شوند، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک، چنان مغرور می شوند که گویی از خداوند طلبکارند!.

نوح، در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می کند:

«اول» برای خودش، مبادا قصور وترک اولایی از او سر زده باشد.

«دوم» برای پدر ومادرش، به عنوان قدردانی وحق شناسی از زحمات آنان.

«سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند هر چند کم بودند، وسپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.

«چهارم» برای مردان وزنان باایمان در تمام جهان ودر تمام طول تاریخ، واز اینجا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم در تمام دوران بر قرار می سازد.

ولی در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می کند، اشاره به اینکه آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند (ر.ک: ج 25، ص 98 و 99).

بخش سوم: احکام مربوط به زنان

اشاره

ص: 303

ص: 304

حرمت مقاربت با زنان در عادت ماهیانه

اشاره

(وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذیً فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِی الْمَحِیضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمْ اللهُ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ * نِسَاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لاِنفُسِکُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ مُلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ)

واز تو، درباره حیض (وعادت ماهیانه) سؤال می کنند، بگو: «مایه ناراحتی وآلودگی است؛ ازاین رو در حال حیض، از زنان کناره بگیرید. وبا آنان نزدیکی نکنید، تا پاک شوند. وهنگامی که پاک شدند، آن گونه که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید! چرا که خداوند، هم توبه کنندگان را دوست دارد، وهم پاکان را». * زنان شما، محلّ بذرافشانی شما هستند؛ پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنها آمیزش کنید. و(با پرورش فرزندان صالح، اثر نیکی) برای خود، از پیش بفرستید. واز (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید وبدانید او را ملاقات خواهید کرد. وبه مؤمنان، بشارت ده! (سوره بقره، آیات 222-223)

شأن نزول:

زنان در هر ماه حدّاقل به مدّت سه روز وحدّاکثر ده روز قاعده می شوند وآن، عبارت از خونی است که با اوصاف خاصّی که در کتاب های فقهی آمده از رحم زن خارج می گردد. زن را در چنین حال «حائض» وآن خون را خون «حیض» می گویند. آیین کنونی یهود ونصاری احکام ضدّ یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند که سؤال برانگیز است.

جمعی از یهود می گویند: معاشرت مردان با این گونه زنان مطلقاً حرام است

هرچند به صورت غذا خوردن سر یک سفره ویا زندگی در یک اتاق باشد. مثلاً می گویند: جایی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند، اگر نشست باید لباس خود را بشوید وگرنه نجس است، ونیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس وبدن را باید شست وشو دهد.

به طور خلاصه، زن را در این مدّت یک موجود ناپاک ولازم الاجتناب می دانند.

در مقابل این گروه، نصاری می گویند: هیچ فرقی میان حالت حیض زنان وغیر حیض نیست وهمه گونه معاشرت حتّی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است.

مشرکان عرب به خصوص آنها که در مدینه زندگی می کردند، کم وبیش به خُلق وخوی یهود انس گرفته بودند وبا زنان حائض مانند یهود رفتار می کردند ودر زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می شدند. همین اختلاف در آیین وافراط وتفریط های غیر قابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره سؤال کنند. در پاسخ آنان این آیه نازل شد.(1)

تفسیر: حکم زنان در عادت ماهیانه

در نخستین آیه به سؤالی برخورد می کنیم وآن درباره عادت ماهیانه زنان است. می فرماید: «واز تو درباره حیض سؤال می کنند، بگو: چیز زیانبار وآلوده ای است» (وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذًی).

وبلافاصله می افزاید: «حال که چنین است در حالت قاعدگی، از زنان کناره بگیرید وبا آنان نزدیکی نکنید، تا پاک شوند» (فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِی الْمَحِیضِ وَ لاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ).

«ولی هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید. خداوند توبه کنندگان را دوست دارد وپاکان را (نیز) دوست دارد» (فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اللهُ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ).

1- فقه القرآن، ج 1، ص 51؛ تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 438، ذیل آیه مورد بحث ؛ روح المعانی، ج 2، ص120،ذیل آیه مورد بحثسنن الکبری، ج 2، ص 12، ح 1531.

«مَحیض» مصدر میمی وبه معنای عادت ماهیانه است. در معجم مقاییس اللغه آمده است: این واژه در اصل به معنای خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام «سَمُرَه»، سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است. ولی در تفسیر کبیر آمده است که «حَیض» در اصل به معنای سیل است ولذا به هنگامی که سیل جریان پیدا کند «حاضَ السّیل» گفته می شود، ونیز به همین مناسبت به جایی که آب به سوی آن جریان پیدا می کند حوض می گویند.

امّا از گفته راغب در مفردات عکس این استفاده می شود که این واژه در اصل به معنای خون عادت است سپس به معانی دیگر اطلاق شده.

در هر حال، منظور در اینجا خون است که قرآن آن را «اذی» (چیز زیانبار وآلوده) معرّفی کرده است.

در حقیقت این جمله فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان در حالت قاعدگی را که در جمله بعد آمده است بیان می کند، زیرا آمیزش در چنین حالتی، علاوه بر اینکه تنفّرآور است، زیان های بسیاری به بار می آورَد که طبّ امروز نیز آن را اثبات کرده، از جمله احتمال عقیم شدن مرد وزن، وایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب بیماری های آمیزشی (مانند سفلیس وسوزاک) ونیز التهاب اعضای تناسلی زن ووارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد وغیر اینها که در کتاب های طب آمده است. بدین روپزشکان، آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.

منشأ پیدایش خون حیض، مربوط به احتقان وپر خون شدن عروق رحم سپس پوسته پوسته شدن مخاط آن وجریان خون های موجود است. ترشح خون مزبور ابتدائآ نامنظّم وبی رنگ است ولی به زودی سرخ رنگ ومنظّم می شود وسرانجام بار دیگر کم رنگ ونامرتّب می گردد.(1)

اصولاً خونی که هنگام عادت ماهیانه دفع می شود، خونی است که هر ماه در

عروق داخلی رحم برای تغذیه جنین احتمالی جمع می گردد. زیرا می دانیم رحم

زن در هر ماه یک تخمک تولید می کند ومقارن آن، عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملوّ از خون می شود. اگر در این موقع که تخمک

1- اعجاز قرآن، ص 55 (اقتباس).

وارد رحم می شود اسپرم، که نطفه مرد است، در آنجا موجود باشد تشکیل جنین می دهد وخون های موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می شود، در غیر این صورت براثر پوسته پوسته شدن مخاط رحم وشکافتن جدار رگ ها، خون موجود خارج می شود واین همان خون حیض است. واز اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خون ها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد ولذا از آن صدمه می بیند.

جمله «یَطهُرنَ» به گفته بسیاری از مفسّران، به معنای پاک شدن زن از خون حیض است وامّا جمله «فَإذا تَطَهَّرنَ» را بسیاری به معنای غسل کردن گرفته اند. بنابراین طبق جمله اوّل، به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هرچند غسل نکرده باشد وطبق جمله دوم، تا غسل نکند جایز نیست.(1)

بر این اساس، آیه خالی از ابهام نیست ولی با توجّه به اینکه جمله دوم تفسیری است بر جمله اوّل ونتیجه آن - لذا با فاء تفریع عطف شده - به نظر می رسد که «تَطَهَّرنَ» نیز به معنای پاک شدن از خون است. بنابراین با پاک شدن از عادت، آمیزش مجاز است به خصوص اینکه در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود واین همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده اند که بعد از پاک شدن از خون حیض حتّی قبل از غسل، آمیزش جنسی جایز است. ولی بدون شک بهتر این است که بعد از غسل باشد.

جمله «مِن حَیثُ اَمَرَکُمُ اللهُ» (از آن طریق که خداوند دستور داده) می تواند تأکیدی بر جمله قبل باشد، یعنی فقط در حال پاکی زنان، آمیزش جنسی داشته باشید نه در غیر این حالت.

وممکن است مفهوم وسیع تری از آن استفاده کرد، یعنی بعد از پاک شدن نیز آمیزش باید در چارچوب فرمان خدا باشد. این فرمان می تواند فرمان تکوینی پروردگار یا فرمان تشریعی او باشد، زیرا خداوند برای بقای نوع انسان، جاذبه مخصوصی در میان دو جنس مخالف نسبت به یکدیگر قرار داده وبه همین دلیل آمیزش جنسی لذّت خاصّی برای هر دو طرف دارد.

1- دومی مفهوم شرط واوّلی مفهوم غایت است.

ولی مسلّم است که هدف نهایی، بقای نسل بوده واین جاذبه ولذّت، مقدّمه آن است. روی این اصل، لذّت جنسی باید تنها در مسیر بقای نسل قرار گیرد وبه همین جهت استمنا ولواط ومانند آن نوعی انحراف از این فرمان تکوینی وممنوع است.

ونیز ممکن است مراد امر تشریعی باشد، یعنی بعد از پاک شدن زنان از عادت ماهیانه، باید جهات حلال وحرام را در حکم شرع در نظر بگیرید.

بعضی نیز گفته اند: مفهوم این جمله ممنوع بودن آمیزش جنسی با همسران از غیر طریق معمولی است. ولی با توجّه به اینکه در آیات گذشته سخنی از این مطلب در میان نبوده، این تفسیر مناسب به نظر نمی رسد.(1)

در آیه دوم اشاره زیبایی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده، می فرماید: «همسران شما محلّ بذرافشانی شما هستند» (نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ).

«پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنان آمیزش نمایید» (فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ).

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند. این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است، در حالی که نکته ظریفی در این تشبیه نهفته است. در حقیقت قرآن می خواهد ضرورت وجود زن در اجتماع انسانی را نشان دهد که زن وسیله اطفای شهوت وهوسرانی مردان نیست بلکه وسیله ای است برای حفظ حیات نوع بشر. این سخن برای کسانی که به جنس زن همچو یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می نگرند، هشداری محسوب می شود.

«حَرث» مصدر است وبه معنای بذرافشانی است وگاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می شود.

«أنّی» از اسماءِ شرط است وغالباً به معنای «مَتی» که به معنای زمان است استعمال می شود، ودر این صورت آن را «أنّی» زمانیه می گویند، وگاه نیز به معنای مکان است، مانند آنچه در آیه 37 سوره آل عمران آمده: (قَالَ یَا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ) «زکریّا گفت: ای مریم، این غذا(ی بهشتی) را از کجا آورده ای؟ گفت: از نزد خدا».

1- توجّه داشته باشید حَیْثُ هم به عنوان ظرف مکان، وهم به عنوان ظرف زمان آمده است، ودر اینجا می تونداشاره به زمان مجاز بودن آمیزش جنسی، یعنی زمان پاکی باشد.

اگر «أنّی» در آیه مورد بحث زمانیه باشد، توسعه زمانی مسأله آمیزش جنسی را بیان می کند، یعنی در هر ساعتی از شب وروز مجاز هستید واگر مکانیه باشد، توسعه در مکان وچگونگی انواع آمیزش است.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به هر دو جنبه باشد، وبه این ترتیب دو همسر می توانند هرگونه ودر هر زمان ومکان از لذّت جنسی بهره گیرند (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).

سپس در ادامه آیه می افزاید: «با اعمال صالح وپرورش فرزندان صالح، آثار نیکی برای خود از پیش بفرستید» (وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ).

اشاره به اینکه هدف نهایی از آمیزش جنسی، لذّت وکامجویی نیست بلکه باید از این موضوع برای ایجاد وپرورش فرزندان شایسته استفاده کرد وآن را به عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش فرستاد.

این سخن هشدار می دهد که باید در انتخاب همسر، اصولی را رعایت کرد تا به این نتیجه مهم، یعنی تربیت فرزندان صالح ونسل شایسته انسانی منتهی شود.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اِذا ماتَ ابنُ آدَمَ انقَطَعَ أمَلُهُ اِلاّ عَن ثَلاثٍ: صَدَقَهٍ جاریَهٍ وَ عِلمٍ یُنتَفَعُ بِهِ وَ وَلَدٍ صالِحٍ یَدعُو لَهُ؛ هنگامی که انسان می میرد، امیدش جز از سه چیز قطع می شود: صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتّباً بهره گیری می شود) وعلمی که از آن سود می برند وفرزند صالحی که برای او

دعا می کند».(1)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَیسَ یَتبَعُ الرَّجُلَ بَعدَ مَوتِهِ مِنَ الأجرِ إلاّ ثَلاثُ خِصالٍ: صَدَقَهٌ أجراها فی حَیاتِهِ فَهِیَ تَجری بَعدَ مَوتِهِ، وَ سُنَّهُ هُدًی سَنَّها وَکانَ تُعمَلُ بِها بَعدَ مَوتِهِ، وَ وَلَدٌ صالِحٌ یَستَغفِرُ لَهُ؛ هیچ گونه اجر وپاداشی بعد از مرگ به دنبال انسان نمی آید مگر سه چیز: صدقه جاریه ای که در حیات خود فراهم ساخته وبعد از مرگش ادامه دارد (مانند بناهای خیر) وسنّت هدایت گری که آن را برقرار کرده وبعد از مرگ او به آن عمل می کنند، وفرزند صالحی که برای او استغفار کند».(2)

1- بحارالأنوار، ج 2، ص 22؛ مستدرک، ج 12، ص 230، وج 14، ص 45؛ مجمع البیان، ج 1، ص 321.
2- بحارالأنوار، ج 6، ص 294، ح 4؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 174، وج 19، ص 171؛ کافی، ج 7، ص 56.

همین مضمون در روایات متعدّد دیگری نیز وارد شده است، ودر بعضی از روایات، شش موضوع ذکر شده که اوّلین آنها فرزند صالح است.(1)

به این ترتیب، فرزندان صالح در کنار آثار علمی وتألیف کتاب های هدایت کننده وتأسیس بناهای خیر همچو مسجد وبیمارستان وکتابخانه قرار گرفته اند.

ودر پایان آیه دستور به تقوا می دهد، می فرماید: «واز خدا بپرهیزید وبدانید او را ملاقات خواهید کرد، وبه مؤمنان بشارت ده» ! بشارت رحمت الهی وسعادت ونجات در سایه تقوا (وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاَقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

از آنجا که مسأله آمیزش جنسی مسأله ای است مهم وبا پرجاذبه ترین غرایز انسان سروکار دارد، خداوند در جمله های آخر آیه مؤمنان را به دقّت در این امر وپرهیز از هرگونه گناه وانحراف دعوت فرموده وبه آنها هشدار می دهد که بدانید همگی

به ملاقات پروردگار خواهید شتافت وتنها راه نجات، ایمان وتقوای در سایه

ایمان است.

نکته ها:

1. رفتار اقوام پیشین با زنان

چنانکه اشاره شد، اقوام پیشین در مورد زنان هنگام عادت ماهیانه، عقاید مختلفی داشتند: یهود فوق العاده سخت گیری می کردند ودر این ایّام به کلّی از زنان در همه چیز جدا می شدند؛ در خوردن وآشامیدن ومجلس وبستر، ودر تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می شود.(2)

وبرعکس آنها، مسیحیان هیچ محدودیّت وممنوعیّتی برای خود در برخورد با زنان در این ایّام قائل نبودند، وبت پرستان عرب، دستور وسنّت خاصّی نزد آنها در

1- بحارالأنوار، ج 6، ص 293، ح 2، وج 68، ص 257، وج 100، ص 64؛ صدوق، خصال، ج 1، ص 323.

2- در باب 15 از سفر لاویان تورات چنین می خوانیم: «اگر زنی صاحبه جریان باشد وجریان از بدنش خونحیض باشد تا هفت روز جدا خواهد بود وهر کس او را مس کند تا به شام ناپاک باشد. وهر چیزی که وقت جداماندنش بر آن بخوابد ناپاک وهرچه که بر آن نشسته باشد ناپاک باشد. وهر کسی که بسترش را لمس نمایدلباس خود را بشوید وخویشتن را با آب شست وشو دهد وتا به شام ناپاک باشد...» واحکام دیگری ازاین قبیل.

این زمینه یافت نمی شد، ولی ساکنان مدینه واطراف آن، بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودند ودر معاشرت با زنان در حال حیض سختگیری هایی داشتند، در حالی که سایر عرب چنین نبودند وحتّی شاید آمیزش جنسی را در این حال جالب می دانستند ومعتقد بودند که اگر فرزندی نصیب آنها شود بسیار خونریز خواهد بود، واین از صفات بارز ومطلوب نزد اعراب بادیه نشین خونریز بود.(1)

2. جمع بین طهارت وتوبه

ذکر طهارت وتوبه در کنار یکدیگر در آیات مورد بحث ممکن است اشاره به این باشد که طهارت مربوط به پاکیزگی ظاهر وتوبه اشاره به پاکیزگی باطن است.

این احتمال نیز وجود دارد که طهارت در اینجا به معنای آلوده نشدن به گناه بوده باشد، یعنی خداوند هم کسانی را که آلوده به گناه نشده اند دوست دارد وهم کسانی که بعد از آلودگی توبه کنند ودر زمره پاکان درآیند.

ضمناً اشاره به مسأله توبه در اینجا ممکن است ناظر به این باشد که بعضی بر اثر فشار غریزه جنسی نمی توانستند خویشتن داری کنند وبرخلاف امر خدا به گناه آلوده می شدند، سپس از عمل خود پشیمان شده، برای اینکه راه بازگشت را به روی خود بسته نبینند واز رحمت حق مأیوس نشوند، طریق توبه را به آنها نشان می دهد(2)

(ر.ک: ج 2، ص 165 - 174).

حکم ایلاء

اشاره

(لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

کسانی که زنان خود را «ایلاء» می نمایند[سوگند می خورند که با آنها، آمیزش نکنند،]حق

1- تفسیر المیزان، ج 2، ص 208 (اقتباس)؛ در کتاب انیس الاعلام، ج 2، ص 106 و107 نیز شرح مبسوطی باذکر مدارک در این باره آمده است.
2- درباره حقیقت توبه وشرایط آن، ذیل آیه 17 سوره نساء وآیه 5 سوره نور بحث خواهیم کرد.

دارند چهار ماه انتظار بكشند؛ اگر بازگشت كنند، (چيزى بر آنها نيست)؛ زيرا خداوند، آمرزنده ومهربان است. * واگر تصميم به جدايى گرفتند، (آن هم با شرايطش مانعى ندارد؛) چرا كه خداوند شنوا وداناست. (سوره بقره، آيات 226-227)

تفسير: مبارزه با يک رسم زشت جاهلى

در دوران جاهليّت، زن هيچ ارزش ومقامى در جامعه عرب نداشت وبه همين جهت، براى جدايى، يا زير فشار قرار دادن او، راه هاى زشتى وجود داشت كه يكى از آنها «ايلاء»(1) - به معناى سوگند خوردن بر ترک عمل زناشويى - بود. به اين ترتيب كه

هر زمان مردى از همسر خود متنفّر مى شد سوگند ياد مى كرد كه با او همبستر نگردد وبا اين راه غير انسانى، همسر خود را در تنگنا مى گذاشت؛ نه او را رسماً طلاق مى داد

تا آزادانه شوهر انتخاب كند ونه بعد از آن حاضر مى شد آشتى كرده وبا همسر خود زندگى مطلوبى داشته باشد.

البتّه روشن است كه مردان خود غالباً تحت فشار قرار نمى گرفتند چون همسران متعدّدى داشتند.

آيات مورد بحث با اين سنّت غلط مبارزه مى كند وراه گشودن اين سوگند را بيان مى دارد، مى فرمايد: «كسانى كه زنان خود را ايلاء مى كنند (سوگند مى خورند كه با آنها آميزش جنسى نكنند) حق دارند چهار ماه انتظار كشند» (لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ).

اين چهار ماه مهلت براى اين است كه وضع خويش را با همسر خود روشن كنند وزن را از اين نابسامانى نجات دهند.

آن گاه مى افزايد: «اگر (در اين فرصت) تصميم به بازگشت گرفتند، خداوند آمرزنده ومهربان است» (فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آرى، خداوند گذشته او را در اين مسأله وهمچنين شكستن سوگند را بر او مى بخشد، هرچند كفّاره آن - چنانكه خواهيم گفت - به قوّت خود باقى است.

1- «ایلاء» از مادّه «ألو» به معنای قدرت نمایی وتصمیم است، وچون سوگند نمونه ای از آن است، این واژه بر آناطلاق گردیده.

در آیه بعد می افزاید: «واگر تصمیم به جدایی گرفتند (آن هم با شرایطش مانعی ندارد؛ زیرا) خداوند شنوا وداناست» (وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاَقَ فَإِنَّ اللهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ).

وهرگاه مرد هیچ یک از این دو راه را انتخاب نکند، یعنی نه به زندگی سالم زناشویی بازگردد ونه زن را با طلاق رها سازد، در اینجا حاکم شرع دخالت می کند ومرد را به زندان می اندازد وبر او سخت می گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه، مجبور شود یکی از دو راه را برگزیند وزن را از حال بلاتکلیفی درآورَد.

به این ترتیب، با اینکه اسلام حکم «ایلاء» (سوگند خوردن بر ترک آمیزش جنسی) را به کلی ابطال نکرده امّا آثار سوء آن را از بین برده، زیرا به کسی اجازه نمی دهد، از این راه، همسرش را سرگردان سازد، واگر می بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الاجل تعیین کرده، نه به خاطر این است که می توان از این طریق مقداری از حقوق زناشویی را باطل کرد، بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البتّه این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه باشد لازم است این فاصله کمتر شود).

نکته ها:

1. ایلاء یک حکم استثنایی است

در آیات گذشته سخن از سوگندهای لغو وبی اثر بود وگفتیم هر سوگندی که برای کار خلافی باشد، جزءِ سوگندهای لغو وبیهوده است وشکستن آن هیچ محذوری ندارد ومطابق این حکم، باید سوگند بر ترک وظیفه زناشویی مطلقاً اثری نداشته باشد در حالی که در اسلام برای آن کفّاره قرار داده شده(1) (همان کفّاره شکستن قسم که در

بحث سابق گفته شد) این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج تا برای ابطال حقوق زن، به این شیوه ناجوانمردانه متوسّل نشوند واین کار را تکرار نکنند.

..

1- اگر مرد قبل از چهار ماه، آمیزش جنسی کند، کفّاره آن مسلّم واجماعی است، واگر بعد از چهار ماه باشد،این حکم در میان فقها مشهور است هرچند بعضی، کفّاره را در این صورت انکار کرده اند.

2. مقایسه حکم اسلام ودنیای غرب

در غرب وسنّت های جاهلی آنها نیز چیزی شبیه ایلاء وجود دارد که آن را جدایی جسمانی می نامند.

توضیح اینکه چون طلاق در میان مسیحیان نیست، بعد از انقلاب کبیر فرانسه، یکی از راه هایی که برای جدایی میان زن ومردی که حاضر نبودند با هم زندگی کنند تصویب شد، جدایی جسمی بود وآن این بود که زن ومرد موقّتاً از هم جدا شده ودر خانه های جداگانه زندگی می کردند (وظیفه انفاق از سوی مرد وتمکین از سوی زن ساقط می شد ولی رابطه ازدواج برقرار بود) با این حال نه مرد می توانست همسر دیگری اختیار کند ونه زن می توانست شوهر نماید. مدّت این جدایی ممکن بود تا سه سال ادامه یابد وبعد از این مدّت ناچار بودند با هم زندگی کنند.(1)

گرچه دنیای غرب این جدایی را تا سه سال اجازه می دهد، ولی اسلام اجازه نمی دهد بیش از چهار ماه این وضع نابسامان ادامه یابد، مرد باید بعد از این مدّت وضع خود را روشن سازد واگر سرپیچی کند، حکومت اسلامی می تواند او را تحت فشار قرار دهد تا کار را یکسره کند.

3. اوصاف الهی در پایان هر آیه

قابل توجّه اینکه در بسیاری از آیات قرآن اوصافی از خداوند، پایانگر بحث هاست. این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد وچنان نیست که انتخاب آن بدون مناسبت صورت گرفته باشد، از جمله در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ایلاء وتصمیم بر شکستن این قسم گناه آلود می گوید، آیه با جمله «غفور رحیم» ختم می شود، اشاره به اینکه این حرکت صحیح، سبب می شود گذشته گناه آلود مشمول غفران رحمت الهی گردد، وهنگامی که سخن از تصمیم بر طلاق در میان است، روی اوصاف «سمیع علیم» تکیه می شود. یعنی خداوند سخنان شما را می شنود واز انگیزه طلاق وجدایی آگاه است وشما را بر طبق آن جزا می دهد (ر.ک: ج 2، ص 180 - 184).

1- حقوق زن در اسلام واروپا.

حکم عدّه زنان مطلّقه

اشاره

(وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَهَ قُرُوءٍ وَلاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِی أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الاْخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذَلِکَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاَحاً وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَهٌ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)

زنان مطلّقه، باید تا سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (وپاک شدن) انتظار بکشند (وعدّه نگه دارند)؛ واگر به خدا وروز بازپسین، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده، کتمان کنند. وهمسرانشان، برای بازگرداندن آنها (به زندگی زناشویی) در این مدّت، (از دیگران) سزاوارترند؛ این در صورتی است که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. وبرای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ ومردان بر آنان برتری دارند؛ وخداوند توانا وحکیم است. (سوره بقره، آیه 228)

تفسیر: عدّه یا حریم ازدواج

در آیه قبل سخن از طلاق بود، ودر این بخش سخن از احکام طلاق وآنچه مربوط به آن است که در مجموع، پنج حکم بیان شده. نخست درباره عدّه می فرماید: «زنان مطلّقه باید به مدّت سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (وپاک شدن) انتظار بکشند» (وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاَثَهَ قُرُوءٍ).

«قروء» جمع «قُرء» (بر وزن قفل) هم به معنای عادت ماهیانه وهم پاک شدن از آن آمده است، ولی این دو معنی را می توان در یک مفهوم کلّی جمع کرد وآن انتقال از یکی از دو حالت به حالت دیگر است. راغب در مفردات معتقد است که «قُرء» در حقیقت اسم برای داخل شدن از حالت حیض به پاکی است، وچون هر دو عنوان در آن مطرح است، گاهی بر حالت حیض وگاهی به پاکی اطلاق می شود.

از بعضی از روایات(1) وبسیاری از کتاب های لغت نیز استفاده می شود که «قُرء»

1- كافى، ج 6، ص 99، ح 3؛ وسائل الشيعه، ج 22، ص 187 و202؛ فقه الرّضا، ص 245.

به معنای جمع است وچون در حالت پاکی زن، خون عادت در وجود او جمع می شود، این واژه به پاکی اطلاق شده است.

به هر حال در روایات متعدّدی تصریح شده که منظور از «ثلاثه قروء» که حدّ عدّه است، سه مرتبه پاک شدن زن از خون حیض است.(1)

واز آنجا که طلاق باید در حال پاکی - که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد - انجام گیرد، این پاکی یک مرتبه محسوب می شود وهنگامی که بعد از آن دوبار عادت ببیند وپاک شود، به محض اینکه پاکی سوم به پایان رسید ولحظه ای عادت شد، عدّه به پایان رسیده وازدواج او در همان حالت جایز است.

ولی علاوه بر روایات، این حقیقت را از خود آیه نیز می توان استفاده کرد، زیرا اوّلاً «قُرء» دو جمع دارد؛ یکی «قُروء» ودیگری «اَقراء». بعضی تصریح کرده اند که «قُرء» به معنای پاکی وجمعش «قُروء» و«قُرء» به معنای حیض، جمعش «اَقراء» است. بنابراین «قُروء» در آیه مورد بحث به معنای ایّام پاکی زن است نه ایّام حیض.(2)

ثانیآ همان گونه که در بالا اشاره شد، «قُرء» در اصل به معنای جمع شدن است وجمع شدن با حالت پاکی وطهر تناسب بیشتری دارد، زیرا در این حالت تدریجآ خون در رحم جمع می شود ودر هنگام عادت بیرون می ریزد وپراکنده می گردد.(3)

دومین حکم این است: «واگر به خدا وروز رستاخیز ایمان دارند، برای آنان حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده است، کتمان کنند» (وَ لاَ یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِی أَرْحَامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْاْخِرِ).

قابل توجّه اینکه مسأله آغازوپایان ایّام عدّه راکه معمولاًخودزن می فهمدنه دیگری، بر عهده او گذاشته وگفتارش را سند قرار داده است. لذا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث می فرماید: «قَد فَوَّضَ اللهُ إلَی النِّساءِ ثَلاثَةَ أشیاءَ الحَیضَ وَالطُّهرَ وَالحَملَ؛ خداوندسه چیزرابه زنان واگذارکرده:عادت ماهیانه،پاک شدن،حامله بودن».(4)

1- نورالثقلین، ج 1، ص 220، وسائل الشیعه، ج 22، ص 116، ح 28158.
2- قاموس اللّغه، مادّه قرء.
3- لسان العرب، مادّه قرء.
4- مجمع البیان، ج 1، ص 326، ذیل آیه مورد بحث ؛ وسائل الشیعه، ج 22، ص 222، ح 28440.

از آیه مورد بحث نیز می توان این معنی را اجمالاً استفاده کرد، زیرا می فرماید: برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده کتمان کند وبرخلاف واقع سخن گوید، یعنی سخن او مورد قبول است.

جمله «ما خَلَقَ اللهُ فی أرحامِهِنّ» به گفته جمعی از مفسّران دو معنی می تواند داشته باشد: «فرزند» و«عادت ماهیانه»، زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است. یعنی نباید حمل خود را مخفی دارد وبگوید به عادت ماهیانه مبتلا می شود، تا مدّت عدّه را کمتر کند (زیرا عدّه زن باردار وضع حمل است).

ودر مورد عادت ماهیانه چه از نظر شروع وچه از نظر پایان نیز نباید خلاف گویی کند. استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی رسد.

سومین حکمی که از آیه استفاده می شود این است که شوهر در عدّه طلاق رجعی حقّ رجوع دارد. می فرماید: «همسران آنها برای رجوع به آنها (واز سر گرفتن زندگی مشترک) در مدّت عدّه (از دیگران) سزاوارترند، هرگاه خواهان اصلاح باشند» (وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذلِکَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاَحًا).(1)

در واقع در موقعی که زن در عدّه طلاق رجعی است، شوهر می تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سر گیرد؛ با هر سخن ویا عملی که به قصد بازگشت باشد این معنی حاصل می شود منتهی با جمله «اِن أرادوا اِصلاحآ» این حقیقت را بیان کرده که باید هدف از بازگشت، اصلاح باشد نه همچون دوران جاهلیّت که مردان با سوءِ استفاده از این حق، زنان را زیر فشار قرار داده ودر حالتی میان شوهر داشتن ومطلّقه بودن نگه می داشتند.

این حق در صورتی است که راستی از کار خود پشیمان شده و بخواهد به طور جدّی زندگی خانوادگی را از سر گیرد وهدفش ایجاد ضرر وبلاتکلیف ساختن

زن نباشد.

ضمناً از اینکه در ذیل آیه مسأله رجوع مطرح شده است استفاده می شود که حکم نگه داشتن عدّه در آغاز آیه نیز مربوط به این گروه از زنان است. به تعبیری دیگر، آیه

1- راغب در مفردات می گوید: «بُعُولَه» جمع بَعْل (بر وزن نعل) به معنای شوهر است، وبعضی گفته اند: به زنوشوهر هر دو اطلاق می شود (تفسیر کبیر، ج 6، ص 93) وگاه گفته شده: از این واژه، نوعی معنای برتریفهمیده می شود.

به طور کلّی از طلاق رجعی سخن می گوید. بنابراین مانعی ندارد که بعضی از اقسام طلاق اصلاً عدّه نداشته باشد.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته می فرماید: «وبرای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده» (وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

به گفته طبرسی در مجمع البیان، این جمله از کلمات جالب وجامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد ودر واقع بحث را به مسائل مهم تری فراتر از طلاق وعدّه کشانیده وبه مجموعه حقوق زناشویی مردان وزنان اشاره می کند، می گوید: «همان طور که برای مرد حقوقی بر عهده زنان گذارده شده، همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظّف به رعایت آنند، زیرا در اسلام هرگز حق یکطرفه نیست وهمیشه به صورت متقابل است». (1)

واژه «مَعروف» که به معنای کار نیک شناخته شده ومعقول ومنطقی است، در این سلسله آیات (از آیه مورد بحث تا آیه 241) دوازده بار تکرار شده تا هشداری به مردان وزنان باشد که هرگز از حقّ خود سوءِ استفاده نکنند، بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر، در تحکیم پیوند زناشویی وجلب رضای الهی بکوشند.

وسرانجام در پنجمین حکم می فرماید: «ومردان بر آنها برتری دارند» (وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ).

که در حقیقت تکمیلی است بر آنچه درباره حقوق متقابل زن ومرد قبلاً گفته شد، ومفهومش این است که مسأله عدالت میان زن ومرد به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند وباید همراه یکدیگر گام بردارند، وآیا راستی لازم است آن دو در همه چیز مساوی باشند؟

با توجّه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی وروحی زن ومرد وجود دارد، پاسخ این سؤال روشن می شود که جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده، به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد؛ قانون آفرینش ووظیفه حسّاس مادری وپرورش نسل های نیرومند را بر عهده او گذاشته ازاین رو سهم بیشتری از عواطف واحساسات به او داده است، در حالی که طبق این قانون، وظایف سنگین تر

1- مجمع البیان، ج 1، ص 327، ذیل آیه مورد بحث.

اجتماعی بر عهده جنس مرد گذاشته شده وسهم بیشتری از تفکّر به او اختصاص یافته است.

بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه ومقاومت وتحمّل شداید دارد بر عهده مردان گذاشته شود، ووظایفی که عواطف واحساسات بیشتری را می طلبد بر عهده زنان. از همین رو مدیریت خانواده بر عهده مرد ومعاونت آن بر عهده زن گذاشته شده است ودر عین حال این، مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع، کارها ووظایفی را که با ساختمان جسم وجان آنها می سازد، عهده دار شوند ودر کنار ادای وظیفه مادری، وظایف حسّاس دیگری را نیز انجام دهند.

ونیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی ودانش وتقوا، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته تر باشند.

اینکه بعضی از غرب زدگان اصرار دارند این دو جنس را در همه چیز مساوی قلمداد کنند، اصراری است که با واقعیّت ها هرگز نمی سازد، ومطالعات مختلف علمی آن را انکار می کند، حتّی در جوامعی که شعار برابری ومساوات همه جا را پر کرده است، عملاً غیر آن دیده می شود. مثلاً مدیریّت سیاسی ونظامی در تمام جوامع بشری - جز در موارد استثنایی - در دست مردان است، حتّی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار مساوات است، این معنی به وضوح دیده می شود.

به هر حال، قوانینی همچو بودن حقّ طلاق، یا رجوع در عدّه یا قضاوت به دست مردان، (جز در موارد خاصّی که به زن، یا حاکم شرع حقّ طلاق داده می شود) از همین جا سرچشمه می گیرد، ونتیجه مستقیم همین واقعیّت است.

بعضی از مفسّران گفته اند: جمله «لِلرِّجالِ عَلَیهِنّ دَرَجَةً»، تنها نظر به مسأله رجوع در عدّه طلاق دارد.(1)

ولی روشن است که این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا قبل از آن یک قانون کلّی درباره حقوق زن ورعایت عدالت به صورت «وَ لَهُنَّ مِثلُ الّذی عَلَیهِنَّ بِالمَعروف» بیان شده، سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلّی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است.

ص: 320

1- تفسیر فی ظلال القرآن، ج 1، ص 360.

سرانجام در پايان آيه مى فرمايد: «خداوند توانا وحكيم است» (وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

ودر واقع پاسخى است براى آنها كه در اين زمينه ايراد مى گيرند، واشاره است به اينكه حكمت وتدبير الهى ايجاب مى كند هر كس در جامعه به وظايفى بپردازد كه

قانون آفرينش براى او تعيين كرده است وبا ساختمان جسم وجان او هماهنگى دارد. حكمت خداوند ايجاب مى كند در برابر وظايفى كه بر عهده زنان نهاده است حقوق مسلّمى قرار گيرد تا تعادلى ميان وظيفه وحق ايجاد شود.

نكته ها:

1. عدّه، وسيله اى براى صلح وبازگشت

گاهى بر اثر عوامل مختلف، زمينه روحى به وضعى درمى آيد كه پديد آمدن يک اختلاف جزئى ونزاع كوچک، حسّ انتقام را آن چنان شعله ور مى سازد كه فروغ عقل ووجدان را خاموش مى كند، وغالباً تفرقه هاى خانوادگى در همين حالات رخ مى دهد. امّا بسيار مى شود اندک مدّتى كه از اين كشمكش گذشت، زن ومرد به خود آمده وپشيمان مى شوند، خصوصاً از اين جهت كه مى بينند با متلاشى شدن كانون خانواده، در مسير ناراحتى هاى گوناگونى قرار خواهند گرفت.

اينجاست كه آيه مورد بحث مى گويد: زن ها بايد مدّتى عدّه نگه دارند وصبر كنند تا اين امواج زودگذر بگذرد وابرهاى تيره نزاع ودشمنى از آسمان زندگى آنان پراكنده شوند به خصوص با دستورى كه اسلام درباره خارج نشدن زن از خانه در طول مدّت عدّه داده است حسن تفكّر در او برانگيخته مى شود، ودر بهبود روابط او با شوهر كاملاً مؤثّر است ازاين رو در آيه 1 سوره طلاق مى خوانيم: (لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ... لاَ تَدْرِى لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْرًا) «آنان را از منزلشان خارج نسازيد... چه مى دانيد شايد خدا گشايشى رساند وصلحى پيش آيد».

براى بازيابى خاطرات شيرين قبل از طلاق، كافى است كه مهر وصميميّت ازدست رفته را باز آورد وفروغ ضعيف گشته محبّت را تقويت كند.

2. عدّه، وسیله حفظ نسل

یکی دیگر از فلسفه های عدّه روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است. راست است که یک بار عادت ماهیانه دیدن، معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه در

ص: 321

عین بارداری، زن در آغاز حمل عادت ماهیانه می بیند. ازاین رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده زن سه بار عادت ماهیانه ببیند وپاک شود تا به طور یقین، عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد وبتواند ازدواج مجدّد کند.

البتّه عدّه فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد (ر.ک:ج2، ص 185-193).

طلاق زنان

اشاره

(الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ وَلاَ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلاَّ أَنْ یَخَافَا أَلاَّ یُقِیمَا حُدُودَ اللهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ یُقِیمَا حُدُودَ اللهِ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

طلاق، (طلاقی که رجوع وبازگشت دارد،) دو مرتبه است؛ (وپس از دو طلاق،) باید یا به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (وآشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد. وبرای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید؛ مگر اینکه (دو همسر،) بترسند که حدود الهی را برپا ندارند. در این حال اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آنها نیست که زن، فدیه وعوضی بپردازد. تا شوهر او را طلاق دهد. اینها حدود الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید. وهر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است.

(سوره بقره، آیه 229)

شأن نزول:

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله رسید واز شوهرش شکایت کرد که پیوسته وی را طلاق می دهد وسپس رجوع می کند تا از این راه او به زیان وضرر افتد.

در جاهلیّت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد ورجوع کند، وحدّی برای آن نبود.

هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید آیه مورد بحث نازل گشت وحدّ طلاق را سه بار قرار داد.(1)

ص: 322

1- مجمع البیان، ج 1، ص 329؛ تفسیر کبیر وقرطبی وروح المعانی، ذیل آیه مورد بحث.

در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عدّه ورجوع، برای اصلاح وضع خانواده وجلوگیری از جدایی وتفرقه است، ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیّت از آن سوءِ استفاده می کردند وبرای اینکه همسر خود را زیر فشار قرار دهند، پی درپی او را طلاق می دادند وقبل از تمام شدن عدّه، رجوع می کردند واز این راه زن را در تنگنای شدیدی می گذاشتند.

آیه مورد بحث نازل شد واز این عمل زشت وناجوانمردانه جلوگیری کرد. می فرماید: «طلاق (منظور طلاقی است که رجوع وبازگشت دارد) دو مرتبه است» (الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ).

وپس از آن می افزاید: «در هر یک از این دو بار، یا باید همسر خود را به طور شایسته نگاهداری کند وآشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد وبرای همیشه از او جدا شود» (فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ).

بنابراین طلاق سوم رجوع ندارد وهنگامی که دو نوبت طلاق وسپس صلح ورجوع انجام گرفت، باید کار را یکسره کرد. به تعبیری دیگر، اگر در این دوبار، محبّت وصمیمیّت ازدست رفته بازگشت، می تواند با همسرش زندگی کند واز طریق صلح وصفا درآید، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حقّ رجوع به او ندارد، مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

باید توجّه داشت «اِمساک» به معنای نگهداری و«تَسریح» به معنای رها ساختن است، وجمله «تَسریحٌ بِاِحسان» بعد از جمله «الطَّلاقُ مَرَّتان» اشاره به طلاق سوم می کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف واخلاق از هم جدا می سازد.

در روایات متعدّدی آمده که منظور از «تَسریحٌ بِاِحسان» همان طلاق سوم است.(1)

بنابراین، منظور از جدا شدن توأم با احسان ونیکی این است که حقوق زن را بپردازد وبعد از جدایی، زیانی به او نرساند، وپشت سر او سخنان نامناسب نگوید، ومردم را به او بدبین نسازد، وامکان ازدواج مجدّد را از او نگیرد.

1- تفسير عیّاشی، ج 1، ص 116؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 502؛ وسائل الشيعه، ج 22، ص 121و122؛ بحارالأنوار، ج 53، ص 27، وج 100، ص 302، وج 101، ص 151 و155.

بر این اساس، همان گونه که نگاهداری زن وآشتی کردن باید با معروف ونیکی وصفا وصمیمیّت همراه باشد، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد.

بدین رودر ادامه آیه می فرماید: «برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنان داده اید پس بگیرید» (وَ لاَ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئًا).

پس شوهر نمی تواند هنگام جدایی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است بازپس گیرد. واین یک مصداق جدایی برپایه احسان است. شرح این حکم در سوره نساء (آیات 20 و21) خواهد آمد.

بعضی از مفسّران مفهوم این جمله را وسیع تر از «مَهر» دانسته وگفته اند: چیزهای دیگری را نیز که به او بخشیده است بازپس نمی گیرد.(1)

جالب توجّه اینکه در مورد آشتی ورجوع، تعبیر به معروف (یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد) شده ولی در مورد جدایی، تعبیر به احسان آمده که چیزی بالاتر از معروف است، تا مرارت وتلخی جدایی را از این راه برای زن جبران نماید.(2)

در ادامه آیه به مسأله «طلاق خُلع» اشاره کرده می گوید: تنها در یک فرض بازپس گرفتن مهر مانعی ندارد وآن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد و«دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی، حدود الهی را برپا ندارند» (إِلاَّ أَنْ یَخَافَا أَلاَّ یُقِیمَا حُدُودَ اللهِ).

سپس می افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیه (عوضی) بپردازد» وطلاق بگیرد (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ یُقِیمَا حُدُودَ اللهِ

فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیمَاافْتَدَتْ بِهِ).

در حقیقت در اینجا سرچشمه جدایی، زن است واو باید غرامت این کار را بپردازد وبه مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مَهر، همسر دیگری برگزیند.

قابل توجّه اینکه ضمیر در جمله «ألاّ یُقیما» به صورت تثنیه، اشاره به دو همسر آمده ودر جمله «فَاِن خِفتُم» به صورت جمع مخاطب، این تفاوت ممکن است اشاره

1- تفسیر کبیر، ج 6، ص 99.
2- المیزان، ج 2، ص 234، ذیل آیه مورد بحث.

به لزوم نظارت حکّام شرع بر این گونه طلاق ها باشد ویا اشاره به اینکه تشخیص

عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی، به عهده زن وشوهر گذاشته نشده است.

زیرا بسیار می شود که آنها بر اثر عصبانیّت، موضوعات کوچکی را دلیل بر ممکن نبودن ادامه زوجیّت می شمرند، بلکه باید این مسأله از نظر عرف عام وتوده مردم وکسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد، که در این صورت اجازه طلاق خُلع داده شده است.

ودر پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده است اشاره کرده می فرماید: «اینها حدود ومرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید. وهر کس از حدود الهی تجاوز کند ستمگر است» (تِلْکَ حُدُودُ اللهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

نکته ها:

1. لزوم تعدّد مجالس طلاق

از جمله «الطّلاقُ مَرّتان» استفاده می شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی شود وباید در جلسات متعدّد واقع گردد به خصوص اینکه تعدّد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد، شاید بعد از کشمکش اوّل صلح وصفا برقرار شود.

واگر در مرحله نخست سازش نشد، در دفعه دوم؛ ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلّی مسدود می سازد وآنان را برای همیشه از هم جدا می گرداند، وتعدّد طلاق را عملاً بی اثر می کند.

این حکم از نظر شیعه مورد قبول است امّا در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگرچه بیشتر آنان معتقدند که سه طلاق در یک مجلس واقع می شود.

نویسنده تفسیر المنار از مسند احمد بن حنبل وصحیح مسلم چنین نقل می کند: «این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی شود، از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا دو سال بعد از خلافت

عمر مورد اتّفاق همه اصحاب بوده است، ولی در آن زمان، خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می گردد».(1)

ص: 325

1- تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 183 و184؛ مسند احمد، ج 1، ص 314؛بحارالأنوار، ج 31، ص 27؛ مستدرک حاکم، ج 2، ص 196.

2. مفتی اعظم اهل تسنن ونظر شیعه در مسأله طلاق

با اینکه معروف است که خلیفه دوم حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است ولی مسأله مورد اتّفاق اهل سنّت نیست، از جمله کسانی که برخلاف علمای دیگر اهل سنّت در این مسأله نظر شیعه را انتخاب نموده، رئیس سابق دانشگاه الازهر ومفتی بزرگ عالم تسنن، شیخ محمود شلتوت بود. او می نویسد:

از دیر زمان که در دانشکده شرق به بررسی ومقایسه بین مذاهب پرداخته ام، بسیار اتّفاق افتاده که به آرا ونظریه های مختلف مذاهب در پاره ای از مسائل مراجعه کرده ام، وچون استدلالات شیعه را محکم واستوار دیده ام در برابر آن خاضع گشته وهمان را انتخاب کرده ام.

آن گاه چند نمونه از نظریه ها را نقل می کند که یکی از آنها همین مسأله تعدّد طلاق است. در این باره می نویسد:

سه طلاق در یک مجلس وبا یک عبارت، از نظر مذاهب چهارگانه عامّه سه طلاق محسوب می شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق محسوب می گردد؛ وچون راستی از نظر قانون (وظاهر آیات قرآن) رأی شیعه حقّ است، نظریه عامّه دیگر ارزش فتوایی خود را از دست داده است.(1)

3. مرزهای الهی

در این آیه وآیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می خورد وآن تعبیر به حد ومرز است. به این ترتیب معصیت ومخالفت با این قوانین، تجاوز از حد ومرز محسوب می گردد.

در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می دهد، یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است. قوانین واحکام الهی این مناطق را مشخّص می کند وبسان علایمی است که در این گونه مناطق قرار می دهند. بدین رودر آیه 187 سوره بقره می نگریم حتّی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است. می فرماید: «تِلْکَ حُدُودُ اللهِ فَلا تَقْرَبُوهَا». زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می دهد.

1- رساله الاسلام، شماره 1، سال 11، ص 108، به نقل از پاورقی کنزالعرفان، ج 2، ص 271.

ونیز در روایات وارده از طرق اهل بیت علیهم السلام می خوانیم: از موارد شبهه ناک نهی فرموده وگفته اند: این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است وچه بسا با یک غفلت، انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد وگرفتار هلاکت ونابودی شود(1)

(ر.ک: ج 2، ص 199 - 205).

احکام طلاق

اشاره

(فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْهِمَا أَنْ یَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقِیمَا حُدُودَ اللهِ وَتِلْکَ حُدُودُ اللهِ یُبَیِّنُهَا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ)

واگر (بعد از دو طلاق ورجوع، بار دیگر، شوهر) او را طلاق داد، بعد از آن، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری برگزینند، که اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارند که بازگشت کنند؛ (وبا یکدیگر ازدواج نمایند؛) اگر امید داشته باشند که حدود الهی

را محترم می شمرند. واینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند،

بیان می نماید. (سوره بقره، آیه 230)

شأن نزول:

در حدیثی آمده است که زنی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید وعرض کرد: من همسر پسرعمویم رفاعه بودم، او سه بار مرا طلاق داد. پس از او با مردی به نام عبدالرّحمان بن زبیر ازدواج کردم، اتّفاقآ او هم مرا طلاق داد بی آنکه در این مدّت آمیزش جنسی بین من واو انجام گیرد، آیا می توانم به شوهر اوّلم بازگردم؟

حضرت فرمود: نه، تنها در صورتی می توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی. در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد.(2)

ص: 327

1- وسائل الشیعه، ج 27، ص 161، 167، 169 و175؛ بحارالأنوار، ج 2، ص 258، 260 و261، بدینمضمون: حِمَی اللهِ مَحارِمُهُ، فَمَنْ رَتَعَ حَوْلَ الْحِمی، أوشَکَ أَنْ یَقَعَ فیهِ، ویا عباراتی دیگر نظیر همین عبارت.

2- مجمع البیان، ج 1 و2، ص 330، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص)؛ این شأن نزول در تفسیر روح المعانی،قرطبی ومراغی نیز آمده است.

در آیه قبل سخن از دو طلاق بود که بعد از طلاق دوم دو همسر یا باید راه الفت وصلح را پیش گیرند ویا از هم جدا شوند، این آیه در حقیقت حکم تبصره ای را دارد که به حکم سابق ملحق می شود. می فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق ورجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، بعد از آن، زن بر او حلال نخواهد شد مگر اینکه همسر دیگری برگزیند، (وبا او آمیزش جنسی نماید، در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق

داد، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند، (وآن زن بار دیگر با همسر اوّلش ازدواج نماید) مشروط بر اینکه امید داشته باشند حدود الهی را محترم می شمرند» (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجًا غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْهِمَا أَنْ یَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ یُقِیمَا حُدُودَ اللهِ).

ودر پایان آیه تأکید می کند: «اینها حدود الهی است که خدا برای افرادی که آگاهند، بیان می کند» (وَ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ یُبَیِّنُهَا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ).

از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می شود:

اوّلاً ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد،(1)

ثانیاً به دنبال اجرای عقد، عمل زناشویی نیز انجام گیرد.(2)

این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالاً استفاده کرد، امّا اینکه عقد دائمی باشد برای اینکه جمله «فَإِنْ طَلَّقَها» گواه بر آن است، زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصوّر می شود.

وامّا انجام دادن عمل زناشویی را می توان از جمله «حَتَّی تَنکِحَ زَوجاً غَیرَهُ» استفاده کرد، زیرا به گفته بعضی از ادبای عرب هنگامی که گفته شود «نَکَحَ فُلانٌ فُلانَةً» به معنای عقد بستن است، وهر گاه گفته شود «نَکَحَ زَوجَتَهُ» به معنای انجام دادن آمیزش جنسی است (زیرا فرض سخن در جایی است که او زوجه باشد. بنابراین به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی تواند باشد).(3)

1- تهذیب، ج 8، ص 34؛ وسائل الشیعه، ج 22، ص 132؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 156.
2- کافی، ج 5، ص 425، وج 6، ص 76؛ وسائل الشیعه، ج 22، ص 111، 113 و129؛ بحارالأنوار،ج 101، ص 160.
3- تفسیر کبیر، ج 6، ص 104، ذیل آیه مورد بحث.

علاوه بر این، مطلق منصرف به فرد غالب می شود وغالباً عقد ازدواج با آمیزش جنسی همراه است.

از همه اینها گذشته، همان گونه که بعداً اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد حاصل نمی شود.

نکته: مُحلّل یک عامل بازدارنده در برابر طلاق

معمول فقها این است که همسر دوم را در این گونه موارد «مُحَلِّل» می نامند، چون باعث حلال شدن زن - البتّه بعد از طلاق وعدّه - با همسر اوّل می شود وبه نظر می رسد که منظور شارع مقدّس این بوده است که با این حکم جلوِ طلاق های پی درپی

را بگیرد.

توضیح اینکه همان گونه که ازدواج یک امر حیاتی وضروری است، طلاق هم در شرایط خاصّی ضرورت پیدا می کند. لذا اسلام برخلاف مسیحیّت تحریف یافته طلاق را مجاز شمرده، ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده ها زیان های جبران ناپذیری برای فرد واجتماع دارد، با استفاده از عوامل مختلفی، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته واحکامی تشریع نموده که با توجّه به آنها طلاق به حدّاقل می رسد.

موضوع الزام به ازدواج مجدّد یا مُحَلِّل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است، یکی از آن عوامل محسوب می شود، زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر خصوصاً با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد، سدّ بزرگی برای ادامه طلاق وطلاق کشی است.

در واقع به کسی که می خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود، زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می گذرد.

وهمسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد، وبه فرض که طلاق بدهد این جریان می تواند وجدان وعواطف مرد را جریحه دار سازد لذا تا مجبور نشود دست به چنین کاری نخواهد زد.

ص: 329

در حقیقت، موضوع مُحَلّل وبه تعبیری دیگر، ازدواج دائمی مجدّد زن با همسر دیگر، مانعی بر سر راه مردان هوسباز وفریبکار است تا زن را بازیچه هوی وهوس خود نسازند وبه طور نامحدود از قانون طلاق ورجوع استفاده نکنند، ودر عین حال راه بازگشت نیز به کلّی بسته نشده است.

شرایطی که در این ازدواج شده، مانند دائم بودن، می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسیدن زن به شوهر اوّل هموار کند، زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود (ازدواج موقّت نیست که زمان آن پایان یابد). بنابراین از این قانون نمی توان سوءِ استفاده کرد.

با توجّه به آنچه در بالا آمد می توان گفت: هدف این بوده است که مرد وزن بعد از سه مرتبه طلاق، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هر یک زندگی دلخواه خود را پیش گیرد، ومسأله ازدواج که امر مقدّسی است دستخوش تمایلات شیطانی همسر اوّل نشود.

ولی در عین حال، اگر زن از همسر دوم هم جدا شد، راه بازگشت به روی آن دو بسته نیست ونکاح آنها مجدّداً حلال می شود، ولذا نام مُحلّل به همسر دوم داده اند.

بر اساس آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود که بحث از ازدواج واقعی وجدّی است، واگر کسی از اوّل قصد ازدواج دائم نداشته باشد، وتنها صورت سازی کند تا عنوان محلّل حاصل شود، چنین ازدواجی باطل است وهیچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اوّل نخواهد داشت. حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بسیاری از کتاب های تفسیر نقل شده: «لَعَنَ اللهُ ال مُحَلِّلَ وَالمُحَلَّلَ لَهُ؛ خداوند لعنت کند محلّل وآن کسی را که محلّل برای او اقدام می کند»(1) ممکن است اشاره به همین ازدواج های صوری وساختگی باشد.

بعضی گفته اند: اگر ازدواج دائمی جدّی بکند، ولی نیّتش این باشد که راه را برای بازگشت زن به شوهر اوّل هموار سازد، ازدواج او باطل است وآن زن به شوهر اوّل حلال نمی شود.

1- مجمع البيان، ج 1 و2، ص 331، ذیل آیه مورد بحث ؛ این حدیث را قرطبی، المنار ومراغی نیز ذیل آیه موردبحث نقل کرده اند؛ کافی، ج 8، ص 71؛ بحارالأنوار، ج 22، ص 136 و138.

بعضی نیز گفته اند: اگر قصد او ازدواج جدّی بوده باشد هرچند هدف نهایيش گشودن راه برای همسر اوّل باشد، آن ازدواج صحیح است هرچند مکروه است، به شرط اینکه چنین مطلبی جزءِ شرایط عقد ذکر نشود.

واز اینجا روشن می شود هیاهوی بعضی از مغرضان وبی خبران که بدون آگاهی از شرایط وویژگی های این مسأله آن را مورد هجوم قرار داده وکلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدّسات اسلام ویا ناآگاهی از احکام آن به هم بافته اند، کمترین ارزشی ندارد وتنها دلیل بر جهل وکینه توزی آنها نسبت به اسلام است وگرنه این حکم الهی با شرایطی که ذکر شد، عاملی است برای بازداشتن از طلاق های مکرّر وپایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان وسامان بخشیدن به نظام زناشویی(1)

(ر.ک: ج 2، ص 206 - 211).

احکام طلاق

اشاره

(وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلاَ تُمْسِکُوهُنَّ ضِرَاراً لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلاَ تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللهِ هُزُواً وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْکُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْکُمْ مِنَ الْکِتَابِ وَالْحِکْمَهِ يَعِظُکُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِکُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

وهنگامی که زنان را طلاق دادید، وبه پایان عدّه خود رسیدند، یا به طور شایسته آنها را نگاه دارید (وآشتی کنید)، ویا به طرز پسندیده ای آنها را رها سازید؛ وآنها را به خاطر زیان رساندن نگاه ندارید تا (به حقوقشان) تجاوز کنید. وکسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. و(با این کارها) آیات خدا را به استهزا نگیرید. ونعمت خدا را بر خود به یاد بیاورید، وکتاب آسمانی وعلم ودانشی را که بر شما نازل کرده، وشما را با آن، پند می دهد. واز خدا پروا کنید وبدانید که خداوند از هر چیزی (حتّی از نیّت های شما) آگاه است.

(سوره بقره، آیه 231)

ّ

1- اشاره به فیلمی است به نام «محلَل» که در زمان طاغوت ساخته و پخش شد و در آن به احکام مقدس اسلامتوهین گردید.

به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز به محدودیّت های دیگری در امر طلاق اشاره می کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری نماید. در آغاز می فرماید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید وبه آخرین روزهای عدّه رسیدند (باز می توانید با آنان آشتی کنید)، یا به طرز پسندیده ای آنان را نگاه دارید، یا به طرز پسندیده ای آنان را رها سازید» (وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید ویا اگر زمینه را مساعد نمی بینید با نیکی از هم جدا شوید نه با جنگ وجدال واذیّت وآزار وانتقامجویی.

سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده می فرماید: «هرگز به خاطر ضرر زدن وتعدّی کردن، آنان را نگه ندارید» (وَ لاَ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا).

این جمله در حقیقت تفسیر کلمه «معروف» است، زیرا در جاهلیّت، گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقامجویی قرار می دادند. ازاین رو با لحن قاطعی می گوید که هرگز نباید چنین فکری در سر بپرورانید.

«وکسی که چنین کند به خویشتن ستم کرده است» (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست، بلکه ظلمی است که شما بر خود کرده اید، زیرا اوّلاً رجوع وبازگشتی که به قصد حق کشی وآزار باشد، هیچ گونه آرامشی در آن نمی توان یافت ومحیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنّم سوزان می شود، ثانیاً از نظر اسلام، زن ومرد در نظام خلقت عضو یک پیکرند. بنابراین پایمال کردن حقوق زن، تعدّی وظلم به خود خواهد بود.

ثالثاً مردان با این ظلم در واقع به استقبال کیفر الهی می روند وچه ستمی بر خویشتن از این بالاتر.

آن گاه به همگان هشدار می دهد ومی فرماید: «آیات خدا را به استهزا نگیرید»

(وَلاَ تَتَّخِذُوا آیاتِ اللهِ هُزُوًا).

این تعبیر نیز می تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیّت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود.

در حدیثی آمده است: در عصر جاهلیّت بعضی از مردان هنگامی که طلاق

ص: 332

می دادند می گفتند: هدف ما بازی وشوخی بود؛ وهمچنین هنگامی که برده ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود درمی آوردند.

آیه مورد بحث نازل شد وبه آنها هشدار داد وپیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس زنی را طلاق دهد، یا برده ای را آزاد کند، یا با زنی ازدواج نماید، یا به ازدواج دیگری درآورد بعد مدّعی شود که بازی وشوخی می کرده از او قبول نخواهد شد وبه عنوان جدّی پذیرفته می شود.(1)

این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای کارهای خلاف خود کلاه شرعی درست می کنند وظواهر را دستاویز قرار می دهند. قرآن این اعمال را نوعی استهزای آیات الهی شمرده که از جمله آنها مسأله ازدواج وطلاق وبازگشت در زمان عدّه به نیّت انتقامجویی وآزار زن است، وتظاهر به اینکه از حقّ قانونی خود استفاده می کنیم.

بنابراین نباید با چشم پوشی از روح احکام الهی وچسبیدن به ظواهر خشک وقالب های بی روح، آیات الهی را بازیچه خود قرار داد که گناه این کار، شدیدتر ومجازاتش دردناک تر است.

سپس می افزاید: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید ونیز آنچه از کتاب آسمانی ودانش بر شما نازل کرده، وشما را با آن پند می دهد» (وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَالْكِتَابِ وَالْحِكْمَهِ يَعِظُكُمْ بِهِ).

در پایان آیه می فرماید: «وتقوای الهی پیشه کنید وبدانید که خداوند به هر چیزی داناست» (وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

این هشدارها به خاطر آن است که اوّلاً توجّه داشته باشند خداوند آنها را از خرافات وآداب ورسوم زشت جاهلیّت در مورد ازدواج وطلاق وغیر آن رهایی بخشیده وبه احکام حیاتبخش اسلام راهنمایی کرده، قدر آن را بشناسند وحقّ آنها را ادا کنند، ثانیاً در مورد حقوق زنان از موقعیّت خود سوءِ استفاده نکنند وبدانند خداوند حتّی از نیّات آنها آگاه است(2) (ر.ک: ج 2، ص 212-215).

1- تفسیر قرطبی، ج 2، ص 964؛ شبیه همین معنی با تفاوت مختصری در تفسیر مراغی، ج 2، ص 179 آمده است ؛ فیض القدیر؛ شرح جامع الصغیر، ج 3، ص 396؛ بحر المحیط، ج 2، ص 485، ذیل آیهمورد بحث ؛ تفسیر کبیر، ج 6، ص 451، ذیل آیه مورد بحث.

2- بنابراین جمله وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَهِ ممکن است عطف بیان نِعْمَتَ اللهِ بوده باشد ویا ازقبیل عطف خاص بر عام، ودر این صورت نِعْمَتَ اللهِ مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمت های الهی را شاملمی شود، از جمله نعمت محبّت والفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است.

عده وفات

اشاره

(وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِی أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَهِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِی أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لاَ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً إِلاَّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلا مَعْرُوفاً وَلاَ تَعْزِمُوا عُقْدَهَ النِّكَاحِ حَتَّی يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِی أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ)

وکسانی که از شما می میرند وهمسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه وده روز، انتظار بکشند (وعدّه نگه دارند)؛ وهنگامی که به پایان مدّتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هرچه می خواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (وبا مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). وخدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. * وگناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده اند) خواستگاری کنید، ویا (بی آنکه اظهار کنید) در دل تصمیم بگیرید. خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ البتّه پنهانی با آنها قرار (زناشویی) نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید؛ (ولی در هر حال،) اقدام به ازدواج ننمایید، تا عدّه مقرّر سرآید. وبدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند. از مخالفت او بپرهیزید؛ وبدانید که خداوند، آمرزنده ودارای حلم است (ودر مجازاتِ بندگان،

عجله نمی کند). (سوره بقره، آیات 234-235)

تفسیر: خرافاتی که زنان را بیچاره می کرد

یکی از مسائل ومشکلات اساسی زنان، ازدواج بعد از مرگ شوهر است. از آنجا که ازدواج فوری زن با همسر دیگر بعد از مرگ شوهر با محبّت ودوستی وحفظ احترام شوهر سابق وتعیین خالی بودن رحم از نطفه همسر پیشین سازگار نیست، به

علاوه موجب جریحه دارساختن عواطف بستگان متوفّی است،آیه موردبحث ازدواج مجدّد زنان را مشروط به نگه داشتن عدّه به مدّت چهار ماه وده روز ذکر کرده است.

رعایت حریم زندگانی زناشویی حتّی بعد از مرگ همسر، موضوعی است فطری ولذا همیشه در قبایل مختلف آداب ورسوم گوناگونی برای این منظور بوده است؛ گرچه گاهی در این رسوم، آن چنان افراط می کردند که عملاً زن را در بن بست واسارت قرار می دادند، وحتّی در پاره ای موارد، جنایت آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می شدند. مثلاً برخی از قبایل پس از مرگ شوهر، زن را آتش می زدند یا بعضی او را با مرد دفن می کردند. برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدّد محروم واو را گوشه نشین می کردند. در پاره ای از قبایل، زن ها موظّف بودند مدّتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه وچرکین با لباس های مندرس وکثیف دور از هرگونه آرایش وزیور، حتّی شست وشو به سر برند وبدین وضع شب وروز خود را بگذرانند.(1)

آیه مورد بحث بر تمام این خرافات وجنایات خطّ بطلان می کشد وبه زنان بیوه اجازه می دهد که بعد از نگاهداری عدّه وحفظ حریم زوجیّت گذشته، اقدام به ازدواج کنند. می فرماید: «وکسانی از شما که می میرند وهمسرانی باقی می گذارند، (این همسران) باید چهار ماه وده روز انتظار بکشند (وعدّه نگه دارند)؛ وهنگامی که به آخر مدّتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هرچه می خواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند» وبا مرد دلخواه خود ازدواج کنند (وَالَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَیَذَرُونَ أَزْوَاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیمَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

واز آنجا که گاه اولیا وبستگان زن دخالت های بی موردی در کار او می کنند ویا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر می گیرند، خداوند در پایان آیه به همه هشدار می دهد می فرماید: «خدا از هر کاری که انجام می دهید آگاه است» وهر کس را به جزای اعمال نیک وبد خود می رساند (وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ).

جمله «فَلا جُناحَ عَلَیكُم فیما فَعَلنَ فی أنفُسِهِنَّ بِالمَعروف» با توجّه به اینکه مخاطب در آن مردان فامیل هستند، نشان می دهد که گویی آزاد گذاشتن زن را بعد از

ص: 335

1- اسلام وعقاید وآراء بشری، ص 617.

مرگ شوهر برای خود گناه می دانستند وبرعکس سختگیری را وظیفه می شمردند. این آیه به وضوح می گوید: آنها را آزاد بگذارید وگناهی بر شما نیست.

درضمن ازاین تعبیراستفاده می شودکه ولایت پدروجدّنیزدراینجاساقط است.

ولی به زنان نیز یادآوری می کند که آنها از آزادی خود سوءِ استفاده نکنند وبه طور شایسته (بِالمَعروف) برای انتخاب شوهر جدید اقدام نمایند.

طبق روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است، زنان موظّف اند در این مدّت، شکل سوگواری خود را حفظ کنند، یعنی مطلقاً آرایش نکنند وساده باشند.(1) البتّه

فلسفه نگاهداری این چنین عدّه ای نیز همین را ایجاب می کند.

اسلام زنان را به حدّی از آداب ورسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی پنداشتند حتّی در همین مدت کوتاه عدّه هم می توانند ازدواج کنند.

یکی از همین زنان که چنین می پنداشت، روزی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید ومی خواست برای ازدواج مجدّد اجازه بگیرد، از حضرت سؤال کرد: آیا اجازه می دهید سرمه کشیده وخود را آرایش کنم؟

پیامبر فرمود: شما زنان موجودات عجیبی هستید. تا قبل از اسلام عدّه وفات را در سخت ترین شرایط وگاه تا آخر عمر می گذراندید، حتّی به خود حق شست وشو هم نمی دادید، اینک که اسلام برای حرمت خانواده ورعایت حق زوجیّت به شما دستور داده مدّت کوتاهی ساده بسر برید، طاقت نمی آورید.(2)

جالب توجّه اینکه در احکام اسلامی در مورد عدّه به این معنی تصریح شده است که اگر هیچ احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد، باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافته اند عدّه نگه دارند.

ونیز به همین دلیل، آغاز عدّه، مرگ شوهر نیست بلکه موقعی است که خبر مرگ شوهر به زن می رسد، هرچند بعد از ماه ها باشد، واین خود می رساند که تشریع این حکم، قبل از هر چیز برای حفظ احترام وحریم

زوجیّت است، اگرچه مسأله بارداری احتمالی زن در این قانون مسلّماً مورد توجّه بوده است.

1- وسائل الشیعه، ج 22، ص 233.
2- تفسیر المنار، ج 2، ص 422؛ وسائل الشیعه، ج 22، ص 235، 238 و239؛ بحارالأنوار، ج 101،ص188؛ معجم الکبیر ، ج 23، ص 409؛ صحیح بخاری، ج 6، ص 186، وج 7، ص 16.

آیه بعد به تناسب بحثی که درباره عدّه وفات گذشت، به یکی از احکام زنانی که در عدّه هستند اشاره کرده می فرماید: «گناهی بر شما نیست که از روی کنایه (از زنانی که در عدّه وفات هستند) خواستگاری کنید، ویا در دل تصمیم داشته باشید، خدا می دانست شما به یاد آنان خواهید افتاد، ولی پنهانی با آنان قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز شایسته ای (به طور کنایه) اظهار کنید» (وَ لاَ جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَهِ النِّسَاءِ أَوْ أَکْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِکُمْ عَلِمَ اللهُ أَنَّکُمْ سَتَذْکُرُونَهُنَّ وَ لَکِنْ لاَ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً).

این دستور در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شده باشد، وهم زنان بیوه از حقّ تعیین سرنوشت آینده خود محروم نگردند، دستوری که هم عادلانه است وهم توأم با حفظ احترام طرفین.

در حقیقت این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به آینده خود فکر کند، ومردانی نیز ممکن است - برای شرایط سهل تر که زنان بیوه دارند - در فکر ازدواج با آنان باشند، از طرفی باید حریم زوجیّت سابق نیز حفظ شود، آنچه در بالا آمد، دستور حساب شده ای است که همه این مسائل در آن رعایت شده است.

جمله «ولکِن لا تُواعِدوهُنّ سِرّآ» می فهماند که علاوه بر لزوم خودداری از خواستگاری آشکار، نباید در پنهانی با چنین زنانی در مدّت عدّه ملاقات کرد وبا صراحت خواستگاری نمود، مگر اینکه صحبت به گونه ای باشد که با آداب اجتماعی وموضوع مرگ شوهر سازش داشته باشد. یعنی در پرده وبا کنایه صورت گیرد.

«عَرَّضتُم» از مادّه «تعریض» به گفته راغب در مفردات به معنای سخنی است که تاب دو معنی داشته باشد، راست ودروغ یا ظاهر وباطن.

وبه گفته مفسّر بزرگوار طبرسی در مجمع البیان، تعریض ضدّ تصریح است ودر اصل از «عَرض» گرفته شده که به معنای کناره وگوشه چیزی است. (1)

در روایات اسلامی در تفسیر این آیه برای خواستگاری کردن به طور سربسته وبه اصطلاح قرآن «قول معروف» مثال هایی ذکر شده است، (2) به عنوان نمونه در حدیثی از

1- مجمع البیان، ج 1، ص 338، ذیل آیه مورد بحث.
2- کافی، ج 5، ص 434 و435؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 497؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 189 و190.

امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «قول معروف این است که مثلاً مرد به زن مورد نظرش بگوید: إنّی فیکِ لَراغِبٌ وَ إنّی لِلنِّساءِ لَمُکرِمٌ، فَلا تَسبِقینی بِنَفسِک؛ من به تو علاقه دارم، زنان را گرامی می دارم، در مورد کار خود از من پیشی مگیر».(1)

همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقها آمده است.

نکته قابل توجّه اینکه آیه مورد بحث بعد از آیه عدّه وفات قرار گرفته، ولی

فقها تصریح کرده اند حکم بالا مخصوص عدّه وفات نیست، بلکه شامل غیر آن

نیز می شود.

صاحب حدائق، فقیه ومحدّث معروف می گوید: اصحاب ما تصریح کرده اند

که تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در عدّه رجعی است

حرام است، امّا نسبت به زن مطلّقه غیر رجعیه، هم از سوی شوهرش وهم از سوی دیگران جایز است، ولی تصریح به آن برای هیچ کدام جایز نیست. امّا در عدّه بائن، تعریض از ناحیه شوهر ودیگران جایز است، ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است نه دیگری.

شرح بیشتر این موضوع را در کتاب های فقهی خصوصاً در ادامه کلام صاحب حدائق مطالعه فرمایید.(2)

سپس در ادامه آیه می فرماید: «(ولی در هر حال) عقد نکاح را نبندید تا عدّه آنها به سر آید» (وَ لاَ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکَاحِ حَتَّی یَبْلُغَ الْکِتَابُ أَجَلَهُ).

ومسلّماً اگر کسی در عدّه، عقد ازدواج ببندد آن عقد باطل است، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام شود.

وبه دنبال آن می فرماید: «وبدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می داند، از (مخالفت) او بپرهیزید وبدانید که خداوند آمرزنده وبردبار است

ودر مجازات بندگان، عجله نمی کند» (وَاعْلَمُوا أنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِی أنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ

غَفُورٌ حَلِيمٌ).

وبه این ترتیب، خداوند از تمام اعمال ونیّات بندگانش آگاه است ومتخلّفان را به سرعت مجازات نمی کند.

1- نورالثقلین، ج 1، ص 232، ح 905؛ کافی، ج 5، ص 435؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 498.
2- حدائق، ج 24، ص 90.

«لا تَعزِموا» از مادّه «عزم» به معنای قصد است وهنگامی که می فرماید: «وَ لا تَعزِموا عُقدَةَ النِّكاح»، در واقع نهی از انجام دادن عقد ازدواج به صورت مؤکّد است، یعنی حتّی نیّت چنین کاری را در زمان عدّه نکنید (ر.ک ج 2، ص 227-233).

بخشی دیگر از احکام طلاق

اشاره

(وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ)

وکسانی از شما که در آستانه مرگ قرار می گیرند وهمسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیّت کنند که تا یک سال، آنان را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند؛ به شرط اینکه آنان (از خانه شوهر) بیرون نروند (واقدام به ازدواج نکنند). واگر بیرون روند، (حقّی ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه آنها درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. وخداوند، توانا وحکیم است. * و(بر شوهران) لازم است که به زنان مطلّقه، هدیه مناسبی بدهند. این، حقّی است بر عهده مردان پرهیزگار.

(سوره بقره، آیات 240-241)

تفسیر: بخش دیگری از احکام طلاق

در این آیات بار دیگر به مسأله ازدواج وطلاق واموری در این باره بازمی گردد. نخست درباره شوهرانی سخن می گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته وهمسرانی از خود به جای می گذارند. می فرماید: «وکسانی از شما که می میرند - یعنی در آستانه مرگ قرار می گیرند - وهمسرانی از خود باقی می گذارند باید برای همسران خود وصیّت کنند که تا یک سال آنان را بهره مند سازند، واز خانه بیرون نکنند» در خانه شوهر باقی بمانند وهزینه زندگی آنان پرداخت شود (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ).

البتّه این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند «واگر بیرون روند

(حقّی در هزینه وسکنی ندارند ولی) گناهی بر شما نیست، نسبت به آنچه درباره خود از کار شایسته (مانند انتخاب شوهر مجدّد بعد از تمام شدن عدّه) انجام دهند» (فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِی مَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ).

در پایان آیه گویی برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند آنها را دلداری داده، می فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر ایشان بگشاید، واگر مصیبتی به آنها رسیده حتماً حکمتی در آن بوده است. «وخداوند توانا وحکیم است» (وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

اگر از روی حکمتش دری را ببندد به لطفش در دیگری را خواهد گشود وجای نگرانی نیست.

بنابر آنچه در بالا گفته شد معلوم می شود که جمله «يُتَوَفَّوْنَ» در اینجا به معنای مردن نیست، بلکه به قرینه ذکر وصیّت به معنای قرار گرفتن در آستانه مرگ است.

جمله «فَإن خَرَجنَ فَلا جُناحَ عَلَيكُم فی ما فَعَلنَ فی أنفُسِهِنَّ مِن مَعروف» مطابق تفسیر بالا دلیل بر این است که پرداختن هزینه زندگی تا یک سال از حقوق زن بر ورثه شوهر است، وهرگاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه شوهر بماند واز نفقه استفاده کند، کسی مسؤولیّتی در برابر او نخواهد داشت ونیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج کند، مانعی ندارد.

ولی بعضی برای این جمله تفسیر دیگری ذکر کرده اند وآن این است که اگر مدّت یک سال راصبرنمودوپس ازآن ازخانه شوهربیرون رفت وازدواج نمودمانعی ندارد.

مطابق تفسیر دوم، نگاهداری عدّه به مدّت یک سال بر زن لازم است، ومطابق تفسیر اوّل لازم نیست. به تعبیری دیگر، ادامه عدّه تا یک سال بنابر تفسیر اوّل یک حقّ است وبنابر تفسیر دوم یک حکم. ولی ظاهر آیه با تفسیر اوّل سازگارتر است، زیرا ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثنا از حکم قبل دارد.

در آیه بعد به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته می فرماید: «برای زنان مطلّقه، هدیه شایسته ای است. این حقّی است بر پرهیزگاران» که از

طرف شوهر پرداخت می شود (وَ لِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ).

گرچه ظاهر آیه همه زنان مطلّقه را شامل می شود، ولی به قرینه آیه 236 که گذشت، این حکم در مورد زنانی است که به هنگام عقد مهری برایشان قرار داده نشده وقبل از

آمیزش طلاق داده می شوند، ودر حقیقت تأکیدی است بر حکم مزبور تا مورد غفلت واقع نشود.

این احتمال نیز وجود دارد که حکم مزبور همه زنان مطلّقه را شامل شود، منتهی در مورد بالا جنبه واجب دارد ودر موارد دیگر جنبه مستحب.

به هر حال، این یکی از دستورهای کاملاً انسانی است که در اسلام وارد شده وبرای پیشگیری از انتقامجویی ها وکینه توزی های ناشی از طلاق اثر مثبتی دارد.

بعضی نیز گفته اند: پرداختن هدیه شایسته در مورد همه زنان مطلّقه واجب است، وامری جدا از مهر است. ولی ظاهراً در میان علمای شیعه - همان گونه که از عبارت طبرسی در مجمع البیان استفاده می شود - کسی قائل به این قول نیست.

صاحب جواهر نیز تصریح می کند که هدیه مزبور جز در همان مورد خاص واجب نیست، واین مسأله اجماعی است.(1)

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن نفقه است، که بسیار احتمال ضعیفی است.

در هر صورت این هدیه - طبق روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است - بعد از پایان عدّه وجدایی کامل پرداخت می شود نه در عدّه طلاق رجعی. به تعبیری دیگر، هدیه خداحافظی است نه وسیله ای برای بازگشت.(2)

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه مربوط به مسأله طلاق است، می فرماید: «این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد شاید اندیشه کنید» (کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

بدیهی است منظور از اندیشه کردن وتعقّل آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد، وگرنه اندیشه تنها درباره احکام نتیجه ای نخواهد داشت.

از مطالعه آیات وروایات اسلامی به دست می آید که غالباً «عقل» در مواردی به کار می رود که «ادراک» و«فهم» با «عواطف واحساسات» آمیخته گردد وبه دنبال آن عمل باشد. مثلاً اگر قرآن در بسیاری از بحث

های خداشناسی نمونه هایی از نظام شگفت انگیز این جهان را بیان کرده وسپس می گوید ما این آیات را بیان می کنیم

1- جواهر الکلام، ج 31، ص 58.
2- نورالثقلین، ج 1، ص 240، ح 956 و957؛ کافی، ج 6، ص 105؛ بحارالأنوار، ج 100، ص 359.

«لَعَلَّكُم تَعقِلُون» (تا شما تعقّل كنيد)، منظور اين نيست كه تنها اطّلاعاتى از نظام طبيعت در مغز خود جاى دهيد، زيرا علوم طبيعى اگر كانون دل وعواطف را تحت تأثير قرار ندهد وهيچ گونه تأثيرى در ايجاد محبّت ودوستى وآشنايى با آفريدگار جهان نداشته باشد، ارتباطى با مسائل توحيدى وخداشناسى نخواهد داشت.

وهمچنين است اطّلاعاتى كه جنبه عملى دارد، در صورتى «تعقّل» به آنها گفته مى شود كه «عمل» هم داشته باشد. در تفسير الميزان مى خوانيم: تعقّل در زمينه اى استعمال مى شود كه به دنبال درك وفهم، انسان وارد مرحله عمل گردد وآياتى مانند (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِى أَصْحَابِ السَّعِيرِ) «دوزخيان مى گويند: اگر گوش شنوا داشتيم وتعقّل مى كرديم در صف اهل جهنّم نبوديم».(1)

يا آيه أَفَلَمْ يَسِيْرُوا فِى الأرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا: «آيا در زمين سياحت نكردند تا دل هايى داشته باشند كه با آن بفهمند»(2) شاهد اين گفتار است.(3)

زيرا اگر مجرمان، روز قيامت آرزوى تعقّل در دنيا را مى كنند منظور تعقّلى است كه آميخته با عمل باشد ويا اگر خدا مى گويد مردم سير وسياحت كنند وبا نظر ومطالعه به اوضاع جهان چيزهايى بفهمند مقصود درك وفهمى است كه به دنبال آن مسير خود را عوض كرده وبه راه راست گام نهند.

به تعبيرى ديگر، اگر فكر وانديشه ريشه دار باشد، ممكن نيست آثار آن در عمل ظاهر نشود، چگونه ممكن است انسانى به طور قطع اعتقاد به مسموم بودن غذايى داشته باشد وآن را بخورد؟

ويا عقيده قاطع به تأثير دارويى براى درمان يک بيمارى خطرناک داشته باشد واقدام به خوردن آن نكند؟

نكته: آيا اين آيه نسخ شده است؟

بسيارى از مفسّران معتقدند كه آيه آغاز اين بخش با آيه 234 همين سوره كه قبلاً

1- سوره ملک، آیه 10.
2- سوره حج، آیه 46.
3- المیزان، ج 2، ص 249، ذیل آیه مورد بحث.

گذشت ودر آن عدّه وفات چهار ماه وده روز تعیین شده بود، نسخ شده است، ومقدّم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب وتنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است، زیرا می دانیم تنظیم آیات سوره ها بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته وآیاتی که قبلاً نازل شده در اواخر سوره، واین به سبب مناسبت آیات وبه دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفته است.

ونیز گفته اند: حقّ نفقه یک سال، قبل از نزول آیات ارث بوده وبعد از آنکه برای زن ارث قرار داده شد، این حق از بین رفت. بنابراین آیه مورد بحث از دو جهت (از نظر مقدار زمان عدّه واز نظر نفقه) نسخ شده است.

طبرسی در مجمع البیان می گوید: همه علما اتّفاق دارند که این آیه منسوخ است. آن گاه حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که (در عصر جاهلیّت) هنگامی که مرد از دنیا می رفت تا یک سال از مال شوهر نفقه او را می دادند سپس بدون میراث خارج می شد، بعداً آیه یک چهارم ویک هشتم (مربوط به ارث زن)، این آیه را نسخ کرد.(1)

بنابراین باید نفقه زن در مدّت عدّه از ارث او باشد.

ونیز از آن حضرت نقل می کند که فرمود: آیه مربوط به نگه داشتن عدّه در چهار ماه وده روز وهمچنین آیه ارث این آیه را نسخ کرده است.(2)

به هر حال، از کلمات بزرگان استفاده می شود که عدّه وفات در زمان جاهلیّت یک سال بوده ورسوم خرافی وشاقّی برای زن در این مدّت قائل بودند. اسلام در آغاز آن رسوم خرافی را از بین برد، ولی عدّه وفات را در مدّت یک سال تثبیت کرد، سپس آن را به چهار ماه وده روز تبدیل نمود، وتنها زینت کردن وآرایش های مختلف را در این مدّت برای زن ممنوع شمرد.

از گفته فخر رازی استفاده می شود که معروف میان مفسّران اهل سنت نیز همین است که آیه مورد بحث با آیات ارث وعدّه چهار ماه وده روز منسوخ شده است.(3)

ولی اگر اتّفاق علما وروایات متعدّد در این زمینه نبود ممکن بود گفته شود بین این آیات تضادّی وجود ندارد. عدّه چهار ماه وده روز یک حکم الهی

است، امّا نگهداری

ص: 343

1- وسائل الشيعه، ج 22، ص 239؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 191؛ تفسير عياشى، ج 1، ص 129.
2- وسائل الشيعه، ج 22، ص 238؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 189؛ تفسير عياشى، ج 1، ص 122.
3- تفسير كبير، ج 6، ص 158، ذيل آيه مورد بحث.

عدّه تا یک سال وماندن در خانه شوهر واستفاده از نفقه او یک حق است. یعنی به زن این حق داده می شود که اگر مایل باشد تا یک سال در خانه شوهر متوفّای خود بماند وهزینه زندگی او طبق وصیّت شوهر در تمام این مدّت پرداخت شود، واگر مایل نبود می تواند بعد از چهار ماه وده روز از خانه شوهر بیرون رود، یا اقدام به ازدواج نماید ودر عین حال طبعاً هزینه زندگی او از مال شوهر سابق قطع خواهد شد.

ولی با توجّه به روایات متعدّدی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است(1) وشهرت

حکم نسخ یا اتّفاق علما بر آن، قبول چنین تفسیری ممکن نیست، هرچند با ظواهر آیات قابل تطبیق باشد (ر.ک: ج 2، ص 248 - 255).

شرایط شهادت بر فحشای زن

اشاره

(وَاللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِیلا * وَاللَّذَانِ یَأْتِیَانِهَا مِنْکُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللهَ کَانَ تَوَّاباً رَّحِیماً)

وکسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از شما مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آن زنان را در خانه ها(ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا اینکه خداوند، برای آنها راه نجاتی قرار دهد. * واز میان شما، آن مرد وزنی که (همسر ندارند، و) مرتکب آن کار (زشت) می شوند، آنها را (با اجرای حد) مجازات کنید واگر توبه کنند، و(خود را) اصلاح نمایند، از آنها درگذرید زیرا خداوند، توبه پذیر ومهربان است.

(سوره نساء، آیات 15-16)

تفسیر: شهادت بر فحشا

این آیه به طوری که اغلب مفسّران از آن فهمیده اند، به مجازات زنان شوهرداری می پردازد که آلوده فحشا می شوند. نخست می فرماید: «وکسانی از زنان شما که

1- وسائل الشيعه، ج 22، ص 235؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 180.

مرتکب زنا شوند، چهار تن از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنان بطلبید» (وَالَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ).

واژه «فاحشه»، چنانکه قبلاً هم اشاره کرده ایم، در اصل به معنای کار یا گفتار بسیار زشت است واگردرموردزناوعمل منافی عفّت به کارمی رود،به همین مناسبت است.

این کلمه سیزده بار در قرآن مجید آمده که گاه در مورد زنا، گاه درباره لواط، وگاهی در اعمال زشت وننگین به طور کلّی استعمال شده است.

آن گاه می فرماید: «اگر این چهار تن، به موضوع (زنا) گواهی دادند، آنان [زنان]را در خانه ها(ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد» (فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ).

دلیل بر اینکه آیه فوق اشاره به زنای محصنه می کند، علاوه بر قرینه ای که در آیه بعد است، تعبیر به «مِن نِسائِکُم» (از همسرانتان) است، زیرا این تعبیر درباره همسران در قرآن مکرّر آمده است.

بنابراین مجازات عمل منافی عفّت برای زنان شوهردار، در این آیه حبس ابد تعیین شده است.

ولی بلافاصله می فرماید: «یا اینکه خداوند راهی برای آنان قرار دهد» (أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً).

بنابراین باید مجازات حبس درباره آنها ادامه یابد تا مرگشان فرا رسد، یا اینکه قانون جدیدی از طرف خداوند برای آنها معیّن شود.

از این تعبیر استفاده می شود این یک حکم موقّت بوده، واز همان آغاز اعلام شده است که در آینده حکم جدیدی درباره آنها نازل خواهد شد، ودر آن موقع زنانی که مشمول این قانون شده اند وهنوز در قید حیات هستند، طبعاً از زندان آزاد خواهند شد ومجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید.

آزادی آنان از زندان به دلیل الغاء حکم سابق است، امّا عدم اجرای مجازات جدید درباره آنها به سبب آن است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد، وبه این ترتیب قانون

آینده هرچه باشد راهی برای نجات این زندانیان است؛ البتّه قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب این عمل می شوند خواهد بود - دقّت کنید.

ص: 345

وامّا اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از جمله (أَوْ یَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً) این است که خداوند با دستور آینده درباره سنگسار کردن این گونه افراد، راهی برای آزادی آنها گشوده است، درست نیست، زیرا هیچ گاه با تعبیر (لَهُنَّ سَبیلاً) «راهی به سود آنان» سازگار نمی باشد، چه اینکه اعدام راه نجات نیست.

زیرا می دانیم قانونی که بعداً در اسلام برای مرتکبان زنای محصنه مقرّر گردید، قانون «رَجم» (سنگسار کردن) بود. (این قانون در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مسلّم وارد شده، اگرچه در قرآن به آن اشاره ای نگردیده است).(1)

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود آیه مورد بحث هرگز نسخ نشده، زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود نه به صورت موقّت ومحدود، در حالی که آیه مورد بحث «حبس ابد» را به عنوان یک حکم محدود وموقّت ذکر کرده است.

واگر می نگریم در پاره ای از روایات تصریح شده که آیه فوق با احکامی که درباره مجازات عمل منافی عفّت وارد شده، نسخ گردیده است، منظور از آن نسخ اصطلاحی نیست، زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقیید وتخصیص حکم گفته می شود - دقّت کنید.

ضمناً باید توجّه داشت دستور محبوس ساختن این گونه زنان در خانه ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست، زیرا از محبوس ساختن در زندان های عمومی به مراتب بهتر است، واز سوی دیگر تجربه نشان داده زندان های عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد، زیرا این مراکز معمولاً به صورت آموزشگاه بزرگ مفاسد درمی آید که افراد مجرم در آنجا تجربیّات خود را در معاشرت دائمی توأم با وقت وسیع در اختیار یکدیگر می گذارند.

سپس در آیه بعد حکم زنای غیر محصنه را بیان می کند، می فرماید: «واز میان شما، آن مردان وزنانی را که (همسر ندارند و) مرتکب آن کار (زشت) می شوند، آزار دهید» (وَالَّذَانِ یَأْتِیَانِهَا مِنْکُمْ فَآذُوهُمَا).

1- بحارالأنوار، ج 9، ص 69؛ نهج البلاغه، ص 184، خطبه 127؛ کافی، ج 7، ص 177 و185؛ وسائل الشیعه،ج 28، ص 62، 101 و107 وج 26، ص 40.

گرچه در این آیه تصریحی به زنای غیر محصنه نشده، ولی از آنجا که این آیه دنبال آیه گذشته آمده ومجازاتی که برای زنا در این آیه ذکر شده با مجازات آیه گذشته تفاوت دارد واز آن خفیف تر است، استفاده می شود که این حکم درباره آن دسته از مرتکبان زناست که در آیه قبل داخل نبوده اند.

وچون آیه قبل با قرینه ای که اشاره شد مخصوص زنای محصنه است، نتیجه می گیریم که این آیه حکم زنای غیر محصنه را بیان می کند.

این نکته نیز روشن است که مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلّی است وآیه 2 سوره نور که حدّ زنا را یکصد تازیانه برای هر یک از طرفین بیان کرده است می تواند تفسیر وتوضیحی برای این آیه بوده باشد، وبه همین دلیل این حکم نیز نسخ نشده است.

در تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السلام نیز در ذیل این آیه نقل شده است که فرمود: «یعنی البِکرُ اِذا أتَتِ الفاحِشَةَ الَّتی أتَتها هذِهِ الثَّیِّبُ فَآذوهُما؛ یعنی منظور از این آیه مرد وزن بی همسر است که اگر مرتکب عمل منافی عفّت شوند، باید آنان را آزار داد» (ومجازات کرد).(1)

بنابر آنچه گفتیم کلمه «الّذان» اگرچه تثنیه مذکّر است، منظور از آن، زن ومرد هر دو می باشد، وبه اصطلاح از باب «تغلیب» است.

جمعی از مفسّران احتمال داده اند این آیه درباره عمل زشت «لواط» بوده باشد، وآیه قبل را مربوط به «مساحقه» (همجنس گرایی زنان) دانسته اند، ولی با توجّه به رجوع ضمیر «یَأتِیانِها» به کلمه «فاحشه» که در آیه قبل آمده است، استفاده می شود که نوع عمل منافی عفّت که در این آیه آمده همانند نوعی است که در آیه قبل است. بنابراین یکی را درباره «لواط» ودیگری را درباره «مساحقه» دانستن، خلاف ظاهر است - اگرچه هر دو در یک جنس کلّی یعنی همجنس گرایی مشترکند - پس هر دو آیه درباره «زنا» است.

از این گذشته، می دانیم مجازات «لواط» در اسلام اعدام است نه آزار رساندن یا تازیانه زدن، وهیچ دلیلی نداریم که حکم آیه مورد بحث نسخ شده باشد.

1- تفسیر عیّاشی، ج 1، ص 227؛ بحارالأنوار، ج 76، ص 51.

در پایان آیه به مسأله توبه این گونه گناهکاران وبخشیدن آنها اشاره کرده می فرماید: «واگر توبه کنند، و(خود را) اصلاح نمایند (وبه جبران گذشته پردازند)، از آنان درگذرید؛ زیرا خداوند توبه پذیر ومهربان است» (فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيمًا).

این دستور در حقیقت راه بازگشت را به روی این گونه خطاکاران گشوده است که در صورت توبه واصلاح، جامعه اسلامی آنان را با آغوش باز می پذیرد وبه صورت یک عنصر طردشده اجتماع نخواهند بود.

البتّه - همان طور که در کتاب های فقهی آمده - توبه در صورتی صحیح است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه اسلامی واقامه شهود وصدور حکم دادگاه انجام پذیرد، وگرنه توبه ای که بعد از صدور حکم باشد تأثیری نخواهد داشت.

ضمناً از این حکم استفاده می شود هرگز نباید افرادی را که توبه کرده اند در برابر گناهان سابق مورد ملامت قرار داد. جایی که حکم مجازات وحدّ شرعی با توبه ساقط بشود، به طریق اولی باید مردم از گذشته آنها چشم بپوشند. همچنین کسانی که این حد درباره آنها جاری می شود وبعد از آن توبه می کنند، باید مشمول گذشت مسلمانان بوده باشند.

روش سهل وممتنع قوانین کیفری اسلام

گاه وبیگاه به مناسبت هایی می پرسند چرا اسلام قوانین جزایی وکیفری سخت وطاقت فرسایی مقرّر نموده است؟

مثلاً در برابر یک بار آلوده شدن به زنای محصنه در آغاز، مجازات حبس ابد مقرّر گردید وسپس مجازات اعدام تعیین شد. آیا بهتر نبود مجازات های ملایم تری در برابر این گونه اعمال تعیین گردد تا تعادلی میان «جرم» و«کیفر» برقرار شده باشد؟!

باید توجّه داشت قوانین کیفری اسلام گرچه ظاهراً سخت وشدید هستند، در مقابل راه اثبات جرم در اسلام آسان نیست وبرای آن شرایطی تعیین شده که غالباً تا گناه علنی نشود آن شرایط حاصل نمی گردد.

مثلاً افزایش دادن تعداد شهود به چهار نفر که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، به قدری سنگین است که فقط افراد بی پروا ممکن است

مجرم شناخته شوند. بدیهی

ص: 348

است این چنین اشخاص باید به اشدّ مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند ومحیط از آلودگی گناه پاک گردد.

همچنین برای شهادت شهود شرایطی تعیین شده، از قبیل رؤیت وعدم قناعت به قراین وهماهنگی در شهادت ومانند آن که اثبات جرم را دشوارتر می کند.

به این ترتیب، اسلام احتمال یک مجازات فوق العاده شدید را در برابر این گونه گناهکاران قرار داده، وهمین احتمال اگرچه ضعیف هم باشد می تواند در روحیه غالب افراد اثر بگذارد.

امّا راه اثبات آن را دشوار قرار داده تا عملاً در این گونه موارد اعمال خشونت به طور وسیع انجام نگیرد.

در حقیقت اسلام خواسته اثر تهدیدی این قانون کیفری را حفظ کند بدون اینکه افراد بسیاری مشمول اعدام شوند.

نتیجه اینکه روش اسلام برای اثبات جرم وتعیین مجازات، حدّاکثر تأثیر را در نجات جامعه از آلودگی به گناه دارد، در حالی که افراد مشمول این مجازات ها عملاً زیاد نیستند، وبه همین جهت از این روش تعبیر به «سهل وممتنع» کردیم (ر.ک: ج 3، ص 387 - 393).

حکم ازدواج با همسران پدر

اشاره

(وَلاَ تَنکِحُوا مَا نَکَحَ آبَاؤُکُمْ مِّنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ کَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتاً وَسَاءَ سَبِیلا)

با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید؛ مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا این، عملی زشت وتنفّرآور وراه نادرستی است.

(سوره نساء، آیه 22)

شأن نزول:

در زمان جاهلیّت معمول بود هرگاه کسی از دنیا می رفت وهمسر وفرزندانی از خود به یادگار می گذاشت، در صورتی که آن همسر، نامادری فرزندان او بود،

ص: 349

فرزندانش، نامادری را همانند اموال او به ارث می بردند؛ به این ترتیب که آنها حق داشتند با نامادری خود ازدواج کنند ویا او را به ازدواج شخص دیگری درآورند.

پس از اسلام حادثه ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد وآن این است که یکی از انصار به نام ابوقیس از دنیا رفت، فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم وچنین کاری را شایسته نمی بینم، ولی با این حال از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسب تکلیف می کنم. سپس موضوع را خدمت حضرت عرض کرد، وکسب تکلیف نمود. آیه فوق نازل شد واز این کار به شدّت نهی کرد.(1)

تفسیر: ازدواج با همسر پدر ممنوع

همان طور که در شأن نزول بیان شد، آیه بر یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیّت خطّ بطلان می کشد، می فرماید: «با زنانی که پدران شما با ایشان ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید» (وَ لاَ تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ).

امّا از آنجا که هیچ قانونی - معمولاً - شامل گذشته نمی شود، اضافه می فرماید: «مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است» (إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ).

پس از آن برای تأکید مطلب، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان می فرماید: نخست اینکه «این عمل، کار بسیار زشتی است» (إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً).

وبعد اضافه می کند: «عملی است که موجب تنفّر در افکار مردم است» یعنی طبع بشر آن را نمی پسندد (وَ مَقْتًا).

ودر پایان می فرماید: «روش نادرستی است» (وَ سَاءَ سَبِيلاً).

حتّی در تاریخ می خوانیم مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را «مقت» (تنفّرآمیز)، وفرزندانی را که ثمره آن بودند «مَقیت» (فرزندان مورد تنفّر) می نامیدند.

روشن است که این حکم به خاطر مصالح وفلسفه های مختلفی مقرّر شده، زیرا ازدواج با نامادری از یک سو همانند ازدواج با مادر است، چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می شود، واز سوی دیگر تجاوز به حریم پدر وهتک احترام اوست.

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ تفسیر قمّی، ج 1، ص 135؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 514.

واز همه گذشته، این عمل تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می پاشد، زیرا ممکن است بر سر تصاحب نامادری میان آنها اختلاف واقع شود، حتّی میان پدر وفرزند ایجاد رقابت می کند، زیرا معمولاً میان همسر دوم وهمسر اوّل رقابت وحسادت وجود دارد، اگر این کار (ازدواج با نامادری) در حیات پدر (پس از طلاق نامادری) انجام گیرد، دلیل حسادت آن روشن است، واگر بعد از مرگ او صورت گیرد نیز ممکن است یک نوع حسادت نسبت به پدر ازدست رفته خود پیدا کند.

تعبیرات سه گانه ای که درباره نکوهش این عمل در آیه فوق آمده، بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه مزبور باشد (ر.ک: ج 3، ص 409 - 411).

زنان محارم

اشاره

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاَتُكُمْ وَبَنَاتُ الاْخِ وَبَنَاتُ الاْخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِی أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِّنَ الرَّضَاعَهِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللاَّتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الاْخْتَيْنِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللهَ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً)

حرام شده است بر شما، مادرانتان، ودختران، وخواهران، وعمّه ها، وخاله ها، ودختران برادر، ودختران خواهر شما، ومادرانی که شما را شیر داده اند، وخواهران رضاعی شما، ومادران همسرانتان، ودختران همسرتان که در دامان شما هستند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید - وچنانچه با آنان آمیزش نداشته اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - و(همچنین) همسران پسرانتان که از نسل شما هستند (- نه پسرخوانده ها -) و(نیز حرام است بر شما) میان دو خواهر جمع کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده، زیرا خداوند، آمرزنده ومهربان است. (سوره نساء، آیه 23)

تفسیر: تحریم ازدواج با محارم

در این آیه به محارم - یعنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است - اشاره شده وبر اساس آن، محرمیّت از سه راه ممکن است پیدا شود:

1. ولادت، که از آن تعبیر به «ارتباط نسبی» می شود،

2. از طریق ازدواج که به آن «ارتباط سببی» می گویند،

3. از طریق شیرخوارگی که به آن «ارتباط رضاعی» گفته می شود.

نخست به محارم نسبی که هفت دسته هستند اشاره کرده، می فرماید: «مادران شما ودخترانتان وخواهرانتان وعمّه ها وخاله هایتان ودختران برادر ودختران خواهرانتان بر شما حرام شده اند» (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالاَتُكُمْ وَ بَنَاتُ الأَخِ وَ بَنَاتُ الأُخْتِ).

باید توجّه داشت منظور از مادر، فقط آن زنی نیست که انسان بی واسطه از او متولّد شده است، بلکه جدّه ومادر جدّه، مادر پدر ومانند آن را نیز شامل می شود؛ همان طور که منظور از دختر، تنها دختر بی واسطه نیست، بلکه دختر ودخترِ پسر ودخترِ دختر وفرزندان آنها را نیز در بر می گیرد، همچنین در مورد پنج دسته دیگر.

ناگفته پیداست همه افراد طبعاً از این گونه ازدواج ها تنفّر دارند وبه همین دلیل همه اقوام وملل - جز افراد کمی - ازدواج با محارم را ممنوع می دانند وحتّی مجوسی ها که در منابع اصلی خود قائل به جواز این گونه ازدواج ها بوده اند، امروز آن را انکار می کنند.

گرچه بعضی می کوشند این موضوع را ناشی از یک عادت ورسم کهن بدانند، می دانیم که عمومیّت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون واعصار طولانی

- معمولاً - حکایت از فطری بودن آن می کند، زیرا رسم وعادت نمی تواند عمومی ودائمی گردد.

از این گذشته، امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرهای فراوانی دارد، یعنی بیماری نهفته وارثی را آشکار وتشدید می کند نه اینکه خود آن تولید بیماری کند.

حتّی بعضی، گذشته از محارم، ازدواج با اقوام نسبتاً دورتر مانند عموزاده ها را با یکدیگر خوب نمی دانند ومعتقدند خطر بیماری های ارثی را تشدید می نماید.(1)

1- البتّه در اسلام ازدواج عموزاده ها ومانند آن با یکدیگر تحریم نشده است، زیرا همانند ازدواج با محارمنیست واحتمال بروز حوادث در این گونه ازدواج ها کمتر است.

ولی این مسأله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند - همان طور که غالباً نمی کند - در خویشاوندان نزدیک که «همخونی» شدیدتر است، مسلّماً تولید اشکال خواهد کرد.

به علاوه، در میان محارم جاذبه جنسی معمولاً وجود ندارد، زیرا محارم غالباً با هم بزرگ می شوند وبرای یکدیگر یک موجود عادی هستند وموارد استثنایی نمی تواند مقیاس قوانین کلّی گردد ومی دانیم جاذبه جنسی شرط استحکام پیوند زناشویی است.بنابراین اگرازدواجی درمیان محارم صورت گیرد،ناپایداروسست خواهدبود.

آن گاه به محارم رضاعی اشاره کرده، می فرماید: «ومادرانی که شما را شیر می دهند وخواهران رضاعی شمابرشماحرامند»(وَأُمَّهَاتُكُمُ الَّتِی أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَهِ).

گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران ومادران رضاعی اشاره کرده، طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند بلکه طبق حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «یَحرُمُ مِنَ الرِّضاعِ ما یَحرُمُ

مِنَ النَّسَبِ؛ تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند، از نظر شیرخوارگی نیز

حرام می شوند».(1)

البتّه مقدار شیرخوارگی که تأثیر در محرمیّت می کند ونیز شرایط وکیفیّت آن، ریزه کاری های فراوانی دارد که در کتاب های فقهی آمده است.

فلسفه تحریم محارم رضاعی این است که با پرورش گوشت واستخوان آنها با شیر شخص معیّنی، شباهت به فرزندان او پیدا می کند. مثلاً زنی که کودکی را به قدری شیر می دهد که بدن او با آن شیر نموّ مخصوصی می کند، نوعی شباهت در میان آن کودک وسایر فرزندان آن زن پیدا می شود، ودر حقیقت هر کدام جزئی از بدن آن مادر محسوب می گردند وهمانند دو برادر نسبی هستند.

پس از آن با اشاره به دسته سوم از محارم، آنها را ذیل چند عنوان بیان می کند:

1. «ومادران همسرانتان» (وَ أمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ).

یعنی به محض اینکه زنی به ازدواج مردی درآمد وصیغه عقد جاری شد، مادر او ومادرِ مادر او وهرچه بالاتر روند، بر او حرام ابدی می شوند.

ص: 353

1- کافی، ج 5، ص 437 و441؛ بحارالأنوار، ج 40، ص 128 وج 100، ص 324.

2. «ودختران همسرانتان که در دامانِ شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید» (وَ رَبَائِبُکُمُ اللَّتِی فِی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسَائِکُمُ اللَّتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ).

یعنی تنها با عقد شرعی یک زن، دختران او که از شوهر دیگری بوده اند، بر شوهر حرام نمی شوند، بلکه مشروط بر این است که اضافه بر عقد شرعی، با آن زن همبستر نیز شده باشد.

وجود این قید در این مورد تأیید می کند که حکم مادر همسر که در جمله سابق گذشت مشروط به چنین شرطی نیست، وبه اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می کند.

ظاهر قید «فِی حُجُورِکُم» (در دامان شما باشند) چنین می فهمانَد که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست، ولی به قرینه روایات(1) ومسلّم بودن حکم، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست بلکه در واقع

اشاره به نکته تحریم است، زیرا این گونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدّد می کنند، معمولاً در سنین پایین هستند وغالباً در دامان شوهر جدید پرورش می یابند.

آیه می گوید اینها در واقع همچو دختران خود شما هستند، آیا کسی با دختر خود ازدواج می کند؟

وانتخاب عنوان «رَبائِب» جمع «رَبیبَه» به معنای تربیت شده نیز به همین جهت است.

به دنبال این قسمت، برای تأکید مطلب اضافه می کند: «اگر با آنها آمیزش جنسی نداشتید، دخترانشان بر شما حرام نیستند» (فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْکُمْ).

3. «وهمسران فرزندانتان که از نسل شما هستند» (وَ حَلاَئِلُ أَبْنَائِکُمُ الَّذِینَ

مِنْ أَصْلاَبِکُمْ).(2)

در حقیقت تعبیر «مِن أصلابِکُم» (فرزندانتان که از نسل شما هستنند) برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیّت خطّ بطلان کشیده شود، زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند؛ یعنی کسی که

ص: 354

1- کافی، ج 5، ص 433؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 466، 468 و470؛ مستدرک الوسائل، ج 14، ص 397؛بحارالأنوار، ج 101، ص 18.
2- «حَلائِل» جمع «حَلیلَه» از مادّه «حل» به معنای زنی است که بر انسان حلال است، یا از مادّه «حلول»، به معنیزنی است که با مردی در یک محل زندگی می کند وآمیزش جنسی دارد.

فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می خواندند، وفرزندخوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود، وبه همین دلیل با همسران فرزندخوانده خود ازدواج نمی کردند.

باید توجّه داشت فرزندخواندگی واحکام آن در اسلام به کلّی بی اساس است.

4.«ونیزحرام شده است برای شماجمع میان دوخواهر»(وَأَنْ تَجْمَعُوابَيْنَ الأُخْتَيْنِ).

یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست. بنابراین اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمان های مختلف وبعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد مانعی ندارد.

واز آنجا که در زمان جاهلیّت جمع میان دو خواهر رایج بود، وافرادی مرتکب چنین ازدواج هایی شده بودند، قرآن بعد از جمله فوق می فرماید: «مگر آنچه در گذشته واقع شده» (إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ).

یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، وکسانی که قبل از نزول این قانون چنین ازدواجی انجام داده اند کیفر ومجازاتی ندارند، اگرچه اکنون باید یکی از آن دو را برگزینند ودیگری را رها کنند.

درپایان آیه می فرماید:«خداوندآمرزنده ومهربان است»(إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًارَحِيمًا).

شاید رمز اینکه اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده این باشد که دو خواهر به حکم نسب وپیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدیدی دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند طبعاً نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، وبه این ترتیب یک نوع تضادّ عاطفی در وجود آنها پیدا می شود که برای زندگی آنها زیانبار است، زیرا دائماً انگیزه «محبّت» و«رقابت» در وجود آنها در حال کشمکش ومبارزه اند.

بعضی از مفسّران احتمال داده اند جمله «اِلّا ما قَد سَلَفَ» به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده برگردد؛ یعنی اگر قبل از نزول این آیه - طبق قوانین متداول آن زمان - اقدام به ازدواج با یکی از محارم کرده باشید، حکم تحریم شامل آن ازدواج ها نمی شود، وفرزندان آنها

فرزندان مشروع خواهند بود. البتّه پس از نزول این آیه لازم بوده فورآ جدا شوند.

پایان آیه یعنی جمله «إنَّ اللّهَ کانَ غَفورآ رَحیمآ» نیز متناسب با این معنی است (ر.ک: ج 3، ص 412 - 418).

ص: 355

حکم زن و مرد زناکار

اشاره

(الزَّانِیَهُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ وَلاَ تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللهِ إِنْ کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الاْخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَهٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ * الزَّانِی لاَ یَنکِحُ إِلاَّ زَانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَالزَّانِیَهُ لاَ یَنکِحُهَا إِلاَّ زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ)

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مومنان مجازاتشان را مشاهده کنند! * مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی آورد؛ و این کار بر مومنان حرام شده است! (سوره نور، آیات 2-3)

تفسیر: حدّ «زانی» و «زانیه»

بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم، پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته، می گوید: «زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید» (الزَّانِیَهُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ).

و برای تأکید بیشتر، اضافه می کند: «هرگز نباید در اجرای این حدّ الهی گرفتار رأفت (محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید»

(وَلاَ تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللهِ إِنْ کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الاْخِرِ).

و سر انجام، در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل و نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده، می گوید: «و باید گروهی از مومنان حضور داشته باشند ومجازات آن دو را مشاهده کنند» (وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَهٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ).

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

1. حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد وزن غیر همسر، و بدون مجوز شرعی است).

2. تأکید بر این که در اجرای این حدّ الهی گرفتار محبت ها و احساسات بی مورد

ص: 356

نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه های این گونه احساسات، مسأله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد؛ چرا که نشانه ایمان به مبدأ و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می شود که انسان بداند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریع نشده، و ایمان به معاد، سبب می شود که انسان در برابر تخلف ها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که توجه به آن لازم است:

«یُؤْتَی بِوَالٍ نَقَصَ مِنَ الْحَدِّ سَوْطاً فَیُقالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذاکَ؟ فَیَقُولُ: رَحْمَةً لِعِبَادِکَ، فَیُقَالُ لَهُ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّی؟! فَیُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النَّارِ، وَ یُؤْتَی بِمَنْ زَادَ سَوْطاً، فَیُقالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذاکَ؟ فَیَقُولُ لِیَنْتَهُوا عَنْ مَعَاصِیکَ! فَیَقُولُ: أَنْتَ أَحْکَمُ بِهِ مِنِّی؟! فَیُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النَّارِ!؛ روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حدّ الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند، به او گفته می شود: چرا چنین کردی؟

می گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می گوید: آیا تو نسبت به آنها از من مهربان تر بودی؟! و دستور داده می شود او را به آتش بیفکنید!

دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حدّ الهی افزوده، به او گفته می شود:

چرا چنین کردی؟ در پاسخ می گوید: تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید: تو از من آگاه تر و حکیم تر بودی؟! سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند».(1)

3. دستور حضور جمعی از مومنان در صحنه مجازات است؛ چرا که هدف تنها این نیست گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود.

و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همان گونه که گناه برملا شده، مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب، اساس پاسخ این سوال که: چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی

1- تفسیر فخر رازی، ج 23، ص 148.

در جمع بریزد روشن می شود؛ زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است «خداوند ستار العیوب» راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه، و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولاً، در یک جامعه سالم باید «تخلف از قانون» با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد، آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت وآبروی خود، بیش از مساله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر، ترمز نیرومندی بر روی هوس های سرکش آنها است.

از آنجا که سخن از مجازات زنان زناکار در میان است، سوالی پیش می آید که: ازدواج مشروع با چنین زنانی چه حکمی دارد؟

آیه سوم این سوال را چنین پاسخ می گوید: «مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند، همان گونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد» (الزَّانِی لاَ یَنکِحُ إلاَّ زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لاَ یَنکِحُهَا إِلاَّ زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ).

«و این کار بر مومنان تحریم شده است» (وَحُرِّمَ ذَلِکَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ).

در این که این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند: آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، و همجنس با همجنس پرواز می کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگی ها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند، و آن را بر خویشتن تحریم می کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت «جمله خبریه» بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند: این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصاً می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد؛ چرا

که بیماری های اخلاقی همچون بیماری های جسمی غالباً واگیردار است.

ص: 358

و از این گذشته، این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود.

به علاوه، فرزندانی که در چنین دامان های لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات، اسلام این کار را منع کرده است.

شاهداین تفسیرجمله (وَحُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ)است که درآن تعبیربه تحریم شده.

و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند.

حتی بعضی از مفسران بزرگ در شأن نزول آیه چنین نوشته اند: «مردی از مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که با «ام مهزول»- زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود، و حتی پرچمی برای شناسائی بر در خانه خود نصب کرده بود !- ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت».(1)

در حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می خوانیم: «این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود،وحدّالهی به اوجاری گردد،بااوازدواج نکنیدتاتوبه اش ثابت شود».(2)

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که: بسیاری از احکام به صورت «جمله خبریه» بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت «امر» و «نهی» باشد.

ضمناً، باید توجه داشت عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه «زنا» همطراز گناه «شرک» است؛ چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده: شخص زناکار در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود «قالَ رَسُولُ اللَّهِ

صلی الله علیه و آله ... لا یَزْنِی الزَّانِی حِینَ یَزْنِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لا یَسْرِقُ السَّارِقُ حِینَ یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِکَ خُلِعَ عَنْهُ الإِیمَانُ کَخَلْعِ الْقَمِیصِ؛ شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می شود، مومن نیست، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می آورند همان گونه که پیراهن را از تن» !.(3)

ص: 359

1- مجمع البیان، ج 7، ص 125، ذیل آیه، وقرطبی در تفسیر خود ذیل همین آیه، این حدیث را نقل کرده اند.
2- مجمع البیان، ج 7، ص 125، ذیل آیه مورد بحث.
3- اصول کافی، ج2، ص32، ح 1، طبع دار الکتب الاسلامیه، طبق نقل نور الثقلین، ج 3، ص 571.

نکته ها:

1. مواردی که حکم زنا اعدام است

آنچه در آیه فوق در مورد حدّ زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنائی هم دارد از جمله «زنای محصن و محصنه» است که حدّ آن با تحقق شرائط، اعدام است.

منظور از «محصن» مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و«محصنه» به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است.

هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود، حدّ او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم، در کتب فقهی مشروحاً آمده است. و نیز زنای با محارم حکم آن اعدام است.

همچنین زنای به عُنف و جبر حکم آن نیز همین است.

البته در بعضی از موارد، علاوه بر مسأله تازیانه، تبعید و پاره ای دیگر از مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

2. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شک این عمل منافی عفت، از همه کس قبیح است، ولی از زنان، زشت تر وقبیح تر است؛ چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن، دلیل بر تمرد شدیدتری است.

از این گذشته، عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می شود، اما در مورد زنان، عواقب شومش بیشتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که: سر چشمه وسوسه این کار، بیشتر از ناحیه آنها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد، عامل اصلی محسوب می شوند.

مجموع این جهات،سبب شده که زن آلوده،برمردآلوده درآیه فوق مقدم شده است.

ولی زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

3. مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت «امر» است وجوب حضور گروهی از مومنان را به هنگام

ص: 360

اجرای حدّ زنا می رساند، ولی ناگفته پیدا است قرآن شرط نکرده حتماً در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح، متفاوت می گردد حضور سه نفر وبیشتر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه تعداد از مردم لازم است.(1)

فلسفه این حکم نیز روشن است؛ زیرا همان گونه که گفتیم:

اولاً: درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع.

ثانیاً: شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثاً: هر گاه اجرای حدّ، در حضور جمعی انجام شود، قاضی و مجریان حدّ متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

رابعاً: حضور جمعیت، مانع از خودکامگی و افراط وزیاده روی در اجرای

حدّ می گردد.

خامساً: ممکن است مجرم بعد از اجرای حدّ به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع را روشن ساخته وجلوی فعالیت های تخریبی او را در آینده می گیرد و فوائد دیگر.

4. حدّ زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیات 15 و 16 سوره «نساء» چنین بر می آید، قبل از نزول حکم سوره «نور» درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد، تعیین شده است (فَأَمْسِكُوهُنَّ فِی الْبُيُوتِ حَتَّی يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فَآذُوهُما).

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث، آن را در یک صد تازیانه محدود و معین نموده.

بنابراین، حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یک صد تازیانه حدّ و حدودی برای حکم آزار است.(2)

1- جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مومنین به هنگام اجرای حدّ تردید کرده اند، در حالی که ظاهرامر وجوب است، نه استحباب.
2- برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر« نمونه»، صفحه 306 به بعد، ذیل آیات 15 و 16 سوره« نساء»مراجعه فرمائید.

5. افراط و تفریط در اجرای حدّ ممنوع!

بدون شک، مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند حداکثر کوشش به عمل آید که هیچ فرد بی گناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد، عفو و گذشت شود.

ولی بعد از ثبوت جرم، و مسلّم شدن حدّ باید قاطعیت به خرج داد، و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیان بخش است بپرهیزند.

مخصوصاً در آیه مورد بحث، تعبیر به (فِی دِینِ اللهِ) شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز، نهی شده؛ زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز، بر آنها بیشتر است، اما نمی توان انکار کرد که: اقلیتی وجود دارند طرفدار خشونت بیشتری می باشند، این گروه نیز

- همان گونه که سابقاً اشاره کردیم - از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

6. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم: ظاهر آیات فوق، تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند.

بنابراین، اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده، و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملا نشان داده اند، ازدواج با آنها شرعاً بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان «زانی» و «زانیه» بر آنها صدق نمی کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این

قید از روایات اسلامی استفاده شده و شأن نزول آیه نیز آن را تأیید می کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: فقیه معروف «زراره» از آن حضرت پرسید: تفسیر آیه (الزَّانِی لاَ یَنکِحُ إلاَّ زَانِیَهً...) چیست؟

امام علیه السلام فرمود: «هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزِّنَا وَ رِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزِّنَا، قَدْ شُهِرُوا

ص: 362

وَعُرِفُوا بِهِ، وَالنَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِکَ الْمَنْزِلِ، فَمَنْ أُقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزِّنَا، أَوْ شُهِرَ بِالزِّنَا، لَمْ يَنْبَغِ لِاَحَدٍ أَنْ يُنَاکِحَهُ حَتَّی يُعْرَفَ مِنْهُ تَّوْبَتُهُ؛ این آیه، اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود».(1)

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

7. فلسفه تحریم زنا

فکر نمی کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل، دامان فرد و جامعه را می گیرد، بر کسی مخفی باشد، ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک، نظام خانواده را در هم می ریزد.

رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می کند.

فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند، در جامعه زیاد می کند.

این عمل ننگین، سبب انواع برخوردها و کشمکش ها در میان هوسبازان است.

به علاوه بیماری های روانی وآمیزشی که ازآثارشوم آن است،برکسی پنهان نیست.

کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن، از آثار شوم این عمل می باشد(2)

(ر.ک: ج 14، ص 382 - 294).

حکم اتهام به زنان پاکدامن

اشاره

(إِنَّ الّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ * یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ * یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَیَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ)

1- وسائل الشیعه، ج 14، ص 335 (ج 20، ص 439، چاپ آل البیت).

2- شرح بیشتر در این زمینه را در جلد 12 «تفسیر نمونه»، ذیل آیه 32 سوره« اسراء» مطالعه فرمائید.

کسانی که زنان پاکدامن وبی خبر (از هر گونه آلودگی) ومؤمن رامتّهم می سازند، در دنیا وآخرت از رحمت الهی دور شدند وعذاب سختی برای آنهاست. * در روزی که زبان ها ودست ها وپاهایشان بر ضدّ آنها بر اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد. * آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بی کم وکاست می دهد؛ ومی دانند که خداوند حقِّ آشکار است.

(سوره نور، آیات 23-25)

تفسیر:

بار دیگر به مسأله «قذف» ومتّهم ساختن زنان پاکدامن باایمان، به اتّهام ناموسی بازگشته وبه طور مؤکّد وقاطع می گوید: «کسانی که زنان پاکدامن وبی خبر از هرگونه آلودگی ومؤمن را به نسبت های ناروا متّهم می سازند در دنیا وآخرت از رحمت الهی دورند وعذاب عظیمی در انتظار آنهاست» (إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُوْمِنَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ).

در واقع، سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمّیّت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می گردد:

مُحصَنات: زنان پاکدامن، غافِلات: دور از هر گونه آلودگی، ومؤمِنات: زنان باایمان؛ به این ترتیب نشان می دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه، ناجوانمردانه ودرخور عذاب عظیم است.(1)

تعبیر به «غافِلات» تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف وبی عفّتی مشخّص می کند. یعنی آنها نسبت به آلودگی های جنسی آن قدر بی اعتنا هستند که گویی اصلاً از آن خبر ندارند، زیرا موضع انسان در برابر گناه، گاه به صورتی درمی آید که اصلاً تصوّر گناه از فکر ومغز او بیرون می رود، گویی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد واین مرحله عالی تقواست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «غافِلات»، زنانی باشد که از نسبت های ناروایی که به آنها داده شده بی اطّلاعند، وبه همین دلیل از خود دفاع نمی کنند. در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه ای در مورد این گونه اتّهامات مطرح می کند، چرا که

1- الميزان، ج 15، ص 122، ذيل آيات مورد بحث.

در آیات گذشته سخن از تهمت زنندگانی بود که شناخته می شدند ومورد مجازات قرار می گرفتند، امّا در اینجا سخن از شایعه سازانی است که خود را از مجازات وحدّ شرعی پنهان داشته اند. قرآن می گوید: اینها تصوّر نکنند که با این عمل می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می کند ودر آخرت عذابی عظیم دارند.

گرچه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته وبه نظر می رسد که نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصّی نازل می شود ومفهوم آن کلّی است اختصاص به مورد معیّنی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسّران مانند فخر رازی در تفسیرکبیر وبعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند واین گناه را در سر حدّ کفر قرار دهند، وکلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.

در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است واگر در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله باشد گناه بزرگ تر وعظیم تری محسوب می شود، ولی به تنهایی موجب کفر نیست ولذا پیامبر صلی الله علیه و آله در داستان «افک» با این گونه افراد معامله «مرتد» نکرد، بلکه در آیات بعد از آن که شرحش را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست.

وامّا «لعن» دوری از رحمت خداست که در مورد کافر ومرتکبان گناهان کبیره صادق است، لذا در همین آیاتی که درباره حدّ قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دو بار کلمه «لعن» در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کراراً کلمه «لعن» درباره بعضی از مرتکبان گناهان کبیره به کار رفته است. حدیث «لَعَنَ اللّهُ فِی الخَمرِ عَشرُ طَوائِفَ...؛ خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده...» معروف است.

آیه بعد چگونگی حال گروه تهمت زنندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخّص کرده، می گوید: «آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبان های آنها، دست ها وپاهایشان بر ضدّ آنان به اعمالی که مرتکب شده اند گواهی می دهند» (یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید وحقایق را بازگو

ص: 365

می کند، این مجرمان بعد از مشاهده دلایل وشواهد قطعی جرم، بر خلاف میل باطنی خود صریحاً اقرار به گناه کرده وهمه چیز را فاش می سازند، چرا که جایی برای انکار نمی بینند.

دست وپای آنها نیز به سخن در می آید وحتّی طبق آیات قرآن، پوست تن آنها سخن می گوید، گویی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده وآثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است. آری، در آنجا که یوم البروز وروز آشکار شدن همه پنهانی هاست، ظاهر می شوند.

واگر می بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید: «امروز ما بر دهان آنها مُهر می زنیم ودست وپایشان با ما سخن می گوید» (الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ)(1) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد، چرا

که ممکن است در آغاز زبان ها از کار بیفتد وسایر اعضا شهادت دهند، وهنگامی که شهادت دست وپا حقایق را برملا کرد زبان به حرکت در آید که گفتنی ها را بگوید وبه گناهان اعتراف کند.

سپس می گوید: «در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم وکاست به آنها می دهد» (یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ).

«ودر آن روز می دانند که خداوند حقّ مبین است» (وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ).

اگرامروزودراین دنیادرحقّانیّت پروردگارشکّ وتردیدکنند،یامردم رابه گمراهی بکشانند، در آن روز نشانه های عظمت، قدرت وحقّانیّتش آن چنان واضح می شود که سرسخت ترین لجوجان را وادار به اعتراف می کند (ر.ک: ج 14، ص 446-449).

احکامی درباره پوشش زنان

اشاره

(قُلْ لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِکَ أَزْکَی لَهُمْ إِنَّ اللهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ

وَلاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاّ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ وَلاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ

1- سوره یس، آیه 65.

بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلِی الاِْرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَی عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلاَ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَی اللهِ جَمِيعآ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)

به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، ودامان خود را (از بی عفّتی) حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است. * وبه زنان باایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، ودامان خویش را (از بی عفّتی) حفظ کنند وزینت خود را - جز آن مقدار از آنان که نمایان است - آشکار نکنند، و(اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن وسینه با آن پوشانده شود)، وزینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان، یا بردگانشان [کنیزانشان]، یا مردان سفیه وابسته (به آنها) که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و(به زنان باایمان بگو: هنگام راه رفتن) پاهای خود را به زمین نزنند تا زینتِ پنهانیشان دانسته شود (وصدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). وای مؤمنان، همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید. (سوره نور، آیات 30-31)

شأن نزول:

در کتاب کافی در شأن نزول نخستین آیه از آیات فوق، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبه رو شد - ودر آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوش ها قرار می دادند - (وطبعاً گردن ومقداری از سینه آنها نمایان می شد) چهره آن زن، نظر آن جوان را به خود جلب کرد وچشم خود را به او دوخت. هنگامی که زن گذشت، جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد، در حالی که راه خود را ادامه می داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد وباز همچنان به پشت سر خود نگاه می کرد، ناگهان صورتش به دیوار خورد وتیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت.

هنگامی که زن گذشت، جوان به خود آمد دید خون از صورتش جاری است وبه

لباس وسینه اش ریخته ! (سخت ناراحت شد) با خود گفت: به خدا سوگند خدمت پیامبر می روم واین ماجرا را بازگو می کنم. هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به او افتاد فرمود چه شده است؟

جوان ماجرا را نقل کرد. در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا، نازل شد وآیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...).(1)

تفسیر: مبارزه با چشم چرانی وترک حجاب

پیش از این هم گفته ایم که این سوره در حقیقت سوره عفّت، پاکدامنی وپاکسازی از انحرافات جنسی است وبحث های مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد. آیات مورد بحث هم که احکام نگاه کردن، چشم چرانی وحجاب را بیان می دارد کاملاً به این امر مربوط است ونیز ارتباط این بحث با بحث های مربوط به اتّهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست می گوید: «به مؤمنان بگو: چشم های خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم وآنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، ودامان خود را حفظ کنند» (قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

«یَغُضّوا» از مادّه «غضّ» (بر وزن خزّ) در اصل به معنی کم کردن ونقصان است ودر بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود.

بنابراین آیه نمی گوید مؤمنان باید چشمانشان را فرو بندند، بلکه می گوید باید نگاه خود را کم وکوتاه کنند. و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبه رو می شود بخواهد چشم خود را کاملاً ببندد ادامه راه رفتن ومانند آن برای او ممکن نیست، امّا اگر نگاه را از صورت واندام او برگیرد وچشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته وآن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلّی حذف کرده است.

1- وسائل الشیعه، ج 14، ص 139. تفسیرهای نورالثّقلین، المیزان، روح المعانی (با اندک تفاوت)، ذیل آیهمورد بحث.

قابل توجّه اینکه قرآن نمی گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (وبه اصطلاح متعلّق فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگیرند.

امّا با توجّه به سیاق آیات، مخصوصاً آیه بعد که سخن از مسأله حجاب به میان آمده، به خوبی روشن می شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است. شأن نزولی که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تأیید می کند.(1)

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاه های غیرخیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود، یعنی به او نگاه نکند. امّا راه وچاه خود را ببیند واینکه «غَضّ» را به معنی کاهش گفته اند منظور همین است - دقّت کنید.

دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است.

«فرج» چنانکه قبلاً هم گفته ایم، در اصل به معنی شکاف وفاصله میان دو چیز است، ولی در این گونه موارد کنایه از عورت است، وما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می گذاریم.

منظور از «حفظ فرج» چنانکه در روایات وارد شده، پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کُلُّ آیَهٍ فِی القُرآنِ فی ذِکرِ الفُروجِ فَهِیَ مِنَ الزِّنا اِلّا هذِهِ الآیَهُ فَاِنَّها مِنَ النَّظَرِ؛ هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید، منظور حفظ کردن از زناست، جز این آیه که منظور از آن، حفظ کردن از نگاه دیگران است». (2)

واز آنجا که گاه به نظر می رسد چرا اسلام از این کار که با شهوت وخواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می فرماید: «این برای آنها بهتر وپاکیزه تر است» (ذلِکَ أَزْکَی لَهُمْ).

1- در اینکه «مِن» در جمله «يَغُضّوا مِن أبصارِهِم» چه معنی دارد، مفسّران احتمالات مختلفی داده اند. بعضیآن را برای تبعیض، بعضی زائده وبعضی ابتدائیه دانسته اند، ولی ظاهر همان معنی اوّل است.

2- اصول کافی، تفسیر علیّ بن ابراهیم، ج 2، ص 101، طبق نقل نور الثقلین، ج 3، ص 587.

آن گاه به عنوان اخطار، برای کسانی که نگاه هوس آلود وآگاهانه به زنان نامحرم می افکنند وگاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند، می گوید: «به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

در آیه بعد به شرح وظایف زنان در این زمینه می پردازد. نخست به وظایفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید: «وبه زنان باایمان بگو: چشمان خود را فرو گیرند (واز نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) ودامان خود را حفظ نمایند» (وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ).

وبه این ترتیب، «چشم چرانی» همان گونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام است، وپوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد وچه از زن برای زنان نیز مانند مردان واجب است.

سپس به مسأله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن چهار جمله اشاره فرموده:

1. «آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است»

(وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ مَا ظَهَرَ مِنْهَا).

در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند وهمچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست، در میان مفسّران سخن بسیار است.

بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته اند، در حالی که کلمه «زینت» به این معنی کمتر اطلاق می شود.

بعضی دیگر آن را به معنی «محلّ زینت» گرفته اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره ودستبند وبازوبند به تنهایی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محلّ این زینت هاست، یعنی گوش ها وگردن ودست ها وبازوان.

بعضی دیگر آن را به معنی خود «زینت آلات» گرفته اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته، وطبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.

دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مسأله تعقیب می شود.

حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری وطبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است؛ بنابراین، زنان حق ندارند زینت هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هر چند اندامشان نمایان نشود، وبه این ترتیب آشکار کردن لباس های

ص: 370

زینتی مخصوصی که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت هایی نهی کرده است.

در روایات متعدّدی که از ائمّه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن به «قلّاده» (گردنبند)، «دملج» (بازوبند)، «خلخال» (پای برنجن) همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند تفسیر شده است.(1)

وچون در روایات متعدّد دیگری زینت ظاهر به انگشتر، سرمه ومانند آن تفسیر شده، می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت هایی است که نهفته وپوشیده است - دقّت کنید.

2. دومین حکمی که در آیه بیان شده این است: «آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند» (وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ).

«خُمُر» جمع «خمار» (بر وزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسری).

«جیوب» جمع «جیب» (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شودوگاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت باآن نیزاطلاق می گردد.

از این جمله استفاده می شود که قبل از نزول آیه، زنان دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند، به طوری که گردن وکمی از سینه آنها نمایان می شد. قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن وهم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد (از شأن نزول آیه که قبلاً آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).

3. در سومین حکم، مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند وزینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می دهد:

«آنها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَ لاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ).

«مگر (در دوازده مورد):

1. «برای شوهرانشان» (إِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ).

2. «یا پدرانشان» (أَوْ آبَائِهِنَّ).

1- تفسیر علیّ بن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث.

3. «یا پدران شوهرانشان» (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

4. «یا پسرانشان» (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ).

5. «یا پسران همسرانشان» (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

6. «یا برادرانشان» (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ).

7. «یا پسران برادرانشان» (أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ).

8. «یا پسران خواهرانشان» (أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ).

9. «یا زنان هم کیششان» (أَوْ نِسَائِهِنَّ).

10. «یا بردگانشان» کنیزانشان (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

11. «یا پیروان وطفیلیانی که تمایلی به زن ندارند» افراد سفیه وابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد (أَوِالتَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِى الاِْرْبَهِ مِنَالرِّجَالِ).

12. «یا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند» (أَوِالطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ).

4. وبالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند: «آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود» وصدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد (وَ لاَ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

آنها در رعایت عفّت ودوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد وممکن است منتهی به انحراف از جادّه عفّت شود، آن چنان باید دقیق وسختگیر باشند که حتّی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خودداری کنند، واین گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

وسرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان، اعمّ از مرد وزن، به توبه وبازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد می گوید: «همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید» (وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

واگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد، از خطاهای خود توبه کنید وبرای نجات وفلاح، به سوی خدا آیید که رستگاری تنها بر درِ خانه اوست، وبر سر راه شما لغزشگاه های خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او نجات ممکن نیست، خود را به او بسپارید.

درست است که قبل از نزول این احکام، گناه وعصیان نسبت به این امور مفهومی

ص: 372

نداشت، ولی می دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگی های جنسی جنبه عقلانی دارد وبه تعبیر مصطلح، از «مستقلّات عقليّه» است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسؤوليّت کافی است.

نکته ها:

1. فلسفه حجاب

بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی وآزادی جنسی گذارده اند وافراد غرب زده، بی بندوباری زنان را جزئی از آزادی او می دانند، سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند وگاه افسانه ای است متعلّق به زمان های گذشته.

ولی مفاسد بی حساب، مشکلات وگرفتاری های روزافزونی که از این آزادی های بی قیدوشرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن

پیدا شود.

البتّه در محیط های اسلامی ومذهبی، مخصوصاً در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، بسیاری از مسائل حل شده، وبه بسیاری از این سؤالات عملاً پاسخ کافی وقانع کننده داده شده است، ولی باز اهمّيّت موضوع ایجاب می کند که این مسأله به طور گسترده تر مورد بحث قرار گیرد.

مسأله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره کشی از طریق سمع، بصر ولمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند؟ ویا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد؟

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود وتحریک شهوات وهوس های آلوده مردان درگیر باشند؟ ویا باید این مسائل از محیط اجتماع برچیده شود، وبه محیط خانواده وزندگی زناشویی اختصاص یابد؟

اسلام طرفدار برنامه دوم است وحجاب، جزئی از این برنامه محسوب می شود، در حالی که غربی ها وغرب زده های هوسباز، طرفدار برنامه اوّل

هستند.

اسلام می گوید: کامیابی های جنسی اعمّ از آمیزش ولذّت گیری های سمعی، بصری ولمسی مخصوص همسران است وغیر از آن گناه، ومایه آلودگی وناپاکی جامعه است که جمله «ذٰلِکَ أزکی لَهُم» در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم وپنهانی نیست زیرا:

1. برهنگی زنان، که طبعاً پی آمدهایی همچون آرایش، عشوه گری وامثال آن همراه دارد، مردان - مخصوصاً جوانان را - در یک حال تحریک دائم قرار می دهد، تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها وایجاد هیجان های بیمارگونه عصبی وگاه سرچشمه امراض روانی می گردد. مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود

حمل کند؟

مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟

مخصوصاً توجّه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین وریشه دارترین غریزه آدمی است، ودر طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار وجنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته اند: هیچ حادثه مهمّی را پیدا نمی کنید مگر اینکه پای زنی در میان است.

آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه وشعله ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟

آیا این کار عاقلانه ای است؟

اسلام می خواهد مردان وزنان مسلمان، روحی آرام، اعصابی سالم وچشم وگوشی پاک داشته باشند، واین یکی از فلسفه های حجاب است.

2. آمارهای قطعی ومستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان، طلاق وازهم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که «هر چه دیده بیند دل کند یاد» وهر چه دل - در اینجا یعنی هوس های سرکش - بخواهد، به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود، وبه این ترتیب هر روز دل، به دلبری می بندد وبا دیگری وداع می گوید.

در محیطی که حجاب است (وشرایط دیگر اسلامی رعایت می شود) دو همسر تعلّق به یکدیگردارندواحساساتشان وعشق وعواطفشان مخصوص یکدیگراست.

ولی در بازار آزاد برهنگی که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لااقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده اند، دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی تواند داشته باشد، وخانواده ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند وکودکان بی سرپرست می مانند.

3. گسترش دامنه فحشا، وافزایش فرزندان نامشروع، از دردناک ترین پی آمدهای

ص: 374

بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام وآمار ندارد ودلایل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

نمی گوییم عامل اصلی فحشا وفرزندان نامشروع منحصراً بی حجابی است، نمی گوییم استعمار ننگین ومسائل سیاسی مخرّب در آن مؤثّر نیست، بلکه می گوییم: یکی از عوامل مؤثّر آن مسأله برهنگی وبی حجابی محسوب می شود.

وبا توجّه به اینکه فحشا واز آن بدتر، فرزندان نامشروع سرچشمه انواع جنایت ها در جوامع انسانی بوده وهستند، ابعاد خطرناک این مسأله روشن تر می شود.

هنگامی که می شنویم در انگلستان هر سال - طبق آمار - پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می آید.

وهنگامی که می شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده اند، نه به خاطر مسائل اخلاقی ومذهبی، بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیّت جامعه به وجود آورده اند، به گونه ای که در بسیاری از پرونده های جنایی پای آنها در میان است، به اهمّیّت این مسأله کاملاً پی می بریم ودرمی یابیم مسأله گسترش فحشا، حتّی برای آنها که هیچ اهمّیّتی برای مذهب وبرنامه های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است.

بنابراین، هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیّت جامعه ها محسوب می شود، وپی آمدهای آن هرگونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدارسی که در آن دختر وپسر با هم درس می خوانند، ومراکزی که مرد وزن در آن کار می کنند، وبی بند وباری در آنها حکمفرماست، کم کاری، عقب افتادگی، وعدم احساس مسؤولیّت، به خوبی مشاهده شده است.

4. مسأله ابتذال زن وسقوط شخصیّت او در این میان نیز حائز اهمّیّت فراوان است که نیازی به ارقام وآمار ندارد.

هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است روزبه روز تقاضای آرایش بیشتر وخودنمایی افزون تر از او دارد.

وهنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسی اش وسیله تبلیغ کالاها ودکور اتاق های

ص: 375

انتظار، وعاملی برای جلب جهانگردان، سیّاحان ومانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیّت زن تا سر حدّ یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند، وارزش های والای انسانی او به کلّی به دست فراموشی سپرده می شود، وتنها افتخار او جوانی، زیبایی وخودنمایی وی می شود.

وبه این ترتیب، به وسیله ای تبدیل خواهد شد برای اشباع هوس های سرکش یک مشت آلوده فریبکار وانسان نماهای دیوصفت.

در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگی های اخلاقیش، علم وآگاهی ودانابییش جلوه کند، وحائز مقام والایی گردد؟

به راستی دردآور است که در کشورهای غربی، وغرب زده، ودر کشور ما پیش از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم، شهرت، آوازه، پول، درآمد وموقعیّت برای زنان آلوده وبی بندوباری بود که به نام هنرمند وهنرپیشه، معروف شده بودند، وهر جا قدم می نهادند گردانندگان محیط های آلوده برای آنها سر ودست می شکستند وقدمشان را خیر مقدم می دانستند.

شکر خدا را که آن بساط برچیده شد، وزن از صورت ابتذال سابق وموقعیّت یک عروسک فرنگی وکالای بی ارزش در آمد، شخصیّت خود را بازیافت، حجاب بر خود پوشید، امّا بی آنکه منزوی شود ودر تمام صحنه های مفید وسازنده اجتماعی حتّی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامیش ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه های زنده وروشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

2. خرده گیری های مخالفان حجاب

اشاره

در اینجا می رسیم به ایرادهایی که مخالفان حجاب مطرح می کنند که باید به طور فشرده بررسی شود:

الف) زنان نیمی از جامعه

مهم ترین چیزی که همه در آن متّفق اند وبه عنوان یک ایراد اساسی بر مسأله حجاب ذکر می کنند، این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند امّا حجاب

ص: 376

سبب انزوای این جمعیّت عظیم می گردد، وطبعاً آنها را از نظر فکری وفرهنگی به عقب می راند، مخصوصاً در دوران شکوفایی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعّال انسانی است، از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچ بهره گیری نخواهد شد، وجای آنها در مراکز فرهنگی واجتماعی نیز خالی است.

به این ترتیب،آنهابه صورت یک موجودمصرف کننده وسرباراجتماع درمی آیند.

امّا آنها که به این منطق متوسّل می شوند از چند امر به کلّی غافل شده یا تغافل کرده اند، زیرا:

اوّلاً چه کسی گفته است که حجاب اسلامی، زن را منزوی می کند واز صحنه اجتماع دور می سازد؟

اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم، امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره ها، در کارگاه ها، در راهپیمایی ها وتظاهرات سیاسی، در رادیو وتلویزیون، در بیمارستان ها ومراکز بهداشتی، مخصوصاً در مراقبت های پزشکی برای مجروحان جنگی، در فرهنگ ودانشگاه، وبالاخره در صحنه جنگ وپیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان شکنی است برای همه این ایرادها واگر ما در سابق سخن از امکان چنین وضعی می گفتیم امروز در برابر وقوع آن قرار گرفته ایم، وفلاسفه گفته اند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است. واین عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ثانیاً از اینکه بگذریم، آیا اداره خانه وتربیت فرزندان برومند وساختن انسان هایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخ های عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟

آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده وتربیت در ساختن یک اجتماع سالم، آباد وپرحرکت بی خبرند. آنها گمان می کنند راه این است که زن ومرد ما مانند زنان ومردان غربی، اوّل صبح خانه را به قصد ادارات وکارخانه ها ومانند آن ترک کنند، وبچّه های

خود را به شیرخوارگاه ها بسپارند، ویا در اتاق بگذارند، در را بر روی آنها ببندند، وطعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند به آنها بچشانند.

ص: 377

غافل از اینکه با این عمل، شخصیّت آنها را در هم می کوبند وکودکانی بی روح وفاقد عواطف انسانی بار می آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

ب) حجاب دست وپا گیر است

ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست وپاگیر است وبا فعّالیّت های اجتماعی مخصوصاً در عصر ماشین های مدرن سازگار نیست. یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را ویا کودک ویا برنامه اش را؟

ولی این ایرادکنندگان از یک نکته غافل اند وآن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر وآنجا که نشد به پوشش قناعت می شود.

زنان کشاورز وروستایی ما مخصوصاً زنانی که در برنج زارها مهم ترین ومشکل ترین کار کشت وبرداشت محصول برنج را بر عهده دارند، عملاً به این پندارها پاسخ گفته ونشان داده اند که یک زن روستایی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد، حتّی بیشتر وبهتر از مرد کار می کند، بی آنکه حجابش مانع کارش شود.

ج) حجاب، مردان را حریص تر می کند

ایراد دیگر اینکه آنها می گویند حجاب از این نظر که میان زنان ومردان فاصله می افکند، طبع حریص مردان را آزمندتر می کند، وبه جای اینکه خاموش کننده باشد، آتش حرص آنها را شعله ورتر می سازد که: «الاِنسانُ حَریصٌ عَلی ما مُنِع».

پاسخ این ایراد، یا صحیح تر سفسطه ومغلطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریباً در همه مراکز بدون استثنا حکمفرماست با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می کردند می دهد.

آن روز هر کوی وبرزن مرکز فساد بود، در خانواده ها بی بندوباری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولّد فرزندان

نامشروع بالا بود وهزاران بدبختی دیگر.

نمی گوییم امروز همه اینها ریشه کن شده، امّا بدون شک بسیار کاهش یافته

ص: 378

وجامعه ما از این نظر سلامت خود را بازیافته، واگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد وسایر نابسامانی ها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده ها وحفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

3. استثناء وجه وکفین

در اینکه آیا حکم حجاب، صورت ودست ها حتّی از مچ به پایین را نیز شامل می شود یا نه، در میان فقها بحث فراوان است. بسیاری عقیده دارند پوشاندن این دو (وجه وکفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حدّاقل احتیاط می کنند. البتّه آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی دانند نیز آن را مقیّد به صورتی می کنند که منشأ فساد وانحرافی نگردد، وگرنه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثنا، وتأیید قول اوّل وجود دارد از جمله:

الف) استثناءِ «زینت ظاهر» در آیه فوق، خواه به معنی محلّ زینت باشد، یا خود «زینت» دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت وکفین لازم نیست.

ب) دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر، گردن وسینه است وسخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدّعاست.

توضیح اینکه: همان گونه که در شأن نزول نیز گفتیم، عرب ها در آن زمان روسری ومقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها وپشت سر می انداختند به طوری که مقنعه، پشت گوش آنها قرار می گرفت وتنها سر وپشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو وکمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود.

اسلام این وضع را اصلاح کرد ودستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند وبه روی گریبان وسینه بیندازند ونتیجه اش این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند وبقیّه پوشانده می شد.

ج) روایات متعدّدی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وکتب حدیث وارد شده است که شاهد زنده ای بر مدّعاست(1) هر چند روایات معارضی نیز

دارد که در این حد

1- وسائل الشیعه، ج 14، ص 145، باب 109 از ابواب مقدمات نکاح.

از صراحت نیست، وجمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه وکفین، ویا حمل بر مواردی که منشأ فساد وانحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی وروایی این مسأله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تأکید وتکرار می کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوءِاستفاده وانحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناءِ وجه وکفین از حکم حجاب مفهومش این نیست که جایز است دیگران عمداً نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

4. منظور از «نسائهنّ» چیست؟

چنانکه در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده اند وزن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجّه به تعبیر «نسائهم» (زنان خودشان) چنین استفاده می شود که زنان مسلمان تنها می توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را برگیرند، ولی در برابر زنان غیر مسلمان باید با حجاب اسلامی باشند وفلسفه این موضوع چنانکه در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند وآنچه را دیده اند برای همسرانشان وصف کنند واین، برای زنان مسلمان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده امام صادق علیه السلام چنین می فرماید: «لا یَنبَغی لِلمَرأهِ أن تَنکَشِفَ بَینَ یَدَیِ الیَهودِیَّهِ وَالنَّصرانِیَّهِ، فَاِنَّهُنَّ یَصِفنَ ذلِکَ لاِزواجِهِنَّ؛ سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آنچه را دیده اند برای شوهرانشان وصف می کنند».(1)

5. تفسیر جمله «أو ما مَلَکَت أیمانُهُنَّ»

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد ونشان می دهد که زن می تواند بدون حجاب

ص: 380

1- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 561، طبق نقل نور الثقلین، ج 3، ص 593.

در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، وغلامان را شامل نمی شود. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لا یَنظُرُ العَبدُ اِلی شَعرِ مَولاتِهِ؛ غلام نباید به موی زنی که مولای اوست نگاه کند».(1)

ولی ازبعضی روایات دیگرتعمیم استفاده می شود،امّامسلّماًخلاف احتیاط است.

6. تفسیر «اُولِی الإربَهِ مِنَالرِّجالِ»

«اربه» در اصل از مادّه «ارب» (بر وزن عرب) - چنانکه راغب در مفردات می گوید- به معنی شدّت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره جویی می کند. گاهی نیز به معنی حاجت به طور مطلق استعمال می شود.

ومنظور از «اُولِی الإربَهِ مِنَالرِّجالِ» در اینجا کسانی اند که میل جنسی دارند ونیاز به همسر. بنابراین، «غیر اولی الاربه» کسانی را شامل می شود که این تمایل در آنها نیست.

در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است در میان مفسّران گفت وگوست:

بعضی آن را به معنی پیرمردانی دانسته اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند «القواعد من النّساء» (زنانی که از سر حدّ ازدواج بیرون رفته اند واز این نظر بازنشسته شده اند).

بعضی دیگر آن را به مردان «خَصِیّ» (خواجه).

وبعضی دیگر به «خنثی» که آلت رجولیت مطلقاً ندارد، تفسیر کرده اند.

امّا آنچه بیش از همه می تواند قابل قبول باشد ودر چند حدیث معتبر از امام باقر علیه السلام وامام صادق علیه السلام نقل شده این است که منظور از این تعبیر، مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند ومعمولاً از آنها در کارهای ساده وخدمتکاری استفاده می کنند. تعبیر به «التابعین» نیز همین معنی را تقویت می کند.(2)

امّا از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران

1- وسائل الشیعه، باب 124، از مقدّمات نکاح، ح 8.
2- برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام، ج 29، ص 94 به بعد، وهمچنین وسائل الشیعه، باب 111 از ابوابمقدّمات نکاح (ج 14، ص 148) وهمچنین تهذیب، ج 7، ص 468 مراجعه شود.

صادق است بعید نیست مفهوم آیه توسعه داشته واین دسته از پیرمردان نیز در معنی آیه داخل باشند.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نیز روی این گروه از پیرمردان تکیه شده است.

به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان مانند محارم اند، قدر مسلّم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست ومانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

7. کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند

گفتیم که دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره ای ندارند.

جمله «لِم یَظهَروا» گاهی به معنی «لَم یَطَّلِعوا» (آگاهی ندارند) وگاه به معنی «لَمْ یَقدِروا» (توانایی ندارند) تفسیر شده، زیرا این مادّه به هر دو معنی آمده است ودر قرآن گاه در این وگاه در آن به کار رفته.

مثلاً در آیه 20 سوره کهف می خوانیم: (اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُم) «اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند».

ودر آیه 8 سوره توبه می خوانیم: (کَیْفَ وَ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُم لاَ یَرْقُبُوا فِیْکُمْ اِلاًّ وَلاَ ذِمَّةً) «چگونه با پیمان شکنان پیکار نمی کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می کنند ونه پیمان».

ولی به هر حال، این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد ومنظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانایی دارند ونه آگاهی؛ بنابراین، اطفالی که به سنّی رسیده اند که این تمایل وتوانایی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان، حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

8. چرا عمو ودایی جزءِ محارم نیامده اند؟

از مطالب سؤال انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچ وجه سخنی از عمو ودایی در میان نیست، با اینکه به طور مسلّم محرم هستند

وحجاب در برابر آنها لازم نیست.

ص: 382

ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می خواهد نهایت فصاحت وبلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد، وحتّی یک کلمه اضافی نگوید.

از آنجا که استثنای پسربرادر وپسرخواهر نشان می دهد که عمّه وخاله انسان بر او محرمند روشن می شود که عمو ودایی یک زن نیز بر او محرم می باشند.

وبه تعبیر روشن تر محرمیّت دوجانبه است، هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر وبرادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر ودر طرف مقابل عمو ودایی نیز محرم باشند - دقّت کنید.

9. هرگونه عوامل تحریک ممنوع

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان بر زمین کوبند تا صدای خلخال هایشان به گوش رسد. این امر نشان می دهد که اسلام به اندازه ای در مسائل مربوط به عفّت عمومی سختگیر وموشکاف است که حتّی اجازه چنین کاری را نمی دهد، والبتّه به طریق اولی اجازه به کارگیری عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکس های تحریک آمیز، فیلم های اغواکننده، رمان ها وداستان های جنسی را نخواهد داد.

وبدون شک، محیط اسلامی باید از این گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد وپسران ودختران جوان را به آلودگی وفساد می کشاند، پاک ومبرّا باشد (ر.ک: ج 14، ص 465 - 487).

ورود به استراحتگاه والدین و حکم حجاب زنان سالخورده

اشاره

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ مِّنْ قَبْلِ صَلاَةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيرَهِ وَمِنْ بَعْدِ صَلاَهِ الْعِشَاءِ ثَلاَثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلاَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْض كَذَلِکَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الاْيَاتِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَإِذَا بَلَغَ الاْطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِکَ

ص: 383

يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَالْقَوَاعِدُ مِنْ النِّسَاءِ اللاَّتِى لاَ يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَهٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! بردگان شما، وهمچنين كسانى از شما كه به حدّ بلوغ نرسيده اند، در سه وقت بايد از شما اجازه بگيرند: پيش از نماز صبح، ونيمروز هنگامى كه لباس هاى (معمولى) خود را بيرون مى آوريد، وبعد از نماز عشا؛ اين سه (وقت خصوصى) براى خلوت شماست؛ امّا بعد از اين سه وقت، گناهى بر شما وبر آنان نيست (كه بدون اذن وارد شوند) وبر گرد يكديگر بگرديد (وبا صفا وصميميّت به يكديگر خدمت كنيد). اين گونه خداوند آيات را براى شما روشن مى سازد، وخداوند دانا وحكيم است. * وهنگامى كه اطفال شما به حدّ بلوغ رسند بايد اجازه بگيرند، همان گونه كه اشخاصى كه پيش از آنان بودند اجازه مى گرفتند؛اين چنين خداوند آياتش را براى شما بيان مى كند، وخدا دانا وحكيم است. * وزنان ازكارافتاده اى كه اميد به ازدواج ندارند، گناهى بر آنان نيست كه لباس هاى (رويين) خود را بر زمين بگذارند، در حالى كه (در برابر مردم) خودآرايى نكنند؛ واگر خود را بپوشانند براى آنان بهتر است؛ وخداوند شنوا وداناست. (سوره نور، آيات 58-60)

تفسير: آداب ورود به استراحتگاه خصوصى پدر ومادر

همان گونه كه قبلاً هم گفته ايم، مهم ترين مسأله اى كه در اين سوره تعقيب شده مسأله عفّت عمومى ومبارزه با هرگونه آلودگى جنسى است كه در ابعاد مختلف بررسى گرديده. آيات مورد بحث نيز به يكى از امورى كه با اين مسأله ارتباط دارد پرداخته وخصوصيات آن را تشريح مى كند وآن مسأله اذن گرفتن كودكان بالغ ونابالغ هنگام ورود به اتاق هايى است كه مردان وهمسرانشان ممكن است در آن خلوت كرده باشند.

نخست مى گويد: «اى كسانى كه ايمان آورده ايد، بايد مملوک هاى شما (بردگانتان) وهمچنين كودكانتان كه به حدّ بلوغ نرسيده اند، در سه وقت از شما اجازه بگيرند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَثَ مَرَّاتٍ).

«قبل از نماز فجر ودر نيمروز هنگامى كه لباس هاى (معمولى) خود را بيرون

می آورید، وبعد از نماز عشا» (مِنْ قَبْلِ صَلَوهِ الْفَجْرِ وَ حِینَ تَضَعُونَ ثِیَابَکُمْ مِنَالظَّهِیرَهِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَوهِ الْعِشَاءِ).

«ظَهِیرَه» چنانکه راغب در مفردات وفیروزآبادی در قاموس می گویند به معنی نیمروز وحدود ظهر است که مردم در این موقع، معمولاً لباس های رویین خود را در می آورند وگاه مرد وهمسرش با هم خلوت می کنند.

«این سه وقت، سه وقت پنهانی وخصوصی برای شماست» (ثَلَثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ).

«عوره» در اصل از مادّه «عار» به معنی عیب است وچون آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب وعار است در لغت عرب به آن «عورت» اطلاق شده.

کلمه «عوره» گاه به معنی شکاف در دیوار، لباس ومانند آن نیز آمده است وگاه به معنی مطلق عیب است.

اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه گانه برای آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقیّد به پوشانیدن خویش - مانند سایر اوقات - نمی کنند ویک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجّه اولیای اطفال است که آنها را وادار به اجرای این برنامه کنند، زیرا آنها هنوز به حدّ بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، وبه همین دلیل مخاطب در اینجا اولیا هستند.

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر وهم کودکان دختر می شود، وکلمه «الَّذینَ» که برای جمع مذکّر است مانع از عمومیّت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد، همان گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «الَّذینَ» شده ومنظور عموم مسلمانان است.(1)

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حدّ تمیز رسیده اند ومسائل جنسی، عورت وغیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ وتعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

امّا آیا این حکم در مورد بردگان، مخصوص بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل

1- سوره بقره، آیه 83.

می شود، روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است وشامل هر دو گروه می شود، وبه همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه می فرماید: «بر شما وبر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، وبعضی به دیگری خدمت کنند وگرد هم (با صفا وصمیمیّت) بگردند» (لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لاَ عَلَیْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلَی بَعْضٍ).

آری، «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند وخدا عالم وحکیم است» (کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیَاتِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

واژه «طَوّافون» در اصل از مادّه «طواف» به معنی گردش دور چیزی است، وچون به صورت صیغه مبالغه آمده، به معنی کثرت در این امر است، وبا توجّه به اینکه بعد از آن، «بَعضُکُم عَلی بَعضٍ» آمده، مفهوم جمله این می شود: در غیر این سه وقت، شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید ورفت وآمد داشته باشید وبه هم خدمت کنید.

وبه گفته فاضل مقداد در کنز العرفان، این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتّباً رفت وآمد داشته باشند ودر هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می شود.(1)

در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: «چون اطفال شما به سنّ بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، چنانکه اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می گرفتند» (وَ إِذَا بَلَغَ الأَطْفَالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

واژه «حُلُمٍ» (بر وزن کتب) به معنی عقل آمده است وکنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی وفکری توأم است، وگاه گفته اند: «حلم» به معنی رویا وخواب دیدن است، وچون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود، این واژه به عنوان کنایه در معنای بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظّف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران ومادران

آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند دشوار خواهد بود.

ص: 386

1- کنز العرفان، ج 2، ص 225.

واز این گذشته، احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ، طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظّفند در همه حال هنگام ورود بر پدر ومادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر ومادر در آنجا استراحت می کنند وگرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، وهیچ مانع ورادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «کَمَا استَأذَنَ الَّذینَ مِن قَبلِهِم»، اشاره به بزرگسالان است که در همه حال هنگام وارد شدن در اتاق موظّف به اجازه گرفتن از پدران ومادران بودند. در این آیه افرادی را که تازه به حدّ بلوغ رسیده اند همردیف بزرگسالان قرار داده که موظّف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تأکید وتوجّه بیشتر می فرماید: «این گونه خداوند آیاتش را

برای شما تبیین می کند وخداوند عالم وحکیم است» (کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچ تغییر، جز اینکه در آن آیه، «الآیات» بود ودر اینجا «آیاتِهِ» که از نظر معنا تفاوت چندانی ندارد.

البتّه پیرامون خصوصیّات این حکم وهمچنین فلسفه آن در «نکات» بحث خواهیم کرد.

در آخرین آیه مورد بحث استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می کند وزنان سالخورده را از این حکم مستثنی می شمرد، می گوید: «زنان ازکار افتاده ای که امیدی به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس های (رویین) خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خودآرایی نکنند» (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِی لاَ یَرْجُونَ نِکَاحًا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ).

در واقع برای این استثنا دو شرط وجود دارد:

نخست اینکه به سنّ وسالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، وبه تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده اند.

دو دیگر اینکه در حال برداشتن حجاب، خود را زینت نکنند.

ص: 387

روشن است که با این دو قید مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت وبه همین دلیل، اسلام این حکم را از آنان برداشته است.

این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن وبیرون آوردن همه لباس ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس های رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر وروسری کرده است (الجِلبابُ وَالخِمار).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در ذیل همین آیه می خوانیم: «الخِمارَ وَالجِلبابَ قُلتُ بَینَ یَدَی مَن کانَ؟ فَقالَ: بَینَ یَدَی مَن کانَ غَیرَ مُتَبَرِّجَهٍ بِزینَهٍ؛ منظور روسری وچادر است. راوی می گوید از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، امّا خودآرایی وزینت نکند». (1)

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمّه اهل بیت علیهم السلام نقل

شده است. (2)

در پایان آیه اضافه می کند: با همه احوال «اگر آنها تعفّف کنند وخویشتن را بپوشانند برای آنها بهتر است» (وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ).

چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف وحجاب را رعایت کند، پسندیده تر وبه تقوا وپاکی نزدیک تر است.

واز آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده ومشروع سوءِاستفاده کنند واحیاناً با مردان به گفت وگوهای نامناسب بپردازند ویا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند، در آخر آیه به عنوان یک اخطار می فرماید: «خداوند شنوا وداناست» (وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ).

آنچه را می گویید می شنود وآنچه را در دل دارید ویا در سر می پرورانید می داند.

نکته ها:

1. فلسفه استیذان ومفاسد عدم توجّه به آن

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی، مانند اعمال منافی عفّت تنها توسّل به اجرای حدود وتازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی

1- وسائل الشیعه، ج 14، ص 147، کتاب النکاح، باب 110.
2- برای توضیح بیشتر به مدرک سابق مراجعه شود.

چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری وفرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی وعاطفی، وهمچنین آموزش های صحیح اسلامی، وایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در سوره نور که در واقع سوره عفّت است، از مجازات تازیانه مردان وزنان زناکار شروع می کند، وبه مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متّهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، وبالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران ومادران گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظّفند به هنگام ورود در اتاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظّفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتّی کودکان نابالغ که مرتّب نزد پدر ومادر هستند نیز آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح، وبعد از نماز عشا، وهنگام ظهر که پدران ومادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند متأسّفانه امروز کمتر رعایت می شود وبا اینکه قرآن صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها وسخنرانی ها وبیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی وفلسفه آن بحث شود، ومعلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت وبی توجّهی

قرار گرفته.

گرچه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است، اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود وجزئیّات آن مورد بحث قرار گیرد.

برخلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند وخدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند، ثابت شده است کودکان (چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق العاده

حسّاسیّت دارند وگاه می شود سهل انگاری پدران ومادران وبرخورد کودکان، به منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی وگاه بیماری های روانی شده است.

ص: 389

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجّهی پدران ومادران به این امر ومشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدّمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی وعقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر ومادر در سر حدّ قتل در دل آنها پیدا شده بود، وخود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند.

اینجاست که ارزش وعظمت این حکم اسلامی آشکار می شود، مسائلی را

که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش بینی کرده است.

ونیز در همین جا لازم می دانیم به پدران ومادران توصیه کنیم که این مسائل را جدّی بگیرند، وفرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، وهمچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد، از جمله خوابیدن زن ومرد در اتاقی که بچّه های ممیّز می خوابند، تا آنجا که امکان دارد بپرهیزند وبدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤثّر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اِیّاکُم وَ أن یُجامِعَ الرَّجُلُ اِمرَئَتَهُ وَالصَّبیُّ فِی المَهدِ یَنظُرُ اِلَیهِما؛ مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرد آمیزش جنسی کنید». (1)

2. حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محلّ بحث وگفت وگو نیست، چرا که قرآن ناطق به آن است، ولی در خصوصیّات آن گفت وگوهایی وجود دارد از جمله اینکه:

در مورد سنّ این زنان واینکه تا چه حد برسند حکم «قواعد» را دارند گفت وگوست در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به «مُسِنَّه» شده (زنان سالخورده). (2)

در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به «قعود از نکاح» (بازنشستگی از ازدواج)

آمده است. (3)

ص: 390

1- بحار الانوار، ج 103، ص 295.
2- وسائل الشيعه، ج 14، كتاب النكاح، باب 110، حديث 4.
3- وسائل الشيعه، ج 14، كتاب النكاح، باب 110، حديث 5.

امّا جمعی از فقها ومفسّران آن را به معنی پایان دوران قاعدگی ورسیدن به حدّ نازایی وعدم رغبت کسی به ازدواج با آنها دانسته اند.(1)

ولی ظاهر این است که همه این تعبیرات به یک واقعیّت اشاره می کند وآن اینکه به سنّ وسالی برسند که معمولاً در آن سنّ وسال کسی ازدواج نمی کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

ونیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده، در حالی که قرآن به طور سربسته گفته است مانعی ندارد لباس های خود را فرو نهند، که البتّه این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که کدام یک از لباس هایشان را می توانند فرو نهند؟ امام صادق علیه السلام می فرماید: «الجِلبابُ؛ چادر».(2)

در حالی که در روایت دیگری تعبیر به جلباب وخمار شده است (خمار به معنی روسری است).(3)

امّا ظاهر این است که این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند، موها، گردن وصورت خود را نپوشانند وحتّی در بعضی از احادیث وکلمات فقها، مچ دست ها استثنا شده است، امّا بیش از این مقدار دلیلی درباره استثناءِ آن نداریم.

به هر حال، همه اینها در صورتی است که آنها خودآرایی نکنند (غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ) زینت های پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند، وهمچنین لباس های زینتی که جلب توجّه می کند در تن نکنند وبه تعبیر دیگر، آنها مجازند بدون چادر وروسری با لباس ساده وبدون آرایش بیرون آیند.

امّا با همه اینها این یک حکم الزامی نیست، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنانکه در ذیل آیه فوق صریحاً آمده است، زیرا احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این گونه افراد نیز هست (ر.ک: ج14، ص573-584).

1- جواهرالکلام، ج 29، ص 85؛ کنز العرفان، ج 2، ص 226.
2- وسائل الشیعه، ج 14، کتاب النکاح، باب 110، حدیث 1.
3- وسائل الشیعه، ج 14، کتاب النکاح، باب 110، حدیث 2 و4.

بخشی دیگر از احکام طلاق

اشاره

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلا)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید وآنان را قبل از آمیزش طلاق دادید، عدّه ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید؛ آنها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید وبه طرز نیکویی رهایشان کنید.

(سوره احزاب، آیه 49)

تفسیر: گوشه ای از احکام طلاق وجدایی شایسته

بخش های مختلف آیات این سوره (احزاب) به صورت مجموعه های گوناگونی است که برخی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وبرخی خطاب به همه مؤمنان است. ازاین رو گاهی «یا اَیُّها النَّبی» می گوید وگاه «یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوا» ودستورهای لازمی به موازات با یکدیگر در این آیات آمده است که نشان می دهد هم شخص پیامبر در این برنامه ها مورد نظر بوده است وهم عموم مؤمنان.

آیه مورد بحث یکی از این خطاب هاست که روی سخن در آن به همه اهل ایمان است، در حالی که در آیات قبل روی سخن ظاهراً به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بود ودر آیات آینده بار دیگر نوبت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می رسد وبه اصطلاح «لف ونشر مرتّب» را در قسمتی از این سوره تشکیل می دهد.

می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید، سپس قبل از آمیزش آنها را طلاق دادید، عدّه ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا).

در اینجا خداوند استثنایی برای حکم عدّه زنان مطلّقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عدّه لازم نیست. از این تعبیر به

دست می آید که قبل از این آیه حکم عدّه بیان شده است.

ص: 392

تعبیر «مؤمنات» دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلّی ممنوع است، بلکه ممکن است اشاره به اولویّت آنها بوده باشد؛ بنابراین، با روایات وفتاوای مشهور فقها که ازدواج موقّت با زنان اهل کتاب را مجاز می شمرد منافاتی ندارد.

ضمناً از تعبیر «لَکُم» وهمچنین جمله «تَعتَدّونَها» (عدّه را حساب کنید) استفاده می شود که عِدّه نگه داشتن زن نوعی حق برای مرد محسوب می شود وباید چنین باشد، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد وترک عدّه وازدواج با مرد دیگر سبب شود وضع فرزند نامشخّص گردد وحقّ مرد در این زمینه پایمال شود.

گذشته از اینکه نگه داشتن عدّه فرصتی به مرد وزن می دهد که اگر تحت تأثیر هیجانات عادی حاضر به طلاق شده باشند، مجالی برای تجدید نظر وبازگشت پیدا کنند واین حقّی است هم برای زن وهم برای مرد.

وامّا اینکه برخی ایراد کرده اند که اگر عدّه حقّ مرد باشد باید بتواند آن را اسقاط نماید درست نیست، زیرا حقوق زیادی در فقه داریم که قابل اسقاط نیست، مانند: حقّی که بازماندگان میّت در اموال او دارند، یا حقّی که فقرا در زکات دارند که هیچ یک را نمی توان با اسقاط کردن ساقط کرد.

سپس به حکم دیگری از احکام زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته اند می پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است. می فرماید: «آنها را (با هدیه مناسبی) بهره مند سازید» (فَمَتِّعُوهُنَّ).

بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد، همان گونه که در آیه 236 سوره بقره آمده است: (لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ) «گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به عللی) طلاق دهید، ولی در این موقع آنها را (با هدیه ای مناسب) بهره مند سازید».

بنابراین آیه مورد بحث گرچه مطلق است وموارد‌ی را که مهر تعیین شده یا نشده هر دو را شامل می شود، ولی به قرینه آیه 236 سوره بقره آیه مورد بحث را محدود به موردی می کنیم که مهری تعیین نشده باشد، زیرا

در صورت تعیین مهر وعدم دخول، پرداختن نصف مهر واجب است (همان گونه که در آیه 237 سوره بقره آمده).

این احتمال را نیز برخی مفسّران وفقها داده اند که حکم پرداختن هدیه ای مناسب

ص: 393

در آیه مورد بحث عام است، و حتّی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می شود، منتها در این موارد جنبه استحبابی دارد ودر مواردی که مهر تعیین نشده جنبه وجوبی.

در برخی آیات وروایات نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود.(1)

در اینکه مقدار این هدیه چه اندازه باید باشد، قرآن مجید در سوره بقره آن را اجمالاً بیان کرده وفرموده است: (مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ) «هدیه ای مناسب ومتعارف».(2)

وباز در همان آیه می گوید: (عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ) «آن کس که توانایی دارد به اندازه تواناییش وآن کس که تنگدست است به اندازه خودش».

بنابراین اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه، خادم، لباس ومانند آن ذکر شده بیان مصداق هایی از این کلّی است که بر حسب امکانات شوهر وشؤون زن تفاوت می کند.

آخرین حکم آیه مورد بحث این است که: «زنان مطلّقه را به طرز شایسته ای رها کنید وبه صورت صحیحی از آنها جدا شوید» (وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلاً).

«سَراح جمیل» به معنی رها ساختن توأم با محبّت واحترام، وترک هرگونه خشونت وظلم وستم وبی احترامی است. خلاصه همان گونه که در آیه 29 سوره بقره آمده است: «یا باید همسر را به طور شایسته نگاه داشت، ویا با نیکی واحترام رها کرد» (فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ).

هم ادامه زوجیّت باید توأم با معیارهای انسانی باشد وهم جدا شدن، نه اینکه هرگاه شوهر تصمیم بر جدایی گرفت هرگونه بی مهری، ظلم، بدگویی وخشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعاً غیر اسلامی است.

برخی مفسّران، «سَراح جمیل» را به معنی انجام طلاق طبق سنّت اسلامی گرفته اند، ودر روایتی که در تفسیر علیّ بن ابراهیم وعیون الاخبار آمده نیز این معنی منعکس

1- مانند آیه 241 سوره بقره وروایات متعدّدی در این زمینه که در باب 50 از ابواب «مهور» از کتاب نکاحوسائل الشیعه، ج 15، ص 59 آمده است، از جمله در روایتی از علی علیه السلام می خوانیم: لِکُلِّ مُطَلَّقَهٌ مُتعَهٌ اِلّاالمُختَلِعَه: «برای هر زن مطلّقه ای هدیه مناسبی باید باشد، جز زنی که با طلاق خلع وپرداخت مهر خود یاچیز دیگری به همسر خود موافقت او را به طلاق خلع جلب می کند».

2- سوره بقره، آیه 236.

است، ولی مسلّم است که «سَراح جمیل» محدود در این معنی نیست، هر چند یکی از مصادیق روشن آن همین است.

بعضی دیگر از مفسّران، «سَراح جمیل» را در اینجا به معنی اجازه خروج از منزل ونقل مکان دانسته اند، زیرا زن در اینجا موظّف به نگاهداری عدّه نیست، بنابراین باید او را رها کرد که هر کجا مایل است برود.

ولی با توجّه به اینکه تعبیر «سَراح جمیل» یا مانند آن در آیات دیگر قرآن حتّی در مورد زنانی که باید عدّه نگاه دارند وارد شده، معنای فوق بعید به نظر می رسد.

درباره اصل معنای «سَراح» وریشه لغوی آن واینکه چرا در اطلاقات متعارف به معنی رها ساختن به کار می رود، شرحی در ذیل آیه 28 همین سوره (احزاب) داشتیم (ر.ک: ج 17، ص 397 - 401).

احکامی دیگر درباره پوشش زنان

اشاره

(یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ ذَلِکَ أَدْنَی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلاَ یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللهُ غَفُوراً رَّحِیماً)

ای پیامبر! به همسران ودخترانت وزنان مؤمنان بگو: «جلباب ها [روسری های بلند]خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند ومورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (واگر تاکنون خطا وکوتاهی از آنها سرزده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده ومهربان است». (سوره احزاب، آیه 59)

شأن نزول:

در تفسیر علیّ بن ابراهیم در شأن نزول آیه نخست آمده است که آن روزها زنان مسلمان به مسجد می رفتند وپشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می گذاردند. هنگام شب، موقعی که برای نماز مغرب وعشا می رفتند، بعضی از جوانان هرزه واوباش بر سر راهشان می نشستند وبا مزاح وسخنان ناروا آنها را آزار می دادند ومزاحم آنان می شدند. آیه فوق نازل شد وبه آنها دستور داد حجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند وکسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

در همان کتاب در شأن نزول آیه دوم می خوانیم که گروهی از منافقین در مدینه بودند وانواع شایعات را پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت در میان مردم منتشر می ساختند.

گاه می گفتند: پیامبر کشته شده.

وگاه می گفتند: اسیر شده. مسلمانانی که توانایی جنگ را نداشتند ودر مدینه مانده بودند سخت ناراحت می شدند، شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. این آیه نازل شد وسخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد.(1)

تفسیر: اخطار شدید به مزاحمان وشایعه پراکنان

به دنبال نهی از آزردن رسول خدا صلی الله علیه و آله ومؤمنان در آیات گذشته، در اینجا روی یکی از موارد آزار تکیه می کند وبرای پیشگیری از آن دو رهنمود ارائه می دهد.

نخست به زنان باایمان دستور می دهد که هرگونه بهانه ومستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند، سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است، منافقان، مزاحمان وشایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد.

در قسمت اوّل می گوید: «ای پیامبر، به همسران ودخترانت وزنان مؤمنین بگو: روسری های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته شوند ومورد آزار قرار نگیرند» (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوَاجِکَ وَ بَنَاتِکَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنَی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلاَ یُؤْذَیْنَ).

در اینکه منظور از شناخته شدن چیست دو نظر در میان مفسّران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند:

نخست اینکه در آن زمان معمول بود که کنیزان بدون پوشاندن سر وگردن از منزل بیرون می آمدند، وچون از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند، گاهی برخی جوانان هرزه مزاحم آنها می شدند. در اینجا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شد که حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند وبهانه ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند.

1- تفسير علىّ بن ابراهيم، طبق نقل نور الثقلين، ج 4، ص 307.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که اوباش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر اینکه هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب، سهل انگار وبی اعتنا نباشند، مثل بعضی از زنان بی بندوبار که در عین داشتن حجاب، آن چنان بی پروا ولاابالی اند که غالباً قسمت هایی از بدنشان نمایان است وهمین معنی توجّه افراد هرزه را به آنها جلب می کند.

در اینکه منظور از «جلباب» چیست مفسّران وارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده اند:

1. ملحفه (چادر) وپارچه بزرگی که از روسری بلندتر است وسر وگردن وسینه ها را می پوشاند.

2. مقنعه وخمار (روسری).

3. پیراهن گشاد.(1)

گرچه این معانی با هم متفاوتند، ولی قدر مشترک همه آنها این است که بدن را با آن بپوشاند (ضمناً باید توجّه داشت «جلباب» به کسر وفتح جیم هر دو قرائت می شود).

امّا بیشتر به نظر می رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگ تر واز چادر کوچک تر است، چنانکه نویسنده لسان العرب روی آن تکیه کرده است.

ومنظور از «یُدنینَ» (نزدیک کنند) این است که زنان «جلباب» را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه وبیگاه کنار رود وبدن آشکار گردد. به تعبیر ساده تر، لباس خود را جمع وجور کنند.

امّا اینکه بعضی خواسته اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید، هیچ دلالتی بر این معنی ندارد وکمتر کسی از مفسّران پوشاندن صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است.(2)

1- لسان العرب، مجمع البحرين، مفردات راغب، قطر المحيط وتاج العروس.

2- درباره «فلسفه حجاب» واهمّيّت آن وهمچنین استثناءِ «وجه وکفین» (صورت ودست ها تا مچ) در ذیلآیات 30 و31 سوره نور بحث مشروحی داشتیم.

به هر حال از این آیه استفاده می شود که حکم حجاب وپوشش برای زنان آزاد پیش از این زمان نازل شده بود، ولی بعضی روی ساده اندیشی درست مراقب آن نبودند، آیه فوق تأکید می کند که در رعایت آن دقیق باشند.

وچون نزول این حکم جمعی از زنان باایمان را نسبت به گذشته پریشان می ساخت، در پایان آیه می افزاید: «خداوند همواره غفور ورحیم است» (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

هرگاه در این امر کوتاهی کرده اید، چون بر اثر جهل ونادانی بوده است، خداوند شما را خواهد بخشید. پس توبه کنید وبه سوی او بازگردید ووظیفه عفّت وپوشش را به خوبی انجام دهید (ر.ک: ج 17، ص 454 - 458).

احکام ظهار

اشاره

(قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُکَ فِی زَوْجِهَا وَتَشْتَکِی إِلَی اللهِ وَاللهُ یَسْمَعُ تَحَاوُرَکُمَا إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ * الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْکُمْ مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلاَّ اللاَّئِی وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِّنَ الْقَوْلِ وَزُوراً وَإِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ * وَالَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مِّنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا ذَلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ * فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا فَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً ذَلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْکَ حُدُودُ اللهِ وَلِلْکَافِرِینَ عَذَابٌ أَلِیمٌ)

خداوند سخن آن زن را که درباره همسرش با تو گفت وگو می کرد وبه خداوند شکایت می نمود شنید (وتقاضای او را اجابت کرد)؛ خداوند گفت وگوی شما را با هم (واصرار آن زن را درباره حلّ مشکلش) می شنید؛ به یقین خداوند شنوا وبیناست. * کسانی که از شما نسبت به زنانشان «ظِهار» می کنند (ومی گویند: «تو نسبت به من به منزله مادرم هستی»)، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند. آنها سخنی ناپسند وباطل می گویند؛ وبه یقین خداوند بخشنده وآمرزنده است. * و کسانی که نسبت به زنان خود «ظِهار» می کنند، سپس از گفته خود بازمی گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با یکدیگر

برده ای را آزاد کنند؛ این چیزی است که به آن اندرز داده می شوید؛ وخداوند به آنچه انجام

ص: 398

می دهید آگاه است. * وکسی که توانایی (آزاد کردن برده ای) نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش با یکدیگر روزه بگیرد؛ وکسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند؛ این برای آن است که به خدا وپیامبرش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای الهی است؛ وبرای کافران، عذاب دردناکی است! (سوره مجادله، آیات 1-4)

شأن نزول:

غالب مفسّران برای آیات نخستین این سوره شأن نزولی نقل کرده اند که مضمون همه اجمالاً یکی است هرچند در جزئیّات با هم متفاوت می باشند، امّا این تفاوت تأثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.

ماجرا چنین بود که زنی از انصار به نام خوله (نام های دیگری نیز در روایات برای او ذکر شده است) از طایفه خزرج که همسرش به نام اوس بن صامت بود، در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت و او که مرد تندخو وسریع التأثّری بود تصمیم بر جدایی از او گرفت، گفت: «أنتِ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمّی» (تو نسبت به من همچون مادر من هستی) واین نوعی از طلاق در زمان جاهلیّت بود که نه قابل رجوع بود ونه زن آزاد می شد که بتواند همسری برای خود برگزیند؛ بدترین حالتی که برای یک زن شوهردار ممکن بود رخ دهد.

چیزی نگذشت که مرد پشیمان شد به همسرش گفت: فکر می کنم برای همیشه بر من حرام شدی. زن گفت: چنین مگو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برو وحکم این مسأله را از او بپرس. مرد گفت: من خجالت می کشم. زن گفت: پس بگذار من بروم. گفت: مانعی ندارد.

زن خدمت حضرت آمد وماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا، همسرم اوس بن صامت زمانی مرابه زوجیّت خودبرگزیدکه جوان بودم،صاحب جمال،مال وثروت وفامیل، اموال من را مصرف کرد، جوانیم از بین رفت وفامیلم پراکنده شدند وسنّم زیادشد،حالاظهارکرده وپشیمان شده،آیاراهی هست که مابه زندگی سابق بازگردیم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر او حرام شده ای. عرض کرد: ای رسول خدا، او صیغه طلاق جاری نکرده، او پدر فرزندان من است واز همه در نظر من محبوب تر.

فرمود: تو بر او حرام شده ای ومن دستور دیگری در این زمینه ندارم.

زن پی درپی اصرار والحاح می کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد وعرض کرد:

ص: 399

«أشكُو إلَى اللّهِ فاقَتی وَ حاجَتی وَ شِدَّةَ حالی اللّهُمَّ فَأنزِل عَلی لِسانِ نَبِیِّکَ؛ خداوندا، بیچارگی ونیاز وشدّت حالم را به تو شکایت می کنم. خداوندا، فرمانی بر پیامبرت نازل کن واین مشکل را بگشا».

ودر روایتی آمده است که زن عرضه داشت: «أللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ حالی فارحَمنی فَإنَّ لی صَبِیَّةً صِغاراً، إن ضَمَمتُهُم إلَیهِ ضاعوا وَ إن ضَمَمتُهُم إلیَّ جاعوا؛ خداوندا، تو حال مرا می دانی، بر من رحم کن، کودکان خردسالی دارم، اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می شوند واگر خودم آنها را برگیرم گرسنه خواهند ماند».

در اینجا حال وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله دست داد وآیات آغاز این سوره بر او نازل شد که راه حلّ مشکل ظهار را به روشنی نشان می دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسرت را صدا کن! آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، فرمود: آیا می توانی برده ای به عنوان کفّاره ظهار آزاد کنی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم چیزی برای من باقی نمی ماند.

فرمود: می توانی دو ماه پی درپی روزه بگیری؟ عرض کرد: من اگر نوبت غذایم سه بار تأخیر شود چشمم از کار می افتد ومی ترسم نابینا شوم.

فرمود: آیا می توانی شصت مسکین را اطعام کنی؟ عرض کرد: نه، مگر اینکه شما به من کمک کنید.

فرمود: من به تو کمک می کنم وپانزده صاع (پانزده مَن که خوراک شصت مسکین است، هر یک نفر یک مد، یعنی یک چهارم مَن) به او کمک فرمود، او کفّاره را داد وبه زندگی سابق بازگشتند.(1)

چنانکه گفتیم، این شأن نزول را بسیاری از مفسّران از جمله قرطبی، روح البیان، روح المعانی، المیزان، فخر رازی، فی ظلال القرآن، ابوالفتوح رازی، کنزالعرفان وبسیاری از کتب تاریخ وحدیث با تفاوت هایی نقل کرده اند.

تفسیر: «ظِهار» یک عمل زشت جاهلی

با توجّه به آنچه در شأن نزول گفته شد ونیز با توجّه به محتوای آیات، تفسیر آیات

ص: 400

1- مجمع البيان، ج 9، ص 246 (با كمى تلخيص).

نخستين سوره روشن است. مى فرمايد: «خداوند قول زنى را كه درباره همسرش به تو مراجعه كرده بود وبحث ومجادله مى كرد شنيد، وتقاضاى او را اجابت فرمود» (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِى تُجَادِلُكَ فِى زَوْجِهَا).

«تُجادِلُ» از «مجادله» از مادّه «جدل» گرفته شده كه در اصل به معنى تابيدن طناب است وچون هنگام گفت وگوهاى طرفينى واصرارآميز، هر يک از دو طرف مى خواهد ديگرى را قانع كند، مجادله بر آن اطلاق شده است.

ومى افزايد: «آن زن علاوه بر اينكه با تو مجادله داشت، به درگاه خداوند شكايت كرد واز پيشگاهش تقاضاى حلّ مشكل نمود» (وَ تَشْتَكِى إِلَى اللَّهِ).

«اين در حالى بود كه خداوند گفت وگوى شما واصرار آن زن را در حلّ مشكلش مى شنيد» (وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا).

«تَحاوُر» از مادّه «حور» (بر وزن غور) به معنى مراجعه در سخن يا در انديشه است و«محاوره» به گفت وگوهاى طرفينى اطلاق مى شود.

«وخداوند شنوا وبيناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

آرى، خداوند آگاه از همه «مسموعات» و«مبصرات» است، بى آنكه نيازى به اعضاى بينايى وشنوايى داشته باشد، او همه جا حاضر وناظر است وهمه چيز را مى بيند وهر سخنى را مى شنود.

آن گاه به سراغ بيان حكم ظهار مى رود و به عنوان مقدّمه، ريشه اين عقيده خرافى

را با جمله هاى كوتاه وقاطع در هم مى كوبد، مى فرمايد: «كسانى از شما كه نسبت

به همسرانشان ظهار مى كنند (وبه همسرشان مى گويند: تو نسبت به من به منزله

مادرم هستى) آنها هرگز مادرشان نيستند، مادرانشان تنها كسانى اند كه آنها

را به دنیا آورده اند» (الّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلاَّ

الِّی وَلَدْنَهُمْ).

مادر وفرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود، یک واقعیّت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی شود؛ بنابراین، اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید تو همچون مادر منی، حکم مادر پیدا نمی کند واین یک سخن خرافی وگزافه گویی است.

ص: 401

وبه دنبال آن می افزاید: «آنها سخنی منکر وزشت می گویند وگفتاری باطل وبی اساس» (وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا).(1)

درست است که گوینده این سخن به اصطلاح قصد اخبار ندارد بلکه مقصود او انشاء است، یعنی می خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال محتوای این جمله محتوایی است بی اساس، درست شبیه خرافه پسرخواندگی در زمان جاهلیّت که بچّه هایی را پسر خود می خواندند واحکام پسر را درباره او اجرا می کردند که قرآن آن را نیز محکوم کرد وسخنی باطل وبی اساس شمرد ومی گوید: (ذلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ) «این سخنی است که تنها با دهان می گویید» وهیچ واقعیّتی در آن نیست.(2)

مطابق این آیه «ظهار» عملی است حرام ومنکر، ولی چون تکالیف الهی اعمال گذشته را شامل نمی شود واز لحظه نزول حاکمیّت دارد، در پایان آیه می فرماید: «خداوند بخشنده وآمرزنده است» (وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ).

بنابراین اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می بخشد.

برخی فقها ومفسّران معتقدند که الآن هم ظهار گناهی است بخشوده، همانند گناهان صغیره که خداوند وعده عفو - در صورت ترک کبائر - نسبت به آن داده است(3)

ولی دلیلی بر این معنی وجود ندارد وجمله بالا نمی تواند گواه آن باشد.

امّا به هر حال مسأله کفّاره به قوّت خود باقی است.

در حقیقت این تعبیر شبیه همان است که در آیه 5 سوره احزاب آمده که بعد از نهی از مسأله پسرخواندگی می افزاید: (وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) «گناهی بر شما نیست در خطایی که در این مورد از شما سر می زند، ولی آنچه را از روی عمد بگویید خداوند مؤاخذه می کند، وخداوند غفور ورحیم است» یعنی در مورد خطاها وگذشته ها.

1- «زُور» در اصل به معنی انحنای بالای سینه است وبه معنی منحرف شدن نیز آمده وچون سخن دروغوباطل انحراف از حق دارد به آن «زور» می گویند ونیز به همین دلیل این واژه به «بت» اطلاق می شود.
2- سوره احزاب، آیه 4.
3- کنز العرفان، ج 1، ص 290. در المیزان نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود.

در اینکه میان «عفوّ» و«غفور» چه تفاوتی است بعضی گفته اند: «عفوّ» اشاره به بخشش خداوند است و«غفور» اشاره به پوشش گناه، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد امّا هرگز آن را مکتوم ندارد، ولی خداوند هم می بخشد وهم مستور می سازد.

بعضی نیز «غفران» را به معنی پوشاندن شخص از عذاب معنی کرده اند که مفهوم آن با «عفو» متفاوت است هرچند در نتیجه یکی است.

امّا از آنجا که این سخن زشت وزننده چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود، لذا کفّاره نسبتاً سنگینی برای آن قرار داده تا از تکرار آن جلوگیری کند، می فرماید: «کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس از گفته خود بازمی گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند» (وَالَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا).

در تفسیر جمله (ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا) «سپس بازگشت به گفته خود می کنند» مفسّران احتمالات زیادی داده اند وفاضل مقداد در کنز العرفان شش تفسیر برای آن ذکر کرده است، ولی ظاهر آن (مخصوصاً با توجّه به جمله مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا) این است که از گفته خود نادم وپشیمان می شوند وقصد بازگشت به زندگی خانوادگی وآمیزش جنسی دارند. در روایات ائمّه اهل بیت علیهم السلام نیز به این معنی اشاره شده است.(1)

تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته شده است که چندان مناسب با معنی آیه وذیل آن نیست، مانند اینکه مراد از «عود» تکرار ظهار است، یا اینکه منظور از «عود» بازگشت به سنّت جاهلیّت در این گونه امور است ویا اینکه «عود» به معنی تدارک وجبران این عمل است ومانند اینها.(2)

«رَقَبه» در اصل به معنی گردن است، ولی در اینجا کنایه از انسان است واین به خاطر آن است که گردن از حسّاس ترین اعضای بدن محسوب می شود، همان گونه که گاهی واژه «رأس» (سر) را به کار می برند ومنظور انسان است. مثلاً به جای پنج نفر پنج سر گفته می شود.

ومی افزاید: «این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید» (ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ).

1- مجمع البيان، ذيل آيات مورد بحث.

2- به کنز العرفان، ج 1، ص 290 ومجمع البيان، ج 9، ص 247 مراجعه شود.

گمان نکنید که چنین کفّاره ای در مقابل ظهار کفّاره سنگین ونامتعادلی است، زیرا این سبب اندرز وبیداری وتربیت نفوس شماست تا بتوانید خود را در برابر این گونه کارهای زشت وحرام کنترل کنید.

اصولاً تمام کفّارات جنبه بازدارنده وتربیتی دارد وای بسا کفّاره هایی که جنبه مالی دارد تأثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد بیشتر است.

واز آنجا که ممکن است بعضی با بهانه هایی شانه از زیر بار کفّاره خالی کنند وبدون اینکه کفّاره دهند با همسر خود بعد از ظهار آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می افزاید:«خداوندبه آنچه انجام می دهیدآگاه است»(وَاللَّهُ بِمَاتَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

هم از ظهار آگاه است وهم از ترک کفّاره وهم از نیّات شما.

ونیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم امکان پذیر نیست، همان گونه که در شأن نزول آیه دیدیم اوس بن صامت که این آیات نخستین بار درباره او نازل گردید، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت من قادر بر پرداختن چنین کفّاره سنگینی نیستم واگر چنین کنم تمام هستی خود را باید از دست بدهم، ونیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد امّا برده ای برای این کار پیدا نشود، همان گونه که در عصر ما چنین است، لذا جهانی وجاودانگی بودن اسلام ایجاب می کند که در مرحله بعد جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود، به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: «وهر کس توانایی بر آزادی برده نداشته باشد دو ماه پی درپی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا).

این کفّاره نیز اثر عمیق بازدارنده ای دارد. به علاوه از آنجا که روزه در تصفیه

روح وتهذیب نفوس اثر عمیق دارد می تواند جلوی تکرار این گونه اعمال را در

آینده بگیرد.

البتّه ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی درپی انجام شود وبسیاری از فقهای اهل سنّت نیز بر طبق آن فتوا داده اند، ولی در روایات ائمّه اهل

بیت علیهم السلام آمده است که اگر کمی از ماه دوم را (حتّی یک روز) به دنبال ماه اوّل روزه بگیرد، مصداق شهرین متتابعین ودو ماه پی درپی خواهد بود واین تصریح حاکم بر ظهور آیه است.(1)

1- به وسائل الشیعه، ج 7، ص 271 مراجعه شود (باب 3 از ابواب بقیّه الصوم الواجب).

این نشان می دهد که منظور از «تتابع» در آیه فوق وآیه 92 سوره نساء (کفّاره قتل خطا) پی درپی بودن فی الجمله است والبتّه چنین تفسیری تنها از امام معصوم که وارث علوم پیامبر صلی الله علیه و آله است مسموع است واین نوع روزه گرفتن تسهیلی است برای مکلّفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در کتاب الصوم وابواب ظهار وکفّاره قتل خطا باید مطالعه کرد).(1)

ضمناً منظور از جمله «فَمَن لَم یَجِد» (کسی که نیابد) این نیست که مطلقاً چیزی در بساط نداشته باشد، بلکه منظور این است که زاید بر نیازها وضرورت های زندگی چیزی ندارد که بتواند با آن برده ای را بخرد وآزاد کند.

واز آنجا که بسیاری از مردم قادر به انجام دادن کفّاره دوم یعنی دو ماه روزه متوالی نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده، می فرماید: «وهرگاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد شصت مسکین را اطعام کند» (فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّینَ مِسْکِینًا).

ظاهر از «اطعام» این است که به اندازه ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، امّا در روایات اسلامی یک «مُدّ» طعام (یک چهارم مَن، یا حدود 750 گرم) تعیین شده است، هرچند بعضی از فقها آن را معادل «دو مُدّ» (یک کیلو ونیم) تعیین کرده اند.(2)

سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی این گونه کفّارات اشاره کرده، می افزاید: «این برای آن است که به خدا ورسولش ایمان بیاورید» (ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ).

آری، جبران گناهان با کفّارات، پایه های ایمان را محکم می کند وانسان را نسبت به مقرّرات الهی علماً وعملاً پایبند می سازد.

ودر پایان آیه برای اینکه همه مسلمانان این مسأله را یک امر جدّی تلقّی کنند

1- هرگاه منظور متوالى بودن دو ماه بوده باشد نه متوالى بودن تمام روزهاى آنها، به محض شروع در ماه دومأين نوع توالى حاصل است - دقّت كنيد.
2- مشهور در ميان فقهاى ما - چنانكه گفتيم - همان يک مُد است ودليل آن روايات بسيارى است كه شايد درسر حدّ تواتر باشد كه بعضى در كفّاره قتل خطا وارد شده، بعضى در كفّاره قسم وبعضى در كفّاره ماه مباركرمضان، به ضميمه اينكه هيچ يک از فقها فرقى ميان انواع كفّارات نگذاشته اند. ولى از مرحوم شيخ طوسى درخلاف، مبسوط، نهايه وتبيان نقل شده كه مقدار آن دو مُد است ودر اين زمينه به روايت ابوبصير كه در كفّاره«ظهار» آمده وحدّ آن را دو مد تعيين مى كند استدلال كرده است. ولى اين روايت يا بايد مخصوص كفّاره ظهارباشد، يا اگر قبول كنيم كه فقها فرقى ميان كفّارات نگذاشته اند - همان گونه كه به راستى چنين است - بايدحمل بر استحباب شود.

می گوید: «این احکام حدود ومرزهای الهی است وکسانی که با آن به مخالفت برخیزند وکافر شوند عذابی دردناک دارند» (وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْکَافِرِینَ عَذَابٌ أَلِیمٌ).

باید توجّه داشت که واژه «کفر» معانی مختلفی دارد که یکی از آنها کفر عملی

یعنی معصیت وگناه است ودر آیه مورد بحث همین معنی اراده شده، همان گونه

که در آیه97 سوره آل عمران در مورد کسانی که فریضه حج را به جا نمی آورند، می فرماید: (وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّالْبَیْتِ مَنِاسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ) «بر مردم لازم است آنها که استطاعت دارند برای خدا آهنگ خانه او کنند وهر کس کفر ورزد (وحج را ترک کند) به خود ستم کرده، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است».

«حَدّ» به معنی چیزی است که میان دو شیء مانع گردد، لذا به مرزهای کشورها «حدود» گفته می شود وقوانین الهی را ازاین رو «حدود الهی» می گویند که عبور از آن مجاز نیست.(1)

قسمتی از احکام ظهار

1. «ظهار» که در دو آیه از قرآن مجید (آیه مورد بحث وآیه 4 سوره احزاب) به آن اشاره شده، از کارهای زشت عصر جاهلیّت بود که مرد هنگامی که از همسرش ناراحت می شد، برای اینکه او را در مضیقه وفشار قرار دهد می گفت: «أنتِ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمّی» (تو نسبت به من همچون مادرم هستی)(2) وبه دنبال آن معتقد بودند که آن زن

برای همیشه بر همسرش حرام می شود وحتّی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند وهمچنان بلاتکلیف می ماند. اسلام این موضوع را چنانکه خواندیم محکوم می کند ودستور کفّاره را درباره آن صادر کرده است. بنابراین هرگاه کسی همسرش را ظهار کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظّف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود یا به زندگی زناشویی بازگردد، امّا پیش از بازگشت باید کفّاره ای

1- شرح بیشتری در این زمینه در ذیل آیه 187 سوره بقره داشتیم.
2- «ظهر» در عبارت فوق چنانکه بعضی از مفسّران گفته اند، به معنی «پشت» نیست بلکه کنایه از رابطه ای استکه از ناحیه زوجیّت حاصل می شود. بنابراین معنای جمله چنین می شود: «همسری با تو همچون همسریمادرم است» (لسان العرب، مادّه «ظهر» و تفسیر کبیر فخر رازی).

را كه در آيات فوق خوانديم بدهد، يعنى در صورت توانايى يک برده را آزاد كند واگر نتوانست دو ماه پى درپى روزه بگيرد واگر آن هم مقدور نبود شصت مسكين را اطعام كند، يعنى اين كفّاره جنبه تخييرى ندارد بلكه جنبه ترتيبى دارد.

2. «ظهار» از گناهان كبيره است ولحن آيات فوق شاهد گوياى اين مطلب است واينكه بعضى آن را از صغائر شمرده ومورد عفو مى دانند نظر درستى نيست.

3. هرگاه كسى قادر به اداى كفّاره در هيچ مرحله نباشد، آيا مى تواند تنها به توبه واستغفار قناعت كند وبه زندگى زناشويى بازگردد؟ در ميان فقها اختلاف نظر است، جمعى به اتّكاءِ حديثى كه از امام صادق عليه السلام نقل شده(1) معتقدند كه در كفّارات ديگر

توبه واستغفار به هنگام عدم قدرت كافى است، ولى در كفّاره ظهار كفايت نمى كند وبايد از طريق طلاق ميان آن دو جدايى افكند.

در حالى كه جمعى ديگر معتقدند در اينجا نيز استغفار وتوبه جانشين كفّاره مى شود ودليل آنها روايت ديگرى است كه از امام صادق عليه السلام در اين زمينه نقل

شده است.(2)

بعضى نيز معتقدند كه در صورت امكان هيجده روز روزه بگيرد كافى است.(3)

جمع ميان روايات نيز بعيد نيست به اين ترتيب كه در صورت عدم توانايى، به هر شكل وصورت مى تواند استغفار كرده به زندگى زناشويى بازگردد، (زيرا اين گونه جمع با توجّه به معتبر بودن سند هر دو حديث، حديثى كه اجازه رجوع مى دهد وحديثى كه امر به جدايى مى كند، جمعى است شناخته شده ودر فقه نظاير فراوانى دارد) هرچند مستحب است در چنين صورتى از همسرش جدا گردد.

4. بسيارى از فقها معتقدند كه اگر چند بار «ظهار» كند (يعنى جمله مزبور را با قصد جدّى تكرار نمايد) بايد چند كفّاره بدهد، هرچند در مجلس واحدى صورت گيرد مگر اينكه منظور او از تكرار، تأكيد باشد نه ظهار جديد.

5. هرگاه قبل از دادن کفّاره با همسرش آمیزش جنسی کند باید دو کفّاره بدهد:

ص: 407

1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 554، ح 1.
2- وسائل الشیعه، ج 15، ص 555، ح 4.
3- کنز العرفان، ج 2، ص 292.

کفّاره ای برای ظهار و کفّاره ای برای آمیزش جنسی پیش از دادن کفّاره ظهار. واین حکم در میان فقها مورد اتّفاق است. البتّه آیات فوق از این مسأله ساکت است ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره شده است.(1)

6. برخورد قاطع اسلام با مسأله ظهار بیانگر این واقعیّت است که اسلام هرگز اجازه نمی دهد حقوق زن به وسیله مردان خودکامه با استفاده از رسوم وعادات ظالمانه مورد تجاوز قرار گیرد، بلکه هر سنّت غلط وخرافی را در این زمینه هرقدر در میان مردم محکم باشد در هم می شکند.

7. آزادی یک برده که نخستین کفّاره ظهار است، علاوه بر اینکه تناسب جالبی با مسأله مبارزه با بردگی زن در چنگال مردان خودکامه دارد، نشان می دهد که اسلام می خواهد از تمام طرق ممکن به بردگی بردگان پایان دهد، لذا نه تنها در کفّاره «ظهار» بلکه در کفّاره قتل خطا، همچنین در کفّاره روزه ماه رمضان (کسی که عمداً روزه خورده باشد) ونیز کفّاره مخالفت با سوگند یا شکستن نذر، این امر وارد شده که این خود وسیله مؤثّری است برای تحقّق بخشیدن به برنامه آزادی نهایی بردگان (ر.ک: ج22، ص 419 - 432).

حکم ازدواج زن مسلمان با کافر

اشاره

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا جَاءَکُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ أَعْلَمُ بِإِیمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلاَ تَرْجِعُوهُنَّ إِلَی الْکُفَّارِ لاَ هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلاَ هُمْ یَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَّا أَنفَقُوا وَلاَ جُنَاحَ عَلَیْکُمْ أَنْ تَنکِحُوهُنَّ إِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

وَلاَ تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْیَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَلِکُمْ حُکْمُ اللهِ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ * وَإِنْ فَاتَکُمْ شَیْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِکُمْ إِلَی الْکُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِینَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان باایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را بیازمایید - خداوند به ایمانشان آگاه تر است - اگر آنان را مؤمن یافتید، آنها را به سوی کفّار

1- وسائل الشيعه، ج 15، ص 526، ح 1 و3 و4 و5 و6.

بازنگردانید؛ نه آنها برای کفّار حلالند ونه کفّار برای آنها حلال؛ وآنچه را همسران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته اند به آنان بپردازید؛ وگناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مَهرشان را به آنان بدهید. وهرگز زنان کافر را در همسری خود نگاه ندارید (واگر کسی از زنان شما کافر شد وبه بلاد کفر فرار کرد) حق دارید مَهری را که پرداخته اید مطالبه کنید آن گونه که آنها نیز حق دارند مَهر (زنانشان را که از آنان جدا شده اند) از شما مطالبه کنند؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می کند، وخداوند دانا وحکیم است. * واگر بعضی از همسران شما به سوی کفّار بروند وشما در جنگی بر آنان پیروز شدید وغنایمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته اند همانند مَهری را که پرداخته اند بدهید؛ واز (مخالفت) خداوندی که شما به او ایمان دارید بپرهیزید. (سوره ممتحنه، آیات 10-11)

شأن نزول:

جمعی از مفسّران در شأن نزول این آیات چنین آورده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیّه با مشرکان مکّه پیمانی امضا کرد که یکی از موادّ پیمان این بود که هر کس از اهل مکّه به مسلمانان بپیوندد او را بازگردانند، امّا اگر کسی از مسلمانان اسلام را رها کرد و به مکّه بازگردد می توانند او را برنگردانند.

در این هنگام زنی به نام سبیعه اسلام را پذیرفت ودر همان سرزمین حدیبیّه به مسلمانان پیوست. همسرش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمّد، همسرم را به من بازگردان، چرا که این یکی از موادّ پیمان ماست وهنوز مرکّب آن خشک نشده. آیه فوق نازل شد ودستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند (ابن عبّاس می گوید: امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد کنند هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر یا علاقه به سرزمین جدید ویا هدف دنیوی نبوده، بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است).

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است. در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله مَهری را که شوهرش پرداخته بود وهزینه هایی را که متحمّل شده بود به او پرداخت وفرمود: طبق این مادّه قرارداد تنها مردان را بازمی گردانند نه زنان را.(1)

1- شأن نزول فوق در بسیاری از کتاب های تفسیر آمده وما از مجمع البیان با کمی تلخیص واقتباس آوردیم.طبرسی این حدیث را از ابن عبّاس نقل کرده است.

در آیات گذشته سخن از «بغض فی اللّه» وقطع پیوند با دشمنان خدا بود، امّا در آیات مورد بحث سخن از «حبّ فی اللّه» وبرقرار ساختن پیوند با کسانی است که از کفر جدا می شوند وبه ایمان می پیوندند.

در نخستین آیه از زنان مهاجر سخن می گوید وجمعاً هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتاً درباره زنان مهاجر وبخشی نیز درباره زنان کافر است.

1. نخستین دستور درباره آزمایش زنان مهاجر است. روی سخن را به مومنان کرده می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که زنان باایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را از خود نرانید، بلکه آزمایش کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ).

دستور به امتحان با اینکه آنها را مومنات نامیده، به خاطر آن است که آنها ظاهراً شهادتین را بر زبان جاری می کردند ودر سلک اهل ایمان بودند، امّا امتحان برای این بود که اطمینان حاصل شود این ظاهر با باطن هماهنگ است.

نحوه این امتحان، چنانکه گفتیم، به این ترتیب بود که آنها را به خدا سوگند می دادند که مهاجرتشان جز برای قبول اسلام نبوده وآنها باید سوگند یاد کنند که به خاطر دشمنی با همسر یا علاقه به مرد دیگری، یا علاقه به سرزمین مدینه ومانند آن هجرت ننموده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه دوازدهم همین سوره تفسیری باشد بر کیفیّت امتحان زنان مهاجر که طبق آن باید با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت کنند که راه شرک نپویند وگرد سرقت، اعمال منافی عفّت وکشتن فرزندان ومانند آن نگردند وسر تا پا تسلیم فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند.

البتّه ممکن است کسانی در آن سوگند واین بیعت نیز خلاف بگویند، امّا مقیّد بودن بسیاری از مردم حتّی مشرکان در آن زمان به مسأله بیعت وسوگند به خدا سبب می شد که افراد کمتر دروغ بگویند وبه این ترتیب،

امتحان مزبور همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آنها نبود، امّا غالباً می توانست بیانگر این واقعیّت باشد.

لذا در جمله بعد می افزاید: «خداوند از درون دل آنها وایمانشان آگاه تر است» (اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ).

ص: 410

2. در دستور بعد می فرماید: هرگاه از عهده این امتحان برآمدند و«آنان را مومن واقعی دانستید، آنها را به سوی کفّار بازنگردانید» (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُوْمِنَاتٍ فَلاَ تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ).

درست است که یکی از موادّ تحمیلی پیمان حدیبیّه این بود که افرادی را که به عنوان مسلمان از مکّه به مدینه هجرت می کنند به مکّه بازگردانند، ولی این مادّه شامل زنان نمی شد، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به کفّار بازنگردانید، کاری که اگر انجام می شد، با توجّه به ضعف فوق العاده زنان در آن جامعه، سخت خطرناک بود.

3. در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل، اضافه می کند: «نه این زنان بر آنها حلالند ونه آن مردان کافر بر این زنان باایمان» (لاَ هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لاَ هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ).

باید هم چنین باشد، چرا که ایمان وکفر در یک جا جمع نمی شود وپیمان مقدّس ازدواج نمی تواند رابطه میان مومن وکافر برقرار سازد، چرا که اینها در دو خطّ متّضاد قرار دارند، در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد واین دو با هم سازگار نیست.

البتّه در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود، زوج هایی بودند که یکی کافر ودیگری مسلمان بود وپیامبر از آن نهی نمی کرد تا اسلام ریشه دوانید، ولی ظاهراً بعد از صلح حدیبیّه، دستور جدایی کامل داده شد وآیه مورد بحث یکی از دلایل این موضوع است.

4. از آنجا که معمول عرب بود مهر زنان خود را قبلاً می پرداختند، در چهارمین دستور می افزاید: «به همسران کافر آنها آنچه را در طریق این ازدواج انفاق کرده اند بپردازید» (وَ آتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا).

درست است که شوهرشان کافر است، امّا چون اقدام بر جدایی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش پرداخت شود.

امّا آیا منظور از «انفاق» در اینجا تنها مهر است، یا سایر هزینه هایی را که در این راه متحمّل شده نیز شامل می شود؟

غالب مفسّران معنای اوّل را برگزیده اند وقدر مسلّم از آیه نیز همین است، هرچند

ص: 411

بعضی مانند ابوالفتوح رازی در تفسیرش نفقات دیگر را هم گفته است.(1)

البتّه این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در حدیبیّه یا غیر آن را امضا کرده بودند.

امّا چه کسی باید این مهر را بپردازد؟ ظاهر این است که این کار برعهده حکومت اسلامی وبیت المال است، زیرا تمام اموری که مسؤول خاصّی در جامعه اسلامی ندارد بر عهده حکومت است وخطاب جمع در آیه مورد بحث، گواه این معناست (همان گونه که در آیات حدّ سارق وزانی دیده می شود).

5. حکم دیگری که به دنبال احکام فوق آمده این است: «گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید، هرگاه مهرشان را بپردازید» (وَ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

مبادا تصوّر کنید چون قبلاً مهری از شوهر سابق گرفته اند ومعادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده، اکنون که با آنها ازدواج می کنید دیگر مهری در کار نیست وبرای شما مجّانی تمام می شود. نه، حرمت زن ایجاب می کند در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی برای او در نظر گرفته شود.

باید توجّه داشت در اینجا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عدّه نگه دارد.

فقیه معروف صاحب جواهر در شرح کلام محقّق در شرایع که گفته است در غیر زن ومردی که اهل کتاب هستند، هرگاه یکی از دو همسر اسلام را پذیرا شود، اگر قبل از دخول باشد عقد بلافاصله فسخ می شود واگر بعد از دخول باشد منوط به گذشتن عدّه است، می فرماید: هیچ گونه اختلافی در این احکام نیست وروایات وفتاوای فقها در این باره هماهنگ است.(2)

6. امّا هرگاه قضیه بر عکس باشد، یعنی شوهر اسلام را بپذیرد وزن بر کفر باقی بماند، در اینجا نیز رابطه زوجیّت به هم می خورد ونکاح فسخ می شود، چنانکه

در ادامه همین آیه می فرماید: «همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید»

(وَ لاَ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ).

ص: 412

1- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 11، ص 126.
2- جواهر الکلام، ج 30، ص 54.

«عِصَم» جمع «عصمت» در اصل به معنی منع ودر اینجا - چنانکه گفته اند وقراین گواهی می دهد - به معنی نکاح وزوجیّت است (البتّه بعضی تصریح کرده اند که منظور نکاح دائم است وتعبیر به عصمت نیز مناسب همین معناست، چرا که زن را از ازدواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع می کند).

«کَوافِر» جمع «کافره» به معنی زنان کافر است.

در اینکه آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است، یا اهل کتاب، مانند زنان مسیحی ویهودی را نیز شامل می شود، در میان فقها محلّ بحث است وروایات در این زمینه مختلف است که شرح آن را باید در کتب فقه ملاحظه کرد.

ولی ظاهر آیه مطلق است وهمه زنان کافر را شامل می شود وشأن نزول آن را محدود نمی کند، امّا مسأله عدّه در اینجا به طریق اَولی برقرار است، چرا که اگر فرزندی از آن زن متولّد شود فرزندی است مسلمان، زیرا پدرش مسلمان بوده.

7. در آخرین حکم سخن از مهر زنانی است که از اسلام جدا شوند وبه اهل کفر بپیوندند. می فرماید: «هرگاه کسی از زنان شما از اسلام جدا گشت شما حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید، همان گونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنها جدا شده وبه اسلام پیوسته اند مطالبه کنند» (وَسْئَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْئَلُوا مَا أَنْفَقُوا).

واین مقتضای عدالت واحترام به حقوق متقابل است.

ودر پایان آیه به عنوان تأکید بر آنچه گذشت می فرماید: «اینها حکم الهی است که در میان شما حکم می کند وخداوند دانا وحکیم است» (ذلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته، آمیخته با حکمت است وحقوق همه افراد در آن در نظر گرفته شده، با اصل عدالت وقسط اسلامی کاملاً هماهنگ است وتوجّه به این حقیقت که همه از سوی خداست، بزرگ ترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می شود.

در دومین وآخرین آیه مورد بحث در ادامه همین سخن می فرماید: «اگر بعضی از همسران شما از دست شما رفتند، اسلام را رها کرده به کفّار پیوستند، سپس شما در جنگی بر آنها پیروز شدید وغنایمی به دست آوردید، به کسانی که همسران خود را از دست داده اند همانند مهری را که پرداخته اند از غنایم بپردازید» (وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا).

ص: 413

طبق آیه گذشته مسلمانان می توانستند مهر این گونه زنان را از کفّار بگیرند، همان گونه که آنها حق داشتند مهر همسرانشان را که به اسلام پیوسته وبه مدینه هجرت کرده اند از مسلمانان دریافت دارند.

ولی طبق برخی روایات در عین اینکه مسلمانان به این حکم عادلانه عمل کردند، مشرکان مکّه سر باز زدند، لذا دستور داده شد برای عدم تضییع حقّ این افراد هرگاه غنایمی به دست آمد، اوّل حقّ آنها را بپردازند سپس غنایم را تقسیم کنند.

این احتمال نیز وجود دارد که حکم فوق مربوط به اقوامی باشد که مسلمانان با آنها پیمان نداشتند وطبعاً حاضر نبودند مهر این گونه زنان را به مسلمانان بازپس دهند، جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

«عاقَبتُم» از مادّه «معاقبه» در اصل از «عِقب» (بر وزن کدر) به معنی پاشنه پاست، وبه همین مناسبت کلمه «عقبی» به معنی جزا و«عقوبت» به معنی کیفر کار خلاف آمده است وروی همین جهت، «معاقبه» به معنی کیفر دادن وقصاص کردن به کار می رود وگاه این واژه (معاقبه) به معنی تناوب در امری نیز استعمال شده، زیرا افرادی که متناوباً کاری را انجام می دهند هر یک عقب سر دیگری فرا می رسند.

لذا «عاقَبتُم» در آیه فوق به معنی پیروز شدن مسلمانان بر کفّار وکیفر ومجازات آنها وضمناً گرفتن غنایم تفسیر شده است وهم به معنی تناوب، چرا که یک روز نوبت کفّار است وروز دیگری نوبت به مسلمانان می رسد وبر آنها غالب می شوند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله، رسیدن به عاقبت وپایان کار است ومنظور از پایان کار در اینجا، گرفتن غنایم جنگی است.

هر کدام از این معانی که باشد نتیجه یکی است، فقط راه های وصول به این نتیجه متفاوت ذکر شده است - دقّت کنید.

ودر پایان آیه همه مسلمانان را به تقوا دعوت کرده، می فرماید: «از خدایی که همه به او ایمان آورده اید بپرهیزید وراه مخالفت او را نپویید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

دستور به تقوا در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که معمولاً در تشخیص مقدار مهر به گفته همسران اعتماد می شود، چون راهی برای اثبات آن جز گفته خود آنها وجود ندارد وامکان دارد وسوسه های شیطانی سبب شود که بیش از مقدار واقعی ادّعا کنند، لذا آنها را توصیه به تقوا می نماید.

ص: 414

در تواریخ وروایات آمده است که این حکم اسلامی تنها شامل شش زن شد که از همسران مسلمان خود بریدند وبه کفّار پیوستند وپیامبر صلی الله علیه و آله مهر همه آنها را از غنایم جنگی به شوهرانشان بازگرداند (ر.ک: ج 24، ص 46 - 54).

احکامی درباره طلاق

اشاره

(يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا

اللهَ رَبَّكُمْ لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلاَ يَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَهٍ مُّبَيِّنَهٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لاَ تَدْرِی لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْراً)

ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، [در زمانی که از عادت ماهیانه پاک شده وبا آنها نزدیکی نکرده باشید]، آنها را طلاق گویید وحساب عدّه را نگه دارید؛ واز (مخالفت فرمان) خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید ونه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند، مگر آنکه کار زشت آشکاری انجام دهند؛ این حدود (ومرزهای) خداست، وهرکس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه ای (برای اصلاح) فراهم کند.

(سوره طلاق، آیه 1)

تفسیر: شرایط طلاق وجدایی

گفتیم مهم ترین بحث این سوره همان بحث طلاق است که از نخستین آیه آن شروع می شود، روی سخن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان پیشوای بزرگ مسلمانان کرده، سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع بیان می کند. می فرماید: «ای پیامبر، هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه آنها را طلاق دهید» (يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ).

این نخستین حکم از احکام پنجگانه ای است که در این آیه آمده است وچنانکه مفسّران از آن استفاده کرده اند، منظور این است که صیغه طلاق

در زمانی اجرا شود که

ص: 415

زن از عادت ماهانه پاک شده وبا همسرش نزدیکی نکرده باشد، زیرا طبق آیه 228 سوره بقره عدّه طلاق باید به مقدار «ثلاثه قروء» (سه بار پاک شدن) بوده باشد ودر اینجا تأکید می کند که طلاق باید با آغاز عدّه همراه گردد واین تنها در صورتی ممکن است که طلاق در حال پاکی بدون آمیزش تحقّق یابد، چه اینکه اگر طلاق در حال حیض واقع شود، آغاز زمان عدّه از آغاز طلاق جدا می شود وشروع عدّه بعد از پاک شدن خواهد بود.

وهمچنین اگر در حال طهارتی باشد که با همسرش نزدیکی کرده، باز جدایی زمان عدّه از زمان طلاق مسلّم است، زیرا چنین پاکی به خاطر آمیزش، دلیلی بر نبودن نطفه در رحم نیست - دقّت کنید.

به هر حال این نخستین شرط طلاق است.

در روایات متعدّدی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «هرگاه کسی همسرش را در عادت ماهیانه طلاق دهد، باید به آن طلاق اعتنا نکند وبازگردد تا زن پاک شود، سپس اگر می خواهد او را طلاق دهد اقدام کند».(1)

همین معنی در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به طور مکرّر آمده، حتّی به عنوان تفسیر آیه ذکر شده است.(2)

آن گاه به دومین حکم که مسأله نگه داشتن حساب عدّه است پرداخته، می فرماید: «حساب عدّه را نگه دارید» (وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ).

دقیقاً ملاحظه کنید سه بار زن، ایّام پاکی خود را به پایان رساند وعادت ماهیانه ببیند، هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت ووارد عادت ماهیانه سوم شد، ایّام عدّه سر آمده وپایان یافته است.

اگر در این امر دقّت نشود ممکن است دوران عدّه بیش از مقدار لازم محسوب گردد وضرر وزیانی متوجّه زن شود، زیرا او را از ازدواج مجدّد بازمی دارد واگر کمتر باشد، هدف اصلی از عدّه که حفظ حریم ازدواج اوّل ومسأله عدم انعقاد نطفه است رعایت نشده.

1- این روایات در کتاب الطلاق از صحیح مسلم، ج 2، ص 1903 به بعد آمده است.

2- وسائل الشیعه، ج 15، ص 348، (باب کیفیّه طلاق العدّه).

«أحصوا» از مادّه «احصاء» به معنی شمارش است ودر اصل از «حصی» به معنی ریگ گرفته شده، زیرا بسیاری از مردم در زمان های قدیم که به خواندن ونوشتن آشنا نبودند، حساب موضوعات مختلف را با ریگ ها نگه می داشتند.

قابل توجّه اینکه مخاطب به نگهداری حساب عدّه مردان هستند، این به خاطر آن است که مسأله حقّ نفقه ومسکن برعهده آنهاست وهمچنین حقّ رجوع از آنِ آنان است، وگرنه زنان نیز موظّف اند که برای روشن شدن تکلیفشان، حساب عدّه را دقیقاً نگاه دارند.

بعد از این دستور همه مردم را به تقوا وپرهیزگاری دعوت کرده، می فرماید: «از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ).

او پروردگار ومربّی شماست ودستورهایش ضامن سعادت شما، بنابراین فرمان های او را به کار بندید واز عصیان ونافرمانیش بپرهیزید، مخصوصاً در امر طلاق ونگهداری حساب عدّه، دقّت به خرج دهید.

بعد از آن به سومین وچهارمین حکم که یکی مربوط به شوهران است ودیگری مربوط به زنان اشاره کرده می فرماید: «شما آنها را از خانه هایشان خارج نسازید، وآنها نیز از خانه ها در دوران عدّه خارج نشوند» (لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاَ يَخْرُجْنَ).

گرچه بسیاری از بی خبران این حکم اسلامی را هنگام طلاق، اصلاً اجرا نمی کنند وبه محض جاری شدن صیغه طلاق، هم مرد به خود اجازه می دهد زن را بیرون کند وهم زن خود را آزاد می پندارد از خانه شوهر خارج شود وبه خانه بستگان بازگردد، ولی این حکم اسلامی فلسفه بسیار مهمّی دارد، زیرا علاوه بر حفظ احترام زن، غالباً زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق وتحکیم پیوند زناشویی فراهم می سازد.

پشت پا زدن به این حکم مهمّ اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است، سبب می شود بسیاری از طلاق ها به جدایی دائم منتهی شود، در حالی که اگر این حکم اجرا می شد غالباً به آشتی وبازگشت مجدّد منتهی می گشت.

امّا از آنجا که گاهی شرایطی فراهم می شود که نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت فرساست، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثنا

اضافه کرده، می گوید: «مگر اینکه آنها کار زشت آشکاری را انجام دهند» (إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَهٍ مُبَيِّنَهٍ).

مثلاً آن قدر ناسازگاری، بدخلقی وبدزبانی با همسر وکسان او کند که ادامه حضور او در منزل باعث مشکلات بیشتر شود.

این معنی در روایات متعدّدی که از ائمّه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، دیده می شود.(1)

البتّه منظور هر مخالفت وناسازگاری جزئی نیست، زیرا در مفهوم کلمه «فاحِشَه» کار زشت مهم افتاده، خصوصاً اینکه به «مُبَیِّنَه» توصیف شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «فاحشه» عمل منافی عفّت باشد ودر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده ومنظور از خارج ساختن در این صورت، بیرون بردن برای اجرای حد وسپس بازگشت به خانه است.

امّا جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

وباز به دنبال بیان این احکام، به عنوان تأکید می افزاید: «این حدود ومرزهای الهی است، هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده» (وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

چرا که این قوانین ومقرّرات الهی، ضامن مصالح خود مکلّفین است وتجاوز از آن، خواه از ناحیه مرد باشد یا زن، لطمه به سعادت خود آنان می زند.

ودر پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عدّه وعدم خروج زنان از خانه واقامتگاه اصلی، می فرماید: «تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این ماجرا وضع تازه ووسیله اصلاحی فراهم سازد» (لاَ تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْرًا).

با گذشتن زمان، طوفان خشم وغضب که غالباً موجب تصمیم های ناگهانی در امر طلاق وجدایی می شود، فرو می نشیند وحضور دائم زن در خانه در کنار مرد در مدّت عدّه ویادآوری عواقب شوم طلاق، خصوصاً در آنجا که پای فرزندانی در کار است واظهار محبّت هر یک نسبت به دیگری زمینه ساز رجوع می شود وابرهای تیره وتار دشمنی وکدورت را غالباً از آسمان زندگی آنها دور می سازد.

جالب اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «المُطَلَّقَهُ تَکتَحِلُ وَ تَختَضِبُ وَتُطَیِّبُ وَ تَلبَسُ ما شاءَت مِنَ الثِّیابِ، لاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ لَعَلَّ اللّٰهَ یُحدِثُ بَعدَ ذلِکَ أمراً لَعَلَّها أن تَقَعَ فی نَفسِهِ فَیُراجِعَها؛ زن

مطلّقه در دوران عدّه اش می تواند آرایش کند، سرمه در چشم نماید، موهای خود را رنگین وخود را معطّر سازد وهر لباسی که مورد

1- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 350، ح 17، 18، 19 و20.

علاقه اوست بپوشد، زیرا خداوند می فرماید: شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه ای فراهم سازد وممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده ومرد رجوع کند». (1)

همان گونه که گفتیم، تصمیم بر جدایی وطلاق غالباً تحت تأثیر هیجان های زودگذر است که با گذشت زمان ومعاشرت مستمرّ مرد وزن در یک مدّت نسبتاً طولانی - مدّت عدّه - واندیشه پایان کار، صحنه به کلّی دگرگون می شود وبسیاری از جدایی ها به آشتی منتهی می گردد امّا به شرط اینکه دستورهای اسلامی فوق یعنی ماندن زن در مدّت عدّه در خانه همسر سابق دقیقاً اجرا شود.

به خواست خدا بعداً خواهیم گفت که همه اینها مربوط به طلاق رجعی است

نکته ها:

1. «طلاق» منفورترین حلال ها

بدون شک قرارداد زوجیّت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد، چرا که گاه عللی پیش می آید که زندگی مشترک زن ومرد را با هم غیر ممکن، یا طاقت فرسا ومملو از مفاسد می کند واگر اصرار داشته باشیم این قرارداد تا ابد بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است واکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق در جوامع مسیحی را ملاحظه می کنیم که چگونه زنان ومردان بسیاری به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح علیه السلام طلاق را ممنوع می شمرند وقانوناً همسر یکدیگرند، ولی در عمل از یکدیگر جدا زندگی می کنند وحتّی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب کرده اند.

پس اصل مسأله طلاق یک ضرورت است، امّا ضرورتی که باید به حدّاقل ممکن تقلیل یابد وتا آنجا که راهی برای ادامه زوجیّت است کسی سراغ آن نرود؛ به همین دلیل، در روایات اسلامی، شدیداً از طلاق مذمّت گردیده وبه عنوان مبغوض ترین حلال ها از آن یاد شده است، چنانکه در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما مِن شَیءٍ أبغَضُ إلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِن بَیتٍ یَخرُبُ فِی الإسلامِ بِالفُرقَهِ یَعنی الطَّلاقَ؛ هیچ عملی

ص: 419

1- تفسير نور الثقلين، ج 5، ص 352، ح 24.

منفورتر نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه ای در اسلام با جدایی (یعنی طلاق) ویران گردد».(1)

ودر حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ما مِن شَیءٍ مِمّا أحَلَّهُ اللّهُ أبغَضَ إلَیهِ مِنَ الطَّلاقِ؛ چیزی از امور حلال در پیشگاه خدا مبغوض تر از طلاق نیست».(2)

باز در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «تَزَوَّجُوا وَلا تُطَلِّقُوا فَإنَّ الطَّلاقَ یَهتَزُّ مِنهُ العَرشُ؛ ازدواج کنید وطلاق ندهید که طلاق عرش خدا را به لرزه درمی آورَد».(3)

چرا چنین نباشد، در حالی که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها، زنان ومردان ومخصوصاً فرزندان به وجود می آورد که آن را عمدتاً در سه قسمت می توان خلاصه کرد:

1. مشکلات عاطفی - بدون شک مرد وزنی که سال ها یا ماه ها با یکدیگر زندگی کرده اند، سپس از هم جدا می شوند، از نظر عاطفی جریحه دار خواهند شد ودر ازدواج آینده، دائماً خاطره ازدواج گذشته آنها را نگران می دارد وحتّی به همسر آینده با یک نوع بدبینی وسوءِظن می نگرند. آثار زیانبار این امر بر کسی مخفی نیست، لذا بسیار دیده شده که این گونه زنان ومردان برای همیشه از ازدواج چشم می پوشند.

2. مشکلات اجتماعی - بسیاری از زنان بعد از طلاق شانس زیادی برای ازدواج مجدّد، آن هم به طور شایسته ودلخواه ندارند واز این نظر گرفتار خسران شدید می شوند وحتّی مردان بعد از طلاق همسر خود، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود، مخصوصاً اگر پای فرزندانی در میان باشد، لذا غالباً ناچار می شوند تن به ازدواجی در دهند که نظر واقعی آنها را تأمین نمی کند واز این نظر تا پایان عمر رنج می برند.

3. مشکلات فرزندان - از همه اینها مهم تر مشکلات فرزندان است. کمتر دیده شده نامادری ها همچون مادر، دلسوز ومهربان باشند وبتوانند خلاءِ عاطفی فرزندانی را که از آغوش پرمهر مادر بریده شده اند پر کنند، همان گونه که اگر زن سابق فرزند را با

1- وسائل الشيعه، ج 15، ص 266، ح 1.
2- وسائل الشيعه، ج 15، ص 266، ح 5.
3- وسائل الشيعه، ج 15، ص 266، ح 7.

خود ببرد، در مورد ناپدری نیز این صادق است. البتّه هستند زنان ومردانی که نسبت به غیر فرزندان خود پرمحبّت ووفا دارند، ولی مسلّماً تعداد آنها کم است وبه همین دلیل، فرزندان بعد از طلاق گرفتار بزرگ ترین زیان وخسران می شوند وشاید غالب آنها سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می دهند.

واین ضایعه ای است نه تنها برای هر خانواده، بلکه برای کلّ جامعه؛ چرا که چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر محروم می شوند، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی آیند که بدون توجّه، تحت تأثیر روح انتقامجویی قرار گرفته وانتقام خود را از کلّ جامعه می گیرند.

اگر اسلام این همه درباره طلاق سختگیری کرده، دلیلش همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است.

ونیز به همین دلیل قرآن مجید صریحاً دستور می دهد که هرگاه اختلافی میان زن ومرد پیدا شود، بستگان دو طرف در اصلاح آن دو بکوشند واز طریق تشکیل «محکمه صلح خانوادگی» از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع، یا به مسأله طلاق وجدایی، مانع شوند.(1)

وباز به همین دلیل آنچه به خوشبینی زن ومرد وتحکیم پایه های علایق خانوادگی کمک کند از نظر اسلام مطلوب وآنچه آن را متزلزل سازد مبغوض ومنفور است.

2. انگیزه طلاق

طلاق مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، دارای ریشه های مختلفی است که بدون بررسی دقیق ومقابله با آن، جلوگیری از بروز چنین حادثه ای مشکل است، لذا قبل از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم وریشه های آن را در جامعه بخشکانیم؛ این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهم ترین آنهاست:

الف) توقّعات نامحدود زن یا مرد، از مهم ترین عوامل جدایی است واگر هر کدام دامنه توقّع خویش را محدود سازند واز عالم رویاها وپندارها بیرون آیند وطرف مقابل خود را به خوبی درک کنند ودر حدودی که ممکن است توقّع داشته باشند، جلوی بسیاری از طلاق ها گرفته خواهد شد.

1- «محكمه صلح» را در ذیل آیه 35 سوره نساء شرح دادیم.

ب) حاکم شدن روح تجمّل پرستی واسراف وتبذیر بر خانواده ها عامل مهمّ دیگری است که مخصوصاً زنان را در یک حالت نارضایی دائم نگاه می دارد وبا انواع بهانه گیری ها راه طلاق وجدایی را هموار می کند.

ج) دخالت های بیجای اقوام وبستگان وآشنایان در زندگی خصوصی دو همسر ومخصوصاً در اختلافات آنها، عامل مهمّ دیگری محسوب می شود.

تجربه نشان داده است اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر، آنها را به حال خود رها کنند وبا جانبداری از این یا آن، دامن به آتش این اختلاف نزنند، چیزی نمی گذرد که خاموش می شود، ولی دخالت کسان دو طرف که غالباً با تعصّب ومحبّت های ناروا همراه است، کار را روز به روز مشکل تر وپیچیده تر می سازد.

البتّه این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند، بلکه منظور این است که آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلّی وریشه دار درآمد، با توجّه به مصلحت طرفین واجتناب وپرهیز از هرگونه موضعگیری یک جانبه وتعصّب آمیز دخالت کنند ومقدّمات صلحشان را فراهم سازند.

د) بی اعتنایی زن ومرد به خواست یکدیگر، مخصوصاً آنچه به مسائل عاطفی وجنسی برمی گردد. مثلاً هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه وجذّاب باشد، همچنین هر زن انتظاری از شوهرش دارد، ولی این از اموری است که غالباً حاضر به اظهار آن نیستند، اینجاست که بی اعتنایی طرف مقابل ونرسیدن به وضع ظاهر خویش وترک تزیین لازم وژولیده وکثیف بودن، همسرش را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند، خصوصاً اگر در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند وآنها بی اعتنا از کنار این مسأله بگذرند.

لذا در روایات اسلامی اهمّیّت زیادی به این معنی داده شده، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لا یَنبَغی لِلمَرأهِ أن تُعَطِّلَ نَفسَها؛ سزاوار نیست زن زینت وآرایش برای شوهرش را تعطیل کند». (1)

ودر حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «وَ لَقَد خَرَجنَ نِساءٌ

1- مكارم الاخلاق، ص 81.

مِنَالعِفافِ إلَی الفُجُورِ ما أخرَجَهُنَّ إلّا قِلَّهُ تَهیِئَهِ أزواجِهِنَّ؛ زنانی از جادّه عفّت خارج شدند وعلّتی جز این نداشت که مردان آنها به خودشان نمی رسیدند». (1)

ه-) عدم تناسب فرهنگ خانوادگی وروحیّات زن ومرد با یکدیگر نیز از عوامل مهمّ طلاق است. واین مسأله ای است که باید پیش از اختیار همسر دقیقاً مورد توجّه قرار گیرد که آن دو علاوه بر اینکه کفو شرعی، یعنی مسلمان باشند، کفو عرفی باشند، یعنی تنها تناسب های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود، در غیر این صورت باید از به هم خوردن چنین ازدواج هایی تعجّب نکرد.

3. فلسفه نگه داشتن عدّه

بدون شک «عدّه» دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید واخبار اسلامی به آن اشاره شده است:

نخست مسأله حفظ نسل ومشخّص شدن وضع زن از نظر بارداری وعدم بارداری.

ودیگر وجود وسیله ای برای بازگشت به زندگی اوّل واز بین بردن عوامل جدایی که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود، به خصوص اینکه اسلام روی این مسأله تأکید می کند که زنان در دوران عدّه باید در خانه مرد بمانند وطبعاً یک معاشرت دائم چند ماهه خواهند داشت که به آنها مجال می دهد مسأله جدایی را دور از هیجانات زودگذر، مجدّداً مورد بررسی قرار دهند.

مخصوصاً در مورد طلاق رجعی (2) که بازگشت به زوجیّت نیاز به هیچ گونه

تشریفات ندارد وهر کار یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد، رجوع محسوب می شود حتّی اگر دست بر بدن زن با شهوت یا بدون شهوت بگذارد، هرچند قصد رجوع هم نداشته باشد رجوع محسوب می شود.

به این ترتیب اگر این مدّت با شرایطی که در بالا گفتیم بگذرد وآن دو با هم آشتی

1- مكارم الاخلاق، ص 94.

2- منظور از «طلاق رجعی» طلاقی است که برای اوّلین یا دومین بار صورت می گیرد وتصمیم بر جدایی ازناحیه مرد است، به طوری که زن نه مهر خود را بذل می کند نه مال دیگر را.

نکنند، معلوم می شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند، مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

در این زمینه شرح دیگری در ذیل آیه 228 سوره بقره دادیم (ر.ک: ج 24، ص 231-242).

پاره ای دیگر از احکام طلاق

اشاره

(فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَی عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ للهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْراً)

وچون عدّه آنها به پایان نزدیک شود، یا آنها را به طرز شایسته ای نگه دارید یا به طرز شایسته ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید؛ وشهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا وروز قیامت به آن اندرز داده می شوند. وهر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، * واو را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ وهر کس بر خدا توکّل کند، امر او را کفایت می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ به یقین خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.

(سوره طلاق، آیات 2-3)

تفسیر: یا سازش یا جدایی خداپسندانه

در ادامه بحث های مربوط به طلاق که در آیات پیشین آمد، در نخستین آیه مورد بحث به چند حکم دیگر اشاره می کند.

نخست می فرماید: «هنگامی که مدّت عدّه آنها سر آمد، باید آنها را به طرز شایسته ای - از طریق رجوع - نگاه دارید، یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید» (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

مراد از «بلوغ اجل» (رسیدن به پایان مدّت) این نیست که مدّت عدّه به طور کامل

ص: 424

پایان گیرد، بلکه منظور رسیدن به اواخر مدّت است، وگرنه رجوع کردن بعد از پایان عدّه جایز نیست مگر اینکه نگهداری آنها از طریق صیغه عقد جدید صورت گیرد، ولی این معنی از مفهوم آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال در این آیه یکی از مهم ترین وحساب شده ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشویی مطرح شده وآن اینکه زن ومرد یا باید به طور شایسته با هم زندگی کنند، یا به طور شایسته از هم جدا شوند.

همان گونه که زندگی مشترک بایدروی اصول صحیح وطرزانسانی وشایسته باشد، جدایی باید خالی از هرگونه جار وجنجال، دعوا، نزاع وبدگویی وناسزا واجحاف وتضییع حقوق بوده باشد. مهم این است همان گونه که پیوندها با صلح وصفا انجام گیرد، جدایی ها توأم با تفاهم باشد، زیرا ممکن است در آینده این زن ومرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک بیفتند، ولی بدرفتاری های هنگام جدایی، چنان جوّ فکری آنها را تیره وتار ساخته که راه بازگشت را به روی آنها می بندد وبه فرض بخواهند مجدّداً با هم ازدواج کنند، زمینه فکری وعاطفی مناسب ندارند.

از سوی دیگر، این هر دو مسلمانند ومتعلّق به یک جامعه وجدایی توأم با مخاصمه وامور ناشایست، نه تنها در خود آنها اثر می گذارد بلکه در فامیل دو طرف آثار زیانباری دارد وگاه زمینه همکاری های آنها را در آینده به کلّی بر باد می دهد.

راستی چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشویی بلکه در هرگونه دوستی وبرنامه مشترک، انسان تا آنجا که می تواند به همکاری شایسته ادامه دهد وهرگاه نتوانست، به طرز شایسته جدا شود که «جدایی شایسته» نیز خود نوعی پیروزی وموفّقیّت برای طرفین است.

از آنچه گفتیم معلوم شد که امساک به معروف وجدایی به معروف معنای وسیعی دارد که هرگونه شرایط واجب ومستحب وبرنامه های اخلاقی را دربر می گیرد ومجموعه ای از آداب اسلامی واخلاقی را در ذهن مجسّم می کند.

سپس به دومین حکم اشاره کرده، می افزاید: «هنگام طلاق وجدایی، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را شاهد بگیرید» (وَأَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ).

تا اگر در آینده اختلافی روی دهد هیچ یک از طرفین نتوانند واقعیّت ها را انکار کنند.

ص: 425

برخی مفسّران احتمال داده اند که شاهد گرفتن، هم در مورد طلاق است وهم در مورد رجوع، ولی چون شاهد گرفتن هنگام رجوع بلکه هنگام تزویج، قطعاً واجب نیست، بنابراین اگر فرضاً آیه فوق رجوع را هم شامل شود در این مورد یک دستور مستحب است.

ودر سومین دستور وظیفه شهود را چنین بیان می کند: «شهادت را برای خدا برپا دارید» (وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ).

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف، مانع شهادت به حق باشد. باید جز خدا واقامه حق، انگیزه دیگری در آن راه نیابد. درست است که شهود باید عادل باشند ولی با وجود عدالت نیز صدور گناه محال نیست، به همین دلیل به آنها هشدار می دهد که مراقب خویش باشند، آگاهانه یا ناآگاهانه از مسیر حق منحرف نشوند.

ضمناً تعبیر «ذَوَی عَدلٍ مِنكُم» دلیل بر این است که دو شاهد باید مسلمان، عادل ومرد باشند.

ودر پایان آیه به عنوان تأکید درباره تمام احکام گذشته می افزاید: «تنها کسانی که ایمان به خدا وروز قیامت دارند از این وعظ واندرز نتیجه می گیرند» (ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الاْخِرِ).

بعضی «ذلِكُم» را تنها اشاره به مسأله توجّه به خدا ورعایت عدالت از ناحیه شهود دانسته اند، ولی ظاهر این است که این تعبیر معنای وسیعی دارد وتمام احکام گذشته در مورد طلاق را در بر می گیرد.

به هر صورت این تعبیر دلیل بر اهمّیّت فوق العاده این احکام است، به گونه ای که اگر کسی آنها را رعایت نکند واز آن وعظ واندرز نگیرد، گویی ایمان به خدا وروز قیامت ندارد.

وچون گاهی مسائل مربوط به معیشت وزندگی آینده، یا گرفتاری های دیگر خانوادگی سبب می شود دو همسر به هنگام طلاق یا رجوع، یا دو شاهد هنگام شهادت دادن، از جادّه حق وعدالت منحرف شوند، در پایان آیه می فرماید: «هر کس از خدا بپرهیزد وترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می دهد ومشکلات زندگی او را حل می کند» (وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا).

«واو را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد» (وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ).

«وهر کس بر خداوند توکّل کند وکار خود را به او واگذارد خدا کفایت امرش می کند» (وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ).

«چرا که خداوند قادر مطلق، فرمانش در همه چیز نافذ است وهر کاری را اراده کند به انجام می رساند» (إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ).

«ولی خداوند برای هر کار وهر چیز، اندازه وحسابی قرار داده است» (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا).

به این ترتیب به زنان و مردان وشهود هشدار می دهد از مشکلاتی که در مسیر حق وجود دارد نهراسند، مجری عدالت باشند وگشایش کارها را از خدا بخواهند، زیرا خداوند تضمین کرده است که مشکل پرهیزگاران را بگشاید وآنها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند روزی دهد؛ خداوند ضمانت کرده که هر کس توکّل کند در نمی ماند وخداوند، قادرِ بر انجام دادن این ضمانت است.

گرچه این آیات در مورد طلاق واحکام مربوط به آن نازل شده، محتوای گسترده ای دارد که سایر موارد را هم شامل می شود ووعده امیدبخشی است از سوی خداوند به همه پرهیزگاران وتوکّل کنندگان که سرانجام لطف الهی آنها را می گیرد، از پیچ وخم مشکلات عبور می دهد وبه افق تابناک سعادت رهنمون می گردد، سختی های معیشت را برطرف می سازد وابرهای تیره وتار مشکلات را از آسمان زندگیشان کنار می زند.

جمله «قَد جَعَلَ اللّهُ لِكُلِّ شَیءٍ قَدراً» اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریع وتکوین است، یعنی دستورهایی که خداوند در مورد طلاق وغیر آن صادر فرموده همه طبق حساب و اندازه گیری دقیق وحکیمانه ای است. همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مسأله زناشویی وچه در غیر آن رخ می دهد هر کدام اندازه و حساب ومصلحت وپایانی دارد، نباید هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند وزبان به شکایت بگشایند، یا برای حلّ مشکلات به بی تقوایی ها توسّل جویند، باید با نیروی تقوا وخویشتن داری به جنگ آنها بروند وحلّ نهایی را از خدا بخواهند (ر.ک: ج 24، ص 243 - 248).

بخشی دیگر از احکام طلاق

اشاره

(وَاللاَّئِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِنْ نِّسَائِکُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاَثَهُ أَشْهُرٍ وَاللاَّئِی لَمْ یَحِضْنَ وَأُوْلاَتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً * ذَلِکَ أَمْرُ اللهِ أَنزَلَهُ إِلَیْکُمْ وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَیُعْظِمْ لَهُ أَجْراً * أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنتُمْ مِّنْ وُجْدِکُمْ وَلاَ تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ وَإِنْ کُنَّ أُولاَتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتَّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَیْنَکُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَی * لِیُنفِقْ ذُو سَعَهٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللهُ لاَ یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ مَا آتَاهَا سَیَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً)

وآن گروه از زنان شما که از عادت ماهیانه مأیوسند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عدّه آنان سه ماه است، وهمچنین آنها که هیچ گاه حیض ندیده اند؛ وعدّه زنان باردار این است که وضع حمل کنند؛ وهر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کارش را بر او آسان می سازد. * این فرمان خداست که بر شما نازل کرده؛ وهر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهانش را می بخشد وپاداش او را بزرگ می دارد. * آنها [زنان مطلّقه] را هرجا که خودتان سکونت دارید ودر توانایی شماست سکونت دهید؛ وبه آنها زیان نرسانید تا آنها را در تنگنا قرار دهید (ومجبور به ترک منزل شوند)؛ واگر باردار باشند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند؛ واگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید؛ و(درباره شیردادن فرزند) به طور شایسته با یکدیگر مشاوره کنید؛ واگر به توافق نرسیدید، زن دیگری او را شیر خواهد داد. * آنان که امکانات وسیعی دارند، باید (برای زنان شیرده) از امکانات وسیع خود انفاق کنند وآنها که تنگدست اند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند به زودی بعد از سختی ها آسانی قرار می دهد. (سوره طلاق، آیات 4-7)

تفسیر: احکام زنان مطلّقه وحقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد لزوم نگه داشتن عدّه بعد از طلاق

است. در آیه 228 سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند در مسأله عدّه روشن شد که باید سه بار پاکی را پشت سر بگذارند و عادت ماهیانه ببینند وهنگامی که برای بار سوم وارد عادت ماهیانه شدند عدّه آنها پایان می یابد.

امّا زنان دیگری هستند که به عللی عادت ماهیانه نمی بینند ویا باردارند، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته وبحث عدّه را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: «آن گروه از زنانتان که از عادت ماهیانه مأیوس شده اند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید عدّه آنان سه ماه است» (وَالِّٰی یَئِسْنَ مِنَالْمَحِیضِ مِنْ نِسَائِکُمْ إِنِارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَثَهُ أَشْهُرٍ).

«وهمچنین آنها که عادت ماهیانه ندیده اند» باید سه ماه عدّه نگه دارند (وَالِّٰی

لَمْ یَحِضْنَ).

سپس به سومین گروه اشاره کرده می افزاید: «و عدّه زنان باردار این است که بار خود را بر زمین گذارند» (وَ أُولَتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخّص شده است: دو گروه باید سه ماه عدّه نگه دارند وگروه سوم - یعنی زنان باردار - با وضع حمل، عدّه آنان پایان می گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند یا مثلاً هشت ماه.

در اینکه منظور از جمله «إِنِ ارْتَبتُم» (هرگاه شک وتردید کنید) چیست، سه احتمال ذکر شده است:

1. منظور احتمال وشک در وجود حمل است، به این معنی که اگر بعد از سنّ یأس (پنجاه سالگی در زنان عادی وشصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عدّه نگه دارد. این معنی هرچند کمتر اتّفاق می افتد، گاه اتّفاق افتاده است (توجّه داشته باشید که واژه «ریبه» به معنی شک در حمل در روایات وکلمات فقها بارها آمده است).(1)

2. منظور زنانی است که به درستی نمی دانیم به سنّ یأس رسیده اند یا نه؟

3. منظور شک وتردید در حکم این مسأله است، بنابراین آیه می گوید اگر حکم خدا را نمی دانید، حکم خدا این است که چنین زنانی عدّه نگه دارند، ولی از همه این

ص: 429

1- رک: جواهر، ج 32، ص 249 ونیز وسائل الشیعه، ج 15، باب 4 از ابواب عدد، حدیث 7.

تفسیرها تفسیر اوّل مناسب تر است، زیرا ظاهر جمله «وَالِّی یَئِسنَ...» این است که این زنان به سنّ یأس رسیده اند.

در ضمن هرگاه زنانی بر اثر بیماری یا عوامل دیگر، عادت ماهیانه آنها قطع شود مشمول همین حکم اند، یعنی باید سه ماه عدّه نگه دارند (این حکم را از طریق قاعده اولویّت یا شمول لفظ آیه می توان استفاده کرد).(1)

جمله «وَالِّی لَم یَحِضنَ» (زنانی که عادت ماهیانه ندیده اند) ممکن است به این معنی باشد که به سنّ بلوغ رسیده اند امّا عادت نمی بینند؛ در این صورت بدون شک باید سه ماه عدّه نگه دارند.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه داده اند این است که زنانی که عادت ندیده اند، خواه به سنّ بلوغ رسیده باشند یا نه، باید سه ماه عدّه نگه دارند.

ولی مشهور در میان فقهای ما این است که هرگاه زن به سنّ بلوغ نرسیده باشد بعد از طلاق عدّه ندارد، امّا مخالفینی دارد که به بعضی از روایات در این زمینه استدلال کرده اند وظاهر آیه فوق نیز با آنها موافق است. شرح بیشتر این موضوع را در کتاب های فقهی باید مطالعه کرد.(2)

از شأن نزولی که برای جمله های اخیر ذکر شده نیز تفسیر فوق استفاده می شود وآن اینکه اُبَیّ بن کعب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: عدّه بعضی از زنان در قرآن نیامده است، از جمله زنان صغیره وکبیره (یائسه) وباردار. آیه مورد بحث نازل شد واحکام آنها را بیان کرد.(3)

در ضمن عدّه در صورتی است که احتمال حمل درباره او برود، زیرا عطف بر زنان یائسه شده ومفهومش این است که حکم هر دو یکسان است.(4)

1- البتّه مشهور در میان فقها این است که زن وقتی به سنّ یأس برسد مطلقاً عدّه ندارد، ولی در مقابل اینقول، اندکی از قدمای اصحاب معتقد به عدّه هستند و برخی روایات نیز شاهد بر آن است، هرچند روایاتدیگری با آن معارضه می کند. آنچه با ظاهر آیه مورد بحث موافق است این است

که آنها در صورت احتمالحمل، عدّه دارند. شرح بیشتر درباره این موضوع را در کتاب های فقهی باید مطالعه کرد.

2- به جواهر الکلام، ج 32، ص 232 وکتب فقهی دیگر مراجعه فرمایید.

3- کنز العرفان، ج 2، ص 260.

4- مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: «تَقدیرُهُ وَاللّائِی لَم یَحِضنَ إنِ ارتَبتُم فَعِدَّتُهُنَّ أیضاً ثَلاثَهُ أشهُرٍ».

وبالاخره در پایان آیه، مجدّداً روی مسأله تقوا تکیه می کند ومی فرماید: «هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می سازد» (وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ

أَمْرِهِ یُسْرًا).

هم در این جهان وهم در جهان دیگر مشکلات او را، چه در رابطه با مسأله جدایی وطلاق واحکام آن وچه در رابطه با مسائل دیگر به لطفش حل می کند.

در آیه بعد باز برای تأکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق وعدّه در آیات قبل آمد، می افزاید: «این فرمان خداست که آن را بر شما نازل کرده است» (ذلِکَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ).

«وهر کس تقوای الهی پیشه کند واز مخالفت فرمان او بپرهیزد، خداوند گناهان او را می بخشد وپاداش او را بزرگ می سازد» (وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَ یُعْظِمْ

لَهُ أَجْرًا).

برخی مفسّران گفته اند: منظور از «سَیِّئات» در اینجا، گناهان صغیره است ومنظور از «تقوا» پرهیز از گناهان کبیره است به این ترتیب پرهیز از کبائر سبب بخشودگی صغائر می شود؛ شبیه آنچه در آیه 31 سوره نساء آمده است.

ولازمه این سخن آن است که مخالفت احکام گذشته در زمینه طلاق وعدّه، جزءِ گناهان کبیره محسوب می شود.(1)

البتّه درست است که «سَیِّئات» گاهی به معنی گناهان صغیره آمده است، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید به عموم گناهان اعمّ از صغیره وکبیره اطلاق شده است. مثلاً در آیه 65 سوره مائده می خوانیم: (وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقُوا لَکَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ) «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند وتقوا پیشه کنند ما تمام گناهان گذشته آنها را می بخشیم» (این معنی در آیات دیگری نیز آمده است).

...

مسلّم است که ایمان وقبول اسلام، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می شود.

سومین آیه مورد بحث توضیح بیشتری درباره حقوق زن بعد از جدایی می دهد، هم از نظر مسکن وهم نفقه وهم از جهات دیگر.

نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلّقه می فرماید: «آنها را هر جا خودتان

1- المیزان، ج 19، ص 367.

سكونت داريد وامكانات شما ايجاب مى كند، سكونت دهيد» (أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ).

«وُجد» (بر وزن حكم) به معنى توانايى وتمّكن است. برخى مفسّران تفسيرهاى ديگرى براى آن ذكر كرده اند كه در نتيجه به همين معنى بازمى گردد. راغب نيز در مفردات مى گويد: جمله «مِن وُجدِكُم» مفهومش اين است كه به مقدار توانايى وبه اندازه غناى خود، مسكن مناسب براى زنان مطلّقه در نظر بگيريد.

طبيعى است آنجا كه مسكن بر عهده شوهر است بقيّه نفقات نيز بر عهده او خواهد بود. دنباله آيه كه درباره نفقه زنان باردار سخن مى گويد نيز شاهد اين مدّعاست.

آن گاه به حكم ديگرى پرداخته مى گويد: «به آنها زيان نرسانيد تا كار را بر آنها تنگ كنيد ومجبور به نقل مكان وترك نفقه شما شوند» (وَ لاَ تُضارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ).

مبادا كينه توزى و عداوت ونفرت، شما را از راه حق وعدالت منحرف سازد وآنها را از حقوق مسلّم خود در مسكن ونفقه محروم كنيد وچنان در فشار قرار گيرند كه همه چيز را رها كرده، فرار كنند.

در سومين حكم در مورد زنان باردار مى گويد: «واگر باردار باشند مخارج آنها را تا زمانى كه وضع حمل كنند بدهيد» (وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

زيرا مادام كه وضع حمل نكرده اند در حال عدّه هستند ونفقه ومسكن بر همسر واجب است.

وچهارمين حكم درباره حقوق زنان شيرده است مى فرمايد: «اگر حاضر شدند بعد از جدايى، فرزندان را شير دهند مزدشان را بپردازيد» (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

اجرتى متناسب با مقدار وزمان شير دادن بر حسب عرف وعادت.

وچون بسيار مى شود كه نوزادان وكودكان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدايى مى شوند، در پنجمين حكم يک دستور قاطع در اين

زمینه صادر کرده، می فرماید: «درباره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر وبه طور شایسته تصمیم بگیرید» (وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ).

مبادا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد، از نظر جسمی وظاهری گرفتار خسران شوند، یا از نظر عاطفی از محبّت وشفقّت لازم محروم

ص: 432

بمانند، پدر ومادر موظّف اند خدا را در نظر گیرند ومنافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات واغراض خویش نکنند.

جمله «وَأتَمِروا» از مادّه «ایتمار» گاه به معنی پذیرا شدن دستور وگاه به معنی مشاوره می آید ودر اینجا معنای دوم مناسب تر است. تعبیر «بِمَعروف» تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره ای را که خیر وصلاح در آن باشد شامل می شود.

وچون گاهی بعد از طلاق توافق لازم میان دو همسر برای حفظ مصالح فرزند ومسأله شیر دادن حاصل نمی شود، در ششمین حکم می فرماید: «واگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید وبه توافق نرسیدید، زن دیگری می تواند شیر دادن آن طفل را بر عهده گیرد تا کشمکش ها ادامه نیابد» (وَ إِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى).

اشاره به اینکه اگر اختلاف ها به طول انجامید خود را معطّل نکنید وکودک را به دیگری بسپارید. در درجه اوّل حقّ مادر بود که این فرزند را شیر دهد، اکنون که با سختگیری وکشمکش این امر امکان پذیر نیست، نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد، باید آن را بر عهده دایه ای گذارد.

آیه بعد هفتمین وآخرین حکم را در این زمینه بیان کرده، می افزاید: «کسانی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند وآنها که تنگدست هستند از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچ کس را جز به اندازه آنچه به او داده تکلیف نمی کند» (لِيُنْفِقْ ذُوسَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَيهُ اللَّهُ لاَ يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلاَّ مَا آتَيهَا).

آیا این دستور، یعنی انفاق به اندازه توانایی، مربوط به زنانی است که بعد از جدایی، شیر دادن کودکان را بر عهده می گیرند، یا مربوط به ایّام عدّه است که در آیات قبل به طور اجمال اشاره شده بود ویا مربوط به هر دو است؟

معنای اخیر از همه مناسب تر است، هرچند جمعی از مفسّران آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند، در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به اجر شده نه نفقه وانفاق.

به هر حال آنها که توانایی کافی دارند باید مضایقه وسختگیری نکنند وآنها که تمکّن مالی ندارند بیش از توانایی خود مأمور نیستند وزنان نمی توانند

ایرادی به آنها داشته باشند.

ص: 433

به این ترتیب نه آنها که دارند بخل کنند ونه آنها که ندارند مستحقّ ملامت اند.

ودر پایان آیه برای اینکه تنگی معیشت سبب خارج شدن از جادّه حق وعدالت نگردد وهیچ یک زبان به شکایت نگشایند، می فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختی ها آسانی وراحتی قرار می دهد» (سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا).

یعنی غم مخورید، بی تابی نکنید، دنیا به یک حال نمی ماند، مبادا مشکلات مقطعی وزودگذر رشته صبر وشکیبایی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه ومخصوصاً هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید وبشارتی است از آینده امیدبخش صابران واتّفاقاً چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت وبرکت خود را به روی آنها گشود.

نکته ها:

1. احکام «طلاق رجعی»

گفتیم طلاق رجعی آن است که شوهر مادام که عدّه به سر نیامده، هر زمان بخواهد می تواند بازگردد وپیوند زناشویی را برقرار سازد، بی آنکه نیاز به عقد تازه ای باشد. وجالب اینکه رجوع با کمتر سخن وعملی که نشانه بازگشت باشد حاصل می شود.

بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده، مانند نفقه ومسکن، مخصوص عدّه طلاق رجعی است ونیز مسأله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عدّه، امّا در طلاق بائن، یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام مزبور وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار، حقّ نفقه ومسکن تا زمان وضع حمل ثابت است.

جمله (لاَ تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْرًا) «تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق مربوط به طلاق رجعی است.(1)

2. خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی کند

نه تنها حکم عقل بلکه حکم شرع بر این معنی گواه است که تکالیف انسان ها باید

ص: 434

1- برای توضیح بیشتر به کتب فقهی، از جمله جواهر الکلام، ج 32، ص 121 به بعد مراجعه شود.

در حدود توانایی آنها باشد. جمله «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إلّا ما آتاها» که در ضمن آیات فوق آمده نیز اشاره به همین معناست.

ولی در بعضی از روایات می خوانیم که منظور از «ما آتاها»، «ما أعلَمَها» است، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می کند که به او اعلام کرده است؛ ازاین رو به این آیه در مباحث «اصل برائت» در علم اصول استدلال کرده اند که اگر انسان حکمی را نمی داند مسؤولیّتی در برابر آن ندارد.

ولی چون گاه عدم آگاهی سبب عدم توانایی می شود، ممکن است منظور جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد. بنابراین، آیه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم عدم قدرت راشامل شودوهم جهل راکه موجب عدم قدرت برانجام دادن کارمی گردد.

3. اهمّیّت نظام خانواده

دقّت وظرافتی که در بیان احکام زنان مطلّقه وحقوق آنها در آیات مورد بحث به کار رفته وحتّی بسیاری از ریزه کاری های این مسأله در آیات قرآن که در حقیقت قانون اساسی اسلام است بازگو شده، دلیل روشنی است به اهمّیّتی که اسلام برای نظام خانواده وحفظ حقوق زنان وفرزندان قائل است.

از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند وریشه های آن را می خشکاند، امّا هرگاه کار به بن بست کشید وچاره ای جز طلاق وجدایی نبود اجازه نمی دهد حقوق فرزندان ویا زنان در این کشمکش پایمال شود، حتّی طرح جدایی را طوری می ریزد که امکان بازگشت غالباً وجود داشته باشد.

دستورهایی همچون امساک به معروف وجدایی به معروف ونیز عدم زیان وضرر وتضییق وسختگیری نسبت به زنان وهمچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان ومانند اینها که در آیات مورد بحث آمده، همگی گواه بر این معناست.

امّا متأسّفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، یا عدم عمل به آن در عین آگاهی، سبب شده است که در هنگام جدایی وطلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها وخصوصاً فرزندان به وجود آید واین نیست جز به خاطر اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند.

مثلاً با اینکه قرآن باصراحت می گوید: زنان مطلّقه نباید در دوران عدّه از خانه شوهر بیرون روند وشوهر حق ندارد آنها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، امّا کمتر زن ومرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدایی وطلاق به این دستور اسلامی عمل کند؛ واین راستی مایه تأسّف است (ر.ک: ج 24، ص 253 - 264).

ص: 436

بخش چهارم: زنان نمونه

اشاره

ص: 437

قسمتی از اسرار سعی «صفا» و «مروه»

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ، انسان را به سوی خطّ آنها سوق می دهد، ولی راه صحیح تر و عمیق تری نیز وجود دارد وآن مشاهده صحنه هایی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته اند ودیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتّفاق افتاده است.

این در واقع، تاریخ زنده محسوب می گردد، نه مانند کتاب های تاریخ که خاموش وبیجان است، در این گونه مراکز انسان با برداشتن فاصله های زمانی و با توجّه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می کند و گویی با چشم خود همه چیز را می بیند.

اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با آثار تربیتی سخنرانی و مطالعه کتاب ومانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصوّر، وعینیّت است نه ذهنیّت.

از طرفی می دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم علیه السلام در صحنه های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش های سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می گوید: (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَؤُا الْمُبِینُ) «این مسلّماً همان آزمایش آشکار است».(1)

و همین مجاهده ها و مبارزه ها و آزمایش های دشوار بود که ابراهیم علیه السلام را آن چنان پرورش داد که تاج افتخار «امامت» بر سر او گذاردند.

1- سوره صافات، آیه 106.

مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه های مبارزات ابراهیم علیه السلام ومنزلگاه های توحید و بندگی و فداکاری و اخلاص را در خاطره ها مجسّم می سازد.

اگر مسلمانان هنگام به جا آوردن این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه های مختلف سمبولیک آن بیندیشند، یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسان شناسی است.

با توجّه به این مقدّمه به جریان ابراهیم علیه السلام و جنبه تاریخی صفا و مروه بازمی گردیم:

ابراهیم به سنّ پیری رسیده بود و فرزندی نداشت، از خدا درخواست اولاد نمود. در همان سن از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذاشت.

همسر اوّل او ساره نتوانست تحمّل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکّه که در آن زمان بیابانی بی آب وعلف بود ببرد و سکنی دهد.

ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را امتثال کرد و آن دو را به سرزمین مکّه که در آن روز سرزمین خشک و بی آب وعلفی بود و حتّی پرنده ای در آنجا پر نمی زد برد. همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که یک زن ویک کودک شیرخوار در این بیابان چه کنند؟ !

اشک های سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد قلب ابراهیم علیه السلام را تکان داد. دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا ! من به فرمان تو همسر وکودکم را در این بیابان تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد». این را گفت و با آنها، در میان اندوه و عشقی عمیق، وداع کرد.

طولی نکشید که غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید. بی تابی کودک شیرخوار و نگاه های تضرّع آمیز او، مادر را آن چنان مضطرب ساخت که تشنگی خودرافراموش کردوبرای به دست آوردن آب به تلاش وکوشش برخاست.

نخست به کنار کوه صفا آمد، در آنجا اثری از آب ندید. برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت، در آنجا نیز خبری از آب نبود.

باز همین برق را بر کوه صفا دید و به سوی آن بازگشت و هفت بار این سعی وتلاش برای ادامه حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد.

ص: 440

در واپسین لحظات که شاید طفل شیرخوار آخرین دقایق عمرش را طی می کرد، از نزدیک پای او - با نهایت تعجّب - چشمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.

از آنجا که آب، رمز حیات است، پرندگان از هرسو به سمت چشمه آمدند وقافله ها با مشاهده پرواز پرندگان، مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند. امّا چند روز یا چند ماه طول کشید، و بر این مادر و کودک چه گذشت خدا می داند.

سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ وباعظمت به وجود آمد.

امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حِجْر اسماعیل) که همه سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ آن آمده وموظّفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است، همچو جزئی از کعبه قرار دهند.

کوه صفا و مروه به ما می آموزد که برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او، همه حتّی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می آموزد که در نومیدی ها بسی امیدهاست. هاجر مادر اسماعیل در جایی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد، خدا هم از راهی که تصوّر نمی کرد او را سیراب نمود (ر.ک: ج 1، ص 613 - 616).

مریم زنی نمونه

اشاره

(إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ * فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهَا أُنْثَی وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنْثَی وَإِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَإِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ)

(به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «پروردگارا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «مُحرّر» باشد (وآزاد برای خدمت

خانه تو). از من بپذیر، که تو شنوا ودانایی.» * ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (واو را دختر یافت،) گفت: «پروردگارا! من او را دختر

ص: 441

آوردم - وخدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - وپسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری خانه خدا را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ واو وفرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم».

(سوره آل عمران، آیات 35-36)

تفسیر: عمران ودخترش مریم

به دنبال اشاره به عظمت آل عمران که در آیات قبل آمده بود، در این آیات سخن از عمران ودخترش مریم به میان می آورَد وبه طور فشرده چگونگی تولّد وپرورش وبعضی از حوادث مهمّ زندگی این بانوی بزرگ را بیان می کند.

توضیح اینکه: از تواریخ واخبار اسلامی وگفته مفسّران استفاده می شود که «حَنّه» و«اَشیاع» دو خواهر بودند که اوّلی به همسری عمران از شخصیّت های برجسته بنی اسرائیل درآمد ودومی را زکریّا پیامبر خدا به همسری برگزید.(1)

سال ها گذشت واز همسر عمران فرزندی متولّد نشد. روزی زیر درختی نشسته بود، پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد، مشاهده این محبّت مادرانه، آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت واز صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزند کرد. چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید وباردار شد.

از بعضی از روایات چنین برمی آید که خداوند به «عمران» وحی کرده بود پسری پربرکت که می تواند بیماران غیر قابل درمان را درمان کند ومردگان را به فرمان خدا حیات بخشدبه اوخواهدداد،که به عنوان پیامبربه سوی بنی اسرائیل فرستاده می شود.

او این جریان را با همسر خود «حَنّه» در میان گذاشت. ازاین رو هنگامی که او باردار شد تصوّر کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد، بی خبر از اینکه جنینی که در رحم اوست مادر آن فرزند (مریم) است. به همین دلیل نذر کرد پسر را

1- از روایات استفاده می شود که «عِمران» نیز پیامبر بود وبه او وحی می شد. باید توجّه داشت که این عمرانغیر از عمران پدر موسی علیه السلام است ومیان آنها 1800 سال فاصله است (مجمع البیان وتفسیر مراغی، ذیلآیه مورد بحث ؛ البدایه والنهایه، ج 2، ص 67؛ ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج 2، ص 369؛ بحارالأنوار،ج 14، ص 194).

خدمتگزار خانه خدا (بیت المَقدِس) نماید، امّا هنگام تولّد مشاهده کرد که او دختر است، نگران شد که با این وضع چه کند، زیرا خدمتکاران بیت المَقدِس از میان پسران انتخاب می شدند وسابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد.(1)

اکنون به تفسیر آیه بازمی گردیم.

در نخستین آیه می فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم تا محرّر (وآزاد برای خدمت خانه تو) باشد، آن را از من بپذیر که تو شنوا ودانایی» (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ).(2)

در این آیه به نذر همسر «عمران» به هنگام بارداری اشاره شده است. او تصوّر می کرد فرزندش - با توجّه به بشارت خداوند - پسر است، ازاین رو واژه «مُحَرّراً» - یا معادل دیگردرزبان دیگر-رابه کاربردنه «مُحَرَّرَةً»وازخداخواست که نذراورابپذیرد.

واژه «مُحَرّراً» از مادّه «تحریر» گرفته شده که به معنای آزاد ساختن است، ودر اصطلاح آن زمان به فرزندانی گفته می شد که به خدمت معبد وخانه خدا در می آمدند تا نظافت وسایر خدمات را بر عهده گیرند وبه هنگام فراغت مشغول عبادت پروردگار شوند.

از آنجا که آنها از هرگونه خدمت به پدر ومادر آزاد بودند، به آنان «مُحَرَّر» گفته می شد، یا از این جهت که خالص از هرگونه کوشش دنیوی بوده اند، به آنان «مُحَرّر» می گفتند.

بعضی گفته اند: این دسته از کودکان از موقعی که توانایی بر این خدمات داشتند تا سنّ بلوغ، وظایف خود را زیر نظر پدران ومادران انجام می دادند وپس از رسیدن به سنّ بلوغ، تعیین سرنوشتشان به دست خودشان بود، اگر می خواستند به کار در معبد پایان داده وبیرون می رفتند واگر تمایل داشتند بمانند می ماندند.

بعضی گفته اند: اقدام همسر «عمران» به نذر دلیل بر آن است که «عمران» در همان حال بارداری او از دنیا رفته بود وگرنه بعید بود او مستقلاً چنین نذری کند.

1- مجمع البیان، ذیل آیه ؛ البدایه والنهایه، ج 2، ص 65؛ ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج 2، ص 369؛ بحارالأنوار،ج 14، ص 194، 199 و202؛ راوندی، قصص الانبیاء، ص 216.

2- راغب در مفردات می گوید: «تَقَبُّل» قبول کردن چیزی است که پاداش داشته باشد. بنابراین با مادّه قبولتفاوت دارد.

پس از آن می افزاید: «هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد (واو را دختر یافت) گفت: پروردگارا! من او را دختر آوردم» (فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهَا أُنْثَی).

البتّه «خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه تر بود» (وَاللهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ).

سپس افزود: «تو می دانی که دختر وپسر (برای هدفی که من نذر کرده ام) یکسان نیستند» (وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالاُنْثَی).

دختر پس از بلوغ عادت ماهیانه دارد ونمی تواند در مسجد بماند. به علاوه، نیروی جسمی آنها یکسان نیست؛ ونیز مسائل مربوط به حجاب وبارداری ووضع حمل ادامه این خدمت رابرای دختردشوارمی سازدولذاهمیشه پسران راانذرمی کردند.

از قراین موجود در آیه وروایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است استفاده می شود که جمله «وَ لَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثی» (پسر همانند دختر نیست) از زبان مادر مریم است، هرچند بعضی احتمال داده اند که از کلام خدا باشد، ولی بعید به نظر می رسد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مادر مریم قاعدتآ می بایست بگوید: «وَلَیسَتِ الأُنثی کَالذّکَر» (این دختر همانند پسر نیست)، زیرا او دختر آورده بود نه پسر ولذا گفته اند: جمله تقدیم وتأخیری دارد همان گونه که در بسیاری از عبارات عرب معمول است، وچه بسا ناراحتی ناگهانی که هنگام وضع حمل به او دست داد سبب شد سخن خود را این چنین ادا کند، زیرا او علاقه داشت صاحب پسری شود تا خدمتگزار بیت المقدس باشد، همین علاقه سبب شد که بی اختیار به هنگام سخن گفتن نام پسر را مقدّم دارد.

سپس افزود: «من او را مریم نام نهادم واو وفرزندانش را از (وسوسه های) شیطان راندم شده (از درگاه خدا) در پناه تو قرار می دهم» (وَ إِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَإِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ).

«مریم» در لغت به معنای زن عبادتکار وخدمتگزار است، وچون مادرش بعد از وضع حمل این نام را بر او نهاد، نشانگر نهایت عشق وعلاقه این مادر باایمان برای وقف فرزندش در مسیر بندگی وعبادت خداست.

ونیز به همین دلیل بود که او پس از نامگذاری، نوزادش وفرزندانی را که در آینده از او به وجود می آیند، در برابر وسوسه های شیطانی به خداوند سپرد (ر.ک: ج 2، ص608-612).

ص: 444

ادامه داستان مریم(ع)

اشاره

(فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)

خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ وبه طرز شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (وپرورش داد)؛ وسرپرستی او را به «زکریّا» سپرد. هر زمان زکریّا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در کنار او می دید. پس از او پرسید: «ای مریم! این روزی از کجا نصیب تو شده؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب

روزی می دهد». (سوره آل عمران، آیه 37)

تفسیر: پرورش مریم در سایه عنایت الهی

این آیه ادامه بحث آیه گذشته درباره سرگذشت مریم است. می فرماید: «پروردگارش او را به طرز نیکویی پذیرفت وبه طور شایسته ای (گیاه وجود) او را رویانید وپرورش داد» (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا).

مادر مریم باور نمی کرد او به عنوان خدمتگزار خانه خدا (بیت المَقدِس) پذیرفته شود، به همین دلیل آرزوداشت فرزندش پسر باشد، زیرا سابقه نداشت دختری برای این کار انتخاب گردد.

ولی طبق آیه مورد بحث، خداوند این دختر پاک را برای نخستین بار جهت این خدمت روحانی ومعنوی پذیرفت.

بعضی از مفسّران گفته اند: نشانه پذیرش او این بود که مریم بعد از بلوغ در دوران خدمتگزاری بیت المَقدس هرگز عادت ماهیانه ندید تا مجبور گردد از این مرکز روحانی دور شود.

یا اینکه حضور غذاهای بهشتی در برابر محراب او دلیلی بر این پذیرش بود.

این احتمال نیز وجود دارد که قبولی این نذر وپذیرش مریم به صورت الهام به مادرش اعلام شده باشد.

ص: 445

تعبیر به «انبَتَها» از مادّه «اِنبات» به معنای رویانیدن در مورد پرورش مریم اشاره به جنبه های تکامل معنوی وروحانی واخلاقی مریم است.

ضمناً این جمله اشاره به نکته لطیفی دارد وآن این است که کار خداوند، انبات (رویانیدن) است، یعنی همان گونه که در درون بذر گل ها وگیاهان استعدادهایی نهفته است که زیر نظر باغبان پرورش می یابد وآشکار می شود، در درون وجود آدمی واعماق روح وفطرت او نیز همه گونه استعدادهای عالی نهفته شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربّیان الهی که باغبانان باغستان جهان انسانیّت اند قرار دهد، به سرعت پرورش می یابد وآن استعدادهای خداداد آشکار می شود، و«اِنبات» به معنای واقعی کلمه صورت می گیرد.

وبه دنبال آن می افزاید: «خداوند زکریّا را سرپرست او قرار داد» (وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا).

«کَفَّلَها» از مادّه «کَفالت» در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به دیگری است، وبه همین مناسبت به افرادی که سرپرستی کودکی را بر عهده می گیرند «کافل» یا «کفیل» گفته می شود زیرا در حقیقت او را ضمیمه وجود خود می کنند.

این مادّه هرگاه به صورت ثلاثی مجرد (کَفَلَ، بدون تشدید) استعمال شود به معنای بر عهده گرفتن سرپرستی وکفالت است.

وهنگامی که به صورت ثلاثی مزید (کَفَّلَ، با تشدید) استعمال شود به معنای برگزیدن وقراردادن کفیل برای دیگری است.

در تاریخ آمده است: پدر مریم (عمران) قبل از تولّد او چشم از جهان فروبست ومادرش او را بعد از تولّد به بیت المَقدس نزد علمای یهود آورده، گفت: این کودک هدیه به بیت المَقدس است، سرپرستی او را یک تن از شما بر عهده بگیرد، وچون آثار عظمت در چهره او نمایان بود، ودر خاندان شایسته ای متولّد شده بود، گفت وگو در میان دانشمندان بنی اسرائیل درگرفت، وهر یک می خواست افتخار سرپرستی مریم نصیب او شود.

سرانجام طیّ مراسم خاصّی که شرح آن در تفسیر آیه 44 همین سوره خواهد آمد، زکریّا کفالت او را بر عهده گرفت.

هرچه بر سنّ مریم افزوده می شد، آثار عظمت وجلال در وی نمایان تر می گشت وبه جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می گوید: «هر زمان زکریّا وارد

ص: 446

محراب او می شد، غذای جالب خاصّی نزد او می یافت» (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا).

«محراب» محلّ ویژه ای است که در معبد برای امام آن معبد، یا افراد خاصّی در نظر گرفته می شود، وبرای نامگذاری آن به این اسم جهاتی ذکر کرده اند که از همه بهتر سه جهت زیر است:

نخست اینکه از مادّه «حَرب» به معنای جنگ گرفته شده است، چون مؤمنان در این محل به مبارزه با شیطان وهوس های سرکش برمی خیزند.

دیگر اینکه، «محراب» اصولاً به معنای بالای مجلس است وچون محلّ محراب را در بالای معبد قرار می دهند به این نام نامیده شده است.

در ضمن باید توجّه داشت وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنانکه گفته اند با وضع محراب های ما تفاوت داشت؛ آنها محراب را از سطح زمین بالاتر می ساختند به طوری که چند پلّه می خورد واطراف آن مانند دیوارهای اتاق آن را محفوظ می کرد به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند، از بیرون کمتر دیده می شدند.

سوم اینکه، محراب به معنای تمام معبد است که جایگاه مبارزه با هوای نفس وشیطان بوده است.

مریم تحت سرپرستی زکریّا بزرگ شد وآن چنان غرق عبادت وبندگی خدا بود که به گفته ابن عبّاس هنگامی که نُه ساله شد، روزها را روزه می گرفت وشب ها را به عبادت می پرداخت وآن چنان در پرهیزگاری ومعرفت وشناسایی پروردگار پیش رفت که از احبار ودانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت.(1)

هنگامی که زکریّا در کنار محراب او قرار گرفت وبرای دیدار او آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده کرد که از آن به تعجّب افتاد. روزی «به او گفت: این غذا را از کجا آوردی»؟! (قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا).

مریم در جواب «گفت: این از طرف خداست واوست که هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد» (قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

امّا این غذا چه نوع غذایی بوده؟ واز کجا برای مریم آمده؟ در آیه شرح داده نشده

ص: 447

1- مجمع البیان، ج 2، ص 436؛ بحارالأنوار، ج 14، ص 196.

است، ولی از روایات متعدّدی که در تفسیر عیّاشی وغیر آن از کتاب های شیعه واهل تسنن آمده است استفاده می شود که آن نوعی میوه بهشتی بوده که در غیر فصل به فرمان پروردگار در کنار محراب مریم حاضر می شده است. واین موضوع جای تعجّب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرایی کند.(1)

اینکه منظور از «رِزقاً» غذای بهشتی باشد از قراینی که در گوشه وکنار آیه هست نیز استفاده می شود، زیرا اوّلاً کلمه «رِزقاً» به صورت نکره، نشانه آن است که روزی خاص وناشناسی برای زکریّا بوده است، ثانیاً پاسخ مریم که «این از طرف خداست» (هُوَ مِن عِندِ اللهِ) نشانه دیگری بر این مطلب است، ثالثاً به هیجان آمدن زکریّا وتقاضای فرزندی از طرف پروردگار که در آیه بعد به آن اشاره شده است، قرینه دیگری برای این معنی محسوب می شود.

ولی بعضی از مفسّران (مانند نویسنده المنار) معتقدند که منظور از «رِزقاً» همین غذاهای معمولی دنیا بوده، زیرا از ابن جریر نقل شده است که بنی اسرائیل گرفتار

قحطی شدند وزکریّا قادر بر تأمین زندگی مریم نبود، در این موقع قرعه ای زدند که به نام مرد نجّاری افتاد واو افتخاراً از درآمد کسب خود، غذای مریم را تهیّه می کرد وبه هنگامی که زکریّادرکنارمحراب اوقرارمی گرفت،ازوجودچنان غذایی درآن شرایط سخت تعجّب می کرد ومریم در پاسخ او می گفت: «این از طرف خداست»؛ یعنی خداوند مرد باایمانی را علاقه مند به این خدمت در آن شرایط سخت ساخته است.

امّا همان طور که گفتیم، این تفسیر نه با قراین در آیه سازگار است، ونه با روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است. از جمله روایات رسیده، روایتی است از امام باقر علیه السلام که مضمون آن بدین قرار است:

امور خانه بین علی وفاطمه علیهما السلام تقسیم شده بود، کارهای بیرون بر عهده علی علیه السلام وامور داخل خانه به عهده فاطمه علیها السلام .

روزی علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام پرسید: آیا غذایی در منزل موجود است؟

عرض کرد: خیر. سه روز است که غذایی در منزل نیست، آنچه بوده به خدمت تو آورده ایم وشما را بر خود مقدّم داشته ایم.

ص: 448

1- بحارالأنوار، ج 14، ص 169، 186، 196، 200.

فرمود: چرا مرا آگاه نساختی؟

عرض کرد: سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

علی علیه السلام از خانه بیرون رفت ومبلغی را برای تهیّه غذا قرض گرفت، در بین راه به «مقداد» برخورد کرد.

پرسید: در این وقت برای چه از خانه خارج شده ای؟

عرض کرد: گرسنگی.

فرمود: من مبلغی را قرض گرفته ام، ولی تو را بر خود مقدّم می دارم.

علی علیه السلام دست خالی به خانه بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خانه دید ومشاهده کرد که فاطمه علیها السلام مشغول نماز است. ظرف سرپوشیده ای را نیز ملاحظه کرد که در جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد.

وقتی سرپوش از ظرف برداشته شد، معلوم شد غذای مخصوص وفراوانی است. از فاطمه علیها السلام پرسید: این غذا از کجا رسیده است؟ (أَنَّی لَکِ هَذَا).

عرض کرد: (هُوَ مِن عِندِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَرزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیرِ حِسابٍ).

در اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این جریان همانند جریان زکریّا است که در کنار محراب مریم آمد وغذای مخصوصی در آنجا دید واز او پرسید: ای مریم! این غذا از کجاست، او گفت: از ناحیه خداست(1) (ر.ک: ج 2، ص 613 - 619).

عظمت مریم و دعای زکریا (ع)

اشاره

(هُنَالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَّدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِکَهُ وَهُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِّنَ اللهِ وَسَیِّداً وَحَصُوراً وَنَبِیّاً مِّنَ الصَّالِحِینَ * قَالَ رَبِّ

أَنَّى يَكُونُ لِى غُلاَمٌ وَقَدْ بَلَغَنِىَ الْكِبَرُ وَامْرَأتِى عَاقِرٌ قَالَ كَذَالِكَ اللهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ)

آنجا بود که زکريّا، (با مشاهده آن همه شايستگى در مريم،) پروردگار خويش را خواند وگفت:

ص: 449

1- نورالثقلين، ج 1، ص 333؛ تفسير عيّاشى، ج 1، ص 171؛ بحارالأنوار، ج 14، ص 198 وج 43، ص 29،60 و311 وج 37، ص 104.

«پروردگارا! از سوی خود، فرزند پاکیزه ای (نیز) به من عطا فرما،که تو دعا را می شنوی.» * ودر حالی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به «یحیی» بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [مسیح]را تصدیق می کند؛ ورهبر خواهد بود؛ واز هوس های سرکش برکنار، وپیامبری از صالحان است.» * او گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است پسری برای من باشد در حالی که پیری به سراغ من آمده، وهمسرم نازا است؟!» فرمود: «بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد».

(سوره آل عمران، آیات 38-40)

تفسیر: زکریّا ومریم علیهما السلام

این آیات گوشه ای از زندگی زکریّای پیامبر را درباره داستان مریم بیان می کند.

سابقآ گفتیم، همسر زکریّا ومادر مریم با هم خواهر بودند واتّفاقآ هر دو در آغاز عقیم.

هنگامی که مادر مریم از لطف پروردگار صاحب چنین فرزند شایسته ای شد، وزکریّا اخلاص وسایر ویژگی های شگفت آور او را دید، آرزوکرد او هم صاحب فرزندی پاک وباتقوا همچون مریم شود.

فرزندی که چهره اش آیت وعظمت خداوند گردد، وبا اینکه سالیان درازی از عمر او وهمسرش گذشته بود، واز نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می رسید که او صاحب فرزند شود، ولی ایمان به قدرت پروردگار ومشاهده وجود میوه های تازه در غیر فصل در کنار محراب عبادت مریم، قلب وی را لبریز از امید ساخت که شاید در فصل پیری میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود، به همین دلیل هنگامی که مشغول نیایش بود از خداوند تقاضای فرزند کرد. قرآن در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «در این هنگام زکریّا پروردگار خویش را خواند وگفت: پروردگارا! فرزند پاکیزه ای از سوی خودت به من (نیز) عطا فرما که تو دعا را می شنوی» واجابت می کنی (هُنَالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ).(1)

1- «ذُرِّیَّه» چنانکه ذیل آیه 34 گفتیم، در اصل به معنای فرزندان کوچک است، گاه به اولاد بزرگ نیز گفتهمی شود، این واژه در اصل معنای جمعی دارد ولی بر مفرد هم اطلاق می گردد (مفردات راغب) ضمناً «طَیِّبَهً»به صورت مؤنّث آمده با اینکه حضرت زکریّا تقاضای پسر کرده بود، این برای مراعات ظاهر لفظذُرّیَّه است.

«در این موقع فرشتگان به هنگامی که او در محراب ایستاده ومشغول نیایش بود، وی را صدا زدند که خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد، در حالی که کلمه خدا (حضرت مسیح) را تصدیق می کند وآقا ورهبر خواهد بود، واز هوی وهوس بر کنار وپیامبری از صالحان است» (فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَی مُصَدِّقًا بِکَلِمَهٍ مِنَ اللهِ وَ سَیِّدًا وَ حَصُورًا وَنَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ).

خداوند نه تنها اجابت دعای او را با فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت:

نخست اینکه او به «کَلِمَهٍ مِنَ اللهُ»؛ یعنی حضرت مسیح علیه السلام ایمان می آورد، وبا ایمان وحمایت از او سبب تقویت مسیح علیه السلام می گردد (توجّه داشته باشید که منظور از «کَلِمَه» در اینجا به قرینه آیه 45 همین سوره و171 سوره نساء، حضرت مسیح علیه السلام است وسبب این تعبیر به زودی روشن خواهد شد).

همان گونه که در تاریخ آمده است، یحیی شش ماه از عیسی علیه السلام بزرگ تر بود ونخستین کسی بود که نبوّت او را تصدیق کرد، وبه سوی او دعوت نمود، وچون در میان مردم به زهد وپاکدامنی اشتهار تام داشت، گرایش او به مسیح علیه السلام اثر عمیقی در توجّه مردم به او گذاشت.

دوم اینکه او مقام سیادت ورهبری از نظر علم وعمل خواهد داشت (سَیِّداً).

سوم اینکه او خود را از هوی وهوس های سرکش وآلودگی به دنیاپرستی حفظ می کند؛ این معنی از واژه «حَصوراً» استفاده می شود.

واژه «حَصور» از «حَصر» به معنای «حبس» گرفته شده است، ودر اینجا به معنای کسی است که خود را از هوی وهوس منع کرده است. این واژه گاه به معنای کسی که خودداری از ازدواج می کند نیز آمده است، به همین دلیل جمعی از مفسّران آن را به همین معنی تفسیر کرده اند، ودر پاره ای از روایات نیز به آن اشاره شده است.(1)

1- مستدرک، ج 14، ص 156؛ بحارالأنوار، ج 14، ص 169.

چهارم وپنجم اینکه او پیامبر بزرگی خواهد بود (توجّه داشته باشید که «نَبِیّاً»

به صورت نکره آمده که در اینجا برای عظمت است) واز صالحان وشایستگان خواهد بود.

زکریّا با شنیدن این بشارت از فرشتگان، غرق شادی وسرور شد ودر عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند. «عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که پیری به من رسیده وهمسرم نازا است»؟ (قالَ رَبِّ أَنَّى یَکُونُ لِی غُلاَمٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَامْرَأَتِی عاقِرٌ).

وخداوند به او پاسخ داده، فرمود: «این گونه خداوند هر کاری را که بخواهد انجام می دهد» (قالَ کَذلِکَ اللهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ).

وبا این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده ومشیّت الهی داشت، زکریّا قانع شد (ر.ک: ج 2، ص 620 - 623).

ادامه داستان حضرت مریم(ع)

اشاره

(وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَاکِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِینَ * یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَاسْجُدِی وَارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ)

و(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده وپاک ساخته؛ وبر تمام زنان جهان، برتری بخشیده است. ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن وسجده به جا آور؛ وبا رکوع کنندگان، رکوع کن».

(سوره آل عمران، آیات 42-43)

تفسیر: مریم بانوی برگزیده الهی

این آیات بار دیگر به داستان مریم بازمی گردد، از دوران شکوفایی وبرومندی او سخن می گوید، ومقامات والای او را برمی شمرَد. نخست از گفت وگوی فرشتگان با مریم بحث می کند. می فرماید: به یاد آور

«هنگامی (را) که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده وپاک ساخته وبر تمام زنان جهان برتری داده است» (وَ إِذْ قالَتِ

ص: 452

الْمَلاَئِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفاکِ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ). (1)

چه افتخاری از این برتر که انسانی با فرشتگان هم سخن شود، آن هم سخنی که بشارت برگزیدگی او از سوی خدا وطهارت وبرتری او بر تمام زنان جهان باشد، واین نبود جز در سایه تقوا وایمان وعبادت او. آری، او برگزیده شد تا پیامبری همچو عیسی مسیح علیه السلام را به دنیا آورد.

جالب توجّه اینکه جمله «اِصطَفیکِ» در آیه تکرار شده؛ یک بار برای بیان برگزیدگی او به طور مطلق، وبار دوم برای برگزیدگی او نسبت به تمام زنان جهان.

این آیه گواه بر این است که مریم بزرگ ترین شخصیّت زن در جهان خود بوده است. واین موضوع با آنچه درباره بانوی بزرگ اسلام فاطمه علیها السلام رسیده که او برترین بانوی جهان است منافات ندارد، زیرا در روایات متعدّدی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وامام صادق علیه السلام نقل شده است: «اِنَّ مَریَمُ کانَت سَیِّدَهَ نِساءِ عالَمِها وَ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَکِ سَیِّدَهِ نِساءِ عالَمِکَ وَ عالَمِها وَ سَیِّدَهُ نِساءِ الأوَّلینَ وَ الآخِرینَ؛ مریم بانوی زنان زمان خود بود، وخداوند عزّوجلّ تو را بانوی زنان زمان خودت وزنان زمان مریم از اوّلین وآخرین قرار داده است». (2)

کلمه «العالَمین» هیچ گونه منافات با این سخن ندارد، زیرا این کلمه در قرآن وعبارات معمولی به معنای مردمی که در یک عصر وزمان زندگی می کنند آمده است چنانکه درباره «بنی اسرائیل» می خوانیم: (وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمینَ) «ومن شما را بر جهانیان برتری بخشیدم». (3)

بدیهی است منظور برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است.

در آیه بعد سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است. می گویند: «ای مریم ! (به شکرانه این نعمت های بزرگ، که از سوی خداوند برگزیده شده ای وبر زنان جهان

عصر خود برتری یافته ای، واز هر نظر پاکیزه گشته ای) برای پروردگارت خضوع

1- منظور از پاکی مریم، یا پاکی از عادت ماهیانه است که به او اجازه می داد همواره به بیت المقدس خدمتکند ویا پاکی از هرگونه آلودگی اخلاقی ومعنوی وگناه.
2- نورالثقلین، ج 1، ص 337؛ بحارالأنوار، ج 37، ص 85 وج 43، ص 21، 24، 37 و78 وج 14، ص 206وج 29، ص 345 (برخی با تفاوت).
3- سوره بقره، آیات 47 و122.

وسجده کن وهمراه رکوع کنندگان رکوع نما»! (یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَاسْجُدِی وَارْکَعِی

مَعَ الرَّاکِعِینَ).

در اینجا سه دستور از طرف فرشتگان به مریم داده شده:

نخست «قنوت» در برابر پروردگار واین واژه همان طور که سابقآ اشاره کردیم به معنای خضوع ودوام اطاعت است.

دیگر «سجود» که آن نیز نوعی از «خضوع کامل» در برابر خداست.

وسوم «رکوع» که آن هم نوع دیگری از خضوع وتواضع است.

جمله «وَارکَعی مَعَ الرّاکِعینَ» (با رکوع کنندگان رکوع کن) ممکن است اشاره به نماز جماعت بوده باشد، ونیز ممکن است اشاره به پیوستن به جمعیّت نمازگزاران وخاضعان در برابر خدا باشد.

یعنی همان طور که دیگر بندگان خالص خدا برای او رکوع به جا می آورند، تو نیز رکوع کن.

در این آیه نخست به سجده وسپس به رکوع اشاره شده است، واین نه به خاطر آن است که در نماز آنها سجده قبل از رکوع انجام می گرفته، بلکه منظور انجام دادن هر دو عبادت است ونظری به ترتیب آنها نیست. مثل این است که بگوییم: نماز بخوان ووضو بگیر وپاکیزه باش؛ یعنی همه این وظایف را انجام بده، زیرا عطف کردن با «واو» دلالتی بر ترتیب ندارد.

به علاوه، رکوع وسجود در اصل به معنای تواضع وخضوع است ورکوع وسجود معمولی یکی از مصادیق آن محسوب می شود (ر.ک: ج 2، ص 631 - 634).

ادامه داستان حضرت مریم (ع)

اشاره

(ذَلِکَ مِنْ أنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلاَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ)

(ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ وتو در آن هنگام که قلم های خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند تا کدام یک کفالت وسرپرستی مریم را عهده دار شود، و(نیز) به هنگامی که (علمای بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی. (سوره آل عمران، آیه 44)

ص: 454

این آیه به گوشه دیگری از داستان مریم اشاره نموده، می فرماید: «آنچه را درباره سرگذشت مریم وزکریّا برای تو بیان کردیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم» (ذلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ).

زیرا این داستان ها به این صورت (صحیح وخالی از هرگونه خرافه) در هیچ یک از کتاب های پیشین که تحریف یافته است، وجود ندارد وسند آن تنها وحی آسمانی قرآن است.

آن گاه در ادامه این سخن می گوید: «در آن هنگام که آنها قلم های خود را برای (قرعه کشی و) تعیین سرپرستی مریم، در آب افکندند، تو حاضر نبودی ونیز هنگامی که (علمای بنی اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند حضور نداشتی» وما همه اینها را از طریق وحی به تو گفتیم (وَ مَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلاَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ مَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ).

همان گونه که در تفسیر آیات قبل گفته شد، مادر مریم پس از وضع حمل، نوزاد خود را در پارچه ای پیچیده به معبد آورد، وبه علما وبزرگان بنی اسرائیل خطاب کرد: این نوزاد برای خدمت خانه خدا نذر شده است، سرپرستی او را بر عهده بگیرید. چون مریم از خانواده ای بزرگ (خانواده عمران) ومعروف به پاکی ودرستی بود، برای سرپرستی او عابدان بنی اسرائیل بر یکدیگر پیشی می گرفتند، وبه همین جهت چاره ای جز قرعه نیافتند. به کنار نهری آمدند وقلم ها وچوب هایی که با آن قرعه می زدند، حاضر کردند ونام هر یک را به یکی از آنها نوشتند، هر قلمی در آب فرومی رفت برنده قرعه نبود، تنها قلمی که روی آب باقی ماند، قلمی بود که نام زکریّا بر آن نوشته شده بود.

به این ترتیب، سرپرستی زکریّا نسبت به مریم مسلّم شد، ودر واقع از همه سزاوارتر بود، زیرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوّت، شوهر خاله مریم بود (ر.ک: ج2، ص 634 و 635).

ادامه داستان حضرت مریم (ع)

اشاره

(إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ * وَیُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلا وَمِنَ الصَّالِحِینَ)

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای[وجود باعظمتی]از سوی خود بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در دنیا وآخرت، آبرومند؛ واز مقرّبان (الهی) خواهد بود. * وبا مردم، در گاهواره ودر حال میانسالی سخن خواهد گفت؛ واز صالحان است». (سوره آل عمران، آیات 45-46)

تفسیر: بشارت تولّد مسیح

از این آیه به بعد به بخش مهمّ دیگری از زندگی مریم یعنی جریان تولّد فرزندش حضرت مسیح علیه السلام می پردازد ونکات مهمّی را در این باره شرح می دهد. نخست می فرماید: به یاد آور «هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای (وجود باعظمتی) از سوی خودش، بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی علیه السلام پسر مریم است» (إِذْ قالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عِیسَی

ابْنُ مَرْیَمَ).(1)

«در حالی که هم در این جهان وهم در جهان دیگر، آبرومند وباشخصیّت واز مقرّبان (درگاه خدا) خواهد بود» (وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ).

توجّه به نکات ذیل در تکمیل تفسیر آیه مفید به نظر می رسد:

1. در این آیه ودو آیه دیگر از «مسیح» به عنوان «کَلِمَه» یاد شده است. این تعبیر در کتب «عهد جدید» نیز دیده می شود.

درباره اینکه چرا به عیسی «کلمه» گفته شده در میان مفسّران سخن بسیار است امّا بیشتر به نظر می رسد علّت آن تولّد فوق العاده مسیح علیه السلام است که مشمول (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا

1- قابل توجّه اینکه ضمیر در اِسمُهُ به کَلِمَهٍ برمی گردد، در عین حال به صورت مذکر آمده، زیرا نظر به معنیومصداق آن دارد که حضرت مسیح علیه السلام بوده است.

أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونَ)(1) است، یا به دلیل این است که قبل از تولّد، خداوند

بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود.

ونیز ممکن است علّت این تعبیر این باشد که «کلمه» در اصطلاح قرآن به معنای مخلوق به کار می رود مانند: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) «بگو: اگر دریاها به صورت مرکّب برای نوشتن کلمات پروردگار من شوند آنها تمام می شوند پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام گردد هرچند همانند دریاها را بر آن بیفزاییم».(2)

در این آیه منظور از «کلمات خدا» همان مخلوقات اوست، واز آنجا که مسیح علیه السلام یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است، اطلاق کلمه بر او شده که در ضمن پاسخی به مدّعیان الوهیّت عیسی علیه السلام نیز بوده باشد.

2. اطلاق «مسیح» به معنای مسح کننده یا مسح شده بر عیسی علیه السلام ممکن است از این نظر باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل درمان، آنها را به فرمان خدا شفا می داد، وچون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود، خدا نام او را قبل از تولّد «مسیح» گذاشت.

ویا برای آن است که خداوند او را از ناپاکی وگناه مسح کرد وپاک گردانید.

3. قرآن در این آیه وآیات متعدّد دیگر صریحاً عیسی علیه السلام را فرزند مریم معرّفی کرد تا پاسخی به مدّعیان الوهیّت عیسی علیه السلام باشد، زیرا کسی که از مادر متولّد می شود ومشمول تمام تغییرات دوران جنین وتحوّلات جهان مادّه است، چگونه می تواند خدا باشد؛ خدایی که از دگرگونی ها برکنار است.

در آیه بعد به یکی از فضایل ومعجزات حضرت مسیح علیه السلام اشاره می کند، می گوید: «او با مردم در گهواره، ودر حال کهولت (میانسال شدن) سخن خواهد گفت واو از صالحان است» (وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ مِنَ الصَّالِحِينَ).

همان گونه که در سوره مریم خواهد آمد، مریم برای رفع اتّهام از خودش که فرزندی بدون پدر به دنیا آورده بود، به فرمان خدا به گاهواره نوزادش عیسی علیه السلام

ص: 457

1- سوره یس، آیه 82.
2- سوره کهف، آیه 109.

اشاره کرد. او در همان حال به سخن درآمد وبا زبان فصیح وگویا مقام بندگی خویش را در مقابل خدا ونیز مقام نبوّت خود را آشکار ساخت.

واز آنجا که غیر ممکن است پیامبری این چنین باعظمت از رحم آلوده ای بیرون آید، پاکدامنی مادرش را با این اعجاز اثبات نمود.

باید توجّه داشت که کلمه «مَهد» به معنای محلّی است که برای خواب واستراحت نوزاد آماده می کنند، ونزدیک به معنای «گهواره» در فارسی است با این تفاوت که در گهواره، مفهوم جنبش وحرکت افتاده است در حالی که «مَهد» مفهوم عامی دارد وهرگونه محلّی را که برای نوزاد آماده کنند شامل می شود.

ظاهر آیات سوره مریم این است که او در همان روزهای آغاز تولّدش زبان به سخن گشود، کاری که عادتاً برای هیچ نوزادی ممکن نیست، واین خود یک معجزه بزرگ بود. ولی سخن گفتن در میانسالی وکهولت(1) یک امر کاملاً عادی است وذکر

این دو با هم در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان گونه سخن می گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر سخنانی سنجیده وپرمحتوا وحساب شده نه سخنانی کودکانه.

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که مسیح علیه السلام از آغاز تولّد تا زمانی که به سنّ کهولت رسید، همواره سخن حق می گفت ودر راه ارشاد وتبلیغ خلق گام برمی داشت.

به علاوه، این تعبیر درباره عیسی علیه السلام گویی یک نوع پیشگویی واشاره به آینده عمر اوست، زیرا می دانیم طبق تواریخ، حضرت مسیح علیه السلام هرگز در این جهان ودر میان مردم به سنّ پیری نرسید، بلکه در سنّ 33 سالگی از میان مردم بیرون رفت، وخدا

او را به آسمان برد، ومطابق روایات متعدّدی در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام به میان مردم بازمی گردد. (وبا آنها سخن می گوید، همان گونه که در آغاز عمر سخن می گفت).(2)

1- «كَهْل» به معنای شخص یا چیزی است كه به سر حدّ كمال رسیده است، وچون انسان در سی تا چهل یاپنجاه سالگی به حدّ تكامل می رسد، این سال ها را سال های كهولت می نامند، وكمتر از آن را شَباب (جوانی)وبیشتر از آن را شَیب (پیری) می گویند.
2- بحارالأنوار، ج 14، ص 349 وج 52، ص 181، 191، 209، 225.

تعبیر به «مِن الصّالِحین» نشان می دهد که صالح وشایسته بودن از بزرگ ترین افتخاراتی است که نصیب انسان می شود، وگویی همه ارزش های انسانی در آن جمع است (ر.ک: ج 2، ص 637 - 641).

ادامه داستان حضرت مریم (ع)

اشاره

(قَالَتْ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ قَالَ کَذَلِکِ اللهُ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ إِذَا قَضَی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ)

(مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نداشته است؟!» فرمود: «خداوند، این گونه هرچه را بخواهد می آفریند. هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!» آن (چیز نیز، بی درنگ) موجود می شود. (سوره آل عمران، آیه 47)

تفسیر: چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟!

باز در این آیه داستان مریم علیها السلام ادامه می یابد. او هنگامی که بشارت تولّد عیسی علیه السلام را شنید، «گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که هیچ انسانی با من تماس نگرفته» وهرگز همسری نداشته ام؟! (قالَتْ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ).

می دانیم این جهان، جهان اسباب است وخداوند، آفرینش را چنان قرار داده که هر موجودی به دنبال یک سلسله عوامل واسباب، پا به دایره وجود می گذارد. مثلاً برای تولّد فرزند، ازدواج وآمیزش جنسی وترکیب «اسپرم» و«اوول» لازم است. بنابراین جای تعجّب نیست که مریم با شنیدن این بشارت که به زودی صاحب فرزندی خواهد شد در شگفتی فرورود.

ولی خداوند به این شگفتی پایان داده، «فرمود: این گونه خدا هرچه را بخواهد می آفریند» (قالَ کَذلِکِ اللهُ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ).

نظام عالم طبیعت مخلوق خدا ومحکوم فرمان اوست، وهرگاه بخواهد می تواند

این نظام را دگرگون سازد وبا اسباب وعوامل غیر عادی موجوداتی را بیافریند.

سپس برای تکمیل این سخن می فرماید: «هنگامی که چیزی را مقرّر کند (وفرمان وجود آن را صادر نماید) تنها به آن می گوید: موجود باش! آن نیز بی درنگ موجود می شود» (إِذَا قَضَی أَمْرًا فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).

بدیهی است تعبیر به «کُن» (باش) در حقیقت بیان اراده قطعی خداست، وگرنه نیاز به سخنی نیست؛ یعنی به مجرّد اینکه اراده او بر چیزی تعلّق گرفت وفرمان آفرینش صادر شد، بی درنگ لباس هستی بر آن پوشانده می شود.

قابل توجّه اینکه درباره آفرینش عیسی علیه السلام در این آیه جمله «یَخلُقُ» (می آفریند) به کار رفته است، در حالی که درباره آفرینش یحیی، در چند آیه قبل، تعبیر به «یَفعَلُ» (انجام می دهد)شده است.شایداین تفاوت تعبیراشاره به تفاوت خلقت این دوپیامبر بوده باشد که یکی از مجرای عادی ودیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمده اند.

این نکته نیز قابل توجّه است که در آغاز این آیات، مریم با فرشتگان سخن می گوید ولی در اینجا می بینیم او با خدای خود سخن می گوید واز او پاسخ می شنود. گویی چنان مجذوب ذات پاک حق شد که واسطه ها را از میان برداشت ویکپارچه با مبدأ عالم هستی پیوند گرفت، وبی هیچ واسطه ای آنچه می خواست گفت وآنچه می بایست شنید. البتّه سخن گفتن غیر پیامبران با خدا هرگاه به صورت وحی نبوّت نباشد اشکال ندارد (ر.ک: ج 2، ص 642 - 643).

حضور حضرت فاطمه(س) در ماجرای مباهله

اشاره

(فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنْ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ)

هر گاه بعد از علم ودانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی درباره مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما

از نفوس خود (وکسی که همچون جان ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آن گاه مباهله (ونفرین) کنیم؛ ولعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». (سوره آل عمران، آیه 61)

ص: 460

شأن نزول:

گفته اند: این آیه وآیات قبل از آن درباره هیأت نجرانی مرکب از عاقب وسیّد وگروهی که با آنها بودند نازل شده است. آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، عرض کردند: آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولّد شود؟ در این هنگام آیه (اِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِنْدَ اللهِ...) نازل شد وهنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به مباهله(1) دعوت کرد، آنها تا فردای آن

روز از حضرتش مهلت خواستند وپس از مراجعه به شخصیّت های نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمّد نگاه کنید، اگر با فرزندان وخانواده اش برای مباهله آمد، از مباهله با او بترسید، واگر با یارانش آمد با او مباهله کنید زیرا چیزی در بساط ندارد.

فردا که شد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که دست علیّ بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود وحسن وحسین علیهما السلام در پیش روی او راه می رفتند، وفاطمه علیها السلام پشت سرش بود. نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود. هنگامی که دید پیامبر صلی الله علیه و آله با آن چند نفر آمدند درباره آنها سؤال کرد به او گفتند: این پسرعمو وداماد او ومحبوب ترین خلق خدا نزد اوست، واین دو پسر فرزندان دختر او از علی هستند، وآن بانوی جوان دخترش فاطمه است که عزیزترین مردم نزد او ونزدیک ترین افراد به قلب اوست... .

سیّد به اسقف گفت: برای مباهله قدم پیش گذار.

گفت: نه، من مردی را می بینم که نسبت به مباهله با کمال جرأت اقدام می کند ومی ترسم راستگو باشد، واگر چنین باشد، به خدا یک سال بر ما نمی گذرد که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نخواهد داشت.

1- «مُباهَله» در اصل از مادّه «بَهل» (بر وزن اهل) به معنای رها کردن وقیدوبند را از چیزی برداشتن است، وبههمین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند، وپستان آن را در کیسه قرار ندهند تا نوزادشبتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهِل» می گویند، و«اِبتِهال» در دعا به معنای تضرّع وواگذاری کار بهخداست، واگر آن را گاهی به معنای هلاکت ودوری

از خدا گرفته اند نیز برای این است که رها کردن وواگذارکردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می آورد. این بود معنای «مباهله» از نظر ریشه لغت.واز نظر مفهوم متداول که از آیه مورد بحث گرفته شده، به معنای نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، بدینترتیب که افرادی که با هم درباره یک مسأله مهمّ مذهبی گفت وگو دارند در یک جا جمع شوند وبه درگاه خداتضرّع کنند واز او بخواهند که دروغگو را رسوا ومجازات کند.

اسقف به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای ابوالقاسم، ما با تو مباهله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم، با ما مصالحه کن!

پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها مصالحه کرد که دو هزار حُلّه که دست کم قیمت هر حلّه ای چهل درهم باشد، وعاریت دادن سی دست زره وسی نیزه وسی رأس اسب در صورتی که در سرزمین یمن توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد پیامبر صلی الله علیه و آله ضامن این عاریت ها خواهد بود تا آنها را بازگرداند؛ وعهدنامه ای در این زمینه نوشته شد.

در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت: صورت هایی را می بینم که اگر ازخداوندتقاضاکنندکوه هارااازجابرکندچنین خواهدکرد،هرگزباآنهامباهله نکنید که هلاک خواهیدشد،وتاروزقیامت یک نصرانی برصفحه زمین باقی نخواهدماند.(1)

تفسیر: مباهله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل واستدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح شده بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «هرگاه بعد از دانشی که (درباره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجّه وستیز برخاستند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم وشما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله جان ما هستند) دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباهله می کنیم ولعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» (فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْکَاذِبِینَ).

ناگفته پیداست منظور از «مباهله» این نیست که این افراد جمع شوند ونفرین کنند وسپس پراکنده شوند، زیرا چنین عملی به تنهایی فایده ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤثّر گردد وبا آشکار شدن اثر آن، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند وشناخته گردند.

ص: 462

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث، (با تلخیص). این شأن نزول با تفاوت مختصری در تفاسیر دیگر مانندروح الجنان وتفسیر کبیر نیز آمده است،

وفخررازى ادّعا مى كند: اين روايت در ميان علماى تفسير وحديثمورد اتّفاق است. بحارالأنوار، ج 21، ص 321، 342، 344؛ مفيد، ارشاد، ج 1، ص 166.

به تعبیری دیگر در این آیه به تأثیر ونتیجه مباهله تصریح نشده است، امّا از آنجا که این کار به عنوان آخرین حربه بعد از اثر نکردن منطق واستدلال مورد استفاده قرار گرفته، دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین است نه فقط یک نفرین ساده.

نکته ها:

1. دعوت به مباهله دلیل روشن حقّانیّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در آیه مورد بحث خداوند به پیامبر خود دستور می دهد که هر گاه پس از استدلالات روشن پیشین، کسی درباره عیسی علیه السلام با تو گفت وگو کند وبه جدال برخیزد، به او پیشنهاد مباهله کن که فرزندان وزنان خود را بیاورد وتو هم فرزندان وزنان خود را دعوت کن ودعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسأله مباهله به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت، وراهی بود که صددرصد حکایت از ایمان وصدق دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله می کرد.

چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد واز مخالفان خود دعوت کند بیایید با هم به درگاه خدا برویم واز او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد، وشما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می کند.

مسلّماً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است، زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد واثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه ای جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت.

چگونه ممکن است آدم عاقل بدون اطمینان به نتیجه درچنین مرحله ای گام بگذارد؟

از اینجاست که گفته اند: دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به مباهله یکی از نشانه های صدق دعوت وایمان قاطع اوست، قطع نظر از نتایجی که بعداً از مباهله به دست آمد.

در روایات اسلامی وارد شده است هنگامی که پای مباهله به میان آمد، نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند، وبا بزرگان خود به شور بنشینند؛ نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان شناسی سرچشمه می گرفت این بود که به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمّد با سروصدا وجمعیّت

ص: 463

وجاروجنجال به مباهله آمد با او مباهله کنید ونترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسّل به جاروجنجال شده است.

واگر با نفرات بسیار محدودی از خاصّان نزدیک وفرزندان خردسالش به میعادگاه آمد، بدانید او پیامبر خداست واز مباهله با او بپرهیزید که خطرناک است.

آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند، ناگاه دیدند پیامبر فرزندانش حسن وحسین علیهما السلام را در پیش رودارد، وعلی علیه السلام وفاطمه علیها السلام همراه او هستند وبه آنها سفارش می کند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید.

مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند، واز اقدام به مباهله خودداری کرده، حاضر به مصالحه شدند وبه شرایط ذمّه وپرداختن مالیات (جِزیه) تن در دادند.

2. «مباهله» سند زنده ای برای عظمت اهل بیت علیهم السلام

غالب مفسّران ومحدّثان شیعه واهل تسنن تصریح کرده اند که آیه مباهله در حقّ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است وپیامبر کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد، تنها فرزندانش حسن وحسین علیهما السلام ودخترش فاطمه علیها السلام وعلی علیه السلام بودند. بنابراین منظور از «أبناءَنا» در آیه منحصراً حسن وحسین علیهما السلام هستند، همان طور که منظور از «نِساءَنا» فاطمه علیها السلام ، ومنظور از «أنفُسَنا» تنها علی علیه السلام بوده است، واحادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است.(1)

ولی بعضی از مفسّران اهل تسنن که کاملاً در اقلّیّت هستند کوشیده اند ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند. مثلاً نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه می گوید: این روایات همگی از طرق شیعه است وهدف آنها مشخّص است، وآنها چنان در نشر وترویج این احادیث کوشیده اند که موضوع را حتّی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند.

امّا مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد که علی رغم پندارهای تعصّب آلود نویسنده المنار، بسیاری از طرق این احادیث هرگز به شیعه وکتاب های

ص: 464

1- بحارالأنوار، ج 10، ص 141 و350 وج 21، ص 346 وج 25، ص 223 وج 31، ص 439.

شیعه منتهی نمی شود، واگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث آنها وکتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد.

برای روشن شدن این حقیقت، قسمتی از روایات آنان را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می آوریم:

قاضی نورالله شوشتری در کتاب نفیس احقاق الحق جلد 3، صفحه 46 چنین می گوید: مفسّران در این مسأله اتّفاق نظر دارند که «أبناءَنا» در آیه مورد بحث اشاره به حسن وحسین علیهما السلام و«نِساءَنا» اشاره به فاطمه علیها السلام و«أنفُسَنا» اشاره به علی علیه السلام است.

ودر پاورقی کتاب مزبور در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنّت ذکر شده اند که تصریح نموده اند: آیه مباهله درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده ونام آنها ومشخّصات کتاب های آنها را در صفحه 46 - 76 مشروحاً آورده است.

از جمله شخصیّت های سرشناس که این مطلب از آنها نقل شده است افراد زیر هستند:

1. مسلم بن حجّاج نیشابوری صاحب صحیح معروف که از کتاب های ششگانه مورد اعتماد اهل سنّت است.(1)

2. احمد بن حنبل در کتاب مسند.(2)

3. طبری در جامع البیان فی تأویل القرآن در ذیل همین آیه.(3)

4. حاکم در کتاب مستدرک.(4)

5. حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوّه.(5)

6. واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول.(6)

7. فخر رازی در مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر).(7)

1- ج 7، ص 120.
2- ج 1، ص 185.
3- ج 3، ص 192.
4- ج 3، ص 150.
5- ص 297.
6- ص 74.
7- ج 8، ص 85.

8. ابن اثیر در کتاب جامع الاصول.(1)

9. ابن جوزی در تذکره الخواص.(2)

10. قاضی بیضاوی در انوار التنزیل.(3)

11. آلوسی در روح المعانی.(4)

12. طنطاوی مفسّر معروف در الجواهر.(5)

13. زمخشری در کشّاف.(6)

14. حافظ احمد بن حجر عسقلانی در الاصابه.(7)

15. ابن صبّاغ در الفصول المهمّه.(8)

16. علّامه قرطبی در الجامع لاحکام القرآن.(9)

در کتاب غایه المرام از صحیح مسلم در باب «فضائل علیّ بن ابی طالب» نقل شده است که روزی معاویه به سعد بن ابی وقّاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را دشنام نمی گویی؟!

گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود افتادم، از این کار صرف نظر کردم... (یکی از آنها این بود:) هنگامی که آیه مباهله نازل گردید، پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه وحسن وحسین وعلی علیهم السلام دعوت کرد وسپس فرمود: «أللّهُمَّ هؤلاءِ أهلی؛ خدایا! اینها خاصّان نزدیک منند».(10)

نویسنده تفسیر کشّاف که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می گوید: این آیه

1- ج 9، ص 470.
2- ص 17.
3- ج 2، ص 22.

4- ج 3، ص 167.
5- ج 2، ص 120.
6- ج 1، ص 193.
7- ج 2، ص 503.
8- ص 108.
9- ج 3، ص 104.
10- كشف الغمه، ج 1، ص 107 و149؛ صحيح مسلم، ج 7، ص 120؛ الغدير، ج 3، ص 200 وج 6، ص 337وج 10، ص 257؛ سنن ترمذى، ج 5، ص 301.

قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند.

مفسّران ومحدّثان وموّرخان شیعه نیز عموماً در نزول این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام اتّفاق نظر دارند. در تفسیر نورالثقلین روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است.(1)

از جمله به نقل از کتاب عیون اخبار الرّضا درباره مجلس بحثی که مأمون در دربار خود تشکیل داده بود این چنین می نویسد:

امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام فرمود: «خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخّص ساخته است وبه پیامبرش چنین دستور داده: (فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...) وبه دنبال نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام را با خود به مباهله برد... این مزیّتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت علیهم السلام پیشی نگرفته، وفضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده، وشرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است.(2)

3. پاسخ به سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که «فخر رازی» وبعضی دیگر درباره نزول آیه در حق اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده اند:

چگونه ممکن است منظور از «أَبْناءَنا» (فرزندان ما) حسن وحسین علیهما السلام باشد؟ در حالی که «أَبْناء» جمع است وجمع بر دو نفر گفته نمی شود؟

وچگونه ممکن است «نِسائَنا» که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه علیها السلام اطلاق گردد؟

واگر منظور از «أَنْفُسَنا» تنها علی علیه السلام است، چرا به صیغه جمع آمده است؟!

پاسخ:

اوّلاً همان طور که قبلاً به طور مشروح ذکر شد، اجماع علمای اسلام واحادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف ومعتبر اسلامی اعم از شیعه وسنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت علیهم السلام ، به ما رسیده است ودر آنها تصریح شده

1- نورالثقلین، ج 1، ص 348.
2- نورالثقلین، ج 1، ص 349؛ تفسیر برهان، ج 1، ص 289؛ بحارالأنوار، ج 25، ص 223؛ عیون اخبارالرّضا علیه السلام ، ج 1، ص 229.

پیغمبر صلى الله علیه و آله غیر از على علیه السلام وفاطمه علیها السلام وحسن وحسین علیهما السلام کسى را براى مباهله نبرد، قرینه آشکارى براى تفسیر آیه خواهد بود، زیرا مى دانیم از جمله قرائنى که آیات قرآن را تفسیر مى کند، سنت وشأن نزول قطعى است.

بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمى شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند.

ثانیاً اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تثنیه تازگى ندارد، ودر قرآن وغیر قرآن از ادبیات عرب وحتّى غیر عرب شواهد بسیارى دارد.

توضیح اینکه: بسیار مى شود به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلّى وبه صیغه جمع آورده مى شود، ومثلاً در عهدنامه چنین مى نویسند: مسؤول اجراى آن، امضاءکنندگان عهدنامه وفرزندان آنها هستند، در حالى که ممکن است یکى از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد، این موضوع هیچ گونه منافاتى با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت «جمع» ندارد.

خلاصه اینکه: ما دو مرحله داریم، مرحله قرارداد ومرحله اجرا؛ در مرحله قرارداد گاهى الفاظ به صورت جمع ذکر مى شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند، ولى در مرحله اجرا ممکن است مصداق منحصر به یک فرد باشد، واین انحصار در مصداق منافات با کلّى بودن مسأله ندارد.

به عبارت دیگر، پیغمبر اکرم صلى الله علیه و آله موظّف بود طبق قراردادى که با نصاراى نجران بست، همه فرزندان وزنان خاصّ خاندانش وکسانى را که به منزله جان او بودند همراه خود به مباهله ببرد، ولى مصداقى جز دو فرزند ویک زن ویک مرد نداشت.

افزون بر این، در آیات قرآن موارد متعدّدى داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده امّا مصداق آن به جهتى از جهات منحصر به یک فرد بوده است. مثلاً در همین سوره آیه 173 مى خوانیم: (الَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ) «کسانى که مردم به آنها گفتند دشمنان (براى حمله به شما) اجتماع کرده اند از

آنها بترسید».

که منظور از «النّاس» (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسّران، نعیم بن مسعود است که از ابوسفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند.(1)

ص: 468

1- تفسیر قرطبی، ذیل آیه 173 سوره آل عمران ؛ تفسیر کبیر وروح المعانی، ذیل آیه 173 سوره آل عمران.

وهمچنین در آیه 181 می خوانیم: (لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذینَ قالُوا إِنَّ اللهَ فَقیرٌ وَنَحْنُ أَغْنِیاءُ) «خداوند گفتار کسانی را که می گفتند: خدا فقیر است وما بی نیازیم (ولذا از ما مطالبه زکات کرده است) شنید».

در حالی که منظور از «الّذین» در آیه طبق تصریح جمعی از مفسّران، حُییّ بن اخطب یا فِنحاص است.(1)

گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می شود، همان طور که درباره ابراهیم می خوانیم: (إِنَّ إِبْرهِیمَ کَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ) «ابراهیم امّتی بود خاضع در پیشگاه خدا»(2) در اینجا کلمه «امّت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

4. نوه های دختری، فرزندان ما هستند

ضمناً از آیه مباهله استفاده می شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می شود، برخلاف آنچه در جاهلیّت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می دانستند ومی گفتند:

بَنونا بَنو أبنائنا وبَناتُنا بَنوهُنَّ أبناءُ الرّجالِ الأباعِدِ

«فرزندان ما تنها پسرزاده های ما هستند امّا دخترزاده های ما - فرزندان مردم بیگانه محسوب می شوند نه فرزندان ما».(3)

این طرز تفکّر مولود همان سنّت غلطی بود که در جاهلیّت عرب، دختران وزنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی دانستند وآنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می پنداشتند.

چنانکه شاعر آنها می گوید:

وإنّما اُمّهاتُ النّاسِ اوعِیَةٌ مُستَودَعاتٌ ولِلأنسابِ آباءُ

«مادران مردم، حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند - وبرای نسب تنها پدران شناخته می شوند».(4)

1- جامع البیان، ج 4، ص 129؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه 181 سوره آل عمران ؛ تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص155.

2- سوره نحل، آیه 120.

3- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 28؛ فتح الباری، ج 12، ص 42؛ المیزان، ج 4، ص 312.

4- دیوان علی علیه السلام ، ص 24؛ با این تفاوت که در اینجا لِلأحسابِ آمده است. مغنی المحتاج، ج 4، ص 538، بااین تفاوت که در اینجا لِلاباءِ أَبْناءٌ آمده است ؛ سرخسی، مبسوط ج 7، ص 53 وج 17، ص 159؛ المیزان،ج18، ص 44 وج 4، ص 312.

ولی اسلام این طرز تفکّر را به شدّت درهم کوبید واحکام فرزند را بر فرزندان پسری ودختری یکسان جاری ساخت.

در آیات 84 و85 سوره انعام درباره فرزندان ابراهیم علیه السلام می خوانیم: (وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَنَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسَی وَهَرُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَ زَکَرِیَّا وَیَحْیَی وَعِیسَی وَ إِلْیَاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ) «از فرزندان (ابراهیم)، داوود وسلیمان وایّوب ویوسف وموسی وهارون بودند واین چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم * ونیز زکریّا ویحیی وعیسی والیاس که همه از صالحان بودند».

در این آیه حضرت مسیح علیه السلام از فرزندان ابراهیم شمرده شده، در حالی که فرزند دختری بود واصولاً پدری نداشت.

در روایاتی که از طرق شیعه واهل سنّت درباره امام حسن وامام حسین علیهما السلام وارد شده اطلاق جمله «اِبنُ رَسُولِ اللهِ» (فرزند پیغمبر) کراراً دیده می شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می خوانیم: (وَ حَلاَئِلُ أَبْنَائِکُمْ) «یعنی همسران پسران شما».(1) در میان فقهای اسلام این مسأله مسلّم است که

همسران پسرها ونوه ها، چه دختری باشند وچه پسری بر شخص حرام است ومشمول آیه مورد بحث می باشند.

5. آیا مباهله یک حکم عمومی است؟

بی شک آیه مورد بحث یک دستور کلّی برای دعوت به مباهله به مسلمانان نمی دهد، بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباهله در برابر مخالفان، یک حکم عمومی باشد وافراد باایمان که از تقوا وخداپرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد از آنان دعوت به مباهله کنند.

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده است نیز عمومیّت این حکم استفاده

1- سوره نساء، آیه 23.

می شود. در تفسیر نورالثقلین، جلد 1، صفحه 351 حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل

شده است که فرمود: «اگر سخنان حقّ شما را مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباهله دعوت کنید».

راوی می گوید: سؤال کردم چگونه مباهله کنم؟

فرمود: «خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن».

وگمان می کنم فرمود: روزه بگیر وغسل کن، وبا کسی که می خواهی مباهله کنی به صحرا برو، سپس انگشتان دست راستت را در انگشتان راست او بیفکن واز خودت آغاز کن وبگو: خداوندا! تو پروردگار آسمان های هفتگانه وزمین های هفتگانه ای وآگاه از اسرار نهان هستی، ورحمان ورحیمی، اگر مخالف من حقّی را انکار کرده وادّعای باطلی دارد بلایی از آسمان بر او بفرست، واو را به عذاب دردناکی مبتلا ساز!

وبعد بار دیگر این دعا را تکرار کن وبگو: اگر این شخص حق را انکار کرده وادّعای باطلی می کند بلایی از آسمان بر او بفرست واو را به عذابی مبتلا کن!

سپس فرمود: «چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد. به خدا سوگند، هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباهله کند».(1)

ضمناً از این آیه معلوم می شود برخلاف حملات بی رویه افرادی که می گویند: اسلام عملاً آیین مردان است وزنان در آن به حساب نیامده اند. زنان در مواقع حسّاس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن می ایستاده اند. صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام علیها السلام ودخترش زینب کبری علیها السلام وزنان دیگری که در تاریخ اسلام گام بر جای گام های آنها نهاده اند گواه این حقیقت است (ر.ک: ج 2، ص 671 - 685).

جمعی از زنان مهاجر

اشاره

(فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أنِّی لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْکُمْ مِّنْ ذَکَرٍ أوْ أنْثَی بَعْضُکُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَأُوذُوا فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا

1- جواهر الکلام، ج 5، ص 40؛ المیزان، ج 4، ص 410؛ کافی، ج 2، ص 513؛ وسائل الشیعه، ج 7، ص 134؛بحارالأنوار، ج 92، ص 349؛ عدّه الداعی، ص 214؛ نورالثقلین، ج 1، ص 351.

لاُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلاُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الاْنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ)

پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت؛ (وفرمود:) من عمل هیچ کس از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (وپیرویک آیین). لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند، واز خانه های خود رانده شدند ودر راه من آزار دیدند، وجنگ کردند وکشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم؛ وآنها را در باغ های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ وبهترین پاداش ها

نزد خداست. (سوره آل عمران، آیه 195)

شأن نزول:

در آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل بود، در این آیه نتیجه اعمالشان را مورد توجّه قرار می دهد. شروع آیه با «فاء تفریع» روشن ترین دلیل این پیوند است؛ با این حال در روایات وکلمات مفسّران شأن نزول هایی برای آیه آمده است که البتّه منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که: اُمّ سَلَمه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: در قرآن از جهاد وهجرت وفداکاری مردان فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیه فوق نازل شد وبه این سؤال پاسخ گفت.(1)

همچنین نقل شده است: علی علیه السلام هنگامی که با فَواطم (فاطمه بنت اسد وفاطمه دختر پیامبر وفاطمه دختر زبیر) از مکّه به مدینه هجرت کرد، وامّ ایمن - یکی دیگر از زنان باایمان - در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.(2)

همان طور که اشاره کردیم، وجود این شأن نزول ها برای آیه فوق منافاتی با پیوند آن با آیات قبل ندارد همان طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست (ر.ک: ج3، ص 284-285).(3)

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج 2، ص 300؛ درّالمنثور، ج 2، ص 112.

2- بحارالأنوار، ج 19، ص 66؛ امالی طوسی، ص 471؛ تفسیر المیزان، ج 4، ص 91.

3- قابل توجه آنکه تفسیر آیات فوق در بخش «جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن» گذشت.

مریم صدّیقه

اشاره

(مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ)

مسيح فرزند مريم، فقط پيامبر (خدا) بود؛ پيش از وى نيز، پيامبرانى بودند؛ مادرش، زن بسيار راستگويى بود؛ هر دو، غذا مى خوردند؛ (با اين حال، چگونه ادّعاى الوهيّت مسيح وپرستش مريم را داريد؟ !) بنگر چگونه نشانه ها(ى حق) را براى آنها آشكار مى سازيم؛ سپس بنگر چگونه از حق منحرف مى شوند! (سوره مائده، آيه 75)

تفسير: مسيح فرستاده خدا بود

به دنبال بحثى كه در آيات گذشته درباره غلوّ مسيحيان درباره حضرت مسيح واعتقاد به الوهيّت او گذشت، در اين آيات با دلايل روشنى در چند جمله كوتاه اين اعتقاد آنها را ابطال مى كند. نخست مى فرمايد: چه تفاوتى در ميان مسيح وساير پيامبران بود كه عقيده به الوهيّت او پيدا كرده ايد؟! «مسيح بن مريم فقط فرستاده خدا بود وپيش از او رسولان وفرستادگان ديگرى از طرف خدا آمدند» (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ).

اگر رسالت از ناحيه خدا دليل بر الوهيّت وشرك است، پس چرا درباره ساير پيامبران اين مطلب را قائل نمى شويد؟

ولى مى دانيم مسيحيان منحرف هرگز قانع نيستند كه عيسى را فرستاده خدا بدانند، بلكه عقيده عمومى آنها فعلاً بر اين است كه او را فرزند خدا وبه يک معنى خود خدا مى دانند كه براى بازخريد گناهان بشر (نه براى هدايت ورهبرى آنها) آمده است، ولذا به او لقب «فادى» (فداشونده در برابر گناهان بشر) مى دهند.

پس از آن، براى تأييد اين سخن مى فرمايد: «مادر او، زن بسيار راستگويى بود» (وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ).

اشاره به اينكه اوّلاً كسى كه مادر دارد ودر رحم زنى پرورش مى يابد واين همه نياز دارد، چگونه مى تواند خدا باشد؟ ثانياً اگر مادرش محترم است به

خاطر این است

ص: 473

که او هم در مسیر رسالت مسیح با او هماهنگ بود واز رسالتش پشتیبانی می کرد، وبه این ترتیب بنده خاصّ خدا بود ونباید او را همچون یک معبود - آن طور که در میان مسیحیان رایج است و در برابر مجسّمه او تا سرحدّ پرستش خضوع می کنند - عبادت کرد (ر.ک: ج 5، ص 54 - 55).

بشارت به ساره

اشاره

(وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلاَماً قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَءَا أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لاَتَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِى شَيْخاً إِنَّ هَذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ)

فرستادگان ما [فرشتگان]برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» وچندان درنگ نکرد که گوساله بریانی (برای آنها) آورد. * (امّا) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (واز آن نمی خورند) آنها را ناآشنا (ودشمن) شمرد؛ واز آنان احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم.» * وهمسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را به اسحاق، وبعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم. * گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، واین شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!» * گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجّب می کنی؟! این رحمت خدا وبرکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده ودارای مجد وعظمت است». (سوره هود، آیات 69-73)

تفسیر: فرازی از زندگی بت شکن

اکنون نوبت سرگذشت ابراهیم علیه السلام قهرمان بت شکن می رسد. البتّه شرح زندگی پرماجرای این پیامبر بزرگ در سوره های دیگر قرآن مفصّل تر آمده (مانند سوره بقره،

ص: 474

آل عمران، نساء، انعام، انبیاء و جز اینها) ودر اینجا فقط بخشی از سرگذست او که به داستان قوم لوط ومجازات آن گروه آلوده عصیانگر مربوط می شود اشاره شده است. آیه می گوید: «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند» (وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرهِیمَ بِالْبُشْرَی).

همان گونه که از آیات بعد استفاده می شود، این فرستادگان الهی همان فرشتگانی بودند که مأموریّت داشتند شهرهای قوم لوط را نابود کنند، ولی قبلاً برای دادن پیامی به ابراهیم علیه السلام نزد او آمدند.

در اینکه بشارت آنها چه بوده است، دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی مانع است: نخست بشارت به تولّد اسماعیل واسحاق، زیرا عمر طولانی بر ابراهیم علیه السلام گذشته بود وهنوز فرزندی نداشت در حالی که آرزو می کرد فرزند یا فرزندانی که حامل لوای نبوّت باشند داشته باشد؛ بنابراین اعلام تولّد اسحاق واسماعیل بشارت بزرگی برای او محسوب می شد.

و دیگر اینکه ابراهیم از فساد قوم لوط وعصیانگری آنها سخت ناراحت بود وچون آگاهی یافت که آنها چنین مأموریّتی دارند شادمان شد.

به هر حال هنگامی که رسولان بر او وارد شدند «گفتند: سلام» (قَالُوا سَلاَمًا).

او نیز «گفت: سلام» (قَالَ سَلاَمٌ).

«وطولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد» (فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ).

«عِجل» به معنی گوساله، و«حَنیذ» به معنی بریان است.

بعضی احتمال داده اند «حَنیذ» به هر نوع بریانی اطلاق نمی شود، بلکه فقط به گوشتی گفته می شود که در کنار آتش روی سنگ ها می گذارند وبی آنکه شعله آتش به آن برسد، پخته و بریان می شود.

از این جمله استفاده می شود که یکی از آداب میهمانداری آن است که غذا را هر چه زودتر برای میهمان آماده کنند، زیرا مهمان وقتی که از راه

می رسد -به خصوص اگر مسافر باشد - غالباً خسته وگرسنه است، هم نیاز به غذا دارد وهم نیاز به استراحت؛ باید زودتر غذای او را آماده کرد تا بتواند استراحت کند.

ممکن است بعضی خرده گیران بگویند برای چند میهمان یک گوساله بریان زیاد است. ولی با توجّه به اینکه اوّلاً در مورد میهمانان که قرآن عددشان را صریحاً بیان

نکرده گفت وگوست، برخی سه وبرخی چهار وبعضی نُه وبعضی یازده نفر نوشته اند، واز این بیشتر هم احتمال دارد.(1)

ثانیاً ابراهیم هم پیروان ودوستانی داشت وهم کارکنان وآشنایانی، ومعمول است که گاه برای میهمان غذایی درست می کنند چند برابر نیاز میهمان وهمه از آن استفاده می کنند.

در اینجا واقعه عجیبی اتّفاق افتاد. ابراهیم مشاهده کرد میهمانان دست به سوی غذا دراز نمی کنند، امّا «هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند، کار) آنان را زشت شمرد و در دل احساس ترس کرد» (فَلَمَّا رَءَا أَیْدِیَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً).

این موضوع از یک رسم وعادت دیرینه سرچشمه می گرفت که هم اکنون نیز در میان اقوامی که به سنّت های خوب گذشته پایبندند وجود دارد که اگر کسی از غذای دیگری تناول کند وبه اصطلاح نان ونمک او را بخورد، قصد سوئی درباره او نخواهد کرد؛ به همین دلیل اگر کسی واقعاً قصد سوئی نسبت به دیگری داشت باشد سعی می کرد نان ونمک او را نخورد. بدین سبب ابراهیم با این کار میهمانان، نسبت به آنها بدگمان شد وفکر کرد ممکن است قصد سوئی داشته باشند.

رسولان که به این موضوع پی برده بودند به زودی ابراهیم را از این فکر بیرون آوردند و«به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم» یعنی ما فرشته ایم ومأمور عذاب یک قوم ستمگر، وفرشته غذا نمی خورَد (قَالُوا لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی

قَوْمِ لُوطٍ).

«وهمسرش (ساره)ایستاده بود،(ازخوشحالی)خندید»(وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِکَتْ).

این خنده ممکن است به خاطر آن باشد که او نیز از فجایع قوم لوط سخت ناراحت ونگران بود وآگاهی از نزدیک شدن مجازات آنها مایه خوشحالی وسرور او گشت.

این احتمال نیز هست که خنده او از روی تعجّب ویا حتّی وحشت بوده، زیرا خنده مخصوص به حوادث سرورانگیز نیست، بلکه گاه می شود که انسان

از شدّت وحشت وناراحتی می خندد. در میان عرب ضرب المثل معروفی است که شَرَّ الشَّدائِدِ ما یُضحِکُ: «بدترین شداید آن است که انسان را به خنده آورَد».

ص: 476

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ بحارالانوار، ج 12، ص 5 و87.

یا خنده به خاطر این بود که چرا میهمانان با اینکه وسیله پذیرایی آماده شده، دست به سوی طعام نمی برند.

این احتمال نیز داده شده است که خنده او از جهت خوشحالی به خاطر بشارت بر فرزند بوده باشد، هر چند ظاهر آیه این تفسیر را نفی می کند زیرا بشارت به اسحاق بعد از آن خنده به او داده شد. مگر اینکه گفته شود نخست به ابراهیم بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد وساره احتمال داد که او چنین فرزندی را برای ابراهیم خواهد آورد، ولی تعجّب کرد که مگر ممکن است پیرزنی در این سن برای شوهر پیرش فرزند بیاورد لذا با تعجّب از آنها پرسید وآنان صریحاً به او گفتند: آری، این فرزند از آنِ تو خواهد شد.

دقّت در آیات سوره ذاریات نیز این احتمال را تأیید می کند.

قابل توجّه اینکه بعضی از مفسّران اصرار دارند «ضَحِکَت» را از مادّه «ضَحک» (بر وزن درک) به معنی عادت ماهیانه بگیرند وگفته اند درست در همین لحظه بود که ساره در آن سن وبعد از رسیدن به حدّ یأس، بار دیگر عادت ماهیانه شد، که نشانه امکان تولّد فرزند است. ازاین رو وقتی او را به تولّد اسحاق بشارت دادند کاملاً توانست این موضوع را باور کند. آنها به این استدلال کرده اند که در لغت عرب این جمله گفته می شود ضَحَکَتِ الأرانِبُ: «خرگوش ها عادت شدند».

ولی این احتمال از جهات مختلفی بعید است، زیرا اوّلاً این مادّه در مورد انسان در لغت عرب به کار نرفته است ولذا راغب در کتاب مفردات هنگامی که این معنی را ذکر کرده صریحاً می گوید این تفسیر جمله «فَضَحِکَت» نیست چنانکه بعضی از مفسّران پنداشته اند، بلکه معنی جمله همان خندیدن است، ولی مقارن حالت خنده، عادت ماهیانه شد واین دو با هم اشتباه شده است.

ثالثاً اگر این جمله به معنی ظهور آن حالت زنانه باشد نباید ساره بعد از آن از بشارت به اسحاق تعجّب کند زیرا با وجود این حالت، فرزند آوردن عجیب نیست، در حالی که از جمله های بعد همین آیه استفاده می شود که او نه تنها تعجّب کرد، بلکه صدا زد: وای بر من مگر ممکن است منِ پیرزن فرزند آورم؟

به هر حال این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

آیه اضافه می کند: «پس او را به اسحاق، و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم» (فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ یَعْقُوبَ).

ص: 477

در حقیقت، هم به او بشارت فرزند دادند وهم نوه؛ یکی اسحاق ودیگری یعقوب که هر دو از پیامبران خدا بودند.

ساره همسر ابراهیم که با توجّه کهولت سنّ خود وهمسرش از دارا شدن فرزند مأیوس بود، با لحنی بسیار تعجّب آمیز «گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، واین شوهرم پیرمردی است؟ این راستی چیز عجیبی است!» (قَالَتْ يَا وَيْلَتَا ءَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِی شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجِيبٌ).

او حق داشت تعجّب کند، زیرا اوّلاً طبق آیه 29 سوره ذاریات در جوانی نیز زن عقیمی بود ودر آن روز که این مژده را به او دادند - طبق گفته مفسّران وسفر تکوین تورات - نود سال یا بیشتر داشت وهمسرش ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا ساره هم به پیر بودن خود استدلال کرد وهم پیری همسرش، در حالی که می دانیم زنان معمولاً بعد از پنجاه سالگی عادت ماهیانه شان که نشانه آمادگی برای تولّد فرزند است قطع می شود وپس از آن احتمال فرزند آوردن در مورد آنها ضعیف است، ولی آزمایش های پزشکی نشان داده مردان از نظر تولید نطفه آمادگی پدر شدن را تا سنین بالا دارند.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا در مردان نیز این موضوع هر چند امکان دارد، به هرصورت درموردآنهانیزدرسنین خیلی بالااین احتمال ضعیف خواهدبود،لذاطبق آیه 54 سوره حجر، خود ابراهیم نیز از این بشارت به خاطر کهولت سن تعجّب کرد.

به علاوه از نظر روانی نیز شاید ساره بی میل نبود که خود گناه را به گردن نگیرد.

به هر حال، رسولان پروردگار فوراً او را از تعجّب در آوردند وسوابق نعمت های فوق العاده الهی را بر این خانواده ونجات معجزآسایشان را از چنگال حوادث یادآور شدند و«گفتند: آیا از فرمان خدا تعجّب می کنی؟» (قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ).

در حالی که «این رحمت خدا وبرکاتش بر شما خانواده است» (رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ).

همان خدایی که ابراهیم را از چنگال نمرود ستمگر رهایی بخشید ودر دل آتش سالم نگاه داشت، همو که ابراهیم قهرمان بت شکن را که یک تنه بر همه طاغوت ها تاخت، قدرت واستقامت وبینش داد.(1)

1- جمله رَحمَتُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيكُم ممکن است جمله خبریه باشد ودر مقام حال، ونیز ممکن است جنبهدعا داشته باشد. ولی احتمال اوّل نزدیک تر به نظر می رسد.

این رحمت وبرکت الهی، تنها آن روز وآن زمان نبود بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته ودارد. و چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وامامان معصوم که در این خاندان آشکار شده اند؟

بعضی از مفسّران به این آیه استدلال کرده اند که همسر انسان نیز در عنوان «أهل البیت» وارد است واین عنوان مخصوص به فرزندان وپدر ومادر نیست. البتّه این استدلال صحیح است وحتّی اگر این آیه هم نبود از نظر محتوای کلمه «اهل» این معنی درست بود امّا هیچ مانعی ندارد کسانی جزءِ اهل بیت پیامبری همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشند وبر اثر جدا کردن مکتب خود از نظر معنوی از اهل بیت خارج شوند (شرح بیشتر در این باره - به خواست خدا - ذیل آیه 33 سوره احزاب خواهد آمد).

ودر پایان آیه برای تأکید بیشتر، فرشتگان گفتند: «چرا که او ستوده ووالاست»

(إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ).

در واقع، ذکر این دو صفت پروردگار دلیلی است برای جمله قبل، زیرا «حمید» به معنی کسی است که اعمال او ستوده است. این نام خدا اشاره به نعمت های فراوانی است که او بر بندگانش دارد که در مقابل آن او را می ستایند، و«مجید» به کسی گفته

می شود که حتّی قبل از استحقاق، نعمت می بخشد. آیا از خداوندی که دارای این صفات است عجیب می آید که چنین نعمتی (یعنی فرزندان برومند) به خاندان پیامبرش بدهد؟ (ر.ک: ج 9، ص 203 - 211).

سکونت هاجر در سرزمین سوزان

اشاره

(رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ)

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم رادر سرزمین بی آب وعلفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل های

گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز؛ واز ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند. (سوره ابراهیم، آیه 37)

ص: 479

آن گاه ابراهیم علیه السلام دعا ونیایش خود را چنین ادامه می دهد: «پروردگارا، من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب وعلفی، در کنار خانه ای که حرم تو است، ساکن ساختم تا نماز را به پا دارند» (رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَوةَ).

واین هنگامی بود که ابراهیم پس از آنکه خداوند پسری از کنیزش هاجر داد ونامش را اسماعیل گذاشت، احساسات ساره، همسر نخستین ابراهیم، تحریک شد ونتوانست حضور هاجر وفرزندش را تحمّل کند، از ابراهیم علیه السلام خواست که آن مادر وفرزند را به نقطه دیگری ببرد وابراهیم، طبق فرمان خدا، در برابر این درخواست تسلیم شد و اسماعیل ومادرش هاجر را به سرزمین مکّه که در آن روز منطقه ای خشک وبی آب وعلف بود، آورد ودر آنجا ساکن نمود و بعد آنها را ترک کرد.

چیزی نگذشت که کودک ومادرش در آن هوای گرم تشنه شدند. هاجر برای نجات جان کودکش تلاش فراوان کرد، امّا خدایی که اراده کرده بود آن سرزمین به صورت یک کانون بزرگ عبادت درآید، چشمه زمزم را آشکار ساخت. چندان فاصله نشد که قبیله «جُرهُم» که از آنجا می گذشتند، با پیدایش چشمه زمزم، در آنجا رحل اقامت افکندند ومکّه رفته رفته شکل گرفت.

سپس ابراهیم علیه السلام در ادامه دعای خود می گوید: خداوندا، اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه ات مسکن گزیده اند «تو دل های گروهی از مردم را متوجّه آنان ساز» (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَالنَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ).

«واز ثمرات (مادّی ومعنوی) به آنان روزی ده، شاید شکر (نعمت های) تو را به جای آورند» (وَارْزُقْهُمْ مِنَالثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ) (ر.ک: ج 10، ص 390-391).

تفسیر: بخشی دیگر از زندگی هاجر

ماجرای حساسیّت «ساره» زن نخستین ابراهیم با «هاجر»، کنیزی که او را به همسری اختیار کرده بود وفرزندی به نام اسماعیل از او تولّد یافت، سبب شد که این مادر وکودک شیرخوار را، به فرمان خدا، از سرزمین فلسطین به بیابان خشک وتفتیده مکّه در لابه لای آن کوه های زمخت وخشن ببرد. و آنها را در آن سرزمین که حتّی یک

قطره آب در آن پیدا نمی شد، به فرمان خدا و به عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارد وبازگردد.

پیدایش چشمه زمزم وآمدن قبیله «جُرهُم» به آن سرزمین واجازه خواستن برای زندگی در آن منطقه از «هاجر» که هر کدام ماجرای طولانی ومفصّلی دارد، سبب آبادی این سرزمین شد.

ابراهیم از خدا خواست که آن نقطه را شهری آباد وپربرکت سازد ودل های مردم را به فرزندانش که در آن منطقه رو به فزونی بودند متوجّه گرداند.(1)

جالب اینکه برخی از مورّخان نقل کرده اند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام ، هاجر واسماعیل را در مکّه گذاشت ومی خواست از آنجا بازگردد، هاجر صدا زد که ای ابراهیم، چه کسی به تو دستور داده ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیردهی، ونه حتّی یک قطره آب، آن هم بدون زاد وتوشه ومونس؟

ابراهیم علیه السلام در پاسخ با یک جمله کوتاه گفت: پروردگارم چنین دستور داده است.

هنگامی که هاجر این جمله را شنید، گفت: اکنون که چنین است خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد(2) (ر.ک: ج 10، ص 433 و 434).

مریم زنی الهی و نمونه

اشاره

(وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ إِذْ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَکَاناً شَرْقِیّاً * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً * قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْکَ إِنْ کُنتَ تَقِیّاً * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاَماً زَکِیّاً * قَالَتْ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلاَمٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً * قَالَ کَذَلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَکَانَ أَمْراً مَقْضِیّاً)

و مریم را در این کتاب یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش در ناحیه شرقی (بیت المقدس) کناره گرفت؛ * و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح (و فرشته مقرّب) خود را به سوی او فرستادیم؛ و او در

1- سوره ابراهیم، آیات 37-41.
2- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 103.

شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد. * (مریم سخت ترسید و) گفت: «اگر خدا ترس هستی، من از تو، به خدای رحمان پناه می برم». * گفت: «من تنها فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم.» * گفت: «چگونه ممکن است پسری برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای نبوده ام!» * گفت: «این گونه پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است (ما او را می آفرینیم) تا او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما؛ و این امری است پایان یافته

(و گفت وگو ندارد)». (سوره مریم، آیات 16-21)

تفسیر: سرآغاز تولّد مسیح

بعد از بیان سرگذشت یحیی، قرآن به داستان تولّد عیسی وسرگذشت مادرش مریم اشاره می کند که پیوند بسیار نزدیکی میان این دو ماجرا وجود دارد. زیرا اگر تولّد یحیی از پدری پیر ومادری نازا عجیب است، تولّد عیسی از مادر بدون پدر عجیب تر است؛ اگر رسیدن به مقام عقل ونبوّت در کودکی شگفت انگیز است، سخن گفتن در گهواره آن هم از کتاب ونبوّت، شگفت انگیزتر است وبه هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ، واتّفاقاً هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نَسَب داشتند، زیرا مادر یحیی خواهر مادر مریم بود وهر دو زنانی نازا بودند ودر آرزوی فرزندی صالح به سر می بردند.

نخستین آیه مورد بحث می گوید: «و در این کتاب آسمانی (قرآن) از مریم یاد کن هنگامی که از خانواده اش جدا شد ودر ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت» (وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِانْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيًّا).

او در حقیقت می خواست مکانی خالی وفارغ از هرگونه دغدغه پیدا کند که به راز ونیاز با خدای خود بپردازد وچیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، بدین رو ناحیه شرق بیت المقدس - آن معبد بزرگ - را که شاید محلّی آرام تر ویا از نظر تابش آفتاب پاک تر ومناسب تر بود برگزید.

کلمه «اِنتَبَذَت» از مادّه «نبذ»، به گفته راغب، به معنی دور انداختن اشیاءِ ناقابل است. این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه، گمنام

وخالی از هرگونه کاری که جلب توجّه کند، از جمع کناره گیری کرد وآن مکان از خانه خدا را برای عبادت برگزید.

در این هنگام «میان خود وآنان حجابی افکند» تا خلوتگاهش از هر نظر کامل شود (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا).

در این جمله تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر وخالی از دغدغه واشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار وراز ونیاز با او پردازد؟

یا برای این بوده است که می خواسته شست وشو وغسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال «در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم، واو در شکل انسانی بی عیب ونقص بر مریم ظاهر شد» (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا).

پیداست در اینجا چه حالتی به مریم دست داد. او که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته، ودر میان جمعیّت و مردم ضرب المثل عفّت وتقواست، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه ای به خلوتگاه او راه یافته چه وحشتی به او دست داد. ازاین رو «گفت: من از شرّ تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری» (قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِيًّا).

واین نخستین لرزه ای بود که سراسر وجود مریم را فراگرفت.

بردن نام خدای رحمان وتوصیف او به رحمت عامّه اش از یک سو، وتشویق او به تقوا وپرهیزگاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند. واز همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدایی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است وهیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند، مشکلات را حل خواهد کرد.

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت ونگرانی بسیار، امّا این حالت دیری نپایید و مرد ناشناس زبان به سخن گشود ومأموریّت ورسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد، «گفت: من فرستاده پروردگار توام» (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ).

این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد به قلب پاک مریم آرامش بخشید.

ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، زیرا بلافاصله افزود: آمده ام «تا پسر پاکیزه ای (از نظر خلق وخوی وجسم وجان) به تو ببخشم» (لاَِهَبَ لَکِ غُلاَمًا زَکِیًّا).

از شنیدن این سخن، لرزش شدید دیگری وجود مریم را فراگرفت وبار دیگر در نگرانی عمیقی فرو رفت و«گفت: چگونه ممکن است من فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته است وزن آلوده ای هم نبوده ام؟» (قَالَتْ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلاَمٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا).

او در این حال تنها به اسباب عادی می اندیشید وفکر می کرد برای اینکه زنی صاحب فرزند شود دو راه بیشتر وجود ندارد: یا ازدواج وانتخاب همسر ویا

آلودگی وانحراف. من که خود را بهتر از هر کس می شناسم، نه تاکنون همسری داشته ام ونه هرگز زن منحرفی بوده ام؛ تاکنون هرگز شنیده نشده کسی بدون این دو، صاحب فرزند شود.

امّا به زودی طوفان این نگرانی مجدّد، با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرو نشست. او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است. پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است» (قَالَ کَذلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ).

تو که خوب از قدرت من آگاهی. تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای. تو آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می دادند شنیده ای. تو می دانی که جدّت آدم از خاک آفریده شد. پس چرا از این خبر تعجّب می کنی؟

سپس افزود: «و (ما می خواهیم) او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم» (وَلِنَجْعَلَهُ

آیَةً لِلنَّاسِ).

«ورحمتی باشد از سوی ما» برای بندگانمان (وَ رَحْمَةً مِنَّا).

وبه هر حال «این امری است پایان یافته» وجای گفت وگو ندارد (وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا).

نکته ها:

1. منظور از روح خدا چیست؟

تقریباً همه مفسّران معروف، روح را در اینجا به «جبرئیل» فرشته بزرگ خدا تفسیر

ص: 484

کرده اند. تعبیر «روح» از او به خاطر آن است که هم روحانی است وهم وجودی است حیات بخش، زیرا حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاکننده همه انسان های لایق هستند.

اضافه روح در اینجا به خدا دلیل بر عظمت وشرافت این روح است که یکی از اقسام اضافه، اضافه تشریفیه است.

ضمناً از آیه مورد بحث استفاده می شود که نزول جبرئیل مخصوص پیامبران نبوده است. البتّه به عنوان وحی وآوردن شریعت وکتاب های آسمانی منحصراً بر آنها نازل می شده ولی برای رساندن پیام های دیگر (مانند پیام مزبور به مریم) مانعی ندارد که با غیر پیامبران نیز روبه رو شود.

2. «تمثّل» چیست؟

«تمثّل» در اصل از مادّه «مثول» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است. «مُمَثَّل» به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» یعنی آن فرشته الهی به صورت انسان درآمد.

بی شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل صورتاً وسیرتاً تبدیل به انسان شد زیرا چنین انقلاب وتحوّلی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد هرچند سیرت او همان فرشته بود. ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت چنین پنداشت که در برابر او انسانی است سیرتاً وصورتاً.

در روایات اسلامی وتواریخ «تَمَثّل» به معنی وسیع کلمه بسیار دیده می شود، از جمله اینکه ابلیس در آن روز که مشرکان در «دارالندوه» جمع شده بودند وبرای نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه می چیدند، او در لباس پیرمردی خیراندیش وخیرخواه ظاهر شد، وبه اغوا کردن سران قریش پرداخت.

یا دنیا وباطن آن به صورت زن زیبا و دلربایی در برابر علی علیه السلام نمایان شد وقدرت نفوذ در وی را نیافت که داستانش مفصّل ومعروف است.

ونیز در روایات می خوانیم که مال و فرزند وعمل انسان هنگام مرگ در چهره های مختلف وخاص در برابر او مجسّم می شوند.

ویا اعمال انسان در قبر وروز قیامت تجسّم می یابد وهر کدام در شکل خاصّی

ص: 485

ظاهر می گردد. «تَمَثّل» در تمام این موارد مفهومش این است که چیزی یا شخصی صورتاً به شکل دیگری در می آید، نه اینکه ماهیّت وباطن آن تغییر یافته باشد(1)

(ر.ک: ج 13، ص 44 - 50).

ادامه داستان حضرت مریم

اشاره

(فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً * فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنتُ نَسْياً مَّنْسِيّاً * فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلاَّ تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً * وَهُزِّى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً * فَكُلِى وَاشْرَبِى وَقَرِّى عَيْناً فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِى إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً)

سرانجام (مریم) به او [عیسی] باردار شد؛ و او را به نقطه دوردستی برد. * درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند؛ (آن قدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و کاملاً فراموش شده بودم!» * ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است. * و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، تا رطب تازه ای بر تو فرو ریزد. * پس (از این غذای لذیذ و آب گوارا) بخور و بنوش؛ و چشمت (به فرزندت) روشن باد! و هرگاه کسی از انسان ها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم. (و بدان که این نوزاد از تو دفاع خواهد کرد.)» (سوره مریم، آیات 22-26)

تفسیر: مریم در کشاکش طوفان های زندگی

«سرانجام مریم به او [عیسی] باردار شد» وآن فرزند موعود در رحم او جای گرفت (فَحَمَلَتْهُ).

در اینکه چگونه این فرزند به وجود آمد؟ آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان

1- تفسير الميزان، ج 14، ص 37.

او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هرچند کلمات مفسّران در این باره مختلف است.

به هر حال این امر سبب شد که «او را از بیت المقدس به نقطه دوردستی برد» وخلوت گزید (فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا).

مریم در میان بیم وامید، در یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد. گاهی با خود می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد؛ به فرض که چند روز یا چند ماه از آنها که مرا می شناسند دور بمانم ودر این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟

چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر اینکه آلوده دامان باشد، من با این اتّهام چه کنم؟

وراستی برای دختری که سال ها سمبل پاکی، عفّت وتقوا، ونمونه ای در عبادت وبندگی خدا بوده، عابدان وزاهدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند وزیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته، وخلاصه سجایای اخلاقی وآوازه قداست او همه جا پیچیده، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده ودر گرداب اتّهامی قرار گرفته است که بدترین اتّهامات محسوب می شود. واین سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد.

امّا از سوی دیگر، احساس می کرد این فرزند پیامبر موعود الهی ویک تحفه بزرگ آسمانی است. خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده وبا چنین کیفیّت معجزآسایی او را آفریده، چگونه تنهایم خواهد گذاشت؟

آیا ممکن است در برابر چنین اتّهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام ودست رحمتش را بر سر خود دیده ام.

در اینکه دوران حمل مریم چه اندازه بود، در میان مفسّران گفت وگوست هرچند در قرآن به صورت سربسته بیان شده است.

بعضی آن را یک ساعت، بعضی 9 ساعت، بعضی شش ماه، بعضی هفت ماه، بعضی هشت ماه وبعضی 9 ماه - مانند سایر زنان - دانسته اند، ولی این موضوع تأثیر چندانی در هدف این داستان ندارد.

روایات نیز در این زمینه مختلف است.

ص: 487

در اینکه مکان «قصی» (دوردست) کجا بوده، بسیاری معتقدند شهر ناصره بوده است وشاید در آن شهر نیز پیوسته در خانه می ماند وکمتر قدم بیرون می گذاشت.

هرچه بود دوران حمل پایان گرفت ولحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد. درد سختی به او دست داد آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان ها، وخشک وبی آب وبی پناه.

گرچه در این حالت زنان به آشنایان ودوستان خود پناه می برند تا برای تولّد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود وهرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زایمان راه بیابان را پیش گرفت.

قرآن در این زمینه می گوید: «درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند» (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ).

جمله «جِذعِ النَّخلَهِ» با توجّه به اینکه «جِذع» به معنی تنه درخت است، نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود.(1)

در این حالت، طوفانی از غم واندوه سراسر وجود پاک مریم را فراگرفت. احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرارسیده است، لحظه ای که پنهانی ها در آن آشکار می شود ورگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجّه او خواهد شد.

به قدری این طوفان سخت بود واین بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم، وبه کلّی فراموش می شدم» (قَالَتْ يَا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا).

بدیهی است تنها ترس تهمت های آینده نبود که قلب مریم را می فشرد، هرچند مشغله فکری مریم بیش از همه این موضوع بود، ولی مشکلات ومصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله ودوست ویاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلّی برای استراحت، آبی برای نوشیدن وغذا برای خوردن، وسیله برای نگهداری مولود جدید، اینها اموری بود که او از آنها رنج می برد.

آنها که می گویند مریم باایمان ودارای معرفت و شناخت توحیدی که آن همه لطف واحسان الهی را دیده بود چگونه چنین جمله ای را بر زبان راند که «ای کاش پیش از

1- «جِذع» (بر وزن فکر)، در اصل از مادّه «جَذع» (بر وزن منع) به معنی بریدن وقطع کردن است.

این مرده بودم وفراموش می شدم» هرگز ترسیمی از حال مریم در آن ساعت در ذهن خود نکرده اند، واگر خود به جزءِ کوچکی از این مشکلات گرفتار شوند چنان دستپاچه می شوند که خود را نیز فراموش خواهند کرد.

امّا این حالت چندان به طول نینجامید وهمان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت؛ «ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است» (فَنَادَیهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلاَّ تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا).

ونظری به بالای سرت بیفکن و ببین که چگونه ساقه خشکیده درخت خرما بارور شده است و میوه ها، شاخه هایش را زینت بخشیده اند «و این تنه نخل را به طرف

خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد» (وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَبًا جَنِیًّا).

«پس، (از این غذای لذیذ ونیروبخش) بخور، و(از آن آب گوارا) بنوش» (فَکُلِی وَاشْرَبِی).

«وچشمت را (به مولود جدید) روشن دار» (وَ قَرِّی عَیْنًا).

از آینده نیز آسوده خاطر باش «و هرگاه کسی از انسان ها را دیدی (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام ؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم» (فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَالْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا).

خلاصه نیازی به این نیست که تو از خود دفاع کنی، آن کس که این مولود را به تو داده وظیفه دفاع را نیز به خود او سپرده است.

بنابراین از هر نظر آسوده خاطر باش وغم واندوه به خاطرت راه نیابد.

این حوادث پی درپی که همچون جرقّه های روشنی در یک فضای فوق العاده تاریک و ظلمانی درخشیدن گرفت، سراسر قلب او را روشن کرد وحالت آرامش گوارایی به او دست داد.

نکته ها:

1. مریم در لابه لای مشکلات ورزیده شد

حوادثی که در این مدّت کوتاه بر مریم گذشت وصحنه های اعجاب انگیزی که از

ص: 489

لطف خدا برای او پیش آمد، او را برای پرورش یک پیامبر اولواالعزم آماده می ساخت تا بتواند وظیفه مادری خود را در انجام دادن این امر خطیر به خوبی ادا کند.

مسیر حوادث او را تا آخرین مرحله مشکلات پیش برد، آن چنان که میان خود وپایان زندگی یک گام بیشتر نمی دید، امّا ناگهان ورق برمی گشت، همه چیز به کمک او می شتافت، ودر محیطی آرام ومطمئن از هر نظر گام می نهاد.

جمله «هُزّی إلَیکِ بِجِذعِ النَّخلَهِ» که به مریم دستور داد درخت خرما را تکان دهد تا از میوه آن بهره گیرد، این درس آموزنده را به او وهمه انسان ها داد که حتّی در سخت ترین لحظات زندگی نباید دست از تلاش برداشت.

این سخن پاسخی است به آنها که می گویند با اینکه مریم تازه وضع حمل کرده بود چه نیازی داشت برخیزد ودرخت خرما را بتکاند؟ آیا بهتر نبود خدایی که به فرمان او چشمه آب گوارا در نزدیکی مریم جوشیدن گرفت، ونیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد، نسیمی بفرستد تا شاخه درخت را تکان دهد وخرما را در اطراف مریم بریزد؟

چه شد آن گاه که مریم سالم بود میوه بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد، امّا آن زمان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟

آری، این دستور الهی به مریم نشان می دهد که تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود. به دیگر سخن، انسان هنگام بروز مشکلات باید نهایت کوشش خود را به کار گیرد وماورای آن را که از قدرت همه کس بیرون است از خدا بخواهد وبه گفته شاعر:

برخیز وفشان درخت خرما تا سیر شوی رسی به بارش

کان مریم تا درخت نفشاند خرما نفتاد در کنارش

2. چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد؟

بدون شک تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست، ولی گاه در زندگی انسان حوادثِ سختی روی می دهد که طعم حیات کاملاً تلخ وناگوار می

شود، خصوصاَ در آنجا که انسان هدف های مقدّس یا شرف وحیثیت خود را در خطر می بیند وتوانایی دفاع در برابر آن را ندارد، در این گونه موارد گاه برای رهایی از شکنجه های روحی تقاضای مرگ می کند.

ص: 490

مریم نیز چون در لحظات نخستین در فکرش این تصوّر پدید آمد که تمام آبرو وحیثیت او در برابر مردم بی خرد با تولّد این فرزند به خطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ وفراموشی کرد. واین خود دلیل بر آن است که او عفّت وپاکدامنی را حتّی از جانش بیشتر دوست می داشت وبرای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود.

امّا این گونه افکار که شاید در لحظات بسیار کوتاهی صورت گرفت، دیری نپایید وبا دیدن دو اعجاز الهی (جوشیدن چشمه آب وبارور شدن درخت خشکیده خرما) تمام این افکارازروحش به کناررفت ونوراطمینان وآرامش تمام قلبش رافراگرفت.

3. پاسخ به یک پرسش

برخی می پرسند که اگر معجزه مخصوص انبیا وامامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟

برخی از مفسّران برای حلّ این مشکل آن را جزءِ معجزات عیسی گرفته اند که مقدّمتاً تحقّق یافت واز آن تعبیر به «ارهاص» - یعنی معجزه مقدّماتی - می کنند.

ولی هیچ نیازی به این گونه پاسخ ها نیست چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران وامامان هیچ مانعی ندارد. این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می گذاریم.

معجزه آن است که توأم با «تحدّی» (دعوت به مبارزه) وتوأم با ادّعای نبوّت یا امامت بوده باشد.

4. روزه سکوت

ظاهر آیات مورد بحث نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود وبه فرمان خدا از سخن گفتن در این مدّت خاص خودداری می کرد، تا

نوزادش عیسی لب به سخن بگشاید واز پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثّرتر وگیراتر بود.

امّا از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم وجمعیّت کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

ص: 491

امّا این نوع روزه در شرع اسلام مشروع نیست.

از امام علیّ بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَ صَومُ الصَّمتِ حَرامٌ؛ روزه سکوت حرام است» (1) واین به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام

است.

البتّه یکی از آداب صوم کامل در اسلام آن است که انسان هنگام روزه گرفتن، زبان خود را از آلودگی به گناه ومکروهات حفظ کند، ونیز چشم خود را از هرگونه آلودگی برگیرد، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إنَّ الصَّومَ لَیسَ مِنَ الطَّعامِ وَالشَّرابِ وَحدَهُ، إنَّ مَریَمَ قالَت إنّی نَذَرتُ لِلرَّحمنِ صَوماً، أی صَمتاً، فَاحفَظوا ألسِنَتَکُم وَ غُضّوا أبصارَکُم وَ لا تَحاسَدوا وَ لاَ تَنازَعوا؛ روزه تنها از خوردنی ونوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام یعنی سکوت را؛ بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است ببندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، ونزاع نکنید». (2)

5. یک غذای نیروبخش

از اینکه در آیات بالا صریحاً آمده است خداوند غذای مریم را هنگام تولّد نوزاد رطب قرار داد، مفسّران چنین استفاده کرده اند که یکی از بهترین غذاها برای زنان بعد از وضع حمل، رطب (خرمای تازه) است.

در احادیث اسلامی نیز صریحآ به این مطلب اشاره شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می فرماید: «لِیَکُن أوَّلَ ما تَأکُلُهُ النُّفَساءُ الرُّطَبُ، فَإنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ لِمَریَمَ علیها السلام: وَ هُزّی إلَیکِ بِجِذعِ النَّخلَهِ تُساقِط عَلَیکِ رُطَباً جَنِیّاً؛ باید اوّلین چیزی که زن پس از وضع حمل می خورد رطب باشد، زیرا خداوند بزرگ به مریم علیها السلام فرمود: درخت خرما را تکان ده، تا رطب تازه بر تو فرو ریزد». (3)

از ذیل همین حدیث استفاده می شود که خوردن این غذا نه تنها برای مادر مؤثّر است بلکه در شیر او نیز اثر خواهد گذاشت.

1- وسائل الشيعه، ج 7، ص 390 (ج 10، ص 513، چاپ آل البيت).
2- كتاب من لا يحضره الفقيه، طبق نقل نورالثقلين، ج 3، ص 332.
3- نور الثقلين، ج 3، ص 330.

حتّی از پاره ای از روایات استفاده می شود که بهترین غذا و دارو برای زن باردار رطب است (ما تَأکُلُ الحامِلُ مِن شَیءٍ وَ لا تَتَداوی بِهِ أفضَلَ مِنَالرُّطَبِ).(1)

ولی مسلّماً اعتدال در همه چیز وحتّی در این موضوع باید رعایت شود، چنانکه از بعضی از روایات که در همین مورد وارد شده استفاده می شود.

همچنین استفاده می شود که اگر رطب پیدا نشود، از خرمای معمولی می توان استفاده کرد.

غذاشناسان می گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالم ترین قندهاست که حتّی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند از آن استفاده کنند.

همین دانشمندان می گویند: در خرما سیزده مادّه حیاتی وپنج نوع ویتامین را کشف کرده اند که مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذایی غنی درآورده است.(2)

واین را می دانیم که زنان در چنین حالی نیاز شدیدی به غذای نیروبخش وپرویتامین دارند.

با پیشرفت دانش پزشکی اهمّیّت دارویی خرما نیز به ثبوت رسیده است. در خرما کلسیم که عامل اصلی استحکام استخوان هاست، همچنین فسفر که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز ومانع ضعف اعصاب وخستگی است، ونیز پتاسیم که فقدان آن را در بدن علّت حقیقی زخم معده می دانند وجود دارد(3) (ر.ک: ج 13، ص 51-61).

ادامه داستان حضرت مریم

اشاره

(فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا یَا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً * یَا أُخْتَ هَارُونَ

مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً * فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ قَالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ

مَنْ کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً * قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللهِ آتَانِی الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً * وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَةِ وَالزَّکَاةِ مَا دُمْتُ حَیّاً * وَبَرّاً

1- نور الثقلین، ج 3، ص 330.
2- از کتاب اوّلین دانشگاه وآخرین پیامبر، ج 7، ص 65.
3- اوّلین دانشگاه وآخرین پیامبر، ج 7، ص 65.

بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً * وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً)

(مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، وی را نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! * ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بدکاره ای!» * (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!» * (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است. * و هرجا که باشم مرا وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است. * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و عصیانگر قرار نداده است. * و سلام (خدا) بر من، روزی که متولّد شدم، و روزی که می میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد!»

(سوره مریم، آیات 27-33)

تفسیر: مسیح در گاهواره سخن می گوید

مریم «او را در آغوش گرفت (و از بیابان به آبادی بازگشت) ونزد قومش آورد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ).

هنگامی که آنها نوزاد را در آغوش او دیدند حیرت زده بر جای ماندند. آنان که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند وآوازه تقوا وکرامت او را شنیده بودند، سخت نگران شدند تا آنجا که برخی به تردید افتادند وبرخی دیگر هم که در قضاوت عجول بودند زبان به ملامت وسرزنش او گشودند وگفتند: حیف از آن سابقه درخشان با این آلودگی! وصد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد.

«گفتند: ای مریم، کار بسیار عجیب وبدی انجام دادی!» (قَالُوا یَا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ

شَیْئًا فَرِیًّا).(1)

بعضی دیگر گفتند: «ای خواهر هارون، نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره ای» (یَا أُخْتَ هَرُونَ مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا).

1- «فَرِیّ» بنا به گفته راغب در کتاب مفردات، به معنی بزرگ یا عجیب ویا ساختگی آمده است ودر اصل از مادّه«فری» به معنی پاره کردن پوست برای اصلاح آن است.

با وجود چنین پدر ومادر پاکی این چه وضعی است که در تو می بینیم؟ چه بدی در طریقه پدر وروش مادر دیدی که از آن روی برگرداندی؟ !

اینکه آنها به مریم گفتند: «ای خواهر هارون» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسّران شده است، امّا آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک وصالحی بود، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود وهر کس را می خواستند به پاکی معرّفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. طبرسی در مجمع البیان این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.(1)

در حدیث دیگری که در کتاب سعد السعود آمده است چنین می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله مغیره را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند: مگر شما در کتاب خود نمی خوانید «یا اخت هارون» در حالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است، میان مریم وهارون فاصله بسیاری بود.

مغیره چون نتوانست پاسخ بدهد مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، حضرت فرمود: چرا در پاسخشان نگفتی در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران وصالحان نسبت می دادند.(2)

در این هنگام مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که «اشاره به نوزادش عیسی کرد» (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ).

امّا این کار بیشتر تعجّب آنها را برانگیخت وشاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمگین گفتند: مریم، با کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره

هم می کنی.

به هر حال «گفتند: چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟» (قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا).

مفسّران در مورد کلمه «کان» که دلالت بر ماضی دارد، در اینجا گفت وگو بسیار کرده اند، ولی ظاهر این است که این کلمه در اینجا اشاره به ثبوت

ولزوم وصف موجود است. به تعبیر روشن تر، آنها به مریم گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره بوده وهست سخن بگوییم؟

ص: 495

1- نور الثقلین، ج 3، ص 333.
2- نور الثقلین، ج 3، ص 333.

شاهد این معنی آیات دیگر قرآن است مانند: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: «شما بهترین امّتی بودید که به سود جامعه انسانی به وجود آمدید».(1)

مسلّماً جمله «کُنتُم» (بودید) در اینجا به معنی ماضی نیست، بلکه بیان استمرار وثبوت این صفات برای جامعه اسلامی است.

ونیز درباره «مَهد» (گهواره) بحث کرده اند که عیسی علیه السلام هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است که به محض ورود مریم در میان جمعیّت در حالی که عیسی علیه السلام در آغوشش بود این سخن در میان او ومردم ردّوبدل شد.

امّا با توجّه به معنی کلمه «مهد» در لغت عرب، پاسخ این پرسش روشن می شود.

واژه «مَهد» - چنانکه راغب در مفردات می گوید - به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند، خواه گهواره باشد یا دامان مادر ویا بستر. مهد ومهاد هر دو در لغت به معنی المَکانُ المُمَهَّدُ الموَطّأ: «محلّ آماده شده وگسترده» (برای استراحت وخواب) آمده است.

جمعیّت از شنیدن این گفتار مریم نگران وشاید عصبانی شدند، آن چنان که طبق بعضی از روایات، به یکدیگر گفتند: استهزای او از انحرافش از جادّه عفّت بر ما سخت تر وسنگین تر است.

دیری نپایید که ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و «گفت: من بنده خدایم» (قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ).

«او کتاب آسمانی به من داده» (آتَینِیَ الْکِتَابَ).

«ومرا پیامبر قرار داده است» (وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا).

«ومرا - هر جا که باشم - وجودی پربرکت (و مفید از هر نظر برای بندگان) قرار داده» (وَ جَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنْتُ).

«وتا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است» (وَ أَوْصَینِی بِالصَّلَوهِ وَالزَّکَوهِ مَا دُمْتُ حَیًّا).

«ومرا نسبت به مادرم نیکوکار و قدردان وخیرخواه قرار داده» (وَ بَرًّا بِوَالِدَتِی).(2)

«وجبّار وشقی قرار نداده است» (وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّارًا شَقِیًّا).

1- سوره آل عمران، آیه 110.
2- «بَرّ» (به فتح باء) به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بِرّ» (به کسر باء) به معنی نیکوکاری است.

«جَبّار» به کسی می گویند که برای خود هرگونه حقوقی بر مردم قائل است، ولی هیچ حقّی برای کسی نسبت به خود قائل نیست.

ونیز «جبّار» به کسی می گویند که از روی خشم وغضب، افراد را می زند ونابود می کند وپیرو فرمان عقل نیست، یا می خواهد نقص وکمبود خود را با ادّعای عظمت وتکبّر برطرف سازد که همه اینها از صفات بارز طاغوتیان ومستکبران در هر

زمان است.(1)

«شَقِیّ» به کسی گفته می شود که اسباب گرفتاری، بلا ومجازات برای خود فراهم می سازد. بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی کند تفسیر کرده اند، وپیداست که این دو معنی از هم جدا نیست.

درروایتی می خوانیم:حضرت عیسی می گوید:«قلب من نرم است ومن خودرانزد خود کوچک می دانم» (اشاره به اینکه نقطه مقابل جبّار وشقی این دو وصف است).(2)

وسرانجام عیسی گفت: «و سلام (خدا) بر من، روزی که متولّد شدم، وروزی که می میرم، وروزی که زنده برانگیخته خواهم شد» (وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا).

همان گونه که در شرح آیات مربوط به یحیی گفتیم، این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز وخطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسّر نمی شود ولذا این جمله هم در مورد یحیی آمده وهم در مورد حضرت مسیح علیه السلام ، با این تفاوت که در مورد اوّل، خداوند این سخن را می گوید ودر مورد دوم، مسیح این تقاضا را دارد (ر.ک: ج 13، ص 62 - 67).

مادر و خواهر موسی علیه السلام

اشاره

(وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّهً أُخْرَی * إِذْ أَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّکَ مَا یُوحَی * أَنْ اقْذِفِیهِ

فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّی وَعَدُوٌّ

1- برای توضیح بیشتر در مورد «جبّار» وپاسخ این پرسش که چگونه یکی از صفات خدا «جبّار» است، به ذیلآیه 59 سوره هود مراجعه کنید.
2- تفسیر کبیر، ذیل آیه مورد بحث.

لَّهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْکَ مَحَبَّةً مِّنِّی وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی * إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ

هَلْ أَدُلُّکُم عَلَی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْنَاکَ إِلَی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاکَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَی قَدَرٍ یَا مُوسَی)

و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساخته بودیم، * آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم؛ * که: «او را در صندوقی بیفکن، و آن را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند؛ تا کسی که هم دشمن من و هم دشمن اوست، آن را برگیرد.» و من محبّتی از خودم بر تو افکندم، تا تحت مراقبت من پرورش یابی. * در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت کند (ودایه خوبی برای او باشد)؟!» پس تو را به مادرت بازگرداندیم، تا چشمش (به تو) روشن شود؛ و غمگین نگردد. و تو کسی (از فرعونیان) را کُشتی؛ امّا ما تو را از اندوه (تعقیب فرعونیان) نجات دادیم؛ و بارها تو را آزمودیم. پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقّف نمودی؛ سپس بنابر تقدیر الهی (برای فرمان رسالت به اینجا) آمدی.

(سوره طه، آیات 37-40)

تفسیر: چه خدای مهربانی

در این آیات به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی اشاره شده که مربوط به دوران کودکی ونجات اعجازآمیز او از چنگال خشم فرعونیان است. این فصل از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت ونبوّت بوده، امّا چون به عنوان شاهدی برای شمول نعمت های خداوند نسبت به موسی علیه السلام از آغاز عمر ذکر شده است در درجه دوم اهمّیّت نسبت به موضوع رسالت قرار دارد. قرآن می گوید: ای موسی، «و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم» (وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْرَی).(1)

1- همان گونه که پیشتر گفته ایم، کلمه «منّت» در اصل از «منّ» به معنی وزن مخصوصی است که با آن وزنمی کنند؛ به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین وگرانبهایی را «منّت» می گویند ودر آیه مورد بحثمنظور همین معنی است. این مفهوم زیبا وارزنده آن است، ولی اگر کسی کار

کوچک خود را با سخن بزرگکند وبه رخ طرف بکشد، عملی است زشت ومصداق نکوهیده «منّت» است.

بعد از ذکر این اجمال به شرح وبسط آن می پردازد، می گوید: «آن زمان که به مادرت وحی کردیم آنچه لازم بود الهام کردیم» (إِذْ أَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّکَ مَا یُوحَی).

اشاره به اینکه تمام خطوطی که در آن روز منتهی به نجات موسی علیه السلام از چنگال فرعونیان می شد به مادرت تعلیم دادیم، زیرا به گونه ای که از سایر آیات قرآن استفاده می شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت وقوّت بنی اسرائیل، شورش احتمالی آنها، یا به گفته جمعی از مورّخان ومفسّران، برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیش بینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمی خیزد ودستگاه فرعون را درهم می کوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند ودختران را برای کنیزی وخدمتگزاری زنده نگه دارند.

طبعاً جاسوسان فرعون محلّه ها وخانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند وتولّد فرزندان پسر را به دستگاه او اطّلاع می دادند. آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنان اقدام می کردند.

بعضی از مفسّران گفته اند: فرعون از یک سو می خواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند، واز سوی دیگر مایل نبود نسل آنها به کلّی منقرض شود، چرا که بردگان وبندگان آماده ای برای او محسوب می شدند، لذا دستور داده بود یک سال نوزادان آنها را زنده بگذارند، وسال دیگر پسران را از دم تیغ بگذرانند. اتّفاقاً موسی علیه السلام در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولّد شد.

به هر حال، مادر احساس می کند جان نوزادش در خطر است ومخفی نگه داشتن موقّتی او مشکل را حل نخواهد کرد. در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده بود، به قلب مادر الهام نمود که او را از این بعد به ما بسپار وببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد وبه تو باز خواهیم گرداند؟

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: «او را در صندوقی بگذار وآن صندوق را به دریا بینداز» (أَنِاقْذِ فِیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِ فِیهِ فِی الْیَمِّ).

«یَم» در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت وفراوانی آب، گاهی به آن دریا گفته می شود.

جمله «اقْذِ فِیهِ فِی التَّابُوتِ» (آن را در صندوق بگذار) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس وواهمه دل از او بردار، وشجاعانه در صندوقش بگذار وبه شط نیل افکن وترس ووحشتی به خود راه مده.

ص: 499

کلمه «تابوت» به معنى صندوق چوبى وبه خلاف آنچه بعضى مى پندارند، هميشه به معنى صندوقى كه مردگان را در آن مى نهند نيست، بلكه مفهوم وسيعى دارد كه گاه به صندوق هاى ديگر نيز گفته مى شود همان گونه كه در داستان طالوت وجالوت در آيه 248 سوره بقره خوانديم.

سپس اضافه مى كند: «تا دريا آن را به ساحل افكنَد ودشمن من ودشمن او آن را برگيرد» ودر دامان خود پرورش دهد (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِى وَ عَدُوٌّ لَهُ).

جالب اينكه كلمه «عَدوّ» در اينجا تكرار شده، واين در حقيقت تأكيدى است بر دشمنى فرعون نسبت به خداوند وموسى وبنى اسرائيل؛ اشاره به اينكه كسى كه تا اين حد در دشمنى وعداوت پاى مى فشرد، عاقبت خدمت وپرورش موسى عليه السلام را برعهده گرفت، تا بشر خاكى بداند نه تنها قادر نيست با فرمان خدا به مبارزه برخيزد، بلكه خدا دشمن او را با دست خودش ودر دامانش پرورش خواهد داد.

وهنگامى كه او نابودى گردنكشان ستمگر را اراده كند آنها را با دست خودشان نابود مى كند، وبا آتشى كه خودشان برافروخته اند مى سوزاند؛ چه قدرت عجيبى دارد.

واز آنجا كه موسى عليه السلام بايد در اين راه پرنشيب وفراز كه در پيش دارد در يک سپر حفاظتى قرار گيرد، خداوند پرتوى از محبّت خود را بر او مى افكند آن چنان كه هر كس وى را ببيند دلباخته او مى شود. نه تنها به كشتن او راضى نخواهد بود كه راضى نمى شود مويى از سرش كم شود، چنانكه قرآن در ادامه آيات مى گويد: «ومن محبّتى از خودم بر تو افكندم» (وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْکَ مَحَبَّةً مِنِّى).

چه سپر عجيبى! كاملاً نامرئى است، امّا از فولاد وآهن محكم تر.

مى گويند: قابله موسى از فرعونيان بود وتصميم داشت تولّد او را به دستگاه جبّار فرعون گزارش بدهد، امّا نخستين بار كه چشمش در چشم نوزاد افتاد گويى برقى از چشم او جستن كرد، اعماق قلب قابله را روشن ساخت ورشته محبّت او را در گردنش افكند، وهر فكر بدى را از مغز او دور ساخت.

در این زمینه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که موسی علیه السلام متولّد شد ومادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید. قابله پرسید چرا این گونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می ترسم که سر پسرم را ببُرند. قابله گفت: هرگز چنین

ص: 500

ترسی به خود راه مده: «وَ کانَ مُوسی لا یَراهُ أحَدٌ إلّا أحَبَّهُ؛ موسی چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت».(1)

وهمین سپر محبّت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.

در پایان این آیه می فرماید: هدف این بود «تا در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» (وَ لِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی).

بدون شک ذرّه ای در آسمان وزمین از علم خدا پنهان نیست وهمه در پیشگاه او حاضرند، امّا این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصّی است که خدا نسبت به موسی وتربیت او داشت.

بعضی از مفسّران جمله «وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی» را محدود به مسأله دوران شیرخواری موسی علیه السلام ومانند آن دانسته اند، ولی پیداست که این جمله معنی وسیعی دارد وهرگونه پرورش، تربیت وساخته شدن موسی علیه السلام را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاصّ پروردگار شامل می شود.

از قراین موجود در این آیات وآیات مشابه آن در قرآن مجید، وآنچه در روایات وتواریخ آمده به خوبی استفاده می شود که مادر موسی علیه السلام سرانجام با وحشت ونگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به نیل افکند. امواج نیل آن را بر دوش خود حمل کرد ومادر که منظره را می دید در تب وتاب فرو رفت. امّا خداوند به دل او الهام کرد که اندوه وغمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو بازمی گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه ای از شطّ نیل ساخته شده بود واحتمالاً شعبه ای از این شطّ عظیم از درون کاخش می گذشت. امواج آب، صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون وهمسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند. ناگهان این صندوق مرموز توجّه آنها را به خود جلب کرد. به مأموران دستور داد صندوق را از آب بگیرند. هنگامی که درِ صندوق گشوده شد با کمال تعجّب، نوزاد زیبایی را در آن دیدند. چیزی که شاید حتّی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجّه شد این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است ودستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که نازا بود،

1- نور الثقلين، ج 3، ص 378.

سخت به کودک دل بست وشعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد و او را مجذوب وفریفته خود ساخت.

دست به دامن فرعون زد ودر حالی که از این کودک به نور چشمان (قرّه عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتن او صرف نظر کند. حتّی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش ومایه امید آینده شان او را در دامان خود پرورش دهند. سرانجام با اصرار موفّق شد سخن خود را به کرسی بنشاند.

از سوی دیگر، کودک گرسنه شده وشیر می خواهد. گریه می کند واشک می ریزد، گریه واشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه درآورد. چاره ای نبود جز اینکه مأموران هر چه زودتر به جست وجوی دایه ای بروند. هر دایه ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت زیرا خدا مقدّر کرده بود فقط به مادرش برگردد. مأموران باز به جست وجو برخاستند ودربه در به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیّه داستان را از آیات مورد بحث می خوانیم: آری، ما مقدّر کرده بودیم که دربرابردیدگان علم ماپرورش یابی «درآن هنگام که خواهرت (درنزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت» او به دستور مادر، مراقب اوضاع وسرنوشت تو بود (إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ).

«و (به مأموران فرعون) می گفت: آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند» و دایه خوبی برای او خواهد بود؟ (فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی مَنْ یَکْفُلُهُ).

وشاید اضافه کرد: این زن، شیر پاکی دارد که مطمئن هستم نوزاد آن را می پذیرد.

مأموران خوشحال شدند وبه امید اینکه شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند. خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس وبیگانه نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد. مادر نیز بی آنکه خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق وامید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد. کودک را در دامان او نهادند. کودک که بوی مادر را شنید، بویی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین در برگرفت وبا عشق وعلاقه بسیار مشغول نوشیدن

شیر شد. غریو شادی از حاضران برخاست وآثار خشنودی وشوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد.

بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجّب کرد گفت: تو کیستی که این نوزاد، شیر تو را پذیرفت در حالی که دیگران را همه رد کرد؟

ص: 502

مادر گفت: من زنی پاکیزه بوی وپاک شیرم وهیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند.

به هر حال، فرعون کودک را به او سپرد وهمسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ وحراست او کرد، ودستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.

اینجاست که قرآن می گوید: «پس تو را به مادرت بازگرداندیم تا چشمش به تو روشن شود واندوهگین نگردد» (فَرَجَعْنَاکَ إِلَی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَ لاَ تَحْزَنَ).

وبتواند با آسودگی خاطر واطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی طبیعی است نوزادی که فرزندخوانده فرعون ومورد علاقه شدید همسر اوست باید در فاصله های کوتاه به نظر آنها برسد.

سال ها گذشت وموسی در میان هاله ای از لطف ومحبّت خداوند ومحیطی امن وامان پرورش یافت. رفته رفته به صورت نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می کرد، دو تن را در برابر خود به جنگ ونزاع مشغول دید: یکی از بنی اسرائیل ودیگری از قبطیان (مصریان وهواخواهان فرعون). از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار وآزار قبطیان ستمگر بودند، موسی به کمک مظلوم که ازبنی اسرائیل بودشتافت وبرای دفاع ازاومشتی محکم برپیکرمردقبطی واردآورد، امّا این دفاع از مظلوم به جای باریکی رسید وهمان یک مشت کار قبطی را ساخت.

موسی از این ماجرا ناراحت شد، چرا که مأموران فرعون سرانجام متوجّه شدند این قتل به دست چه کسی واقع شده، وشدیداً به تعقیب او برخاستند.

امّا موسی علیه السلام طبق توصیه بعضی از دوستانش مخفیانه از مصر بیرون آمد وبه سوی مدین شتافت ودر آنجا محیطی امن وامان در کنار

شعیب پیامبر که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد.

اینجاست که قرآن می گوید: «و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی (ودر اندوه فرو رفتی)، امّا ما تو را از اندوه نجات دادیم» (وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ).

وپس از آن «بارها تو را آزمودیم» (وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً).

«پس از آن، سالیانی در میان مردم مدین توقّف کردی» (فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ).

وبعد از پیمودن این راه طولانی وآمادگی روحی وجسمی وبیرون آمدن از کوره

حوادث با سرافرازی وپیروزی، «سپس در زمان مقدّر (برای دریافت فرمان رسالت) به اینجا آمدی، ای موسی» (ثُمَّ جِئْتَ عَلَی قَدَرٍ یَا مُوسَی).

کلمه «قَدَر» به گفته بسیاری از مفسّران، به معنی زمانی است که مقدّر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی مقدار گرفته اند، همان گونه که در بعضی از آیات قرآن نیز به همین معنی آمده است.(1)

طبق این تفسیر، معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی، بعد از این فراز ونشیب ها، امتحانات گوناگون وزندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون شعیب پرورش یافتی. سرانجام دارای قدر ومقام وشخصیّتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی (ر.ک: ج 13، ص 221 - 230).

مریم آیتی برای جهانیان

اشاره

(وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِنْ رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَةً لِلْعَالَمِینَ)

و (به یاد آور) زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او وپسرش [مسیح] را نشانه (ومعجزه) بزرگی برای جهانیان قرار دادیم. (سوره انبیاء، آیه 91)

تفسیر: مریم علیها السلام بانوی پاکدامن

در این آیه به مقام مریم، عظمت واحترام او وفرزندش حضرت مسیح علیه السلام اشاره شده است.

ذکر مریم در ردیف بحث های مربوط به پیامبران بزرگ، یا به خاطر فرزند او حضرت عیسی است که تولّدش از جهاتی شبیه به تولّد یحیی از زکریّا بود، زیرا هر دو بعد از یأس مادر متولّد شدند که شرح آن را در ذیل آیات آغاز سوره مریم آوردیم.(2)

و یا به خاطر آن است که روشن سازد عظمت مقام، ویژه مردان بزرگ نیست بلکه

1- سوره حجر، آیه 21.
2- به تفسیر آیات نخستین سوره «مریم» در همین ج مراجعه شود.

زنان بزرگی هم بوده اند که تاریخشان نشانه عظمتشان، الگو واسوه ای برای زنان جهان بوده اند.

می گوید: «و به یاد آور زنی را که دامان خود را از هرگونه آلودگی پاک نگه داشت» (وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا).

«و ما از روح خود در او دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِیهَا مِنْ رُوحِنَا).

«و او و فرزندش [مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم» (جَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَهً لِلْعَالَمِینَ).

نکته ها:

1. «فَرج» از نظر لغت در اصل به معنی فاصله وشکاف است وبه عنوان کنایه در مورد عضو تناسلی به کار رفته است، امّا از آنجا که در فارسی به کنایی بودن آن توجّه نمی شود، گاه این پرسش پیش می آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاصّ انسان است در قرآن آمده در حالی که توجّه به کنایه بودن آن مشکل را حل می کند؟

وبه عبارت روشن تر، اگر بخواهیم معنای کنایی آن را در فارسی بیان کنیم، معادل جمله «أحصَنَت فَرجَها» در فارسی این است که «دامان خود را پاک نگاه داشت» آیا این تعبیر در فارسی زننده است؟

بلکه به عقیده بعضی، در لغت عرب الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد

یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد اصلاً وجود ندارد، هر چه هست جنبه

کنایه دارد؛ مثلاً در مورد آمیزش جنسی الفاظی از قبیل لمس کردن(1) ، پوشانیدن

(غشیان)(2) ، به سراغ همسر رفتن(3) در آیات مختلف به کار رفته که همه آنها جنبه کنایی

دارد، ولی گاه ترجمه کنندگان فارسی زبان به معنای کنایی آنها بی توجّه هستند وبه جای معادل این معانی کنایی، کلمات صریح فارسی می گذارند

واین مایه تعجّب وسؤال می شود.

ص: 505

1- سوره بقره، آیه 236.
2- سوره اعراف، آیه 189.
3- سوره بقره، آیه 222.

به هر حال در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده، حتماً باید به معنی اصلی وریشه ای آنها توجّه کرد تا جنبه کنایی بودنش مشخّص وهرگونه ابهام برطرف گردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که ظاهر آیه فوق می گوید: مریم دامان خود را از هر گونه آلودگی به بی عفّتی حفظ کرد.

ولی بعضی از مفسّران این احتمال را در معنی آیه داده اند که او از هرگونه تماس با مردان (چه از حلال وچه از حرام) خودداری کرد(1) همان گونه که در آیه 20 سوره مریم

می فرماید: (وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا): «هیچ گاه مردی با من تماس پیدا نکرده ومن زن آلوده ای نبوده ام».

درحقیقت این مقدّمه ای است برای اثبات تولّداعجازآمیزعیسی علیه السلام وآیه بودن او.

2. منظور از «روحِنا» (روح ما) چنان که قبلاً نیز گفته ایم، اشاره به یک روح

باعظمت ومتعالی است وبه اصطلاح این گونه اضافه، اضافه تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می کنیم، مانند «بیت اللّه» (خانه خدا) و«شهر اللّه» (ماه خدا).

3. آیه فوق می گوید: مریم وفرزندش را آیه ونشانه ای برای جهانیان قرار دادیم، نمی گوید دو آیه ونشانه، زیرا آن چنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک ناپذیر محسوب می شدند. تولّد فرزندی بدون پدر، همان اندازه اعجازآمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، ونیز معجزات عیسی علیه السلام در طفولیّت وبزرگی، یادآور خاطره مادر اوست.

این امور که هر کدام خارق عادتی بود وبر خلاف اسباب عادی طبیعی، جملگی از این واقعیّت حکایت می کند که در ماورای سلسله اسباب، قدرتی است که هرگاه بخواهد می تواند روند آنها را دگرگون سازد.

وبه هر حال، وضع مسیح علیه السلام ومادرش مریم علیها السلام در طول تاریخ بشر بی نظیر بود، نه قبل ونه بعد از او چنین وضعی دیده نشده است.

وشاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد (ر.ک: ج13، ص 537-540).

1- تفسیر کبیر، وتفسیر فی ظلال، ذیل آیه مورد بحث.

مریم آیه ای الهی

اشاره

(وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ)

وما فرزند مریم [عیسی]ومادرش را نشانه ای قرار دادیم؛ وآنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیّت وآب روان بود جای دادیم. (سوره مؤمنون، آیه 50)

تفسیر: آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه ومختصری به حضرت مسیح علیه السلام وهمچنین مادرش مریم کرده می گوید: «ما فرزند مریم ومادرش را نشانه ای از عظمت وقدرت خود قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً).

تعبیر به «ابن مریم» به جای «عیسی» برای توجّه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر وبدون دخالت پدر، به فرمان پروردگار متولّد شد واین تولّد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

واز آنجا که این تولّد استثنایی رابطه ای با عیسی علیه السلام ورابطه ای با مادرش مریم دارد هر دو را یک آیه ونشانه می شمرد، چرا که این دو (تولّد فرزند بدون دخالت پدر وهمچنین باردار شدن مادر بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

پس از آن به بخشی از نعمت ها ومواهب بزرگی که به این مادر وفرزند عطا فرموده اشاره کرده می گوید: «ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش، امنیّت وآب جاری بود جای دادیم» (وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ).

«رَبوَه» از مادّه «ربا» به معنی زیادی وافزایش است ودر اینجا به معنی سرزمین بلند است.

«مَعین» از مادّه «معن» (بر وزن شأن) به معنی جریان آب است، بنابراین «ماء معین» به معنی آب جاری است. برخی نیز آن را از مادّه «عین» یعنی آبی که ظاهر است وبا چشم دیده می شود می دانند.(1)

1- در صورت اوّل، میم جزءِ کلمه است وبر وزن «فعیل» است ودر صورت دوم، میم زائده است وبر وزن«مفعول» است (مانند مبیع).

به هر حال این جمله اشاره سربسته ای است به محلّ امن وامان وپربرکتی که خداوند در اختیار این مادر وفرزند قرار داد، تا از شرّ دشمنان در امان باشند وبا آسودگی خاطر به انجام دادن وظایف خویش بپردازند.

امّا این محل کدام نقطه بوده است، در میان مفسّران گفت وگو بسیار است.

بعضی آن را ناصره (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح علیه السلام می دانند، چرا که به هنگام تولّدش گروهی از دشمنان که خبر تولّد او وآینده وی را اجمالاً دریافته بودند درصدد نابودیش برآمدند، امّا خدا او را در آن محلّ امن وامان وپرنعمتی

حفظ کرد.

بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می دانند، چرا که عیسی علیه السلام ومادرش مریم مدّتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند.

بعضی دیگر آن را به سرزمین دمشق وبعضی سرزمین رمله (یکی از شهرهای شمال شرقی بیت المقدس) تفسیر کرده اند، چرا که مسیح ومادرش در هر یک از این مناطق قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محلّ تولّد مسیح علیه السلام در بیابان بیت المقدس باشد، جایی که خداوند آن را محلّ امنی برای این مادر وفرزند قرار داد، وآب گوارادرآن جاری ساخت،وازدرخت خشکیده خرمابه اوروزی مرحمت کرد.

ودر هر صورت، آیه دلیلی است بر حمایت مستمر ودائم خداوند نسبت به رسولان خود وکسانی که از آنها حمایت می کردند، ونشان می دهد که اگر تمام تیغ های جهان از جا حرکت کنند، تا رگی را ببُرند تا خدا نخواهد توانایی نخواهند داشت، وهرگز تنهایی ویاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد (ر.ک: ج 14، ص 273 - 275).

مادر موسی و همسر فرعون

اشاره

(وَأَوْحَيْنَا إِلَى أمِّ مُوسَى أنْ أرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلاَ تَخَافِى وَلاَ تَحْزَنِى إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ * وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّى وَلَكَ لاَ تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ)

ص: 508

ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم» ! * (هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون وهامان ولشکریانشان خطاکار بودند. * همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم» ! و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش می پرورانند!).

(سوره قصص، آیات 7-9)

تفسیر: در آغوش فرعون!

از اینجا قرآن مجید، برای ترسیم نمونه زنده ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران، وارد شرح داستان «موسی و فرعون» می شود، و مخصوصاً به بخش هائی می پردازد که موسی علیه السلام را در ضعیف ترین حالات، و فرعون را در نیرومندترین شرایط نشان می دهد، تا پیروزی مشیه اللّه را، بر اراده جباران، به عالی ترین وجه مجسم نماید.

نخست می گوید: «ما به مادر موسی وحی فرستادیم (و الهام کردیم) که موسی را شیر ده، و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا بیفکن» ! (وَأَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ).

«و ترس و اندوهی به خود راه مده» (وَلاَ تَخَافِی وَلاَ تَحْزَنِی).

«چرا که ما قطعاً او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار خواهیم داد» (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ).

این آیه کوتاه، مشتمل بر دو امر، و دو نهی، و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پر ماجرا که فشرده اش چنین است:

دستگاه فرعون، برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی اسرائیل تربیت داده بود، و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند.

در این میان، یکی از این قابله ها با مادر موسی علیه السلام دوستی داشت (حمل موسی

ص: 509

مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد،تولدنوزادنزدیک شده،به سراغ قابله دوستش فرستاد و گفت: «ماجرای من چنین است، فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم».

هنگامی که موسی علیه السلام تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد، و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست، و تمام زوایای دلش را روشن ساخت.

زن قابله، رو به مادر موسی علیه السلام کرد و گفت: «من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم، تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (ومن جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم! حتی راضی نیستم موئی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می کنم دشمن نهائی ما سرانجام او باشد» !.

قابله، از خانه مادر موسی علیه السلام بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت، او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی علیه السلام ماجرا را به مادر خبر داد مادر دست پاچه شد، آنچنان که نمی دانست چه کند؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت، مامورین وارد شدند، در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!، تحقیقات را از مادر موسی علیه السلام شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می کرد؟ گفت: او دوست من است برای دیدار آمده بود، مأمورین مأیوس شدند وبیرون رفتند.

مادر موسی علیه السلام به هوش آمد و به خواهر موسی علیه السلام گفت: نوزاد کجا است؟

او اظهار بی اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است (همان خدائی که آتش نمرودی را برای ابراهیم علیه السلام سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد.

اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند، و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود.

در اینجا یک الهام الهی، قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهراً او را به کار خطرناکی دعوت می کند، ولی با این حال از آن احساس آرامش می نماید.

این یک مأموریت الهی است، که به هر حال باید انجام شود، و تصمیم گرفت به این الهام لباس عمل بپوشاند، و نوزاد خویش را به «نیل» بسپارد !.

به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که نیز او از قبطیان و فرعونیان بود !) از او درخواست کرد، صندوق کوچکی برای او بسازد.

نجار گفت: با این اوصاف که می گوئی صندوق را برای چه می خواهی؟ ! مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که: من از بنی اسرائیلم، نوزاد پسری دارم، و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم.

اما نجار قبطی، تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علائم مطلب را بازگو کند، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند او را زدند و بیرون کردند.

هنگامی که بیرون آمد حال عادی خود را باز یافت، این ماجرا تکرار شد، و در نتیجه فهمید در اینجا یک سر الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی علیه السلام تحویل داد.

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم «مصر» در خواب، هوا کمی روشن شده بود، مادر، نوزاد خود را همراه صندوق، به کنار «نیل» آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت، و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند، گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

امواج خروشان «نیل» صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود، در یک لحظه، احساس کرد، قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد !.

هیچ کس نمی تواند دقیقاً حالت این مادر را در آن لحظات حساس ترسیم کند، ولی آن شاعره فارسی زبان، تا حدودی این صحنه را در اشعار زیبا و با روحش مجسم ساخته است، می گوید:

مادر موسی چو موسی را به نیل ! در فکند از گفته ربّ جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت: کای فرزند خرد بی گناه !

ص: 511

گر فراموشت کند لطف خدای چون رهی زین کشتی بی ناخدای !

وحی آمد، کاین چه فکر باطل است ! رهرو ما اینک اندر منزل است !

ما گرفتیم، آنچه را انداختی ! دست حق را دیدی و نشناختی !

سطح آب از گاهوارش خوش تراست دایه اش سیلاب و موجش مادراست !

رودها از خود نه طغیان می کنند آنچه می گوئیم ما، آن می کنند !

ما به دریا حکم طوفان می دهیم ما به سیل و موج، فرمان می دهیم !

نقش هستی، نقشی از ایوان ماست خاک و باد و آب، سرگردان ماست

به، که برگردی، به ما بسپاریش کی تو از ما دوست تر می داریش؟ !(1)

اینها همه از یکسو

اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر؟ در اخبار، آمده: فرعون دختری داشت و تنها فرزندش همو بود، او از بیماری شدیدی رنج می برد، دست به دامن اطباء زد نتیجه ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند: ای فرعون ما پیش بینی می کنیم از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می یابد !

«فرعون» و همسرش «آسیه» در انتظار چنین ماجرائی بودند که، ناگهان روزی صندوقچه ای را که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد، دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند، و آن را از آب بگیرند، تا در آن چه باشد؟

صندوق مرموز، در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانستند، در آن را بگشایند، آری می بایست در صندوق نجات موسی علیه السلام بدست خود فرعون گشوده شود، وگشوده شد ! هنگامی که چشم همسر «فرعون» به چشم کودک افتاد، برقی از آن جستن کرد و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی - مخصوصاً همسر فرعون - مهر او را به دل گرفتند، و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت».

اکنون به قرآن باز می گردیم و خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

قرآن می گوید: «خاندان فرعون، موسی را (از روی امواج نیل) بر گرفتند تا دشمن

1- دیوان «پروین اعتصامی».

آنان و مایه اندوهشان گردد»! (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّآ وَحَزَناَ).

«الْتَقَطَ» از ماده «الْتِقاط» در اصل، به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است، و این که به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند، «لقطه» می گویند نیز، به همین جهت است.

بدیهی است، فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون، می خواستند نور چشمی برای خود برگزینند.

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد، و به اصطلاح علمای ادب «لام» در اینجا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است، که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند، وادار می کند، همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند!.

ضمناً تعبیر به «آل فرعون» نشان می دهد که، نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب شرکت کردند و این شاهد آن است که چنین انتظاری راداشتند.

و در پایان آیه، اضافه می کند: «مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند» (إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا کَانُوا خَاطِئِینَ).

آنها، در همه چیز خطاکار بودند، چه خطائی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده، پایه های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟

وچه خطائی از این روشن تر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم اللّه را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیرید و این دشمنتان را پرورش دهید و بزرگ کنید!.(1)

از آیه بعد استفاده می شود که مشاجره و درگیری میان فرعون و همسرش، واحتمالاً بعضی از اطرافیان آنها، بر سر این نوزاد درگرفته بود، چرا که قرآن می گوید:

1- «راغب» در« مفردات» می گوید: فرق «خاطی» و« مخطی» این است: خاطی به کسی می گویند که دست بهکاری می زند که به خوبی از عهده آن بر نمی آید، و راه« خطا» طی می کند، اما مخطی به کسی می گویند کهدست به کاری می زند که خوب از عهده آن بر می آید اما اتفاقاً خطا می کند و خراب می نماید.

«همسر فرعون گفت: این نور چشم من و تو است، او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر انتخاب کنیم» ! (وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّی وَلَکَ لاَ تَقْتُلُوهُ عَسَی أَنْ يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً).

به نظر می رسد، فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر- از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج «نیل»- دریافته بود، که این نوزاد از بنی اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد، بر روح او سایه افکند، و خواهان اجرای قانون جنایت بارش، درباره نوزادان بنی اسرائیل، در این مورد شد!.

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز، فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند: دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود؟ !

اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش های خانوادگی غالباً پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد؟

و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز، به آن افزوده شود، دلیل پیروزی «آسیه» در این درگیری روشن تر خواهد شد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی در پایان آیه می گوید: «آنها نمی دانستند چه می کنند» «وَ هُمْ لايَشْعُرُونَ».

آری، آنها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند، بر این قرار گرفته است که، این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد، و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست! (ر.ک: ج 16، ص 34- 42).

امداد الهی به مادر موسی

اشاره

(وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَی فَارِغاً إِنْ کَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْلاَ أَنْ رَّبَطْنَا عَلَی قَلْبِهَا لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لاَيَشْعُرُونَ * وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی أَهْلِ بَيْتٍ

يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ * فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ)

(سرانجام) قلب مادر موسى از همه چيز (جز ياد فرزندش) تهى گشت؛ و اگر دل او را (به وسيله ايمان و اميد) محكم نكرده بوديم، نزديک بود مطلب را افشا كند. * و (مادر موسى) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پى گيرى كن!» او نيز از دور ماجرا را مشاهده كرد در حالى كه آنان بى خبر بودند. * ما همه زنان شيرده را از پيش بر او حرام كرديم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)؛ و خواهرش (به مأموران فرعون) گفت: «آيا شما را به خانواده اى راهنمائى كنم كه مى توانند اين نوزاد را براى شما كفالت كنند و خيرخواه او باشند»؟! * ما او را به مادرش بازگردانديم تا چشمش روشن شود و غمگين نباشد و بداند كه وعده الهى حق است؛ ولى بيشتر آنان نمى دانند! (سوره قصص، آيات 10-13)

تفسير: بازگشت موسى به آغوش مادر

در اين آيات، «صحنه ديگرى» از اين داستان مجسم شده است:

مادر موسى عليه السلام فرزندش را، به ترتيبى كه قبلاً گفتيم، به امواج نيل سپرد، اما بعد از اين ماجرا، طوفانى شديد در قلب او وزيدن گرفت، جاى خالى نوزاد كه تمام قلبش را پر كرده بود، كاملاً محسوس بود.

نزديک بود فرياد كشد، و اسرار درون دل خود را برون افكند.

نزديک بود نعره زند، و از جدائى فرزند ناله سر دهد.

اما لطف الهى، به سراغ او آمد، و چنانكه قرآن گويد: «قلب مادر موسى از همه چيز، جز ياد فرزندش تهى گشت، و اگر ما قلب او را با نور ايمان و اميد محكم نكرده بوديم، نزديک بود اين مطلب را افشا كند» (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِى بِهِ لَوْلاَ أَنْ رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

«فارِغ» به معنى خالى است، و در اينجا منظور، خالى از همه چيز، جز از ياد موسى عليه السلام است، هر چند بعضى از مفسران آن را به معنى خالى بودن از غم و اندوه گرفته اند، و يا خالى از الهام و مژده اى كه قبلاً

به او داده شده بود، ولی با توجه به جمله ها، این تفسیرها صحیح به نظر نمی رسد.

ص: 515

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید، و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند، فریاد کشد، و اسرار درون دل را فاش سازد.

اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می بخشد، که به وعده الهی ایمان داشته باشد، و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او باز می گردد و پیامبر می شود !

«رَبَطْنا» از ماده «رَبْط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جائی است تا مطمئناً در جای خود محفوظ بماند، و لذا محل این گونه حیوانات را «رباط» می گویند، و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده ومنظور از «ربط قلب» در اینجا، تقویت دل این مادر است، تا ایمان به وحی الهی آورد واین حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر، بر اثر این لطف پروردگار، آرامش خود را بازیافت، ولی می خواهد از سرنوشت فرزندش با خبر شود، لذا «به خواهر موسی سفارش کرد که وضع حال او را پی گیری کن» (وَقَالَتْ لِاُخْتِهِ قُصِّيهِ).

«قُصِّيه» از ماده «قَصّ» (بر وزن نَصّ) به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که «قصّه» را «قصّه» می گویند، به خاطر این است که پی گیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می شود.

خواهر موسی علیه السلام ، دستور مادر را انجام داد، و از فاصله قابل ملاحظه ای، به جستجو پرداخت «و او را از دور دید که صندوق نجاتش را فرعونیان از آب می گیرند، و موسی را از صندوق بیرون آورده در آغوش دارند» (فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ).

«اما آنها از وضع این خواهر بی خبر بودند» (وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ).

بعضی گفته اند: خدمتکاران مخصوص فرعون، کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند، تا دایه ای برای او جستجو کنند، و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر خود را دید.

ولی تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد، بنابراین، بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش، خواهر از فاصله دور در کنار نیل ماجرا را زیر نظر داشت، و با چشم

ص: 516

خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند، و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد رهائی یافت.

برای جمله (هُمْ لاَ یَشْعُرُونَ) تفسیرهای دیگری نیز شده: مرحوم «طبرسی» مخصوصاً این احتمال را بعید نمی داند، که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا درباره فرعون، برای اشاره به این حقیقت باشد، او که تا این اندازه از مسائل بی خبر بود، چگونه دعوی الوهیت می کرد؟ چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟

به هر حال اراده خداوند، به این تعلق گرفته بود، که این نوزاد به مادرش به زودی برگردد و قلب او را آرام بخشد، لذا می فرماید: «ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم» (وَحَرَّمْنَا عَلَیْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ).(1)

طبیعی است نوزاد شیرخوار، چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، گریه می کند، بی تابی می کند، باید دایه ای برای او جستجو کرد، به خصوص که ملکه «مصر»، سخت به آن دل بسته، و چون جان شیرینش دوست می دارد !

مأموران حرکت کرده و در به در، دنبال دایه می گردند، اما عجیب این که نوزاد پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد.

شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می کند، و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گوئی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود.

کودک، لحظه به لحظه گرسنه تر و بی تاب تر می شود، پی در پی گریه می کند

و سر و صدای او در درون قصر فرعون می پیچید، و قلب ملکه را به لرزه در می آورد.

مأمورین بر تلاش خود می افزایند، ناگهان در فاصله نه چندان دور، به دختری برخورد می کنند، که «می گوید: من خانواده ای را می شناسم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند، و خیرخواه او هستند آیا می خواهید

شما را راهنمائی کنم»؟ (فَقَالَتْ هَلْ أدُلّکُمْ عَلَی أهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلَونَهُ لَکُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ).

ص: 517

1- «مراضع»، جمع «مرضع» (بر وزن مُخْبِر) به معنی زن شیرده است، بعضی نیز آن را جمع «مَرْضَع» (بر وزنمَکْتَب) به معنی محل شیردادن یعنی پستان، دانسته اند. این احتمال نیز داده شده که مصدر میمی و بهمعنی «رِضاع» (شیر دادن) بوده باشد ولی معنی اول مناسب تر است.

من زنی از بنی اسرائیل را می شناسم که پستانی پر شیر، و قلبی پر محبت دارد، او نوزاد خود را از دست داده، و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد.

مأمورین، خوشحال شدند، و مادر موسی علیه السلام را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد، و از شیره جان مادر، جان تازه ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم ها جستن کرد، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال تر بودند، همسر فرعون نیز نمی توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند.

شاید به دایه گفتند: «تو کجا بودی که این همه ما به دنبالت گردش کردیم، کاش زودتر می آمدی! آفرین بر تو و بر شیر مشکل گشای تو» !

در بعضی از روایات، آمده است: وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، «هامان» وزیر «فرعون» گفت: «من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی! چرا در میان این همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت»؟ گفت: «ای پادشاه! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم، و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است» ! حاضران این سخن را تصدیق کردند، و هر کدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند !(1)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند» !

بعضی گفته اند: این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی علیه السلام ، به خاطر این بود که خدا نمی خواست از شیرهائی که آلوده به حرام، آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غصب حقوق دیگران است، این پیامبر پاک بنوشد، او باید از شیر پاکی همچون شیرمادرش،تغذیه کند،تابتواندبرضدناپاکی هاقیام کند،وباناپاکان بستیزد.

وبه این ترتیب «ما موسی را به مادرش بازگرداندیم، تا چشمش روشن شود وغم واندوهی در دل او باقی نماند، و بداند وعده الهی حق است اگر چه اکثر مردم نمی دانند» (فَرَدَدْنَاهُ إِلَی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَیَعْلَمُونَ).(2)

1- تفسیر فخر رازی، ج 24، ص 231.

2- درباره ریشه لغوی «تَقَرَّ عَیْنُها» در جلد پانزدهم تفسیر نمونه ذیل آیه 74 سوره فرقان مشروحاًبحث کرده ایم.

در اینجا سوالی مطرح است، و آن این که: آیا فرعونیان موسی علیه السلام را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز، یا گاه به گاه، کودک را به دربار فرعون بیاورد، تا ملکه «مصر» دیداری از او تازه کند؟ و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال نداریم، اما احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد، یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت، و میان این دو در رفت و آمد بود؟

بعضی گفته اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به «فرعون» و همسرش «آسیه» سپرد، و موسی علیه السلام در دامن آن دو، و با دست آن دو پرورش یافت، و در اینجا داستان های دیگری از کارهای کودکانه، اما پر معنی موسی علیه السلام نسبت به فرعون نقل کرده اند، که ذکر همه آنها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی علیه السلام به نبوت، به او گفت: (أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیداً وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ) «آیا تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم؟ و سال هائی از عمرت را در میان ما نبودی»؟(1) نشان می دهد که موسی علیه السلام مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده، و سال هائی

در آنجا درنگ نموده است.

از تفسیر «علی بن ابراهیم» چنین استفاده می شود که، موسی علیه السلام با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد، که با نزاع دو نفر، یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود (که شرح آن در آیات آینده می آید) روبرو گشت(2) (ر.ک: ج 16، ص 43 - 49).

دختران شعیب

اشاره

(وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّهً مِّنَ النَّاس یَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ

1- شعراء، آیه 18.
2- تفسیر علی بن ابراهیم، ج 12، ص 137؛ طبق نقل تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 117.

امْرَأتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لاَ نَسْقِی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ * فَسَقَی لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ

خَیْرٍ فَقِیرٌ * فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قَالَ لاَ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ)

و هنگامی که به (چاه) آب «مدین» رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟ * گفتند: «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیر مرد کهنسالی است». * موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: * «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم»! * ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، و گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی»!

(سوره قصص، آیات 23-25)

تفسیر:

«هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می کنند» (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّهً مِّنَ النَّاسِ یَسْقُونَ).

«و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند، اما به چاه نزدیک نمی شوند» (وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأتَیْنِ تَذُودَانِ).(1)

وضع این دختران با عفت، که در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آنها نمی رسد، ویک مشت شبان گردن کلفت، تنها در فکر گوسفندان خویشند، و نوبت به دیگری

1- «تَذُودان» از ماده «ذود» (بر وزن زرد) به معنی منع كردن و جلوگيری نمودن است، آنها مراقب بودند كهگوسفندانشان متفرق يا آميخته با گوسفندان ديگر نشود.

نمی دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد «گفت: کار شما چیست»؟! (قَالَ مَا خَطْبُکُمَا).(1)

چرا پیش نمی روید و گوسفندان را سیراب نمی کنید؟

برای موسی علیه السلام این تبعیض و ظلم و ستم، این بی عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان، که در پیشانی شهر «مدین» به چشم می خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود، و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی توانست راه و رسم خود را ترک گوید، و در برابر بی عدالتی ها سکوت کند.

دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی کنیم، تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقیمانده آب استفاده می کنیم (قَالَتَا لاَ نَسْقِی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعَاءُ).(2)

و برای این که این سوال برای موسی علیه السلام بی جواب نماند که چرا باید پدر این دختران عفیف آنها را به دنبال این کار بفرستد؟ افزودند: «پدر ما پیرمرد کهنسالی است» پیرمردی شکسته و سالخورده، (وَأَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ).

نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد، و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد، و برای این که سربار مردم نباشیم چاره ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

موسی علیه السلام از شنیدن این سخن، سخت ناراحت شد، چه بی انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند، و کمترین حمایتی از ضعیف نمی کنند؟!

جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می گویند: چندین نفر می بایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش، یک تنه آن را از چاه بیرون آورد، و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد» (فَسَقَی لَهُمَا).

می گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت: «شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی اندیشید»؟ جمعیت کنار رفتند و

دلو را به او

1- «خَطْب» به معنی کار و مقصود و منظور است.
2- «يُصْدِرَ» از ماده «صدر» به معنی خارج شدن از آبگاه است، و «رِعاء» جمع «راعی» به معنی چوپان است.

دادند و گفتند: «بسم اللَّه» ! اگر می توانی آب بکش، چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید، آنها موسی علیه السلام را تنها گذاردند، ولی موسی علیه السلام با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد، و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد.

«سپس به سایه، روی آورد، و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم» (ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ).

آری، او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر، غریب و تنها بود، و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال، بی تابی نمی کند، آن قدر مودب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحاً نمی گوید: خدایا چنین و چنان کن، بلکه می گوید: «هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی، تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به لطف پروردگار وامی گذارد.

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمائی می کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟

یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت ضعیف ناشناخته ای کشیدن، فصل تازه ای در زندگانی موسی علیه السلام می گشاید، و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد و گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می گذارد.

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت، و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد، و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند، تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی به تو بدهد» ! (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا).

برق امیدی در دل او جستن کرد، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است، و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون

پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گران بهائی!

آری، آن پیرمرد کسی جز «شعیب» علیه السلام پیامبرِ خدا نبود، که سالیان دراز، مردم را در

این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می شود، و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد، تصمیم می گیرد: دین خود را به این جوان ناشناس، هر که باشد، ادا کند.

موسی، حرکت کرد و به سوی خانه «شعیب» علیه السلام آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمائی، از پیش رو حرکت می کرد و موسی علیه السلام از پشت سرش، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی علیه السلام اجازه نمی داد چنین شود، به دختر گفت: «من از جلو می روم بر سر دو راهی ها و چند راهی ها مرا راهنمائی کن»(1) (ر.ک: ج 16، ص 66 - 71).

ادامه قصه دختران شعیب

اشاره

(قَالَتْ إِحْدَاهُمَا یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الأْمِینُ * قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ * قَالَ ذَلِکَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ أَیَّمَا الأْجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلاَ عُدْوَانَ عَلَیَّ وَاللهُ عَلَی مَا نَقُولُ وَکِیلٌ)

یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کس است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)! * (شعیب) گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء اللّه مرا از صالحان خواهی یافت»! * (موسی) گفت: « (مانعی ندارد،) این قراردادی میان من و تو باشد؛ البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است»! (سوره قصص، آیات 26-28)

1- تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیات مورد بحث.

موسی علیه السلام به خانه «شعیب» علیه السلام آمد، خانه ای ساده و روستائی، خانه ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آنکه سرگذشت خود را برای «شعیب» علیه السلام بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پر معنی، به پدر پیشنهاد استخدام موسی علیه السلام برای نگهداری گوسفندان کرد، «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، آن فرد است که قوی وامین باشد» او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ).

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مودبانه وحساب شده سخن بگوید، و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ، حق سخن را

ادا کند.

این دختر، از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار؟

با این که نخستین بار که او را دیده بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست.

پاسخ این سوال، معلوم است: قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان، و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود، وامانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه «شعیب» علیه السلام راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه برود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابه جا کند.(1)

به علاوه، از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای «شعیب» علیه السلام نقل کرد نیز، قدرت او در مبارزه با «قبطیان» روشن می شد، و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد، و روی خوش نشان نداد.

در اینجا، «شعیب» علیه السلام از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی علیه السلام نموده چنین «گفت: من می خواهم یکی از این دو

دخترم را به همسری تو در آورم به این

ص: 524

1- همین مضمون در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم، ج 2، ص 138 نقل شده، آمده است که وقتی«شعیب» از دخترش سوال کرد: قوت این جوان معلوم است که دلو بزرگ را از چاه کشیده، امانتش از کجا؟گفت: برای این که حاضر نبود پشت سر زنان نگاه کند (تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 123).

شرط که هشت سال برای من کار کنی» ! (قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ).(1)

سپس افزود: «و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی کرده ای، اما بر تو واجب نیست» ! (فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ).

و به هر حال «من نمی خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم، و انشاء اللّه به زودی خواهی دید که من از صالحانم» (وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّالِحِینَ).

من به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سخت گیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.

در اطراف این پیشنهاد، ازدواج و مهریه و سایر خصوصیات آن، سوالات بسیاری مطرح است که در بحث نکاح ان شاء اللّه خواهد آمد.

موسی علیه السلام ، به عنوان موافقت و قبول این عقد «گفت: این قراردادی میان من و تو باشد» (قَالَ ذَلِکَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ).

البته، «هر کدام از این دو مدت (هشت سال یا ده سال) را انجام دهم، ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم» (أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلاَ عُدْوَانَ عَلَیَّ).

و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار، افزود: «و خدا بر آنچه ما می گوئیم شاهد و گواه است» (وَاللهُ عَلَی مَا نَقُولُ وَکِیلٌ).

و به همین سادگی موسی علیه السلام داماد «شعیب» علیه السلام شد !

2. پاسخ به چند سوال در مورد ازدواج دختر «شعیب» با موسی

گفتیم آیات فوق، سوالات فراوانی را برانگیخته است که باید جواب همه را به طور فشرده بیاوریم:

الف) آیا از نظر فقهی، صحیح است دختری که می خواهد به ازدواج کسی در آید، دقیقاً معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود: یکی از این دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم.

پاسخ: معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد، بلکه،

ص: 525

1- «حِجَجٍ» جمع« حجه» است و« حجه» به معنی یک سال است نظر به این که معمول عرب این بود که در هرسال، یک حج به جا می آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.

ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح «مقاوله» است تا بعد از موافقت موسی، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

ب) آیا می توان «مهر» را به صورت مجهول و مردد، میان کم و زیاد قرار داد؟

پاسخ: از لحن آیه، به خوبی برمی آید که مهریه واقعی، هشت سال خدمت کردن بوده است، و دو سال دیگر مطلبی بوده است، موکول به اراده و میل موسی.

ج) اصولاً، آیا می توان «کار و خدمات» را مهریه قرار داد؟ و چگونه می توان با چنین همسری هم بستر گردید، در حالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرا نرسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یک جا ندارد؟

پاسخ: هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاقات «ادله مهر» در شریعت ما نیز، هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یک جا بپردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمّه شوهر قرار گیرد و زن مالک آن شود کافی است، اصل «سلامت» و «استصحاب» نیز حکم می کند که: این شوهر، زنده می ماند و توانائی بر اداء این خدمت را دارد.

د) اصولاً چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالائی است که او را به آن خدمت بفروشند؟(1)

پاسخ: بدون شک، «شعیب» از سوی دخترش در این مسأله احراز رضایت نموده، و وکالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند، و به تعبیر دیگر، مالک اصلی در ذمه موسی، همان دختر «شعیب» بود، اما از آنجا که زندگی همه آنها به صورت مشترک ودر نهایت صفا و پاکی می گذشت، و جدائی در میان آنها وجود نداشت، (همان گونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده های قدیمی یا روستائی دیده می شود، که زندگی یک خانواده کاملاً به هم آمیخته است) این مسأله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه این که: مالک مهر تنها دختر است، نه پدر، و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

ه) مهریه دختر «شعیب»، مهریه نسبتاً سنگینی بوده؛ زیرا اگر به حساب امروز، کار

ص: 526

1- مرحوم «محقق حلی» در «شرایع» می گوید: «یَصِحُّ الْعَقْدُ عَلی مَنْفَعَهِ الْحُرِّ کَتَعْلِیْمِ الصَّنْعَهِ وَ السُّورَهِ مِنَ الْقُرآنِوَکُلِّ عَمَلٍ مُحَلَّلٍ وَ عَلی اجازَهِ الزُّوجَ نَفْسِهِ مُدَّهً مُعَیَّنَهً» - و مرحوم فقیه بزرگوار «صاحب جواهر» بعد از ذکر اینعبارت می گوید: «وِفاقاً لِلْمَشْهُور» (جواهر الکلام، ج 31، ص 4).

یک کارگر معمولی را در یک ماه و یک سال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد 8 ضرب نمائیم، مبلغ قابل ملاحظه ای می شود.

پاسخ: اولاً، این ازدواج یک ازدواج ساده نبود، بلکه مقدمه ای بود برای ماندن موسی در مکتب «شعیب»، مقدمه ای بود، برای این که موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند، و خدا می داند که در این مدت موسی چه ها از «پیر مدین» فرا گرفت.

از این گذشته، اگر موسی این مدت را برای «شعیب» کار می کرد، در عوض «شعیب» نیز تمام زندگی او و همسرش را از همین طریق تأمین می نمود، بنابراین اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم، مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند وتصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است!

3. ضمناً، از این داستان استفاده می شود، آنچه امروز در میان ما رائج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند، درست نیست: هیچ مانعی ندارد کسان دختر، شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند، پیدا کنند، و به او پیشنهاد دهند، - همان گونه که «شعیب» چنین کرد، و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

4. نام دختران «شعیب» را «صفوره» (یا صفورا) و «لیا» نوشته اند که اوّلی با موسی ازدواج کرد(1) (ر.ک: ج 16، ص 75 - 82).

فاطمه زهرا علیها السلام و آیه تطهیر

اشاره

(وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الاُْولَی وَأَقِمْنَ الصَّلاَهَ وَآتِینَ الزَّکَاهَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)

ودر خانه های خود بمانید، وهمچون دوران جاهلیّت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، ونماز را برپا دارید، وزکات بپردازید، وخدا وپیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند وکاملاً شما را پاک سازد. (سوره احزاب، آیه 33)

1- مجمع البيان، ج 7، ص 249.

تفسیر:

در پایان آیه می افزاید: «خداوند فقط می خواهد پلیدی وگناه را از شما اهل بیت دور کند وکاملاً شما را پاک سازد» (إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا).

تعبیر «اِنَّما» که معمولاً برای حصر است دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

جمله «یُریدُ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، وگرنه اراده تشریعی، وبه تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد وهمه مردم بدون استثنا به حکم شرع موظّفند از هرگونه گناه وپلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود که اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجّه به بحث هایی که در مسأله معصوم بودن انبیا وامامان داشتیم پاسخ این سخن روشن می شود، ودر اینجا به طور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویش اند، ویک نوع لیاقت ذاتی وموهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو واسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر، معصومان به خاطر تأییدات الهی واعمال پاک خویش، چنانند که در عین داشتن قدرت واختیار برای گناه کردن، به سراغ گناه نمی روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست قطعه آتشی را بردارد وبه دهان خویش بگذارد، با اینکه نه اجباری در این کار است ونه اکراهی. این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی ها ومبادی فطری وطبیعی می جوشد، بی آنکه جبر واجباری در کار باشد.

واژه «رِجس» به معنی شیء ناپاک است، خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد، یا به حکم عقل یا شرع ویا همه اینها.(1)

واینکه در بعضی از کلمات «رجس» به معنای گناه، یا شرک، یا بخل وحسد ویا اعتقاد باطل ومانند آن تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق هایی از آن است، وگرنه مفهوم این کلمه مفهومی عام وفراگیر است وهمه انواع پلیدی ها را به حکم اینکه الف ولام در اینجا به اصطلاح الف ولام جنس است شامل می شود.

1- راغب در کتاب مفردات در مادّه «رجس» معنای فوق وچهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.

«تَطهیر» به معنی پاک ساختن، ودر حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اذهاب رجس» ونفی پلیدی ها، وذکر آن به صورت مفعول مطلق در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می شود.

وامّا تعبیر «اهل البیت» به اتّفاق همه علمای اسلام ومفسّران، اشاره به اهل بیت پیامبر: است، واین چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود، زیرا «بیت» گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شده، به قرینه آیات قبل وبعد منظور از آن، بیت وخانه پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1)

امّا اینکه مقصود از اهل بیت پیامبر: در اینجا چه اشخاصی است در میان مفسّران گفت وگوست، بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند، وآیات قبل وبعد را که درباره ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید قرینه این معنی شمرده اند.

ولی با توجّه به یک مطلب این عقیده نفی می شود وآن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل وبعد آمده عموماً به صورت ضمیر جمع مؤنّث است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَالْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا) همه به صورت جمع مذکّر است، واین نشان می دهد معنای دیگری در نظر بوده است.

لذا بعضی دیگر از مفسّران از این مرحله گام فراتر نهاده وآیه را شامل همه خاندان پیامبر اعمّ از مردان وهمسران او دانسته اند.

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنّت وشیعه وارد شده معنای دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نفی می کند ومی گوید: مخاطب در آیه فوق منحصراً پنج نفرند: پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام وفاطمه علیها السلام وحسن علیه السلام وحسین علیه السلام .

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنای سوم یعنی اختصاص به «خمسه طیّبه» است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابه لای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که

شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود.

ص: 529

1- اینکه بعضی «بیت» را در اینجا اشاره به «بیت اللّه الحرام» وکعبه دانسته اند واهل آن را «متّقون» شمرده اند،بسیار با سیاق آیات نامتناسب است، زیرا در این آیات سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله وبیت او در میان است، نه بیت اللّهالحرام وهیچ قرینه ای بر آنچه گفته اند وجود ندارد.

پاسخ این سؤال را مفسّر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان چنین می گوید: این اوّلین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند امّا از موضوعات مختلفی سخن می گویند. قرآن پر است از این گونه بحث ها. همچنین در کلام فصحای عرب واشعار آنان نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است.

مفسّر بزرگ نویسنده المیزان پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است: ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله (إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ...) همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، امّا هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از آن، در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می توان از سؤال داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت ودر کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد وفراموش نکند که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤولیّت های سنگینی برای او ایجاد می کند، وخدا وخلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنّت وشیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحاً سخن خواهیم گفت.

نکته ها:

1. آیه تطهیر برهان روشن عصمت

برخی مفسّران «رِجس» را در آیه فوق تنها اشاره به شرک ویا گناهان کبیره زشت همچون زنا دانسته اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیّت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجّه به اینکه الف ولام آن برای جنس است) هرگونه پلیدی وگناه راشامل می شود،زیراگناهان همه رجس هستند،ولذااین کلمه درقرآن به شرک، مشروبات الکلی، قِمار، نفاق، گوشت های حرام وناپاک ومانند آن اطلاق شده است.(1)

1- سوره حج آیه 30، سوره مائده آیه 90، سوره توبه آیه 125، سوره انعام آیه 145.

وبا توجّه به اينكه اراده الهى تخلّف ناپذير است، وجمله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) دليل بر اراده حتمى اوست، مخصوصاً با توجّه به كلمه «اِنّما» كه براى حصر وتأكيد است روشن مى شود كه اراده قطعى خداوند بر اين قرار گرفته

كه اهل بيت عليهم السلام از هرگونه رجس وپليدى وگناه پاك باشند، واين همان مقام عصمت است.

اين نكته نيز قابل توجّه است كه منظور از «اراده الهى» در اين آيه، دستورها واحكام او در مورد حلال وحرام نيست، زيرا اين دستورها شامل همگان مى شود واختصاص به اهل بيت عليهم السلام ندارد، بنابراين با مفهوم كلمه «اِنّما» سازگار نمى باشد.

پس اين اراده مستمر اشاره به يک نوع امداد الهى است كه اهل بيت را بر عصمت وادامه آن يارى مى دهد ودر عين حال،منافات با آزادى اراده واختيار ندارد (چنانكه قبلاً شرح داديم).

در حقيقت مفهوم آيه همان چيزى است كه در زيارت جامعه نيز آمده است: «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الفِتَنِ، وَ طَهَّرَكُم مِنَ الدَّنَسِ، وَ أذهَبَ عَنكُمُ الرِّجسَ، وَطَهَّرَكُم تَطهيراً؛ خداوند شما را از لغزش ها حفظ كرد، از فتنه انحرافات در امان داشت، از آلودگى ها پاک ساخت وپليدى را از شما دور كرد وكاملاً تطهير نمود».

با اين توضيح در دلالت آيه فوق بر مقام عصمت اهل بيت نبايد ترديد كرد.

2. آيه تطهير درباره چه كسانى است؟

گفتيم كه اين آيه گرچه در لابه لاى آيات مربوط به همسران پيامبر صلى الله عليه و آله آمده، تغيير سياق آن (تبديل ضميرهاى جمع مؤنّث به جمع مذكّر) دليل بر اين است كه اين آيه محتوايى جداى از آن آيات دارد؛ به همين دليل، حتّى كسانى كه آيه را مخصوص به پيامبر صلى الله عليه و آله وعلى وفاطمه وحسن وحسين عليهم السلام ندانسته اند معناى وسيعى براى آن قائل شده اند كه هم اين بزرگواران را شامل مى شود وهم همسران پيامبر صلى الله عليه و آله را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می دهد آیه مخصوص این بزرگواران است وهمسران در این معنا داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می گذرانیم:

الف) روایاتی که از خود همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده ومی گوید: هنگامی که

ص: 531

پیامبر صلی الله علیه و آله از این آیه شریفه سخن می گفت ما از او پرسیدیم که جزءِ آن هستیم؟ فرمود: «شما خوبید امّا مشمول این آیه نیستید».

از آن جمله روایتی است که ثعلبی در تفسیر خود از امّسَلَمه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام «حریره» (نوعی غذا) نزد آن حضرت آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر ودو فرزندت حسن وحسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: «اللّهُمَّ هؤُلاءِ أهلُ بَیتی وَعِترَتی فأذهِب عَنهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرهُم تَطهیراً؛ خداوندا، اینان خاندان من اند، پلیدی را از آنها دور کن واز هر آلودگی پاکشان گردان».

ودر اینجا آیه «اِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهَ» نازل شد... من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا، فرمود: «اِنَّکِ اِلی خَیرٍ؛ تو بر خیر ونیکی هستی» (امّا در زمره این گروه نیستی).(1)

ونیز ثعلبی از مجمع البیان نقل می کند که وقتی مادرم از عایشه درباره جنگ جمل ودخالت او در آن جنگ ویرانگر پرسید (با تأسّف) گفت: این یک تقدیر الهی بود. وهنگامی که درباره علی علیه السلام از او پرسید گفت: «تَسئلُنی عَن أحَبِّ النّاسِ کانَ اِلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ زَوجِ أحَبِّ النّاسِ، کانَ اِلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَقَد رَأیتُ عَلِیّاً وَ فاطِمَهَ وَحَسَناً وَ حُسَیناً عَلَیهِمُالسَّلامُ وَ جَمَعَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِثَوبٍ عَلَیهِم ثُمَّ قالَ: اللّهَم هؤُلاءِ أهلُبَیتی وَ حامَّتی فَاذهَب عَنهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرهُم تَطهیراً، قالَت: فَقُلتُ یا رَسولَ اللّهِ أنا مِن أهلِکَ قالَ: تَنَحِّی فَإنَّکَ اِلی خَیرٍ؛ آیا از من درباره کسی می پرسی که محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، واز کسی می پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟ من با چشم خود، علی وفاطمه وحسن وحسین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود وفرمود: خداوندا، اینها خاندان من اند وحامیان من، رجس را از آنها ببر واز آلودگی ها پاکشان فرما. من عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر ونیکی هستی» (امّا جزءِ این جمع نمی باشی).(2)

1- طبرسى در مجمع البيان، ج 8، ص 357، ذيل آيه مورد بحث. اين حديث به طرق ديگر نيز از امّسلمه بههمين مضمون نقل شده است (به شواهد التنزيل حاكم حسكانى، ج 2، ص 56 مراجعه شود).

2- مجمع البيان، ج 8، ص 357، ذيل آيه مورد بحث.

این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر جزءِ عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

ب) روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام را فراخواند، یا به خدمت او آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند وگفت: خداوندا، اینها خاندان من اند، رجس وآلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه (إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ) نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در شواهد التنزیل این روایات را به طرق متعدّد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.(1)

در اینجا این سؤال جلب توجّه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر «کساء» چه بود؟

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست کاملاً آنها را مشخّص کند وبگوید آیه فوق تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صلی الله علیه و آله وهمه کسانی که جزءِ خاندان او هستند بداند.

حتّی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا، اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن» (اللّهُمَّ هؤُلاءِ أهلُبَیتی وَخاصَّتی فَاذهَب عَنهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرهُم تَطهیراً).(2)

ج) در روایات فراوان دیگری می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله مدّت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذشت صدا می زد: «الصَّلاةَ یا أهلَ البَیتِ، إنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهیراً؛ هنگام نماز است ای اهل بیت، خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند وشما را پاک سازد».

این حدیث را حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل کرده است.(3)

در روایت دیگری که از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است می خوانیم:

ص: 533

1- شواهد التنزیل، ج 2، ص 31 به بعد.
2- درّ المنثور، ذیل آیه مورد بحث.
3- شواهد التنزیل، ج 2، ص 11.

«پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد».(1)

حدیث فوق را ابن عبّاس نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.(2)

این نکته قابل توجّه است که تکرار این مسأله در مدّت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه علیها السلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخّص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص اینکه تنها خانه ای که درِ ورودی آن در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود، درِ خانه فاطمه بود وطبعاً همیشه جمعی از مردم هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند - دقّت کنید.

با این حال جای تعجّب است که برخی مفسّران اصرار دارند که مفهوم آیه عام است وهمسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن واردند، هر چند اکثریّت علمای اسلام اعمّ از شیعه واهل سنّت آن را محدود به این پنج تن می دانند.

قابل توجّه اینکه عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود وریزه کاری های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد، اگر این آیه شامل او می شد قطعاً در لابه لای سخنانش به مناسبت هایی از آن سخن می گفت، در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

د) روایات متعدّدی از ابوسعید خدری صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است (نُزِلَت فی خَمسَهٍ: فی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَهَ وَالحَسَنِ وَالحُسَین علیهم السلام).(3)

این روایات به قدری زیاد است که برخی محقّقان آن را متواتر می دانند.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع وراویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند چندان است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد، تا آنجا که در احقاق الحق بیش از هفتاد منبع از منابع

معروف اهل سنّت گرد آوری شده، ومنابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد.(4)

ص: 534

1- شواهد التنزیل، ج 2، ص 28.
2- درّ المنثور، ذیل آیه مورد بحث.
3- شواهد التنزیل، ج 2، ص 25.
4- به جلد دوم احقاق الحق وپاورقی های آن مراجعه شود.

نویسنده کتاب شواهد التنزیل که از علمای معروف اهل سنّت است بیش از 130 حدیث در این زمینه نقل کرده.(1)

از همه اینها گذشته، پاره ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضدّ امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید وبه گفته برخی مورّخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار تن بالغ می شد.

بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست وحتّی می بینیم خود عایشه نیز بعد از این حادثه اظهار ندامّت می کند که نمونه ای از آن در بحث های پیشین گذشت.

عیب جویی عایشه از خدیجه که از بزرگ ترین وفداکارترین وبا فضیلت ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است. این سخن چندان بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدّت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند، وزمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند».(2)

3. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریعی؟

در لابه لای تفسیر آیه اشاره ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) اراده تکوینی است، نه تشریعی.

برای توضیح بیشتر باید یادآور شویم که منظور از اراده تشریعی همان اوامر ونواهی الهی است. فی المثل خداوند از ما نماز وروزه وحج وجهاد می خواهد، این اراده تشریعی است.

معلوم است اراده تشریعی به افعال ما تعلّق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق متعلّق اراده افعال خداست. می گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنابراین چنین اراده ای باید تکوینی باشد ومربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

1- رک: شواهد التنزیل، ج 2، ص 10 به بعد.
2- استیعاب وصحیح بخاری ومسلم، طبق نقل المراجعات، ص 229، نامه 72.

افزون بر این، مسأله اراده تشریعی نسبت به پاکی وتقوا انحصار به اهل بیت علیهم السلام ندارد، زیرا خدا به همه دستور داده است که پاک باشند وباتقوا، واین مزیّتی برای آنها نخواهد بود زیرا همه مكلّفان مشمول این فرمانند.

به هر حال این موضوع یعنی «اراده تشریعی» نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیّت والا وارزش مهمّ ویژه دارد که مخصوص اهل بیت علیهم السلام است.

این نیز مسلّم است که «رجس» در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی باشد، بلکه اشاره به پلیدی های باطنی است واطلاق این کلمه هرگونه انحصار ومحدودیّت را در شرک، کفر واعمال منافی عفّت ومانند آن نفی می کند، وهمه گناهان وآلودگی های عقیدتی واخلاقی وعملی را شامل می شود.

نکته دیگری که باید به دقّت متوجّه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت وآفرینش است، در اینجا به معنای مقتضی است نه علّت تامه، تا موجب جبر وسلب اختیار گردد.

توضیح اینکه: مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود، امّا با وجود این حالت چنان نیست

که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند وبا اختیار خود از گناه

چشم می پوشند.

درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک مادّه بسیار سمی را که خطرهای جدّی آن را می داند نمی خورد، با اینکه قدرت بر این کار دارد امّا آگاهی ها ومبادی فکری وروحی او سبب می شود که با میل واراده خود از این کار چشم بپوشد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شده نه به دیگران، ولی باید توجّه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسؤولیّت سنگین رهبری به آنها داده؛ بنابراین،

امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود واین عین عدالت است. درست مانند امتیاز خاصّی که خداوند به پرده های ظریف وبسیار حسّاس چشم داده که تمام بدن از آن بهره می گیرد.

از این گذشته، به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند ومشمول مواهب الهی هستند، مسؤولیّتشان نیز سنگین است ویک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، واین مشخّص کننده خطّ عدالت است.

ص: 536

نتیجه اینکه این اراده یک اراده تکوینی است در سر حدّ یک مقتضی (نه علّت تامّه) ودر عین حال نه موجب جبر است ونه سلب مزیّت وافتخار(1) (ر.ک: ج 17،

ص315-328).

آسیه و مریم دو زن نمونه

اشاره

(وَضَرَبَ اللهُ مَثَلا لِّلَّذِینَ آمَنُوا اِمْرَأَهَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ * وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَکُتُبِهِ وَکَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ)

وخداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مَثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! نزد خود برای من خانه ای در بهشت بساز، ومرا از فرعون وکار او نجات ده ومرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» * وهمچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، وما از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار خویش وکتاب هایش را تصدیق کرد واز مطیعان (فرمان خدا) بود. (سوره تحریم، آیات 11 و 12)

تفسیر:

در این دو آیه، دو مثال برای افراد باایمان ذکر کرده می گوید: «خداوند مثلی برای مومنان ذکر کرده: همسر فرعون را در آن زمان که به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگار من، خانه ای برایم در جوار قربت در بهشت بنا کن، ومرا از فرعون وکارهایش رهایی بخش، ومرا از این قوم ظالم نجات ده» (وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ

آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ).

معروف این است که نام همسر فرعون «آسیه» ونام پدرش «مزاحم» بوده است. گفته اند: هنگامی که معجزه موسی علیه السلام را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد واز همان لحظه به موسی علیه السلام ایمان آورد. او پیوسته ایمان خود

ص: 537

1- تفسير نمونه، ج 17، ص 315-328.

را مکتوم می داشت، ولی ایمان وعشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد. هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شد بارها او را نهی کرد واصرار داشت دست از دامن آیین موسی بردارد وخدای او را رها کند، ولی این زن بااستقامت، هرگز تسلیم خواست فرعون نشد.

سرانجام فرعون دستور داد دست وپاهایش را با میخ ها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند وسنگ عظیمی بر سینه اش بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود: «پروردگارا، برای من خانه ای در بهشت، در جوار خودت بنا کن ومرا از فرعون واعمالش رهایی بخش ومرا از این قوم ظالم نجات ده !»

خداوند نیز دعای این زن مومن پاکباز فداکار را اجابت فرمود واو را در ردیف بهترین زنان جهان، مانند مریم قرار داد، چنانکه در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است.

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أفضَلُ نِساءِ أهلِ الجَنَّهِ خَدِیجَهُ بِنتِ خُوَیلِدٍ، وَ فاطِمَهُ بِنتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ مَریَمُ بِنتِ عِمرانٍ، وَ آسِیَهُ بِنتِ مُزاحِمٍ، إمرَأهُ فِرعَونَ؛ برترین زنان اهل بهشت (چهار نفرند:) خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد، مریم دختر عمران وآسیه دختر مزاحم همسر فرعون».(1)

جالب اینکه همسر فرعون با این سخن، کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند وآن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد، وبه این وسیله به آنها که او را نصیحت می کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق ملکه مصر بودن در اختیار تو است، با ایمان به مرد شبانی همچون موسی علیه السلام از دست نده پاسخ می گوید.

وبا جمله «وَ نَجِّنِی مِن فِرعَونَ وَ عَمَلِهِ» بیزاری خود را، هم از خود فرعون وهم از مظالم وجنایاتش اعلام می دارد.

وبا جمله «وَ نَجِّنِی مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ» ناهم رنگی خود را با محیط آلوده وبیگانگی خویش را از جنایات آنها برملا می کند.

وچقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت وایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد. جمله هایی که می تواند برای همه زنان ومردان

1- درّالمنثور، ج 6، ص 246.

مومن جهان الهام بخش باشد. جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط یا همسر را مجوّزی برای ترک اطاعت خدا وتقوا می شمرند می گیرد.

مسلّماً زرق وبرق وجلال وجبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت، همان طور که فشار وشکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق وبرق ونه این فشار وشکنجه، آن زن مومن را به زانو در نیاورد وهمچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد، تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

قابل توجّه اینکه تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت ودر نزد خودش برای او بنا کند که در بهشت بودن، جنبه جسمانی آن است ونزد خدا بودن، جنبه روحانی آن، واو هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است.

سپس به دومین زن باشخصیّت که الگویی برای افراد باایمان محسوب می شود اشاره کرده، می فرماید: «ونیز خداوند مثلی زده است مریم دختر عمران را که دامان خود را پاک نگاه داشت» (وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا).(1)

«وما از روح خود در او دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِیهِ مِنْ رُوحِنَا).

واو به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولواالعزم پروردگار شد.

ومی افزاید: «او سخنان پروردگار وکتاب هایش را تصدیق کرد وبه همه آنها ایمان آورد» (وَصَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ کُتُبِهِ).

«واو از مطیعان فرمان خدا بود» (وَ کَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ).

از نظر ایمان در سر حدّ اعلی قرار داشت وبه تمام کتاب های آسمانی واوامر الهی مومن، واز نظر عمل پیوسته مطیع اوامر الهی بود، بنده ای بود جان ودل بر کف، وچشم بر امر، وگوش بر فرمان داشت.

تفاوت «کَلِمات» و«کُتُب» ممکن است از این نظر باشد که تعبیر «کُتُب» اشاره به تمام کتاب های آسمانی است که بر پیامبران نازل شده وتعبیر به «کَلِمات» ناظر به وحی هایی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است.

مریم چنان نسبت به این کلمات وکتب مومن بود که قرآن در آیه 75 سوره مائده به «صدّیقه» (بسیار تصدیق کننده) از او یاد کرده است.

ص: 539

1- درباره اینکه منظور از تعبیر «فَرج» چیست شرح مبسوطی در ذیل آیه 91 سوره انبیاء داشتیم.

در آیات مختلف قرآن مطالب زیادی درباره شخصیّت این زن باایمان ومقام والای او دیده می شود که قسمت مهمّی از آن در همان سوره ای است که به نام او نامیده شده (جمعی نیز «صدّیقه» را به معنی بسیار راستگو توصیف کرده اند).

به هر حال قرآن با این تعبیرات دامان مریم را از سخنان ناروایی که جمعی از یهودیان آلوده وجنایتکار درباره او می گفتند وشخصیّت وحتّی پاکدامنی او را زیر سوال می بردند پاک می شمرد، ومشت محکمی بر دهان بدگویان می کوبد.

منظور از جمله «فَنَفَخنا فِیهِ مِن رُوحِنا» (از روح خود در او دمیدیم) چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، یک روح باعظمت ومتعالی است. به تعبیر دیگر اضافه «روح» به «خداوند»، اضافه تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی می آید، مانند اضافه «خانه» به «خدا» در تعبیر «بیت اللّه»، وگرنه خداوند نه روح دارد ونه خانه وبیت.

عجب اینکه برخی مفسّران حدیثی درباره زنان باشخصیّت ووالامقام در نزد خداوند نقل کرده اند که عایشه را برترین آنها شمرده اند! چه خوب بود این حدیث را در تفسیر سوره تحریم ذکر نمی کردند، زیرا این سوره با صدای رسا، پیامی بر خلاف این حدیث ساختگی می دهد وچنانکه دیدیم، بسیاری از مفسّران اهل سنّت ومورّخان تصریح کرده اند که آن دو زن که آیات این سوره آنها را شدیداً ملامت می کند ومایه خشم خدا ورسولش شدند، حفصه وعایشه بودند. واین معنی صریحاً در صحیح بخاری نیز آمده است.(1)

ما از تمام کسانی که آزاد می اندیشند می خواهیم که بار دیگر آیات این سوره را مرور کنند، سپس ارزش چنین احادیثی را روشن سازند (ر.ک: ج24،ص314-318).

ایثاری تحسین برانگیز

اشاره

(إِنَّ الاْبْرَارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْس کَانَ مِزَاجُهَا کَافُوراً * عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً * یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْماً کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً * وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَیَتِیماً وَأَسِیراً * إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 195.

لاَنُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلاَ شُكُوراً * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَّبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً * فَوَقَّاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِکَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً)

به يقين ابرار (ونيكان) از جامى مى نوشند كه با عطر خوشى آميخته است، * از چشمه اى كه بندگان خاصّ خدا از آن مى نوشند، و(از هر جا بخواهند) آن را جارى مى سازند. * آنها به نذر خود وفا مى كنند، واز روزى كه شرّ وعذابش گسترده است مى ترسند، * وغذاى (خود) را با اين كه به آن علاقه (ونياز) دارند، به «مستمند» و«يتيم» و«اسير» اطعام مى كنند. * (ومى گويند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام مى كنيم، وهيچ پاداش وسپاسى از شما نمى خواهيم. * ما از پروردگارمان خائفيم در آن روزى كه عبوس وسخت است. * (بخاطر اين عقيده وعمل)خداوند آنان را از شرّ آن روز نگه مى دارد واز آنها استقبال مى كند درحالى كه شادمان ومسرورند. (سوره انسان، آيات 5-11)

شأن نزول:

سندى بزرگ بر فضيلت اهلبيت پيامبر صلى الله عليه و آله

ابن عبّاس مى گويد: حسن وحسين عليهما السلام بيمار شدند پيامبر صلى الله عليه و آله با جمعى از ياران به عيادتشان آمدند، وبه على عليه السلام گفتند: اى ابوالحسن، خوب بود نذرى براى شفاى فرزندان خود مى كردى، على عليه السلام وفاطمه عليها السلام وفضه كه خادمه آنها بود، نذر كردند: اگر آنها شفا يابند سه روز روزه بگيرند (طبق بعضى از روايات حسن وحسين عليهما السلام نيز گفتند: ما هم نذر مى كنيم روزه بگيريم).

چيزى نگذشت هر دو شفا يافتند، در حالى كه از نظر مواد غذايى دست خالى بودند على عليه السلام سه من جو قرض نمود، فاطمه عليها السلام يک سوم آن را آرد كرد، ونان پخت، هنگام افطار، سائلى بر در خانه آمده، گفت: اَلسَّلامُ عَلَيكُم أهلَ بَيتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله: «سلام بر شما اى خاندان محمّد» ! مستمندى از مستمندان مسلمين هستم، غذايى به من بدهيد، خداوند به شما از غذاهاى بهشتى مرحمت كند، آنها همگى مسكين را بر خود مقدم داشتند، وسهم خود را به او دادند وآن شب جز آب ننوشيدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند وموقع افطار، وقتى كه غذا را آماده كرده بودند (همان نان جوين) يتيمى بر در خانه آمد آن روز نيز، ايثار كردند

وغذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند وروز بعد را نیز روزه گرفتند).

ص: 541

در سومین روز، اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز هر کدام سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد، علی علیه السلام دست حسن علیه السلام وحسین علیه السلام را گرفته بود وخدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست وبا آنها حرکت کرد، هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده، وچشم هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت وگفت: ای محمّد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره هل أتی» را بر او خواند (بعضی گفته اند: از آیه «اِنَّ الأَبرارَ» تا آیه «کانَ سَعیُکُم مَشکُوراً» که مجموعاً هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).

آنچه را در بالا آوردیم، نص حدیثی است که با کمی اختصار، در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است، ودر همان کتاب از 34 نفر از علمای معروف اهل سنت، نام می برد که این حدیث را در کتاب های خود آورده اند (با ذکر نام کتاب وصفحه آن).

به این ترتیب، روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.(1)

واما علمای شیعه، همه اتفاق نظر دارند که: این هیجده آیه یا مجموع این سوره در ماجرای فوق نازل شده است، وهمگی بدون استثناء، در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات وفضائل مهم علی علیه السلام وفاطمه زهرا علیها السلام وفرزندانشان آورده اند.

حتی چنانکه در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف ومشهور است که در اشعار شعرا، وحتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است.

در اینجا بهانه جویانی که هر وقت به فضائل علی علیه السلام می رسند، حساسیت

1- الغدیر، ج 3، ص 107 تا 111 ودر کتاب احقاق الحق در ج 3، ص 157 تا 171، حدیث فوق از 36 نفر ازدانشمندان وعلمای اهل سنّت با ذکر مأخذ نقل شده است.

فوق العاده ای نشان می دهند، منتهای دقّت را در اشکال تراشی به عمل آورده وخرده گیری هایی بر این شأن نزول دارند از جمله:

1. این سوره «مکّی» است در حالی که داستان شأن نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن علیه السلام وامام حسین علیه السلام است که قطعاً در «مدینه» واقع شده !

ولی چنانکه در آغاز این سوره مشروحاً بیان کردیم، دلائل روشنی در دست داریم که نشان می دهد: تمام سوره هل أتی» ویا لااقل «هیجده آیه» در «مدینه» نازل

شده است.

2. لفظ آیه عام است چگونه می توان آن را تخصیص به افراد معینی داد.

ولی نا گفته پیدا است که عام بودن مفهوم آیه، منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام وگسترده ای دارد، ولی شأن نزول که مصداق اتم واعلای آن است مورد خاصی می باشد، واین عجیب است که عمومیت مفهوم آیه ای را کسی دلیل بر نفی شأن نزول آن بگیرد.

3. بعضی، شأن نزول های دیگری نقل کرده اند که با شأن نزول فوق سازگار نیست، از جمله اینکه «سیوطی» در «درّ المنثور» نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد واز «تسبیح» و«تهلیل» سؤال کرد.

عمر گفت: بس است، زیاد از رسول خدا سؤال کردی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمر! خاموش باش، ودر این هنگام سوره هل أتی» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد !.(1)

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از «حبشه» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، می خواست از او سؤال کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سؤال کن وفرا گیر.

عرض کرد: ای رسول خدا! گروه شما از نظر رنگ وصورت ونبوت بر ما برتری دارد، اگر من به آنچه تو ایمان آورده ای ایمان بیاورم، وهمانند آنچه

عمل می کنی، عمل کنم، من با تو در بهشت خواهم بود؟

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست اوست سفیدی سیاه پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می شود، پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب های مهمی برای گفتن لا اله الا اللّه وسبحان اللّه وبحمده، بیان فرمود، در این هنگام سوره هل أتی» نازل شد!.(2)

ص: 543

1- درّالمنثور، ج 6، ص 297.
2- درّالمنثور، ج 6، ص 297.

ولی با توجّه به اینکه این روایات تقریباً هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره هل أتی» ندارد، به نظر می رسد برای پایمال کردن شأن نزول سابق، از سوی عمّال «بنی امیه» یا مانند آنان جعل شده باشد.

4. بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که: چگونه انسان می تواند، سه روز گرسنه بماند وتنها با آب افطار کند؟!

اما این ایراد عجیبی است برای اینکه: خود ما افراد متعدّدی را دیده ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف «چهل روز» را انجام داده اند، یعنی چهل روز تمام، تنها آب نوشیده اند! ومطلقاً غذایی نخورده اند! وهمین امر باعث درمان بسیاری از بیماری های آنها شده، حتی یکی از اطبای معروف غیر مسلمان به نام «الکسی سوفورین» کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساکی، با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است.

حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه، این امساک را تا 22 روز عملاً انجام داده اند.

5. بعضی دیگر، برای اینکه به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند، از

طریق دیگری وارد شده اند، مثلاً «آلوسی» می گوید: اگر بگوییم این سوره درباره علی علیه السلام وفاطمه علیها السلام نازل نشده، چیزی از قدر آنها نمی کاهد؛ زیرا داخل بودن آنها

در عنوان «ابرار» مطلب آشکاری است که هر کس می داند، سپس به بیان بعضی

از فضائل آنها پرداخته، می گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می تواند بگوید: جز اینکه علی علیه السلام مولای مؤمنان ووصی پیامبر صلی الله علیه و آله وفاطمه علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله وجزء وجود محمّدی 9 وحسنین علیهما السلام روح وریحان، وآقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست، بلکه هر کس غیر این راه را بپوید گمراه است.(1)

ولی ما می گوییم: اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم، بقیه فضائل نیز تدریجاً به چنین سرنوشتی دچار می شوند، وروزی فرا خواهد

رسید که بعضی، اصل فضیلت علی وبانوی اسلام وحسنین علیهم السلام را نیز انکار کنند!

قابل توجّه اینکه: در بعضی از روایات از خود علی علیه السلام نقل شده که در موارد

ص: 544

1- روح المعانی، ج 29، ص 158.

متعدد، به نزول این آیات در مورد خود وفرزندانش در مقابل مخالفان استدلال کرده است.(1)

این نکته نیز قابل توجّه است که: «اسیر» معمولاً در «مدینه» وجود داشت، ودر «مکّه» به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد، واین گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است.

آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که: به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت های بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن مجید در عداد نعمت های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا علیها السلام وهمسر وفرزندانش باشد، که به احترام بانوی اسلام 3 ذکری از «حور» به میان نیامده !.(2)

گرچه بحث ما در زمینه این شأن نزول طولانی شد، ولی در برابر اشکال تراشی های بهانه جویان، چاره ای جز این نبود (ر.ک: ج 25، ص 344و345).

فاطمه مصداق خیر کثیر

اشاره

(إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الأبْتَرُ)

به یقین ما به تو کوثر (وخیر وبرکت فراوان) عطا کردیم. * پس برای پروردگارت نماز بخوان وقربانی کن. * (وبدان) دشمن تو به یقین ابتر وبریده نسل است.

(سوره کوثر، آیات 1-3)

تفسیر: ما به تو خیر فراوان دادیم

روی سخن در تمام این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است (مانند سوره والضحی»

1- احتجاج طبرسی وخصال صدوق (طبق نقل المیزان، ج 20، ص 224).
2- روح المعانی، ج 29، ص 158.

وسوره أ لم نشرح») ویکی از اهداف مهم هر سه سوره تسلّی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک وزخم زبان های مکرر دشمنان است.

نخست می فرماید: «ما به تو کوثر عطا کردیم» (إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ).

«کوثر» وصف است که از «کثرت» گرفته شده، وبه معنی خیر وبرکت فراوان است، وبه افراد «سخاوتمند» نیز «کوثر» گفته می شود.

در اینکه: منظور از «کوثر» در اینجا چیست؟ در روایتی آمده است: «وقتی این سوره نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت واین سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟

گفت: نهری است در بهشت، سفیدتر از شیر، وصافتر از قدح (بلور) در دو طرف آن قبه هایی از درّ ویاقوت است...».(1)

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کوثر نهری است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش (عبداللّه که در حیات او از دنیا رفت) به او عطا فرمود».

بعضی نیز گفته اند: منظور همان «حوض کوثر» است که تعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد ومؤمنان به هنگام ورود در بهشت، از آن سیراب می شوند.(2)

بعضی آن را به «نبوت» تفسیر کرده.

بعضی دیگر به قرآن.

بعضی به کثرت اصحاب ویاران.

بعضی به کثرت فرزندان وذریه، که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهراء علیها السلام به وجود آمدند، وآن قدر فزونی یافتند، که از شماره بیرونند، وتا دامنه قیامت یادآور وجود پیغمبر اکرمند.

بعضی نیز آن را به «شفاعت» تفسیر کرده وحدیثی از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل نموده اند.(3)

تا آنجا که «فخر رازی پانزده قول در تفسیر «کوثر» ذکر کرده است، ولی ظاهر این است: غالب اینها بیان مصداق های روشنی از این مفهوم وسیع وگسترده است، زیرا چنانکه گفتیم، «کوثر» به معنی «خیر کثیر ونعمت فراوان» است.

ص: 546

1- مجمع البیان، ج 10، ص 549.
2- مجمع البیان، ج 10، ص 549.
3- مجمع البیان، ج 10، ص 549.

نکته: فاطمه علیها السلام وکوثر

گفتیم: «کوثر» یک معنی جامع ووسیع دارد، وآن، «خیر کثیر وفراوان» است، ومصادیق آن زیاد می باشد، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه، یکی از روشن ترین مصداق های آن را وجود مبارک «فاطمه زهراء علیها السلام دانسته اند؛ چرا که شأن نزول آیه می گوید: آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می کردند که بلا عقب است، قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید: «ما به تو کوثر دادیم».

از این تعبیر، استنباط می شود: این «خیر کثیر» همان فاطمه زهراء علیها السلام است؛ زیرا نسل وذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آئین او وتمام ارزش های اسلام را حفظ کردند، وبه آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران، هزار از فرزندان فاطمه علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند، که در میان آنها علمای بزرگ، نویسندگان، فقهاء، محدثان ومفسّران والا مقام وفرماندهان عظیم بودند، که با ایثار وفداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از «فخر رازی برخورد می کنیم، که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوثر» می گوید:

قول سوم این است که: این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرده می گرفتند، بنابراین معنی سوره این است که: خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند، ببین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از «بنی امیه» (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نمانده، سپس بنگر وببین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها است، مانند: باقر، صادق، رضا ونفس زکیه(1)، (2) (ر.ک: ج 37، ص 397 - 403).

ص: 547

1- «نفس زکیّه» لقبی است برای محمّد بن عبداللّه فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام که به دست منصور دوانقی درسال 145 هجری به

شهادت رسید.
2- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 32، ص 124.

بخش پنجم: زنان ناشایست

اشاره

ص: 549

زن لوط زنی ناشایست

اشاره

(فَأَنجَیْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ)

(چون کار به اینجا رسید،) ما او وخاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از بازماندگان (وهلاک شدگان در شهر) بود. (سوره اعراف، آیه 83)

تفسیر:

در آیه بعد می فرماید: «چون کار به اینجا رسید، ما لوط وپیروان واقعی وخاندانش را که پاکدامن بودند، نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبهکار رها ساختیم، زیرا او از نظر عقیده وآیین با آنان هماهنگ بود» (فَأَنْجَیْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ).(1)

بعضی گفته اند: کلمه «اهل» گرچه معمولاً به خویشاوندان نزدیک گفته می شود، در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده. یعنی آنها نیز جزءِ خانواده او محسوب شده اند.

ولی به طوری که از آیه 36 سوره ذاریات برمی آید، هیچ کس از قوم لوط جز خانواده وکسان نزدیک او ایمان نیاوردند. بنابراین «اهل» در اینجا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است.

واز آیه 10 سوره تحریم اجمالاً استفاده می شود که همسر لوط در آغاز زن

ص: 551

1- «غابِر» به کسی می گویند که همراهانش بروند واو باقی بماند، همان طور که خانواده لوط با او رفتند وتنهاهمسرش در شهر باقی ماند وبه سرنوشت گنهکاران گرفتار شد.

سربه راهی بود، سپس راه خیانت را پیش گرفت ودشمنان لوط را جرأت بخشید (ر.ک: ج 6، ص 295 - 296).

توطئه زلیخا

اشاره

(وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَنْ نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لاَ یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ کَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ)

وآن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنّای کامجویی کرد؛ درها را بست وگفت: «بیا به سوی آنچه برای تو مهیّاست!» (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم وخیانت کنم؟!) به یقین ستمکاران رستگار نمی شوند.» * آن زن قصد او کرد؛ واو نیز، اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود. این چنین کردیم تا بدی وفحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص شده ما بود! (سوره یوسف، آیات 23-24)

تفسیر: عشق سوزان همسر عزیز مصر

یوسف با آن چهره زیبا وملکوتی نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد بلکه قلب همسر عزیز را نیز به تسخیر خود درآورد وبا گذشت زمان، این عشق سوزان تر شد. امّا یوسف پاک وپرهیزگار جز به خدا نمی اندیشید وقلبش تنها در گرو عشق

خدا بود.

عوامل دیگری نیز دست به دست هم داد وبه عشق آتشین همسر عزیز دامن زد. نداشتن فرزند، غوطه ور بودن در یک زندگی پرتجمّل اشرافی، و نداشتن هیچ گرفتاری در زندگی داخلی - چنانکه معمول اشراف وتوانگران است - وبی بندوباری شدید حاکم بر دربار مصر، زن را که از ایمان وتقوا بهره ای نداشت، در امواج وسوسه های شیطانی فرو برد و سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خود را با یوسف در میان بگذارد واز او تقاضای کامجویی کند.

او از تمام وسایل وروش ها برای رسیدن به مقصود خود در این راه استفاده کرد وبا خواهش وتمنّا کوشید در دل او اثر کند. قرآن می گوید: «و آن زن که یوسف در خانه اش بود، از او تمنّای کامجویی کرد» (وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ).

جمله «راودته» از مادّه «مراوده» در اصل به معنی جست وجوی مرتع وچراگاه است. مثل معروف الرّائدُ لا یَکذِبُ قَومَهُ: «کسی که دنبال چراگاه می رود به قوم وقبیله خود دروغ نمی گوید» اشاره به همین است.

ونیز به میل سرمه دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می کشند، «مرود» (بر وزن منبر)گفته می شود،سپس به هرکاری که بامداراوملایمت طلب شوداطلاق شده است.

اشاره به اینکه همسر عزیز برای رسیدن به مقصود خود، به اصطلاح از راه مسالمت آمیز وخالی از هر گونه تهدید، با نهایت ملایمت واظهار محبّت، از یوسف دعوت کرد.

سرانجام به نظرش رسید یک روز او را در خلوتگاه خود به دام اندازد وتمام وسایل تحریک او را فراهم سازد و جالب ترین لباس ها، بهترین آرایش ها وخوشبوترین عطرها را به کار برَد وصحنه را چنان بیاراید که یوسف خویشتن دار وپرهیزگار را به زانو در آورَد. قرآن می فرماید: «درها را بست وگفت: بیا» به سوی آنچه برای تو مهیّاست (وَ غَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَکَ).

«غَلَّقَت» معنی مبالغه را می رسانَد. یعنی او همه درها را محکم بست واین نشان می دهد که یوسف را به محلّی از قصر کشاند که اتاق های تودرتو داشت.

چنانکه در بعضی از روایات آمده است، او هفت در را بست تا یوسف هیچ راه گریزی نداشته باشد.

به علاوه شاید با این عمل می خواست به یوسف بفهماند که نگران فاش شدن نتیجه کار نباشد، زیرا هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست.

در این هنگام یوسف که همه زمینه ها را برای لغزش به سوی گناه فراهم دید وفهمید که ظاهرآ هیچ راهی برایش باقی نمانده است، در پاسخ زلیخا به بیان این جمله قناعت کرد، «گفت: پناه می برم به خدا!» (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ).

به این ترتیب یوسف درخواست نامشروع همسر عزیز را با قاطعیّت رد کرد وبه او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد.

ص: 553

در ضمن این واقعیّت را به او وبه همگان فهماند که در چنین وضعیّت سخت وبحرانی، برای رهایی از چنگال وسوسه های شیطان وآنها که خلق وخوی شیطانی دارند، تنها راه نجات پناه بردن به خداست؛ خدایی که خلوت وجمع برای او یکسان است وهیچ چیز در برابر اراده اش تاب مقاومت ندارد.

او با گفتن این جمله کوتاه، به یگانگی خدا، هم از نظر عقیده وهم از نظر عمل اعتراف نمود.

سپس اضافه کرد: من چگونه می توانم تسلیم چنین خواسته ای شوم در حالی که «او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است (و) مقام مرا گرامی داشته» (إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ).

آیا این ظلم وخیانتِ آشکار نیست؟ «مسلّماً ظالمان رستگار نمی شوند» (إِنَّهُ لاَیُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

در اینجا کار یوسف وهمسر عزیز به حسّاس ترن مرحله رسید. قرآن در جمله پرمعنایی می فرماید: «آن زن قصد او کرد واو نیز - اگر برهان پروردگارش را نمی دید - قصد وی می نمود» (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ).

در معنی جمله بالا میان مفسّران گفت وگو بسیار است که می توان همه را در سه تفسیر زیر خلاصه کرد.

1. همسر عزیز تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت ونهایت کوشش خود را در این راه به کار برد. یوسف هم به مقتضای طبع بشری واینکه جوانی نوخاسته بود وهمسر نداشت، در برابر هیجان انگیزترین صحنه های جنسی قرار گرفته بود، هر گاه برهان پروردگار - یعنی روح ایمان وتقوا وتربیت نفس ومقام عصمت - در میان او وهمسر عزیز حایل نمی شد چنین تصمیمی می گرفت.

بنابراین، تفاوت میان «همّ» (قصد) همسر عزیز ویوسف این بود که از یوسف مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی نبود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود وچون دارای مقام تقوا نبود، چنین تصمیمی گرفت وتا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد.

نظیر این تعبیر در ادبیّات عرب وفارسی نیز داریم. مثلاً می گوییم افراد بی بندوبار تصمیم گرفتند میوه های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم چنین تصمیمی می گرفتم.

ص: 554

پس تصمیم یوسف مشروط به شرطی بود که حاصل نشد واین امر نه تنها با مقام عصمت وتقوای یوسف منافات ندارد که توضیح وبیان این مقام والاست.

طبق این تفسیر از یوسف هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزد، بلکه در دل، تصمیم هم نگرفت.

اینکه بعضی روایات(1) می گوید یوسف آماده کامگیری از همسر عزیز شد وحتّی

لباسش را از تن بیرون کرد - وتعبیرات دیگری که انسان از نقل آن شرم دارد - همه بی اساس ومجعول است.

چنین اعمالی در خور افراد آلوده و بی بندوبار است، چگونه می توان یوسف را با آن قداست روح ومقام تقوا به این کارها متّهم کرد.

تفسیر اوّل در حدیثی از امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام در عبارت بسیار کوتاهی بیان شده است، آنجا که مأمون خلیفه عبّاسی از امام می پرسد: آیا شما نمی گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: «آری». گفت: پس تفسیر آیه (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ) چیست؟ امام فرمود: «وَ لَقَد هَمَّت بِهِ وَ لَولا أن رَءَا بُرهانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِها کَما هَمَّت بِهِ، لکِنَّهُ کانَ مَعصوماً وَالمَعصومُ لا یَهُمُّ بِذَنبٍ وَ لا یَأتیهِ... فَقالَ المأمونُ لِلّهِ دَرُّکَ یا اَبَاالحَسَنِ؛ همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت واو نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می گرفت، ولی او معصوم بود ومعصوم هرگز قصد گناه نمی کند وبه سراغ آن هم نمی رود» مأمون (از پاسخ امام لذّت برد و) گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن !(2)

2. تصمیم همسر عزیز مصر ویوسف هیچ کدام مربوط به کامجویی نبود، بلکه تصمیم بر حمله وزدن یکدیگر بود؛ چون همسر عزیز در عشق شکست خورده بود وروح انتقامجویی در وی پدید آمده بود ویوسف به خاطر دفاع از خویشتن وتسلیم نشدن در برابر تحمیل آن زن.

از جمله قرائنی که برای این موضوع ذکر کرده اند آن است که همسر عزیز تصمیم خود را بر کامجویی خیلی قبل از این گرفته بود وتمام مقدّمات آن را فراهم کرده بود،

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ جامع البیان، ج 12، ص 241؛ بحارالانوار، ج 12، ص 326.
2- نورالثقلین، ج 2، ص 421؛ بحارالانوار، ج 11، ص 82؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 200.

بنابراین جای این نداشت که قرآن بگوید او تصمیم بر این کار گرفت، زیرا این لحظه لحظه تصمیم نبود.

دو دیگر اینکه پیدا شدن حالت خشونت وانتقامجویی پس از این شکست طبیعی است،زیرااوتمام آنچه رادرتوان داشت ازطریق ملایمت بایوسف به خرج دادوچون نتوانست از این راه در او نفوذ کند به حربه دیگر متوسّل شد وآن خشونت بود.

سوم اینکه در ذیل آیه مورد بحث می خوانیم: (كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) «ما بدی وفحشا را از یوسف برطرف ساختیم». فحشا یعنی آلودگی به بی عفّتی و«سوء» نجات از چنگالِ درگیری و زد وخورد واحیاناً قتل همسر عزیز مصر.(1)

به هر حال یوسف چون برهان پروردگار را دید با آن زن گلاویز نشد مبادا به او حمله کند ووی را مضروب سازد واین خود دلیلی شود که او قصد تجاوز داشته، لذا ترجیح داد خود را از آن محل دور سازد وبه سوی در بگریزد.

3. بی گمان یوسف جوانی بود با تمام احساسات جوانی، هر چند غرایز نیرومند او تحت فرمان عقل وایمان او بود، ولی طبیعی است هر گاه چنین انسانی در برابر صحنه های فوق العاده هیجان انگیزقرارگیردطوفانی دردرون اوبرپا می شود وغریزه وعقل به مبارزه بایکدیگربرمی خیزند،هرقدرامواج عوامل تحریک کننده نیرومندتر باشد، کفّه غرایز قوّت می گیرد، تا آنجا که ممکن است در یک لحظه زودگذر به آخرین مرحله قدرت برسد آن چنان که اگر از این مرحله گامی فراتر رود لغزشگاه هولناکی است، ناگهان نیروی ایمان وعقل به هیجان در می آید وبه اصطلاح بسیج می شود وکودتا می کند وقدرت غریزه را که تا لب پرتگاه کشانیده بود به عقب می راند.

قرآن مجید این لحظه زودگذر حسّاس وبحرانی را که در میان دو زمان آرامش وقابل اطمینان قرار گرفته بود، در آیه مورد بحث ترسیم کرده است. بنابراین منظور از جمله (هَمَّ بِهَا لَوْ لاَ أَنْ رَءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ) این است که در کشمکش غریزه وعقل، یوسف تا لب پرتگاه کشیده شد امّا ناگهان بسیج فوق العاده نیروی ایمان وعقل، طوفان غریزه را در هم شکست،(2) تا کسی گمان نکند اگر یوسف توانست خود را از این پرتگاه برهاند

کار ساده ای انجام داده، چون عوامل گناه وهیجان در وجود او ضعیف بود، نه هرگز، او

ص: 556

1- بحارالانوار، ج 11، ص 72.
2- اقتباس از تفسیر فی ظلال، ج 4، ص 711، ذیل آیه مورد بحث.

نیز برای حفظ پاکی خویش در این لحظه حسّاس دست به شدیدترین مبارزه وجهاد با نفس زد (ر.ک: ج 9، ص 433 - 440).

رسوایی زلیخا

اشاره

(وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَیَا سَیِّدَهَا لَدَی الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِیمٌ * قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِی عَنْ نَّفْسِی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْکَاذِبِینَ * وَإِنْ کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَهُوَ مِنَّ الصَّادِقِینَ * فَلَمَّا رَأَی قَمِیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ * یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِی لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنتِ مِنْ الْخَاطِئِینَ)

وهر دو به سوی در دویدند و(در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می کرد)؛ پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد. ودر این هنگام، همسر آن زن را نزدیک در یافتند. آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به خانواده تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک، چیست؟ !» * (یوسف) گفت: «او مرا به کامجویی از خود دعوت کرد !» ودر این هنگام، شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهنش از پیش رو پاره شده، آن زن راست می گوید؛ واو از دروغگویان است. * واگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می گوید؛ واو از راستگویان است.» * هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر وحیله شما زنان است؛ که مکر وحیله شما زنان، عظیم است ! * یوسف ! از این (جریان)، صرف نظر کن؛ وتو نیز ای زن از گناهت استغفار کن؛ زیرا تو از خطاکاران بودی».

(سوره یوسف، آیات 25-29)

تفسیر: طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

مقاومت سرسختانه یوسف، همسر عزیز را تقریباً مأیوس کرد. ولی یوسف که در این دَور از مبارزه در برابر آن زن عشوه گر وهوس های سرکش نفس پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند، خطرناک است و باید خود را هر

چه زودتر از آن محل دور سازد. ازاین رو باسرعت به سوی درِ کاخ دوید تا در را باز کند وخارج شود، همسر عزیز نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود. آیه می گوید: «وهر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می کرد) و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد» (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِیصَهُ مِنْ دُبُرٍ).

«استباق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است. «قدّ» به معنی پاره شدن از طرف طول است، چنانکه «قطّ» به معنی پاره شدن از عرض است. در حدیث آمده است: «کانَت ضَرَباتُ عَلِیٍّ بنِ أبی طالِبِ أبکاراً کانَ إذَا اعْتَلی قَدَّ، وَ إذَا اعْتَرَضَ قَطَّ؛ ضربه های علیّ بن ابی طالب علیه السلام در نوع خود بی سابقه بود، هنگامی که از بالا ضربه می زد تا به پایین می شکافت وهنگامی که از عرض ضربه می زد دو نیم می کرد».(1)

ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید وآن را گشود؛ ناگهان عزیز مصر را پشت در دیدند، چنانکه قرآن می گوید: «و در این هنگام آقای آن زن را نزدیک در یافتند» (وَ أَلْفَیَا سَیِّدَهَا لَدَی الْبَابِ).

«الفیت» از مادّه «اِلفاء» به معنی یافتن ناگهانی است. تعبیر از شوهر به «سیّد»، به طوری که بعضی از مفسّران گفته اند، طبق عادت مردم مصر بوده که زنان شوهر خود را «سیّد» خطاب می کردند. در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می کنند.

در این هنگام همسر عزیز که از یک سو خود را در آستانه رسوایی می دید، واز سوی دیگر شعله انتقامجویی از درون جانش زبانه می کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق به جانبی رو به همسرش کرد ویوسف را با این بیان متّهم ساخت: «آن زن گفت: کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟» (قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوءًا إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِیمٌ).

جالب اینکه زن خیانتکارتاخودرادرآستانه رسوایی ندیده بودفراموش کرده بود

1- مجمع البيان، ذیل آیه مورد بحث ؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 50.

که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «اهلک» (خانواده تو)، می خواهد حسّ غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد. این سخن بی شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست که هنگام تکیه بر تخت قدرت می گفت: (أَلَيْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ) «آیا کشور مصر از آنِ من نیست». (1)

امّا هنگامی که تخت وتاج خود را در خطر وستاره اقبالش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی وهارون) می خواهند شما را از سرزمینتان بیرون کنند (يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ). (2)

نکته قابل توجّه دیگر اینکه، همسر عزیز مصر هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته، بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر سخن گفت، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلّم است وسخن از میزان کیفر وچگونگی مجازات اوست. این تعبیر حساب شده در آن لحظه ای که می بایست آن زن دست وپای خود را گم کند، نشانه شدّت حیله گری اوست. (3)

وباز این تعبیر که اوّل سخن از زندان می گوید وبعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می نهد واز «عذاب دردناک» که تا سرحدّ شکنجه واعدام پیش می رود حرف می زند.

یوسف در اینجا سکوت را جایز نشمرد وبا صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و«گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد» (قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِی عَنْ نَفْسِی).

بدیهی است در چنین ماجرایی هر کس در آغاز کار به زحمت می تواند باور کند که جوان نوخاسته و برده ای بدون همسر، بیگناه باشد وزن شوهردار به ظاهر باشخصیّتی گناهکار؛ بنابراین، انگشت اتّهام بیشتر به طرف یوسف دراز بود تا همسر عزیز. ولی از آنجا که خداوند حامی نیکان وپاکان است، اجازه نداد آن جوان پارسا ومجاهد با نفس، در شعله های آتش تهمت بسوزد. قرآن می فرماید: «و در این هنگام شاهدی از

1- سوره زخرف، آیه 51.

2- سوره طه، آیه 63.

3- در اینکه ما در جمله ما جزاء... نافیه است یا استفهامیه، در میان مفسّران گفت وگوست، ولی نتیجه آن در هرحال چندان تفاوتی نمی کند.

خانواده آن زن شهادت دادكه:(براى پيداكردن مجرم اصلى،ازاين دليل روشن استفاده كنيد كه) اگر پيراهن او از پيش رو پاره شده، آن زن راست مى گويد واو از دروغگويان است» (وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

«واگر پيراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ مى گويد واو از راستگويان است» (وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

چه دليلى از اين زنده تر! زيرا اگر تقاضا از طرف همسر عزيز بوده است، او به پشت سر يوسف دويده ويوسف در حال فرار بوده كه پيراهنش را چسبيده، مسلّماً از پشت پاره مى شود. واگر يوسف به همسر عزيز هجوم برده واو فرار كرده، يا رو در رو به دفاع از خويش برخاسته، مسلّماً پيراهن يوسف از جلو پاره خواهد شد. وچه جالب است كه اين مسأله ساده يعنى پاره شدن پيراهن، مسير زندگى بيگناهى را تغيير دهد وهمين امر كوچك، سندى بر پاكى او ودليلى بر رسوايى مجرم گردد.

عزيز مصر اين داورى را كه بسيار حساب شده بود، پسنديد ودر پيراهن يوسف خيره شد و«هنگامى كه ديد پيراهن او [يوسف] از پشت پاره شده، (با توجّه به اين معنى كه تا آن روز دروغى از يوسف نشنيده بود، رو به همسرش كرد و) گفت: اين از مكر وحيله شما زنان است، كه مكر و حيله شما زنان عظيم است» (فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ).

عزيز مصر براى افشا نشدن ماجراى اسف انگيزى كه روى داده بود و حفظ آبروى خود در سرزمين مصر، رو به يوسف كرد و گفت: «يوسف، از اين موضوع صرف نظر كن» وديگر از اين ماجرا چيزى مگو (يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا).

آن گاه خطاب به همسرش گفت: «و تو هم - اى زن - از گناهت استغفار كن، كه از خطاكاران بودى» (وَاسْتَغْفِرِى لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ). (1)

بعضى گفته اند گوينده اين سخن عزيز مصر نبود، بلكه همان شاهد بود. ولى هيچ دليلى براى اين احتمال وجود ندارد به خصوص كه اين جمله بعد از گفتار عزيز واقع شده است.

1- در این جمله مِنَ الخاطِئینَ که جمع مذکّر است گفته شده، نه مِن الخاطِئات که جمع مؤنّث است. این بهخاطر آن است که در بسیاری از موارد جمع مذکّر را به عنوان تغلیب بر هر دو گروه اطلاق می کنند؛ یعنی تو درزمره خطاکارانی.

نقشه همسر عزیز مصر

در آیات مورد بحث اشاره به مکر زنان (البتّه زنانی همچون همسر عزیز که بی بندوبار وهوسرانند) شده است واین مکر وحیله گری به عظمت توصیف گردیده (إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ).

در تاریخ وهمچنین در داستان ها که سایه ای از تاریخ است، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده که مطالعه مجموع آنها نشان می دهد زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود نقشه هایی می کشند که در نوع خود بی نظیر است.

در داستان بالا دیدیم که همسر عزیز چگونه بعد از شکست در عشق وقرار گرفتن در آستانه رسوایی، با مهارت خاصّی برائت خود وآلودگی یوسف را مطرح ساخت. او حتّی نگفت که یوسف قصد سوء به من داشته، بلکه آن را به عنوان یک امر مسلّم فرض کرد وتنها سؤال از مجازات چنین کسی نمود؛ مجازاتی که در مرحله زندان نیز متوقّف نمی شد، بلکه به صورت نامعلوم ونامحدود مطرح گردید.

در داستان همین زن که در مورد سرزنش زنان مصر نسبت به عشق بی قرارش به غلام وبرده خود در آیات بعد مطرح است نیز می بینیم که او برای تبرئه خود از چنین نیرنگ حساب شده استفاده می کند واین تأکید دیگری است بر مکر چنین زنان (ر.ک: ج 9، ص 452 - 460).

زنان فاسد دربار

اشاره

(وَقَالَ نِسْوَهٌ فِی الْمَدِینَهِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً إِنَّا لَنَرَاهَا فِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ * فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَآتَتْ کُلَّ وَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ للهِ مَا هَذَا بَشَراً إِنْ هَذَا إِلاَّ مَلَکٌ کَرِیمٌ * قَالَتْ فَذَلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَنْ نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَّمْ یَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَلَیَکُوناً مِّنَ الصَّاغِرِینَ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَأَکُنْ مِّنَ الْجَاهِلِینَ * فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ)

(این جریان در شهر منعکس شد؛) گروهی از زنان شهر گفتند: «همسر عزیز، غلامش را به سوی خود دعوت می کند. عشق (این جوان)، در اعماق قلبش نفوذ کرده؛ ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.» * هنگامی که (همسر عزیز) نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد؛ وبرای آنها پشتی (گرانبها،ومجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ وبه دست هر کدام، کاردی (برای بریدن میوه) داد؛ و(به یوسف) گفت: «بر آنان وارد شو!» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار باشکوه (وزیبا) یافتند؛ و(بی توجّه) دست های خود را بریدند؛ وگفتند: «منزّه است خدا! این بشر نمی باشد؛ این جز یک فرشته بزرگوار نیست!» * (همسر عزیز) گفت: «این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید. (آری) من او را به خویشتن دعوت کردم؛ واو خودداری کرد. واگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد؛ وبه یقین خوار وحقیر خواهد شد.» * (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند؛ واگر مکر ونیرنگ آنها را از من بازنگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد واز جاهلان خواهم بود.» * پروردگارش دعای او را اجابت کرد؛ ومکر آنان را از او بازگرداند؛ چرا که او شنوا وداناست.

(سوره یوسف، آیات 30-34)

تفسیر: توطئه دیگر همسر عزیز مصر

هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت، یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم بر کتمانش تأکید داشت چون عموماً چنین رازهایی نهفته نمی مانَد، به ویژه در قصر شاهان وصاحبان زر وزور، که دیوارهایشان گوش های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون درز کرد. قرآن می گوید: این جریان در شهر منعکس شد، «گروهی از زنان شهر گفتند: همسر عزیز جوانش [غلامش] را به سوی خود دعوت می کند» (وَ قَالَ نِسْوَهٌ فِی الْمَدِینَهِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَیهَا عَنْ نَفْسِهِ).

«عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده» (قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا).

سپس او را با این جمله مورد سرزنش قرار دادند: «ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم» (إِنَّا لَنَرَیهَا فِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ).

روشن است آنها که این سخن را می گفتند، زنان اشرافی مصر بودند که اخبار قصرهای پر از فساد فرعونیان ومستکبران برایشان جالب بود وهمواره در جست وجوی آن بودند.

این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود، به اصطلاح جانماز آب می کشیدند وهمسر عزیز را به خاطر این عشق، در گمراهی آشکار می دیدند.

حتّی برخی از مفسّران احتمال داده اند که انتشار این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه ای بود برای تحریک همسر عزیز تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند ویوسف را در آنجا ببینند؛ شاید آنها فکر می کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خود جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند، هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت وهم آن نظر احترام آمیز یوسف به همسر عزیز که نظر فرزند به مادر، یا مربّی، یا صاحب نعمت بود در مورد آنها موضوع نداشت،به این دلیل احتمال نفوذشان دراوبسیاربیشترازاحتمال نفوذهمسرعزیزبود.

«شَغَف» از مادّه «شغاف» به معنی گره بالای قلب یا پوسته نازک قلب است که به منزله غلافی تمام آن را در بر گرفته. «شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی چنان به او علاقه مند شده که محبّت وی به درون قلبش نفوذ کرده واعماق آن را در بر گرفته است. واین اشاره به عشق شدید است.

آلوسی در تفسیر روح المعانی از کتاب اسرارالبلاغه برای عشق وعلاقه مراتبی ذکر کرده که به بخشی از آن در اینجا اشاره می شود.

نخستین مراتب محبّت همان «هوی» (به معنی تمایل) است، آن گاه «علاقه» یعنی محبّتی که ملازم قلب است.

بعد از آن، «کلف» به معنی شدّت محبّت وپس از آن «عشق» وسپس «شعف» (با عین) یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می سوزد واز این سوزش، احساس لذّت می کند، بعد از آن «لوعه» وبعد از آن «شغف» یعنی مرحله ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می کند وسپس «تدله» وآن مرحله ای است که عشق، عقل انسان را می رباید وآخرین مرحله «هیوم» است وآن مرحله بی قراری مطلق است که شخص عاشق را بی اختیار به هر سو می کشاند.(1)

1- تفسیر روح المعانی، ج 12، ص 203.

این نکته نیز مهمّ است که چه کسی آن راز را فاش کرد؟

همسر عزیز، که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می کرد، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او نیز این کار بعید است.

امّا به هر حال چنین مسأله ای آن هم در آن قصرهای پر از فساد - همان گونه که گفتیم - چیزی نیست که بتوان آن را پنهان ساخت وسرانجام از زبان تعزیه گردان های اصلی به درباریان واز آنجا به خارج، جسته گریخته درز می کند وطبیعی است که دیگران آن را با شاخ وبرگ فراوان زبان به زبان نقل می نمایند.

همسر عزیز که از مکر زنان حیله گر مصر آگاه شد نخست ناراحت گشت سپس چاره ای اندیشید وآن، این بود که آنها را به مجلس میهمانی دعوت کند وبساط پرتجمّل با پشتی های گرانقیمتی برای آنها فراهم سازد وبه دست هر کدام، چاقویی برای بریدن میوه دهد، امّا چاقوهای تیز، تیزتر از نیاز بریدن میوه. آیه می فرماید: «هنگامی که نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد (ودعوتشان کرد) و برای آنان پشتی (گرانبها و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت وبه دست هر کدام، چاقویی (برای بریدن میوه) داد» (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَتْ کُلَّ وَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً).(1)

وچنین کاری دلیل بر آن است که او از شوهر خود حساب نمی برد واز رسوایی گذشته اش درسی نگرفته بود.

«و (در این موقع به یوسف) گفت: وارد مجلس آنان شو!» تا زنان سرزنش گر با دیدن جمال او، وی را در این عشق ملامت نکنند (وَ قَالَتِاخْرُجْ عَلَیْهِنَّ).

تعبیر به «أُخْرُجْ عَلَیْهِنَّ» (بیرون بیا)، به جای «أُدْخُل» (داخل شو)، این معنی را

1- «مُتَّكَأ» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می کنند، مانند پشتی ها، تخت ها وصندلی ها، آن چنان که درقصرهای آن زمان معمول بود، ولی بعضی مُتَّکَأ را به اترج که نوعی میوه است تفسیر کرده اند.کسانی که متّکا را به همان معنی پشتی ومانند آن تفسیر کرده اند نیز گفته اند: میوه آن مهمانی اترجبوده است، واترج همان بالنگ است که میوه ای است ترش مزه ودارای پوستی ضخیم که از پوست آن مربّادرست می کنند.ممکن است این میوه در سرزمین مصر شبیه به آنچه نزد ماست کاملاً ترش نبوده ورگه ای از شیرینی داشتهکه میوه پذیرایی محسوب می شده.

می رسانَد که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت بلکه در یک اتاق درونی که احتمالاً محلّ غذا ومیوه بود سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از درِ ورودی نباشد وکاملاً غیرمنتظره وشوک آفرین باشد.

امّا زنان مصر - که طبق بعضی از روایات ده تن یا بیشتر بودند - هنگامی که آن قامت زیبا وچهره نورانی را دیدند وچشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی که همچون خورشیدی که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود وچشم ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد، چنان واله وحیران شدند که دست از پا وترنج از دست نشناختند.(1)

می فرماید: «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (وزیبا) شمردند» (فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ).

«و(چنان از خود بیخود شدند که به جای ترنج) دست های خود را بریدند» (وَقَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ).

«و(هنگامی که دیدند برق حیا وعفّت از چشمان جذّاب یوسف می درخشد ورخسار معصومش از شدّت حیا گلگون شده، همگی) گفتند: منزّه است خدا!

این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است!» (وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلاَّ مَلَکٌ کَرِیمٌ).(2)

در اینکه زنان مصر در این هنگام چه اندازه دست های خود را بریدند در میان مفسّران گفت وگوست. بعضی آن را به صورت مبالغه آمیز نقل کرده اند، ولی آنچه از قرآن استفاده می شود این است که اجمالاً دست های خود را مجروح ساختند.

بنابراین زنان مصر هم که قافیه را به کلّی باخته وبا دست های مجروح که از آن خون می چکید وحالی پریشان، همچون مجسّمه های بی روح بر جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که دست کمی از همسر عزیز ندارند. همسر عزیز از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش می کردید» (قَالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ).

همسر عزیز گویی می خواست به آنها بگوید شما که با یکبار مشاهده یوسف

1- بحارالانوار، ج 12، ص 227؛ تفسیر قمّی، ج 1، ص 342.
2- «حاشَ» از مادّه حشی به معنی طرف وناحیه است، وتحاشی به معنی کناره گیری می آید ومفهوم جملهحاشَ لِلّٰهِ این است که خدا منزّه است. اشاره به اینکه یوسف بنده ای است پاک ومنزّه.

این چنین عقل وهوش خود را از دست دادید وبی خبر دست ها را بریدید، محو جمال او شدید وبه ثناخوانیش برخاستید، چگونه مرا ملامت می کنید که صبح وشام با او می نشینم وبرمی خیزم؟

همسر عزیز که از موفّقیّت خود در طرحی که ریخته بود احساس غرور وخوشحالی می کرد وعذر خود را موجّه جلوه داده بود، یکباره تمام پرده ها را کنار زد وبا صراحت به گناه خود اعتراف نمود، گفت: آری «من او را به خویشتن دعوت کردم، و او خودداری ورزید» (وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ).

بعد بی آنکه از آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا دست کم در برابر میهمانان حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی پروایی و لحنی جدّی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحاً اعلام داشت: «و اگر آنچه را دستور می دهم انجام ندهد (ودر برابر عشق سوزان من تسلیم نشود) به زندان خواهد افتاد» (وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ).

نه تنها او را به زندان می افکنم بلکه «مسلّماً در درون زندان نیز خوار وذلیل خواهد شد» (وَلَیَکُوناً مِنَالصَّاغِرِینَ).

طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش به جمله «وَاسْتَغْفِرِی لِذَنْبِکِ» (از گناهت استغفار کن) قناعت کند، باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشاند. اصولاً همان گونه که گفتیم در دربار فراعنه وشاهان این مسائل چیز تازه ای نیست.

بعضی در اینجا روایت شگفت آوری نقل کرده و گفته اند: گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند، به حمایت از همسر عزیز برخاستند وحق را به او دادند. آنها دور یوسف را گرفتند وبرای تشویق او به تسلیم شدن، هر کدام به نوعی سخن گفتند.(1) یکی گفت: ای جوان، این همه خودداری وناز برای چیست؟ چرا به این عاشق

دلخسته ترحّم نمی کنی؟ مگر جمال دل آرای خیره کننده را نمی بینی؟ مگر تو دل نداری وجوان نیستی وازعشق وزیبایی لذّت نمی بری؟ آخرمگرتوسنگ وچوبی؟

دومی گفت: گیرم که از زیبایی وعشق چیزی نمی فهمی، آیا نمی دانی که او همسر

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ بحارالانوار، ج 12، ص 276؛ قصص جزائری، ص 179؛ تفسیر قرطبی،ذیل آیه مورد بحث ؛ تفسیر کبیر، ج 18، ص 451، ذیل آیات مورد بحث.

عزیز مصر وزن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی کنی که اگر قلب او را به دست آوری همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود؟ وهر مقامی که بخواهی برایت آماده است؟

سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیباییش داری ونه نیاز به مال ومقامش، آیا نمی دانی که او زن انتقامجوی خطرناکی است؟ وسایل انتقامجویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک وتاریکش نمی ترسی وبه غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی اندیشی؟

تهدید صریح همسر عزیز به زندان وذلّت از یک سو ووسوسه های زنان آلوده مصر که اکنون نقش دلّالی را بازی می کنند از سوی دیگر، لحظات بحرانی برای یوسف فراهم ساخت. طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، امّا او که از قبل خود را ساخته بود ونور ایمان وپاکی وتقوا، آرامش وسکینه خاصّی در روح او ایجاد کرده بود، با شجاعت وشهامت، تصمیم خود را گرفت وبی آنکه با زنان هوسباز به گفت وگو برخیزد، رو به درگاه پروردگار آورد واین چنین به نیایش پرداخت، «گفت: پروردگارا، زندان (با همه سختی هایش) نزد من محبوب تر است از آنچه اینان مرا به سوی آن می خوانند» (قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ).

سپس از آنجا که می دانست در همه حال - به خصوص در مواقع بحرانی - جز با اتّکا به لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خود را با این سخن به خدا سپرد واز او کمک خواست: «و اگر مکر ونیرنگ آنان را از من باز نگردانی، به سوی ایشان متمایل خواهم شد واز جاهلان خواهم بود» (وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ

مِنَ الْجَاهِلِینَ).

خداوندا، من به خاطر رعایت فرمان تو وحفظ پاکدامنی خود، از آن زندان وحشتناک استقبال می کنم؛ زندانی که روح من در آن آزاد است ودامانم پاک وبه این آزادی ظاهری که جانم را اسیر زندان شهوت می کند ودامانم را آلوده می سازد پشت پا می زنم.

خدایا کمکم کن، نیرویم بخش، بر قدرت عقل وایمان وتقوایم بیفزا تا بر این وسوسه های شیطانی پیروز گردم.

از آنجا که وعده الهی همیشه این بوده است که جهادکنندگان مخلص - چه با

ص: 567

نفس وچه با دشمن - را یاری بخشد، یوسف را در آن حال تنها نگذاشت ولطف او به یاریش شتافت. قرآن می گوید: «پروردگارش دعای او را اجابت کرد» (فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ).

«ومکر آنان را از او بگردانید» (فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ).

«چرا که او شنوا وداناست» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

نیایش های بندگان را می شنود، از اسرارشان آگاه است وراه حلّ مشکل آنان رامی داند.

نکته ها:

1. تطمیع وتهدید

همان گونه که دیدیم، همسر عزیز وزنان مصر برای رسیدن به مقصود خود از امور مختلفی استفاده کردند: اظهار عشق، علاقه شدید، تسلیم محض، بعد از آن تطمیع وسپس تهدید. به تعبیری دیگر توسّل به شهوت و زر وسپس زور.

واینها اصول متّحدالمآلی است که همه خودکامگان وطاغوت ها در هر عصر وزمانی به آن متوسّل می شدند.

حتّی خود ما مکرّر دیده ایم، آنها برای تسلیم کردن مردان حق، در آغاز جلسه نرمش فوق العاده وروی خوش نشان می دهند واز طریق تطمیع وانواع کمک ها وارد می شوند ودر آخر همان جلسه به شدیدترین تهدیدها توسّل می جویند وهیچ ملاحظه نمی کنند که این تناقض گویی آن هم در یک مجلس تا چه حد زشت، زننده ودر خور تحقیر وانواع سرزنش هاست.

دلیل آن هم روشن است آنها هدفشان را می جویند و وسیله برای آنان مهم نیست. به بیان دیگر، برای رسیدن به هدف، استفاده از هر وسیله ای را مجاز می شمرند.

در این میان افراد ضعیف وکم رشد در مراحل نخستین، یا آخرین مرحله تسلیم می شوند وبرای همیشه به دامشان گرفتار می گردند. امّا اولیای حق با شجاعت وشهامتی که در پرتو نور ایمان یافته اند، همه این مراحل

را پشت سر گذارده، سازش ناپذیری خود را با قاطعیّت هر چه تمامتر نشان می دهند، تا سرحدّ مرگ پیش می روند وعاقبت آن هم پیروزی است، پیروزی خودشان ومکتبشان یا حدّاقل پیروزی مکتب.

ص: 568

2. ادّعای بیجا

بسیارند کسانی که مانند زنان هوسباز مصر، هنگامی که در کنار گود نشسته اند خود را پاک وپاکیزه نشان می دهند ولاف تقوا وپارسایی می زنند وآلودگانی همچون همسر عزیز را در «ضلال مبین» می بینند. امّا هنگامی که پایشان به میان گود کشیده شد در همان ضربه اوّل از پا در می آیند وعملاً ثابت می کنند که تمام آنچه می گفتند حرفی بیش نبوده است. اگر همسر عزیز پس از سال ها نشست وبرخاست با یوسف، گرفتار عشق او شد آنها در همان مجلس اوّل به چنین سرنوشتی گرفتار شدند وبه جای ترنج دست های خویش را بریدند.

3. چرا یوسف در جلسه زنان حضور یافت؟

در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت وحاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شده بود یا برای تبرئه یک گناهکار؟

ولی با توجّه به اینکه یوسف ظاهراً بَرده وغلام بود وبه ناچار باید در کاخ خدمت کند، ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده وبه بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقاً از این نقشه ومکر زنانه آگاهی نداشت؛ به خصوص اینکه گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ) نشان می دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود، بلکه در اتاق مجاور که محلّ غذا ومیوه یا مانند آن بوده قرار داشته است.

4. شرکاءِ جرم

جمله «يَدعونَنی إلَيهِ» (این زنان مرا به آن دعوت می کنند) و«كَيْدَهُنَّ» (نقشه این زنان...) به خوبی نشان می دهد که بعد از ماجرای بریدن دست ها ودلباختگی زنان هوسباز مصر نسبت به یوسف، آنها هم به نوبه خود وارد میدان شدند واز یوسف دعوت کردند که تسلیم آنها یا همسر عزیز مصر شود ولی او دست رد به سینه همه آنها زد.(1) این نشان می دهد که همسر عزیز در این گناه تنها نبود وشریک جرم هایی داشت.

1- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث ؛ بحارالانوار، ج 12، ص 276؛ تفسیر قرطبی، ج 9، ص 184.

5. وابستگی مطلق

هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات ودر مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه ها می کشانَد، تنها باید به خدا پناه برد واز او استمداد جست که اگر لطف ویاری او نباشد کاری نمی توان کرد. این درسی است که یوسف بزرگ وپاکدامن به ما آموخته، اوست که می گوید پروردگارا، اگر نقشه های شوم آنها را از من بازنگردانی، به آنها متمایل می شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری، طوفان حوادث مرا با خود می برد، این تویی که حافظ ونگهدار منی، نه قوّت وقدرت وتقوای من.

این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار، علاوه بر اینکه قدرت واستقامت نامحدودی به بندگان خدامی بخشد،سبب می شودازالطاف خفی اوبهره گیرند؛همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است وتنها باید آن را مشاهده کرد وتصدیق نمود.

اینان هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند وهم در جهان دیگر.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «سَبعَةٌ یُظِلُّهُمُ اللّهُ فی ظِلِّهِ یَومٌ لاظِلَّ إِلّا ظِلُّهُ: إمامٌ عادِلٌ، وَ شابٌّ نَشَأَ فی عِبادَةِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ رَجُلٌ قَلبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالمَسجِدِ إذا خَرَجَ مِنهُ حَتّی یَعودَ إلَیهِ، وَ رَجُلانِ کانا فی طاعَةِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجتَمَعا عَلی ذلِکَ وَتَفَرَّقا، وَ رَجُلٌ ذَکَرَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خالِیاً فَفاضَت عَیناهُ، وَ رَجُلٌ دَعَتهُ امْرَأهٌ ذاتُ حَسَبٍ وَجَمالٍ فَقالَ إنّی أخافُ اللّهَ تَعالی، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأخفاها حَتّی لا تَعلَمَ شِمالُهُ ما تَصَدَّقَ بِیَمینِهِ؛ هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه (عرش) خود قرار می دهد آن روز که سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر وجوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته، کسی که قلب او به مسجد ومرکز عبادت خدا پیوند دارد وهنگامی که از آن خارج می شود در فکر آن است تا به آن بازگردد، افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متّحداً کار می کنند وبه هنگام جداشدن از یکدیگر نیز رشته اتّحاد معنوی آنهاهمچنان برقراراست،کسی که هنگام شنیدن نام پروردگار(به خاطراحساس مسؤولیّت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می شود، مردی که زن زیبا وصاحب جمالی او را به سوی خود دعوت کند و او بگوید من از خدا ترسانم، وکسی که به نیازمندان کمک می کند وصدقه خود را مخفی می دارد چنانکه دست چپ او از صدقه ای که با دست راست داده باخبر نشود»(1) (ر.ک: ج 9، ص 461 - 474).

1- سفينه البحار، ج1، ص 595، مادّه ظل ؛ وسائل الشيعه، ج 5، ص 199 ؛ بحارالانوار، ج 26، ص 261.

اعتراف زنان خطا کار

اشاره

(وَقَالَ الْمَلِکُ إئْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ اللاَّتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ * قَالَ مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ یُوسُفَ عَنْ نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ للهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ الْاٰنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدتُّهُ عَنْ نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ * ذَلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللهَ لاَ یَهْدِی کَیْدَ الْخَائِنِینَ * وَمَا أُبَرِّءُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لاَمَّارَهُ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ)

پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی آمد، یوسف گفت: «به سوی آقایت بازگرد، واز او بپرس ماجرای زنانی که دست های خود را بریدند چه بود؟ به یقین پروردگار من به نیرنگ آنها آگاه است.» * (پادشاه آن زنان را طلبید و) گفت: «هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند: «منزّه است خدا، ما هیچ (خطا و) عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ واو از راستگویان است. * این سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب او [یوسف]خیانت نکردم؛ وخداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند. * من خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده ومهربان است».

(سوره یوسف، آیات 50-53)

تفسیر: تبرئه یوسف از هر گونه اتّهام

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد، همان گونه که گفتیم آن قدر حساب شده ومنطقی بود که شاه واطرافیانش را مجذوب خود ساخت. او می بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچ پاداش، مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است وبرای آینده نیز برنامه حساب شده ای ارائه داده.

او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست، بلکه شخص فوق العاده ای است که طیّ ماجرای مرموزی به زندان افتاده است. ازاین رو مشتاق دیدار او شد، امّا

نه آن چنان که غرور وکبر سلطنت را کنار بگذارد وخود به دیدار یوسف بشتابد، بلکه «پادشاه گفت: او را نزد من آورید» (وَ قَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ).

«ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی [یوسف] آمد (یوسف به جای اینکه دست وپای خود را گم کند که بعد از سال ها در سیاهچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می وزد، به فرستاده شاه جواب منفی داده و) گفت: (من از زندان بیرون نمی آیم تو) به سوی صاحبت بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که (در قصر عزیز مصر، وزیر تو) دست های خود را بریدند چه بود؟» (فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ الَّتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ).

او نمی خواست به سادگی از زندان آزاد شود وننگ عفو شاه را بپذیرد و پس از آزادی، به صورت یک مجرم یا یک متّهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند؛ می خواست درباره علّت زندانی شدنش تحقیق شود، بیگناهی وپاکدامنی خود را به ثبوت رسانَد وبا سربلندی آزاد شود. در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند که در دربار وزیرش چه می گذرد.

آری اوبه شرف وحیثیت خودبیش ازآزادی اهمّیّت می دادواین است راه آزادگان.

جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتّی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتّهام وزندان او بود. تنها به صورت کلّی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد.

سپس افزود: شاید مردم مصر وحتّی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه وبه وسیله چه کسانی طرح شد، ولی «خدای من به نیرنگ آنان آگاه است» (إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ).

فرستاده مخصوص نزد شاه برگشت وپیغام یوسف را به او رسانید. این سخنان که با مناعت طبع وعلوّ همّت همراه بود پادشاه را بیشتر تحت تأثیر عظمت وبزرگی یوسف قرار داد. پس آن زنان را طلبید و «گفت: هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید جریان کار شما چه بود؟» (قَالَ مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ).

راست بگویید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر وگناهی در او سراغ دارید؟

در برابر این پرسش، وجدان های خفته آنها بیدار شد وهمگی به پاکی یوسف

گواهی دادند و «گفتند: منزّه است خدا! ما هیچ عیبی در او نیافتیم» (قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ).

همسر عزیز مصر که در آنجا حاضر بود وبه دقّت به سخنان سلطان وزنان مصر گوش می داد، قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد وقت آن فرا رسیده است که سال ها رنج ناراحتیِ وجدان را با شهادت به پاکیِ یوسف وگناهکار بودن خویش جبران کند، به خصوص که او بزرگواریِ بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد، زیرا در پیامش کمترین سخنی درباره وی به میان نیاورده وفقط از زنان مصر به طور سربسته سخن گفته بود. یک مرتبه گویی انفجاری در درونش رخ داد «گفت: الآن حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم، و او از راستگویان است» (قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: «این سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب، به او خیانت نکردم» (ذلِکَ لِيَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ).

زیرا بعد از گذشت این مدّت فهمیده ام که «خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند» (وَ أَنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِی كَيْدَ الْخَائِنِينَ).

در حقیقت، اگر جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد - چنانکه ظاهر عبارت اقتضا می کند - او برای اعتراف به پاکی یوسف وگناهکاری خود، دو دلیل اقامه می کند: نخست اینکه وجدانش - واحتمالاً بقایای علاقه اش به یوسف - به وی اجازه نمی دهد که بیش از این حق پوشی ودر غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند ودیگر اینکه با گذشت زمان ودیدن درس های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان ونیکان است وهرگز از خائنان حمایت نمی کند؛ به همین دلیل پرده های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلوی چشمانش کنار می رود وحقیقت زندگی را لمس می کند ومخصوصاً با شکست در عشق که ضربه ای بر غرور وشخصیّت افسانه ای او وارد کرد، چشم واقع بینش بازتر شد وبا این حال تعجّبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

و در ادامه سخنانش گفت: «من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند» (وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ).

«مگر آنچه را پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّی).

به هر حال در برابر این گناه از او امید بخشش دارم، چرا که «پروردگارم آمرزنده ومهربان است» (إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ).

گروهی از مفسّران دو آیه اخیر را سخن یوسف دانسته وگفته اند: این دو آیه در حقیقت دنباله پیامی است که یوسف به وسیله فرستاده پادشاه به او پیغام داد ومعنی آن چنین است: من اگر می گویم از زنان مصر تحقیق کنید، به خاطر این است که شاه (یا عزیز مصر وزیر او) بداند من در غیاب وی در مورد همسرش نسبت به او خیانت نکرده ام، وخداوند نیرنگ خائنان را هدایت نمی کند. در عین حال من خود را تبرئه نمی کنم، زیرا نفس سرکش، انسان را به بدی ها فرمان می دهد، مگر آنچه خدا رحم کند، پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

ظاهراً انگیزه این تفسیرِ مخالف ظاهر آن است که آنها نخواسته اند این مقدار دانش ومعرفت را برای همسر عزیز مصر بپذیرند که او با لحنی مخلصانه وحاکی از تنبّه سخن می گوید.

در حالی که هیچ بعید نیست انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ خورد، یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه وشرمساری در وجودش پیدا شود، به خصوص که بسیار دیده شده است شکست در عشق مجازی، راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می گشاید وبه تعبیر روانکاوی امروز، آن تمایلات شدید سرکوفته «تصعید» می گردد وبی آنکه از میان برود در شکل عالی تری تجلّی می کند.

پاره ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگی او نقل شده(1)

نیز دلیل بر این بیداری است.

از این گذشته، ارتباط دادن این دو آیه با یوسف به قدری بعید وخلاف ظاهر است که با هیچ یک از معیارهای ادبی سازگار نیست، زیرا اوّلاً «ذلِک» که در آغاز آیه ذکر شده در حقیقت به عنوان ذکر علّت است؛ علّت برای سخن پیش که چیزی جز سخن همسر عزیز نیست وچسبانیدن این علّت به کلام یوسف که در آیات قبل از آن با

1- بحارالانوار، ج 12، ص 281، حدیث 60 وص 253.

فاصله آمده بسیار عجیب است. ثانیآ اگر این دو آیه بیان گفتار یوسف باشد یک نوع تضاد وتناقض در میان آن خواهد بود، زیرا از یک سو یوسف می گوید من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم واز سوی دیگر، می گوید من خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس سرکش به بدی ها فرمان می دهد. این گونه سخن را کسی می گوید که لغزشی هر چند کوچک از او سرزده باشد، در حالی که می دانیم یوسف هیچ لغزشی نداشت. ثالثآ اگر منظور این است که عزیز مصر بداند او بیگناه است، او که از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیّت پی برد ولذا به همسرش گفت از گناهت استغفار کن.

واگر منظور این باشد که بگوید به شاه خیانت نکرده ام، این مسأله ارتباطی به شاه نداشت وتوسّل به این بهانه که خیانت به همسر وزیر خیانت به شاه جبّار است، یک عذر واهی به نظر می رسد به خصوص که درباریان معمولاً در قید این مسائل نیستند.

مختصر اینکه ارتباط وپیوند آیات نشان می دهد که همه اینها گفته های همسر عزیز مصر است که مختصر تنبّه یافته بود وبه این حقایق اعتراف کرد.

نکته ها:

1. نتیجه پاکدامنی

در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد؛ اعتراف به گناهکاری خود وبیگناهی او. این است عاقبتِ تقوا وپاکدامنی وپرهیز از گناه. واین است مفهوم جمله (وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبْ) «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند - واو را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد».(1)

تو پاک باش ودر طریق پاکی استقامت کن، خداوند اجازه نمی دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند.

2. شکست ها سبب بیداری

شکست ها همیشه شکست نیست، بلکه در بسیاری از مواقع ظاهراً شکست است

ص: 575

1- سوره طلاق، آیات 2 و3.

امّا در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می آید. اینها همان شکست هایی است که سبب بیداری انسان می گردد وپرده های غرور وغفلت را می درد ونقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می شود.

همسر عزیز مصر که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود، هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تنبّه او گردید، وجدان خفته اش بیدار شد، از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت وروی به درگاه خدا آورد.

داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آنکه یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدّعاست، زیرا رو به او کرد و گفت: «الحَمدُلِلَّهِ الَّذی جَعَلَ العَبیدَ مُلوکاً بِطاعَتِهِ وَ جَعَلَ المُلوکَ عَبیدًا بِالمَعصیَهِ؛ حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت وملوک را به خاطر گناه بَرده گردانید».

ودر پایان همین حدیث می خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد.(1)

خوشبخت کسانی که از شکست ها پیروزی می سازند واز ناکامی ها کامیابی؛ از اشتباهات خود راه های صحیح زندگی را می یابند ودر میان تیره بختی ها راه سعادت را پیدا می کنند.

البتّه واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، کسانی که ضعیف وبی مایه اند، به هنگام شکست، یأس سراسر وجودشان را فرا می گیرد وگاهی تا سرحدّ خودکشی پیش می روند که این شکست کامل است، امّا آنها که مایه ای دارند می کوشند آن را نردبان ترقّی خود قرار دهند واز آن پلی برای پیروزی بسازند.(2)

هلاکت همسر لوط

اشاره

(قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ أَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمٍ مُّجْرِمِینَ * إِلاَّ آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِینَ * إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِینَ)

(سپس) گفت: «مأموریّت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟» * گفتند: «ما به سوی قومی

1- سفینه البحار، ج 1، ص 554؛ بحارالانوار، ج 12، ص 268 وج 12، ص 296 و253 (با اندک تفاوت).
2- تفسیر نمونه، ج 9، ص 506 - 514.

گنهکار فرستاده شده ایم (تا آنها را هلاک کنیم)؛ * مگر خاندان لوط، که همگی آنها را نجات خواهیم داد؛ * به جز همسرش، که مقدّر داشتیم از بازماندگان (در شهر، وهلاک شوندگان) باشد». (سوره حجر، آیات 57-60)

تفسیر: هیرودیا و توطئه قتل حضرت یحیی علیه السلام

ابراهیم پس از شنیدن این بشارت، در اندیشه فرو رفت که شاید فرشتگان با آن شرایط خاص، فقط برای بشارت فرزند نزد او نیامده اند و مأموریّت مهم تری دارند واین بشارت تنها گوشه ای از آن را تشکیل می دهد؛ ازاین رو در مقام سؤال برآمد «وگفت: مأموریّت شما چیست ای فرستادگان خدا؟» بگویید ببینم برای چه مأموریّت مهمّی فرستاده شده اید؟ (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ).

«گفتند: ما به سوی قومی گناهکار مأموریّت یافته ایم» (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ).

و چون می دانستند ابراهیم با دقّتی که در چنین مسائلی دارد، به این مقدار پاسخ قناعت نخواهد کرد، فوراً اضافه کردند: این قوم گناهکار همان قوم لوط است و ما مأموریم این آلودگان بی آزرم را در هم بکوبیم ونابود کنیم «مگر خاندان لوط، که همگی آنان را نجات خواهیم داد» (إِلاَّ آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ).

از آنجا که تعبیر به «آل لوط» آن هم با تأکید بر «أجمَعین» شامل همه خانواده لوط، حتّی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود می شد، وشاید ابراهیم نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثنا کردند و گفتند: «بجز همسرش که مقدّر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد» (إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ).

تعبیر «قَدَّرنا» (مقدّر داشتیم) اشاره به مأموریّتی است که از سوی خداوند در این زمینه داشتند.(1)

نه تنها تولّد یحیی شگفت انگیز بود، مرگ وی هم از پاره ای جهات عجیب بود.

1- تفسیر نمونه، ج 11، ص 120 و 121.

غالب مورّخان مسلمان وهمچنین منابع معروف مسیحی، جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند(هرچنداندک تفاوتی درخصوصیّات آن درمیان آنهادیده می شود).

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق «هرودیاس» دختر برادر خود شد وزیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داد، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت.

این خبر به پیامبر بزرگ خدا یحیی رسید. او صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است ومخالف دستورهای تورات، ومن با چنین کاری مبارزه خواهم کرد.

سر وصدای این مسأله در تمام شهر پیچید وبه گوش هرودیاس رسید. او که یحیی را بزرگ ترین مانع بر سر راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام بگیرد واین مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد. در نتیجه ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد وزیبایی خویش را دامی برای او قرار داد وآن چنان در وی نفوذ نمود که سرانجام روزی هرودیس به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلّماً انجام خواهد یافت.

هرودیاس گفت من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم، زیرا او نام من وتو را بر سر زبان ها انداخته وهمه مردم به عیبجویی ما نشسته اند، اگر می خواهی دل من آرام گیرد وخاطرم شاد شود باید این عمل را انجام دهی.

هرودیس که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید، بی توجّه به عاقبت کار، تسلیم شد وچیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند. امّا عواقب دردناک آن عمل سرانجام دامان وی را گرفت.(1)

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام فرمود: «از پستی های دنیا اینکه سر یحیی بن زکریّا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند».

1- از بعضی از اناجیل وپاره ای از روایات استفاده می شود که هیرودیس با زن برادر خود که در قانون توراتممنوع بود ازدواج کرد ویحیی سخت در این کار او را ملامت نمود، سپس آن زن به وسیله زیبایی دخترش،هیرودیس را وادار به قتل یحیی ساخت (انجیل متی، باب 14، شماره 4 به بعد؛ انجیل مرقس، باب 6، بند 17به بعد).

یعنی شرایط من ویحیی از این نظر نیز مشابه است، زیرا یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.(1)

همسر نوح میان غرق شدگان

اشاره

(فَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا وَوَحْیِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُکْ فِیهَا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَأَهْلَکَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلاَ تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ)

ما به نوح وحی کردیم که: کشتی را در حضور ما، ومطابق وحی ما بساز. وهنگامی که فرمان ما فرا رسد، و(آب از) تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هریک (از انواع حیوانات) یک جفت در کشتی سوار کن؛ و(همچنین) خانواده ات را، مگر آنانی که قبلاً وعده هلاکشان داده شده [همسر وفرزند کافرت]؛ ودیگر درباره ستمکاران با من سخن مگو (وشفاعت مکن)، که آنان همگی غرق خواهند شد. (سوره مؤمنون، آیه 27)

تفسیر:

در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید ومقدّمات نجات نوح، یاران اندکش ونابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

می فرماید: «ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما وطبق فرمان ما بساز» (فَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا وَ وَحْیِنَا).

تعبیر «بِأعیُنِنا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش تو در این راه در حضور ما وتحت پوشش حمایت ماست؛ بنابراین، با فکر راحت وآسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس وواهمه نداشته باش.

ضمناً تعبیر به «وَحیِنا» نشان می دهد که نوح علیه السلام طرز ساختن کشتی وچگونگی آن را از وحی الهی آموخت وگرنه چنان چیزی - طبق نوشته تواریخ - تا آن زمان سابقه نداشت، به همین دلیل نوح کشتی را آن چنان متناسب با مقصد ومقصود خود ساخت که هیچ کمبودی در آن نبود.

1- تفسیر نمونه، ج 13، ص 41 - 43.

سپس چنین ادامه می دهد: «هنگامی که فرمان ما فرا رسد، ونشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده است، بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر وماده) انتخاب ودر کشتی سوار کن» (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُکْ فِیهَا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ).

«وخانواده ودوستان باایمانت را بر کشتی سوار کن، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است» (اشاره به همسر نوح ویکی از فرزندانش است) (وَأَهْلَکَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ).

وباز اضافه می کند: «ودیگر درباره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند وهم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد، وجای گفت وگو نیست» (وَ لاَ تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ).

البتّه این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح علیه السلام تحت تأثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر وفرزندی قرار گیرد وباز درباره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند.(1)

همسر لوط

اشاره

(رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ * فَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِینَ * إِلاَّ عَجُوزآ فِی الْغَابِرِینَ)

پروردگارا! من وخاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهایی بخش.» * ما او وتمامی خاندانش رانجات دادیم، * جز پیرزنی که در میان بازماندگان بود.

(سوره شعراء، آیات 169-171)

تفسیر:

سرانجام آن همه اندرزها ونصیحت ها اثر نگذارد، فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعفّنی مبدّل ساخت، اتمام حجّت به اندازه کافی شد، رسالت لوط علیه السلام به آخر

1- تفسیر نمونه، ج 14، ص 250 - 251.

رسید، در اینجاست که باید از این منطقه آلوده، خود وکسانی را که به او ایمان آورده اند نجات دهد تا عذاب مرگبار الهی قوم ننگین را درهم کوبد.

در مقام نیایش وتقاضا به پیشگاه خداوند برآمد وعرض کرد: «پروردگارا، من وخاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهایی بخش» (رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ).

بعضی احتمال داده اند منظور از «اهل» همه کسانی باشند که به او ایمان آوردند، امّا آیه 36 سوره ذاریات می گوید: «تنها یک خانواده به او ایمان آورده بودند» (فَمَا وَجَدْنَا فِیهَا غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ).

ولی چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، بعضی از تعبیرها که در آیات مورد بحث آمده نشان می دهد قبلاً نیز جمعی به او ایمان آورده بودند که از آن سرزمین تبعید شدند.

ضمناً از آنچه گفته شد این واقعیّت روشن می شود که دعای لوط برای خاندانش روی جنبه های عاطفی وپیوند خویشاوندی نبود، بلکه به خاطر ایمانشان بود.

خداوند این دعا را اجابت کرد، چنانکه می فرماید: «ما لوط وخاندانش را همگی نجات دادیم» (فَنَجَّیْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ).

«جز پیرزنی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند» (إِلاَّ عَجُوزًا فِی الْغَابِرِینَ).(1)

این پیرزن کسی جز همسر لوط نبود که از نظر عقیده ومذهب، هماهنگ با آن قوم گمراه بود وهرگز به لوط ایمان نیاورد، وسرانجام به همان سرنوشت گرفتار شد.(2)

هلاکت همسر لوط

اشاره

(فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ * فَأَنجَیْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِینَ * وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ مَّطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِینَ)

1- «غابِر» از مادّه «غبور» به معنی باقیمانده چیزی است، وهرگاه جمعیّتی از نقطه ای حرکت کنند وکسی باقیماند به او «غابر» می گویند؛ به همین جهت، باقیمانده خاک را «غبار» می نامند، و«غُبرَه» به باقیمانده شیر درپستان حیوان گفته می شود.

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 351 - 352.

قوم او پاسخی جز این نداشتند که (به یکدیگر) گفتند: «خاندان لوط را از شهر ودیار خود بیرون کنید، که اینها افرادی هستند که پاکدامنی را می طلبند!» * ما او وخانواده اش را نجات دادیم، جز همسرش که مقدّر کردیم از باقیماندگان (در آن شهر) باشد. * سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرو ریختیم (وهمگی زیر آن مدفون شدند)؛ وچه بد بود باران بیم داده شدگان! (سوره نمل، آیات 56-58)

تفسیر: آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است

در بحث های گذشته منطق نیرومند پیامبر بزرگ خدا لوط علیه السلام را در مقابل منحرفان آلوده ملاحظه کردیم که با چه بیان شیوا ومستدل، آنها را از عمل ننگین همجنس گرایی بازمی دارد، وبه آنها نشان می دهد که این کار نتیجه جهل ونادانی وبی خبری از قانون آفرینش واز همه ارزش های انسانی است.

اکنون ببینیم این قوم کثیف وآلوده در پاسخ این گفتار منطقی لوط چه گفتند.

قرآن می گوید: «آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر ودیار خود بیرون کنید، چرا که اینها افرادی پاکند وحاضر نیستند خود را با ما هماهنگ کنند» (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ).

جوابی که بیانگر انحطاط فکر وسقوط اخلاقی آنها بود.

آری در محیط آلودگان، پاکی جرم است وعیب. یوسف های پاکدامن را به جرم

عفّت وپارسایی به زندان می افکنند،(1) وخاندان پیامبر بزرگ خدا لوط را به خاطر

پرهیزشان از آلودگی وننگ تبعید می کنند، امّا زلیخاها آزادند وصاحب مقام، وقوم لوط باید در شهر ودیار خود آسوده بمانند.

واین است مصداق روشن سخنی که قرآن درباره گمراهان می گوید که بر دل های آنها - به خاطر اعمالشان - مُهر می نهیم، وبر چشمشان پرده می

افکنیم، ودر گوششان سنگینی است.

ص: 582

1- اشاره به:بیگناهی کم گناهی نیست در دیوان عشقیوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است

این احتمال نیز در جمله «اُناسٌ یَتَطَهَّرون» وجود دارد که آنها به خاطر فرورفتن در این منجلاب فساد وخو گرفتن به آلودگی، این سخن را از روی مسخره به خاندان لوط می گفتند که اینها تصوّر می کنند کار ما ناپاکی است وپرهیز آنها پاکدامنی. چه چیز عجیب ومسخره ای.

واین شگفت آور نیست که حسّ تشخیص انسان بر اثر خو گرفتن به یک عمل ننگین دگرگون شود. داستان معروف مرد دباغی که دائم با پوست های متعفّن سروکار داشت وشامّه او با آن خو گرفته بود وگذشتن او از بازار عطاران وبیهوش شدن از بوی نامناسب عطر ودستور آن مرد حکیم که وی را به بازار دباغان ببرید تا به هوش آید واز مرگ نجات یابد» شنیده ایم، مثال حسّی جالبی است برای این مطلب منطقی.

درروایات آمده است که لوط علیه السلام حدودسی سال آنهاراتبلیغ کردولی جزخانواده اش (آن هم به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد) به او ایمان نیاوردند.(1)

بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جایی در عالم حیات ندارند وباید طومار زندگانیشان در هم پیچیده شود، لذا در آیه بعد می گوید: «ما لوط وخاندانش را رهاندیم جز همسرش که مقدّر کردیم از باقیماندگان باشد» (فَأَنْجَیْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَالْغَابِرِینَ).(2)

وپس از بیرون آمدن آنها در موعد معیّن (در سحرگاه شبی که شهر غرق فساد وننگ بود) پس از آنکه صبحگاهان فرا رسید «بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم» که همگی زیر آن مدفون شدند، واین بعد از آن بود که زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را به کلّی زیرورو کرد) (وَ أَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ مَطَرًا).

«وچه سخت، ناگوار وبد است باران انذارشدگان» (فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ).(3)

سرانجام همسر لوط

اشاره

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَی قَالُوا إِنَّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَهَا

1- تفسیر نورالثّقلین، ج 2، ص 382.
2- «غابِر» به معنی کسی است که بعد از رفتن همراهان باقی می ماند.
3- تفسیر نمونه، ج 15، ص 537 - 539.

كَانُوا ظَالِمِينَ * قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِىءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاًوَقَالُوالاَتَخَفْ وَلاَتَحْزَنْ إِنَّامُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلاَّامْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَالْغَابِرِينَ)

و هنگامى كه فرستادگان ما بشارت (تولد فرزند) براى ابراهيم آوردند، گفتند: * «ما اهل اين شهر و آبادى را [به شهرهاى قوم لوط اشاره كردند]هلاک خواهيم كرد؛ چرا كه اهل آن ستمگرند» ! * (ابراهيم) گفت: «در اين آبادى لوط است» ! گفتند: «ما به كسانى كه در آن هستند آگاه تريم ! او و خانواده اش را نجات مى دهيم؛ جز همسرش كه در ميان قوم (گنهكار) باقى خواهد ماند». * هنگامى كه فرستادگان ما نزد لوط آمدند از ديدن آنها بد حال و دلتنگ شد، گفتند: «نترس و غمگين مباش، ما تو و خانواده ات را نجات خواهيم داد، جز همسرت كه در ميان قوم باقى مى ماند. (سوره عنكبوت، آيات 31-33)

تفسير: و اين هم سرنوشت آلودگان !

سرانجام دعاى لوط مستجاب شد، و فرمان مجازات سخت و سنگين اين قوم تبهكار، از سوى پروردگار صادر گرديد، فرشتگانى كه مأمور عذاب بودند، قبل از آن كه به سرزمين لوط عليه السلام براى انجام مأموريت خود بيايند، به سرزمينى كه ابراهيم عليه السلام در آن بود، براى اداى رسالتى ديگر، يعنى بشارت ابراهيم عليه السلام به تولد فرزندان رفتند.

آيات فوق، نخست داستان برخورد آنها با ابراهيم عليه السلام را بيان كرده مى گويد: «هنگامى كه فرستادگان ما به سراغ ابراهيم با بشارت، آمدند (و او را به تولد «اسحاق» و «يعقوب» نويد دادند) افزودند، ما اهل اين شهر و آبادى را (اشاره به شهرهاى قوم لوط) هلاک خواهيم كرد؛ چرا كه اهل آن ظالم و ستمگرند» (وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا إِنّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ إِنَّ أَهْلَها كانُوا ظالِمِينَ).

تعبير به «هذِهِ الْقَرْيَهِ» (اين آبادى) دليل بر اين است كه شهرهاى قوم لوط در مجاورت سرزمين ابراهيم عليه السلام بود.

و تعبير به «ظالم» به خاطر آن است كه: آنها، هم بر خويشتن ظلم مى كردند كه راه شرک و فساد اخلاق و بى عفتى را پيش گرفته بودند، و هم بر ديگران، كه ظلم و ستم آنها حتى شامل عابرين و كاروان هائى كه از آن سرزمين عبور مى كردند، مى شد.

هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید، نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد «گفت: در این آبادی لوط است» ! (قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً).

اما فوراً در پاسخ او «گفتند: (نگران مباش) ما به کسانی که در این سرزمین هستند آگاه تریم» (قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا).

ماهرگزتروخشک راباهم نمی سوزانیم،برنامه ماکاملاًدقیق وحساب شده است.

و افزودند: «ما قطعاً لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد، جز همسرش که در میان قوم باقی خواهد ماند» ! (لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ).

از این آیه، به خوبی استفاده می شود: در تمام آن شهرها و آبادی ها، تنها یک خانواده مومن و پاک بود، و خداوند هم به موقع آنها را رهائی بخشید، چنان که در آیه 36 سوره «ذاریات» می خوانیم: (فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ) «ما در آنجا جز یک خانواده مسلمان نیافتیم» و تازه همسر لوط نیز از صف مومنان خارج بود، و لذا محکوم به عذاب شد.

تعبیر به «غابِرِیْن» جمع «غابر» به معنی کسی است که همراهانش بروند و او بماند، زنی که در خانواده نبوت بوده، نمی بایست از «مسلمین و مومنین» جدا شود، اما کفر، شرک و بت پرستی او سبب جدائیش گردید.

و از اینجا روشن می شود: انحراف او تنها از نظر عقیده بود، بعید نیست این انحراف را از محیط خود گرفته باشد، ولی در آغاز مومن و موحد بوده است. و به این ترتیب: ایرادی متوجه «لوط» علیه السلام نخواهد شد که چرا با چنین زنی ازدواج کرده است؟ !

ضمناً اگر مومنان دیگری به «لوط» گرویده بودند، حتماً قبل از این ماجرا از آن سرزمین آلوده هجرت کرده بودند، تنها لوط بود و خانواده اش که می بایست تا آخرین ساعتی که احتمال تأثیر تبلیغ و انذار می داد، در آنجا بماند.(1)

سرانجام همسر لوط

اشاره

(وَإِنَّ لَوطآ لّمِنَ الّمُرْسَلِينَ * إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأهْلَهُ أجْمَعِينَ * إِلاّ عَجُوزآ فِى الْغَابِرِينَ)

ص: 585

1- تفسير نمونه، ج 16، ص 276 - 278.

و(همچنین) لوط از پیامبران (ما) بود. * (به خاطر بیاور) زمانی را که او وخاندانش را همگی نجات دادیم، * مگر پیرزنی که از بازماندگان بود (وبه سرنوشت گناهکاران گرفتار شد).

(سوره صافات، آیات 133-135)

تفسیر: سرزمین بلازده این قوم در برابر شماست

پنجمین سرگذشتی که در این سوره ودر این سلسله آیات آمده وفشرده ای از آن به عنوان یک درس آموزنده بازگو شده، ماجرای لوط است که طبق صریح قرآن همزمان ومعاصر با ابراهیم بوده واز پیامبران بزرگ خداست.(1)

نام لوط در آیات زیادی از قرآن آمده وکراراً درباره او وقومش بحث شده ومخصوصاً سرنوشت دردناک این قوم منحرف به روشن ترین صورتی تبیین گشته است.(2)

نخست می گوید: «لوط از رسولان ما بود» (وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

وبعد از بیان این اجمال، طبق روش اجمال وتفصیل که قرآن دارد به شرح قسمتی از ماجرای او پرداخته، می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که لوط وخاندانش را همگی نجات دادیم» (إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ).

«جز همسرش، پیرزنی که در میان بازماندگان باقی ماند» (إِلاَّ عَجُوزًا فِی الْغَابِرِينَ).(3)

همسران نوح و لوط، زنانی ناشایست

اشاره

(ضَرَبَ اللهُ مَثَلا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلاَ النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ).

ص: 586

1- سوره عنکبوت، آیه 26 و سوره هود، آیه 74.

2- سوره شعراء، آیات 167 تا 173؛ سوره هود، آیات 70 تا 83؛ سوره نمل، آیات 54 تا 58.

3- «غابِر» چنانکه قبلاً هم گفته ایم، از مادّه «غبور» (بر وزن عبور) به معنی باقی مانده چیزی است وهرگاهجمعیّتی از نقطه ای حرکت کند وکسی جا بماند به او «غابر» می گویند. به همین جهت باقی مانده خاک را«غبار» می نامند وباقی مانده شیر در پستان را «غبره» (بر وزن لقمه) گفته اند.

خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر نوح وهمسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند وارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، وبه آنها گفته شد: «همراه کسانی که وارد آتش می شوند، وارد شوید!». (سوره تحریم، آیه 9)

تفسیر:

آن گاه بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بازمی گردد وبرای اینکه درس عملی زنده ای به آنها بدهد به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند وسرنوشت دو زن مومن وایثارگر که یکی از آنها در خانه یکی از جبّارترین مردان تاریخ بود می پردازد.

نخست می فرماید: «خداوند مثلی برای کافران زده است، مثلی به همسر نوح وهمسر لوط» (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ). (1)

«آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند» (کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَاهُمَا).

«امّا ارتباط آنها با این دو پیامبر بزرگ سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت وبه آنها گفته شد که وارد در آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند» (فَلَمْ یُغْنِیَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلاَ النَّارَ مَعَالدَّاخِلِینَ).

وبه این ترتیب، به دو همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که در ماجرای افشای اسرار وآزار آن حضرت دخالت داشتند هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی می تواند مانع کیفر آنها باشد، همان گونه که رابطه همسران نوح ولوط به خاطر خیانت از خاندان نبوّت ووحی قطع شد وگرفتار عذاب الهی شدند.

ودر ضمن هشداری است به همه مومنان در تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاءاللّه در صورت گناه وعصیان، مانع عذاب الهی نپندارند.

ص: 587

1- «ضَرَبَ» در اینجا دو مفعول گرفته «امْرَأت نُوحٍ» مفعول اوّل است که مؤخّر شده و«مَثَلاً» مفعول دوم.این احتمال نیز داده شده که «ضَرَبَ» یک مفعول دارد وآن «مَثَلاً» است و«امْرَأتَ نُوحٍ» بدل آن است (البیان فیغریب القرآن، ج 2، ص 499).

در بعضی از کلمات مفسّران آمده است که اسم همسر حضرت نوح «والهه» واسم همسر حضرت لوط «والعه» بوده است.(1)

وبعضی عکس این را نوشته اند، یعنی نام همسر نوح را «والعه» وهمسر لوط را «والهه» یا «واهله» گفته اند.(2)

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند. البتّه خیانت آنها هرگز انحراف از جادّه عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری به بی عفّتی آلوده نشده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً آمده است: «ما بَغَت إمرَأةُ نَبِیٍّ قَطُّ؛ همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفّت نشد».(3)

خیانت همسر لوط این بود که با دشمنان آن پیامبر همکاری می کرد واسرار خانه او را به دشمن می سپرد وهمسر نوح نیز چنین بود.

راغب در مفردات می گوید: «خیانت» و«نفاق» یک حقیقت است، جز اینکه «خیانت» در مقابل عهد وامانت گفته می شود و«نفاق» در مسائل دینی.

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز ایجاب می کند که منظور از خیانت همین باشد.

به هر حال آیه فوق امیدهای کاذب افرادی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند مایه نجات آنها گردد (هرچند در عمل آلوده باشند) قطع می کند، تا هیچ کس از این نظر برای خود مصونیتی قائل نشود، لذا در پایان آیه می گوید: «به آنها گفته می شود با سایر دوزخیان وارد جهنّم شوید» یعنی میان شما ودیگران از این نظر هیچ امتیازی نیست.(4)

امّ جمیل همسر ابولهب

اشاره

(تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَی عَنْهُ مَالُهُ وَمَا کَسَبَ * سَیَصْلَی نَاراً ذَاتَ

1- تفسیر قرطبی، ج 10، ص 6680.
2- روح المعانی، ج 28، ص 142 (بعضی نیز نام همسر نوح را «واغله» یا «والغه» گفته اند).
3- درّالمنثور، ج 6، ص 245.
4- تفسیر نمونه، ج 24، ص 312 - 314.

لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِی جِیدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ)

بریده باد هر دو دست ابولهب ومرگ بر او باد! * هرگز ثروتش وآنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. * وبزودی وارد آتشی شعله ور وپرلهیب می شود؛ * و(نیز) همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ) است، * ودر گردنش رشته ای از لیف خرما.

(سوره مسد، آیات 1-5)

شأن نزول:

از «ابن عبّاس نقل شده: هنگامی که آیه «وَ انذُر عَشِیرَتَکَ الأَقرَبِینَ» نازل شد وپیغمبر مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انذار کند وبه اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز کوه «صفا» آمده، فریاد زد: «یا صَباحاهُ»! (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای اینکه همه را با خبر سازند وبه مقابله برخیزند، کسی صدا می زد: «یا صَباحاهُ»! انتخاب کلمه «صباح» به خاطر این بود که هجوم های غافلگیرانه غالباً در اول صبح واقع می شد).

هنگامی که مردم «مکّه» این صدا را شنیدند، گفتند: کیست که فریاد می کشد؟

گفته شد: «محمّد» است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبائل عرب را با نام صدا زد، وبا صدای او جمع شدند، فرمود: به من بگویید: اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟

در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم.

فرمود: «اِنِّی نَذِیرٌ لَکُم بَینَ یَدی عَذابٍ شَدِیدٍ؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید وترک بت ها دعوت می نمایم).

هنگامی که «ابولهب» این سخن را شنید گفت: تَبّاً لَکَ! أَ ما جَمَعتَنا اِلّا لِهذا؟!: «زیان ومرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع

کردی»؟!

در این هنگام بود که این سوره نازل شده: (تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ) «زیان وهلاکت بر دستان ابولهب باد که زیانکار وهلاک شده است».

بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر «ابولهب» (نامش «ام جمیل» بود) با خبر شد که این سوره درباره او وهمسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، در

حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت وگفت: من شنیده ام «محمّد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح، اشعاری در مذمت پیغمبر واسلام بیان کرد.(1)

خطر «ابولهب» وهمسرش برای اسلام وعداوت آنها منحصر به این نبود، واگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده وبا صراحت از آنها نکوهش می کند، دلائلی بیش از این دارد که بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

تفسیر: بریده باد دست ابولهب!

همان گونه که در شأن نزول سوره گفتیم، این سوره در حقیقت، پاسخی است به سخنان زشت «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، فرزند «عبدالمطلب» که از دشمنان سرسخت اسلام بود وبه هنگام شنیدن دعوت آشکار وعمومی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وانذار او نسبت به عذاب الهی گفت: «زیان وهلاکت بر تو باد، آیا برای همین حرف ها ما را فرا خواندی»؟!

قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید: «بریده باد هر دو دست «ابولهب»، یا مرگ وخسران بر او باد» (تَبَّتْ یَدَا أَبی لَهَبٍ وَ تَبَّ).

«تَبّ» و«تباب» (بر وزن خراب) به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی زیان مستمر ومداوم است، ولی «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می شود.

بعضی از ارباب لغت نیز، آن را به معنی «قطع کردن» تفسیر کرده اند، واین شاید به خاطر آن است که: زیان مستمر ومنتهی به هلاکت طبعاً سبب قطع وبریدگی می شود، واز مجموع این معانی همان استفاده می شود که در معنی آیه گفته ایم.

البتّه این هلاکت وخسران می تواند جنبه دنیوی داشته باشد، یا معنوی واخروی، ویا هر دو.

1- تفسیر قرطبی، ج 10، ص 7324 (با کمی تلخیص)، همین مضمون را با تفاوتی طبرسی در مجمع البیانوابن اثیر در الکامل، ج 2، ص 60، ودرّالمنثور وابوالفتوح رازی وفخر رازی وفی ظلال القرآن در تفسیر اینسوره نقل کرده اند.

در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه قرآن مجید بر خلاف روش وسیره خود در اینجا نام شخصی را برده، وبا این شدت او را مورد حمله قرار داده است؟!

ولی با روشن شدن موضع «ابولهب» پاسخ این سؤال نیز روشن می شود.

نام او «عبد العزی» (بنده بتِ عُزّی) وکنیه او «ابولهب» بود، انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که صورتی سرخ وبرافروخته داشت، چون «لهب» در لغت به معنی شعله آتش است.

او وهمسرش «ام جمیل» که خواهر «ابوسفیان» بود، از سخت ترین وبدزبان ترین دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

در روایتی آمده است: شخصی به نام «طارق محاربی» می گوید: من در بازار «ذی المجاز» بودم («ذی المجاز» نزدیک «عرفات» در فاصله کمی از «مکّه» است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می زند: «ای مردم! بگویید: لا اله الا اللّه تا رستگار شوید»، ومردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می زند، به گونه ای که خون از پاهایش جاری بود،وفریادمی زد: «ای مردم! این دروغگو است، او را تصدیق نکنید»!.

من سؤال کردم: این جوان کیست؟ گفتند: «محمّد» است که گمان می کند: پیامبر می باشد، واین پیرمرد عمویش «ابولهب» است که او را دروغگو می داند.(1)

در خبر دیگری آمده است: «ربیعه بن عباد» می گوید: من با پدرم بودم، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را دیدم که به سراغ قبائل عرب می رفت، وهر کدام را صدا می زد ومی گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم، جز خدای یگانه را نپرستید، وچیزی را همتای او قرار ندهید....

هنگامی که او از سخنش فارغ می شد، مرد احول خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می زد: «ای قبیله فلان! این مرد می خواهد که شما بت لات وعزی، وهم پیمان های خود را رها کنید، وبه سراغ بدعت وضلالت او بروید، به سخنانش گوش فرا ندهید، واز او پیروی نکنید»!

من سؤال کردم: او کیست؟ گفتند: عمویش «ابولهب» است.(2)

1- مجمع البيان، ج 10، ص 559.
2- فى ظلال القرآن، ج 8، ص 697.

در خبر دیگری می خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج «مکّه» وارد آن شهر می شدند، به سراغ «ابولهب» می رفتند - به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسن وسال بالای او - واز رسول اللّه صلی الله علیه و آله تحقیق می نمودند، او می گفت: محمّد مرد ساحری است، آنها نیز بی آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنند بازمی گشتند، در این هنگام گروهی آمدند وگفتند: ما از «مکّه» بازنمی گردیم تا او را ببینیم، «ابولهب» گفت: ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم! مرگ بر او باد!.(1)

از این روایات به خوبی استفاده می شود: او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، واز هیچ کارشکنی فروگذار نمی کرد، مخصوصاً زبانی زشت وآلوده داشت، وتعبیرات رکیک وزننده ای می کرد، وشاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می شد، وبه همین جهت، آیات مورد بحث، با این صراحت وخشونت، او وهمسرش «ام جمیل» را به باد انتقاد می گیرد.

او تنها کسی بود که پیمان حمایت «بنی هاشم» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را امضاء نکرد، ودر صف دشمنان او قرار گرفت، ودر پیمان های دشمنان شرکت نمود. با توجّه به این حقایق، دلیل وضع استثنایی این سوره روشن می شود.

سپس می افزاید: «هرگز مال وثروت او وآنچه را به دست آورده، به حال او سودی نبخشیده، وعذاب الهی را از او باز نمی دارد» (مَا أَغْنی عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا کَسَبَ).(2)

از این تعبیر استفاده می شود، او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال وثروت خود در کوشش های ضد اسلامیش تکیه می کرد.

در آیه بعد می افزاید: «به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله برافروخته است» (سَیَصْلی نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ).

اگر نام او «ابولهب» بود، آتش عذاب او نیز «ابولهب» است وشعله های عظیم دارد (توجّه داشته باشید: «لهب» در اینجا به صورت نکره ودلالت بر عظمت آن شعله

1- تفسیر الفرقان، ج 30، ص 503.

2- «ما» در «ما کَسَبَ» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد. بعضی برای آن معنای وسیعی قائلند که نه تنهااموال، بلکه فرزندان او را شامل می شود و«ما» در «ما أغنی عَنهُ» مسلّماً نافیه است.

نه تنها «ابولهب»، که هيچ يک از کافران وبدکاران، اموال وثروت وموقعيّت اجتماعيشان، آنها را از آتش دوزخ وعذاب الهی رهايی نمی بخشد، چنانکه در آيات 88 و89 سوره شعراء» می خوانيم: (يَوْمَ لاَ يَنْفَعُ مَالٌ وَ لاَ بَنُونَ * إِلاَّ مَنْ أَتَی اللَّه بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) «قيامت روزی است که نه اموال ونه فرزندان، هيچکدام سودی به حال انسان ندارد * مگرآن کس که باقلب سالم (روحی باايمان وباتقوا)درمحضرپروردگارحاضرشود».

مسلّماً، منظور از آيه (سَيَصْلی نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ) آتش دوزخ است، ولی بعضی احتمال داده اند: آتش دنيا را نيز شامل می شود.

در روايات آمده است: بعد از جنگ بدر وشکست سختی که نصيب مشرکان «قريش» شد، «ابولهب» که شخصاً در ميدان جنگ شرکت نکرده بود، پس از بازگشت «ابوسفيان» ماجرا را از او پرسيد.

«ابوسفيان» چگونگی شکست ودرهم کوبيده شدن لشکر «قريش» را برای او شرح داد، وافزود: به خدا سوگند ما در اين جنگ سوارانی را ديديم در ميان آسمان وزمين که به ياری محمّد آمده بودند!

در اينجا «ابو رافع» يکی از غلامان «عبّاس می گويد: من در آنجا نشسته بودم، دستم را بلند کردم وگفتم: آنها فرشتگان آسمان بودند.

«ابولهب» سخت برآشفت وسيلی محکمی بر صورت من زد، ومرا بلند کرده، بر زمين کوبيد، واز سوز دل خود پيوسته مرا کتک می زد، همسر عبّاس «ام الفضل» حاضر بود، چوبی برداشت ومحکم بر سر «ابولهب» کوبيد، وگفت: اين مرد ضعيف را تنها گير آورده ای!

سر «ابولهب» شکست وخون جاری شد، وبعد از هفت روز بدنش عفونت کرد ودانه هايی همچون «طاعون» بر پوست تنش ظاهر شد، وبا همان بيماری از دنيا رفت.

عفونت بدن او به حدّی بود که جمعيت جرأت نمی کردند نزديک او شوند، او را به بيرون «مکّه» بردند، واز دور آب بر او ريختند، وسپس سنگ بر او پرتاب کردند، تا بدنش زير سنگ وخاک پنهان شد!.(1)

در آيه بعد، به وضع همسرش «ام جميل» پرداخته، می فرمايد: «همسر او نيز وارد

1- بحارالانوار، ج 19، ص 227.

آتش سوزان جهنم می شود، در حالی که هیزم به دوش می کشد» (وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَهَ الْحَطَبِ).(1)

«ودر حالی که در گردنش طناب یا گردن بندی از لیف خرماست»! (فِی جِیدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ).

در اینکه: همسر «ابولهب» که خواهر «ابوسفیان» وعمه «معاویه» بود، در عداوت ها وکارشکنی های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت، حرفی نیست، اما در اینکه: قرآن چرا او را حَمّالَهُ الحَطَبِ: «زنی که هیزم بر دوش می کشد» توصیف کرده، تفسیرهای متعدّدی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید، وبر سر راه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می ریخت، تا پاهای مبارکش آزرده شود.

بعضی گفته اند: این تعبیر کنایه از سخن چینی ونمّامی اوست، همان گونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن چینی آمده است که می گویند:

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است!

بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می دانند، که با آن همه ثروت، حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند، به همین دلیل تشبیه به «هیزم کش» فقیر شده است.

بعضی نیز می گویند: او در قیامت بار گناهان گروه زیادی را بر دوش می کشد.

از میان این معانی، معنی اول، از همه مناسب تر است، هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست.

«جید» (بر وزن دید) به معنی «گردن» است، وجمع آن «اجیاد» می باشد، بعضی از ارباب لغت معتقدند: «جید»، «عنق» و«رقبه» هر سه معنی مشابهی دارند، با این تفاوت که «جید» به قسمت بالای سینه گفته می شود، و«عنق» به پشت گردن یا همه گردن و«رقبه» به گردن گفته می

شود، وگاه به یک انسان نیز می گویند: مانند «فک رقبه» یعنی آزاد کردن انسان.(2)

ص: 594

1- «امْرَأَتُهُ» عطف بر ضمیر مستتر در «سَيَصلى» است، و«حَمّالَةَ الحَطَبِ» حال است ومنصوب. بعضی ماننذزمخشری در کشّاف آن را منصوب به عنوان «ذم» دانسته اند ودر تقدیر چنین است: «أَذُمُّ حَمّالَةَ الحَطَبِ»،ولی مسلّماً معنای اوّل بهتر است.
2- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 2، ص 158.

«مسد» (بر وزن حسد) به معنی طنابی است که از الیاف بافته شده.

بعضی گفته اند: «مسد» طنابی است که در جهنم بر گردن او می نهند، که خشونت الیاف را دارد، وحرارت آتش وسنگینی آهن را !

بعضی نیز گفته اند: از آنجا که زنان اشرافی شخصیت خود را در زینت آلات، مخصوصاً گردن بندهای پر قیمت می دانند، خداوند در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشرافی، گردن بندی از لیف خرما در گردن او می افکند ویا اصلاً کنایه از تحقیر اوست.

بعضی نیز گفته اند: علّت این تعبیر آن است که: «ام جمیل» گردنبند جواهرنشان پر قیمتی داشت، وسوگند یاد کرده بود: آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرج کند، لذا به کیفر این کار، خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته.

نکته ها:

1. باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می دانیم: این آیات در «مکّه» نازل شد، وقرآن با قاطعیت خبر داد: «ابولهب» وهمسرش در آتش دوزخ خواهند بود، یعنی هرگز ایمان نمی آورند، وسرانجام چنین شد، بسیاری از مشرکان «مکّه» واقعاً ایمان آوردند، وبعضی ظاهراً، اما از کسانی که نه در واقع ونه در ظاهر ایمان نیاوردند، این دو نفر بودند، واین یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است، وقرآن از این گونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد، که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده، وما در ذیل هر یک از این آیات، بحث مناسب را داشته ایم.

2. پاسخ به یک سؤال

در اینجا «سؤالی» مطرح است وآن اینکه: با این پیشگویی قرآن مجید،

دیگر ممکن نبوده است «ابولهب» وهمسرش ایمان بیاورند، والّا این خبر کذب ودروغ می شد.

این سؤال مانند سؤال معروفی است که درباره مسأله «علم خدا» در بحث جبر مطرح شده، وآن اینکه:

ص: 595

می دانیم خداوندی که از ازل، عالم به همه چیز بوده، معصیت گنهکاران واطاعت مطیعان را نیز می دانسته است، بنابراین اگر گنهکار گناه نکند، «علم خدا جهل شود» !

پاسخ این سؤال را دانشمندان وفلاسفه اسلامی از قدیم داده اند وآن اینکه: خداوند می داند که هر کس با استفاده از اختیار وآزادیش چه کاری را انجام می دهد، مثلاً در آیات مورد بحث، خداوند از آغاز می دانسته است «ابولهب» وهمسرش با میل واراده خود، هرگز ایمان نمی آورند نه از طریق اجبار والزام.

وبه تعبیر دیگر، عنصر آزادی اراده واختیار نیز جزء معلوم خداوند بوده، او می دانسته است که بندگان با صفت اختیار، وبا اراده خویش چه عملی را انجام می دهند.

مسلّماً چنین علمی، وخبر دادن از چنان آینده ای، تأکیدی است بر مسأله اختیار، نه دلیلی بر اجبار - دقّت کنید.

3. همیشه نزدیکان بی بصیرت دورند !

این سوره بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد، کمترین ارزشی ندارد، ومردان خدا در برابر منحرفان وجباران وگردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی دادند، هر چند نزدیک ترین بستگان آنها بودند.

با اینکه «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود واز نزدیک ترین نزدیکانش محسوب می شد، وقتی خط مکتبی، اعتقادی وعملی خود را از او جدا کرد، همچون سایر منحرفان وگمراهان، زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ وسرزنش قرار گرفت، وبه عکس، افراد دور افتاده ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب نمی شدند، بلکه از نژاد او واهل زبان او هم نبودند، ولی بر اثر پیوند فکری واعتقادی وعملی، آن قدر نزدیک شدند که طبق حدیث معروف: «سَلمانُ مِنّا أَهلُ البَیتِ؛ سلمان از خانواده ماست» گویی جزء خاندان پیغمبر شدند. (1)

درست است که آیات این سوره تنها از «ابولهب» وهمسرش سخن می گوید، ولی

1- در این زمینه در ذیل آیه 46 سوره هود به تناسب شرح حال فرزند نوح علیه السلام توضیح بیشتری دادیم.

پیدا است آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می دهد، بنابراین، هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند، سرنوشتی شبیه آنها دارند (ر.ک: ج 27، ص446 - 457).

زنان وسوسه گر عزم شکن

اشاره

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ * وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ)

بگو: «پناه می برم به پروردگار سپیده صبح، * از شرّ آنچه آفریده است؛ * واز شرّ هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می شود؛ * واز شرّ آنها که (با افسون وسحر) در گره ها می دمند؛ * واز شرّ حسود هنگامی که حسد می ورزد». (سوره فلق، آیات 1-5)

تفسیر:

بعد از آن، می افزاید: «واز شرّ آنها که در گره ها می دمند» (وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ).

«نَفّاثات» از مادّه «نَفث» (بر وزن حبس) در اصل، به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است، واز آنجا که این کار با دمیدن انجام می گیرد، «نفث» به معنی «نفخ» (دمیدن) نیز آمده است.

ولی بسیاری از مفسّران «نَفّاثات» را به معنی «زنان ساحره» تفسیر کرده اند («نَفّاثات» جمع مؤنّث است ومفرد آن «نفّاثه» صیغه مبالغه از «نفث» می باشد) آنها اورادی را می خواندند ودر گره هایی می دمیدند وبه این وسیله سحر می کردند، ولی جمعی آن را اشاره به زنان وسوسه گر می دانند که پی در پی در گوش مردان، مخصوصاً همسران خود، مطالبی را فرو می خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند، ووسوسه های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری

که به بار نیاورده، وچه آتش ها که بر نیفروخته وچه عزم های استواری را که سست نساخته است.

«فخر رازی می گوید: زنان به خاطر نفوذ محبت هایشان در قلوب رجال، در آنان تصرف می کنند.(1)

این معنی در عصر وزمان ما از هر وقت ظاهرتر است؛ زیرا یکی از مهمترین وسائل نفوذ جاسوس ها در سیاستمداران جهان، استفاده از زنان جاسوسه است که با این «نَّفّاثاتِ فِی العُقَدِ» قفل های صندوق های اسرار را می گشایند واز مرموزترین مسائل با خبر می شوند وآن را در اختیار دشمن قرار می دهند.

بعضی نیز «نفّاثات» را به «نفوس شریره»، ویا «جماعت های وسوسه گر» که با تبلیغات مستمر خود، گره های تصمیم ها را سست می سازند، تفسیر نموده اند.

بعید نیست آیه مفهوم عام وجامعی داشته باشد، که همه اینها را شامل شود، حتی سخنان سخن چین ها، ونمّامان که کانون های محبت را سست وویران می سازند (ر.ک: ج 27، ص 495 - 497).

1- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 32، ص 196.

بخش ششم: داستان هایی از زنان

اشاره

ص: 599

ماجرای امّ عقیل، بانوی صابر

زن مسلمان بادیه نشین به نام امّ عقیل، در یکی از روزها دو میهمان بر او وارد شد. فرزندش همراه شتران در بادیه بود. در همان لحظه به او خبر دادند شتر خشمگین، فرزندش را در چاه انداخت و بدرود حیات گفت.

زن باایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را آورد، گفت: از مرکب پیاده شو وبه پذیرایی از میهمانان کمک کن. گوسفندی حاضر داشت به او داد تا آن را ذبح کند.

غذا آماده شد. نزد میهمانان گذاشت. آنها از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند.

یکی از حاضران نقل می کند: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن باایمان نزد ما آمد گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟

یکی از حاضران گفت: آری من آگاهم.

گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلّی خاطر من گردد. او می گوید: من این آیات را برای او خواندم: (وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ * الَّذِینَ إِذا اَصَابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ). زن خداحافظی کرد. سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گزارد. بعد عرض کرد: (أَللّهُمَّ إنّی فَعَلتُ ما أمَرتَنی، فَأنْجِزْ لی ما وَعَدتَنی) «خداوندا! آنچه را فرمان دادی انجام دادم - و رشته شکیبایی را رها نساختم - پس آنچه را وعده داده ای به انجام برسان».

سپس افزود: «اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند...».

یکی از حاضران می گوید: گمان کردم می خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می ماند، امّا شنیدم چنین ادامه داد: «پیامبر اسلام، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله برای امّتش زنده می ماند»(1) (ر.ک: ج 1، ص 608 و 609).

1- سفينه البحار، ج 2، ص 7 (مادّه صبر)؛ بحارالأنوار، ج 79، ص 153؛ مسكّن الفؤاد، ص 80.

ملکه سبا و سلیمان

اشاره

(وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِى لاَ أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِى بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ * إِنِّى وَجَدتُّ امْرَأَهً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لاَ يَهْتَدُونَ * أَلاَّ يَسْجُدُوا للهِ الَّذِى يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِى السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ * اللهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)

(سلیمان) جویای حال پرندگان شد وگفت «چرا هدهد را نمی بینم، آیا او از غایبان است؟! * به یقین او را کیفر شدیدی خواهم داد، یا او را ذبح می کنم، مگر آنکه دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد!» * چندان درنگ نکرد (که هُدهُد آمد و) گفت: «من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبا» خبری قطعی برای تو آورده ام. * من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می کند، وهمه چیز به او داده شده، و(به خصوص) تخت سلطنتی بزرگی دارد! * او وقومش را دیدم که برای خورشید سجده می کنند نه برای خدا؛ وشیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، وآنها را از راه (حق) بازداشته؛ ازاین رو هدایت نمی شوند * تا برای خداوندی سجده کنند که آنچه را در آسمان ها وزمین پنهان است خارج (وآشکار) می سازد، وآنچه را پنهان می دارید یا آشکار می کنید می داند؟! * خداوند یگانه ای که معبودی جز او نیست، وپروردگار عرش عظیم است».

(سوره نمل، آیات 20-26)

تفسیر: داستان هدهد وملکه سبا

در این قسمت از آیات به فراز دیگری از زندگی شگفت انگیز سلیمان اشاره کرده وماجرای هدهد وملکه سبا را بازگو می کند.

نخست می گوید: «سلیمان هدهد را ندید، ودر جست وجوی او برآمد» (وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ).

این تعبیر به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقّت مراقب وضع کشور واوضاع حکومت خود بود وحتّی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی ماند.

بدون شک منظور از پرنده در اینجا همان هدهد است، چنانکه در ادامه سخن، قرآن می افزاید: سلیمان «گفت: چه شده است که هدهد را نمی بینم» (فَقَالَ مَا لِیَ لاَ أَرَی الْهُدْهُدَ).

«یا اینکه او از غایبان است» (أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ).

در اینکه سلیمان علیه السلام از کجا متوجّه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست، بعضی گفته اند: به خاطر این بود که هنگام حرکت کردن او، پرندگان بر سرش سایه می افکندند واو از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد.

وبعضی دیگر مأموریّتی برای هدهد در تشکیلات او قائل شده اند واو را مأمور یافتن مناطق آب می دانند، لذا هنگام نیاز به جست وجوگری برای آب او را غایب دید.

به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت: «من او را نمی بینم» سپس افزود: «یا اینکه او از غایبان است» ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجّهی حضور ندارد ویا با عذر موجّهی غیبت کرده است؟

در هر صورت یک حکومت سازمان یافته ومنظّم وپرتوان، چاره ای ندارد جز اینکه تمام فعل وانفعالاتی را که در محیط کشور وقلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد، وحتّی بود ونبود یک پرنده، یک مأمور عادی را از نظر دور ندارد، واین یک درس بزرگ است.

سلیمان برای اینکه حکم غیابی نکرده باشد ودر ضمن، غیبت هدهد روی بقیّه پرندگان اثر نگذارد - چه رسد به انسان هایی که پست های حسّاسی برعهده داشتند - افزود: «من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم کرد» (لأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا).

«ویا او را ذبح می کنم» (أَوْ لاَذْبَحَنَّهُ).

«یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد» (أوْ لَيَأْتِيَنِّى بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ).

منظور از «سلطان» در اینجا دلیلی است که مایه تسلّط انسان بر اثبات مقصودش گردد، وتأکید آن به وسیله «مبین» برای این است که این فرد متخلّف حتماً باید دلیل کاملاً روشنی بر تخلّف خود اقامه کند.

در حقیقت، سلیمان علیه السلام بی آنکه غایبانه داوری کند، تهدید لازم را در صورت

ص: 603

ثبوت تخلّف نمود، وحتّی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام، ومرحله مجازات اعدام.

ضمناً نشان داد که او حتّی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل ومنطق است وهرگز تکیه بر قدرت وتواناییش نمی کند.

«ولی غیبت هدهد چندان به طول نینجامید» (فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ).

بازگشت ورو به سلیمان کرد «گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری، من از سرزمین سباخبری قطعی (ودست اوّل) برای تو آورده ام» (فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ).

هدهد گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد، وبرای برطرف کردن ناراحتی او، نخست به صورت کوتاه وسربسته خبر از مطلب مهمّی داد که حتّی سلیمان با تمام علم ودانشش از آن آگاهی ندارد. وهنگامی که خشم سلیمان فرو نشست، به شرح آن پرداخت که در آیات بعد خواهد آمد.

قابل توجّه اینکه لشکریان سلیمان وحتّی پرندگانی که مطیع فرمان او بودند آن قدرعدالت سلیمان به آنهاآزادی وامنیّت وجسارت داده بودکه هدهدبدون ترس، بی پرده وبا صراحت به او می گوید: «من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی».

برخورد او با سلیمان همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبّار نبود که برای بیان یک واقعیّت، نخست مدّتی تملّق می گویند وخود را ذرّه ناچیزی قلمداد کرده، سپس به خاک پای ملوکانه مطلب خود را در لابه لای صد گونه چاپلوسی عرضه می دارند وهرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی دهند وهمیشه از کنایه های نازک تر از گل استفاده می کنند، مبادا گرد وغباری بر قلب سلطان بنشیند.

آری، هدهد با صراحت گفت: غیبت من بی دلیل نبوده، خبر مهمّی آورده ام که تو از آن باخبر نیستی.

ضمناً این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بداند که داناترین انسان های عصر خویش از

آن بی خبر باشد تا آدمی به علم ودانش خود مغرور نگردد، هر چند سلیمان باشد وبا علم وسیع نبوّت.

به هر حال هدهد در شرح ماجرا چنین گفت: «من به سرزمین سبا رفته بودم، زنی را در آنجا یافتم که بر آنها حکومت می کند، وهمه چیز را در اختیار دارد مخصوصاً تخت عظیمی داشت» (إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ).

ص: 604

«هدهد» با این سه جمله تقریباً تمام مشخّصات کشور سبا وطرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.

نخست اینکه کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب وامکانات.

دیگر اینکه یک زن بر آن حکومت می کند ودرباری بسیار مجلّل دارد حتّی شاید مجلّل تر از تشکیلات سلیمان، زیرا هدهد تخت سلیمان را مسلّماً دیده بود، با این حال از تخت ملکه سبا به عنوان «عرش عظیم» یاد می کند.

وبا این سخن، به سلیمان فهماند که مبادا تصوّر کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است وتنها عظمت وتخت بزرگ در گرو تو می باشد.

سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ولی هدهد به او مجال نداد ومطلب دیگری بر آن افزود، مسأله عجیب وناراحت کننده ای که من در آنجا دیدم این بود که: «مشاهده کردم آن زن، قوم وملّتش در برابر خورشید - نه در برابر اللّه - سجده می کنند» (وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

«شیطان بر آنها تسلّط یافته واعمالشان را در نظرشان زینت داده» وافتخار می کنند که در برابر آفتاب سجده می کنند (وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

وبه این ترتیب، «شیطان آنها را از راه حق بازداشته» (فَصَدَّهُمْ عَنِالسَّبِيلِ).

آنها چنان در بت پرستی فرو رفته اند که من باور نمی کنم به آسانی از این راه برگردند «آنها هدایت نخواهند شد» (فَهُمْ لاَ يَهْتَدُونَ).

وبه این ترتیب، وضع مذهبی ومعنوی آنها را نیز مشخّص ساخت که آنها سخت در بت پرستی فرو رفته اند وحکومت، ترویج آفتاب پرستی می کند ومردم بر دین ملوکشان اند.

بتکده های آنها واوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند، به آن عشق می ورزند ومباهات می کنند، ودر چنین شرایطی که توده مردم وحکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آنها بسیار بعید است.

سپس افزود: «آنها چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمان ها وزمین پنهان است خارج می کند،وآنچه رامخفی می داریدوآشکارمی سازیدمی داند» (أَلاَّ یَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَ یَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ).(1)

ص: 605

1- کلمه «ألّا» به عقیده جمعی از مفسّران در اینجا مرکب از «أن» و«لا» است وآن را متعلّق به جمله «صَدَّهُم» یا«زَیَّنَ لَهُم» دانسته و«لام» در تقدیر گرفته اند که مجموعاً چنین می شود: «صَدَّهُم عَن سَبیلِ لِئلّا یَسجُدوا لِلّهِ».ولی ظاهر این است که «ألّا» در اینجا حرف تحضیض است ومعنی «هلّا» دارد، وهمان گونه که در بالا گفتیم اینجمله ظاهراً دنباله کلام هدهد است، هر چند بعضی آن را جمله استینافیه واز کلام خدا دانسته اند.

واژه «خبء» (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی وپوشیده است ودر اینجا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان وزمین است، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که غیب آسمان وزمین واسرار نهفته آن را می داند.

واینکه بعضی آن را به خصوص باران (در مورد آسمان ها) وگیاه (در مورد زمین) تفسیر کرده اند، در حقیقت از قبیل بیان مصداق روشن است.

وهمچنین آنها که به معنی خارج ساختن موجودات از غیب عدم به وجود تفسیر کرده اند.

جالب اینکه نخست از علم خدا به اسرار نهفته زمین وآسمان سخن می گوید وسپس از اسرار نهفته درون قلب انسان ها.

امّا اینکه چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مسأله عالم بودن او به غیب وشهود در جهان کبیر وصغیر تکیه کرد؟ ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی وقدرتش از وجود کشور «سبا» با آن ویژگی هایش بی خبر بود، او می گوید: باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست.

ویا به تناسب اینکه - طبق معروف - هدهد دارای حسّ ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین باخبر می شد، لذا سخن از خداوندی می گوید که از همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

وسرانجام سخن خود را چنین پایان می دهد: «همان خداوندی که معبودی جز او نیست وپروردگار وصاحب عرش عظیم است» (اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

وبه این ترتیب، روی «توحید عبادت» و«توحید ربوبیّت» پروردگار، ونفی هر گونه شرک تأکید کرده وسخن خود را به پایان می برد.

نکته: درس های آموزنده

آنچه در این بخش از آیات خواندیم نکته های فراوانی دارد که می تواند در زندگی

همه انسان ها وروند همه حکومت ها مؤثّر باشد:

1. رئیس حکومت یا یک مدیر باید آن چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتّی غیبت یک فرد عادی وکوچک را احساس وپیگیری کند.

2. حتّی مراقب تخلّف یک فرد باشد وبرای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند وپیشگیری لازم را به عمل آورد.

3. هرگز نباید کسی را غیاباً محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خودش دفاع کند.

4. باید جریمه به مقدار جرم باشد وبرای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود وسلسله مراتب رعایت گردد.

5. باید هر کس، هرچند بزرگ ترین قدرت های اجتماعی، تسلیم دلیل ومنطق باشند، هر چند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.

6. در محیط جامعه باید آن قدر صراحت وآزادی حکمفرما گردد تا حتّی یک فرد عادی بتواند در موقع لزوم به رئیس حکومت بگوید: من از چیزی آگاهم که تونمی دانی.

7. ممکن است کوچک ترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگ ترین دانشمندان وقدرتمندان از آن بی خبر باشند، تا انسان هرگز به علم ودانش خود مغرور نگردد.

8. در سازمان اجتماعی بشر نیازهای متقابل آن قدر زیاد است که گاه سلیمان ها محتاج یک پرنده می شوند.

9. گرچه در جنس زنان شایستگی ها بسیار است وحتّی خود این داستان نشان می دهد که ملکه سبا از فهم ودرایت فوق العاده ای برخوردار بود، ولی با این همه رهبری حکومت چندان با وضع روح وجسم آنها سازگار نیست که هدهد نیز از این مسأله تعجّب کرد وگفت: من زنی را بر آنها حکمران دیدم.

10. مردم غالباً بر همان آیینی هستند که زمامدارانشان می باشند، لذا در این داستان می خوانیم که هدهد می گوید: من آن زن وقوم وملّت او را

دیدم که برای خورشید سجده می کنند (نخست سخن از سجده ملکه، سپس از ملّتش می گوید) (ر.ک: ج 15، ص 467 - 475).

ص: 607

ادامه داستان ملکه سبا

اشاره

قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * اِذْهَب بِّكِتَابِى هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا المَلَؤُا إِنِّى أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلاَّ تَعْلُوا عَلَىَّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا المَلَؤُا أَفْتُونِى فِى أَمْرِى مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ * قَالُوا نَحْنُ أُوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِى مَاذَا تَأْمُرِينَ * قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَإِنِّى مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

(سلیمان) گفت: «تحقیق می کنیم ببینیم آیا راست گفتی یا از دروغگویان هستی. * این نامه مرا ببر وآن را بر آنان بیفکن؛ سپس برگرد (ودر گوشه ای توقّف کن) ببین آنها چه عکس العملی نشان می دهند. * (ملکه سبا) گفت: «ای اشراف! نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده! * این نامه از سلیمان است، وچنین است.: به نام خداوند بخشنده مهربان. * توصیه من این است که نسبت به من برتری جویی نکنید، وبه سوی من آیید در حالی که تسلیم (حق) هستید.» * (سپس) گفت: «ای اشراف! نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید، که من درباره هیچ کار مهمّی، بدون حضور (ومشورت) شما تصمیم نگرفته ام.» * گفتند: «ما دارای نیروی زیاد وقدرت جنگی فراوان هستیم، ولی فرمان با تو است؛ ببین چه دستور می دهی.» * گفت: «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد وتباهی می کشند، وعزیزان آنجا را ذلیل می کنند؛ (آری) روش آنان همواره این گونه است. * ومن (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم،) هدیه گرانبهایی برای آنان می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند (تا از این طریق آنها را بیازمایم)».

(سوره نمل، آیات 27-35)

تفسیر: پادشاهان ویرانگرند

سلیمان علیه السلام با دقّت به سخنان هدهد گوش داد ودر فکر فرو رفت. ممکن است بیشترین گمان سلیمان این بوده که این خبر راست است ودلیلی بر دروغ به این بزرگی وجود ندارد.

امّا از آنجا که مسأله ساده ای نبود وبا سرنوشت یک کشور ویک ملّت بزرگ گره می خورد، می بایست تنها به گفتار یک مخبر اکتفا نکند، بلکه تحقیقات بیشتری در زمینه این موضوع حسّاس به عمل آورد.

لذا «گفت: ما تحقیق می کنیم ببینیم تو راست گفتی یا از دروغگویانی؟» (قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَالْكَاذِبِينَ).

این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسائل مهم وسرنوشت ساز، باید حتّی به اطّلاعی که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجّه کرد وبه زودی (همان گونه که «سین» در جمله «سَنَنظُرُ» اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد.

سلیمان علیه السلام نه هدهد را متّهم ساخت ومحکوم کرد، ونه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود، بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.

به هر حال سلیمان نامه ای بسیار کوتاه وپرمحتوا نوشت وبه هدهد داد، گفت: «این نامه مرا ببر ونزد آنها بیفکن، سپس برگرد ودر گوشه ای توقّف کن ببین آنها چه عکس العملی نشان می دهند» (اذْهَبْ بِكِتَابِی هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ

مَا ذَا يَرْجِعُونَ).(1)

از تعبیر «ألقِه إلَيهِم» (به سوی آنها بیفکن) چنین استفاده می شود که آن را هنگامی بر آن ها بیفکن که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد، تا جای فراموشی وکتمان باقی نماند، واز اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسّران گفته اند هدهد وارد قصر ملکه سبا وخوابگاه او شد ونامه را بر سینه یا گلوی او افکند، چندان دلیلی ندارد، هر چند با جمله ای که در آیه بعد می آید: اِنِّی أُلْقِیَ اِلَیَّ كِتَابٌ كَرِيْمٌ: «نامه باارزشی به سوی من افکنده شده» بی تناسب نیست.

ملکه سبا نامه را گشود واز مضمون آن آگاهی یافت وچون قبلاً اسم وآوازه سلیمان را شنیده بود ومحتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت، وچون در مسائل مهمّ مملکتی با

1- بعضی از مفسّران گفته اند: جمله «ثُمَّ تَوَلَّ عَنهُم» در معنی مؤخّر است ودر عبارت مقدّم، ودر تقدیر چنینبوده: «فَانظُر ما ذا یَرجِعونَ ثُمَّ تَوَلَّ عَنهُم».این به خاطر آن است که این جمله را به معنی بازگشت کردن از آن قوم گرفته اند، در حالی که ظاهر آیه ایناست که از آنها روی بگردان، سپس در گوشه ای منتظر باش ببین چه واکنشی نشان می دهند.

اطرافیانش به شور می نشست از آنها دعوت کرد، رو به سوی آنها کرد، «گفت: ای اشراف وبزرگان، نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است» (قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلأُ إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتَابٌ کَرِیمٌ).

آیا به راستی ملکه سبا پیک نامه رسان را ندیده بود، ولی از قراین که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد وهیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد؟

یا به چشم خودش پیک را دید ووضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیّتی در کار است ومسأله یک مسأله عادی نیست؟ هر چه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.

واینکه ملکه می گوید: این نامه کریم وپرارزشی است، ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن، یا اینکه چون آغازش به نام خدا وپایانش به مهر وامضای صحیح بود(1) یا به خاطر اینکه فرستنده آن شخص بزرگواری بوده - هر یک از احتمالات را

بعضی از مفسّران احتمال داده اند - ویا همه اینها، زیرا هیچ گونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.

درست است که آنها آفتاب پرست بودند، ولی می دانیم که بسیاری از بت پرستان نیز به «اللّه» اعتقاد داشتند، او را «ربّ الارباب» می نامیدند وتعظیم واحترام او را مهم می شمردند.

آن گاه ملکه سبا به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: «این نامه از سوی سلیمان است ومحتوایش چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان» (إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمَنَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ).

«توصیه ام به شما این است که برتری جویی در برابر من نکنید، به سوی من آیید وتسلیم حق شوید» (أَلاَّ تَعْلُوا عَلَیَّ وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ).(2)

1- در حدیث آمده است: کرامت وارزش نامه به مُهر کردن آن است (تفاسیر مجمع البیان والمیزان وقرطبی).ودر حدیث دیگری آمده است: هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواست نامه ای برای عجم

بنویسد به او عرضکردند: آنها نامه را بدون مُهر نمی پذیرند، پیامبر دستور دارد انگشتری ساختند که نقش نگین آن لا إله إلّا اللّهمُحَمَّدٌ رسول اللّه بود ونامه را با آن مُهر فرمود (تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث).

2- جمله «أَلّا تَعلُوا عَلَیَّ» ممکن است مجموعاً بدل «کتاب» وبیان محتوای آن باشد، وممکن است «أن» دراینجا به معنی «ای» وبرای تفسیر بوده باشد.این احتمال نیز وجود دارد که متعلّق به جمله محذوفی مانند «أوصیکم» باشد.

بعید به نظر می رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات والفاظ عربی نوشته باشد، بنابراین جمله های فوق می توانند نقل به معنی ویا به صورت خلاصه گیری وفشرده نامه سلیمان علیه السلام بوده باشد که ملکه سبا برای ملّت خود بازگو کرد.

جالب اینکه مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

یک جمله نام خدا وبیان وصف رحمانیّت ورحیمیّت او.

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس وترک برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی واجتماعی است.

وسوم تسلیم شدن در برابر حق.

اگر دقّت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.

پس از ذکر محتوای نامه سلیمان علیه السلام برای سران ممکلت خود رو به سوی آنها کرد، «گفت: ای اشراف وصاحب نظران، رأی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمّی را بی حضور شما وبدون نظر شما انجام نداده ام» (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ أَفْتُونِى فِى أَمْرِى مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ).

او می خواست با این نظرخواهی موقعیّت خود را در میان آنها تثبیت کرده ونظر آنها را به سوی خویش جلب نماید، ضمناً میزان هماهنگیشان را با تصمیمات خود مورد مطالعه وبررسی قرار دهد.

«أفتونی» از مادّه «فتوا»، در اصل به معنی حکم کردن دقیق وصحیح در مسائل پیچیده است.

ملکه سبا با این تعبیر هم پیچیدگی مسأله را به آنها گوشزد کرد وهم آنها را به این نکته توجّه داد که باید در اظهارنظر دقّت به خرج دهند تا راه خطا نپویند.

«تَشهَدون» از مادّه «شهود» به معنی حضور است، حضوری توأم با همکاری ومشورت.

اشراف قوم در پاسخ او «گفتند: ما قدرت کافی داریم ومرد جنگیم امّا تصمیم نهایی با تو است، ببین چه فرمان می دهی» (قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِی مَا ذَا تَأْمُرِينَ).

به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورهای او نشان دادند، وهم تمایل خود را به تکیه بر قدرت وحضور در میدان جنگ.

ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطناً تمایل به این کار نداشت، برای فرونشاندن این عطش وهم برای اینکه حساب شده با این جریان برخورد کند، «گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد وویرانی می کشانند» (قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا).

«وعزیزان اهل آن را به ذلّت می نشانند» (وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً).

جمعی را می کشند، عدّه ای را اسیر می کنند، گروهی را آواره وبی خانمان، وتا آنجا که می توانند دست به غارت وچپاول می زنند.

سپس برای تأکید بیشتر گفت: «آری، این چنین می کنند» (وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ).

ملکه سبا که خود پادشاه بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می شود: فساد وویرانگری، وذلیل ساختن عزیزان، زیرا آنها به منافع خود می اندیشندنه به منافع ملّت هاوآبادی وسربلندی آنهاوهمیشه این دوبرضدّیکدیگرند.

سپس افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان واطرافیان او را بیازماییم وببینیم به راستی چه کاره اند. سلیمان علیه السلام پادشاه است یا پیامبر؟ ویرانگر است یا مصلح؟ ملّت ها را به ذلّت می کشاند یا عزّت؟ وبرای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا «من هدیه قابل ملاحظه ای برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی از ناحیه آنها برای ما می آورند» (وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ).

پادشاهان علاقه شدیدی به هدایا دارند ونقطه ضعف وزبونی آنها نیز همین جاست، آنها را می توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد.

اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد معلوم می شود شاه است، در برابر او می ایستیم وتکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم، واگر بی اعتنایی به ما نشان داد وبر سخنان خود وپیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود پیامبر خداست، در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد.

در اینکه ملکه سبا چه هدایایی برای سلیمان علیه السلام فرستاد، قرآن سخنی نگفته وتنها با نکره آوردن کلمه «هدیه»، عظمت آن را نشان داده، ولی مفسّران مسائل زیادی ذکر کرده اند که گاه خالی از اغراق وافسانه نیست.

ص: 612

بعضی نوشته اند: پانصد غلام وپانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، در حالی که به غلام ها لباس زنانه وبه کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود، در گوش غلامان گوشواره ودر دستشان دستبند وبر سر کنیزان کلاه های زیبا گذارده بود، ودر نامه خود تأکید کرده بود: اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس !

آنها را بر مرکب های گرانبها که با زر وزیور آراسته بودند سوار کرد ومقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آنها فرستاد.

ضمناً به فرستاده خود سفارش کرد اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیدی، بدان این ژست پادشاهان است، واگر با خوشرویی ومحبّت با تو برخورد کرد بدان پیغمبر است.

نکته ها:

1. آداب نامه نگاری

آنچه در آیات فوق در مورد نامه سلیمان به مردم سبا آمده، الگویی است برای طرز نامه نگاری که گاه از مسائل مهم وسرنوشت ساز است.

با نام خداوند رحمان ورحیم شروع می شود وبا دو جمله حساب شده جان سخن را بیان می کند.

از تواریخ اسلامی وروایات به خوبی برمی آید که پیشوایان بزرگ ما همیشه اصرار داشتندنامه هارافشرده ومختصر،خالی از حشو وزواید وکاملاً حساب شده بنگارند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به کارمندان ونمایندگانش در یک بخشنامه چنین نوشت: «أدِقّوا أقلامَکُم، وَ قارِبوا بَینَ سُطورِکُم، وَاحذِفوا عَنّی فُضولَکُم وَاقصِدوا قَصدَ المَعانی، وَ إیّاکُم وَالإکثارَ، فَإنَّ أموالَ المُسلِمینَ لا تَحتَمِلُ الإضرارَ؛ نوک قلم ها را تیز کنید، وسطرها را به هم نزدیک سازید، ومطالب زاید واضافی را از نامه هایتان برای من حذف کنید، بیشتر به معنی توجّه کنید، واز توضیح وتفصیل بپرهیزید که اموال مسلمانان توانایی این هزینه وضرر را ندارد».(1)

تیز کردن نوک قلم ها سبب می شود کلمات را کوچک تر بنویسند، نزدیک ساختن سطور به یکدیگر وحذف تشریفات واضافات نه تنها صرفه جویی در اموال

1- خصال صدوق، ج 1، ص 310، طبق نقل بحارالانوار، ج 76، ص 49.

بیت المال، یا اموال خصوصی است که صرفه جویی در وقت نویسنده وخواننده نیز هست وحتّی گاه سبب می شود که هدف اساسی نامه در لابه لای جمله بندی های تشریفاتی از بین برود ونویسنده وخواننده به هدف خود نرسند.

در این اواخر معمول شده بود که برخلاف رویّه صدر اسلام، نامه ها را با القاب والفاظ فراوان، ومقدّمات وحواشی واضافات پر می کردند، وچه وقت های گرانبهایی که بیهوده از این راه تلف می شد وچه سرمایه هایی که از بین می رفت.

مخصوصاً این نکته قابل توجّه است که در شرایط آن زمان که فرستادن یک نامه به وسیله یک پیک مخصوص گاه هفته ها طول می کشید وهزینه ها داشت تا به مقصد برسد، در عین حال نهایت اختصار رعایت می شد که نمونه های آن را در نامه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خسروپرویز وقیصر روم ومانند آن می توان ملاحظه کرد.

اصولاً نامه انسان دلیل بر چگونگی شخصیّت اوست، همان گونه که پیام آور ورسول انسان چنین است. در نهج البلاغه از علی علیه السلام می خوانیم: «رَسولُکَ تَرجُمانُ عَقلِکَ وَ کِتابُکَ أبلَغُ ما یَنطِقُ عَنکَ؛ فرستاده تو بازگوکننده عقل تو است ونامه ات گویاترین چیزی است که از تو سخن می گوید». (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «یُستَدَلُّ بِکِتابِ الرَّجُلِ عَلی عَقلِهِ، وَ مَوضِعِ بَصیرَتِهِ، وَبِرَسولِهِ عَلی فَهمِهِ وَ فِطنَتِهِ؛ نامه انسان دلیلی است بر میزان عقل ومقدار بصیرت او، وفرستاده او نشانه ای است از مقدار فهم وذکاوت او». (2)

گفتنی است از روایات اسلامی استفاده می شود که پاسخ نامه لازم است همان گونه که پاسخ سلام.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «رَدُّ جَوابِ الکِتابِ واجِبٌ کَوُجوبِ رَدِّ السَّلامِ؛ پاسخ نامه واجب است همان گونه که پاسخ سلام واجب است». (3)

واز آنجا که هر نامه ای معمولاً با تحیّتی همراه است، بعید نیست مشمول آیه شریفه (إِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا) «هنگامی که به

شما تحیّت گویند، پاسخ آن را به صورت بهتر یا همانند آن بدهید»(4) بوده باشد.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 301.
2- بحار الانوار، ج 76، ص 50.
3- وسائل الشیعه، ج 8، ص 437، کتاب الحج، ابواب العشره، باب 33.
4- سوره نساء، آیه 86.

2. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟

بعضی از مفسّران گویی از ظاهر نامه سلیمان استفاده کرده اند که او می خواست مردم کشور سبا را به پذیرش دعوت خود بدون ذکر دلیل وادارد.

سپس پاسخ داده اند که آمدن هدهد به آن صورت معجزآسا خود دلیلی بر حقّانیّت دعوت او بوده است.(1)

ولی ما فکر می کنیم نیازی به این گونه جواب ها نیست، وظیفه پیامبر دعوت است ووظیفه دیگران تحقیق کردن.

به عبارت دیگر، دعوت انگیزه ای برای تحقیق است، همان گونه که ملکه سبا این کار را انجام داد، ودر مقام تحقیق وآزمایش سلیمان برآمد تا روشن شود که آیا او یک پادشاه است یا پیامبر؟

3. اشارات پرمعنی در ماجرای سلیمان

در این بخش از داستان سلیمان علیه السلام نیز اشارات کوتاهی به مطالب مهمّی دیده می شود:

1. روح دعوت انبیا در نفی برتری جویی که نفی هرگونه استعمار وتسلیم در برابر قانون حق است، خلاصه می شود.

2. در حالی که اطرافیان ملکه سبا اعلام آمادگی برای جنگ کردند طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود، لذا نظر آنها را به مسائل دیگر معطوف داشت.

3. از این گذشته اگر او تسلیم جنگ طلبی اطرافیان خود می شد از حقیقت دور می ماند وخواهیم دید که اقدام او برای آزمایش سلیمان از طریق فرستادن هدیه، نتیجه بسیار خوبی هم برای خودش وهم برای مردم کشور سبا به بار آورد وسبب شد که آنها راه حق را بیابند ومتوسّل به خونریزی نشوند.

4. ضمناً از این ماجرا روشن می شود برنامه های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود، چرا که در اینجا عقیده اکثریّت اطرافیان او این بود که توسّل به نیروی

1- فخر رازی، تفسیرکبیر، ذیل آیات مورد بحث.

نظامی مقدّم است، در حالی که عقیده ملکه سبا بر عکس آن بود، ودر پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است.

ومی توان گفت این نوع مشورت غیر از آن است که امروز در میان ما رایج است، ما نظریّه اکثریّت را معیار قرار می دهیم وحقّ تصمیم گیری را برای آنها قائل هستیم، در حالی که در این نوع مشورت، حقّ تصمیم گیری با رهبر جمعیّت است ومشاوران تنها اظهارنظر می کنند، وآیه (شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) «با آنها در کارها مشورت کن وهنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکّل کن»(1) نیز اشاره به این قسم دوم

از شورا است در حالی که آیه 38 شوری (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) «کار مؤمنان باید به صورت مشورت انجام یابد» ظاهراً اشاره به قسم اوّل است.(2)

5. مشاوران ملکه سبا به او گفتند: «ما صاحبان قوّه وصاحبان بأس شدید هستیم».

ممکن است تفاوت این دو در این باشد که «قوّه» اشاره به کمّیّت عظیم لشکر و«بأس شدید» اشاره به کیفیّت کارآزمودگی وروح شجاعت وشهامت لشکریان باشد، یعنی ما هم از نظر کمّیّت لشکر وهم از نظر کیفیّت آمادگی کامل برای رزم با دشمن داریم.

4. نشانه پادشاهان

از این آیات به خوبی استفاده می شود که سلطنت وحکومت استبدادی همه جا مایه فساد وتباهی وذلیل کردن عزیزان یک قوم است، چرا که افراد باشخصیّت را کنار می زنند، متملّقان چاپلوس را به خدمت دعوت می کنند، ودر همه چیز منفعت وسود خود را می جویند، اهل هدیه ورشوه وزر وزیورند وطبعاً ظالمان زورگو که دسترسی به این امور دارند نزد آنها محبوب ترند.

شاهان، فکر وقلبشان در گرو مقام وهدایا وزر وزیورهاست، در حالی که پیامبران جز به صلاح امّت ها نمی اندیشند (ر.ک: ج 15، ص 477 - 489).

1- سوره آل عمران، آیه 159.
2- برای توضیح بیشتر درباره مشورت به ذیل آیه 159 سوره آل عمران مراجعه فرمایید.

ادامه داستان ملکه سبا

اشاره

(فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِ اللهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ * ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ)

هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد، گفت: «می خواهید مرا با مالی کمک کنید (وفریب دهید)؟! آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده؛ بلکه شمایید که به هدیه هایتان شاد می شوید. * به سوی آنان بازگرد (واعلام کن) با لشکریانی به سراغ آنان می آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند؛ وآنان را از آن (سرزمین) با ذلّت وحقارت بیرون می رانیم!» (سوره نمل، آیات 36-37)

تفسیر: مرا با مال نفریبید

فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا، سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند وبه سوی شام ومقر سلیمان حرکت کردند، به گمان اینکه سلیمان از مشاهده هدایا خوشحال می شود وبه آنها شادباش می گوید، «امّا همین که با سلیمان روبه رو شدند صحنه عجیبی در برابر آنان نمایان گشت، سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد، بلکه گفت: آیا شما می خواهید مرا با مال (خود) کمک کنید، در حالی که این اموال در نظر من بی ارزش است، آنچه خداوند به من بخشیده، از آنچه به شما داده بهتر وپرارزش تر است» (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَيكُمْ).

مال چه ارزشی در برابر مقام نبوّت، علم، دانش، هدایت وتقوا دارد؟ «شما هستید که به هدایای خود شاد می شوید» (بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ).

آری، شما هستید که هرگاه یک چنین هدایای پرزرق وبرق وگران قیمتی برای هم بفرستید چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد امّا اینها در نظر من کم ارزش وبی مقدار است.

به این ترتیب سلیمان علیه السلام معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد وروشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است که معیارهای معروف نزد دنیاپرستان در برابر آن بی رنگ وبی بهاست.

سپس برای اینکه قاطعیّت خود را در مسأله حقّ وباطل نشان دهد، به فرستاده مخصوص ملکه سبا گفت: «به سوی آنان بازگرد (واین هدایا را نیز با خود ببر) امّا بدان ما به زودی با لشکرهایی به سراغ آنها خواهیم آمد که توانایی مقابله با آن را نداشته باشند» (ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لاَ قِبَلَ لَهُمْ بِهَا).

«وما آنها را از آن سرزمین آباد با ذلّت خارج می کنیم در حالی که کوچک وحقیر خواهند بود» (وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ).(1)

اشاره به اینکه نه تنها آنها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه با وضع ذلّت بار وتوأم با حقارت، به گونه ای که تمام کاخ ها، اموال، جاه وجلال خود را از دست خواهند داد، چرا که در برابر آیین حق تسلیم نشدند واز در مکر وفریب وارد گشتند.

البتّه این تهدید برای فرستادگانی که وضع سلیمان علیه السلام را از نزدیک دیدند ولشکر وعسکر او را تماشا کردند یک تهدید جدّی وقابل ملاحظه بود.

با توجّه به آنچه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آنها خواست «ترک برتری جویی» و«تسلیم در برابر حق» وپاسخ ندادن آنها به این دو امر وتوسّل به ارسال هدیه، دلیل بر امتناع آنها از پذیرش حق وترک استعلا بود، به این دلیل آنها را تهدید به فشار نظامی می کند.

هرگاه ملکه سبا واطرافیان او تقاضای دلیل ومدرک، یا معجزه ومانند آن کرده بودند به آنها حق می داد که بیشتر تحقیق کنند، امّا فرستادن هدیه ظاهرش این بود که آنها در مقام انکارند.

این را نیز می دانیم که مهم ترین خبر ناگوار هدهد به سلیمان درباره این قوم وجمعیّت این بود که آنها آفتاب پرست اند وخداوند بزرگ را که بر غیب وشهود آسمان وزمین سلطه دارد رها کرده، در برابر مخلوقی به خاک می افتند.

سلیمان علیه السلام از این مسأله ناراحت شد ومی دانیم بت پرستی چیزی نیست که آیین های الهی در برابر آن سکوت کنند، یا بت پرستان را به عنوان یک اقلّیّت مذهبی تحمّل نمایند، بلکه در صورت لزوم با توسّل به زور بتکده ها را ویران وآیین شرک وبت پرستی را برمی چینند.

1- «أذِلَّه» در حقيقت حال اوّل است، و«هُم صاغِرون» حال دوم.

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی «لاَاِکْرَاهَ فِی الدِّینِ» تضادّی ندارد که بت پرستی دین نیست، بلکه یک خرافه وانحراف است.

نکته ها:

1. قابل توجّه اینکه زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از مال، ثروت وامکانات دنیا بی بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که اسیر اینها نگردد، بلکه امیر بر آن باشد، وسلیمان علیه السلام این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گرانبهای ملکه سبا نشان داد که امیر است نه اسیر.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الدُّنیا أصغَرُ قَدراً عِندَ اللّهِ وَ عِندَ أنبِیائِهِ وَأولِیائِهِ مِن أن یَفرَحوا بِشَیءٍ مِنها، أو یَحزَنوا عَلَیهِ فَلا یَنبَغی لِعالِمٍ وَ لا لِعاقِلٍ أن یَفرَحَ بِعَرَضِ الدُّنیا؛ دنیا در پیشگاه خدا ونزد انبیا واولیای الهی کوچک تر از آن است که آنها را خوشحال وذوق زده کند، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند؛ بنابراین، برای هیچ عالم وعاقلی سزاوار نیست از متاع ناپایدار دنیا شادمان گردد».(1)

2. باز در این بخش از داستان سلیمان علیه السلام درس های قابل ملاحظه ای است که در لابه لای تعبیرات پرمعنی آیات نهفته است:

الف) هدف از لشکرکشی کشتار انسان ها نیست، بلکه هدف آن است که دشمن خود را در موضع ضعیفی بداند وقدرت مقابله در خود نبیند (جُنُودٌ لا قِبَلَ لَهُم بِها).

این تعبیر نظیر همان چیزی است که به مسلمانان دستور داده شده که «آن چنان نیرو فراهم سازید که دشمن را بترسانید» (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ).(2)

ب) سلیمان مخالفان خود را تهدید به قتل نمی کند، بلکه تهدید به بیرون راندن از کاخ ها وقصرها با ذلّت وخواری می کند، واین قابل توجّه است.

ج) سلیمان مخالفان خود را غافلگیر نمی سازد، بلکه قبلاً با صراحت آنها را در جریان حمله خویش می گذارد.

1- تفسیر روح البیان، ذیل آیه مورد بحث.
2- سوره انفال، آیه 60.

د) سلیمان چشمداشتی به اموال دیگران ندارد، بلکه می گوید: آنچه خدا به من داده بهتر است، او مواهب الهی را در قدرت مادّی ومالی خلاصه نمی کند، او به علم وایمان ومواهب معنوی مفتخر است (ر.ک: ج 15، ص 490 - 494).

ادامه داستان ملکه سبا

اشاره

(قَالَ یَا أَیُّهَا المَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِ مُسْلِمِینَ * قَالَ عِفْرِیتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِکَ وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ * قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّآ عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَنْ شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ)

(سلیمان) گفت: «ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟» * فرد نیرومندی از جنّ گفت: «من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی ومن نسبت به این امر، توانا وامینم.» * (امّا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «من پیش از آنکه چشم برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» وهنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت وپابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟! وهر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ وهر کس کفران نماید (به خودش زیان رسانده،) چراکه پروردگار من، بی نیاز وبخشنده است». (سوره نمل، آیات 38-40)

تفسیر: در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است

سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا وبساط خود را برچیدند و به کشورشان بازگشتند. آنها ماجرا را برای ملکه واطرافیان وی شرح دادند، همچنین عظمت اعجازآمیز مُلک سلیمان ودستگاهش را بیان داشتند که هر یک از اینها دلیلی بود بر اینکه او یک فرد عادی وپادشاه نیست، او به راستی فرستاده خداست وحکومتش نیز یک حکومت الهی است.

در اینجا برای آنها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضاً بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی، مقابله با یک پیامبر پرقدرت الهی است.

لذا ملکه سبا با عدّه ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند وشخصاً این مسأله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد.

این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید، واو تصمیم گرفت در حالی که ملکه ویارانش در راه هستند قدرت نمایی شگرفی کند تا آنها را بیش از پیش به واقعیّت اعجاز خود آشنا ودر مقابل دعوتش تسلیم سازد. لذا رو به اطرافیان خود کرد و«گفت: ای بزرگان، کدام یک از شما توانایی دارد تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من بیایند وتسلیم شوند برای من بیاورد؟» (قَالَ یَا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ).

گرچه بعضی از مفسّران برای پیدا کردن دلیل احضار تخت ملکه سبا خود را به زحمت افکنده وگاه احتمالاتی ذکر کرده اند که به هیچ وجه با مفاد آیات سازگار نیست، ولی روشن است که هدف سلیمان از این برنامه چه بود.

او به اصطلاح می خواست ضرب شستی نشان دهد وکار فوق العاده مهمّی انجام گیرد تا راه را برای تسلیم بی قید وشرط آنها وایمانشان به قدرت خدا هموار سازد، ونیاز به حضور در میدان نبرد وخونریزی نباشد.

او می خواست ایمان به اعماق وجود ملکه سبا واطرافیانش راه یابد تا سایرین را نیز دعوت به تسلیم وپذیرش ایمان کنند.

در اینجا دو تن اعلام آمادگی کردند که یکی از آنها عجیب ودیگری عجیب تر بود.

نخست «عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت: من تخت او را پیش از آنکه مجلس تو پایان گیرد واز جای برخیزی نزد تو می آورم» (قَالَ عِفْرِیتٌ مِنَالْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِکَ).(1)

من این کار را با زحمت انجام نمی دهم ودر این امانت گران قیمت نیز خیانت نمی کنم، چرا که «من نسبت به آن توانا وامینم» (وَ إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ

أمِينٌ).

ص: 621

1- کلمه «آتی» ممکن است اسم فاعل باشد وممکن است فعل مضارع از مادّه «اتی»، ولی احتمال اوّلمناسب تر به نظر می رسد - دقّت کنید.

«عفریت» به معنی فرد گردنکش وخبیث است، وجمله «إنّی عَلَیهِ لَقَویٌّ أمینٌ» که از جهات مختلفی توأم با تأکید است (إنّ - جمله اسمیّه - لام) نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته، لذا در مقام دفاع از خود برآمده وقول امانت ووفاداری داده است.

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتی ها وخارق عادات، وجای تعجّب نیست که عفریتی این چنین بتواند در یک مدّت کوتاه، یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم، یا رسیدگی به امور مملکت، یا نصیحت وارشاد نشسته است، چنین امر مهمّی را انجام دهد.

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از کتاب الهی داشت، چنانکه قرآن در حقّ او می گوید: «کسی که علم ودانشی از کتاب داشت گفت: من تخت او را قبل از آنکه چشم برهم زنی نزد تو خواهم آورد» (قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ).

وهنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد، او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک «طرفه العین» نزد او حاضر کرد: «هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید، زبان به شکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می آورم یا کفران می کنم» (فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی ءَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ).

سپس افزود: «هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است، وهر که کفران کند، پروردگار من بی نیاز وکریم است» (وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ).

در اینکه این شخص که بوده واین قدرت عجیب را از کجا به دست آورده، ومنظور از علم کتاب چیست، مفسّران گفت وگو بسیار کرده اند.

ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان باایمان، ودوستان خاص سلیمان علیه السلام بوده، وغالباً در تواریخ نام او را آصف بن برخیا نوشته اند. می گویند: وزیر سلیمان وخواهرزاده او بوده است.(1)

1- اینکه بعضی او را جبرئیل ،یا خود سلیمان دانسته اند بدون دلیل است، ودر مورد اینکه او خود سلیمانباشد قطعاً مخالف ظاهر آیات است.

وامّا «علم کتاب» منظور، آگاهی او بر کتاب های آسمانی است، آگاهی عمیقی که به او امکان می داد دست به چنین کار خارق عادتی بزند.

وبعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه ای از آن علم آگاهی داشت وبه همین دلیل توانست تخت ملکه سبا را در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

بسیاری از مفسّران وغیر آنها گفته اند: این مرد باایمان از اسم اعظم الهی باخبر بود، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد وبه انسان قدرت فوق العاده می بخشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم، بر خلاف آنچه بسیاری تصوّر می کنند، مفهوم‌ش این نیست که انسان کلمه ای را بگوید وآن همه اثر عجیب وبزرگ داشته باشد، بلکه منظور تخلّق به آن اسم ووصف است.

یعنی آن نام الهی را در درون جان خود مجسّم کند، وآن چنان از نظر آگاهی، اخلاق، تقوا وایمان تکامل یابد که خود مظهری از آن اسم گردد. این تکامل معنوی وروحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است، قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می کند.(1)

در مورد جمله «قَبلَ أن یَرتَدَّ إلَیکَ طَرفُکَ» نیز مفسّران احتمالات گوناگونی داده اند، امّا با توجّه به آیات دیگر قرآن حقیقت آن را می توان دریافت که در سوره ابراهیم آیه 43 می خوانیم: لا یَرتَدُّ إلَیهِم طَرفُهُم: «در روز رستاخیز مردم آن چنان وحشت زده می شوند که چشمانشان خیره می گردد، حتّی پلک ها به هم نمی خورد» (می دانیم در حالت وحشت، چشم انسان به حالت یک نواخت وخیره همچون چشم مردگان بازمی مانَد).

بنابراین، منظور این بوده پیش از آنکه چشمت را برهم زنی من تخت ملکه سبا را نزد تو حاضر می کنم.(2)

1- درباره اسم اعظم خدا در ذیل آیه 180 سوره اعراف نیز بحث کردیم.

2- اینکه بعضی گفته اند منظور از جمله «یَرتَدَّ إلَیکَ طَرفُکَ» نظر افکندن به چیزی وبازگشت نظر به انسانوآگاهی او از آن است، هیچ دلیلی ندارد، همان گونه که این تعبیر گواه بر نظریه خروج شعاع از چشم که درفلسفه قدیم آمده است نخواهد بود - دقّت کنید.

نکته ها:

1. پاسخ به چند سؤال

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات فوق مطرح می شود این است که چرا سلیمان شخصاً اقدام به این کار خارق العاده نکرد؟

او که پیامبر بزرگ خدا بود ودارای اعجاز، چرا این مأموریّت را به آصف بن برخیا داد؟

ممکن است به خاطر این بوده که «آصف» وصیّ او بوده وسلیمان می خواسته در این لحظه حسّاس، موقعیّت او را به همگان معرّفی کند.(1)

به علاوه مهم این است که استاد، شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید وشایستگی های آنها را به دست آورد، واصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق العاده ای انجام دهند مهم است.

سؤال دیگر اینکه سلیمان چگونه تخت ملکه سبا را بدون اجازه او نزد خود آورد؟

ممکن است به دلیل هدف بزرگ تری مانند مسأله هدایت وراهنمایی آنها ونشان دادن یک معجزه بزرگ بوده است.

از این گذشته می دانیم شاهان از خود مالی ندارند واموال آنها معمولاً از غصب حقوق دیگران به دست می آید.

سؤال دیگر اینکه عفریت جنّ چگونه توانایی بر چنین خارق عادتی دارد؟

پاسخ این سؤال را در بحث های مربوط به اعجاز گفته ایم که گاهی حتّی افراد غیر مؤمن بر اثر ریاضت های پرمشقّت ومبارزه با نفس، توانایی بر پاره ای از خارق عادات پیدا می کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است که کار آنها چون متّکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است، در حالی که معجزات متّکی بر قدرت بی پایان خداست، وقدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود است.

لذا می بینیم عفریت توانایی خود را محدود می کند بر آوردن تخت ملکه سبا در مدّت توقّف سلیمان علیه السلام در مجلس داوری وبررسی امور کشور، در حالی که آصف

1- در روایت مشروحی که در تفسیر عیاشی از امام دهم علیّ بن محمّد الهادی علیه السلام نقل شده، همین پاسخ رادر جواب یحیی بن اکثم می خوانیم (تفسیر نورالثّقلین، ج 4، ص 91).

بن برخيا هيچ حدّى براى آن قائل نمى شود، ومحدود ساختن به يک چشم برهم زدن در حقيقت اشاره به کمترين زمان ممکن است، ومسلّم است که سليمان عليه السلام از چنين کارى که معرّفى يک فرد صالح است حمايت مى کند، نه از کار عفريتى که ممکن است کوته نظران را به اشتباه بيفکند وآن را دليل بر پاکى او بگيرند.

بديهى است هر کس کار مهمّى در جامعه انجام دهد ومورد قبول واقع شود، خطّ فکرى واعتقادى خود را در لابه لاى آن تبليغ کرده است، ونبايد در حکومت الهى سليمان عليه السلام ابتکار عمل به دست عفريت ها بيفتد، بلکه بايد آنها که علمى از کتاب الهى دارند بر افکار وعواطف مردم حاکم گردند.

2. قدرت وامانت، دو شرط مهم

در آيات فوق وهمچنين آيه 26 سوره قصص مهم ترين شرط براى يک کارمند يا کارگر نمونه دو چيز بيان شده است: نخست قوّت وتوانايى، وديگر امانت ودرستکارى.

البتّه گاه مبانى فکرى واخلاقى انسان ايجاب مى کند که داراى اين صفت باشد (همان گونه که در مورد موسى عليه السلام در سوره قصص آمده است) وگاه نظام جامعه وحکومت صالح ايجاب مى کند که حتّى عفريت جنّ به اين دو صفت الزاماً متّصف شود، امّا به هر حال هيچ کار بزرگ وکوچکى در جامعه بدون دارا بودن اين دو شرط انجام پذير نيست، خواه از تقوا سرچشمه گيرد وخواه از نظام قانونى جامعه - دقّت کنيد.

3. تفاوت «علم من الکتاب» و«علم الکتاب»

در آيات مورد بحث درباره کسى که تخت ملکه سبا را در کمترين مدّت نزد سليمان آورد به عنوان (الَّذِى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) «کسى که بخشى از علم کتاب را دارا بود» تعبير شده است، در حالى که در سوره رعد آيه 43 در مورد پيامبر صلى الله عليه و آله وگواهان بر حقّانيّت او چنين آمده است: (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) «بگو: کافى است براى گواهى ميان من وشما، خداوند وکسى که در نزد او علم

کتاب است».

در حدیثی از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که ابوسعید می گوید: من از معنی «الَّذی عِندَهُ عِلمٌ مِنَالکِتاب» (که در داستان سلیمان آمده است) از محضرش سؤال کردم، فرمود: او وصیّ برادرم سلیمان بن داوود بود. عرض کردم «وَ مَن عِندَهُ عِلمُ الکِتاب» از چه کسی سخن می گوید؟ فرمود: «ذاکَ أخی عَلِیُّ بنِ أبی طالِب؛ او برادرم علیّ بن ابی طالب است».(1)

توجّه به تفاوت «عِلمٌ مِنَ الکِتاب» که علم جزئی را می گوید، و«عِلمُ الکِتاب» که علم کلّی را بیان می کند روشن می سازد که میان آصف وعلی علیه السلام چه اندازه تفاوت بوده است.

ازاین رو در روایات بسیاری می خوانیم که اسم اعظم الهی هفتاد وسه حرف است، یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود وچنان خارق عادتی را انجام داد، ونزد امامان اهل بیت علیهم السلام هفتاد ودو حرف آن است، ویک حرف آن مخصوص به ذات پاک خداست.(2)

4. هذا من فضل ربّی

دنیاپرستان مغرور هنگامی که به قدرت می رسند همه چیز را جز خود فراموش می کنند وتمام امکاناتی را که به دست آورده اند قارون وار که می گفت: (إِنَّمَا أُوتِیتُهُ

عَلَى عِلْمٍ عِنْدِی) «آنچه را دارم بر اثر علم ودانش من است»(3) از ناحیه خودشان می دانند

ولا غیر.

در حالی که بندگان خاصّ خدا به هر جا برسند می گویند: (هَذَا ِمْن فَضْلِ رَبِّی) «این از فضل خداست بر ما».

جالب اینکه سلیمان علیه السلام نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبا در برابرش بیان کرد،بلکه افزود:این برای این است که خدامرابیازماید،آیاشکرگزارم یانه؟

قبلاً نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان علیه السلام نعمت های خود را همه از خدا می داند

1- این حدیث را گروهی از مفسّران وعلمای اهل سنّت به همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده اند. برای توضیحبیشتر به احقاق الحق، ج 3، ص 280 مراجعه شود.

2- به اصول کافی، وتفسیر نورالثّقلین، ج 4، ص 88 مراجعه شود.

3- سوره قصص، آیه 78.

وخاضعانه رو به درگاهش می کند که: پروردگارا، شکر این همه نعمت را به من الهام کن، وتوفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن، جلب رضای تو کنم.

آری این است معیار شناخت موحّدان خالص از دنیاپرستان مغرور، واین است راه ورسم مردان پرظرفیّت وباشخصیّت در برابر کم ظرفیّتان خودخواه.

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پرمعنی سلیمان (هَذَا ِمْن فَضْلِ رَبِّی) را بر سر در کاخ های طاغوتی خود می نویسند، بی آنکه به آن اعتقادی داشته باشند ودر عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد، ولی مهم آن است که هم بر سر در خانه باشد، هم در پیشانی تمام زندگی انسان ودر قلب او، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند ودر مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل وبا تمام وجود.(1)

5. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

این نخستین خارق عادتی نیست که در داستان سلیمان، یا در زندگی پیامبران به طور کلّی می بینیم، وآنها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات را با توجیه ها وتفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت وجنبه های کنایی ومعنوی به آن داد، باید حساب خود را یک جا با معجزات انبیا روشن سازند.

آیا آنها به راستی انجام دادن کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آنها را محال می دانند وآن را به کلّی منکرند؟

چنین چیزی نه با اصل توحید وقدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است، ونه با صریح قرآن در آیات بسیار.

امّا اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان وشفای کورمادرزاد به وسیله حضرت مسیح علیه السلام باشد، یا حاضر کردن تخت ملکه سبا به وسیله آصف بن برخیا.

بدون شک در اینجا روابط مرموز وعلل ناشناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم، ولی همین قدر می دانیم که این کار محال

نیست.

1- درباره اهمّیّت شکر وتأثیر آن در فزونی نعمت واقسام شکر (شکر تکوینی وتشریعی) بحث مشروحی درذیل آیه 7 سوره ابراهیم آمده است.

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبا را تبدیل به امواج نور کرد ودر یک لحظه در آنجا حاضر کرد وبار دیگر آن را مبدّل به مادّه اصلی ساخت؟ بر ما درست روشن نیست.

همین قدر می دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز کارهایی انجام می دهد که دویست سال قبل ممکن بود جزءِ محالات محسوب شود. فی المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می گفتند زمانی فرا می رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می گوید ودر غرب جهان درست در همان لحظه سخنانش را می شنوند وچهره اش را همگان می نگرند، آن را هذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.

این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم وقدرت محدود خود ارزیابی کند، در حالی که در ماورای علم وقدرت او اسرار فراوانی نهفته است (ر.ک: ج 15، ص 495 - 505).

ادامه داستان ملکه سبا

اشاره

(قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِی أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِینَ لاَ یَهْتَدُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْ قِیلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِینَ * وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَّعْبُدُ مِنْ دُونِ اللهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِینَ * قِیلَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَیْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِیرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ للهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ)

سلیمان گفت: «تخت او را برایش ناشناس سازید؛ ببینیم آیا متوجّه می شود یا از کسانی است که هدایت نمی شوند؟ !» * هنگامی که (ملکه سبا) آمد، به او گفته شد: «آیا تخت تو این گونه است؟» گفت: «گویا خود آن است ! وما پیش از این هم آگاه بودیم واسلام آورده بودیم.» * و(سلیمان) او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت، که او [ملکه سبا] از قوم کافران بود. * به او گفته شد: «داخل قصر شو!» هنگامی که نظر به آن افکند، پنداشت نهر آبی است وساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد؛ امّا سلیمان) گفت: «این (آب نیست، بلکه) قصری است از بلور شفاف.» (ملکه سبا) گفت: «پروردگارا ! من به خود ستم کردم؛ و(اینک) با سلیمان به خداوندی که پروردگار جهانیان است اسلام آوردم».

(سوره نمل، آیات 41-44)

ص: 628

تفسیر: نور ایمان در دل ملکه سبا

در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت انگیز سلیمان وملکه سبا برخورد می کنیم.

سلیمان برای اینکه میزان عقل ودرایت ملکه سبا را بیازماید ونیز زمینه ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون وناشناس سازند «گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید ببینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابند» (قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِى أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لاَ يَهْتَدُونَ).

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سبا به شام کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند. این تغییرات ممکن است از نظر جابه جا کردن بعضی از نشانه ها وجواهرات ویا تغییر بعضی از رنگ ها ومانند آن بوده است.

امّا این سؤال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش وعقل ودرایت ملکه سبا چه بود؟

ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق باید با او روبه رو شود، وچگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند، ومی خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟

ویا واقعاً می خواسته مسؤولیّتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسؤولیّت هایی را دارد.

برای جمله «أَتَهتَدِی» (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند: بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است، وبعضی گفته اند منظور، هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اوّل است، هر چند معنی اوّل خود مقدّمه ای برای معنی دوم بوده است.

به هر حال «هنگامی که ملکه سبا وارد شد کسی اشاره به تخت کرد وگفت: آیا تخت تو این گونه است؟» (فَلَمَّا جَاءَتْ قِیلَ أَهَکَذَا عَرْشُکِ).

ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است وگرنه تعبیر به «قیل» (گفته شد) مناسب نبود، زیرا نام سلیمان قبلاً وبعداً آمده وسخنان او به عنوان «قال» مطرح شده است.

به علاوه مناسب ابّهت سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

امّا به هر صورت ملکه سبا زیرکانه ترین وحساب شده ترین جواب ها را داد و«گفت: گویا خود آن تخت است» (قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ).

اگر می گفت شبیه آن است راه خطا پیموده بود واگر می گفت عین خود آن است سخنی برخلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آوردن تختش به سرزمین سلیمان از طرق عادی امکان نداشت، مگر آنکه معجزه ای صورت گرفته باشد.

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی در قصر مخصوص خود در اتاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند ودرهای محکمی داشت قرار داده بود.

ولی با این همه، ملکه سبا با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

وبلافاصله افزود: «وما پیش از این هم آگاه بودیم واسلام آورده بودیم» (وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ).

یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدّمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقّانیّت او آگاه شده بودیم وحتّی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم، وچندان نیازی به این کار نبود.

وبه این ترتیب سلیمان «او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت» (وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ).(1)

1- در اینکه فاعل «صدّ» کیست وهمچنین «ما» در «ما کانَت» موصوله است یا مصدریه، مفسّران سخن بسیارگفته اند. جمعی فاعل آن را - چنانکه در بالا گفتیم - سلیمان دانسته اند، وبعضی خداوند، که تفاوت زیادی ازنظر نتیجه ندارد. مطابق این دو تفسیر «ها» مفعول اوّل است، و«ما کانَت» در جای مفعول دوم با حذف «جار»،وتقدیر چنین است: «صَدَّها سُلَیمانُ» - یا - «صَدَّها اللّهُ عَمّا کانَت تَعبُدُ مِن دُونِ اللّهِ».ولی جمعی دیگر «ما کانَت...» را فاعل «صدّ» دانسته اند که معنی چنین می شود: معبودهای ملکه او را ازپرستش حق بازداشته بود - امّا با توجّه به اینکه در اینجا سخن از ایمان اوست نه از کفر او، تفسیر اوّلمناسب تر به نظر می رسد.کلمه «ما» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد.

هر چند «پیش از آن از قوم کافر بود» (إِنَّهَا کَانَتْ مِنْ قَوْمٍ کَافِرِینَ).

آری او با دیدن این نشانه های روشن، با گذشته تاریک خود وداع گفت ودر مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نور ایمان ویقین بود گام نهاد.

در آخرین آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می شود وآن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان است.

سلیمان دستور داده بود صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند ودر زیر آن آب جاری قرار دهند.

هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید «به او گفته شد: داخل حیاط قصر شو» (قِیلَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ).(1)

«ملکه آن صحنه را که دید گمان کرد نهر آبی است، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد» در حالی که سخت در تعجّب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا برای چیست (فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّهً وَ کَشَفَتْ عَنْ سَاقَیْهَا).(2)

امّا «سلیمان به او گفت: حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده» این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند واز آن بگذرد (قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِیرَ).(3)

در اینجا سؤال مهمّی پیش می آید وآن اینکه سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی

بود، چرا چنین دم ودستگاه تجمّلاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است که

او سلطان بود وحکمران، ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران

داشته باشد؟

1- «صَرح» (بر وزن طرح) گاه به معنى فضاى وسيع وگسترده آمده، وگاه به معنى بناى مرتفع وقصر بلند، ودراينجا ظاهراً به معنى حياط قصر است.
2- «لُجّه» در اصل از مادّه «لجاج» به معنى سرسختى در انجام دادن كارى است، سپس به رفت وآمد صدا درگلو، «لَجّه» (بر وزن ضجّه) اطلاق شده، وامواج متراكم دريا كه در حال رفت وآمد هستند نيز «لُجّه» (بر وزنجبّه) ناميده شده اند، ودر آيه مورد بحث اشاره به آب متراكم ومتلاطم است.
3- «مُمَرَّد» به معنى صاف و«قوارير» جمع «قاروره» به معنى بلور وشيشه است.

امّا چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت وعظمت خود را در تخت وتاج زیبا وکاخ باشکوه وتشکیلات پرزرق وبرق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجمّلاتیش در نظر او حقیر وکوچک

شود، واین نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزش ها ومعیار شخصیّت گردد.

چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پرضایعه وتوأم با خونریزی، مغز وفکر ملکه را چنان مبهوت ومقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد، به خصوص اینکه او زن بود وبه این گونه مسائل تشریفاتی اهمّیّت می داد.

مخصوصاً بسیاری از مفسّران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آنکه ملکه سبا به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند وهدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود.

این کار نشان می داد که قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام دادن چنین کارهایی موفّق ساخته است.

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیّت وآرامش یک منطقه وسیع وپذیرش دین حق، وجلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ مطلب مهمّی نبود.

ولذا هنگامی که ملکه سبا این صحنه را دید «گفت: پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم» (قَالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی).

«وبا سلیمان در پیشگاه اللّه، پروردگار جهانیان، اسلام آوردم» (وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَنَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ).

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم، بت می پرستیدم، غرق تجمّل وزینت بودم، وخود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم.

امّا اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده واصولاً این زر وزیورها روح انسان را سیراب نمی کند.

خداوندا، من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم وسر تسلیم به آستانت می سایم.

جالب اینکه او در اینجا واژه «مع» را به کار می برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند وبرابر، نه همچون راه ورسم جبّاران که بعضی بر بعضی

مسلّط وگروهی در چنگال گروهی اسیرند. در اینجا غالب ومغلوبی وجود ندارد وهمه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند.

درست است که ملکه سبا قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود، زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم که گفت: (وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ) «ما پیش از اینکه تخت را در اینجا ببینیم آگاهی یافته بودیم واسلام را پذیرفته بودیم».

ولی در اینجا اسلام ملکه به اوج خود رسید، لذا با تأکید بیشتر اسلام را اعلام کرد.

او نشانه های متعدّدی از حقّانیّت دعوت سلیمان را قبلاً دیده بود.

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص.

عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود.

حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدّتی کوتاه.

وسرانجام مشاهده قدرت وعظمت فوق العاده سلیمان، ودر عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت.

نکته ها:

1. سرانجام کار ملکه سبا

آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبا آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم، سرانجام ایمان آورد وبه خیل صالحان پیوست امّا اینکه بعد از ایمان به کشور خود بازگشت وبه حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد، یا نزد سلیمان ماند وبا او ازدواج کرد، یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوک یمن که به «تُبّع» مشهور بودند پیمان زناشویی بست، در قرآن اشاره ای به اینها نشده چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته.

ولی مفسّران وموزّخان هر کدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد، هر چند طبق گفته بعضی از مفسّران، مشهور ومعروف(1) همان ازدواج او با

سلیمان است.

یادآوری این مطلب را لازم می دانیم که درباره سلیمان ولشکر وحکومت او

ص: 633

1- آلوسی، روح المعانی.

وهمچنین خصوصیّات ملکه سبا وجزییّات زندگیش، افسانه ها واساطیر فراوانی گفته اند که گاه تشخیص آنها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می شود، وگاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده واصالت آن را خدشه دار می کند، واین است نتیجه شوم خرافاتی که باحقایق آمیخته می شودکه بایدکاملاًمراقب آن بود.

2. یک جمع بندی کلّی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان علیه السلام که در 30 آیه گذشته آمده، بیانگر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابه لای بحث ها خواندیم وبه قسمت دیگری اشاره گذرایی ذیلاً می کنیم:

1. این داستان از موهبت علم وافری که خداوند در اختیار سلیمان وداوود گذاشته است شروع می شود، وبه توحید وتسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز علم است.

2. این داستان نشان می دهد که گاه غایب شدن یک پرنده وپرواز استثنایی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملّتی را تغییر دهد وآنها را از شرک به ایمان، واز فساد به صلاح بکشاند، واین است نمونه ای از قدرت نمایی پروردگار ونمونه ای از حکومت حق.

3. این داستان نشان می دهد که نور توحید در تمام دل ها پرتوافکن است وحتّی یک پرنده ظاهراً خاموش، از اسرار عمیق توحید خبر می دهد.

4. برای توجّه دادن یک انسان به ارزش واقعیش ونیز هدایت او به سوی اللّه باید نخست غرور وتکبّر او را در هم شکست، تا پرده های تاریک از جلوی چشم واقع بین او کنار برود، همان گونه که سلیمان با انجام دادن دو کار، غرور ملکه سبا را درهم شکست؛ حاضر ساختن تختش وبه اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر.

5. هدف نهایی در حکومت انبیا کشورگشایی نیست، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه مورد بحث خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند، ودر برابر ربّ العالمین سر تعظیم فرود آورند، ولذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می دهد.

ص: 634

6. روح «ایمان» همان «تسلیم» است، به همین دلیل هم سلیمان در نامه اش روی آن تکیه می کند، وهم ملکه سبا در پایان کار.

7. گاه یک انسان با دارا بودن بزرگ ترین قدرت، ممکن است نیازمند موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک می گیرد وگاه مورچه ای با آن ضعف وناتوانی وی را تحقیر می کند.

8. نزول این آیات در مکّه که مسلمانان سخت از سوی دشمنان در فشار بودند وتمام درها به روی آنان بسته بود مفهوم خاصّی داشت، مفهومش تقویت روحیّه ودلداری به آنان وامیدوار ساختن آنان به لطف ورحمت پروردگار وپیروزی های آینده بود (ر.ک: ج 15، ص 506 - 515).

ص: 635

بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سفارش ها، احکام و حکایت هایی درباره زنان پیامبر)

اشاره

ص: 637

ماجرای افک و رفع اتهام از همسر پیامبر

اشاره

(إِنَّ الَّذِینَ جَاءُوا بِالْإِفْکِ عُصْبَهٌ مِّنْکُمْ لاَ تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَّکُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ لِکُلِّ امْرِءٍ مِّنْهُمْ مَّا اکْتَسَبَ مِنَ الاْءِثْمِ وَالَّذِی تَوَلَّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیمٌ * لَّوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَیْراً وَقَالُوا هَذَا إِفْکٌ مُّبِینٌ * لَّوْلاَ جَاءُوا عَلَیْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُوْلَئِکَ عِنْدَ اللهِ هُمُ الْکَاذِبُونَ * وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ لَمَسَّکُمْ فِی مَا أَفَضْتُمْ فِیهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِکُمْ مَّا لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَهُوَ عِنْدَ اللهِ عَظِیمٌ * وَلَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَّا یَکُونُ لَنَا أَنْ نَّتَکَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَکَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِیمٌ)

به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکّل وتوطئه گر) از شما بودند؛ امّا گمان نکنید این ماجرا به زیان شماست، بلکه خیر شما در آن است؛ هر یک از آنها سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ وآن کس از آنان که بخش مهمّ آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست! * چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان وزنان باایمان نسبت به کسی که از خودشان بود، گمان خیر نبردند ونگفتند این دروغ بزرگِ آشکاری است؟! * چرا چهار شاهد بر آن نیاوردند؟! وهنگامی که گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویانند. * واگر فضل ورحمت الهی در دنیا وآخرت شامل حال شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید! * (به یاد آورید) زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، وبا دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید؛ وآن را ساده وکوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است! * چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: «ما حق نداریم که به این سخن تکلّم کنیم؛ خداوندا منزّهی تو، این بهتان بزرگی است»؟! (سوره نور، آیات 11-16)

ص: 639

شأن نزول:

برای آیات فوق دو شأن نزول نقل شده است:

شأن نزول اوّل که مشهورتر است، در کتاب های تفسیر اهل سنّت آمده ودر تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده، چنین است:

عایشه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که می خواست سفر برود، در میان همسرانش قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با خود می برد، در یکی از غزوات(1) قرعه به نام من افتاد. من با پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کردم وچون

آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی قرار داشتم. جنگ به پایان رسید وبازگشتیم نزدیک مدینه رسیدیم شب بود، من از لشکرگاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجّه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم پاره شده است. به دنبال آن بازگشتم ومعطّل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده، هودج مرا بر شتر گذارده اند ورفته اند، در حالی که گمان می کرده اند من در آن هستم، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند به علاوه من سنّ وسالی نداشتم. به هر حال در آنجا تک وتنها ماندم وفکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند ومرا نیابند به سراغ من بازمی گردند. شب را در آن بیابان ماندم.

اتّفاقاً صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکرگاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود. به هنگام صبح مرا از دور دید، نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعون» را بر زبان جاری ساخت، شتر خود را خواباند ومن بر آن سوار شدم. او مهار ناقه را در دست داشت تا به لشکرگاه رسیدیم. این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند وخود را بدین سبب هلاک (وگرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، عبداللّه بن ابی سلول بود.

ما به مدینه رسیدیم واین شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم. در این هنگام بیمار شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن من می آمد ولی لطف سابق را در او نمی دیدم ونمی دانستم قضیه از چه قرار است. حالم بهتر شد. بیرون آمدم وکم کم از بعضی از زنان نزدیک، از شایعه سازی منافقان آگاه شدم.

ص: 640

1- جنگ بنی المصطلق، در سال پنجم هجرت.

بیماریم شدّت گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن من آمد. از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم. هنگامی که به خانه پدرم رفتم از مادرم پرسیدم مردم چه می گویند؟

او به من گفت: غصّه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند ومورد حسد دیگران هستند، درباره آنها سخن بسیار گفته می شود.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله با علیّ بن ابی طالب علیه السلام واسامه بن زید مشورت کرد که در برابر این گفت وگوها چه کنم؟

اسامه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله او خانواده تو است وما جز خیر از او ندیده ایم (اعتنایی به سخنان مردم نکن).

وعلی علیه السلام گفت: ای پیامبر، خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله کنیز مرا فرا خواند واز او پرسید: آیا چیزی که شکّ وشبهه ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده ای؟

کنیز گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، من هیچ کار خلافی از او ندیده ام.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد. بر سر منبر رفت ورو به مسلمانان کرده، گفت: ای گروه مسلمین، آیا من معذورم مردی (منظورش عبداللّه بن ابی سلول بود) را مجازات کنم که مرا در مورد خانواده ام - که جز پاکی از او ندیده ام - ناراحت کند؟

وهمچنین اگر دامنه این اتّهام دامان مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده ام، تکلیف چیست؟

سعد بن معاذ انصاری برخاست و عرض کرد: تو حق داری چنین کسی را مجازات کنی، اگر او از طایفه اوس باشد من گردنش را می زنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) واگر از برادران ما از طایفه خزرج باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم.

سعد بن عباده که بزرگ خزرج ومرد صالحی بود در اینجا تعصّب قومیّت او را فرو گرفت (عبداللّه بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می زد از طایفه خزرج بود) رو به سعد کرد و گفت: تو دروغ می گویی. به خدا سوگند توانایی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت.

اسید بن خضیر که پسر عموی سعد بن معاذ بود رو به سعد بن عباده کرده، گفت: تو دروغ می گویی به خدا قسم ما چنین کسی را می کشیم، تو منافقی، واز منافقان دفاع می کنی.

در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیله اوس وخزرج به جان هم بیفتند وجنگ شروع شود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر ایستاده بود. حضرت بالاخره آنها را خاموش وساکت کرد.

این وضع همچنان ادامه داشت. غم واندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود. یک ماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی نشست.

من خود می دانستم که از این تهمت پاکم وبالاخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سرانجام روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من آمد در حالی که خندان بود، ونخستین سخنش این بود: بشارت باد بر تو که خداوند تو را از این اتّهام مبرّا ساخت. این هنگامی بود که آیات «إِنَّ الَّذِینَ جَاؤُ بِالْإِفْکِ...» تا آخر آیات نازل گردیده بود.

(وبه دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند، بر همگی حدّ قذف جاری شد).(1)

شأن نزول دوم که در بعضی از کتاب ها در کنار شأن نزول اوّل ذکر شده چنین است: ماریه قبطیه یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی عایشه مورد اتّهام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر صلی الله علیه و آله به نام ابراهیم داشت. هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر صلی الله علیه و آله شدیداً غمگین شد. عایشه گفت: چرا این قدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند جریح قبطی بود.

هنگامی که رسول صلی الله علیه و آله خدا این سخن را شنید، علی علیه السلام را مأمور کشتن جریح کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

هنگامی که علی علیه السلام با شمشیر برهنه به سراغ جریح رفت واو آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده کرد، فرار کرده از درخت نخلی بالا رفت وزمانی که احساس

1- آنچه در بالا آوردیم مضمون روایتی است که در بیشتر کتاب های تفسیر، با کمی تفاوت آمده وما آن را باکمی اختصار ذکر کردیم.

کرد ممکن است علی علیه السلام به او برسد خود را از بالای درخت به زیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت ومعلوم شد او اصلاً آلت جنسی ندارد.

علی علیه السلام به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد: آیا باید در انجام دستورهای شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟

فرمود: باید تحقیق کنی. علی علیه السلام جریان را عرض کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله شکر خدا را به جای آورد و فرمود: شکر خدا را که بدی وآلودگی را از دامان ما دور کرد.

در این هنگام آیات فوق نازل شد واهمّیّت این موضوع را بازگو کرد.(1)

تحقیق وبررسی

با اینکه نخستین شأن نزول - همان گونه که گفتیم - در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفت وگو، چون وچرا ونقاط مبهم در آن وجود دارد، از جمله:

1. از تعبیرات مختلف این حدیث - با تفاوت هایی که دارد - به خوبی استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با یارانش در این زمینه به گفت وگو ومشاوره نشست، وحتّی برخورد خود را با عایشه تغییر داد ومدّت طولانی از او کناره گیری کرد ورفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق این روایت شایعه را تا حدّ زیادی پذیرفت.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان باایمان وثابت قدم نیز نباید این چنین تحت تأثیر شایعات بی دلیل قرار گیرد، واگر شایعه در فکر او تأثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد وتسلیم آن گردد، چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می توان باور کرد عتاب ها وسرزنش های شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد شامل شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بشود که چرا گروهی از مؤمنان تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند و مطالبه چهار شاهد نکردند؟

این یکی از ایرادهای مهمّی است که ما را در صحّت این شأن نزول، لااقل گرفتار تردید می کند.

1- نقل با تلخیص از تفسیر المیزان، نور الثقلین، وتفسیر صافی.

2. با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می دهد که حکم مربوط به «قذف» (نسبت اتّهام عمل منافی عفّت) قبل از داستان «افک» نازل شده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه عبداللّه بن ابی سلول وجمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود وحدّ الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود آیه قذف وآیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده ویا به تعبیر دیگر، آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریع گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اوّل کاملاً به قوّت خود باقی است).(1)

وامّا در مورد شأن نزول دوم، مشکل از این بیشتر است، چرا که:

اوّلاً مطابق این شأن نزول، کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می گوید گروهی در این مسأله فعّالیّت داشتند، وشایعه را آن چنان پخش کردند که تقریباً محیط را فراگرفت، ولذا ضمیرها در مورد عتاب وسرزنش مؤمنانی که در این مسأله درگیر شدند، همه به صورت جمع آمده است واین با شأن نزول دوم به هیچ وجه سازگار نیست.

ثانیاً این سؤال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود وبعداً خلاف آن ثابت گردید، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله حدّ تهمت بر او اجرا نکرد؟

ثالثاً چگونه امکان دارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متّهم صادر کند، با اینکه رقابت در میان زنان یک مرد عادی است، این امر ایجاب می کرداحتمال انحراف ازحقّ وعدالت یاحدّاقل اشتباه وخطادرحقّ اوبدهد.

به هر حال، آنچه برای ما مهم است این شأن نزول ها نیست مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود شخص بیگناهی را به هنگام نزول این آیات متّهم به عمل منافی عفّت نموده بودند، واین شایعه در جامعه پخش شده بود.

ونیز از قراین موجود در آیه استفاده می شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمّیّت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

ونیز گروهی از منافقان وبه ظاهر مسلمان ها می خواستند از این حادثه بهره برداری غرض آلودی به نفع خویش وبه زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد وبا

ص: 644

1- المیزان، ج 15، ص 111.

قاطعیّت بی نظیری با این حادثه برخورد کرد، ومنحرفان بدزبان ومنافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشاند.

بدیهی است، این احکام شأن نزولش هر که باشد انحصار به او وآن زمان ومکان نداشته، ودر هر محیط وهر عصر وزمان جاری است.

بعد از همه این گفت وگوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت وبلاغت تمام، این حادثه خاص را پیگیری وموشکافی نموده ودر نهایت حلّ وفصل کرده است.

تفسیر: داستان پرماجرای افک (تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند، می گوید: «کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند» (إِنَّ الَّذِینَ جَاءوُ بِالاِْفْک عُصْبَهٌ مِنْکُمْ).

زیرا از فنون فصاحت وبلاغت آن است که جمله های زاید را حذف کنند وبه دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.

واژه «افک» (بر وزن فکر) بنا به گفته راغب به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی وطبیعیش دگرگون شود. مثلاً بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته «مؤتفکه» می نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند ومتمایل به خلاف واقع گردد - واز جمله دروغ وتهمت - «افک» گفته می شود.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان معتقد است که «افک» به هر دروغ ساده ای نمی گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله ای را از صورت اصلیش دگرگون می سازد؛ بنابراین کلمه «افک» خود بیانگر اهمّیّت این حادثه ودروغ وتهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه «عُصبَه» (بر وزن لقمه) در اصل از مادّه «عصب» به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده ومجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیّتی که با هم متّحدند، پیوند، ارتباط، همکاری وهمفکری دارند «عصبه» گفته شده است.

به کار رفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان «افک» ارتباط نزدیک

ص: 645

ومحكمى با هم داشته وشبكه منسجم ونيرومندى را براى توطئه تشكيل مى دادند.

بعضى گفته اند: اين تعبير معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به كار مى رود. (1)

به هر حال قرآن به دنبال اين جمله به مؤمنانى كه از بروز چنين اتّهامى نسبت به شخص پاكدامنى سخت ناراحت شده بودند دلدارى مى دهد كه «گمان نكنيد اين ماجرا براى شما شرّ وبد است بلكه براى شما خير خواهد بود» (لاَ تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ).

چرا كه پرده از روى نيّات پليد جمعى از دشمنان شكست خورده ومنافقان كوردل برداشت، واين بدسيرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، وچه خوب است كه محک تجربه به ميان آيد تا آنان كه غش دارند سيه رو شوند.

وچه بسا اگر اين حادثه نبود وآنها همچنان ناشناخته مى ماندند، در آينده ضربه سخت تر وخطرناک ترى مى زدند.

اين ماجرا به مسلمانان درس داد كه پيروى از شايعه سازان آنها را به روزهاى سياه مى كشاند، بايد در برابر اين كار به سختى بايستند.

درس ديگرى كه اين ماجرا به مسلمانان آموخت اين بود كه تنها به ظاهر حوادث ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت كننده وبدظاهرى كه «خير كثير» در آن نهفته است.

جالب اينكه با ذكر ضمير «لَكُم» همه مؤمنان را در اين حادثه سهيم مى شمرد وبه راستى چنين است، زيرا مؤمنان از نظر حيثيت اجتماعى از هم جدايى وبيگانگى ندارند ودر غم ها وشادى ها شريک وسهيم هستند.

آن گاه در دنبال اين آيه به دو نكته اشاره مى كند نخست مى گويد: «اينها كه دست به چنين گناهى زدند، هر كدام سهم خود را از مسؤوليّت ومجازات آن خواهند داشت» (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَااكْتَسَبَ مِنَالاِْثْمِ).

اشاره به اينكه مسؤوليّت عظيم سردمداران وبنيانگذاران يک گناه، هرگز مانع از مسؤوليّت ديگران نخواهد بود، بلكه هر كس به هر اندازه وبه هر مقدار در يک توطئه سهيم وشريک باشد، بار گناه آن را بر دوش مى كشد.

نکته دوم اینکه: «از میان آنها کسی که بخش عظیم این گناه را بر عهده گرفت عذاب

1- در تفسیر روح المعانی این معنی از کتاب صحاح نقل شده است.

عظیم ودردناکی دارد» (وَالَّذِی تَوَلَّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیمٌ).

مفسّران گفته اند: این شخص عبداللّه بن ابی سلول بود که سرسلسله اصحاب افک محسوب می شد.

بعضی دیگر نیز مسطح بن اثاثه وحسان بن ثابت را به عنوان مصداق این سخن نام برده اند.

به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعّالیّت می کرد، نخستین شعله های آتش افک را برافروخت ورهبر این گروه محسوب می شد به تناسب بزرگی گناهش مجازات بزرگ تری دارد (بعید نیست تعبیر به «تَوَلّی» اشاره به مسأله رهبری او باشد).

سپس روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند وتحت تأثیر واقع شدند کرده، آنها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده می گوید: «چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان وزنان باایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند؟» (لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُوْمِنُونَ وَالْمُوْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیْرًا).

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند برخورد نکردید؟

«وچرا نگفتید این یک دروغ بزرگ وآشکار است» (وَ قَالُوا هَذَا إِفْکٌ مُبِینٌ).

شما که سابقه زشت ورسوای این گروه منافقان را می دانستید.

شما که از پاکدامنی فرد مورد اتّهام به خوبی آگاه بودید.

شما که از روی قراین مختلف اطمینان داشتید چنین اتّهامی امکان پذیر نیست.

شما که به توطئه هایی که بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه دشمنان صورت می گرفت واقف بودید.

با این همه جای ملامت وسرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید وسکوت اختیار کنید چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل

نشر آن شوید.

جالب اینکه در آیه فوق به جای اینکه تعبیر کند شما درباره متّهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید، می گوید: شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می داشتید.

این تعبیر - چنانکه گفتیم - اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست وهمه به منزله نفس واحدند که اگر اتّهامی به یکی از آنها متوجّه شود گویی به همه متوجّه شده است واگر عضوی را روزگار به درد آورد قراری برای دیگر عضوها باقی

نمی ماند، وهمان گونه که هر کس خود را موظّف به دفاع از خویشتن در برابر اتّهامات می داند، باید به همان اندازه از دیگر برادران وخواهران دینی خود دفاع کند.(1)

استعمال کلمه «انفس» در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود، از جمله آیه 11 سوره حجرات که می فرماید: وَ لاَ تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ: «غیبت وعیبجویی از خودتان نکنید».

واینکه تکیه بر روی مردان وزنان باایمان شده، اشاره به این است که ایمان صفتی است که می تواند مانع ورادع در برابر گمان های بد باشد.

تا اینجا سرزنش وملامت آنها جنبه های اخلاقی ومعنوی دارد، یعنی به هر حساب جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند ویا آلت دست شایعه سازان کوردل گردند.

سپس به بُعد قضایی مسأله توجّه کرده می گوید: «چرا آنها را موظّف به آوردن چهار شاهد کردید؟» (لَوْلاَ جَاؤُ عَلَیْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ).

«اکنون که چنین گواهانی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویانند» (فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِکَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْکَاذِبُونَ).

این مؤاخذه وسرزنش نشان می دهد که دستور اقامه شهود چهارگانه وهمچنین حدّ قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات «افک» نازل شده بود.

امّا این سؤال که چرا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به اجرای این حدّ نکرد پاسخش روشن است، زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد، اقدام به چنین امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصّب آمیز قبیله ای گاهی سبب می شد که مقاومت های منفی در برابر اجرای بعضی از احکام هرچند به طور موقّت ابراز شود، چنانکه طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

سرانجام تمام این سرزنش ها را جمع بندی کرده می گوید: «اگر فضل ورحمت خدا در دنیا وآخرت شامل حال شما نبود، به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامانتان را می گرفت» (وَ لَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ لَمَسَّکُمْ فِیمَا أَفَضْتُمْ فِیهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ).

1- واینکه بعضی گفته اند در اینجا «مضاف» محذوف است ودر تقدیر چنین بوده: «ظَنَّ المومِنونَ وَالمومِناتُبِأنفُسِ بَعضِهِم خَیراً» گفتار بی اساسی است که لطافت وظرافت آیه را از بین می برد.

با توجّه به اینکه «أفَضتُم» از مادّه «افاضه» به معنی خروج آب با کثرت وفزونی است، ونیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است، از این تعبیر چنین برمی آید که شایعه اتّهام مزبور آن چنان دامنه یافت که مؤمنان را نیز در خود فروبرد.

آیه بعد در حقیقت توضیح وتبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه ور شدند، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید، واین شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید»

(إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ).

«وبا دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم ویقین نداشتید» (وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

«وگمان می کردید این مسأله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است» (وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ).

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند:

نخست به استقبال این شایعه رفتن واز زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه).

دوم منتشر ساختن شایعه ای را که هیچ گونه علم ویقین به آن نداشتند وبازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچ گونه تحقیق).

سوم آن را عملی ساده وکوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت، بلکه با حیثیت وآبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه وبه عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب اینکه در یک مورد تعبیر «بِألسِنَتِکُم» (با زبانتان).

ودر جای دیگر «بِأفواهِکُم» (با دهانتان) آمده است، با اینکه همه سخنان با زبان واز طریق دهان صورت می گیرد.

اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید ونه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود ونتیجه گردش زبان وحرکات دهان، سرمایه شما در این ماجرا بود.

واز آنجا که این حادثه بسیار مهمّی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک وکوچک شمرده بودند، بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده وموجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، وتازیانه ای محکم تر بر روح آنها نواخته، می گوید: «چرا

ص: 649

هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید، نگفتید: ما مجاز نیستیم از این سخن بگوییم (چرا که تهمتی است بدون دلیل)، منزّهی تو، ای پروردگار، این بهتان بزرگی است»

(وَ لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا یَکُونُ لَنَا أَنْ نَتَکَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَکَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِیمٌ).

در واقع قبلاً تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتّهام واقع شده بودند نگاه نکردند، امّا در اینجا می گوید: علاوه بر حسن ظن، شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید لب به چنین تهمتی بگشایید، چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجّب می شدید وبه یاد پاکی ومنزّه بودن پروردگار می افتادید، واز اینکه آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می بردید.

امّا مع الاسف شما به سادگی وآسانی از کنار آن گذشتید - سهل است - به آن نیز دامن زدید، وناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه گر وشایعه ساز شدید.

در مورد اهمّیّت گناه شایعه سازی، انگیزه ها وراه مبارزه با آن، وهمچنین نکته های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد (ر.ک: ج 14، ص 414 - 429).

ادامه ماجرای افک

اشاره

(یَعِظُکُمُ اللهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنتُمْ مُّؤْمِنِینَ * وَیُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الاْیَاتِ وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ * إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ وَاللهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ * وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللهَ رَءُوفٌ رَّحِیمٌ)

خداوند شما را اندرز می دهد که اگر ایمان دارید هرگز چنین کاری را تکرار نکنید. * وخداوند آیات را برای شما بیان می کند، وخدا دانا وحکیم است. * به یقین کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم باایمان شایع شود برای آنان در دنیا وآخرت عذاب دردناکی است؛ وخداوند می

داند وشما نمی دانید. * واگر فضل ورحمت الهی شامل حال شما نبود واینکه خدا رؤوف ومهربان است (مجازات سختی دامانتان را می گرفت) !

(سوره نور، آیات 17-20)

ص: 650

باز در این آیات سخن از داستان افک، عواقب شوم ودردناک شایعه سازی واتّهام ناموسی نسبت به افراد پاک است، چرا که این مسأله به قدری مهم است که قرآن لازم می بیند چند بار از طرق گوناگون ومؤثّر این مسأله را تحلیل کند، وچنان محکم کاری نماید که در آینده چنین صحنه ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.

نخست می گوید: «خداوند شما را اندرز می دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا وروز جزا) دارید» (یَعِظُکُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ).(1)

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، واگر مرتکب شد، یا نشانه بی ایمانی است ویا ضعف ایمان، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست، باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه ای جامع الاطراف باشد.

وبعد برای تأکید بیشتر - که توجّه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم وحکیم است که در مقام تبیین برآمده وحقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد - می گوید: «خداوند آیات را برای شما تبیین می کند وخداوند آگاه وحکیم است» (وَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیَاتِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

به مقتضای علم وآگاهیش از تمام جزئیّات اعمال شما با خبر است، وبه مقتضای حکمتش، دستورهای لازم را می دهد.

یا به تعبیر دیگر، به مقتضای علمش، از نیازهای شما وعوامل خیر وشرّتان آگاه است، وبه مقتضای حکمتش، دستورها واحکامش را با آن هماهنگ می سازد.

باز برای محکم کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلّی وجامع خارج ساخته، می گوید: «کسانی که دوست می دارند زشتی ها

1- این جمله می تواند کلمه ای در تقدیر داشته باشد وآن، کلمه «لا» است (یَعِظُکُمُ اللّهُ أن لا تَعودوا لِمِثلِهِ أبَداً)واگر نخواهیم در تقدیر بگیریم، جمله «یَعِظُکُم» باید به معنی «یَنهاکُم» باشد. یعنی خداوند شما را از بازگشتبه این گونه کار بازمی دارد.

وگناهان قبیح در میان افراد باایمان اشاعه یابد، عذاب دردناکی در دنیا وآخرت دارند» (إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ).

قابل توجّه اینکه نمی گوید کسانی که اشاعه فحشا کنند، بلکه می گوید: «دوست دارند چنین کاری را انجام دهند» واین نهایت تأکید در این زمینه است.

به عبارت دیگر، مبادا تصوّر شود که این همه اصرار وتأکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله یا شخص دیگری - در پایه او - متّهم شده است که در مورد هر کس وهر فرد باایمان، چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تأکیدها واصرارها در مورد او صادق است، چرا که جنبه شخصی وخصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد، جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمناً باید توجّه داشت که «اشاعه فحشا» منحصر به این نیست که انسان تهمت ودروغ بی اساسی را در مورد زن ومرد باایمانی نشر دهد، وآنها را به عمل منافی عفّت متّهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، امّا منحصر به آن نیست، بکله این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نشر فساد، اشاعه زشتی ها، قبایح وکمک به توسعه آن را شامل می شود.

البتّه کلمه «فاحشه» یا «فحشاء» در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی وآلودگی های ناموسی به کار رفته، ولی «فحش»، «فحشاء» و«فاحشه» از نظر مفهوم لغوی، چنانکه راغب در مفردات گوید: به معنی هر رفتار وگفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد.

در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده است، مانند: (وَالَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الاْثْمِ وَالْفَوَاحِشَ) «کسانی که از گناهان بزرگ واز اعمال زشت وقبیح اجتناب می کنند...».(1)

وبه این ترتیب، وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می شود.

امّا اینکه می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود وتعزیرات شرعیه، وعکس العمل های اجتماعی، وآثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبان این اعمال می شود. علاوه بر

این محرومیّت آنها از حقّ شهادت، ومحکوم بودنشان به فسق ورسوایی از آثار دنیوی آن است.

1- سوره شوری، آیه 37.

واما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا وخشم وغضب الهی وآتش دوزخ است.

ودر پایان آیه می فرماید: «وخدا می داند وشما نمی دانید» (وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَتَعْلَمُونَ).

او از عواقب شوم وآثار مرگبار اشاعه فحشا در دنیا وآخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مسأله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حبّ این گناه است وکسانی را که زیر نام های فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد امّا شما نمی دانید ونمی شناسید.

واومی داندچگونه برای جلوگیری ازاین عمل زشت وقبیح احکامش رانازل کند.

در آخرین آیه مورد بحث - که در عین حال آخرین آیات «افک» ومبارزه با «اشاعه فحشاء» و«قذف» مؤمنان پاکدامن است - بار دیگر این حقیقت را تکرار وتأکید می کند که: «اگر فضل ورحمت الهی شامل حال شما نمی شد، واگر خداوند بر شما مهربان نبود آن چنان مجازات عظیم ودردناکی در این دنیا برای شما قائل می شد

که روزگارتان سیاه وزندگیتان تباه گردد» (وَ لَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ

رَءوُفٌ رَحِیمٌ).(1)

نکته ها:

1. اشاعه فحشا چیست؟

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند از یک نظر همچون خانه اوست،وحریم آن همچون حریم خانه او محسوب می شود. پاکی جامعه، به پاکی او کمک می کند وآلودگی آن به آلودگیش.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جوّ جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

ص: 653

1- این جمله همان گونه که نظیر آن را در چند آیه قبل داشتیم، محذوفی دارد وتقدیرش همان است که درآیه 14 گذشت: «لَو لا فَضلُ اللّٰهِ عَلَیکُم... لَمَسَّکُم فیما افضتم فیهِ عَذابٌ عَظیم».ولازم است توجّه شود که در آیه 10 نیز محذوفی وجود دارد ودر آیه 21 نیز همین بیان با جواب «ما زکیمنکم من احد» آمده، گرچه پایان آیه دهم «توّاب حکیم» ودر اینجا «رءوف رحیم» است، تفاوت این دو نیزمورد توجّه باشد.

اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده، یکی از فلسفه هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می سازد وحرمت جامعه را جریحه دار می کند.

اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده، یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی وهمگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمّیّتش بیش از گناه مستور وپنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می خوانیم: «المُذیعُ بِالسَّیِّئَهِ مَخذولٌ وَالْمُستَتِرُ بِالسَّیِّئَهِ مَغفُورٌ لَهُ؛ آن کس که گناه را نشر دهد مخذول ومطرود است وآن کس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است».(1)

واگر می بینیم در آیات فوق، موضوع اشاعه فحشا با لحنی بسیار شدید وفوق العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولاً گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود باید تلاش کرد که آتش، خاموش یا حدّاقل محاصره گردد، امّا اگر به آتش دامن زنیم وآن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم، حریق، همه جا را فرا خواهد گرفت وکسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته، عظمت گناه در نظر عامّه مردم وحفظ ظاهر جامعه از آلودگی ها خود سدّ بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشا، نشر گناه وتجاهر به فسق این سد را می شکند، گناه را کوچک می کند، وآلودگی به آن را ساده می نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَن أذاعَ فاحِشَةً کانَ کَمُبتَدِئِها؛ کسی که کار زشتی را نشر دهد، همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده».(2)

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که مردی خدمتش آمد وعرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثّق این مطلب را از او نقل کرده اند. امام فرمود: «کَذِّب سَمعَکَ وَ بَصَرَکَ عَن أخیکَ وَ اِن شَهِدَ عِندَکَ خَمسونَ قُسامَةً وَ قالَ

لَکَ قَولٌ فَصَدِّقهُ وَ کَذِّبهُم، وَ لا تُذیعَنَّ عَلَیهِ شَیئاً تَشینُهُ بِهِ وَتَهدِمُ بِهِ مُروَّتَهُ، فَتَکونُ مِنَالَّذینَ قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إنَّ الَّذینَ یُحِبّونَ أن تَشیعَ الفاحِشَةُ

1- اصول کافی، ج 2، باب ستر الذنوب.
2- اصول کافی، ج 2، باب التغییر.

فِی الَّذینَ آمَنوا لَهُم عَذابٌ ألیمٌ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ؛ گوش وچشم خود را در مقابل برادر مسلمانت تکذیب کن، حتّی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده واو بگوید نکرده ام، از او بپذیر واز آنها نپذیر. هرگز چیزی که مایه عیب وننگ اوست وشخصیّتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنان فرموده است: کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا وآخرت دارند».(1)

ذکر این نکته نیز لازم است که «اشاعه فحشاء» اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می شود که دروغ وتهمتی را دامن بزند وبرای این وآن بازگو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد ونشر فحشاست به وجود آورد.

گاه به این است که وسایل معصیت در اختیار مردم بگذارد ویا آنها را به گناه تشویق کند.

بالاخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرد ومرتکب گناه در ملاء عام شود. همه اینها مصداق «اشاعه فحشاء» است، چرا که مفهوم این کلمه وسیع وگسترده است - دقّت کنید.

2. بلای شایعه سازی

جعل وپخش شایعات دروغین ونگران کننده، یکی از مهم ترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه ای وارد کند، دست به پخش شایعات می زند واز این طریق، افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته واز مسائل ضروری وحسّاس منحرف می کند.

شایعه سازی یکی از سلاح های مخرّب برای جریحه دار ساختن حیثیت نیکان، پاکان وپراکنده ساختن مردم از اطراف آنهاست.

در آیات مورد بحث - طبق شأن نزول های معروف - منافقان برای لکّه دار ساختن

ص: 655

1- ثواب الاعمال، ص 247، طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 582.البتّه این مسأله استثناهایی دارد، از جمله موضوع شهادت در دادگاه ویا مواردی برای نهی از منکر که هیچراهی جز پرده برداشتن از روی زشتکاری یک نفر وجود ندارد.

حیثیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ومتزلزل ساختن وجاهت عمومی او، دست به جعل ناجوانمردانه ترین شایعات وپخش آن زدند، وپاکی بعضی از همسران پیامبر

بزرگ اسلام را - با استفاده از یک فرصت مناسب - زیر سؤال کشیدند وبرای

مدّتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب وناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم وراستین همچون مارگزیده به خود می پیچیدند، تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد وچنان گوشمالی شدیدی به منافقان شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گرچه در جامعه هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می شود، ولی انگیزه های دیگری همچون انتقامجویی، تصفیه حساب های خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لکّه دار ساختن شخصیّت افراد بزرگ، ومنحرف ساختن افکار از مسائل اساسی، از عوامل پخش شایعات محسوب می شود.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه ای سبب شایعه سازی است، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه سازان گردد، به نشر آن کمک کند وبا دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد برحذر داریم، وبه مردم توجّه دهیم که باید هر شایعه را همان جا که می شنویم دفن کنیم وگرنه دشمن را خوشحال وپیروز ساخته ایم، ومشمول عذاب الیم دنیا وآخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

3. کوچک شمردن گناه

در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفت این بود که شما گناهی همچون نشربهتان وتهمت رامرتکب می شویدودرعین حال آن راکوچک می شمرید.

به راستی کوچک شمردن گناه، خود یکی از خطاهاست. کسی که گناه می کند وآن را بزرگ می شمرد واز کار خود ناراحت است، در مقام توبه وجبران برمی آید، امّا کسی که آن را کوچک می شمرد واهمّیّتی برای آن قائل نیست وحتّی گاه می گوید: خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد.

چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته وهمچنان به گناه خود ادامه می دهد.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أشَدُّ الذُّنوبِ مَا

ص: 656

استَهانَ بِهِ صاحِبُهُ؛ شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد»(1)

(ر.ک: ج 14، ص 430 - 438).

مسئولیت سنگین همسران پیامبر

اشاره

(یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوَاجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحاً جَمِیلا * وَإِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَهَ فَإِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً * یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفَاحِشَهٍ مُّبَیِّنَهٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللهِ یَسِیراً * وَمَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَیْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً کَرِیماً)

ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا وزرق وبرق آن را می خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره مند ساخته وبه نیکویی رها سازم. * واگر شما خدا وپیامبرش وسرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.» * ای همسران پیامبر! هر کس از شما گناه آشکار وفاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ واین برای خدا آسان است. * وهر کس از شما برای خدا وپیامبرش خضوع کند وعمل صالح انجام دهد، دوباره به او پاداش خواهیم داد، وروزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم. (سوره احزاب، آیات 28-31)

شأن نزول:

مفسّران شأن نزول های متعدّدی برای آیات فوق ذکر کرده اند که از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.

از این شأن نزول ها استفاده می شود که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پاره ای از غزوات که غنایم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشتند.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 348.

طبق نقل بعضی از تفاسیر، امّ سَلَمه از پیامبر صلی الله علیه و آله کنیزی خدمتگزار خواست ومیمونه، حلّه وزینب بنت جَحش پارچه مخصوص یمنی، حَفصه جامه مصری، جُوَیریّه لباس مخصوص، وسوده گلیم خیبری. خلاصه هر کدام درخواستی داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله که می دانست تسلیم شدن در برابر چنین درخواست هایی - که معمولاً پایانی ندارد- چه عواقبی برای بیت نبوّت در بر خواهد داشت، از انجام دادن این خواست ها سر باز زد ومدّت یک ماه از آنها کناره گرفت. آیات فوق نازل شد وبا لحن قاطع ودر عین حال توأم با رأفت ورحمت به آنها هشدار داد که اگر زندگی

پرزرق وبرق دنیا را می خواهید می توانید از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شوید وبه هر کجا می خواهید بروید، واگر به خدا ورسول خدا صلی الله علیه و آله وروز جزا دل بسته اید وبه زندگی ساده وافتخارآمیز خانه پیامبر صلی الله علیه و آله قانع هستید، بمانید واز پاداش های بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

و به این ترتیب پاسخ محکم وقاطعی به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داد که دامنه توقّع را گسترده بودند، وآنها را میان ماندن وجدا شدن از او مخیّر ساخت.

تفسیر: یا سعادت جاودان، یا زرق وبرق دنیا

فراموش نکرده اید که در آیات نخست این سوره، خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد وآنها را به عنوان «امّالمؤمنین» (مادر مؤمنان) معرّفی کرد. بدیهی است مقامات حسّاس وافتخارآفرین همیشه وظایف سنگینی نیز به همراه دارد. پس چگونه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می توانند «امّالمؤمنین» باشند ولی فکر وقلبشان در گرو زرق وبرق دنیا باشد؟ وچنین پندارند که اگر غنایمی نصیب مسلمانان شده است، همچون همسران پادشاهان، بهترین قسمت های غنایم را به خود اختصاص دهند وچیزی که با جانبازی وخون های پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد، در حالی که در گوشه وکنار افرادی در نهایت عسرت زندگی می کنند.

از این گذشته، نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله به مقتضای آیات پیشین اسوه مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده ها وزنانش مقتدای

زنان باایمان تا دامنه قیامت باشند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پادشاه نیست که حرمسرایی داشته باشد پرزرق وبرق وزنانش غرق جواهرات گران قیمت ووسایل تجمّلاتی باشند.

ص: 658

شاید هنوز گروهی از مسلمانان مکّه که به عنوان مهاجر به مدینه آمده بودند بر «صفّه» (سکّوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا صبح می گذراندند وخانه وکاشانه ای در آن شهر نداشتند. در چنین شرایطی هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نخواهد داد زنانش چنان توقّعاتی داشته باشند.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که حتّی بعضی از آنان خشونت سخن را با پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حد رساندند که گفتند: لَعَلَّکَ تَظُنُّ اِن طَلَّقتَنا لا نَجِدُ زَوجاً مِن قَومِنا غَیرَکَ: «تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم وقبیله خود نخواهیم یافت؟». (1)

اینجاست که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا مأمور می شود با قاطعیّت تمام با این مسأله برخورد کند وبرای همیشه وضع خود را با آنها روشن سازد.

به هر حال نخستین آیه از آیات فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می گوید: «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می خواهید وطالب زینت آن هستید بیایید هدیه ای به شما دهم وشما را به طرز نیکویی رها کنم، بی آنکه خصومت ومشاجره ای در کار باشد» (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوَاجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَوةَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلاً).

«أُمَتِّعکُنَّ» از مادّه «متعه» است و چنانکه در آیه 236 سوره بقره گفتیم، منظور از آن هدیه ای است که با شؤون زن متناسب باشد، و در اینجا مقصود این است که مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید یا اگر مهری تعیین نشده است، هدیه شایسته ای به آنها بدهد به طوری که راضی شوند وجدایی در محیط دوستانه انجام پذیرد.

«سَراح» در اصل از مادّه «سرح» (بر وزن شرح) به معنی گیاه ودرختی است که برگ ومیوه دارد، و«سَرَحتُ الإبِل» یعنی شتر را رها کردم تا از گیاهان وبرگ درختان بهره گیرد، سپس به معنی وسیع تر یعنی رها کردن هر چیز وهر شخص اطلاق شده وگاه به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می آید. «تَسریحُ الشَّعر» به شانه زدن مو گفته می شود که در آن نیز معنای رهایی افتاده است.

منظور از «سَراح جمیل» در آیه مورد بحث، رها کردن زنان توأم با نیکی وخوبی وبدون نزاع وقهر است.

ص: 659

1- کنز العرفان، ج 2، ص 238.

در اینجا مفسّران وفقهای اسلامی بحث مشروحی دارند که آیا منظور از این سخن در آیه فوق این است که پیامبر صلی الله علیه و آله زنان خود را مخیّر میان ماندن وجدا شدن کرد؟ واگر آنها جدایی را انتخاب می کردند خود طلاق محسوب می شد ونیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت؟

یا منظور این بوده که آنها یکی از دو راه را انتخاب کنند، اگر جدایی را انتخاب می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به اجرای صیغه طلاق می کرد، وگرنه به حال خود باقی می ماندند.

البتّه آیه فوق دلالتی بر هیچ یک از این دو امر ندارد واینکه برخی تصوّر کرده اند آیه گواه بر تخییر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است واین حکم را از مختصّات پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده اند، زیرا در حقّ سایر مردم جاری نمی شود، درست به نظر نمی رسد.

بلکه جمع میان آیه فوق وآیات طلاق ایجاب می کند که منظور جدا شدن از طریق طلاق است.

به هر حال این مسأله در میان فقهای شیعه واهل سنّت مورد گفت وگوست هر چند قول دوم، یعنی جدا شدن از طریق طلاق، نزدیک تر به ظواهر آیات است.

به علاوه تعبیر «اُسَرِّحکُنّ» (شما را رها سازم) ظهور در این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به جدا ساختن آنها می فرمود، به خصوص اینکه مادّه «تسریح» به معنی طلاق در جای دیگر از قرآن مجید (سوره بقره آیه 229) به کار رفته است.(1)

در آیه بعد می افزاید: «امّا اگر شما خدا وپیامبرش را می خواهید، وسرای آخرت را، وبه زندگی ساده از نظر مادّی واحیاناً محرومیّت ها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است» (وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَالدّارَ الآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا).

در حقیقت در این چند جمله تمام پایه های ایمان وبرنامه های مومن جمع است. از یک سو ایمان واعتقاد به خدا وپیامبر وروز قیامت وطالب این اصول بودن،

واز سوی دیگر در برنامه های عملی نیز در صف نیکوکاران ومحسنین ومحسنات قرار گرفتن.

1- توضیح بیشتر در این زمینه را در کتاب های فقهی مخصوصاً کتاب جواهر، ج 29، ص 122 مطالعه فرمایید.

بنابراین تنها اظهار عشق وعلاقه به خدا وسرای دیگر وپیامبر صلی الله علیه و آله کافی نیست، برنامه های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

وبه این ترتیب، خداوند تکلیف همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را که باید الگو واسوه زنان باایمان باشند برای همیشه روشن ساخت. داشتن زهد وپارسایی وبی اعتنایی به زرق وبرق وتجمّلات دنیا وتوجّه خاص به ایمان وعمل صالح ومعنویّت، اگر چنین هستند بمانند ومشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند، وگرنه راه خود را در پیش گیرند واز او جدا شوند.

گرچه مخاطب در این سخنان همسران پیامبرند، محتوای آیات ونتیجه آن همگان را شامل می شود، مخصوصاً کسانی که در مقام رهبری خلق وپیشوایی وتأسّی مردم قرار گرفته اند. آنها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیّت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفّه مادّی، یا تن دادن به محرومیّت ها برای نیل به رضای خدا وهدایت خلق.

سپس در آیه بعد به بیان موقعیّت زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کارهای نیک وبد وهمچنین مقام ممتاز ومسؤولیّت سنگین آنها، با عباراتی روشن پرداخته می گوید: «ای زنان پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار ومعصیت فاحشی انجام دهد، عذاب او دوچندان خواهد بود، واین برای خدا آسان است» (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرًا).

شما در خانه وحی ومرکز نبوّت زندگی می کنید، آگاهی شما در زمینه مسائل اسلامی با توجّه به تماس دائم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از توده مردم بیشتر است. به علاوه دیگران به شما نگاه می کنند واعمالتان سرمشقی است برای آنها.

بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیم تر است، چرا که هم ثواب وهم عذاب بر طبق معرفت ومیزان آگاهی وهمچنین تأثیر آن در محیط داده می شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید وهم موقعیّت حسّاس تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه.

از همه اینها گذشته، اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می سازد، واز سوی دیگر به حیثیت او لطمه می زند، واین خود گناه دیگری محسوب می شود ومستوجب عذاب دیگری است.

منظور از «فاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ» گناهان آشکار است ومی دانیم مفاسد گناهانی که از افراد باشخصیّت سر می زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.

ص: 661

در مورد «ضعف» و«مضاعف» سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد.

امّا اینکه می فرماید: این کار بر خدا آسان است، اشاره به این است که هرگز گمان نکنید مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد وارتباطتان با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان ونزدیکان خود را نادیده یا کم اهمّیّت می گیرند، نه چنین نیست این حکم باقاطعیّت در مورد شما اجرا خواهد شد.

امّا در نقطه مقابل نیز، «وهر کس از شما در برابر خدا وپیامبر خضوع واطاعت کند وعمل صالحی به جا آورد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، وروزی پرارزشی را برای او فراهم ساخته ایم» (وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا کَرِیمًا).

«یَقنُت» از مادّه «قنوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع وادب است(1) وقرآن با این

تعبیر به آنها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا وپیامبر باشند، وهم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در اینجا باز به این نکته برخورد می کنیم که تنها ادّعای ایمان واطاعت کافی نیست، بلکه باید به مقتضای «وَ تَعْمَلْ صالِحاً» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد.

«رزق کریم» معنای گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی ومادّی را در بر می گیرد، وتفسیر آن به بهشت برای آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

نکته: چرا گناه وثواب افراد باشخصیّت مضاعف است

گفتیم گرچه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، واگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک ومعیار اصلی همان داشتن مقام وشخصیّت وموقعیّت اجتماعی است، این حکم درباره افراد دیگر که موقعیّتی در جامعه دارند نیز صادق است.

1- راغب، مفردات، مادّه «قنوت».

این گونه افراد تنها متعلّق به خویشتن نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بُعد است: بُعدی تعلّق به خودشان دارد وبُعد دیگر تعلّق به جامعه، وبرنامه زندگی آنها می تواند جمعی را هدایت یا عدّه ای را گمراه کند.

بنابراین اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی ودیگر اثر اجتماعی، واز این لحاظ هر یک دارای پاداش وکیفری است.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «یُغفَرُ لِلجاهِلِ سَبعونَ ذَنباً قَبلَ أن یُغفَرَ لِلعالِمِ ذَنبٌ واحِدٌ؛ هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشوده شود». (1)

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم ومعرفت با پاداش وکیفر است، همان گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم: «إنَّ الثَّوابَ عَلی قَدرِ العَقلِ؛ پاداش به اندازه عقل وآگاهی انسان است». (2)

ودر حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «إنَّما یُداقُّ اللّهُ العِبادَ فی الحِسابِیَومَ القِیامَهِ عَلی قَدرِ ما آتاهُم مِن العُقولِ فی الدُّنیا؛ خداوند در روز قیامت، در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقّت وسختگیری می کند». (3)

حتّی در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که توبه عالم در برخی مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به آیه 17 سوره نساء استناد فرمود: «إنَّما التَّوبَهُ عَلَی اللّهِ لِلَّذینَ یَعمَلونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍ؛ توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل ونادانی کار بدی انجام می دهند». (4)

واز اینجا روشن می شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرّتین» در اینجا افزایش ثواب وعقاب باشد، گاه دو برابر وگاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه تکثیر دارد، به خصوص اینکه راغب در مفردات در معنی «ضعف» می گوید: ضاعَفتُهُ ضَمَمتُ اِلَیهِ مِثلَهُ فَصاعِداً: «آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش ویا بیشتر وچند برابر بر آن افزودم.» - دقّت کنید.

1- اصول کافی، ج 1، ص 37، باب لزوم الحجّه علی العالم.

2- اصول کافی، ج 1، ص 9، کتاب العقل والجهل.
3- اصول کافی، ج 1، ص 9، کتاب العقل والجهل.
4- اصول کافی، ج 1، ص 38، باب لزوم الحجه علی العالم.

روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم وجاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدّعاست.

اصولاً سلسله مراتب اشخاص وتفاوت آن بر اثر موقعیّت اجتماعی والگو واسوه بودن نیز ایجاب می کند که پاداش وکیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

این بحث را با حدیثی از امام سجّاد علیّ بن الحسین علیه السلام پایان می دهیم. کسی به امام عرض کرد: «اِنَّکُم أهلَ بَیتٍ مَغفورٌ لَکُم؛ شما خانواده ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده».

امام در غضب شد و فرمود: «نَحنُ أحری أن یَجرِیَ فینا ما أجرَی اللّهُ فی أزواجِ النَّبِیِّ مِن أن نَکونَ کَما تَقولُ، اِنّا نَری لِمُحسِنِنا ضِعفَینِ مِنَ الأجرِ وَ لِمُسیئِنا ضِعفَینِ مِن العَذابِ، ثُمَّ قَرَأ الآیَتَینِ؛ ما سزاوارتریم که آنچه را خدا درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه چنانکه تو می گویی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش وبرای بدکارانمان دو کیفر وعذاب قائل هستیم، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود»(1) (ر.ک: ج 17، ص 299 - 309).

همسران پیامبر و لزوم مراقبت از گفتار و رفتار خویش

اشاره

(یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَیْتُنَّ فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلا مَّعْرُوفاً * وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الاُْولَی وَأَقِمْنَ الصَّلاَهَ وَآتِینَ الزَّکَاهَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً * وَاذْکُرْنَ مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللهِ وَالْحِکْمَهِ إِنَّ اللهَ کَانَ لَطِیفاً خَبِیراً)

ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان (عادی) نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند، وسخن شایسته بگویید. * ودر خانه های خود بمانید، وهمچون دوران جاهلیّت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، ونماز را برپا دارید، وزکات بپردازید، وخدا وپیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند

1- مجمع البيان، ج 8، ص 354، ذیل آیه مورد بحث.

فقط مى خواهد پليدى (گناه) را از شما اهل بيت دور كند وكاملاً شما را پاک سازد. * آنچه را در خانه هاى شما از آيات خداوند وحكمت ودانش خوانده مى شود يادآور شويد؛ خداوند به اسرار دقيق آگاه وداناست. (سوره احزاب، آيات 32-34)

تفسير: همسران پيامبر بايد چنين باشند

در آيات گذشته سخن از موقعيّت ومسؤوليّت سنگين همسران پيامبر صلى الله عليه و آله بود، در آيات مورد بحث اين موضوع همچنان ادامه مى يابد وطىّ آياتى، هفت دستور مهم به همسران پيامبر صلى الله عليه و آله مى دهد.

نخست در مقدّمه كوتاهى مى فرمايد: «اى همسران پيامبر، شما همچون يكى از زنان عادى نيستيد اگر تقوا پيشه كنيد» (يَا نِسَاءَ النَّبِىِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ).

شما به خاطر انتسابتان به پيامبر صلى الله عليه و آله از يک سو، وقرار گرفتنتان در كانون وحى وشنيدن آيات قرآن وتعليمات اسلام از سوى ديگر، داراى موقعيّت خاصّى هستيد كه مى توانيد سرمشقى براى همه زنان باشيد، چه در مسير تقوا وچه در مسير گناه.

بنابراين موقعيّت خود را درک كنيد ومسؤوليّت سنگين خويش را به فراموشى نسپاريد، وبدانيد كه اگر تقوا پيشه كنيد در پيشگاه خدا مقام بسيار ممتازى خواهيد داشت.

وبه دنبال اين مقدّمه كه طرف را براى پذيرش مسؤوليّت ها آماده مى سازد وبه آنها شخصيّت مى دهد، نخستين دستور در زمينه عفّت را صادر مى كند ومخصوصاً به سراغ يک نكته باريک مى رود تا مسائل ديگر در اين رابطه خود به خود روشن گردد. مى فرمايد: «پس به گونه اى هوس انگيز سخن نگوييد كه بيماردلان در شما طمع كنند» (فَلاَتَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ).

بلكه هنگام سخن گفتن، جدّى وخشک وبه طور معمولى سخن بگوييد، نه همچون زنان كم شخصيّت كه سعى دارند با تعبيرات تحريک كننده كه گاه توأم با ادا واطوار مخصوصى است كه افراد شهوت ران را به فكر گناه مى افكند سخن بگوييد.

تعبیر «الّذی فی قَلبِهِ مَرَضٌ» (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا ورسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حدّ تعادل ومشروع عین سلامت

ص: 665

است، امّا هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سرحدّجنون می رسدکه ازآن تعبیربه جنون جنسی می کنند،وامروزدانشمندان انواع واقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه وتن در دادن به انواع آلودگی های جنسی ومحیط های کثیف به وجودمی آید،درکتاب های خودشرح داده اند.

در پایان آیه دومین دستور را این گونه شرح می دهد: «شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا وپیامبر وتوأم با حق وعدالت باشد سخن بگویید» (وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفًا).

در حقیقت جمله «لا تَخضَعنَ بِالقَولِ» اشاره به کیفیّت سخن گفتن دارد وجمله «قُلنَ قَولاً مَعرُوفًا» اشاره به محتوای سخن.

البتّه «قول معروف» (گفتار نیک وشایسته)، معنای وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هرگونه گفتار باطل وبیهوده وگناه آلود ومخالف حق را نفی می کند.

ضمناً جمله اخیر می تواند توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصوّر کند که باید برخورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با مردان بیگانه موذیانه یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته ومؤدّبانه ودر عین حال بدون هیچ گونه جنبه های تحریک آمیز باشد.

سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفّت است چنین بیان می کند: «شما در خانه های خود بمانید وهمچون جاهلیّت نخستین در میان جمعیّت ظاهر نشوید» واندام ووسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الأُولَی).

«قَرن» از مادّه «وقار» به معنی سنگینی است، وکنایه از قرار گرفتن در خانه هاست. بعضی نیز احتمال داده اند که از مادّه «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنای اوّل نخواهد داشت.(1)

«تَبَرَّج» به معنی آشکار ساختن زینت در برابر مردم است، واز مادّه «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

1- البتّه در صورتی که از مادّه قرار» بوده باشد، فعل امر آن «اقررن» می شود که راء اوّل به عنوان تخفیف حذفشده وفتحه آن به قاف منتقل می گردد وبا وجود آن از همزه وصل بی نیاز می شویم و«قرن» می شود - دقّتکنید.

امّا اینکه منظور از «جاهلیّت اولی» چیست، ظاهراً همان جاهلیّتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، وچنانکه در تواریخ آمده، در آن وقت زنان حجاب درستی نداشتند ودنباله روسری های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو وقسمتی از سینه وگردنبند وگوشواره های آنها نمایان بود وبه این ترتیب قرآن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را از این گونه اعمال بازمی دارد.

بدون شک این یک حکم عام است وتکیه آیات بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل اینکه به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو. مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکّدتر وجدّی تر از این کار پرهیز کند.

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیّت دیگری همچون جاهلیّت عرب

در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدّن مادّی را می بینیم.

ولی مفسّران پیشین نظر به اینکه چنین امری را پیش بینی نمی کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیّت اولی» را به فاصله میان آدم ونوح، یا فاصله میان عصر داود وسلیمان که زنان با پیراهن های بدن نما بیرون می آمدند تفسیر کرده اند، تا جاهلیّت قبل از اسلام را «جاهلیّت ثانیه» بدانند.

ولی چنانکه گفتیم نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است که «جاهلیّت اولی» همان جاهلیّت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران، آیه 154 وسوره مائده، آیه 50 وسوره فتح، آیه 26) و«جاهلیّت ثانیه»، جاهلیّتی است که بعداً پیدا خواهد شد (همچون عصر ما) شرح بیشتر این موضوع را در بحث نکات خواهیم داد.

بالاخره دستور چهارم وپنجم وششم را به این صورت بیان می فرماید: «شما زنان پیامبر نماز را بر پا دارید، زکات بدهید، وخدا ورسولش را اطاعت کنید» (وَأَقِمْنَ الصَّلَوةَ وَ ءَاتِینَ الزَّكَوةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ).

اگر در میان عبادات روی نماز وزکات تکیه می کند به خاطر آن است که نماز، مهم ترین راه ارتباط وپیوند با خالق است، وزکات هم در عین اینکه عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می شود.

ص: 667

وامّا جمله «أَطِعنَ اللّهَ وَ رَسولَهُ» یک حکم کلّی است که تمام برنامه های الهی را فرامی گیرد.

این دستورهای سه گانه نیز نشان می دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه برای همگان است، هر چند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد.

در آخرین آیه مورد بحث، هفتمین وآخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده، وهشداری است به همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته، می فرماید: «آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند وحکمت ودانش خوانده می شود یاد کنید» وخود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِى بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَهِ).

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته اید ودر مرکز وکانون نور قرآن، حتّی اگر در خانه نشسته اید می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله طنین افکن است به طور شایسته از تعلیمات اسلام وسخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره مند شوید که هر نفسش درسی است وهر سخنش برنامه ای.

در اینکه میان «آیات اللّه» و«حکمت» چه فرقی است، برخی مفسّران گفته اند: هر دو اشاره به قرآن است، منتها تعبیر «آیات» جنبه اعجاز آن را بیان می کند وتعبیر «حکمت» محتوای عمیق ودانشی را که در آن نهفته است بازمی گوید.

بعضی دیگر گفته اند: «آیات اللّه» اشاره به آیات قرآن است و«حکمت» اشاره به سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله واندرزهای حکیمانه او.

گرچه هر دو تفسیر مناسب مقام والفاظ آیه است، تفسیر اوّل نزدیک تر به نظر می رسد، زیرا تعبیر «تلاوت» با آیات الهی مناسب تر است. به علاوه در آیات متعدّدی از قرآن تعبیر «نزول» در مورد آیات وحکمت هر دو آمده است، مانند آیه 231 سوره بقره: (وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَهِ)، شبیه همین تعبیر در آیه 113 سوره نساء نیز آمده است.

سرانجام در پایان آیه می فرماید: «خداوند لطیف وخبیر است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا).

اشاره به اینکه او از دقیق ترین وباریک ترین مسائل باخبر وآگاه است، ونیّات شما را به خوبی می داند، واز اسرار درون سینه های شما باخبر است.

ص: 668

این در صورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم، واگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر لطف ورحمت دارد، وهم نسبت به اعمالتان «خبیر» وآگاه است.

این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن، وتکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند وقابل جمع اند (ر.ک: ج 17، ص 318 - 320).

ماجرای ازدواج زینب

اشاره

(وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَی اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمْ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ یَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلا مُّبِیناً * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لاَ یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَکَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولا * مَّا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَج فِیمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ سُنَّهَ اللهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَکَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَراً مَّقْدُوراً)

هیچ مرد وزن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا وپیامبرش فرمانی صادر کنند اختیاری (در برابر فرمان خدا) در کار خود داشته باشد؛ وهر کس خدا وپیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است! * (به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود وتو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزندخوانده ات «زید»]می گفتی: «همسرت را برای خود نگاه دار واز خدا بپرهیز.» ودر دل خود چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند؛ واز مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (واز او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان - هنگامی که از آنها بی نیاز شدند (وآنها را طلاق دادند) - نباشد؛ وفرمان خدا انجام شدنی است (وسنّت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود). * هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا برای او مقرّر داشته نیست؛ این سنّت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده؛

وفرمان خدا روی حساب وتدبیر کاملی است. (سوره احزاب، آیات 36-38)

ص: 669

شأن نزول:

آیات فوق به گفته غالب مفسّران ومورّخان اسلامی در مورد داستان ازدواج زینب بنت جحش (دختر عمّه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله) با زید بن حارثه، برده آزادشده پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

ماجرا از این قرار بود که قبل از زمان بعثت وبعد از آن که خدیجه با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، خدیجه برده ای به نام زید خرید که بعداً آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید وپیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد، وچون طایفه اش او را از خود راندند پیامبر صلی الله علیه و آله نام «فرزند خود» بر او نهاد وبه اصطلاح او را «تَبَنّی» کرد.

بعد از ظهور اسلام «زید» مسلمانی مخلص وپیشتاز شد وموقعیّت ممتازی در اسلام پیدا کرد وچنانکه می دانیم سرانجام یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ موته شد که در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت برای زید همسری برگزیند از زینب بنت جحش که دختر امیّه دختر عبدالمطّلب (دختر عمّه اش) بود برای او خواستگاری کرد. زینب نخست چنین تصوّر می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد ورضایت داد، ولی بعد که فهمید خواستگاری از او برای زید است سخت ناراحت شد وسرباز زد. برادرش که عبداللّه نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت کرد.

در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد وبه امثال زینب وعبداللّه هشدار داد که آنها نمی توانند هنگامی که خدا وپیامبرش کاری را لازم می دانند مخالفت کنند. آنها این مسأله را که شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند (البتّه چنانکه خواهیم دید این ازدواج ساده ای نبود ومقدّمه ای بود برای شکستن یک سنّت غلط جاهلی، زیرا در عصر جاهلیّت هیچ زن باشخصیّت وسرشناسی حاضر نبود با برده ای ازدواج کند، هر چند دارای ارزش های والای انسانی باشد).

امّا این ازدواج دیری نپایید وبر اثر ناسازگاری های اخلاقی میان طرفین منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد امّا رخ داد.

سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای جبران این شکست زینب در ازدواج، او را به فرمان

ص: 670

خدا به همسری خود برگزید واین قضیه در اینجا خاتمه یافت، ولی گفت وگوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث آنها را برچید که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.(1)

تفسیر: سنّت شکنی بزرگ

می دانیم که روح اسلام تسلیم است، آن هم تسلیم بی قید وشرط در برابر فرمان خدا. این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده، از جمله آیه فوق است که می فرماید: «هیچ مرد وزن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا وپیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند» (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاَ مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ).

آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همان گونه که سرتاپای وجودشان وابسته به اوست.

«قَضی» در اینجا به معنای قضای تشریعی وقانون وفرمان وداوری است. بدیهی است که نه خدا نیاز به اطاعت وتسلیم مردم دارد ونه پیامبر چشمداشتی، در حقیقت مصالح خود آنهاست که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهیشان از آن باخبر نمی شوند، ولی خدا می داند وبه پیامبرش دستور می دهد.

این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می گوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستورهایم تسلیم محض شوی واز خود اراده ای نداشته باشی. این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد وخدا از چنین طبیبی برتر وبالاتر است.

لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده می فرماید: «کسی که نافرمانی خدا وپیامبرش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است» (وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُبِينًا).

راه سعادت گم می کند وبه بیراهه وبدبختی کشیده می شود، چرا که فرمان

1- اقتباس از تفسیر مجمع البیان وتفسیر قرطبی والمیزان وتفسیرکبیر وفی ظلال وتفاسیر دیگر ذیل آیاتمورد بحث، وهمچنین سیره ابن هشام، ج 1، ص 264 وکامل ابن اثیر، ج 2، ص 177.

عالم، مهربان وفرستاده او را که ضامن خیر وسعادت اوست نادیده گرفته وچه ضلالتی از این آشکارتر؟

سپس به داستان معروف زید وهمسرش زینب می پردازد که یکی از مسائل حسّاس زندگانی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است وبا مسأله همسران حضرت که در آیات پیشین مورد اشاره قرار گرفته ارتباط دارد. می گوید: به خاطر آور «زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود وتو نیز به او نعمت داده بودی می گفتی: همسرت را نگاه دار واز خدا بپرهیز» (وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ).

منظور از نعمت خداوند، نعمت هدایت وایمان است که نصیب زید بن حارثه شده بود، ونعمت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که وی را آزاد کرد وهمچون فرزند خویش گرامیش داشت.

از این آیه استفاده می شود که میان زید وزینب مشاجره ای درگرفته بود که ادامه یافت وآن دو در آستانه طلاق قرار گرفتند. با توجّه به جمله «تَقولُ» که فعل مضارع است، پیامبر صلی الله علیه و آله کراراً و مستمراً زید را نصیحت می کرد واز جدایی وطلاق بازمی داشت.

آیا این مشاجره به خاطر عدم توافق وضع اجتماعی زینب با زید بود که او از یک قبیله سرشناس واین یک برده آزادشده بود، یا به خاطر پاره ای از خشونت های اخلاقی زید و یا هیچ کدام، بلکه توافق روحی واخلاقی در میان آن دو نبود زیرا گاه ممکن است دو نفر خوب باشند ولی از نظر فکر وسلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.

به هر حال تا اینجا مسأله پیچیده ای نیست. بعد می افزاید: «تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، واز مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی» (وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَیهُ).

مفسّران در اینجا سخنان فراوانی گفته اند وناشیگری بعضی از آنان در تعبیرات، بهانه هایی به دست دشمنان داده است، در حالی که از قرائنی که در خود آیه وشأن نزول آیات وتاریخ وجوددارد‌مفهوم این آیه مطلب پیچیده ای نیست،زیراپیامبر صلی الله علیه و آله

درنظرداشت که اگرکارصلح میان دوهمسربه نتیجه نرسدوکارشان به طلاق وجدایی بیانجامد، برای جبران این شکست که دامنگیر دختر عمّه اش زینب شده - که حتّی برده ای آزادشده او را طلاق داده - وی را به همسری خود برگزیند، ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند ومخالفان پیرامون آن جنجال برپا کنند.

نخست اینکه زید پسرخوانده پیامبر صلی الله علیه و آله بود ومطابق یک سنّت جاهلی پسرخوانده تمام احکام پسر را داشت، از جمله اینکه ازدواج با همسر مطلّقه پسرخوانده را حرام می پنداشتند.

دیگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه حاضر می شود با همسر مطلّقه برده آزادشده ای ازدواج کند واین دون شأن ومقام اوست.

از برخی روایات اسلامی به دست می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود ودر قسمت بعدی آیه نیز قرینه ای بر این معنی وجود دارد.

بنابراین، این مسأله یک مسأله اخلاقی وانسانی بود ونیز وسیله مؤثّری برای شکستن دو سنّت غلط جاهلی (ازدواج با همسر مطلّقه پسرخوانده، وازدواج با همسر مطلّقه یک غلام وبرده آزاد شده).

مسلّم است که پیامبر صلی الله علیه و آله نباید در این مسائل از مردم بترسد، واز جوسازی ها وسم پاشی ها واهمه ای به خود راه دهد، ولی به هر حال طبیعی است انسان در این گونه موارد - به خصوص که پای مسائل مربوط به انتخاب همسر در کار بوده باشد - گرفتار ترس ووحشت شود، مخصوصاً اینکه ممکن بود این گفت وگوها وجنجال ها در روند پیشرفت هدف مقدّس پیامبر وگسترش اسلام اثر بگذارد، وافراد ضعیف الایمان را تحت تأثیر قرار دهد، ودر دل آنها تردید ایجاد کند.

لذا در دنباله آیه می فرماید: «هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برد واو را رها کرد، ما او را به همسری تو درآوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده های خود، هنگامی که از آنها طلاق بگیرند نباشد» (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَىْ لاَ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِى أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا).

واین کاری بود که می بایست انجام بشود «وفرمان خدا انجام شدنی است» (وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً).

«أدعیاء» جمع «دَعِی» به معنی پسرخوانده و«وَطر» به معنی نیاز وحاجت مهم

ص: 673

است. انتخاب این تعبیر در مورد طلاق ورهایی زینب، در حقیقت به خاطر لطف بیان است که باصراحت عنوان طلاق که برای زنان وحتّی مردان عیب است مطرح نشود. گویی این دو به یکدیگر نیاز داشتند که مدّتی زندگی مشترک داشته باشند وجدایی آنها به خاطر پایان این نیاز بوده است.

عبارت «زَوَّجناكَها» (او را به همسری تو درآوردیم)، دلیل بر این است که ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب یک ازدواج الهی بود. لذا در تواریخ آمده است که زینب بر سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به این امر مباهات می کرد ومی گفت: «زَوَّجَكُنَّ أهلُوكُنَّ وَ زَوَّجنی اللّهُ مِنِ السَّماءِ؛ شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر درآوردند، ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله خدا درآورد». (1)

قابل توجّه اینکه قرآن برای رفع هرگونه ابهام، باصراحت تمام، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنّت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلّقه پسرخوانده ها بوده است بیان می دارد. واین خود اشاره است به یک مسأله کلّی که ازدواج های متعدّد پیامبر صلی الله علیه و آله امر ساده ای نبود، بلکه هدف هایی را تعقیب می کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت.

جمله «كانَ أمرُ اللّهِ مَفعولاً» اشاره به این است که در این گونه مسائل باید قاطعیّت به خرج داد، وکاری که شدنی است باید بشود، زیرا تسلیم جنجال ها شدن در مسائلی که ارتباط با هدف های کلّی واساسی دارد بی معنی است.

با تفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم معلوم می شود که پیرایه هایی را که دشمنان یا دوستان نادان خواسته اند به این آیه ببندند کاملاً بی اساس است. در بحث نکات به خواست خدا توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داد.

آخرین آیه مورد بحث در تکمیل بحث های گذشته چنین می گوید: «هیچ منعی

بر پیامبر در آنچه خدا برای او واجب کرده نیست» (مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ).

آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد ملاحظه هیچ امری در برابر آن جایز نیست وبدون هیچ چون وچرا باید به مرحله اجرا درآید.

1- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 177. قابل توجّه اینکه ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب در سال پنجم هجری واقع شد(همان مدرک).

رهبران آسمانی هرگز نباید در اجرای فرمان های الهی گوش به حرف این وآن دهند، یا ملاحظه جوسازی های سیاسی وآداب ورسوم غلط حاکم بر محیط را کنند، چه بسا آن دستور برای شکستن همین شرایط نادرست ودر هم کوبیدن بدعت های زشت ورسوا باشد.

آنها باید به مصداق (وَلا یَخافونَ لَومَةَ لائِمٍ)(1) بدون خوف از سرزنش ها وجنجال ها، فرمان خدا را به کار بندند.

اصولاً اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق، رضایت وخشنودی همه را جلب کنیم چنین چیزی امکان پذیر نیست. گروه هایی هستند که تنها هنگامی راضی می شوند که ما تسلیم خواست ها یا پیرو مکتب آنها شویم. چنانکه قرآن می گوید: (وَلَنْ تَرْضَی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصَارَی حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ) «هرگز یهود ونصاری از تو راضی نخواهند شد تا از آیین آنها بی قیدوشرط پیروی کنی».(2)

ودرباره آیه مورد بحث مطلب چنین بود، زیرا ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب، چنانکه گفتیم، در افکار عمومی مردم آن محیط دو ایراد داشت: یکی ازدواج با همسر مطلّقه پسرخوانده که در نظر آنها همچون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود، واین بدعتی بود که می باید درهم شکسته می شد.

ودیگر ازدواج مرد باشخصیّتی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله با همسر مطلّقه یک برده آزادشده عیب وننگ بود، چرا که پیامبر را با یک برده هم ردیف قرار می داد، این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود وارزش های انسانی به جای آن بنشیند وکفو بودن دو همسر، تنها بر اساس ایمان واسلام وتقوا استوار گردد.

اصولاً سنّت شکنی وبرچیدن آداب ورسوم خرافی وغیرانسانی همواره با سر وصدا توأم است وپیامبران هرگز نباید به آن اعتنا کنند.

لذا در جمله بعد می فرماید: «این سنّت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است» (سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی هستی، بلکه همه انبیا هنگام شکستن سنّت های غلط گرفتار این ناراحتی ها بوده اند.

1- سوره مائده، آیه 54.
2- سوره بقره، آیه 120.

مشکل بزرگ در این قضیه منحصر به شکستن این دو سنّت جاهلی نبود، بلکه چون پای ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله در میان بود این امر می توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای عیب جویی بدهد که شرح آن خواهد آمد.

ودر پایان آیه برای تثبیت قاطعیّت در این گونه مسائل بنیادی می فرماید: «وفرمان خدا روی حساب وبرنامه دقیقی است» وباید به مرحله اجرا درآید (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا).

عبارت «قَدَرًا مَقدُورًا»، ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد، یا ناظر به رعایت حکمت ومصلحت در آن، امّا مناسب تر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شود. یعنی فرمان خدا هم روی حساب است وهم بی چون وچرا ولازم الاجراست.

جالب اینکه در تواریخ می خوانیم که پیامبر اسلام در مورد ازدواج با زینب آن چنان دعوت عامی برای صرف غذا از مردم به عمل آورد که در مورد هیچ یک از همسرانش سابقه نداشت.(1)

گویا با این کار می خواست نشان دهد که به هیچ وجه مرعوب سنّت های خرافی محیط نیست، بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می کند. به علاوه در نظر داشت که از این راه آوازه شکستن این سنّت جاهلی را به گوش همگان در سراسر جزیره عرب برساند.

نکته: افسانه های دروغین

داستان ازدواج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با زینب با تمام صراحتی که قرآن در این مسأله وهدف این ازدواج به خرج داده وآن را شکستن یک سنّت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلّقه فرزندخوانده معرّفی کرده، باز مورد بهره برداری سوءِ جمعی از دشمنان اسلام گردیده است. آنها خواسته اند از آن یک داستان عشقی بسازند که

1- مفسّر بزرگ طبرسی در مجمع البیان نقل می کند: فَتَزَوَّجَها رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ... وَ ما اَوْلَمَ عَلی اِمرَئهٍ مِن نِسائهِما اَوْلَمَ عَلَیها، ذَبَحَ

شاةً وَ اَطعَمَ النّاسَ الخُبزَ وَاللّحمَ، حَتّی امتَدَّ النَّهارُ (مجمع البیان، ج 8، ص 361).

ساحت قدس پیامبر را با آن آلوده کنند واحادیث مشکوک، یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده اند.

از جمله اینکه نوشته اند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای احوال پرسی زید به خانه او آمد همین که در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد وگفت: سُبحانَ اللّهِ خالِقُ النّورِ تَبارَکَ اللّهُ أحسَنُ الخالِقینَ: «منزّه است خداوندی که خالق نور است وجاوید وپربرکت است خدایی که احسن الخالقین است».

واین جمله را دلیلی بر علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به زینب گرفته اند.

در حالی که شواهد روشنی قطع نظر از مسأله نبوّت وعصمت، در دست است که این افسانه ها را تکذیب می کند.

نخست اینکه زینب دختر عمّه پیامبر صلی الله علیه و آله بود ودر محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود. حضرت شخصاً او را برای زید خواستگاری کرد واگر زینب جمال فوق العاده ای داشت وفرضاً جمال او توجّه حضرت را جلب کرده بود، نه جمالش امر مخفی بود ونه ازدواج با او پیش از این ماجرا مشکلی داشت، بلکه با توجّه به اینکه زینب هیچ تمایلی برای ازدواج با زید نشان نمی داد ومخالفت خود را صریحاً بیان کرد وکاملاً ترجیح می داد همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شود، به طوری که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد، زیرا تصوّر می کرد حضرت او را برای خود خواستگاری می کند، امّا بعداً با نزول آیه قرآن وامر به تسلیم در برابر فرمان خدا وپیامبر، تن به ازدواج با زید داد.

با این مقدّمات چه جای این توهّم که او از چگونگی وجمال وکمال زینب باخبر نباشد؟ وچه جای این توهّم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد ونتواند اقدام کند؟

دو دیگر اینکه وقتی زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه می نماید حضرت بارها او را نصیحت می کند ومانع این طلاق می شود. این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه هاست.

از سوی دیگر، قرآن باصراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جایی برای گفت وگوهای دیگر نباشد.

از سوی چهارم، در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلّقه زید جریانی وجود دارد که از مردم می ترسی در حالی که باید از خدا بترسی.

مسأله ترس از خدا نشان می دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه صورت گرفته بود که در آن، پیامبر باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدّس الهی تأمین شود هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان وافسانه بافی های منافقان در زمینه متّهم ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شود. واین بهای سنگینی بود که حضرت در مقابل اطاعت فرمان خدا وشکستن یک سنّت غلط پرداخت وهنوز هم می پردازد.

امّا در طول زندگی رهبران راستین لحظاتی فرا می رسد که باید ایثار وفداکاری کنند وخود را در معرض اتّهام این گونه افراد قرار دهند تا به هدفشان برسند.

آری اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز زینب را ندیده ونشناخته بود وهرگز زینب تمایل با ازدواج او نداشت وزید نیز حاضر به طلاق دادن او نبود (قطع نظر از مسأله نبوّت وعصمت)، جای این گفت وگو وتوهّمات بود، ولی با توجّه به نفی همه این شرایط، ساختگی بودن این افسانه ها روشن می شود.

به علاوه تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ وجه نشان نمی دهد که او علاقه وتمایل خاصّی نسبت به زینب داشت، بلکه همچون سایر همسران، وشاید از جهاتی کمتر از بعضی همسران پیامبربوده،واین خودشاهدتاریخی دیگری برنفی آن افسانه هاست.

آخرین سخنی که در اینجا اشاره به آن را لازم می دانیم اینکه ممکن است کسی بگوید: شکستن چنین سنّت غلطی لازم بود، امّا چه ضرورتی داشت که شخص پیامبر اقدام به سنّت شکنی کند می توانست مسأله را به صورت یک قانون بیان نماید ودیگران را تشویق به گرفتن همسر مطلّقه پسرخوانده خود کند.

ولی باید توجّه داشت گاهی یک سنّت جاهلی وغلط مخصوصاً مربوط به ازدواج با افرادی که از نظر ظاهری دون شأن انسان هستند با سخن امکان پذیر نیست، ومردم می گویند اگر این کار خوب بود چرا خود او انجام نداد؟ چرا او با همسر برده آزادشده ای ازدواج نکرد؟ چرااوباهمسرمطلّقه پسرخوانده اش عقدهمسری نبست؟

در این گونه موارد یک نمونه عملی به همه این چراها پایان می دهد وبه طور قاطع آن سنّت غلط شکسته می شود. گذشته از اینکه نفس این عمل یک نوع ایثار وفداکاری بود (ر.ک: ج 17، ص 338 - 351).

زنانی که ازدواج پیامبر با آنان حلال است

اشاره

(یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللاَّتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَیْکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالاَتِکَ اللاَّتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ لِکَیْلاَ یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَکَانَ اللهُ غَفُوراً رَّحِیماً)

ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم، وهمچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو داده است مالک شده ای ودختران عموی تو، ودختران عمّه ها، ودختران دایی تو، ودختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو جایز است) و(نیز) زن باایمانی که خود را به پیامبر ببخشد (ومهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می تواند او را به همسری برگزیند؛ امّا چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگر مؤمنان؛ ما می دانیم برای آنان در مورد همسرانشان وکنیزانشان چه حکمی مقرّر داشته ایم (ومصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می کند)؛ این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (واز این راه حامیان فزون تری فراهم سازی)؛ وخداوند آمرزنده ومهربان است. (سوره احزاب، آیه 50)

تفسیر: با این زنان می توانی ازدواج کنی

گفتیم بخش هایی از آیات این سوره وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله ومؤمنان را به صورت لف ونشر مرتّب تعقیب می کند، لذا بعد از ذکر پاره ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل، در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله کرده وموارد هفتگانه ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می دهد.

1. نخست می گوید: «ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم» (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ الَّتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ).

منظور از این زنان، به قرینه جمله های بعد، زنانی اند که با پیامبر صلی الله علیه و آله رابطه خویشاوندی نداشتند وبا او ازدواج کردند، وشاید مسأله پرداختن مهر نیز به خاطر

همین باشد، زیرا مرسوم بوده است که هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان، مهر را نقداً

ص: 679

پرداخت می کردند. به علاوه تعجیل در پرداختن مهر مخصوصاً در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، بهتر است.

ولی به هر حال این کار جزءِ واجبات نیست وبا توافق طرفین ممکن است مهر به صورت ذمّه در عهده زوج کلّاً یا بعضاً بماند.

2. «کنیزانی را که از طریق غنایم وانفال، خدا به تو بخشیده است» (وَ مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْکَ).

«أفاءَ اللّهُ» از مادّه «فیء» (بر وزن شیء) به اموالی گفته می شود که بدون مشقّت به دست می آید، لذا به غنایم جنگی وهمچنین انفال (ثروت های طبیعی که متعلّق به حکومت اسلامی است ومالک مشخّص ندارد) اطلاق می شود.

راغب در مفردات می گوید: «فیء» به معنی بازگشت ورجوع به حالت نیک است، واگر به «سایه» فیء گفته می شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد. سپس می افزاید: به اموال بی دردسر نیز «فیء» می گویند چون با تمام حسنی که دارد باز هم مثل سایه عارضی واز بین رفتنی است.

درست است که در غنایم جنگی گاهی دردسر فراوان است، ولی از آنجا که باز در مقایسه با اموال دیگر، دردسر کمتری دارد وگاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می آید، «فیء» به آن اطلاق شده است.

در اینکه حکم مزبور در مورد کدام یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مصداق داشته، برخی مفسّران گفته اند: یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به نام ماریه قبطیه از غنایم ودو همسر دیگر به نام صفیه وجویریه از انفال بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از قید بردگی آزاد کرد وبه همسری خود پذیرفت، واین خود جزئی از برنامه کلّی اسلام برای آزادی تدریجی بردگان وبازگرداندن شخصیّت انسانی به آنها بوده است.

3. «دختران عموی تو ودختران عمّه ها ودختران دایی تو ودختران خاله هایی که با تو مهاجرت کرده اند، اینها نیز بر تو حلالند» (وَ بَنَاتِ عَمِّکَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالاَتِکَ الَّتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ).

به این ترتیب از میان تمام بستگان تنها ازدواج با دخترعموها وعمّه ها ودختر دایی ها ودختر خاله ها با قید اینکه با پیامبر صلی الله علیه و آله مهاجرت کرده باشند مجاز ومشروع بوده است.

انحصار در این چهار گروه روشن است، ولی قید مهاجرت به خاطر آن است که در

ص: 680

آن روز هجرت دلیل بر ایمان بوده وعدم مهاجرت دلیل بر کفر، یا به خاطر اینکه هجرت امتیاز بیشتری به آنها می دهد وهدف در آیه بیان زنان باشخصیّت وبافضیلت است که مناسب همسری پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند.

در اینکه آیا این موارد چهارگانه که به صورت حکم کلّی در آیه ذکر شده مصداق خارجی در میان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داشته یا نه، تنها موردی را که می توان برای آن ذکر کرد ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش است که داستان پرماجرای او در همین سوره گذشت، زیرا زینب دختر عمّه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، وجحش همسر عمّه او محسوب می شد.(1)

4. «هرگاه زن باایمانی خود را به پیامبر ببخشد (وهیچ گونه مهری برای خود قائل نشود) اگر پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند» (وَامْرَأَهً مُؤْمِنَهً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَهَا).

«امّا چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است، نه بر سایر مؤمنان» (خَالِصَهً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ).

«ما می دانیم برای آنها در مورد همسران وکنیزانشان چه حکمی مقرّر داریم ومصالح آنها چه ایجاب می کرده است» (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ).

بنابراین اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیّتی قائل شده ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها وتو حاکم بوده، وهیچ یک از این احکام ومقرّرات بی حساب نیست.

سپس می افزاید: «این به خاطر آن است که مشکل وحرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد» وبتوانی در راه ادای این وظیفه، مسؤولیّت های خود را ادا کنی (لِکَیْلاَ یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ).

«وخداوند آمرزنده ومهربان است» (وَ کَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِیمًا).

1- در اینکه چرا «عمّ» به صورت مفرد و«عمّات» به صورت جمع، همچنین «خال» به صورت مفرد و«خالات» بهصورت جمع آمده، برخی مفسّران وجوهی ذکر کرده اند که فاضل مقداد آنها را در کنز العرفان آورده است،ولی از همه بهتر این است که «عمّ» و«خال» معمولاً به صورت اسم جنس در لغت عرب استعمال می شود، درحالی که «عمّه» و«خاله» چنین نیست، واین عرف اهل لغت است که ابن العربی نیز آن را نقل کرده (کنزالعرفان، ج 2، ص 241) وآلوسی در روح المعانی نیز این وجه را بر تمام وجوه دیگر ترجیح داده است.

نکته ها:

در مورد گروه اخیر، (زنان بدون مهر) به نکات زیر باید توجّه داشت:

1. بدون شک اجازه «گرفتن همسر بدون مهر» از مختصّات پیامبر صلی الله علیه و آله بود، وآیه نیز صراحت دارد وبه همین جهت، از مسلّمات فقه اسلام است. بنابراین هیچ کس حق ندارد با زنی بدون مهر (کم باشد یا زیاد) ازدواج کند، حتّی اگر نام مهر هنگام اجرای صیغه عقد برده نشود وقرینه تعیین کننده ای نیز در کار نباشد، باید «مهرالمثل» پرداخت. منظورٍ از «مهرالمثل» مهری است که زنانی با شرایط وخصوصیّات او معمولاً برای خود قرار می دهند.

2. در اینکه آیا این حکم کلّی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله مصداقی پیدا کرده یا نه، در میان مفسّران گفت وگوست:

بعضی همچون ابن عبّاس وبرخی دیگر از مفسّران معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ زنی به این کیفیّت ازدواج نکرد؛ بنابراین، حکم بالا فقط یک اجازه کلّی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که هرگز عملاً مورد استفاده قرار نگرفت.

در حالی که بعضی دیگر نام سه یا چهار زن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را برده اند که بدون مهر به ازدواج آن حضرت درآمدند: میمونه دختر حارث، زینب دختر خزیمه از طایفه انصار، زنی از بنی اسد به نام امّ شریک دختر جابر وخوله دختر حکیم.

از جمله در بعضی از روایات آمده است هنگامی که «خوله» خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید، صدای اعتراض عایشه بلند شد و گفت: «ما بالُ النِّساءِ یَبذُلنَ أنفُسَهُنَّ

بِلا مَهرٍ؟؛ چرا برخی زنان بدون مهر خود را در اختیار ازدواج می گذارند؟»

ودر این هنگام آیه فوق نازل شد، ولی عایشه رو به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله کرد وگفت: «من می بینم خداوند مقصود تو را به سرعت انجام می دهد» (واین یک نوع تعریض بر پیامبر صلی الله علیه و آله بود).

امّا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ اِنَّکَ اِن أطَعتَ اللّهَ سارَعَ فی هزواکِ؛ تو نیز اگر اطاعت خدا کنی مقصودت را به سرعت انجام می دهد».(1)

ص: 682

1- مجمع البیان، ج 8، ص 365، ذیل آیه مورد بحث. در تفسیرقرطبی نیز جمله «وَاللّهِ ما أری رَبَّکَ اِلّا یُسارِعُ فیهَواکَ» آمده وآلوسی در روح المعانی آن را ذیل آیه مورد بحث آورده است. زنندگی این تعبیر ومفهومنامناسبی که در آن نهفته شده بر کسی پوشیده نیست، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به طرز نیکو وبزرگوارانه ای از کنار آنمی گذرد.

بدون شک این گونه زنان تنها خواهان کسب افتخار معنوی بودند که از طریق ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنها حاصل می شد، لذا بدون هیچ گونه مهری آماده همسری با او شدند، ولی همان گونه که گفتیم وجود چنین مصداقی برای حکم بالا از نظر تاریخی ثابت نیست، آنچه مسلّم است اینکه خداوند چنین اجازه ای را به پیامبر صلی الله علیه و آله داده بود به خاطر فلسفه ای که بعداً به آن اشاره می شود.

3. از این آیه به خوبی استفاده می شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ «هبه» تنها مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده وهیچ فرد دیگری نمی تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند، ولی اگر اجرای عقد با لفظ ازدواج ونکاح انجام گیرد جایز است، هر چند نامی از مهر برده نشود، زیرا همان گونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر باید مهرالمثل پرداخت (در حقیقت همانند آن است که تصریح به مهرالمثل شده باشد).

4. گوشه ای از فلسفه تعدّد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. این جمله می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله شرایطی دارد که دیگران ندارند وهمین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

به تعبیر روشن تر، می گوید: هدف این بوده که قسمتی از محدودیّت ها ومشکلات از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق این احکام برداشته شود.

واین تعبیر لطیفی است که نشان می دهد ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان متعدّد ومختلف برای حلّ یک سلسله مشکلات اجتماعی وسیاسی در زندگی او بوده است، زیرا می دانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله ندای اسلام را بلند کرد تک وتنها بود وتا مدّت ها جز عدّه محدود وکمی به او ایمان نیاوردند. او بر ضدّ تمام معتقدات خرافی عصر ومحیط خود قیام کرد وبه همه اعلان جنگ داد. طبیعی است که همه اقوام وقبایل آن محیط بر ضدّ او بسیج شوند.

وباید از تمام وسایل برای شکستن اتّحاد نامقدّس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبایل مختلف بود، زیرا محکم ترین

رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می شد وداماد قبیله را همواره از خود می دانستند ودفاع از او را لازم، وتنها گذاشتن او را گناه می شمردند.

قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد ازدواج های پیامبر صلی الله علیه و آله لااقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است.

وبعضی ازدواج های او مانند ازدواج با زینب، برای شکستن سنّت جاهلی بوده که شرح آن را ذیل آیه 37 همین سوره بیان کردیم.

بعضی دیگر برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی وجلب محبّت اشخاص ویا اقوام متعصّب ولجوج بوده است.

روشن است کسی که در 25 سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل ساله ای ازدواج می کند وتا 53 سالگی تنها به همین زن بیوه قناعت می نماید، وبه این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته وبه کهولت سن می رسد وبعد به ازدواج های متعدّدی دست می زند، حتماً دلیل وفلسفه ای دارد وبا هیچ حسابی آن را نمی توان به انگیزه های علاقه جنسی پیوند داد.

زیرا با اینکه مسأله ازدواج متعدّد در میان عرب در آن روز بسیار ساده وعادی بوده وحتّی گاه همسر اوّل به خواستگاری همسر دوم می رفته، وهیچ گونه محدودیّتی برای گرفتن همسر قائل نبودند، برای پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج های متعدّد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت ونه شرایط سنگین مالی ونه کمترین نقصی محسوب می شد.

جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله تنها با یک زن باکره ازدواج کرد واو عایشه بود. بقیّه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی توانستند از جنبه های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند.(1)

حتّی در بعضی از تواریخ می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان متعدّدی ازدواج کرد وجز مراسم عقد انجام نشد وهرگز با آنها آمیزش نکرد، حتّی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبایل قناعت کرد.(2)

وآنها به همین قدر خوشحال بودند ومباهات می کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده شده، واین افتخار برای آنها حاصل گشته است، وبه این

1- بحار الانوار، ج 22، ص 191.
2- بحار الانوار، ج 22، ص 191.

ترتیب رابطه وپیوند اجتماعی آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله محکم تر ودر دفاع از او مصمّم تر می شدند.

از سوی دیگر، با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مسلّماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواج ها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

ونیز قابل توجّه است که بعضی از این زنان، مانند عایشه، هنگامی که به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد بسیار کم سنّوسال بود وسال ها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد. این نشان می دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه های دیگری داشته وهدف اصلی همان ها بوده است که در بالا اشاره کردیم.

گرچه دشمنان اسلام خواسته اند ازدواج های متعدّد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند واز آن افسانه های دروغین بسازند، ولی سنّ بالای پیامبر هنگام این ازدواج های متعدّد از یک سو، وشرایط خاصّ سنّی وقبیله ای این زنان از سوی دیگر، وقراین مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم، حقیقت را آفتابی می کند وتوطئه های مغرضان را فاش می سازد (ر.ک: ج 17، ص 402 - 410).

احکامی در چگونگی ارتباط پیامبر با همسرانش

اشاره

(تُرْجِی مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ

فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْکَ ذَلِکَ أَدْنَی أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَلاَ یَحْزَنَّ وَیَرْضَیْنَ بِمَا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَاللهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَکَانَ اللهُ عَلِیماً حَلِیماً)

(موعد) هر یک از آنان [همسرانت] را بخواهی می توانی به تأخیر اندازی، وهر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ وهرگاه بعضی از آنان را که برکنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این (حکم الهی) برای روشنی چشم آنان، واینکه غمگین نباشند وهمگی به آنچه به آنان می دهی راضی شوند نزدیک تر است؛ وخدا آنچه را در دل های

شماست می داند، وخداوند دانا ودارای حلم است (از مصالح بندگان خود باخبر است، ودر کیفر آنها عجله نمی کند). (سوره احزاب، آیه 51)

ص: 685

شأن نزول:

در تفسیر آیات 28 و29 همین سوره وبیان شأن نزول آنها گفتیم که جمعی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله - بنابر آنچه مفسّران نقل کرده اند - به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: بر نفقه وهزینه زندگی ما بیفزا (زیرا چشمشان به غنایم جنگی افتاده بود، وچنین می پنداشتند که باید از آن بهره زیادی به آنها برسد) آیات مزبور نازل شد وصریحاً به آنها گوشزد کرد که اگر دنیا وزینت دنیا را می خواهند برای همیشه از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شوند، واگر خدا وپیامبر وروز جزا را خواهانند با زندگی ساده او بسازند.

از این گذشته آنها در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در میان خود نیز با یکدیگر رقابت هایی داشتند که حضرت را با آن همه گرفتاری واشتغالات در مضیقه قرار می داد، هرچند او کوشش لازم را در زمینه رعایت عدالت در میان آنها می کرد، ولی باز گفت وگوهای آنها ادامه داشت. آیه فوق نازل شد وپیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت.

وضمناً به آنها اعلام کرد که این حکم الهی است تا هیچ گونه نگرانی وسوءِ برداشتی برای آنها حاصل نشود.(1)

تفسیر: رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله

یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است وتوطئه های خطرناکی از داخل وخارج برای او می چینند نمی تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی وخصوصی اش کند. باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حلّ انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر بپردازد.

آشفتگی زندگی شخصی ودل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی وطوفانی، سخت خطرناک است.

با اینکه طبق بحث های گذشته ومدارکی که در شرح آیه پیشین آوردیم

1- اقتباس از مجمع البیان، ج 8، ص 366 وتفسیرهای دیگر.

ازدواج های متعدّد پیامبر صلی الله علیه و آله غالباً جنبه های سیاسی واجتماعی وعاطفی داشته، ودر حقیقت جزئی از برنامه انجام دادن رسالت الهی او بوده، ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران ورقابت های زنانه متداول آنها طوفانی در درون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله برمی انگیخته وفکر او را مشغول می داشته است.

اینجاست که خداوند یکی دیگر از ویژگی ها را برای پیامبرش قائل شد وبرای همیشه به این ماجراها وکشمکش ها پایان داد، وحضرت را از این نظر آسوده خاطر وفارغ البال کرد.

وچنانکه در آیه مورد بحث می خوانیم فرمود: «می توانی (موعد) هر یک از این زنان را که بخواهی به تأخیر بیندازی وبه وقت دیگری موکول کنی، وهر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی» (تُرْجِی مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشَاءُ).

«تُرجی» از مادّه «ارجاء» به معنی تأخیر، و«تُؤی» از مادّه «ایواء» به معنی کسی را نزد خود جای دادن است.

می دانیم که یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدّد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آنها به طور عادلانه تقسیم کند. اگر یک شب نزد یکی از آنهاست شب دیگر نزد دیگری باشد و تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد. از این موضوع در کتاب های فقه اسلامی تعبیر به «حقّ قَسم» می کنند.

یکی از خصایص پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به خاطر شرایط خاصّ زندگی طوفانی وبحرانی اش در مدینه که در هر ماه تقریباً یک جنگ بر او تحمیل می شد ودر عین حال همسران متعدّد داشت،رعایت «حقّ قسم» به حکم آیه فوق از او ساقط بود ومی توانست هرگونه بخواهد اوقات خود را تقسیم کند، هرچند او با این همه حتّی الامکان مساوات وعدالت را چنانکه در تواریخ اسلامی صریحاً آمده است رعایت می کرد.

ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ومحیط زندگی داخلی او می داد.

سپس می افزاید: «هرگاه بعضی از آنها را کنار بگذاری و بعداً بخواهی او را نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست» (وَ مَنِابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاَ جُنَاحَ

عَلَيْکَ).

وبه این ترتیب نه تنها در آغاز اختیار با تو است، در ادامه کار نیز این تخییر برقرار

ص: 687

است، وبه اصطلاح این تخییر استمراری است نه ابتدایی، وبا این حکم گسترده ووسیع هرگونه بهانه ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد ومی توانی فکر خود را متوجّه مسؤولیّت های بزرگ وسنگین رسالت کنی.

وبرای اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر صلی الله علیه و آله یک نوع ایثار وفداکاری از خود نشان داده وبه هیچ وجه عیب وایرادی متوجّه آنها نیست، زیرا در برابر حکم خدا تسلیم شده اند، اضافه می کند: «این حکم الهی برای روشنی چشم آنها واینکه غمگین نشوند وهمه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می گذاری گردند،نزدیک تر است» (ذلِکَ أَدْنَی أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لاَ یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِمَا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ).

زیرا اوّلاً این یک حکم عمومی درباره همه آنهاست وتفاوتی در کار نیست. ثانیاً حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمّی تشریع شده، بنابراین آنها باید با رضا ورغبت به آن تن دهند ونه تنها نگران نباشند بلکه خشنود گردند.

ولی در عین حال همان گونه که در بالا نیز اشاره کردیم، پیامبر صلی الله علیه و آله حتّی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می کرد، جز در مواردی که شرایط خاصّی عدم مساوات را ایجاب می نمود، واین خود مطلب دیگری بود که موجب خشنودی آنها می شد، زیرا مشاهده می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه مخیّر است سعی در برقراری مساوات دارد.

در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می کند: «خدا آنچه را در قلوب شماست می داند، وخداوند از همه اعمال ومصالح بندگان باخبر است، ودر عین حال حلیم است ودر کیفر آنها عجله نمی کند» (وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَانَ اللَّهُ عَلِیمًا حَلِیمًا).

آری خدا می داند شما در برابر کدامین حکم قلباً راضی وتسلیم هستید، ودر برابر کدامین ناخشنود.

او می داند شما به کدام یک از همسرانتان تمایل بیشتر دارید وبه کدام کمتر وحکم خدا را در برخورد با این تمایلات چگونه رعایت می کنید.

همچنین او می داند چه کسانی در گوشه وکنار می نشینند وبه این گونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر صلی الله علیه و آله خرده گیری می کنند، ودر دل نسبت به آن معترضند وچه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می شوند.

بنابراین، تعبیر «قُلوبِکُم» تعبیر گسترده ای است که هم پیامبر صلی الله علیه و آله وهمسران او را شامل می شود، وهم همه مؤمنان را که در ارتباط با این احکام از در رضا وتسلیم وارد می شوند، یا اعتراض وانکار می کنند، هر چند آن را آشکار نسازند.

نکته: آیا این حکم در حقّ همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟

در فقه اسلامی در باب خصایص پیامبر صلی الله علیه و آله این مسأله بحث شده که آیا تقسیم اوقات به طور مساوی در میان همسران متعدّد، همان گونه که بر عموم مسلمانان واجب است، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز واجب بوده یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله حکم استثنایی تخییر را داشته است؟

مشهور ومعروف در میان فقهای ما وجمعی از فقهای اهل سنّت این است که او در این حکم مستثنا بوده، ودلیل آن را آیه فوق می شمرند که می گوید: (تُرْجِی مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشَاءُ) «هر کدام را بخواهی به تأخیر می اندازی وهر یک را بخواهی نزد خود نگاه می داری».

زیرا قرار گرفتن این جمله بعد از بحث درباره همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ایجاب می کند که ضمیر جمع (هُنَّ) به تمام آنها بازگردد، واین مطلبی است که بسیاری از فقها و مفسّران آن را پذیرفته اند.

ولی بعضی ضمیر فوق را مربوط به خصوص زنانی می دانند که خود را بدون مهر در اختیار او قرار دادند، ومطابق این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله مخیّر بوده که هر کدام از آنها را بپذیرد(1) ، در حالی که اوّلاً از نظر تاریخی ثابت نیست که آیا این حکم، موضوع

خارجی پیدا کرد یا نه؟ برخی معتقدند که تنها در یک مورد بود که زنی به این صورت به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد، ودر هر حال اصل مسأله از نظر تاریخی ثابت نیست.

ثانیاً این تفسیر خلاف ظاهر آیه است وبا شأن نزولی که برای آیه ذکر کرده اند سازگار نمی باشد، بنابراین باید پذیرفت که حکم مزبور یک حکم عام است (ر.ک: ج17، ص 411 - 417).

1- برای آگاهی بیشتر به تفاسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث وکنز العرفان، ج 2، ص 238 مراجعهفرمایید.

حکمی دیگر در ارتباط پیامبر با زنان

اشاره

(لّاَ یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلاَ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلاَّ مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَکَانَ اللهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً)

بعد از این، زنان (دیگر) بر تو حلال نیستند، ونمی توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدّل کنی وبعضی را طلاق دهی وهمسر دیگری به جای او برگزینی) هرچند خوبی آنها مورد توجّه تو واقع شود، مگر آنچه که در مِلک تو درآید. وخداوند مراقب هر چیز است (وبا این حکم فشار قبایل عرب را در اختیار همسر از آنان، از تو برداشتیم).

(سوره احزاب، آیه 52)

تفسیر: یک حکم مهمّ دیگر در ارتباط با همسران پیامبر

در این آیه حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است. می فرماید: «بعد از این، دیگر زنی بر تو حلال نیست، وحق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هر چند جمال آنها مورد توجّه تو واقع شود، مگر آنانی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، وخداوند ناظر ومراقب بر هر چیزی است» (لاَ یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لاَ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلاَّ مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَ کَانَ اللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ رَقِیبًا).

مفسّران وفقهای اسلام در تفسیر این آیه بحث های فراوانی دارند وروایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است. ما قبلاً آنچه را که از ظاهر آیه در ارتباط با آیات گذشته وآینده - قطع نظر از گفته های مفسّران - به نظر می رسد ذکر می کنیم، بعد به سراغ مطالب دیگر می رویم.

ظاهر جمله «مِن بَعدُ» این است که بعد از این، ازدواج مجدّد برای تو حرام است. بنابراین «بَعد» یا به معنی بَعد زمانی است، یعنی بعد از این زمان، دیگر همسری انتخاب مکن، یا بعد از آنکه همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته مخیّر در میان زندگی ساده در خانه تو، یا جدا شدن کردی، وآنها با میل ورغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی.

ونیز نمی توانی بعضی را طلاق داده وهمسر دیگری به جای او برگزینی. به تعبیر دیگر، نه بر تعداد آنها بیفزای، ونه افراد موجود را عوض کن.

نکته ها:

1. فلسفه این حکم

این محدودیّت برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نقصی محسوب نمی شود، وحکمی است که فلسفه بسیار حساب شده ای دارد، زیرا طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می شود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از ناحیه افراد وقبایل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد، وهر یک از قبایل مسلمان افتخار می کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله درآید، حتّی - چنانکه گذشت - بعضی از زنان بدون هیچ مهری حاضر بودند خود را به عنوان «هبه» در اختیار آن حضرت بگذارند، وبی هیچ قید وشرط با او ازدواج کنند.

البتّه پیوند زناشویی با این قبایل واقوام تا حدّی برای پیامبر صلی الله علیه و آله واهداف اجتماعی وسیاسی او مشکل گشا بود، ولی طبیعی است اگر از حد بگذرد خود مشکل آفرین می شود وهر قوم وقبیله ای چنین انتظاری را دارد، واگر پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد به انتظارات آنها پاسخ گوید وزنانی را هر چند به صورت عقد ونه به صورت عروسی در اختیار خود گیرد دردسرهای فراوانی ایجاد می شود. لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلوی این کار را گرفت واو را از هرگونه ازدواج مجدّد، یا تبدیل زنان موجود نهی کرد.

در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسّل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند، ودر میان آنها زنان سالمندی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند، شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی. قرآن مخصوصاً روی این مسأله نیز تکیه وتأکید می کند که حتّی اگر زنان صاحب جمالی باشند، حقّ ازدواج با آنها نخواهی داشت.

به علاوه حق شناسی ایجاب می کرد بعد از وفاداری همسرانش با او وترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بر هر چیز دیگر، خداوند برای حفظ مقام آنها چنین دستوری به پیامبر صلی الله علیه و آله بدهد.

وامّا در مورد کنیز که مجاز شده به خاطر آن است که مشکل وگرفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه زنان آزاد بود، لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود، هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله از این استثنا نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد.

این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می رسد.

2. روایات مخالف

در روایات متعدّدی که بعضی از نظر سند ضعیف وبعضی قابل ملاحظه است جمله «لاَ یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ» اشاره به زنانی گرفته شده که در آیات 23 و24 سوره نساء تحریم آن بیان گردیده است (مادر ودختر وخواهر وعمّه وخاله و...) ودر ذیل بعضی از این اخبار تصریح شده که «چگونه ممکن است زنانی بر دیگران حلال باشند وبر پیامبر حرام؟ هیچ زنی بر او جز آنچه بر همه حرام است حرام نبوده است».(1)

البتّه بسیار بعید به نظر می رسد که این آیه ناظر به آیاتی باشد که در سوره نساء آمده است، ولی مشکل اینجاست که در بعضی از این روایات تصریح شده مراد از «مِن بَعدُ» بعد از محرّمات سوره نساء است.

بنابراین بهتر این است که از تفسیر این روایات که اخبار آحاد است صرف نظر کنیم وبه اصطلاح علم آن را به اهلش یعنی معصومین علیهم السلام واگذاریم،

زیرا هماهنگ با ظاهر آیه نیست وما موظّف به ظاهر آیه هستیم واخبار مزبور اخباری است ظنّی.

مطلب دیگر اینکه گروه کثیری معتقدند آیه مورد بحث هرگونه ازدواج مجدّد

را بر پیامبر صلی الله علیه و آله تحریم کرده، ولی بعداً این حکم منسوخ شده ومجدّداً اجازه ازدواج به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله از آن استفاده نکرد. آنها آیه (اِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ الَّتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ...) را که قبل از آیه مورد بحث نازل شده، ناسخ آن می دانند ومعتقدند گرچه در قرآن قبل از آن نوشته شده، در

نزول بعد از آن بوده است. وحتّی فاضل مقداد در کنز العرفان نقل می کند که فتوای مشهور میان اصحاب همین است.(2)

1- نور الثقلین، ج 4، ص 294.
2- کنز العرفان، ج 2، ص 244.

این عقیده در عین اینکه با روایات فوق تضادّ روشنی دارد، با ظاهر آیات نیز سازگار نیست، زیرا ظاهر آیات نشان می دهد که آیه (اِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ) قبل از آیه مورد بحث نازل شده ومسأله نسخ احتیاج به دلیل قطعی دارد.

به هر حال ما چیزی مطمئن تر وروشن تر از ظاهر خود آیه در اینجا نداریم وبر طبق آن هرگونه ازدواج جدید ویا تبدیل همسران برای پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه فوق تحریم شده است واین حکم مصالح مهمّی داشته که در بالا به آن اشاره کردیم.

3. آیا قبل از ازدواج می توان به همسر آینده نگاه کرد؟

جمعی از مفسّران جمله «وَ لَو أعجَبَکَ حُسنُهُنَّ» را دلیل بر حکم معروفی گرفته اند که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده وآن این است که کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند می تواند قبلاً به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه واندام او را برای وی مشخّص کند.

فلسفه این حکم این است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند واز ندامت وپشیمانی های آینده که پیمان زناشویی را به خطر می افکند جلوگیری نماید. چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که به یکی از یاران خود که می خواست با زنی ازدواج کند فرمود: «اُنظُر اِلَیها فَاِنَّهُ أجدَرُ أن یُؤدِمَ بَینَکُما؛ قبلاً به او نگاه کن که این سبب می شود مودّت والفت میان شما پایدار شود».(1)

در حدیثی دیگر می خوانیم که امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که آیا مرد می تواند هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی او را به دقّت بنگرد وبه صورت وپشت سر او نگاه کند؟ فرمود: «نَعَم لا بَأسَ أن یَنظُرَ الرَّجُلُ إلی المَرأهِ إذا أرادَ أن یَتَزَوَّجَها، یَنظُرُ إلی خَلفِها وَ إلی وَجهِها؛ آری مانعی ندارد هنگامی که مردی بخواهد با زنی ازدواج کند به او نگاه کند وبه صورت وپشت سر او بنگرد».(2)

البتّه احادیث در این زمینه فراوان است، ولی در بعضی از آنها تصریح شده که نباید در این هنگام نگاه از روی شهوت وبه قصد لذّت بردن باشد.

1- تفسير قرطبى، ج 8، ص 5303.
2- وسائل الشيعه، ج 14، ابواب مقدّمات النكاح، باب 36، حديث 3.

این نیز روشن است که این حکم مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد درباره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود با وی ازدواج کند، امّا کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته، تنها به احتمال ازدواج، یا به عنوان جست وجوگری نمی تواند به زنان نگاه کند.

برخی در مورد آیه فوق این احتمال را داده اند که اشاره به نگاه هایی باشد که بی اختیار وتصادفاً به زنی می افتد، در این صورت آیه دلالتی بر حکم مزبور ندارد ومدرک این حکم تنها روایات خواهد بود، ولی جمله (وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ) «هرچند زیبایی آنها اعجاب تو را برانگیزد» با نگاه های تصادفی وزودگذر هماهنگ نیست، بنابراین دلالتش بر حکم فوق بعید به نظر نمی رسد (ر.ک: ج 17، ص 418 - 423).

احکامی ویژه درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلَی طَعَامٍ غَیْرَ نَاظِرِینَ إِنَاهُ وَلَکِنْ إِذَا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلاَ مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ إِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِ مِنْکُمْ وَاللهُ لاَ یَسْتَحْیِ مِنْ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا کَانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ وَلاَ أَنْ تَنْکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ عِنْدَ اللهِ عَظِیماً)

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، مشروط بر اینکه (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ امّا هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ ووقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و(بعد از صرف غذا) به بحث وصحبت ننشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید، ولی از شما شرم می کند (وچیزی نمی گوید)؛ امّا خداوند از (بیان) حق شرم نمی کند. وهنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (به عاریت) از آنان [همسران پیامبر]می خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل های شما وآنها بهتر است. وشما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، ونه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که (گناه) این کار نزد خدا بزرگ است! (سوره احزاب، آیه 53)

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه مفسّران چنین آورده اند:

هنگامی که رسول خدا با زینب بنت جحش ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصّلی به مردم داد (سابقاً گفتیم که این اطعام مفصّل شاید به خاطر آن بود که شکستن سنّت جاهلیّت در زمینه تحریم همسران مطلّقه پسرخوانده با قاطعیّت هر چه بیشتر صورت گیرد وبازتاب گسترده ای در محیط داشته باشد، ونیز این سنّت جاهلی که ازدواج با بیوه های بردگان آزادشده عیب وننگ محسوب می شد از میان برود).

اَنَس که خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بود می گوید: حضرت به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم. دسته دسته می آمدند غذا می خوردند واز اتاق خارج می شدند، تا اینکه عرض کردم: ای پیامبر خدا، کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم.

فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید. سفره را برداشتند وجمعیّت پراکنده شدند، امّا سه نفر همچنان در اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند ومشغول بحث وگفت وگو بودند.

هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست ومن نیز همراه او برخاستم، شاید آنها متوجّه شوند واز منزل خارج شوند. پیامبر بیرون آمد تا به حجره عایشه رسید. بار دیگر برگشت من هم در خدمتش آمدم. باز دیدم همچنان نشسته اند. آیه فوق نازل شد ودستورهای لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد.(1)

از بعضی قراین نیز استفاده می شود که گاهی همسایگان وسایر مردم، طبق معمول، برای عاریت گرفتن اشیائی نزد بعضی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند، هرچند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان کار خلافی مرتکب نمی شدند، ولی برای حفظ حیثیّت همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آیه فوق نازل شد وبه مؤمنان دستور داد که هرگاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله برخی زنان بیوه ما را به

ازدواج خود درآورده؟ به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان بپوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد.

ص: 695

1- مجمع البیان، ج 8، ص 366، ذیل آیه مورد بحث.

آیه فوق نازل شد وازدواج با زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از او به کلّی ممنوع ساخت، وبه این توطئه نیز پایان داد.(1)

تفسیر:

باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است وبخشی دیگر از احکام اسلام مخصوصاً آنچه را مربوط به آداب معاشرت با پیامبر صلی الله علیه و آله وخانواده نبوّت بوده است، ضمن جمله های کوتاه وگویا وصریح بیان می کند.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز در اتاق های پیامبر سرزده داخل نشوید، مگر اینکه برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به اینکه به موقع وارد شوید، نه اینکه از مدّتی قبل بیایید ودر انتظار وقت غذا بنشینید» (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلَی طَعَامٍ غَیْرَ نَاظِرِینَ إِنَیهُ).(2)

وبه این ترتیب یکی از آداب مهمّ معاشرت را در محیطی که این آداب کمتر رعایت می شد بیان می کند. گرچه سخن درباره خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است، مسلّماً این حکم اختصاص به او ندارد، بلکه در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد، چنانکه در سوره نور آیه 27 نیز آمده است.

حتّی در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که وقتی می خواست وارد خانه دخترش فاطمه علیها السلام شود بیرون در می ایستاد واجازه می گرفت. یک روز جابر بن عبداللّه با او بود پس از آنکه برای خود اجازه گرفت برای جابر نیز اجازه گرفت.(3)

به علاوه هنگامی که دعوت به طعام می شوند باید وقت شناس باشند ومزاحمت بی وقت برای صاحب خانه فراهم نکنند.

آن گاه به دومین حکم پرداخته می گوید: «ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، وهنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید» (وَلَکِنْ إِذَا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا).

1- مجمع البیان، ج 8، ص 366 و368.
2- «إناهُ» از مادّه «إنی یأنی» به معنی فرا رسیدن وقت چیزی است، ودر اینجا به معنای آمادگی غذا برای تناولکردن است.
3- کافی، ج 5، ص 528.

این حکم در حقیقت تأکید وتکمیلی بر حکم گذشته است، نه بی وقت به خانه ای که دعوت شده اید وارد شوید، ونه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، ونه پس از صرف غذا برای مدّتی طولانی درنگ کنید.

بدیهی است تخلّف از این امور موجب زحمت ودردسر برای میزبان است وبا اصول اخلاقی سازگار نیست.

در سومین حکم می فرماید: «پس از صرف غذا، مجلس انس وگفت وگو در خانه پیامبر (وهیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید» (وَ لاَ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ).

البتّه ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد، این صورت مستثناست، سخن از جایی است که تنها دعوت به صرف غذا شده نه تشکیل مجلس انس، در چنین جایی باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت، به خصوص اینکه خانه ای همچون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که کانون بزرگ ترین رسالت های الهی است وباید امور مزاحم وقت او را اشغال نکند.

بعد علّت این حکم را چنین بیان می کند: «این کار پیامبر را آزار می داد، امّا او از شما شرم می کرد، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی کند وابا ندارد» (إِنَّ ذلِكُمْ كَانَ يُؤْذِى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لاَ يَسْتَحْيِ مِنَالْحَقِّ).

مسلّماً پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی وخصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد، ولی بیان حقّ اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست، امّا از ناحیه کسان دیگر جالب وزیباست، ومورد آیه نیز از این قبیل است. اصول اخلاقی ایجاب می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به دفاع از خود نپردازد، بلکه خداوند به دفاع از او پردازد.

سپس چهارمین حکم را در زمینه حجاب چنین بیان می دارد: «هنگامی که چیزی از متاع ووسایل زندگی از همسران پیامبر بخواهید از پشت حجاب (پرده) بخواهید» (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ).

گفتیم که این امر در میان اعراب وبسیاری مردم دیگر معمول بوده وهست که هنگام نیاز به برخی وسایل زندگی، موقّتاً از همسایه به عاریت می گیرند. خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این قانون مستثنا نبوده وگاه وبیگاه می آمدند وچیزی از همسران

حضرت به عاریت می خواستند. روشن است که قرار گرفتن همسران پیامبر در

ص: 697

معرض دید مردم (هرچند با حجاب اسلامی) کار خوبی نبود، لذا دستور داده شد که از پشت پرده یا پشت در بگیرند.

نکته ای که در اینجا باید بدان توجّه کرد این است که منظور از «حجاب» در این آیه پوشش زنان نیست، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر بوده وآن اینکه مردم موظّف بودند به خاطر شرایط خاص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه می خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد، وآنها حتّی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این گونه موارد ظاهر نشوند. البتّه این حکم درباره زنان دیگر وارد نشده ودر آنها تنها رعایت پوشش کافی است.

شاهد این سخن آنکه کلمه «حجاب» هرچند در استعمال های روزمرّه به معنی پوشش زن به کارمی رود،ولی درلغت چنین مفهومی راندارد،ونه درتعبیرات فقهای ما.

«حجاب» در لغت به معنای چیزی است که در میان دو چیز حائل می شود(1) به همین جهت پرده ای که درمیان امعاوقلب وریه کشیده شده «حجاب حاجز»نامیده می شود.

در قرآن مجید نیز این کلمه همه جا به معنی پرده یا حائل به کار رفته است، مانند آیه 45 سوره اسراء که می فرماید: (جَعَلْنَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ حِجَاباً مَسْتُوراً) «ما در میان تو وکسانی که ایمان به آخرت نمی آورند پرده پوشیده ای قرار داده ایم».

در آیه 32 سوره ص نیز می خوانیم: (حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ) «تا وقتی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد».

ودر آیه 51 سوره شوری آمده است: (وَ مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْیاً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) «برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی یا از پشت پرده (غیب)».

در کلمات فقها نیز از قدیم ترین ایّام تاکنون در مورد پوشش زنان معمولاً کلمه «ستر» به کار رفته، ودر روایات اسلامی نیز همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است، وبه کار رفتن کلمه «حجاب» در پوشش زنان، اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده واگر در تواریخ وروایات پیدا شود بسیار نادر است.

گواه دیگر اینکه در حدیثی از اَنَس بن مالک - خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله -

ص: 698

1- لسان العرب، مادّه «حجب».

می خوانیم که می گوید: من از همه آگاه تر به آیه حجابم، هنگامی که زینب بنت جَحش با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد وبا او در خانه بود غذایی درست فرمود ومردم را دعوت به میهمانی کرد، امّا جمعی پس از صرف غذا همچنان نشسته بودند وسخن می گفتند، در این هنگام آیه (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ ... مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) نازل شد. در این هنگام پرده ای افکنده شد وجمعیّت برخاستند.(1)

درروایت دیگری می خوانیم که انس می گوید:«أرخَی السَّترَبَینی وَبَینَهُ؛ پیامبر پرده رامیان من وخودافکند،وجمعیّت هنگامی که چنین دیدندبرخاستندومتفرّق شدند».(2)

بنابراین اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده، وتعبیر «پردگیان» در مورد زنان وتعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد. آنچه درباره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است، ولی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر وجود دشمنان فراوان وعیب جویان مغرض، چون ممکن بود در معرض تهمت ها قرار گیرند ودستاویزی به دست سیاه دلان بیفتد، این دستور خاص به آنها داده شد.

به عبارت دیگر، به مردم دستور داده شده که هنگام تقاضای چیزی با آنها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند.

مخصوصاً تعبیر «وَراء» (پشت) گواه این معنی است.

لذا قرآن بعد از این دستور، فلسفه آن را چنین بیان می فرماید: «این برای پاکی دل های شما وآنان بهتر است» (ذلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ).

گرچه این نوع تعلیل با حکم استحبابی مناسبت دارد، ظهور امر در جمله «فَاسئلوهُنَّ» در وجوب متزلزل نمی شود، زیرا این نوع تعلیل در موارد احکام واجب دیگر نیز احیاناً آمده است.

پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید: «شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید» (وَ مَا کَانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ).

گرچه عمل ایذایی در خود این آیه منعکس است وآن بی موقع به خانه پیامبر رفتن وپس از صرف غذا نشستن ومزاحم شدن، ودر روایات شأن نزول نیز آمده که بعضی

از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با همسران او ازدواج کنند، این

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 149.
2- صحیح بخاری، ج 6، ص 149.

سخن نیز ایذاءِ دیگری بود، ولی به هر حال مفهوم آیه عام است وهرگونه اذیّت وآزار را شامل می شود.

سرانجام ششمین وآخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می کند: «شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش درآورید که این کار در نزد خدا (گناهی) بزرگ است» (وَ لاَ أَنْ تَنْکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذٰلِکُمْ کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیمًا).

در اینجا پرسشی پیش می آید که چگونه خداوند همسران پیامبر را که بعضی هنگام وفات او نسبتاً جوان بودند از حقّ انتخاب همسر محروم ساخته است؟

پاسخ این پرسش با توجّه به فلسفه این تحریم روشن است، زیرا اوّلاً چنانکه از شأن نزول آیه دانستیم، برخی به عنوان انتقام جویی وتوهین به ساحت مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله چنین تصمیمی را گرفته بودند واز این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیّت آن حضرت وارد کنند.

ثانیاً اگر این مسأله مجاز بود جمعی به عنوان اینکه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از او در اختیار خود گرفته اند ممکن بود این کار را وسیله سوءِاستفاده قرار دهند، وبه این بهانه موقعیّت اجتماعی برای خویش دست وپا کنند، یا به عنوان اینکه آگاهی خاص از درون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وتعلیمات ومکتب او دارند به تحریف اسلام پردازند، یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد - دقّت کنید.

این خطر هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند، بعضی آن را به زبان آورده وبعضی شاید تنها در دل داشتند.

از جمله کسانی را که برخی مفسّران اهل سنّت در اینجا نام برده اند طلحه است.(1)

خداوندی که بر اسرار نهان وآشکار آگاه است، برای بر هم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود وجلوی این امور را به کلّی گرفت، وبرای تحکیم پایه های آن به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله لقب

«امّالمؤمنین» داد تا بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است.

1- تفسیرقرطبی، ج 8، ص 5310.

با توجّه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله لازم بود از این محرومیّت استقبال کنند.

در طول زندگی انسان گاه مسائل مهمّی مطرح می شود که به خاطر آنها باید فداکاری واز خودگذشتگی نشان داد واز برخی حقوق حقّه خود چشم پوشید، به خصوص اینکه همیشه افتخارات بزرگ مسؤولیّت های سنگینی نیز همراه دارد. بدون شک همسران پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با حضرت کسب کردند، داشتن چنان افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد.

به همین دلیل، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از او در میان امّت اسلامی بسیار محترم می زیستند، واز وضع خود بسیار خشنود بودند، وآن محرومیّت را در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند (ر.ک: ج 17، ص 424 - 433).

احکامی دیگر خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

(لّاَ جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلاَ أَبْنَائِهِنَّ وَلاَ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ

وَلاَ أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلاَ نِسَائِهِنَّ وَلاَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللهَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيداً)

بر آنان [همسران پیامبر] گناهی نیست در مورد پدران وپسران وبرادران وپسران برادران وپسران خواهران خود وزنان هم کیششان وبردگان خویش (که بدون حجاب در برابر آنان ظاهر شوند)؛ وتقوای الهی را پیشه کنید که خداوند نسبت به هر چیزی شاهد (وآگاه) است. (سوره احزاب، آیه 55)

شأن نزول:

برخی مفسّران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته) پدران، فرزندان وبستگان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله خدمتش عرض کردند: ای رسول خدا، آیا ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوییم؟ آیه مورد بحث نازل شد وبه آنها پاسخ گفت که این حکم شامل شما نمی شود.

از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلقی درباره حجاب در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود، اطلاق این حکم این توهّم را به وجود می آورد که محارم آنها نیز موظّف به اجرای آن هستند وتنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند. آیه مورد بحث نازل شد وحکم این مسأله را شرح داد.

می فرماید: «بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندانِ برادران، فرزندانِ خواهران خود، وزنان مسلمان، وبردگان خود، بدون حجاب تماس داشته باشند» (لاَ جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَ لاَ أَبْنَائِهِنَّ وَ لاَ إِخْوَانِهِنَّ وَ لاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَ لاَ أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَ لاَ نِسَائِهِنَّ وَ لاَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

به عبارت دیگر، محارم آنها که منحصر در این شش گروهند مستثنی هستند. واگر گفته شود افراد دیگری نیز جزءِ محارم اند که در این شش گروه نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها ودایی ها در پاسخ باید گفت: از آنجا که قرآن فصاحت وبلاغت را در عالی ترین شکل خود رعایت می کند ویکی از اصول فصاحت این است که هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد، لذا در اینجا از ذکر عموها ودایی ها خودداری کرده، چرا که با ذکر فرزندان برادر، وفرزندان خواهر، محرمیّت عموها ودایی ها روشن می شود، زیرا محرمیّت همواره دوجانبه است، همان گونه که فرزند برادر نسبت به انسان محرم است، او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود (ومی دانیم چنین زنی عمّه محسوب می شود) ونیز همان گونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم است (ومی دانیم چنین زنی خاله محسوب می شود).

هنگامی که عمّه وخاله نسبت به پسر برادر وپسر خواهر محرم باشد، عمو

ودایی نیز نسبت به دختر برادر ودختر خواهر محرم خواهد بود (چرا که میان عمو وعمّه ونیز دایی وخاله هیچ تفاوتی نیست) واین یکی از ریزه کاری های قرآن است. دقّت کنید.

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود که پدر شوهر وپسر شوهر نیز جزءِ محارم زن محسوب می شود، چرا ذکری از اینها در اینجا به میان نیامده در حالی که در آیه 31 سوره نور آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده اند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است، زیرا در این آیه منحصراً سخن از حکم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در میان است، ومی دانیم پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان نزول این آیات نه پدرش در حیات بود ونه اجدادش ونه فرزند پسری داشت - باز هم دقّت کنید.(1)

عدم ذکر برادران وخواهران رضاعی ومانند آن نیز به خاطر آن است که آنها در حکم برادر وخواهر وسایر محارم محسوب می شوند ونیاز به ذکر مستقل ندارند.

ودر پایان آیه لحن سخن را از غائب به خطاب تغییر داده، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می گوید: «تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است» وهیچ چیز بر او پنهان نیست (وَاتَّقِینَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا).

چه اینکه حجاب وپرده ومانند اینها همه وسایلی برای حفظ از گناه بیش نیست، ریشه اصلی همان تقواست که اگر نباشد حتّی این وسایل نیز سودی نخواهد بخشید.

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که «نِسائِهِنَّ» (زنان آنها) اشاره به زنان هم کیش ومسلمان است، زیرا همان گونه که در تفسیر سوره نور گفتیم، برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیرمسلمان بدون پوشش باشند، چرا که آنها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند.

واما جمله «وَ لا ما مَلَکَت أیمانُهُنّ» همان گونه که در تفسیر سوره نور نیز گفتیم، مفهوم وسیعی دارد که هم کنیزان را شامل می شود وهم غلامان را، امّا طبق برخی روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد؛ بنابراین، ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلّی، ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیر مسلمان را نیز شامل می شود - دقّت کنید (ر.ک: ج 17، ص 439 - 442).

هشدار به برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

(یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللهُ غَفُورٌ

1- مورّخان برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سه پسر ذکر کرده اند: قاسم وعبداللّه (ملقّب به طیّب وطاهر) که ازخدیجه بودند، وهر دو در طفولیّت در مکّه بدرود حیات گفتند، وابراهیم که در سال هشتم هجرت متولّدگردید وبیش از 16 یا 18 ماه زندگی نکرد. به هر حال هیچ کدام هنگام نزول سوره احزاب وجود نداشتندوابراهیم نیز بعد از این ماجرا متولّد شد ودر طفولیّت چشم از جهان بربست (به اسد الغابه وسایر کتاب هایتاریخ ورجال مراجعه شود).

رَّحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللهُ مَوْلاَكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِى الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ * إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاَهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلاَئِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ * عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجاً خَيْراً مِّنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَاراً)

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت (بر خود) حرام می کنی؟! وخداوند آمرزنده ومهربان است. * خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) تعیین نموده؛ وخداوند مولای شماست واو دانا وحکیم است. * (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را (نزد یکی دیگر از همسران پیامبر) افشا کرد وخداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، (پیامبر) قسمتی از آن را بازگو کرد واز قسمت دیگر خودداری نمود (تا او شرمنده نشود)؛ ولی هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، او گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟!» فرمود: «خداوند دانا وآگاه مرا باخبر ساخت!» * اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دل هایتان (از حق) منحرف گشته؛ واگر بر ضدّ او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست وهمچنین جبرئیل ومؤمنان صالح، وفرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. * (ای همسران پیامبر) اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادتکار، هجرت کننده، زنانی غیرباکره وباکره. (سوره تحریم، آیات 1-5)

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق روایات زیادی در کتب تفسیر وحدیث وتاریخ شیعه واهل سنّت نقل شده است که ما از میان آنها آنچه مشهورتر ومناسب تر به نظر می رسد انتخاب کرده ایم وآن اینکه:

پیامبر صلی الله علیه و آله گاه که نزد زینب بنت جحش (یکی از همسرانش) می رفت، زینب او را نگاه می داشت واز عسلی که تهیّه کرده بود خدمت حضرت می آورد. این موضوع به گوش عایشه رسید وبر او گران آمد. می گوید: من با حفصه (یکی دیگر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) قرار گذاشتیم که هر وقت حضرت نزد ما آمد فوراً بگوییم آیا صمغ مغافیر خورده ای؟ («مغافیر» صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام «عرفط» (بر وزن هرمز) تراوش می کرد وبوی نامناسبی داشت وپیامبر صلی الله علیه و آله مقیّد بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو ومعطّر باشد).

به این ترتیب روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حفصه آمد، او این سخن را به حضرت گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من مغافیر نخورده ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم، ومن سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی واحتمالاً «مغافیر» نشسته باشد)، ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد وبگویند: چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده، یا از کار پیامبر در این مورد یا موارد مشابه آن تبعیّت کنند ویا به گوش زینب برسد واو دلشکسته شود».

امّا سرانجام حفصه این راز را افشا کرد وبعداً معلوم شد که اصل قضیّه توطئه بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله سخت ناراحت شد، در اینجا آیات فوق نازل گشت وماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار نشود.(1)

در برخی روایات نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره گرفت(2) وحتّی شایعه تصمیم آن حضرت نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که زنان پیامبر سخت به وحشت افتادند(3) واز کار خود پشیمان شدند.

1- اصل این حدیث را بخاری در صحیح، ج 6، ص 194 نقل کرده وتوضیحاتی که در پرانتز ذکر کردیم از کتبدیگر استفاده می شود.
2- تفسیر قرطبی وتفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث.

3- تفسیر فی ظلال القرآن، ج 8، ص 163.

بدون شک مرد بزرگی همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، تنها به خودش تعلّق ندارد بلکه متعلّق به تمام جامعه اسلامی وعالم بشریّت است. بنابراین اگر در داخل خانه او توطئه هایی بر ضدّ وی، هرچند به ظاهر کوچک وناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت. حیثیّت او نباید - نعوذ باللّه - بازیچه دست این وآن شود واگر چنین برنامه ای پیش آید باید با قاطعیّت با آن برخورد کرد.

در حقیقت، آیات فوق قاطعیّتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه ای وبرای حفظ حیثیّت پیامبرش.

نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می گوید: «ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟» (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ).

معلوم است این تحریم، تحریم شرعی نبود بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می شود، سوگندی از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شده بود ومی دانیم که قسم خوردن بر ترک برخی مباحات گناه ندارد؛ بنابراین جمله «لِمَ تُحَرِّمُ» (چرا بر خود حرام می کنی؟) عتاب وسرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی وشفقّت است.

درست مثل اینکه ما به کسی که برای تحصیل درآمد بسیار زحمت می کشد وخود از آن بهره چندانی نمی گیرد، می گوییم: چرا این قدر به خود زحمت می دهی واز نتیجه این زحمت بهره نمی گیری؟

در پایان آیه می افزاید: «خداوند بخشنده و مهربان است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

این عفو ورحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود. یا اشاره به این است که سزاوار بود پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سوگندی یاد نمی کرد، کاری که احتمالاً موجب جرأت وجسارت بعضی از همسران حضرت می شد.

در آیه بعد اضافه می کند: «خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است» (قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ).(1)

1- راغب در مفردات می گوید: هرگاه «فرض» با «عَلی» همراه باشد به معنی وجوب است وهرجا با «لام» باشد بهمعنی عدم ممنوعیت. بنابراین در آیه مورد بحث، فرض به معنی وجوب نیست بلکه به معنی اجازه است.«تَحِلّه» (مصدر باب تفعیل) به معنی حلال کردن است. به تعبیر دیگر کاری که گره قسم را بگشاید، یعنیکفّاره.

به این ترتیب که کفّاره قسم را بدهید وخود را آزاد سازید.

باید توجّه داشت که اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد، باید به سوگند عمل کرد و شکستن آن گناه است وکفّاره دارد، امّا اگر در مواردی ترک آن عمل مرجوح باشد، (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است، ولی برای حفظ احترام قسم بهتر است کفّاره نیز داده شود.(1)

آن گاه می افزاید: «خداوند مولای شما وحافظ ویاور شماست واو علیم وحکیم است» (وَاللَّهُ مَوْلَکُمْ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ).

لذا راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته وطبق علم وحکمتش مشکل را برای شما گشوده است.

از روایات استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه برده ای آزاد کرد وآنچه را از طریق قسم بر خود حرام کرده بود حلال نمود.

آیه بعد شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت ولی او رازداری نکرد وبه دیگران خبر داد وخداوند پیامبرش را از این افشای سرّ آگاه ساخت، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد واز قسمت دیگری خودداری نمود» (وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَی بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِیثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ).

این چه رازی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به بعضی از همسران خود گفت که او رازداری نکرد، مطابق آنچه در شأن نزول گفتیم، این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی نوشیدن عسل نزد همسرش زینب بنت جحش، ودیگر تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده.

ومنظور از همسر غیر رازدارش در این آیه، حفصه بود که او این سخن را شنید وبرای عایشه بازگو کرد.

1- کفّاره قسم به طوری که از آیه 89 سوره مائده استفاده می شود عبارت است از اطعام ده مسکین، یا پوشاندنلباس بر ده تن، یا آزاد کردن یک بنده وکسی که هیچ یک از اینها را نداشته باشد سه روز روزه می گیرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله چون از طریق وحی از این افشای راز آگاه شده بود، قسمتی از آن را به حفصه فرمود وبرای آنکه او زیاد شرمنده وخجل نشود از ذکر قسمت دیگر خودداری کرد (ممکن است قسمت اوّل، اصل نوشیدن عسل باشد وقسمت دوم تحریم آن بر خویشتن).

به هر حال، «هنگامی که پیامبر این افشای سرّ را به او (حفصه) خبر داد او گفت: چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرد؟» (فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هَذَا).

«گفت: خداوند دانا وآگاه مرا باخبر ساخت» (قَالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ).

از مجموع این آیه برمی آید که برخی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها او را با سخنان

خود ناراحت می کردند، بلکه مسأله رازداری که از مهم ترین شرایط یک همسر باوفاست در آنها نبود. امّا به عکس، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتّی حاضر نشد تمام رازی که افشا کرده بود را به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرد ولذا در حدیثی از امیر مومنان علی علیه السلام آمده است: «ما استَقصی کَریمٌ قَطّ، لاِنَّ اللّهَ یَقُولُ عَرَّفَ بَعضَهُ وَ أعرَضَ عَن بَعضٍ؛ افراد کریم وبزرگوار هرگز در مقام احقاق حقّ شخصی خویش تا آخرین مرحله پیش نمی روند، زیرا خداوند در اینجا در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: او قسمتی را خبر داد واز قسمتی خودداری کرد».(1)

پس از آن روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده، می گوید: «اگر شما از کار خود توبه کنید ودست از آزار پیامبر صلی الله علیه و آله بردارید به سود شماست، زیرا دل های شما با این عمل از حق منحرف گشته وبه گناه آلوده شده» (إِنْ تَتُوبَا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا).

منظور از این دو نفر، به اتّفاق مفسّران شیعه واهل سنّت، حفصه وعایشه است که به ترتیب دختران عمر وابوبکر بودند.

«صَغَت» از مادّه «صغو» (بر وزن عفو) به معنی متمایل شدن به چیزی است، لذا می گویند: صَغَتِ النُّجُومُ: «یعنی ستارگان متمایل به سوی

مغرب شدند»، به همین جهت واژه «اِصغاء» به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری آمده است.

1- المیزان، ج 19، ص 392.

ومنظور از «صَغَت قُلُوبُکُما» در آیه مورد بحث، انحراف دل های آنها از حق، به سوی گناه بوده است.(1)

سپس اضافه می کند: «اگر شما دو نفر بر ضدّ او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد، چرا که خداوند مولا ویاور اوست وهمچنین جبرئیل ومومنان صالح وفرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند» (وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَهُ وَجِبْرِیلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمَلاَئِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ).

این تعبیر نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وروح عظیم او تأثیر منفی گذاشته، تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته وبا اینکه قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت جبرئیل، مومنان صالح وفرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد.

قابل توجّه اینکه در صحیح بخاری از ابن عبّاس نقل شده که از عمر پرسیدم: آن دو نفر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که بر ضدّ او دست به دست هم داده بودند چه کسانی بودند؟

عمر گفت: حفصه وعایشه بودند، سپس افزود: به خدا سوگند، ما در عصر جاهلیّت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را درباره آنان نازل کرد وحقوقی برای آنان قرار داد (وآنها جسور شدند).(2)

در تفسیر درّالمنثور نیز همین معنی ضمن حدیث مفصّلی از ابن عبّاس نقل شده، در آن حدیث آمده است که عمر می گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله از تمام همسرانش کناره گیری کرده ودر محلّی به نام مشربه امّابراهیم اقامت گزیده، خدمتش رسیده،عرض کردم:ای رسول خدا،آیاهمسرانت راطلاق گفتی؟فرمود:نه.

1- طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم وبسیاری از مفسّران آن را برگزیده اند، آیه محذوفی دارد ودر تقدیرچنین است: «إن تَتُوبا إِلَی اللّهِ کانَت خَیراً لَکُما»، یا «إن تَتُوبا یَتُب عَلَیکُما». (اعراب القرآن، ج 10، ص 133) یاتقدیر دیگری شبیه به این معنی).ولی بعضی احتمال داده اند آیه محذوفی نداشته باشد وجمله «صَغَت قُلُوبُکُما» جزای شرط باشد (با این قیدکه مفهوم

جمله تمایل به سوی حق باشد، نه باطل).امّا این احتمال بسیار بعید است، زیرا شرط به صورت فعل مضارع است وجزا به صورت فعل ماضی واین بهعقیده اکثر نحویین جایز نیست. ضمناً ذکر «قُلُوبُکُما» به صیغه جمع، نه تثنیه، به خاطر آن است که دو تثنیهدر کنار هم از نظر فصاحت ناخوشایند است ولذا به صورت جمع ذکر شده ومعنای آن تثنیه است.

2- صحیح بخاری، ج 6، ص 195، ذیل سوره تحریم.

گفتم: اللّه اکبر، ما جمعیّت قریش پیوسته بر زنانمان مسلّط بودیم، امّا هنگامی که به مدینه آمدیم جمعی رادیدیم که زنانشان برآنان مسلّط اند،زنان مانیزازآنهایادگرفتند. روزی دیدم همسرم با من مشاجره می کند، من این عمل او را عجیب وزشت شمردم.

گفت: چرا تعجّب می کنی؟ به خدا قسم، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هم با او چنین رفتاری می کنند. حتّی گاه از او قهر می کنند ومن به دخترم حفصه سفارش کردم که هرگز چنین کاری را نکند وگفتم: اگر همسایه ات (منظور عایشه است) چنین می کند تو نکن، زیرا شرایط او با تو متفاوت است.(1)

درباره «صالح المومنین» بحثی داریم که به خواست خدا در نکات خواهد آمد.

در آخرین آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، با لحنی که از تهدید خالی نیست می فرماید: «هرگاه او شما را طلاق گوید، امید می رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عبادت کننده ومطیع فرمان خدا، زنانی غیرباکره وباکره» (عَسَی رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَ أَبْكَارًا).

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که تصوّر نکنند پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، ونیز تصوّر نکنند اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر جانشین آنها نمی شوند، دست از توطئه ومشاجره وآزار بردارند، وگرنه از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند وزنانی بهتر وبافضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت.

نکته ها:

1. اوصاف همسر شایسته

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب برشمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد: 1) «اسلام»؛ 2) «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند؛

3) حالت «قنوت»، یعنی تواضع واطاعت از همسر؛ 4) «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سر زند در اشتباه خود اصرار

ص: 710

1- درّالمنثور، ج 6، ص 243 (با تلخیص).

نورزد واز در عذرخواهی درآید؛ 5) «عبادت» خداوند، عبادتی که روح وجان او را بسازد وپاک وپاکیزه کند؛ 6) «اطاعت فرمان خدا» وپرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجّه اینکه «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسّران به معنی صائم وروزه دار تفسیر کرده اند، ولی به طوری که راغب در مفردات می گوید: روزه بر دو گونه است: روزه حقیقی که به معنی ترک غذا وآمیزش است وروزه حکمی که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است ومنظور از روزه در اینجا معنای دوم است (این گفته راغب با توجّه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند). (1)

این نیز قابل توجّه است که قرآن روی باکره وغیرباکره بودن زن تکیه نکرده وبرای آن اهمّیّتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمّیّت چندانی ندارد.

2. نارضایی پیامبر صلی الله علیه و آله از برخی همسران خود

در طول تاریخ بسیارند بزرگانی که همسرانی در شأن خود نداشتند واز عدم اجتماع شرایط لازم در آنها رنج می بردند که در قرآن مجید نیز نمونه هایی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است.

آیات فوق نشان می دهد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به برخی همسرانش چنین بود، آنها به خاطر رقابت هایی که با یکدیگر داشتند:

گاه روح پاک حضرتش را جریحه دار می کردند.

وگاه به اعتراض نسبت به او یا افشای سرّش می پرداختند تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان ودفاع از پیامبرش پرداخت وموکّدترین بیان را در این زمینه فرمود وحتّی آنها را تهدید به طلاق کرد وچنانکه دیدیم، بعد از ماجرای آیات فوق پیامبر صلی الله علیه و آله حدود یک ماه از همسرانش قهر کرد شاید خود را اصلاح کنند.

1- «سائِح» از مادّه «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می گفتند که بدون زاد وتوشه راه می افتادند وباکمک های مردم زندگی می کردند وچون روزه دار از غذا امساک می کند تا وقت افطار فرا رسد، واز این نظرشبیه سیاحت کنندگان است، این واژه به «روزه دار» اطلاق شده است.

اصولاً تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به خوبی نشان می دهد که برخی همسران آن حضرت نه تنها معرفت لازم را به مقام نبوّت نداشتند بلکه گاه او را چونان یک فرد عادی مورد بازخواست وحتّی خدای نکرده مورد اهانت قرار می دادند. بنابراین اصرار بر این معنا که همه آنها افرادی شایسته وکامل بوده اند بی دلیل به نظر می رسد، آن هم با توجّه به صراحت آیات مزبور.

تاریخ اسلام نسبت به زنان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوصاً داستان جنگ جمل نیز نشان داد که این معنی نه تنها در عصر آن حضرت بلکه بعد از او نسبت به جانشینانش تکرار شده است که اینجا جای شرح همه این مسائل نیست.

اصولاً تعبیر آیات فوق که می گوید: هرگاه پیامبر شما را طلاق دهد، خداوند زنانی از شما بهتر که واجد صفات ششگانه مذکور در آیه باشند به او می دهد، بیانگر این واقعیّت است که لااقل برخی همسران حضرت واجد این شرایط نبودند.

مراجعه به آیات سوره احزاب درباره زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نظر بالا را تأیید می کند (ر.ک: ج 24، ص 283 - 296).

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109